جلد یکم

انّی تارک فیکم الثّقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی

در محضر نقیه معارفی

مجموعه‌ای نفیس از پاسخ به سؤالات
و شبهات معارفی، قرآنی، فقهی و تاریخی
به قلم نورانی حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلائی

به همّت رضا دهکایی

جلد یکم

در محضر فقیه معارفی

مجموعه‌ای نفیس از پاسخ
به سؤالات و شبهات معارفی، قرآنی، فقهی و تاریخی
به قلم و بنان نورانی حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلائی

به همّت رضا دهکایی

سرشناسه: به همّت دهکایی، رضا
عنوان و نام پدیدآورنده: درمحضر فقیه معارفی/ رضا دهکایی
موضوع: پرسش ها و پاسخ ها
مجموعه‌ای از نوشته‌های حضرت آیت الله حیدر تربتی کربلائی
موضوع: پرسش‌ها و پاسخ‌ها در محدوده دین الله تعالی
تایپ و ویرایش: محدّثه تربتی
طرح جلد: محدّثه تربتی

شماره تماس: ۰۹۰۳۸۲۷۱۰۱۶ (رضا دهکایی)

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَ قُلْ جاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهوقاً»

و ای پیامبر، بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابودشدنی است.

«سوره۱۷ الإسراء آیه۸۲»

تقديم

به محضر

أصل الدين

نفس الرّسول

زوج فاطمة البتول

أبو الحسنين و الزّينبين

تأويل كتاب الله المبين

الصّدّيق الأكبر والفاروق الأعظم

سيّد العارفين، قائد الغرّ المحجّلين

قاتل النّاكثين و القاسطين و المارقين

مولى الموحّدين، يعسوب الدّين، إمام المتّقين

وارث الأنبياء، سيّد الأوصياء، أبو الأئمّة النّجباء، إمام الأتقياء

آية الله العظمى و النّبأ العظيم، الصّراط المستقيم، عليّ حكيم

أسد الله، وجه الله، عين الله، علم الله، قلب الله الواعي، لسان الله النّاطق،

عين الله النّاظر، جنب الله، يد الله، حجّة الله، حبل الله، باب الله ...

مولانا أمير المؤمنين علىّ ابن ابي طالب صلوات الله عليهم

اميد است قبول حضرت ايشان افتد

فهرست مطالب

سخن گردآورنده ۱۲

بخش یکم:

مختصری از زندگانی حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلایی ۱۳

بخش دوم:

سؤالات معارفی و جواب آن‌ها ۲۱

حدیث افتراق امّت، صحّت و تطبیق ۲۳

علم معصومین علیهم السّلام ۲۸

طهارت خون و بول و... معصومین علیهم السّلام ۳۰

آیه کریمه تطهیر ۳۱

مطالب لازم و ارزشمند دیگر درباره آیه شریفه تطهیر ۳۸

مفردات آیه تطهیر ۳۸

معنای رجس در آیه کریمه ٤٤

معنای اذهاب رجس در آیه کریمه ٤٤

فرق بین مطهَّر و متطهِّر ٤٦

مصادیق اهل‌بیت در کلام الله تبارک و تعالی ٤٧

نکات دیگر..... ٤٨
ارتداد از اسلام یا ولایت؟..... **٤٨**
علت نام‌گذاری نام غاصبین بر فرزندان بعضی از معصومین علیهم السّلام..... **٥٦**
علم معصومین علیهم السّلام به زمان ظهور و وقوع قیامت..... **٥٦**
امامت و رهبریّت حضرت فاطمة الزّهرا سلام الله علیها..... **٦٠**
نصوص در مورد ائمّه اثنی عشر علیهم السّلام..... **٦٧**
آیا معصوم در کودکی بیهودگی و بازی می‌کند؟..... **٧٦**
پی‌نوشت‌های بخش دوم..... **٨٢**
بخش سوم:
سؤالات قرآنی و جواب آن‌ها..... **١٥٥**
آیا بسم الله الرّحمان الرّحیم، آیه و جزء قرآن است؟..... **١٥٧**
نام علیّ علیه السّلام در قرآن..... **١٥٧**
پی‌نوشت‌های بخش سوم..... **١٦١**
بخش چهارم:
سؤالات فقهی و جواب آن‌ها..... **١٦٥**
حکم ریش‌تراشیدن مردان؟..... **١٦٧**
دلیل اوّل:
قرآن کریم..... ١٦٧
دلیل دوّم:
حدیث و سنّت مطهّره..... ١٦٩
نکات لازم به ذکر..... ١٧٤
درباره ریش پروفسوری..... ١٧٥
موهای گونه‌ها..... ١٧٧
حکم غنا و موسیقی؟..... **١٧٧**

حکمت تحریم موسیقی چیست؟ ۱۸۲
حکم تأخیر نماز عشاء و صبح تا... ۱۸۲
خطّابیّه کیانند؟ ۱۸۷
نتیجه ۱۹۱
جزای فتوای خطا و صواب فقیه؟ ۱۹۳
حکم اقتدا به امام جماعت غیر شیعه امامی؟ ۱۹۷
آیا سلام کردن عبادت است؟ ۲۰۰
روایت عاقله؟ ۲۰۰
حکم حج رفتن و امنیّت؟ ۲۰۰
آیا عَلَم‌کشی از شعائر الله است؟ ۲۰۱
فضیلت مردان بر زنان... ؟ ۲۰۱
جزئیّت شهادت به وَلایت در اذان و اقامه ۲۰۲
پی نوشت‌های بخش چهارم ۲۱۴
بخش پنجم:
سؤالات رجالی و درائی و جواب آن‌ها ۲۴۹
سند حدیث کساء، زیارت عاشوراء، زیارت ناحیه و دعای صنمی قریش و... ۲۵۱
مدارک و جایگاه زیارت جامعه کبیره ۲۵۱
الف-منابع زیارت جامعه کبیره ۲۵۲
ب - خبر موثّق و رجال سند زیارت ۲۶۰
حیثیّت خبر موثق ۲۶۰
روش قدماء از علماء امامیّه در تصحیح سند روایات ۲۶۱
روش متأخّرین از علماء امامیّه در تصحیح سند روایات ۲۶۲
سخن در اعتبار و سند زیارت جامعه کبیره ۲۶۳
سخن در رجال سند زیارت جامعه کبیره ۲۷۰

بررسی سند زیارت درکتاب «الفقیه» و «العیون» ۲۷۰
دیگر وجوه تصحیح سند زیارت ۲۸۲
شهرت:
شهرت و تقسیم آن به روائی، عملی و فتوائی ۲۸۲
دیگر عوامل موجب وثوق و اطمینان ۲۸٤
الف) عامل کمّی ۲۸٤
ب) عامل روحی ۲۸۵
ج) عامل ادبی ۲۸۵
تواتر و اقسام آن:
۱) تواتر لفظی ۲۸٦
۲) تواتر معنوی ۲۸٦
۳) تواتر اجمالی ۲۸٦
تجمیع بین قرائن ۲۸٦
جمع بندی مطالب ۲۸۷
ختامه مسک
امر و تأکید صاحب الزّمان عجّل‌الله‌فرجه بر مداومت قرائت زیارت ۲۸۸
شروح زیارت جامعه کبیره ۲۹۰
ج- زیارت جامعه کبیره در کتب فقهی و... ..... ۲۹٤
پذیرش عملی متأخّرین از علماء امامیّه ۲۹٤

جای‌گاه زیارت در کلام علماء ۲۹۵
د-اهمّیّت و جای‌گاه زیارت جامعه کبیره ۲۹۷
وظیفه ما احیای امر اهل بیت اطهار است ۳۰۱
زیارت با ما چه می‌کند؟ ۳۰۱
معرفت ولایت اصل الأصول دین الله است ۳۰۲
پی‌نوشت‌های بخش پنجم ۳۰۵
بخش ششم:
سؤالات تاریخی و جواب آن‌ها ۳۲۳
سواد خواندن و نوشتن رسول الله صلّی الله علیه و آله ۳۲۵
وصیّت نوشته رسول الله صلّی الله علیه و آله ۳۲۶
رحلت یا شهادت رسول الله صلّی الله علیه و آله ۳۲۹
روز ولادت امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام ۳۳۲
قول ۱۳ رجب و دیگر اقوال ۳۳۲
طریق شیخ طوسی به کتاب صفوان ۳۳۳
وجوه وثاقت صفوان بن مهران جمّال ۳۳۴
نکاتی لازم به ذکر ۳۳۴
و دلایل دیگر ۳۳۵
از مؤیدین حدیث صفوان ۳۳۶
امیرالمؤمنین علیه السّلام و اقتدا به ...؟ ۳۳۸
رقیّة از دختران حضرت فاطمة الزّهراء علیهم السّلام ۳۳۹
ازدواج امّ کلثوم علیها السّلام با ...؟ ۳۴۱
بریدن دستان امام شب یازدهم ۳۴۲
خرابه شام ۳۴۲
خطا و توبه حرّ؟!!! ۳۴۴

۱- مُخْلَصون، معصوم از شیطان ۳٤٤
۲- طینت مؤمن از طینت انبیاء ۳٤٥
۳- مقام شهداء کربلاء یاران مخلَص و مخلِص ۳٤٥
٤- شهداء کربلاء هم‌چون کشتگان پیامبران و خاندان آنان ۳٤٦
نتیجه ۳٤۷
بررسی اصل سؤال ۳٤۸
نگاهی به روایت طبری و دیگر مورّخین از مخالفین ۳٤۹
ماجرای حرّ شهید در بیان امام معصوم علیه السّلام ۳٥۱
حدیث امام سجّاد علیه السّلام ۳٥۲
حدیث امام محمّد باقر علیه السّلام ۳٥٤
حرّ آزادمرد در کربلا ۳٥۸
بشارت‌های بهشت برای حرّ شهید ۳٥۹
تردیدی فراتر از تصوّر ۳٦۰
خیر خواهی حرّ ۳٦۰
حرّ به امام گفت ۳٦۱
خواب دیدن حرّ پدرش را ۳٦۱
بهشت انتخاب حرّ ۳٦۲
سخن حر با فرزندش ۳٦۲
برادر حرّ ۳٦۳
خاندانی بر مدار ولایت ۳٦۳
دستمال امام بر پیشانی حرّ ۳٦۳
مدال امام علیه السّلام به حرّ: أنت الحرّ ۳٦٤

حرّ شهید در زیارت ۳۶۵
توبه حرّ از چه بود؟!!! **۳۶۶**
تذکّر ۳۶۹
پاسخ به تتمّه افتراءات به حضرت حرّ شهید سلام الله علیه ۳۷۰
جواب سؤال آخر ۳۷۸
پی نوشت‌های بخش ششم **۳۸۹**

سخن گردآورنده

بسم الله الرّحمان الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين، وأفضل صلوات الله على أشرف الأنبياء

والمرسلين وأكمل تحيّاته على أهل بيته المعصومين، ولاسيّما بقيّة الله في الأرضين،

واللّعنة الدّائمة على أعدائهم إلى يوم الدّين.

و بعد: این حقیر از دوران نوجوانی تا به امروز از محضر بعضی از علمای اعلام و فقهای برجسته پیرو اهل‌بیت علیهم السّلام در زمینه تفسیر قرآن کریم، فقه، حدیث، معارف اهل‌بیت علیهم السّلام و دیگر معارف اسلامی بهره‌های وافری برده و در جلسات آن بزرگواران رؤوس بحث‌ها را یادداشت می‌کردم تا این‌که چندی پیش، تصمیم گرفتم با استعانت از درگاه الهی، مطالب با اهمّیّت و ارزشمند گردآورده را همراه با استفتائاتی که از آن بزرگواران نموده‌ام، منتشر نمایم و امیدوارم إن شاء الله برای پیروان مذهب حقّه شیعه امامیّه اثنی عشریّه نافع، برای این روسیاه در دنیا یادگار نیکویی از اساتید و ذخیره‌ای برای آخرت باشد. خداوند پیروان فرقه ناجیه را موفّق به تحصیل و فرا گرفتن علوم دینی از علمای اعلام فرموده و مؤیّد بر عمل بدارد، آمین ربّ العالمین.

آن‌چه در جلد اوّل این کتاب به نام «در محضر فقیه معارفی» می‌خوانید مجموعه‌ای از استفتائات پیرامون مسائل اعتقادی، کلامی، فقهی، تفسیری و تاریخی، از استاد بزرگوار حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلایی مدّ ظلّه العالی می‌باشد. لازم به ذکر است، برای سهولت در مطالعه وبهره بردن کامل از کتاب مطالب استفتاء شده به صورت موضوعی تنظیم شده ومتن استفتائات وجواب آن‌ها نزد این حقیر موجود می‌باشد. البته سؤالات دیگری را از ایشان پرسیده‌ام که هرکدام از آن‌ها کتابی مفصل شده.

اوّل ذی‌القعده ١٤٣٦هجری قمری مصادف با ولادت کریمه اهل بیت علیهم السّلام

رضا دهکایی

بخش یکم

مختصری از زندگانی

حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلایی حفظه الله

حضرت آیةالله شیخ حیدر تربتی کربلائی، در روز عید قربان سال۱۳۸۰هجری قمری در شهر مقدّس کربلاء دیده به جهان گشوده و در همان شهر، فراگیری علوم دینی را از سنّ چهار سالگی، در مکتب القرآن الکریم، مدرسة حفّاظ القرآن الکریم و مدرسه علمیّه ابن‌فهد حلّی آغاز می‌نماید و پس از مهاجرت به ایران، کسب علوم دینی را در مدارس حوزه علمیّه قم و اصفهان ادامه می‌دهند.

از جمله اساتید ایشان در شهراصفهان در فقه، اصول، حدیث و تفسیرو... حضرات آیات سیّد محمّد علی صادقی، شیخ حسن صافی اصفهانی، سید احمد فقیه امامی، سید حسن فقیه امامی، شیخ حیدر علی محقّق، شیخ علی اکبرفقیه، سیّد مصطفی مهدوی هورستانی و غیر آن‌ها بوده‌اند؛ البته بیشترین بهره را از محضرمرجع فقید مرحوم آیة الله سیّد محمّدعلی موحّد ابطحی رضوان الله علیهم برده‌اند.

از جمله فعالیت‌های خطیرایشان در گذشته و حال، تدریس فقه و معارف اهل‌بیت علیهم السّلام در حوزه علمیه اصفهان و بیت معظّم له، تشکیل کلاس‌های قرآن و حدیث، فقه و عقائد برای جوانان در مساجد، حسینیه‌ها و بیت ایشان، برگزاری جلسات پرسش و پاسخ، انجام پژوهش‌های حدیثی، فقهی، عقیدتی، تفسیر، فِرَق و... بوده که اکثراً در راستای مبارزه با شبهات انجام شده و هم‌چنان ادامه دارد. ایشان هم‌چنین مبارزه با گروه‌هایی که انحراف اعتقادی، علمی یا اخلاق دارند (مانند بهائیّت و وهّابیّت، صوفیّه و غُلات و...) را از طریق

پردازش تحقیقات و تألیفات، پرورش افراد مبلّغ از حوزه و غیرآن‌ها پی‌گیری نموده‌اند.
بنابر آن‌چه در وب‌گاه ایشان مرقوم است:

رسالت من و ما

تشیّع، به خاطر محتوایی که تمام حقّ و صدق است، همواره مورد هجوم دشمنان بوده و هست امّا نه فقط از بیرون و از جهت دشمنان، بلکه بسیارند مزدوران دشمن که از میانه تشیّع، بر پیکره آن ضربه وارد کرده و می‌کنند؛ افراد بی‌اطّلاعی که به انحراف کشیده شده و از روی نادانی، در جهت اهداف دشمن، حرکت می‌کنند. دلیل اجرایی شدن برنامه‌های دشمن، ناآگاهی شیعیان نسبت به واقعیّت‌های بیرون و حقایق درونی دین مقدّس اسلام، پیروی از مکتبی التقاطی و تعبّد شخصیّت‌های خاص است که همگی ریشه در جهل دارد؛ و تنها راهکار رهایی از این وضعیت، اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی است تا این عنادِ ناآگاهانه از میان برود.

نیاز امروز من و ما

۱) تدوین تفسیری صحیح و جامع برای قرآن کریم که از فرمایشات اهل‌بیت علیهم السّلام در زمینه‌های تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم باشد تا در برابر تفسیرهای باطلی که از غیر معصوم و غیر مکتب وحی نشأت گرفته، سدّی محکم باشد. (که ایشان در همین راستا، اقدام به تألیف تفسیری بی‌مانند مشتمل بر ۱۱۰ جلد کرده‌اند که سبب افتخار مکتب شیعه و شیعیان در سراسر جهان خواهد بود، ان‌شاءالله تعالی).

۲) افشاگری و مبارزه با مکاتب انحرافی و التقاطی... با بهره گیری از امکانات روز: تدوین و نشر کتاب، نرم‌افزار و کلیپ‌های صوتی . تصویری در حجم گسترده، ایجاد پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و شبکه ماهواره‌ای به نام سبط ثالث محسّن بن علیّ و فاطمة علیهم السّلام.

دشمن در راستای ضربه زدن به تشیّع و نیز نیل به اهداف شیطانی خویش از تمامی این امکانات بهره می‌برد و چه تأسّف بار است اگر ما مطابق با فرمان خداوند از امکانات موجود در جهت نیل به اهداف الهی بهره نبریم.

۳) تبیین اسلام راستین با توجّه به سیره اهل‌بیت معصومین علیهم السّلام برای تمامی سطوح که لازمه آن دایر نمودن مرکز تبیین و نشر اسلام راستین، با بهره‌گیری از آخرین امکانات روز است در جهت ابلاغ و تبلیغ و اتمام حجّت که مشتمل بر بخش پژوهش‌های دینی، رسانه‌های نوشتاری، دیداری و شنیداری، تربیت مبلّغین، پایگاه اطلاع‌رسانی فعال، شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای و... باشد تا نه تنها در سطح کتاب و کتاب‌خوانی بلکه در سطح وب و وب‌گردی، رسالت خویش را ابلاغ کنیم.

برخی از آثار معظّم له

آثار چاپ شده فارسی

- پرسش‌ها و پاسخ‌ها جلد۱، پرتوی حق (پاسخ به شبهات وارد شده از جانب وهابیان)
- پرسش‌ها و پاسخ‌ها جلد۲، (پاسخ به سؤالات شیعیان درباره جبر، عصمت پیامبران، علم و عصمت اهل‌بیت علیهم السّلام)
- پژوهشی نو درباره حدیث شریف کساء یمانی به روایت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
- ترجمه کتاب شریف «زیارات ذبیح آل‌محمّد العاشورائیّة» در دفاع از زیارت عاشوراء و مدارک و سند آن
- حریم و حیا (ما و نگاه مولا) و این‌که همه‌جا و همه‌کس و همه‌چیز در حیطه علم و نگاه امام علیه السّلام است.
- حلاج مرتدّی به دار آویخته، در ردّ صوفیّه و فلاسفه و افکار باطل آنان
- حور و آتش (در دفاع از حضرت فاطمه زهراء علیها السّلام)
- دعای شریف صنمی قریش و اعتبار آن، در برائت و تبرّی است
- محبوب محبوب (دیدگاه قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام پیرامون پنج موضوع: ربا، حجاب، ریش‌تراشی، شطرنج و موسیقی)
- از برکه غدیر تا بی کران کربلا (غدیر، عاشورا و غلو) در ردّ غلوّ می‌باشد

- فضل طینت نور، یا سخنی با عزاداران شیعه و شیعیان عزادار

آثار چاپ شده عربی

- زیارات ذبیح آل محمّد صلوات الله علیهم و سلّم العاشورائیّة

تألیفات فتوایی

- گزیده‌ای از فقه طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین جلد۱ (احادیث اهل بیت علیهم السّلام در عقائد و ...)
- گزیده‌ای از فقه طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین جلد۲ (احکام عبادات، معاملات و ...)
- گزیده‌ای از فقه طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین جلد۳ (حج در احادیث اهل‌بیت علیهم‌السّلام، مناسک و آداب حج و عمره)

آثار چاپ نشده فارسی

- پرسش‌ها و پاسخ‌ها جلد۳ (نگاهی به موضوع معارف و تحریفات)
- پرسش‌ها و پاسخ‌ها جلد٤ (آسیب‌شناسی معرفت)
- پرسش‌ها و پاسخ‌ها جلد٥ (احادیث در معرض هجوم دشمنان)
- شرح زیارت شریفه جامعه کبیره جلد۱، ۲، ۳، ٤ و...
- ولایت کلّیّه آل‌طه و یس صلوات الله علیهم اجمعین

آثار چاپ نشده عربی

- ادب ذبیح آل‌محمّد صلوات الله علیهم اجمعین
- الشّهادة المقدّسة بولایة امیرالمؤمنین و الزّهراء و اولادهما الأئمّة المعصومین علیهم السّلام

المجلّد ۱: جرعة من ماء المعین فی بعض فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام

المجلّد ۲: جرعة من ماء المعین فی بعض فضائل ائمّة المؤمنین علیهم السّلام و فضائل شیعتهم المؤمنین

المجلّد ۳: جرعة من ماء المعین فی الشّهادة بولایة أمیرالمؤمنین و اهل‌بیته المعصومین علیهم السّلام فی التّکوین

المجلّد ٤: جرعة من ماء المعین فی الشّهادة بولایة أمیرالمؤمنین و اهل‌بیته المعصومین علیهم السّلام فی التّشریع

- موسوعة احادیث بقیّةالله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه
- موسوعة احادیث ذبیح آل‌محمّد صلوات الله علیهم اجمعین
- موسوعة احادیث طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین الفقهیّة
- موسوعة تفسیرطه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین
- موسوعة قراءات طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین
- وظیفة الشّیعة الکرام فی زمن غیبة الامام علیه الصّلوة و السّلام

و تألیفات و تحقیقات دیگری در موضوعات معارف، فقه، حدیث، تاریخ و... که برگرفته از منابع اصیل (قرآن و حدیث محمّد و آل‌محمّد صلّی الله علیهم اجمعین) می‌باشند.

هم‌چنین به سؤالات و شبهه‌هایی که برای ایشان آورده می‌شود در جزوه‌هایی و بعضاً در کتاب‌هایی پاسخ داده شده است که مجموع آن‌ها بالغ برمجلداتی می‌باشد.

ایشان پس از مهاجرت از اصفهان به قم مقدّس که سه سال پیش واقع گردید در طبقه پایین منزل شخصی خود اقدام به احداث محسَّنیّه نموده و برنامه تدریس دروس خارج معارف و فقه را دنبال نموده‌اند و نیز برنامه شرح مجموعه شریف وسائل الشّیعة را در برنامه کاری خود قرار داده‌اند.

بنابرتکلیف اِحیاء امراهل بیت علیهم السّلام، همّت ایشان براقامه مجالس عزای فاطمیّه علیها السّلام دوم و سوم و نیزدهه محسّنیّه علیه السّلام هم‌چون سال‌های گذشته هم‌چنان پا برجا بوده و هرهفته شام چهار شنبه ساعتی پس از اذان مغرب نیزمجلس ذکرذکرالله در بیت ایشان واقع درخیابان آذر (طالقانی) کوچه۸۷ برپا می‌باشد.

سخن آخر این‌که همه ما شیعیان و موالیان خاندان عصمت و طهارت موظّف هستیم نقش خود را در احیاء امر اهل‌بیت علیهم السّلام به هر شکل که می‌توانیم، ایفا نماییم و با توجه به این‌که در زمان حال، تدوین و عرضه محصولات فرهنگی نظیر آثار چاپی، کلیپ‌های صوتی و تصویری و راه‌اندازی شبکه ماهواره‌ای به نام حضرت محسّن شهید علیه السّلام، همه و همه متحمّل هزینه‌های بسیار است، هریک از مؤمنین و مؤمنات که در توان دارند می‌توانند جهت تأمین هزینه‌ها، با شخصِ ایشان در ارتباط باشند.

شماره تماس و نشانی وب‌گاه شخصی ایشان به قرار زیر می‌باشد: ۰۹۱۳۷۰۰٤٦۱۲

torbatikarbalaee.loxblog.com

در پایان برای ایشان و همه کسانی که ایشان را در امر سربازی مولانا بقیّةالله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، احیاء امر و نشر تراث آل‌محمّد صلّی الله علیهم اجمعین یاری می‌کنند، از درگاه الله تبارک و تعالی، توفیق و عزّت دنیا و آخرت را خواستاریم.

بخش دوم
سؤالات معارفی و جواب آن‌ها

حدیث افتراق امّت، صحّت و تطبیق

سؤال۱- متاسفانه در این زمان بعضی از اهل علم در بسیاری از حقائق دین مبین اسلام ایجاد شبهه می‌نمایند، یکی از آن شبهات که اخیراً مطرح شده در مورد حدیث شریف افتراق امّت است، می‌گویند:

اوّلاً: این حدیث به گونه‌های متفاوتی گزارش شده و نقدهای سندی و محتوایی به آن وارد است.

ثانیاً: آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به گونه‌ای آشکار بیان کند که بعد از شهادت من امّت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد و همه آن‌ها جز یک فرقه که شیعیان باشند اهل جهنّم هستند؟ در این صورت تصوّر ما از پیامبر اسلام چگونه خواهد بود؟ مسلّم است که صدور چنین سخنان نا امید کننده و سؤال برانگیز، نه تنها از رهبران آسمانی بلکه از هیچ فرد آشنا با سیاست و جامعه قابل انتظار نیست.

ثالثاً: در قرون قبل علمای دینی شیعه در بیان مطالب با استناد به حدیث افتراق در مقابل فرق به طور غیر علمی، یعنی متعصّبانه وارد بحث می‌شدند، شیوه بحث آن‌ها چون بر اساس اثبات عقیده خود و ردّ عقیده فرقه‌های دیگر مبتنی بوده اشتباه بوده است، چون هر کدام از فرقه‌ها سهمی مهم در گسترش معارف اسلامی داشته‌اند. به عبارت دیگر، دین اسلام در آغاز مانند یک درخت فقط با یک نوع میوه بوده، اما به وسیله فرقه‌های مختلف در مسیر تکاملی خود به صورت یک باغ وسیعی مبدّل شد که در آن هزاران نوع درخت و میوه‌های فرهنگ، دانش و معارف به وجود آمده است.

نظر حضرت عالی در مورد حدیث افتراق امّت چیست؟

جواب- علّت این‌که حدیث افتراق امّت متفاوت نقل گردیده و نه متضاد، تعصّب و دشمنی

دشمنان محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم بوده تا این‌که حقیقت برعموم مردم مخفی بماند. و آن قسمت از حدیث افتراق امّت که مورد اتّفاق عامّه و خاصّه و حتّی وهّابیّه لعنهم‌الله‌تعالی است و اقرار برصحّت صدور آن از رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله دارند چنین است:

«سَتَفْتَرِقُ أُمَّتي عَلىٰ ثَلاثٍ وَ سَبْعينَ فِرْقَةً، مِنْها فِرْقَةٌ ناجِيَةٌ وَ الْباقُونَ هالِكَةٌ - أو - فِي النّارِ - أو- كُلُّها فِي النّارِ إِلّا واحِدَةً».

به‌زودی امّت من به هفتاد و سه فرقه متفرّق می‌گردند، از آن‌ها یک فرقه نجات یافته و بقیّه هلاک می‌گردند- یا- در آتش‌اند - یا- همه آن‌ها در آتش‌اند مگر یک فرقه از آن‌ها.

و امّا زیادتی که در کتب مخالفین مانند السنن ترمذی آمده: سؤال شد: آنان کیانند؟ فرمود: «الذين هم على ما أنا عليه و أصحابي» صحیح نیست و اضافه شده به کلام حضرت است، زیرا آیات و سوره‌ای به نام سور المنافقون در قرآن کریم آمده که برخی از اصحاب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله منافق بوده‌اند، و در این‌جا ما برخی از آن آیات را ذکر می‌کنیم.

«أَمْ حَسِبَ الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغانَهُمْ*وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ في لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ».[1]

آیا بیمار دل‌ها گمان کرده‌اند که خدا کینه‌های آن‌ها را آشکار نخواهد کرد * و اگر می‌خواستیم آن‌ها را به تو نشان می‌دادیم و با علامتشان آن‌ها را می‌شناختی و حتما آن‌ها را در طرز سخنشان خواهی شناخت و الله اعمال شما را می‌داند.

«وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذابٍ عَظيمٍ».[2]

و از اعراب (و بادیه‌نشینان جاهل) که گرداگرد شما هستند منافقانی هستند و بعضی از اهل مدینه منافق‌اند و بر نفاق عادت کرده‌اند و تو آن‌ها را نمی‌شناسی، ما آن‌ها را می‌شناسیم، آن‌ها را دو بار عذاب می‌کنیم سپس به عذاب بزرگی بازگردانده می‌شوند.

«وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ».[۳]

و چون سوره‌ای نازل شود بعضی (از منافقان) به بعضی نگاه می‌کنند که آیا کسی شما را می‌بیند؟ سپس متفرّق می‌شوند، خداوند دل‌هایشان را از حق برگردانیده، زیرا که قومی نافهم‌اند.

و اضافه بر حدیث افتراق امّت که مورد اتّفاق خاصّه و عامّه است، احادیث بسیاری دلالت قاطع دارد بر این‌که تنها یک فرقه حقّه و ناجیه و رستگارند و آنان شیعیان ائمّه‌اثنی‌عشر از اهل‌بیت نبوّت‌اند و بقیّه هالک‌اند.

و بر تعیین فرقه ناجیه ـ که همان شیعیان امامیّه‌اند ـ کتاب‌الله تعالی و احادیث آل‌الله علیهم‌صلوات‌الله و عقل و اجماع شیعه و وجدان و اعتبار دلالت می‌کند که فرصتی بیشتر می‌طلبد ـ نسأل الله تعالی أن يوفّقنا لذلك في العاجل ..

و فرقه ناجیه باید خصوصیاتی داشته باشد که در فرق دیگر نباشد و آن فرقه را از دیگر فرق متمایز کند و آن شیعیان‌اند که معتقد به ولایت ائمّه معصومین علیهم‌السّلام مشخّص و محدود به دوازده شخص، رجعت و دولت آنان، برائت از دشمنان ایشان، و معتقد به بداء، توسّل، شفاعت، متعة‌الحجّ و متعة‌النّساء می‌باشند.

ضمن این‌که نقدهای سندی سبب ضعف نمی‌گردد، و نقد محتوائی و سندی را بزرگان از علماء و فقهاء امامیّه رضوان‌الله‌علیهم جواب داده‌اند، و از بهترین کتاب‌ها در این‌باره کتاب شریف «الفرقة الناجية» نوشته فقیه بزرگوار شیعه امامیّه شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی از اعلام قرن دهم هجری قمری است؛

این کتاب شریف در بحث اول درباره الفاظ حدیث بحث نموده و در بحث دوم در معنی حدیث و در فصل اول که دارای سه مطلب است: درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام و این‌که او وصیّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و باب مدینه علم اوست و به عین منصوص به امامت و واجب

الإطاعة است و ثبوت این‌که آن‌چه را از ولایت و طاعت و جایگاه برای رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله است برای او نیزهست. و به اشکالات وارد شده پاسخ فرموده، و تأویل لفظ مولی را بیان کرده و در فصل دوم درباره عترت پیامبرو اهل بیت آن حضرت علیهم‌السّلام و تطهیرآنان و واجب بودن اطاعت از آنان و تمسّک به آنان و علم ایشان و این‌که آنان دوازده نفر هستند به اجمال و تفصیل، و برخی از نصوص را آورده است دالّ براین‌که دوازده امام هستند ، هم‌چنین اخباری که دلالت برنجات خصوص شیعیان می‌کند و دیگربحث‌هایی را آورده که در این خصوص لازم است. برای مزید اطّلاع به این کتاب با عظمت که بیش از چهار قرن از تألیف آن می‌گذرد و به کتاب «منهاج الکرامة» علامه حلّی، «الأنوار النعمانیّة» سیّد محدّث جزائری، «الکشکول» محدّث فقیه بحرانی و کتاب «تعیین الفرقة الناجیة» سیّد محمود الغریفیّ مراجعه کنید.

و استبعادی که در بخش دوم شبهه آمده سخنی بیهوده است. در قرآن کریم آیاتی به صراحت دارد که بسیاری از مردم در مقابل انبیاء و رسل و اوصیاء آنان مخالفت نموده و کافرشدند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لٰكِنَّ اللهَ يَفْعَلُ ما يُريدُ».[٤]

آن پیامبران ، بعضی را بربعضی دیگربرتری دادیم، از آن‌ها کسی بود که خدا با او سخن گفت، و بعضی را درجاتی بالا برد، و عیسی پسر مریم را معجزه‌ها دادیم و او را با روح‌القدس تأیید کردیم، اگرخدا می‌خواست کسانی که بعد از پیامبران بودند با آن همه حجّت‌ها که به‌سویشان آمد، با هم جنگ نمی‌کردند ولی اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافرشدند، اگرخدا می‌خواست جنگ نمی‌کردند ولی خداوند هرچه را (با حکمتش) بخواهد می‌کند.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعيراً»؛

آیا نسبت به مردم (خاندان نبوت) در برابر آن‌چه خداوند از کرم خویش به آن‌ها داده حسد می‌برند؟! به‌تحقیق ما به آل‌ابراهیم شریعت و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگی عطا کردیم * بعضی به آن ایمان آوردند، و بعضی راه ایمان آوردن دیگران را نیز بستند، و جهنّم که آتشی افروخته است آنان را بس است.

و در این امّت نیز ارتداد واقع گشت و قرآن کریم آن را پیشتر بیان فرمود:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرينَ»؛

و محمّد جزیک پیامبر نیست که پیش از او پیامبران آمده و در گذشته‌اند، پس اگر او بمیرد بلکه کشته شود شما عقب‌گرد (به جاهلیّت) می‌کنید، و هر که عقب‌گرد (به جاهلیّت) کند هیچ ضرری به‌خدا نمی‌زند، و خداوند به‌زودی شاکران (اطاعت کنندگان) را پاداش می‌دهد.

و بخش سوّم این شبهه معلوم است که این سخن از گلوی وهّابیّت است که منکر خورشید در رابعة‌النّهار می‌باشد، و گرنه علمای محقّق شیعه در طی ده قرن کتاب‌های مفصّلی در این‌باره تألیف کرده‌اند و به بحث مفصّل علمی پرداخته‌اند و کسی اشکال درستی بر آن‌ها وارد ننموده است.

و خداوند علیم حکیم شهرعلم را خاتم الأنبیاء صلّی الله‌علیه‌وآله قرار داد و او نیز در حدیث فوق حدّ تواتر فرمود:

«أَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها، فَمَنْ أَرادَ الْمَدينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِها مِنْ بابِها».

من شهرعلمم و علیّ درب آن است، پس هرکسی که شهر(علم) و حکمت را بخواهد باید

از درب آن بیاید.

برای مزید اطّلاع به کتاب ارزشمند «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» فقیه بزرگوار سیّدحسن‌صدر مراجعه شود، ایشان با ذکردلیل بیان نموده است که مؤسّس بسیاری از علوم ادبی، فقهی، تفسیری، معارفی، تجربی و غیرآن‌ها را حضرات ائمّه معصومین علیهم‌السّلام و شیعیان آنان .تغمّدهم الله برحمته .بوده‌اند.

***

علم معصومین علیهم السّلام

سؤال۲- روایاتی بر این مضمون می‌باشند که ائمّه علیهم السّلام در کارهای خود مشورت می‌کردند و یا مطلبی را از دیگران می‌پرسیدند و یا عملی را انجام می‌دادند که به حسب ظاهر با آگاهی از غیب منافات داشت، و یا إظهارات دیگرکه دیگران را به تردید می‌انداخت، و هم‌چنین در بعضی از روایات دارد که بر علم معصوم در مواقعی افزوده می‌شود، از ظاهر روایات استفاده می‌شود که آن علم را آن‌ها علیهم السّلام نداشته‌اند و به آن‌ها داده می‌شده است. در مقابل این دسته از روایات، روایات دیگری وجود دارد که ائمّه علیهم السّلام علم غیب و علم به گذشته و آینده تا قیامت را دارا می‌باشند، این دو دسته روایات چگونه قابل جمع می‌باشند؟

جواب- تمامی آنچه را ذکرنمودید دلالت برچندین مورد دارد:

۱- این‌که حضرات اهل بیت عصمت و نبوّت علیهم الصلوة و السّلام به ذات خود و مستقل از ذات خالق تبارک و تعالی، چیزی ندارند.

۲- آنچه می‌دانند به تعلیم خداوند است.

۳- و آنچه را که خداوند بخواهد و به آنان بدهد، می‌دانند.

٤- و این‌که إفاضات علمی حضرت الله تعالی به آنان مستمرّاست.

٥- و این‌که آن‌چه از علم خداوند تعالی از ذات او به فعل و عالم أسماء و صفات آید به آنان می‌دهد.

٦- و علم باری تعالی منتهایی ندارد.

۷- و از آن‌جایی که حضرات محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین حجاب الله و واسطه جمیع فیوضات الهی به خلق هستند تمامی علومی که خداوند اراده کند به عالم مخلوقات برسد به آنان داده می‌شود، که آنان مدینه علم و خزینه آن می‌باشند.

۸- و برخورد اهل‌بیت علیهم السّلام با افراد حسب سعه وجودی و قابلیّت آنان و حسب معرفتشان بوده و می‌باشد.

۹- و جهت دیگر آن ظروف تقیّه بوده است، و گاهی نیز برای جلوگیری از به غلوّ افتادن افراد کم ظرفیّت بوده است.

۱۰- و بعضاً برای إستکمال ضعفاء بوده است.

آنان که خلیفه خداوند تعالی و واسطه برای تربیت خلق هستند، باید بر خلق و شرع ولایت داشته باشند، بدین جهت است که فرموده‌اند:

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».[۷]

حجّت خدا پیش از خلق بوده، و با خلق است، و بعد از خلق هم می‌باشد.

حجج الله قبلیّت و سبقت وجودی ذاتی و موهوبتی دارند، و با آفریدگان ارتباط و معیّت داشته، و نفوذ قول و فعل آنان در عموم خلق ثابت است، و به منزله قیّم جامعه، رکن کاروان توحید و وسیله هدایت و رهبری کاروان توحید خواهند بود،

و دیگر لازمه این فضیلت موهوبی آن است که غایت و غرض از نظام خلقت‌اند، و به آنان پایان می‌پذیرد، که باید علم به غیب و شهود و ظاهر و باطن آن‌ها داشته باشد؛ لکن همه این‌ها از باب خلیفة اللّهی است و نه چیزدیگر؛

برای تربیت و إستکمال و تکریم مؤمنین مشورت می‌کرده‌اند و همیشه پرسش بر جهل پرسش‌گر دلالت نمی‌کند. عمل آنان نیز یا جهت تقیّه و تعلیم به شیعیان جهت کتمان اسرار آنان و تعلیم تقیّه بوده است، و یا القای این‌که ما از خود و بالإستقلال چیزی را نمی‌دانیم و فقیر به تجدید و زیادت علوم الهی هستیم.

و بنابرتصریح خودشان مکرّراً برعلم ایشان افزوده می‌گردد، به این جهت است که الله تعالی ارادات و مشیئات و بداءات دارد درباره مخلوقات، و همه آن‌ها را به خلفاء خود می‌دهد، زیرا آنان شهداء الله و خلفاؤه علی خلقه می‌باشند. و آنچه را که برای غیرمعصوم از مخلوقات غیب است برای آنان که عین الله الناظرة هستند در شهود است، مگرذات أحدیّت الله تعالی که تنها حضرتش از علم به آن آگاه است، و جزآن، آن‌چه که از علوم در عالم أسماء و صفات أفعال ربّ تبارک و تعالی می‌آید، در شهود حضرات معصومین علیهم السّلام است به إذن الله و ولایت آنان، والله العالم.

***

طهارت خون و بول و ... معصومین علیهم السّلام

سؤال۳- آنچه که از امام معصوم یا پیامبر صلوات الله علیم اجمعین خارج می‌شود مانند خون، بول یا غائط آیا نجس است یا پاک می‌باشد؟ به چه دلیل جواب بفرمایید؟

جواب- این سؤال شریف است به این دلیل که درباره اعتقاد و ایمان به طهارت حضرات محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم است که از اصول دین است. این مسئله از مسائل عظیمه و جلیل القدر است زیرا به عقیده مربوط است، و مدار تشیّع برآن است که رهبران معصومش طاهرند از جمیع جهات، نه با کسی مقایسه می‌شوند و نه کسی با آنان قیاس می‌شود چنان که فرمودند:

«إِنّا أَهْلُ بَیْتٍ لا یُقاسُ بِنا أَحَدٌ».[۸]

همانا هیچ کسی با ما اهل بیت قیاس نشود.

و بر طهارت کلّ وجود و اطوار آنان از قرآن و سنّت مطهّره عترت و عقل و غیرآن دلایلی می‌باشد، و ما در این نوشته به یک دلیل اکتفا و به برخی دیگراشاره می‌نماییم، زیرا در درس معارف که جناب عالی شرکت نمودید به تفصیل طی چند ماه بحث نموده و دلائل را تشریح نموده‌ایم.

آیه کریمه تطهیر:

«إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».[۹]

همانا الله اراده دارد که همه آلودگی‌ها (و ناپاکی) را از شما اهل‌بیت ببرد و شما را پاکیزه دارد پاکیزگی (ویژه‌ای) را.

جمع محلّی به الف و لام در «الرِّجْس» إفاده عموم جنس رجاست و نجاست ها را می‌کند، و کلام در إذهاب مطلق رجس است در سیاق نفی و این نیست مگر دفع مطلق جنس رجس به کل، چه مادی و چه معنوی و نه رفع آن، و مفید نفی جمیع افراد آن است بالخصوص که در آخر فرموده است: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»، و مفید طهارت کامله آنان؛ عصمت که مبرّا نماید آنان را از هر معصیتی، و طهارت مادی ایشان چنان‌که هیچ‌گونه نجسی در آن‌ها نباشد. رسول الله صلّی الله علیه و آله در دعای خود برای اهل بیت خود فرمود:

«اللّٰهُمَّ! ...، وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِینَ مِنْ کُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومِینَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ»[۱۰]

بار الها! ...، و آنان را پاکیزه دار از هر پلیدی، و معصوم دار از هر گناهی.

و مولی الموحّدین علیه السّلام پس از ذکر آیه تطهیر فرمودند:

«فَقَدْ طَهَّرَنَا اللهُ مِنَ الْفَواحِشِ، ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ».[۱۱]

به تحقیق الله، ما را از همه فحشاء (و ناپاکی) پاک داشته است، ظاهری و باطنی.

و در زیارت جامعه کبیره آمده است:

«... عَصَمَکُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَ آمَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَکُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَ أَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ طَهَّرَکُمْ تَطْهِیراً ... ».[۱۲]

... الله تعالی شما را از لغزش‌ها معصوم گردانیده، و شما را از فتنه‌ها ایمن نموده، و شما را از هر آلودگی (و عیب خَلق و خُلق، معنوی و ظاهری) مطهَّر گردانیده، و از شما رجس را دور کرده و شما را مطهَّر گردانیده پاک گردانیدنی (وصف نشدنی) ... .

خداوند تبارک و تعالی آنان را از هرگونه آلودگی و کثیفی طاهر نموده است به دفع، و اختیار معنای حقیقت رجس مقدّم برمعنای مجازی است، و خلاف آن دلیل می‌خواهد، و ذکر بعضی از وجوه معنای رجس در احادیث مانند: إذهاب رجس جهل و جاهلیّت و شکّ، مستلزم نفی بعض دیگرمعانی نیست، و تقیّد زدن به مواردی خاص، خلاف اصل إطلاق است.

دیگر این‌که طهارت نطفه و خون و بول و میّت اهل‌بیت نبوّت که أمناء الرّحمان و خلفاء الله تعالی علی جمیع ما خلق هستند و آن چه از آنان خارج گردد، از شروط عصمت است، و اقرار به طهارت آن‌ها از ایشان ، از لوازم ایمان، ضروری قرآنی و تشیّع است.

و احادیث تصریح دارد براین‌که خلقت جسم آنان از طینت علّیّین است و خلقت ملائکه و انبیاء و کرّوبیّین و روح شیعیان از فاضل و زیادت طینت جسم آنان است، روح شیعیان را هیچ گونه نجاستی نمی‌رسد و جسم اهل بیت که الطف است به طریق اولی طیّب و طاهراست و جز طاهرتولید نمی‌کند. و سیّد الساجدین علیه السّلام پس از شنیدن شهادتین خطیب اموی به امریزید بن معاویه لعنة الله علیهما چنین فرمود:

«شَهِدَ بِها شَعْري وَ بَشَري وَ لَحْمي وَ دَمي وَ مُخّي وَ عَظْمي».[۱۳]

شهادت داد به آن (توحید) مویم و پوستم و گوشتم و خونم و مغزو استخوانم.

و شهادت دادن اعضاء جسمانی آنان به وحدانیّت الله تعالی و نبوّت خاتم الأنبیاء دلالت بر طهارت مطلق و خاصّ و بی نظیراهل بیت علیهم السّلام است.

و این‌که طهارت هرطاهری از فاضل شعاع طهارت اهل بیت نبوّت است که به سبب قبول ولایت آنان حاصل می‌گردد، و گواه برآن است این فراز از زیارت شریفه جامعه کبیره:

«... وَ جَعَلَ صَلَواتِنا عَلَيْكُمْ، وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وَلايَتِكُمْ، طيباً لِخَلْقِنا، وَ طَهارَةً لِأَنْفُسِنا، وَ تَزْكِيَةً لَنا، وَ كَفّارَةً لِذُنُوبِنا، ... ».[۱۴]

... و خداوند درودهای ما برشما و نیزآنچه را که به ما اختصاص داده است (از نعمت ولایت شما) همه را مایه پاکیزگی خلقت ما، و باعث پاکی باطن ما، و موجب تزکیه و

رشد ما، و جبران کننده گناهان ما قرار داد ... .

و زیارت حضرت صدّیقه کبری فاطمة الزّهراء سلام الله علیها که از امام محمّد باقر علیه السّلام است:

«... وَ زَعَمْنا أَنّا لَكِ أَوْلِياءُ، وَ مُصَدِّقُونَ، وَ صابِرُونَ، لِكُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوكِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَتانا بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِنّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إِلّا أَلْحَقْتِنا بِتَصْديقِنا لَهُما بِالْبُشْرىٰ، لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوَلايَتِكِ».[۱۵]

... و ما بر این باوریم که دوست‌دار و تصدیق کننده شما هستیم و نسبت به هرآن‌چه پدر شما صلّی الله علیه و آله و وصیّ او برای ما آوردند شکیبا و فرمان بردار هستیم، پس ما از شما درخواست می‌کنیم که اگر در این عقیده به شما راست گفته‌ایم، ما را به خاطر همین راستگویی به آن دو بزرگوار ملحق نمایی به بشارت، تا به خود بشارت دهیم که ما به وسیله دوستی تو پاک شده‌ایم.

و مطهّریّت آب و دیگر مطهّرات به سبب قبول ولایت حضرات اهل‌بیت عصمت و طهارت است، و آنان که مخلوق از نور ذات الله عزّوجلّ هستند، خود سبب طهارت هر مطهِّر و مطهَّری می‌باشند.

و چون ولیّ معصوم حجّة الله بر ما سوی الله و خلیفة الله بر مخلوقات است، واجب است که از همه بدی‌ها مبرّا و از همه نقائص منزّه باشد، چه ظاهری و باطنی، خَلقی و خُلقی، و ظاهر است که نجاسات از بدترین نقائص و شدیدترین آن‌ها است، به همین دلیل است که خداوند تعالی نطفه امام را در عالم دنیا نیز طهر و طاهر و مطهَّر در ارحام و اصلاب طیّبه و طاهره انتقال داده است، چنان‌چه در زیارت‌هایی چند از معصومین علیهم السّلام آمده است.

و به سبب آن‌که رشّه‌ای از خون پیامبر و یا وصیّی به زمینی رسیده و به سبب آن خون، آن زمین محبوب خداوند قرار گرفته و مسجد گردیده است.[۱۶]

و بنابر خبری رسول الله صلّی الله علیه و آله، در هنگام احتضار، خونی را قی فرمودند و

امیرالمؤمنین علیه السّلام آن خون را گرفته و به صورت مبارک خود مالیدند.[۱۷]

و سیّدالشهداء علیه السّلام خون خود را و خون برخی از شهداء از اهل‌بیت و از آن‌ها حضرت طفل شیرخوار خود علیّ اصغر و عبد الله را بر صورت خود می‌مالید و می‌فرمود:

«هٰكَذا أَلْقَى اللهَ وَ أَلْقىٰ جَدّي رَسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ».[۱۸]

الله و جدّم رسول الله صلّی الله علیه و آله را این‌چنین (با صورتی آغشته به خون) ملاقات می‌نمایم.

«هٰكَذا أَلْقىٰ جَدّي بِدَمي».[۱۹]

جدّم را این‌چنین آغشته به خونم ملاقات می‌نمایم.

و به علم و یقین خون‌هایی که بر جسم مطهّر حضرت بود غسل داده نشد و با همان خون‌ها توسّط امام علیّ السجّاد علیهما السّلام دفن گردیدند.

و امیرالمؤمنین علیه السّلام هنگام ضربت خوردن در محراب مسجد کوفه، از خاک محراب مسجد برروی جای ضربت برفرق مبارک سرمطهّرخود می‌ریخت، اگر.نعوذ بالله تعالی .خون آن حضرت مانند خون مردم بود، بر امام جائز بود که آن را بر روی سر آغشته به خونش می‌گذاشت؟ و معنای فعل امام، در حضور دو امام دیگر جز این نیست مگر این‌که خون امام طیّب و طاهر است و گرنه تنجیس مسجد و اجزاء آن و از آن‌ها خاک مسجد، ضرورتاً حرام است و امام مبرّا از فعل حرام است.[۲۰]

و داخل شدن جنب در مسجد النبیّ صلّی الله علیه و آله برای عموم مردم حرام است، اما برای اهل بیت نبوّت جایز است و این نیست مگر این‌که جنابت آنان غیر از جنابت دیگران می‌باشد، و در بسیاری از کتاب‌های حدیث شیعه و مخالفین به روایت اشخاصی تصریح بر آن شده است که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنَبَ في هٰذَا الْمَسْجِدِ إِلّا أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ مَنْ كانَ مِنْ أَهْلي فَإِنَّهُ مِنّي».[۲۱]

برای هیچ کس حلال نیست که در این مسجد جنب شود مگر برای من و علیّ و فاطمه و حسن و حسین، و هرکسی که از اهل من باشد پس همانا او از من است.

«إِنَّ اللهَ أَوْحىٰ إِلَيَّ: أَنْ أَتَّخِذَ مَسْجِداً طَهُوراً لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنَبَ فيهِ إِلّا أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ».[۲۲]

همانا الله به من وحی فرمود: این‌که مسجدی پاک و پاک کننده برگزینم، برای هیچ کسی جز من و علیّ و حسن و حسین علیهم السّلام حلال نیست در آن جنب شود.

«أَلا إِنَّ هٰذَا الْمَسْجِدَ لا يَحِلُّ لِجُنُبٍ إِلّا لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».[۲۳]

آگاه باشید همانا این مسجد برای هیچ جنبی جز محمّد صلّی الله علیه و آله حلال نیست.

«... وَ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ فَلا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّساءَ في مَسْجِدي وَ لا يَبيتَ فيهِ جُنُبٌ إِلّا عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ ساءَهُ ذٰلِكَ فَهاهُنا»

... و همانا جایگاه علیّ علیه السّلام از من به منزلت هارون از موسی است، پس برای هیچ کسی حلال نیست که در این مسجد من نزدیک زنان شود و جنب در آن بماند مگر علیّ و ذرّیّه او، پس هرکس که از آن ناخوشایند است، این‌جا (برود.)

- و ضرب بیده نحو الشّام.[۲۴]

و با دست خود به سوی شام اشاره فرمود.

«... وَ لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْكِحَ فيهِ النِّساءَ إِلّا عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ ساءَهُ فَهاهُنا».

... و جز علیّ و ذرّیّه او حلال نیست (کسی) در آن (مسجد) زنان را نکاح کند پس هرکه را (از این سخنم) ناخوش آمد، این‌جا (برود).

- و أشار بیده نحو الشّام.[۲۵]

و با دست خود به سوی شام اشاره فرمود.

نتیجه این‌که جنابت اینان چون دیگران نبوده و در حکم با دیگران مشترک نیستند، و تطهیر

آنان به غَسْل و غُسْل به جهت طهور علی طهور و نور علی نور، و برای تعلیم مردم بوده است.

و غُسل و تغسیل اَعمّ است از نظافت و نجاست، و برای معصومِ مطهَّر به آیه تطهیر نجاستی متصوّر نیست.

هم‌چنین جسم آنان پس از رحلتشان از عالم دنیا طیّب و طاهر بلکه مطهِّر است.[۲۶]

و در روایت قاسم صیقل و حسین بن عبید است که به امام جعفرصادق علیه السّلام نوشتند: آیا امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از غسل دادن رسول الله صلّی الله علیه و آله غسل نمود؟ در پاسخ فرمود:

«النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، وَ لٰكِنْ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَعَلَ، وَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ».[۲۷]

رسول‌الله طاهر و مطهّر بودند، لکن امیرالمؤمنین غسل نمودند، و سنّت بدان جاری گشت.

و باید که طاهر و مطهَّر می‌بودند و بر همه از جمیع جهات افضل تا حجّت بالغه الهی باشند.

و روح و جسم حضرات محمّد و آل محمّد صلّی الله علیهم از طینت فوق علّیّین است، در صورت و ظاهر به حکمت بشرند، لکن تمامی صفات نقص بشری از آنان به دلیل آیه تطهیر دفع گردیده و هرگز نبوده تا رفع گردد، زیرا آنان مظاهر صفات جلال و جمال ذات مقدّس الله تعالی می‌باشند.[۲۸] در حدیث دیگری امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فيهِ، فَكُنّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورانِيّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَنا مِنْهُ نَصيباً، ... ».[۲۹]

به راستی خدا ما را از نور عظمت خود آفرید، و سپس آفرینش ما را صورت‌گری کرد از گِلی مخزون و نهفته در زیر عرش، و آن نور را در این کالبد نهاد، و ما آفریدگانی شدیم در جلوه بشریّت فروزان و درخشنده، وکسی را در این خلقت ما بهره نیست ... .

و در حدیثی از امام موسی کاظم علیه السّلام درباره خلقت محمّد و علیّ صلّی الله علیهما و آلهما چنین نقل شده است:

«... ظاهِرُهُما بَشَرِيَّةٌ، وَ باطِنُهُما لاهُوتِيَّةٌ، ظَهَرا لِلْخَلْقِ عَلىٰ هَياكِلِ النّاسُوتِيَّةِ حَتّىٰ يُطيقُوا رُؤْيَتَهُما، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعالىٰ: «وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ ...».[۳۰]

ظاهر آن دو بشری، و باطن آنان لاهوتیست، برای خلق بر هیکل‌های ناسوتی ظاهر شدند تا این‌که طاقت دیدنشان را داشته باشند، و (دلیل آن) سخن خدای تعالی است: «و هرآینه برآنان لباسی که می‌پوشند می‌پوشاندیم ...».

و از صدّیقه طاهره فاطمة الزّهراء سلام الله علیها و مادر گرامش و مادران ائمّه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، بنابر روایات وارده در کتب فریقین و شاهدانی از زنان هم‌چون أسماء، سه خونی که از زنان دیده می‌شود از ایشان دیده نشده است.

شاهد دیگر میلاد خجسته امیر المؤمنین علیه السّلام داخل کعبه و سه روز مکث نمودن مادر مکرّمه ایشان در آن است، در همه این موارد تامّل و دقت شود معلوم می‌گردد که آن حضرات از آب و گِل دگرند و حکم آنان با دیگران یکسان نیست.

و امّا بول رسول‌الله صلّی الله علیه و آله که از او بوی بد گزارش نشده است کسانی چون امّ ایمن رضي الله عنها از آن نوشید و رسول‌الله برخی از آثار برکت آن را به او خبر دادند.

و خون حجامت ایشان را اشخاصی نوشیدند و رسول الله صلّی الله علیه و آله نهی تحریمی نفرمودند و برخی از آثار و برکات آن را بشارت دادند.

و از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام غائطی دیده نشده است. حلیمه سعدیّه دایه موحّده و با ایمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله از شیرخوارگی آن حضرت گزارش می‌دهد، او می‌گوید: به خداوند سوگند هرگز از آن حضرت لباسی آلوده به بول و غائط ایشان نشُستم و ندیدم و هرچه بود زمین در خود فرو می‌برد و بویی خوشبوتر از مشک و کافور از آن به مشامم می‌رسید.[۳۱]

و در حدیث امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و امام علیّ الرّضا علیهم السّلام از علامت‌های امام که ذکر نموده‌اند آن است که بول و مدفوع او دیده نمی‌شود، و خداوند به زمین مأموریّت داده که آن‌ها را ببلعد، و بوی آن از بوی مشک خوشبوتر است.[۳۲] **زادهم الله شرفاً و زادنا الله معرفتهم و طاعتهم.**

و به تمامی ایرادهایی که به نظر بعضی رسیده است در درس معارف پاسخ داده‌ایم، و امید است إن‌شاءالله تعالی در وقتی دیگر که فرصت باشد مکتوب گردد، و در این نوشتار دلائل به اختصار اکتفا شد، و الله المستعان.

مطالب لازم و ارزش‌مند دیگر درباره آیه شریفه تطهیر

رسول‌الله بلکه خمسه طیّبه، مفردات آیه تطهیر را تفسیر کرده‌اند: «إنّما»، «یرید»، «لیذهب»، «الرّجس»، «اهل البیت» و «تطهیراً».

مفردات آیه تطهیر

۱- اشکالی نیست در این‌که واژه «إنّما» افاده حصر می‌کند، یعنی خداوند تبارک و تعالی، تنها از این خانواده اِذهاب رجس فرموده است. حضرت الله تبارک و تعالی اراده نکرده است اذهاب رجس کند مگر از این خاندان و آن تنها خاندان نبوّت است.

۲- اراده‌ای که خدای تبارک و تعالی در این آیه کریمه از آن خبر داده است، اراده تکوینیّه است و نه اراده تشریعیّه. یعنی در تکوین و در ذات و نور مقدّس این خاندان صلوات الله علیهم اجمعین، این اراده انجام گرفته و مانند اراده تشریعی نیست. امّا اگر کسی اشکال کند بگوید که این‌جا اراده، اراده تشریعیّه بوده، پاسخ داده می‌شود که در آیه تطهیر خصوصیّتی در تشریع احکام خاصّ برای اهل بیت نیست. احکام شرعیّه حلال و حرام برای همه است. این‌که برای پیامبر و این خاندان چیزهایی استثنا بشود و بخواهیم بگوییم به موجب این آیه اراده‌ای تشریعی برای این خاندان صورت گرفته، این غلط است. پس خصوصیّتی در تشریع احکام خاصّی در این آیه برای اهل بیت نیست.

مثلاً در آیه:

«یُریدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُریدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»[۳۳]

خداوند آسانی را برای شما اراده فرموده و می‌فرماید»

منظور آن است که غرض از تشریع احکام شرعیّه، آسانی است و نه سختی، و احکام شرعیّه حلال و حرام برای همه است، عمومیّت دارد، لکن در آیه تطهیر، اراده، اراده تکوینیّه بوده است مانند این آیه کریمه:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ اللهُ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ».

همانا امر خداوند چنان است که چون چیزی را اراده فرماید، به آن می‌گوید (چنین و چنان) باش، می‌شود».[۳۴]

۳- بنابر تفسیر اهل‌بیت علیهم الصّلوة و السّلام، اراده خداوند تبارک و تعالی این است که انواع رجس و مطلق رجس که شامل رجس مادّی و معنوی و روحی و فکری و همه انواع آلودگی‌ها، شک، کفر و جهل است، همه را از اهل‌بیت علیهم السّلام ببرد. گناهان و جهل از آلوده‌ترین آلودگی‌ها و رجس‌ترین رجس‌ها هستند. آنان هرگز گناه نکرده و نمی‌کنند و هرگز آلوده به هیچ‌گونه رجس نمی‌شوند، این یعنی عصمت دارند.

مطلب دیگر اینکه خداوند در این آیه به ما خبر می‌دهد که اراده کرده است همه انواع رجس را از این خانواده دور کند. این خبر یعنی این کار را بعد از این خواهد کرد یا این کار را کرده و ادامه دارد؟ دلالت آیه چنین است که این فعل خاص واقع شده است نه اینکه اراده شده که از این به بعد، این فعل واقع شود، مخصوصاً که خدای تبارک و تعالی فرموده است «إنّما یرید الله»، «یرید» خبر می‌دهد از اراده خودش، اراده خدا فی الفور، در جا انجام می‌گیرد و اینکه صیغه مضارع آورده شده به جهت این است که ادامه دارد و دلالت بر دوام این اراده الهی می‌کند. ضمن اینکه قرآن کریم در سوره نساء آیه۲۷ می‌فرماید:

«یُریدُ اللهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ»

خدا می‌خواهد با این آیات برای شما بیان کند.

هم‌چنین آیه:

«یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ».

الله برای شما آسانی را می‌خواهد.

اگر بنا بود این اراده با آن اراده در آیه تطهیر در یک مجرا باشد، تخصیصی برای اهل‌بیت لازم نبود. خداوند برای این خاندان بعد از این اراده می‌کند و اگر برای مضارع و برای آینده بود، وجه تخصیص بی جهت بود و معنایی نداشت.

این اراده اقتضا می‌کند خبررا و بیان را که بیان و خبرش عموم خلق را در بر می‌گیرد بروجهی از تفسیر و معنای این اراده وقتی خدای تبارک و تعالی اهل بیت را به اراده خودش به اذهاب رجس از آنها تخصیص داده است و دلالت می‌کند که این عمل انجام گرفته یعنی واقع شده، نه اینکه در آینده اذهاب رجس می‌شود بلکه در گذشته اذهاب رجس از اینها شده است.

٤- چه کسی مصداق اهل بیت را تعیین می‌کند و می‌گوید این اهل بیت چه کسانی هستند؟ همان‌طور که بنابر تصریح آیات و احادیث، تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم بر عهده رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم است، برای تبیین و تفسیر این آیه کریمه نیز نیازمند بیان رسول الله و خاندان عصمت هستیم و تبیین تعیین مصداق اشخاص «اهل‌البیت» نیز بر عهده ایشان است. جز قرآن کلام‌الله و همین طور کلام رسول الله و اهل‌بیت علیهم السّلام هیچ کس دیگری این شایستگی را ندارد و قرآن و اهل بیت طوری معنا کرده اند که افراد خاصّی را شامل می‌شود.

٥- اهل کسا مساوی رسول‌الله هستند در همه مراتب و شئون مگر آن‌چه که دلیل خاصّی بیاید و آنها را از این شمول خارج کند. چون آیه تطهیر برای همه اهل بیت است و کسی را مستثنی نکرده است، پس در عصمت و همه شئون و مراتب همه این اعضا با رسول‌الله مشترک و مساوی هستند و آن خصوصیّات عصمت است، علم است.

۶- از واژه «تطهیراً» این نتیجه مستفاد است که مطلق رجس از ایشان رفته است. یعنی خدای تبارک وتعالی همه جنس‌های رجس و تمام افراد رجس، رجس مادّی رجس معنوی رجس اخلاق همه را از اهل‌بیت اذهاب فرموده، خصوصاً با تصریح خود اهل‌بیت، خصوصاً خود آیه بعد از طهارت به دفع رجس که می‌فرماید: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» سخن تمام است امّا باز می‌فرماید: «وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» این جمله این فایده و نتیجه را می‌دهد که دفع جمیع ارجاس از ایشان شده است و نه یک نوع رجس و هم‌چنین تأکید بیشتر است خصوصاً با تأکید بعد از «يُطَهِّرَكُمْ» به قول «تَطْهِيراً».

۷- تطهیر یعنی تنزّه یعنی خلوص از لوث و آلودگی همه انواع رجس‌ها و نجس‌ها و معاصی و خبائث و غیرآن از معایب و نقایص ظاهری و باطنی. همین‌طور که در کتاب شریف مشکوة الأنوار سبط طبرسی صفحه ۱۵۰ حدیث شریف هست.

خصوصاً با اینکه به صیغه مضارع آورده و صیغه مضارع مفید استمرار است، یعنی ایشان همیشه در عدم رجس هستند و همیشه تطهیر در وجودشان هست، در جمیع مدّت حیات آنها. پس آیه صریح است در عصمت کبری و عظمای حضرات خمسه طیّبه که بنابر فرمایش پنج معصوم اهل کساء، بقیه حضرات امامان را نیز شامل می‌شود.

۸- اِذهاب رجس از اهل‌بیت به معنای دفع رجس است. یعنی راندن و نزاهت از وجود نه به معنای رفع، که بوده است و حالا اذهاب می‌شود یعنی از بین می‌رود. بلکه از همان اوّل راه نداشته است. به معنای رفع بعد از وجود نیست به دلایلی:

الف: آن‌چه مناسب است با غایت تطهیری که از «وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» استفاده می‌شود، این نزاهت از ارجاس، نزاهت اساسی است بنیادی است نه وجود و بعد رفع، به این معنا نیست، یعنی نبوده وهرگز نخواهد بود. این معنا از قرینه داخلیّه استفاده می‌شود.

ب: آن‌چه که ثابت است به ادلّه عقلیّه و نصوص متواتره نقلیّه، این است که هیچ گناه و معصیت و جهلی از اهل‌بیت سر نزده است، تاریخ نقل نکرده است. اینان از اوّل عمر در

عصمت بوده‌اند و در کتب شیعه حقّه امامیّه و کتب عمریّه نقل‌های بسیار بر این معنی وجود دارد و در حدیث آمده است که دو فرشته امیرالمؤمنین سلام الله علیه بر بقیه فرشتگان افتخار می‌کنند، می‌گویند ما تا کنون گناه و خطایی از امیرالمؤمنین علیه السّلام سراغ نداریم، ندیده ایم و ثبت ننموده ایم.

«لَمْ یَصْعَدا إِلَی اللهِ تَعالیٰ قَطُّ بِشَیْءٍ یُسْخِطُهُ».[۳۵]

ملائکه امیرالمؤمنین افتخار می‌کنند که تا کنون نشده از امیرالمؤمنین عملی ببینیم و بنویسیم که خدا را به خشم آورد.

این هم قرینه خارجیّه.

ج: «لیذهب» از باب افعال است و وقتی قرآن کریم آن را می‌آورد، لغتاً و شرعاً، در علم لغت و در شرع مورد تأیید است که اگر فعلی از باب افعال آمد، مثل اینکه کسی به کسی می‌گوید: «**أذهب الله عنك کلّ مرض و سقم**. خدا از تو ببرد هر مرض و دردی را»، نه این‌که تو این مرض را مبتلا هستی خدا آن‌ها را از تو ببرد، بلکه به این معنی که هنوز مرضی نیامده و تو نداری، خدا از تو ببرد. استفاده‌ای که از این می‌شود به این معنا نیست که هست و درخواست رفع بکند، بلکه نیست و درخواست دفع می‌کند. این به معنای ذهاب امراض و اسقام بعد از وجود آن‌ها نیست بلکه به معنای اذهاب است «**أي صرفه عنك**» یعنی خداوند آن را از تو دور و منصرف کند مانند این‌که کسی به دیگری دعا می‌کند می‌گوید: «**صرف الله عنك السّوء**. خدا بدی را از تو منصرف کند».

در شرع هم وقتی اِذهاب استفاده می‌شود، به همین معناست. مثل این حدیث شریف از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

«مَنْ أَطْعَمَ أَخاهُ حَلاوَةً أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُ مَرارَةَ الْمَوْتِ».[۳۶]

هرکس به برادر (دینی) خود یک شیرینی بدهد، مثلاً خرما، خدای تبارک و تعالی تلخی مرگ را از او می‌برد.

یعنی هرگزسراغ او نیاید.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند:

«مَنْ بَدَأَ بِالْمِلْحِ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُ سَبْعینَ داءاً ما یَعْلَمُ الْعِبادُ ما هُوَ».

هرکس (غذا را) با نمک شروع کند، خدای تعالی هفتاد درد را از او دور می کند.[۳۷]

پس اذهاب عبارت است از «صرف» نه «رفع» و این آیه خبرمی‌دهد که این خانواده تحت اراده الهی قرار گرفته که هرگزرجس و پلیدی برآنها نبوده و نیست و نخواهد بود.

د: هم‌چنین کلمه «تطهیراً» که در آیه آمده است. این هم به معنای اِبعاد است به معنای دور نمودن است به معنای نزاهت از رجس است نه طهارت بعد از نجاست. هم‌چنان که خود قرآن کریم همین معنا را استعمال کرده است

«رَسُولٌ مِنَ اللهِ یَتْلوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً».[۳۸]

فرستاده‌ای از الله که صحیفه‌هایی پاکیزه تلاوت می کند.

این صحف مطهّرة از اوّل مطهّره بوده است. و یا آیه کریمه

«لَهُمْ فیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ».[۳۹]

برای مؤمنین در بهشت همسرانی تطهیرشده است.

یعنی خدای تعالی اینان را از آغاز بنیانشان، تطهیرفرموده است.[۴۰]

۹- در این آیه مبارکه، تطهیراختصاص به خمسه طاهره دارد، امّا درباره بقیّه ائمّه، نمایش بعضی از مصادیق آن در قضیّه کساء بوده است، پنج تن نمایش داده شدند بقیه نیامدند امّا آیه تطهیر شامل آنها هم می‌شود و خدای تبارک و تعالی راجع به آنها هم می‌فرماید. و ما این را از کلام رسول الله و اهل بیت علیهم الصّلوة و السّلام می‌فهمیم، احادیث بسیاری که در کتب فریقین است و این معنا را تفسیرمی‌کند.[۴۱]

در لسان رسول الله و خاندان عصمت، «اهل‌البیت» به ائمّه تفسیرشده است.[۴۲]بنابراین اهل بیت در آیه تطهیر خمسه طیّبه هستند که آیه راجع به آنها نازل شده است سپس فرزندان

معصوم این خاندان و در احادیث بسیار در کتب فریقین به نقل از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله تصریح به تعداد و نام آنان شده است. در روایات فریقین به سندهای متّصل از رسول الله رسیده است که فرمود:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ».[۴۳]

من و علیّ و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاکیزه گردیده و معصومیم.

در تفسیر الدّرّ المنثور سیوطی جلد٦ صفحه٦٠٥ و بسیاری از کتاب‌های مخالفین روایت شده است که رسول‌الله فرمود:

فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ».

من و اهل‌بیت من، از تمامی گناهان مطهّرهستیم.

در کتاب شریف اِحقاق الحق جلد۲۰ صفحه۵۳۰ از کتاب شریف «آل محمّد» مردی خافی. آنجا هم مدارکی آکده است دالّ براین‌که رسول الله فرمود:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ».

من و علیّ و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاکیزه گردیده ومعصومیم.

و احادیث بسیاری دالّ برتفسیرمصادیق و تبیین تعیین مصادیق افراد اهل‌بیت علیهم الصّلوة و السّلام در احادیث رسول‌الله و اهل‌بیت گرام علیهم الصّلوة و السّلام وجود دارد. از جمله آن‌ها حدیث شریفی است از جابر، می‌گوید:

در خانه امّ‌سلمه نزد پیغمبربودم خدای تبارک و تعالی آیه تطهیررا نازل فرمود. سپس پیغمبر اکرم امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا و حضرت علیّ علیه السّلام را خواندند و این‌ها را در مقابل خود و حضرت علیّ را پشت سرخود نشاندند و فرمودند:

«اللّٰهُمَّ هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».

أمّ سلمة گفت: یا رسول الله و (آیا) من نیزبا آنان هستم؟ فرمود: تو برخیر هستی. گفتم: یا رسول الله! به تحقیق که خداوند این عترت پاک و ذرّیّه مبارکه را گرامی داشته است به این‌که همه

پلیدی‌ها را از آن‌ها برده است. فرمود:

«یا جابِرُ! لِأَنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمي وَ دَمي، فَأَخي سَيِّدُ الْأَوْصِياءِ، وَ ابْنايَ خَيْرُ الْأَسْباطِ، وَ ابْنَتي سَيِّدَةُ النِّسْوانِ، وَ مِنَّا الْمَهْدِيُّ».

ای جابر! زیرا که همانا آنان از گوشت و خون منند، پس برادرم سرور اوصیاء است، و دو پسرم بهترین نوادگانند، و دخترم بهترین زنان است، و مهدیّ از ما است.

گفتم: یا رسول الله! و مهدی کیست؟ فرمود:

«تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرارٌ، وَ التّاسِعُ قائِمُهُمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، يُقاتِلُ عَلَى التَّأْويلِ، كَما قاتَلْتُ عَلَى التَّنْزيلِ».[۴۴]

نه تن از پشت حسین امامان نیک‌اند، و نهمین آنان قائم آنان است، زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، براساس تأویل جنگ کند، چنان که بر تنزیل جنگیدم.

در این حدیث شریف می‌بینیم که راجع به حضرت صاحب سلام الله علیه هم صحبت می‌شود و می‌فرماید: مهدی هم از ما اهل‌بیت هست.

معنای رجس در آیه کریمه

مطلب شایان ذکر دیگر این است که رجس در این‌جا به معنای شرک نیست زیرا شرک با اطاعت از رسول، از بین می‌رود و وقتی که امّت اطاعت از رسول کرده باشند، برای امّت حاصل شده است، چنان‌چه در امم سابق نیز چنین بوده بدون این‌که به اهل‌بیت اختصاص داشته باشد. و اگر بنابر این بود که در این‌جا مقصود از رجس و اذهاب رجس، شرک باشد، سایر هدایت یافتگان نیز با ایشان شریک می‌شدند و دلیلی بر اختصاص نبود.

معنای اذهاب رجس در آیه کریمه

بنابر بیان رسول الله که قرآن کریم درباره او می‌فرماید: «لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ»، در «إِنَّما يُريدُ اللهُ...» نیز بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است که بیان نماید و تبیین فرموده‌اند. پیامبر اکرم دعا فرمود: خدایا از من و از اهل بیت من اذهاب رجس کن، و خدای تبارک و تعالی موافقة للرّسول

این آیه را جهت اِخبار اعلان کرد و نازل فرمود و فقط برای اهل‌بیت. چنین نبود که پیامبر دعایی بکند و خداوند تبارک و تعالی همان موقع انشاء کند. بلکه اِخبار بوده و دعای رسول به جهت اِخبار برای مردم بوده. خبرراست بود و شهادت الهی بود.

و دلالت می‌کند برتحقّق این در فعل پیامبردر همان اجتماعشان در زیرکساء و نه تحقّقش در مستقبل. یعنی این کار انجام گرفته و آیه کریمه اِخبار می‌دهد به ما و فعل اهل‌بیت، فعل همه ایشان و از جمله فعل رسول الله در جمع کردن خمسه طیّبه، تبعیّت از وحی است و تسدید الهی و این معنای عصمت است یعنی رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم واهل‌بیت احتیاج به هدایت غیرندارند ودرخارج هم ثابت شده است که هیچ‌گاه نیازبه علم وهدایت کسی نداشته‌اند، وجمله خبریّه است وانشائیّه نیست.

در آیه کریمه می‌خوانیم:

«فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ* وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتابٍ مَكْنُونٍ* لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».[٤٥]

به مدار و موضع ستارگان سوگند می‌خورم* و بی شک اگربدانید این سوگندی بزرگ است* که آن همانا قرآن کریم است* اندر کتابی پوشیده* که آن را جز پاکیزگان در نیابند.

مقتضای قسم در آیه این است که مقسوم علیه جمله خبریّه باشد نه جمله اِنشائیّه، زیرا قسم برای توثیق «مقسوم علیه» است اِخباری که برآن‌ها قسم یاد شده و اینجا موثوق به عظمت شده به خاطر بیان عظمت مخبریّتش. و این‌که کسی به این قرآن و به آن کتاب مکنون دسترسی ندارد و نمی‌رسد مگرآنان‌که مطهّرند، مطهّراز ذنوب و ضلالت. و این بیانی است که قرآن کریم فرموده است و این‌که قرآن کریم و قداست و عزّتش مانع از این است‌که غیر مطهّرین دسترسی به آن داشته باشند.

فرق بین مطهَّر و متطهِّر

طهارت اهل بیت یعنی عصمت علمی و عملی آن‌ها، این عصمت علمی و عملی ایشان که الهی است موجب می‌شود که اهلیّت به حقایق غیبی قرآنی داشته باشند. و طهارت آن‌ها باید ذاتی باشد تا به این مقام برسند و با این طهارت ذاتی، هیچ گونه رجسی در حریم عصمت آنها راه پیدا نمی‌کند هم‌چنان که در زیارت سیّدالشّهداء ابی‌عبدالله علیه السّلام می‌خوانیم بنابر دلالت ارشاد معصوم:

«لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجاهِلِيَّةُ بِأَنْجاسِها».

هرگز جاهلیّت به نجاست‌هایش تو را نجس ننموده است.

مصادیق اهل‌بیت در کلام الله تبارک و تعالی

رسول‌الله هرگاه از واژه مقدّس «اهل‌بیت» استفاده می‌فرمود، برای خانه مسکونی و یا همسران و یا فامیل نبود بلکه برای افراد خاصّی بود که تعداد آن‌ها مشخّص است. نه کم می‌شوند و نه به آن‌ها اضافه می‌شود. بنابراین هیچ معارضی ندارد که آیه کریمه درباره افراد خاصّی است که شخص رسول‌الله موظّف بودند آنان را تبیین بفرماید و در احادیث خود تبیین فرموده است.

و به حدّ استفاضه رسیده است نصوص و احادیثی که دلالت دارد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از نازل شدن آیه تطهیر هنگامی که از خانه حضرت زهرا سلام الله علیها گذر می‌کردند و یا قبل از هر نماز، در نماز فجر و بقیه نمازها، به مدّت شش ماه بعضاً گفته شده نه ماه می‌آمدند و در خانه صدّیقه طاهره سلام الله علیها می‌ایستادند و سلام نموده و در حضور مردم آیه کریمه را تلاوت می‌فرمودند ، مردم می‌دیدند و در کتب فریقین بسیاری از روات روایت کرده اند که حضرت، چنین سلام می‌فرمودند: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ الْبَيْتِ» رسول الله با این کار به مردم می‌فهماندند که غیر از این خاندان، اقارب من، همسران و فامیل من عصمت ندارند بلکه فقط اینان اهل‌بیت من هستند، و این کار را یک بار انجام ندادند بلکه بارها این کار را تکرار نمودند.

اضافه بر این؛ هیچ‌کدام از نزدیکان رسول الله و حتّی همسران حضرت، برای اثبات عصمت خود

به این آیه استناد نکرده‌اند. بلکه امّت اجماع دارند بر این‌که عایشه با کلام خدا و سفارش رسول الله مخالفت کرد لکن مخالفین می‌گویند توبه کرد، تصریح می‌کنند که ایشان بعد از این‌که جنگ جمل را به راه انداخت توبه کرد، و توبه انجام نمی‌گیرد مگر بعد از گناه مگر بعد از معصیت، در حالی که عصمت مانع اجتهاد و رأی است.

راویانی هم که ازواج رسول را جزو آیه تطهیر دانسته‌اند، جز دو نفر کس دیگری نبوده‌اند. یکی عکرمه لعنة الله علیه بوده، در کتب خود عمری ها هم ثابت است که او ناصبی است. دوم مقاتل است، او نیز در کتاب‌های خودشان متّهم به دروغگویی است بلکه از او با عنوان «بسیار دروغگو» یاد کرده‌اند. بنابراین بلامعارض ثابت شد که ازواج پیامبر شامل آیه تطهیر نمی‌شوند.

نکات دیگر

از جمله نکات دیگر در آیه تطهیر، مذکّر بودن لفظ اهل بیت و رفتن اهل بیت در زیر کساء است. آیه تطهیر بر مطلق طهارت از ارجاس معنوی و مادی دلالت می‌کند و ملکه عصمت که از ضروری‌ترین و اساسی‌ترین خصیصه نبیّ و وصیّ است اخصّ از تطهیر است و کسی جز خالق تعالی از آن خبر ندارد و به نصب او و اعلان رسول و یا امام قبل و نیز اظهار معجزه معلوم می‌گردد.

و امامت زعامت در امور تکوین و تشریع به جعل و نصب الهی است، امام همانند نبی حافظ علمی و عملی شرع مطهّر و مبیّن آن است، و از اهمّ شرایط امامت عصمت است و اگر امام دارای ملکه عصمت نباشد خود، نیازمند امام معصوم دیگر است و تسلسل به وجود می‌آید که مخلّ نظام امامت است.

ابوطیبه حجام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حجامت کردم، حضرت دیناری به من عطا فرمود و من خون او را سر کشیدم. چون از این کار آگاه شد فرمود: چرا چنین کردی؟ گفتم: خواستم بدان تبرک جویم. فرمود: امانی از دردها، بیماری‌ها و فقر و تهیدستی گرفتی و هیچ‌گاه آتش به تو نخواهد رسید. (اللمعة البیضاء في شرح خطبة الزّهراء / ۳۱ و ۳۲)

و در زیارت امام حسین علیه السّلام وارد است :

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْجَنَّةِ».[۴۶]

و گواهی می دهم که خون تو در بهشت جای گرفت.

و در خبر وارد است:

فاطمه علیها السّلام در بهشت از خون فرزندش حسین خضاب می کند.

و در زیارت جامعه‌ای که سیّد علیّ ابن طاووس روایت نموده وارد است:

«... فَأَنَا أُشْهِدُ اللهَ خالِقِي... عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ، وَ مِنْ كُلِّ ريبَةٍ وَ نَجاسَةٍ، وَ دَنِيَّةٍ وَ رَجاسَةٍ، ... ».[۴۷]

... پس من خالقم الله را شاهد می‌گیرم... دانایم به این‌که همانا خداوند شما را از زشتی‌های ظاهری و باطنی، و از هر شکّ و دو دلی، و پلیدی و آلودگی، پاکیزه ساخته ....

و علّامه حلّی رحمه الله در تذکرة الفقهاء در اوّل کتاب نکاح آن‌جا که پاره‌ای از فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برمی‌شمرد گوید:

به خون و بول حضرتش تبرّک می جستند، و ظاهر این کار طهارت آن‌ها است.[۴۸]

***

ارتداد از اسلام یا از ولایت؟

سؤال۴- در روایت: «إرتدّ النّاس بعد رسول الله إلّا ثلاث أو خمس» آیا ارتداد از اسلام بوده است یا ارتداد از ولایت؟

جواب- در این باره دو نظر است، ارتداد از اسلام و یا از ایمان، در ارتداد از ایمان همه اتّفاق دارند و برای ارتداد آنان از اسلام نیز دلایلی وجود دارد، از جمله آیه کریمه:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ».[۴۹]

و محمّد جزپیامبری نیست که پیامبرانی پیش از وی برفتند، آیا با این وصف اگر او بمیرد بلکه کشته شود واپس برمی‌گردید حال آن‌که هرکس واپس خویش (به جاهلیّت کفر) بگردد هرگزذره‌ای به خدا زیان نزند و خدا سپاسگزاران را مزد خواهد داد.

که شاهد صدق برارتدادی است که قرآن کریم، پس از شهادت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، پیش از وقوع از آن خبرداده است.

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ في سَبیلِ اللهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلیمٌ».[۵۰]

هان ای کسانی که ایمان آوردند، هرکس از شما از دین خویش برگردد بداند که بزودی خدا قومی را پدید آرد که دوستشان می‌دارد و دوستش می‌دارند، با مؤمنان نرم‌خوهستند با کافران درشت رفتارند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسند، آن فضل خداست که آن را به هرکس خواهد بدهد و خدا فراخی دهی داناست.

و در این آیه ارتداد از دین ذکرگردیده است.

و احادیث و روایاتی بروقوع ارتداد در آن زمان دلالت می‌کند، از جمله فرمایش امام محمّد باقر علیه السّلام:

«إِرْتَدَّ النّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍ، الْمِقْدادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفارِيُّ وَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ، ثُمَّ إِنَّ النّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ».[۵۱]

پس از پیامبر جز سه نفر از مردم همه مرتد شدند: مقداد بن الأسود و أبوذرّ غفاری و سلمان فارسی، پس از آن (از میان) مردم کسانی شناختند و ملحق شدند.

و فرمود:

«إِرْتَدَّ النّاسُ إِلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍ؛ سَلْمانُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفارِيُّ وَ الْمِقْدادُ».

همه مردم مرتد شدند جزسه نفر؛ سلمان و ابوذر غفاری و مقداد.

حضرمی گوید: گفتم: پس عمّار (چه شد)؟ فرمود:

قَدْ كانَ جاضَ جَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ.

(از حق به باطل) میلی نمود و پس از آن بازگشت.

سپس فرمود:

إِنْ أَرَدْتَ الَّذي لَمْ يَشُكَّ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمِقْدادُ، فَأَمّا سَلْمانُ فَإِنَّهُ عَرَضَ في قَلْبِهِ عارِضٌ؛ أَنَّ عِنْدَ ذا - يَعْني أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ- اسْمَ اللهِ الْأَعْظَمَ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمُ الْأَرْضُ وَ هُوَ هٰكَذا فَلُبِّبَ وَ وُجِئَتْ في عُنُقِهِ حَتّىٰ تُرِكَتْ كَالسِّلْعَةِ وَ مَرَّ بِهِ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا أَبا عَبْدِ اللهِ! هٰذا مِنْ ذاكَ بايِعْ فَبايَعَ، وَ أَمّا أَبُو ذَرٍّ الْغِفارِيُّ فَأَمَرَهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالسُّكُوتِ وَ لَمْ يَكُنْ تَأْخُذُهُ فِي اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ فَأَبىٰ إِلّا أَنْ يَتَكَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثْمانُ فَأَمَرَ بِهِ. ثُمَّ أَنابَ النّاسُ بَعْدُ فَكانَ أَوَّلَ مَنْ أَنابَ أَبُو ساسانَ الْأَنْصارِيُّ وَ أَبُو عَمْرَةَ وَ فُلانٌ - **حتّىٰ عقد سبعة**- وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ حَقَّ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلّا هٰؤُلاءِ السَّبْعَةُ».[۵۲]

اگر آن‌را می‌خواهی (بدانی) که شک نکرد و چیزی (از تردید) در او داخل نگشت پس او مقداد است. امّا سلمان همانا در قلبش عارض شد که «همانا اسم اعظم نزد او ـ یعنی امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام ـ است که اگر آن‌را بگوید به یقین آنان را زمین بگیرد » و او چنین بود، در نتیجه در گریبانش پیچیده و گردنش کوبیده شد و زائده‌ای مانند غده پدید آمد و امیرالمؤمنین علیه السّلام از او گذر کرد و فرمود: ای اباعبدالله! این (که بر سرت آمد) نتیجه آن است (که از دلت گذشت) پس بیعت کن و بیعت نمود، و امّا ابوذر غفاری، امیرالمؤمنین علیه السّلام او را امربه سکوت فرمود و او در راه فرمانبری از الله از

ملامت ملامت‌گران باکی نداشت، او (از فرمان مولا) سرباز زد (مطلوبش نبود) مگر این‌که سخن بگوید، در نتیجه (وقتی) دور عثمان شد و فرمان (تبعید) او را داد. پس از (مدتی) مردم بازگشتند و اوّلین کسانی که بازگشتندابوساسان انصاری و ابوعمره و فلانی بود .تا این‌که هفت شخص را نام برد .و حقّ امیرالمؤمنین علیه السّلام را جزاین هفت نفرمعرفت ننموده و نشناختند.

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ النَّبِيَّ لَمّا قُبِضَ ارْتَدَّ النّاسُ عَلىٰ أَعْقابِهِمْ كُفّاراً إِلّا ثَلاثاً؛ سَلْمانُ وَ الْمِقْدادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفارِيُّ، إِنَّهُ لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ جاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلاً إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالُوا: لا وَ اللهِ لا نُعْطي أَحَداً طاعَةً بَعْدَكَ أَبَداً. قالَ: وَ لِمَ؟ قالُوا: إِنّا سَمِعْنا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فيكَ يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ. قالَ: وَ تَفْعَلُونَ؟ قالُوا: نَعَمْ. قالَ: فَأْتُوني غَداً مُحَلِّقينَ.

همانا آن‌گاه که پیامبر قبض روح شد، مردم مرتد شده و به عقب (و کفر جاهلیّت بازگشته) و کافرشدند مگرسه نفر؛ سلمان و مقداد و ابوذر غفاری. به تحقیق آن‌گاه که رسول الله قبض روح شدند، چهل مرد نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند و گفتند: پس از تو دست (بیعت و) و فرمانبرداری هرگز به کسی نمی‌دهیم. فرمود: و برای چه؟ گفتند همانا ما درباره تو در روز غدیر از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدیم. فرمود: و (فرمان) انجام می‌دهید؟ گفتند: بله. فرمود: پس شما فردا با سرتراشیده‌تان نزدم بیایید.

امام صادق علیه السّلام فرمود:

فَما أَتاهُ إِلّا هٰؤُلاءِ الثَّلاثَةُ. قالَ: وَ جاءَهُ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلىٰ صَدْرِهِ ثُمَّ قالَ لَهُ: ما لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ؟ إِرْجِعُوا فَلا حاجَةَ لي فيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطيعُوني في حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطيعُوني في قِتالِ جِبالِ الْحَديدِ؟ إِرْجِعُوا فَلا حاجَةَ لي فيكُمْ».[۵۳]

(فردای آن) جز این سه نفر کسی نیامد. و عمار یاسر بعد از ظهر آمد، (امام علیّ علیه السّلام) دست مبارک را بر سینه او زد و به او فرمود: نمی‌خواهی که از خواب غفلت بیدار شوی؟ بازگردید که نیازی به شما ندارم، شما در تراشیدن سرتان از من اطاعت نمی‌کنید پس چگونه از من در نبرد کوه‌های آهن فرمان می‌برید؟!! بازگردید که مرا در شما نیازی نیست.

حارث بن مغیرة نصری گوید: شنیدم عبدالملک بن أعین از امام جعفر صادق علیه السّلام می‌پرسید تا این‌که به امام گفت: بنابراین مردم هلاک شدند؟ فرمود:

«إِي وَ اللهِ يَا ابْنَ أَعْيَنَ هَلَكَ النّاسُ أَجْمَعُونَ».

آری به الله سوگند همه مردم هلاک شدند.

من گفتم: هرکسی که در مشرق و مغرب است (همه هلاک شدند)؟ فرمود:

«إِنَّها فُتِحَتْ عَلَى الضَّلالِ، إِي وَ اللهِ هَلَكُوا إِلّا ثَلاثَةً، ثُمَّ لَحِقَ أَبُو ساسانَ وَ عَمّارٌ وَ شُتَيْرَةُ وَ أَبُو عَمْرَةَ فَصارُوا سَبْعَةً».

آن‌ها بر ضلالت فتح شدند (و رهبری غاصبان، نه این‌که به اذن و فرمان امام فتح شده و به اسلام گرایش نموده باشند) ، آری قسم به الله همه هلاک شدند جز سه نفر، پس از آن ابوساسان و عمّار و شتیره و أبوعمره به آنان پیوستند و هفت نفر شدند.[۵۴]

ابوبصیر گوید به امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم:

همه مردم مرتد شدند جز؛ ابوذر و سلمان و مقداد.

فرمود:

«فَأَيْنَ أَبُو ساسانَ وَ أَبُو عَمْرَةَ الْأَنْصارِيُّ؟!».[۵۵]

پس کجاست ابوساسان و ابوعمره انصاری؟!.

و در تفسیر علیّ بن ابراهیم قمّی: ج۱ ص۱۷۰ فرمود: و اما قول خداوند که فرموده:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ

عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللهِ».

ای اهل ایمان! هرکس از شما از دینش برگردد خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنانْ فروتن‌اند، و در برابر کافرانْ سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند.

فرمود:

«هُوَ مُخاطَبَةٌ لِأَصْحابِ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الَّذينَ غَصَبوا آلَ‌مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ ارْتَدّوا عَنْ دينِ اللهِ ...».

این خطابی‌است به آن اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله که حقّ آل‌محمّد را غصب نموده (و به سبب آن) و از دین الله مرتدّ شده (و خارج گشتند) ... .

و آیات و روایات بسیاری بر اتّحاد اسلام و ایمان دلالت دارد و از آن‌ها:

«أَمْ تُريدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَما سُئِلَ مُوسىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبيلِ».[۵۶]

بلکه می‌خواهید از پیامبرتان [کارهای نامعقول و بیهوده] درخواست کنید، همان‌گونه که پیش از این از موسی درخواست شد؟ و کسی که کفر را به ایمان تبدیل کند، تحقیقاً از راه راست گمراه شده است.

«إِنَّ الدّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ سَريعُ الْحِسابِ».[۵۷]

قطعاً دینِ (حق) نزد الله اسلام است. و اهل کتاب [درباره آن] اختلاف نکردند مگر پس از آن‌که [نسبت به حقّانیّت آن] آگاه شدند، این اختلاف به خاطر حسد و تجاوز میان خودشان بود؛ و هرکس به آیات خدا کافر شود [بداند که] همانا خداوند حساب‌رسی سریع است.

«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ».[۵۸]

و هرکه جز اسلام، دینی طلب (و اختیار) کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان‌کاران است.

«الَّذينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللهِ قالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كانَ لِلْكافِرِينَ نَصيبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنينَ فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً».[۵۹]

آنان که همواره حوادثی را برای شما انتظار می‌برند، اگر از سوی خدا برایتان فتح و پیروزی رسد، می‌گویند: مگر ما با شما (در میدان جنگ) نبودیم؟ (پس سهم خواهی کنند)، و اگر برای کافران بهره‌ای اندک (از غلبه) باشد، به آنان می‌گویند: آیا (ما که در میان ارتش اسلام بودیم) بر شما چیره و مسلّط نبودیم؟ (ولی دیدید که از ضربه زدن به شما خودداری کردیم) و شما را (از آسیب و زیان مؤمنان) مانع می‌شدیم (پس سهم غنیمت ما را بدهید) خدا روز قیامت میان شما داوری می‌کند؛ و خدا هرگز هیچ راه سلطه‌ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است.

«فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فيها مِنَ الْمُؤْمِنين * فَما وَجَدْنا فيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمينَ».[۶۰]

پس هرکه را از مؤمنان در آن شهر بود [پیش از آمدن عذاب] بیرون بردیم * در آن‌جا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم.

«هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ».[۶۱]

اوست که شما را آفرید؛ پس گروهی از شما کافرند، و برخی مؤمن، و خدا به آن‌چه انجام می‌دهید، بیناست.

و آن‌که ایمان از او منتفی باشد بنابر قول اکثر علمای طائفه حقّه شیعه امامیّه بلکه اجماع آن‌ها

کما ادّعي، اسلام او منتفی باشد.

علّت نام‌گذاری نام غاصبین بر فرزندان بعضی از معصومین علیهم السّلام

سؤال٥- چرا بعضی از معصومین علیهم السّلام نام فرزندانشان را به نام غاصبین می‌گذاشته‌اند؟ آیا این کار نشانه رضایت و محبّت آن‌ها نسبت به غاصبین بوده است؟

جواب - از تحریف‌های دشمنان اهل‌بیت نبوّت، تحریف نمودن نام فرزندان آنان از «عمرو» به عمر بوده است که درباره عمرو بن عليّ بن أبي طالب فرزند صهباء تغلبیّه و عمرو بن عليّ بن الحسین و عمرو بن الحسن بن عليّ و هاشم یکی از اجداد رسول‌الله صلّی الله علیه وآله وسلّم است که نام او عمرو بوده که به عمر تحریف نمودند. و نام عبد الله بن الحسن که در کربلاء به شهادت رسید را نیز به ابوبکر تحریف نمودند، و علمای شیعه رساله‌هایی در این‌باره نوشته‌اند، برای مزید اطّلاع به منابعی که ذکر می‌گردد مراجعه نمایید.[٦٢]

* * *

علم معصومین علیهم السّلام به زمان ظهور و وقوع قیامت

سؤال٦- آیا معصومین علیهم السّلام زمان ظهور امام زمان عجّل الله فرجه و هم‌چنین زمان وقوع قیامت را می‌دانسته اند یا خیر؟

جواب - حضرات محمّد و آل‌محمّد صلوات الله علیهم از تمامی علومی که مربوط به خلائق است آگاهی دارند، البته نه از خودشان بلکه خداوند تعالی به آن‌ها تعلیم فرموده است، تنها علم به ذات باری تعالی را خدا می‌داند و هیچ‌کسی از آن آگاهی ندارد، آن‌چه را که خداوند اراده فرماید علم به تمامیّت آن از تقدیر و مشیّت و... به آن‌ها رسیده و نسبت بدان آگاهی کامل و ولایت دارند:

«... إِرادَةُ الرَّبِّ في مَقاديرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ، وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ، وَ الصّادِرُ عَمّا فَصَلَ مِنْ أَحْكامِ الْعِبادِ، ... ».[٦٣]

... اراده پروردگار در تقدیر (و هندسه) امور بر شما فرود می‌آید، و از بیوت شما صادر

می‌گردد، تفاصیل احکام عباد از بیوت شما صادر می‌گردد، ... .

و قیامت تقدیر گشته است و هندسه آن تعیین گشته است، و اهل بیت علیهم السّلام به آن‌چه شده است و خواهد شد و نخواهد شد آگاهی دارند: بزرگ بانوی عالم خلقت حضرت فاطمه علیها السّلام به حضرت أبوالحسن علیه السّلام فرمودند:

«إِعْلَمْ یا أَبَا الْحَسَنِ! ... أَعْلَمُ ما کانَ وَ ما یَکُونُ وَ ما لَمْ یَکُنْ، ...»[۶۴].

بدان ای ابا الحسن! ... آن‌چه را که بوده و خواهد بود و نخواهد بود را می‌دانم... .

و در آیات کریمات:

«إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ وَ ما تَدْري نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْري نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلیمٌ خَبیرٌ».[۶۵]

یقیناً خداست که علم قیامت نزد اوست، و او باران را نازل می‌کند، و آن‌چه را در رحم‌هاست می‌داند؛ و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیزی [از خیر و شر] به دست میاورد، و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؛ بی‌تردید خدا دانا و آگاه است.

«وَ تَبارَکَ الَّذي لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ».[۶۶]

و بزرگوار خدایی که آسمان‌ها و زمین و هر چه بین آنهاست همه ملک اوست و علم ساعت قیامت نزد اوست و شما همه به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّي لا یُجَلّیها لِوَقْتِها إِلّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتیکُمْ إِلّا بَغْتَةً یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ».[۶۷]

(ای رسول ما) از تو از ساعت قیامت می‌پرسند که چه وقت فراخواهد رسید؟ پاسخ ده که علم آن نزد پروردگار من است، کسی به جز او آن را به هنگامش آشکار نکند، (شأن)

آن ساعت در آسمان‌ها و زمین بسی سنگین است، نیاید شما را مگر ناگهانی. از تو می‌پرسند گویی تو کاملا (از خود) بدان آگاهی. بگو: علم آن ساعت محققاً نزد خداست، لیکن اکثرمردم آگاه نیستند.

آمده است که علم به مرسای آن عند الله و در حیطه قدرت او است، اوست که إجلاء وقت آن را می‌کند و آن بغتة می‌باشد.

و در کریمه:

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها * فیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها * إِلیٰ رَبِّکَ مُنْتَهاها».[۶۸]

از تو می‌پرسند قیامت کی برپا شود؟ * تو را چه کار است دیگرکه از آن به یاد آری؟ * کار آن ساعت به خدای تو منتهی شود.

منتهی و نهایت و بازگشت علم به ساعت قیامت (صغری و کبری) به ربّ تعالی می‌باشد.

و در کریمه:

«إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ السّاعَةِ وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ أَکْمامِها وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لا تَضَعُ إِلّا بِعِلْمِهِ وَ یَوْمَ یُنادیهِمْ أَیْنَ شُرَکائي قالُوا آذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شَهیدٌ».[۶۹]

علم به ساعت قیامت به او (الله) بازمی‌گردد، و هیچ میوه‌ای از غنچه خود بیرون نیاید و هیچ آبستنی بار بر ندارد و نزاید مگر به علم ازلی او. و روزی که خداوند به مشرکان خطاب کند: آن معبودان باطلی که شریک من پنداشتید کجا رفتند؟ مشرکان گویند: بار الها، ما حضور تو عرضه داشتیم که از ما هیچ کس گواه نیست (که تو شریک داشته‌ای).

بازگشت علم السّاعة به خداوند است هیچ کسی از خود و منقطع از ربّ جلّ و علا نمی‌تواند کاشف آن باشد.

و می‌فرماید:

«الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ».[۷۰]

کسانی که ایمان به غیب می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آن‌چه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

ایمان به غیب از اعمال مؤمنان حقیق است، به آن‌چه که از آن‌ها در غیب است و مستلزم این نیست که شامل حضرات اهل‌بیت نبوّت باشد زیرا آنان مرتضی و مجتبای ربّ جلیل می‌باشند به دلیل آیه کریمه:

«عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً * إِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً».[۷۱]

او عالم به غیب است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * مگر آن‌کس که به پیامبری برگزیده است که فرشتگان را از پیش رو و پشت سر او می‌فرستد (تا شیاطین اسرار وحی را به سرقت گوش نربایند).

و آیه:

«ما كانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلىٰ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لٰكِنَّ اللهَ يَجْتَبي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظيمٌ».[۷۲]

خداوند هرگز مؤمنان را بدین حال کنونی که برآنید وانگذارد تا آن‌که (با امتحان) ناپاک را از پاک جدا کند. و خدا همه شما را از غیب آگاه نسازد و لیکن هر که را مشیّت او تعلق گرفت (به این مقام) از پیغمبران خود برگزیند، پس شما به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید، که هرگاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت.

و آن‌چه خداوند به حضرات اهل‌بیت علیهم السّلام داده است در حیطه قدرت اوست، آنان مقام عنداللّهی دارند و آن‌چه دارند از خداوند است و نه از خودشان و بر او پیشی نمی‌گیرند. و آن‌چه از اشیاء است و مراحل هفت‌گانه: مشیّت، اراده، قدر، قضاء، إذن، کتاب و أجل را طی نموده باشد در حیطه علم و ولایت آنان قرار یافته است و قیامت صغری و کبری هردو مخلوقند و

مراحل: مشیّت و اراده و قضاء و قدر و ...[۷۳] خود را طی نموده‌اند، و از علم به ذات قدّوسی ربّ تعالی که مستأثر و خاصّ به اوست نمی‌باشد، از ناس در غیب است و حضرات اهل‌بیت عصمت و طهارت «من ارتضیٰ من رسول و مجتبای ربّ» هستند بنابراین در حیطه علم و ولایت اهل‌بیت علیهم السّلام قرار گرفته است.[۷۴] تمامی حروف علم که ۲۷ حرف است[۷۵] اسم اعظم که ۷۳ حرف است[۷۶] (که اشاره دارد بر علم و ولایت بر همه و هر چیز جز ذات مقدّس الله تعالی) نزد حضرات محمّد و آل محمّد صلّی الله علیهم می‌باشد.

«إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ».[۷۷]

ما مردگان را زنده می‌گردانیم و کردار گذشته و آثار وجودی آینده‌شان همه را ثبت خواهیم کرد، و در لوح محفوظ و روشن خدا (قلب امام و خلیفة الله) همه چیز را به شماره آورده‌ایم.

و امام مبین که (علم و ولایت احاطی بر) هر چیز و هر تر و خشکی در او احصاء گردیده است، همانا ولیّ معصوم است.[۷۸]

«وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما في الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ في ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ».[۷۹]

و کلیدهای غیب نزد اوست، کسی جز او بر آن آگاه نیست و نیز آن‌چه در خشکی و دریاست همه را می‌داند و هیچ برگی از درخت نمی‌افتد مگر آن‌که او آگاه است و نه هیچ دانه‌ای در زیر تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی، جز آن‌که در کتابی مبین است.

و مفاتیح غیب الهی همانا حضرات خاندان عصمت و طهارت هستند[۸۰] هرچه را که آفریده و بیافریند به مشیّت است و ظرف مشیّت او آنهایند.[۸۱]

***

امامت و رهبریّت حضرت فاطمة الزّهرا سلام الله علیها

سؤال۷- آیا صدّیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها علاوه بر عصمت کبری، امامت و رهبریّت بر

مخلوقات خداوند تعالی را دارند یا خیر؟ ادلّه را در جهت نفی و اثبات این مطلب بیان فرمایید.

جواب- با استعانت از حضرات اسماء الله تبارک و تعالی الحسنی محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم درصدد پاسخ به سؤال از وحی تنزیلی و تأویلی طه و آل‌یاسین صلوات الله علیهم درباره حضرت آیة‌الله العظمی فاطمة الزّهراء سلام الله علیها برمی‌آییم:

درباره شخصیّت‌های عموم مردم می‌توان سخن گفت و از شخصیّت بی‌نظیر حضرت صدّیقه کبری سلام الله علیها تنها کسانی می‌توانند بگویند که از سنخ ذات اویند و معرفت اولیاء معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صنع الله تبارک و تعالی است و موهبتی و نه اکتسابی پس به ناچار آن را از او درخواست نموده و عرض می‌کنیم:

«...اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».[٨٢]

... بارالها حجّتت را به من بشناسان که اگر حجّتت را به من نشناسانی از دینم گمراه می‌گردم.

بنا برفرمایش رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :

حضرت فاطمه از نور عظمة الله بی‌واسطه آفریده شده و حجاب الله است، إشراق نور و ضیاء نور آسمان‌ها و زمین (عالم ملکوت و ناسوت) از نور ایشان است زیرا که از نور الله آفریده شده، او از جمیع انبیاء افضل است و نور أئمّه هدی ـ که خلفاء الله و قوّام بأمرالله می‌باشند ـ از نور اوست.[٨٣]

علّت غائی خلقت افضل انبیاء و سیّد اوصیاء است که الله تعالی در حدیث قدسی خود در بارگاهش به سیّد رسل فرمود:

«يا أَحْمَدُ! لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ، وَ لَوْ لا عَلِيٌّ لَما خَلَقْتُكَ، وَ لَوْ لا فاطِمَةُ لَما خَلَقْتُكُما».[٨٤]

ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم، و اگر علیّ نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود هیچ‌یک از شما را نمی‌آفریدم.

فاطمه از رسول الله و رسول الله از فاطمه است.[۸۵]

در خلقت نوری متّحدند. او بضعه خاتم الأنبیاء[۱]است.

و آدم، به معرفت و اقرار به حضرتش خلیفة الله شد، و انبیاء و رسل به نبوّت و رسالت مبعوث شدند.[۸۷]

حضرت فاطمه همانند حضرات أئمّه معصومین آیةالله و دلیل و برهان توحید است[۸۸]چنان که فرمودند:

«... وَ نَحْنُ الْأَعْرافُ الَّذینَ لا یُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبیلِ مَعْرِفَتِنا».[۸۹]

... و ماییم «اعراف» همانان که الله شناخته نشود جزبه سبب راه شناخت ما (اهل‌بیت وحی).

مضاف براین‌که حضرت فاطمه سلام الله علیها از بهترین خلق است هم‌چون رسول و وصیّ و سبطین بنابرصریح فرمایش رسول الله، بلکه نام حضرت از اسم فاطرمشتق گشته است که به معنی خلق نمودن لا من شيءٍ بوده و اشاره به خلق به سبب و واسطه حضرت می‌باشد.[۹۰]

بقیّة النّبوّة است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به ایشان فرمودند:

«... یَابْنَةَ الصَّفْوَةِ، وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ، ... ».[۹۱]

... ای فرزند برگزیده (خداوند)، و ای باقی‌مانده از نبوّت... .

و فرمودند:

«... یا بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ، وَ شَمْسَ الرِّسالَةِ، وَ مَعْدِنَ الْعِصْمَةِ وَ الْحِکْمَةِ، ... ».[۹۲]

... ای باقی‌مانده نبوّت، و خورشید رسالت، و معدن عصمت و حکمت... .

و فرموده‌اند:

«إِنَّ فاطِمَةَ بَقِیَّةُ النُّبُوَّةِ، وَ بَرْزَخٌ بَیْنَ بَحْرِ النُّبُوَّةِ وَ الْإِمامَةِ».[۹۳]

همانا فاطمه، باقی‌مانده نبوّت، و برزخ (و واسطه و میانه) بین نبوّت و امامت است.

فاطمة الزّهراء سلام الله علیها «مصطفاة الله»[۹۴]و خود «حجاب النبوّة» است چنان که وارد

شده است:

« ... اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلَی الْبَتُولِ الطّاهِرَة، ... الَّتي شَرَّفْتَ مَوْلِدَها بِنِساءِ الْجَنَّةِ، وَ سَلَلْتَ مِنْها أَنْوارَ الْأَئِمَّةِ، وَ أَرْخَیْتَ دُونَها حِجابَ النُّبُوَّةِ، ... ».[۹۵]

همانطور که ولایت در معرفت دارد، ولایت در طاعت نیز از آن اوست.

و بنابر آیه کریمه:

«مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ».[۹۶]

دو دریا را که با هم ملاقات دارند به هم درآمیخت.

و احادیث بسیار، آن‌حضرت هم‌چون امیرالمؤمنین علیهما السّلام دریای ژرف علم الله است. ایشان کفویّت ایمانی امیرالمؤمنین علیه السّلام را دارا هستند.[۹۷]

همراه با امیرالمؤمنین علیه السّلام شفع است که از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت است که فرمود:

سخن خداوند که فرمود «وَ الْفَجْرِ» حضرت قائم عجّل الله فرجه است، «وَ لیالٍ عَشْرٍ» ائمّه از امام حسن تا امام حسن هستند، «وَ الشَّفْعُ» امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السّلام هستند «وَ الْوَتْرُ» الله است که یگانه است و شریک ندارد، «وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ» دولت حبتر است که تا قیام قائم عجّل الله فرجه ادامه دارد.[۹۸]

بنابر تفسیر طٰهٰ و آل یاسین صلوات الله علیهم از آیاتی از قرآن کریم و بیانات آن حضرات درباره حضرت صدّیقه طاهره فاطمة الزّهراء سلام الله علیها، طاعتش بر همه فرض و امامتش بر حضرات أئمّه معصومین از نسل خود صلّی الله علیهم اجمعین ساری و جاریست.[۹۹]

پیامبری هیچ پیامبری تکامل نیافت مگر با معرفت ولایت رسول‌الله و اهل‌بیت اطهارش و فضل فاطمه و محبّت ایشان و قبول و إقرار این‌ها.[۱۰۰]

حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا المرتضی صلوات الله و سلامه علیه در وصف امامت فرمود:

«... إِنَّ الْإِمامَةَ أَجَلُّ قَدْراً، وَ أَعْظَمُ شَأْناً، وَ أَعْلیٰ مَکاناً، وَ أَمْنَعُ جانِباً، وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ

يَبْلُغَهَا النّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنالُوها بِآرائِهِمْ، أَوْ يُقيمُوا إِماماً بِاخْتِيارِهِم، ... إِنَّ الْإِمامَةَ أُسُّ الْإِسْلامِ النّامي، وَ فَرْعُهُ السّامي، ... ».[۱۰۱]

... همانا امامت قدرش والاتر، و شأنش بزرگتر، و منزلتش عالیتر، و مکانش منیعتر، و عمقش گودتر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند، یا به آرائشان آن‌را دریابند، و یا با انتخاب خود امامی منصوب کنند... همانا امامت اساس و ریشه اسلام بالنده و شاخه بلند آن است... .

و همان‌طور که با عقل عموم مردم، معرفت حقیقت امام دست نایافتنی است چنان‌که حضرت امام علیّ الرّضا المرتضی علیه السّلام فرمود، خلق از معرفت حقیقت حضرت فاطمه علیها السّلام نیزبریده و منقطع و ناتوان می‌باشند. امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

« ... اللَّيْلَةُ فاطِمَةُ، وَ الْقَدْرُ اللهُ، فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَإِنَّما سُمِّيَتْ فاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها - **أو** - مِنْ مَعْرِفَتِها، ... ».[۱۰۲]

... (مقصود از) اللّیله فاطمه است، و قدر الله است، پس هر کسی که به قدر حقّ معرفت فاطمه او را شناخت، همانا شب قدر را درک نموده، و تنها به این خاطر فاطمه نامیده شد که همه خلق از معرفت او بریده شدند... .

حضرتش لیلة القدر و ظرف إنزال تمام قرآن کریم است إنزالاً من الرّبّ الجلیل، و حضرتش همان روح القدس است که واسطه تنزّل مقدّرات و ملائکه برولیّ معصوم است، هموکه لهو و لغو و لعب و حدثانی بر آن نیست و حضرات آل‌الله را توفیق عنایت و تسدید می‌کند و علم می‌آموزد.[۱۰۳]

امامت خاصّ نسل آن‌حضرت است.[۱۰۴]

شرایط امامت ظاهری که عبارتند از عصمت و طهارت، اعلمیّت، افضلیّت و خلافت کلّیّه الهیّه؛ مقام شاهد برخلق و محدَّث ربّ جلیل بودن، همه را دارا می‌باشند.

امامت برمردم انتصابی الهی است، حضرت فاطمه علیها السّلام حجّة الله است نه تنها بر

خلق که براهل عصمت[۱۰۸] که حکایت از تقدّم جوهری رتبی ایشان می کند.

و در بیان حضرت در خطبه فدکیّه است که فرمودند:

«... وَ نَحْنُ وَسيلَتُهُ في خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ خاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ، وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ في غَيْبِهِ، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيائِهِ، ... ».[۱۰۹]

... و ماییم وسیله خداوند در میان خلق او، و ماییم خاصّان او و جایگاه قدس او، و ما حجّت‌های او در غیب اوییم، و ما وارثان پیامبرانش هستیم... .

و فرمودند:

«... فَفَرَضَ (فَجَعَلَ)[۱۱۰] اللهُ عَلَيْكُمُ الْإِيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ؛ ... وَ طاعَتَنا (أَهْلَ الْبَيْتِ)[۱۱۱] نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمامَتَنا لَمّاً (أَماناً)[۱۱۲] لِلْفُرْقَةِ، ... ».[۱۱۳]

... الله برای پاک بودن از (آلودگی) شرک؛ ایمان را بر شما واجب فرمود... و اطاعت (از ما اهل‌بیت) را برای نظام ملّت، و امامت ما را برای اجتماع (و امانی) از تفرقه واحپجب نمود (قرار داد) ... .

دقت شود که فرمود: «... وَ طاعَتَنا (أَهْلَ الْبَيْتِ)[۱۱۴] نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمامَتَنا...» و حضرتش از اهل‌البیت است و اطاعت از او بر انبیاء و غیرآنان واجب است .

چنان‌چه گذشت .زیرا او نیزامام است و شیعه دارد. (به پی نوشت ۱۳۵ مراجعه کنید)

حضرت واسطه علوم و مواریث الهی و انبیاء و مصحف خود برای ائمّه است.[۱۱۵]

و واسطه مقدّرات در لیلة القدر می‌باشند، و رضایت و غضب ایشان نقش اساسی در همه مراحل مقدّرات را دارد.[۱۱۶]

مقام حجّیّت ایشان در آیه کریمه مباهله[۱۱۷] و آیه إنذار[۱۱۸] روشن است.

حضرت فاطمه سلام الله علیها سیّده زنان اهل بهشت است اجمعین بلکه سیّده اوّلین و آخرین است سوای خاتم النّبیّین.[۱۱۹]

هم‌چنان‌که مودّت حضرات اهل‌بیت برهمه واجب است مودّت ایشان نیزواجب است.[۱۲۰]

ملاک رضا و غضب الله تبارک و تعالی رضا و غضب ایشان است.[۱۲۱]

بیت ایشان بإذن الله مرفوع است.[۱۲۲]

او ذی‌القربای رسول‌الله و صاحب خمس است و این مقام وراثی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم است.[۱۲۳]

مَثَلِ «نور الله کمشکاة» در آیه نور، ایشان است.[۱۲۴]

و فرموده‌اند: «یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ»:

«یَکادُ الْعِلْمُ یَتَفَجَّرُ مِنْها».[۱۲۵]

نزدیک است که نور علم از او درخشش گیرد.

«کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» در حدیث رسول‌الله به امام باقر و در حدیث امیرالمؤمنین به امام سجّاد و در حدیث امام صادق و امام کاظم به حضرت فاطمة الزّهراء صلوات الله علیهم أجمعین تأویل گشته است که همسانی ایشان با مقام امامت دانسته شده است.[۱۲۶] چرا که نباشد کسی که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره مادر گرامیش فرمود:

«إِنَّ بَطْنَ أُمِّكِ کانَ لِلْإِمامَةِ وِعاءً».[۱۲۷]

همانا شکم مادرت ظرف امامت بود.

و أفضلیّت ایشان بر مادر گرامش و بر امامان از نسل خود مسلّم است.

«بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ» در آیه کریمه[۱۲۸] بابر فرمایش امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام به امام صامت[۱۲۹] تفسیر شده، و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام به امیرالمؤمنین علیه السّلام[۱۳۰] در روایت صالح بن سهل از امام صادق علیه السّلام به حضرت فاطمه و امامان از فرزندان ایشان تفسیر شده است.[۱۳۱]

پس او نیز چون امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین علیهم السّلام امام صامت است.

او بهترین اهل زمین است «عُنْصُراً وَ شَرَفاً وَ کَرَماً».[۱۳۲]

از جهت عنصر (جوهراً) و شرافت و کرامت (ذاتی).

اسوه حضرت صاحب الأمرحجّة ابن الحسن المهدیّ عجّل الله فرجه الشّریف است.[١٣٣]

آن‌چه در این مختصرذکرشد کنه حقیقت آن حضرت نیست، و در دولت کریمه آل محمّد صلّی الله علیهم و سلّم و در قیامت بیان خواهد شد، و ظرف قابل آن خاتم الأنبیاء و ساداتنا الأوصیاء هستند و هرآن‌که را مشیّت نمایند.[١٣٤]

جانم و جان عزیزانم به فدای آن‌که رضای الله در رضای او، و دستان تازیانه خورده‌اش و درگاه خانه‌اش بوسه‌گاه رسول و وصیّ و آل‌الرّسول بود و حجّت برحجج الله، شفیعة شیعتها و شفیعة محبّیها است.[١٣٥]

از آنچه ذکر گردید از آیات و احادیث نورانی درباره حضرت آیة الله العظمی فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها برای کسی که از فاضل طینت حضرات محمّد و آل‌محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین باشد غنیمتی بزرگ است فهنیئاً للمسلّمین لهم[١٣٦] جعلنا الله منهم.

***

نصوص در مورد ائمّه اثنی عشرعلیهم السّلام

سؤال٨- آیا احادیث معتبری در نصّ بر ائمّه اثنی عشر علیهم السّلام با ذکر نام و اسامی دوازده خلیفه وجود دارد؟

جواب- حدّاقل ٣٩ آیه از قرآن کریم تفسیرو تأویل به دوازده امام معصوم شده است، در این خصوص به کتاب «جامع الأثرفي إمامة الأئمّة الإثني عشرعلیهم السّلام» صفحات٢٥-١١٠ مراجعه شود.

روایات بسیاری دلالت دارد که خداوند تعالی انوار امامان معصوم را قبل از خلقت دیگر مخلوقات آفریده است.

روایات بسیاری در باب اختیار نمودن خداوند تعالی امامت امامان دوازده‌گانه است.

روایات بسیاری در نصّ خداوند تعالی است برامامت دوازده امام در معراج رسول الله صلّی الله

علیه و آله.

و روایاتی در نصّ جبرئیل از جانب خداوند تعالی برامامت دوازده امام به روایت امامان علیهم السّلام است، و عائشه نیزاز راویان آن‌ها است.

و احادیثی برتنصیص خدای تعالی برامامت دوازده امام آمده است، از جمله آن‌ها حدیث لوح و خواتیم و غیرآن است.

و بشارت‌هایی از انبیاء و کتاب‌های تورات و مقدّس و هارون و عهد موسی و کتاب شمعون و انجیل و زبور و نوشته‌ای برصخره‌ای که برامامت دوازده امام دلالت دارد، و روایاتی برشهادت مخلوقات برامامت دوازده امام علیهم السّلام.

و نصوصی از رسول الله صلّی الله علیه و آله برامامت دوازده خلیفه و نصوصی از رسول‌الله بر امامان بعد از او به تعداد اسباط و نقباء بنی‌اسرائیل و حواریّون عیسی و تعداد ماه‌های سال وجود دارد.

نصوصی از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است براین‌که امامان پس از او دوازده تن هستند و اوّلین آن‌ها علیّ علیه‌السّلام و آخرین آن‌ها حضرت قائم عجّل‌الله‌فرجه است.

و نصوصی از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است براین‌که نه تن از امامان از فرزندان امام حسین علیه السّلام هستند.

و نصوصی از آن حضرت به نام امامان است که برخی از آن‌ها در این‌جا ذکرمی‌گردد:

۱- رسول‌الله صلّی الله علیه و آله که به امام حسین علیه السّلام فرمود:

«یا حُسَیْنُ! یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ، فَإِذا سُمَّ الْحَسَنُ فَأَنْتَ، فَإِذَا اسْتُشْهِدْتَ فَعَلِيٌّ ابْنُكَ، فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ مُحَمَّدٌ فَجَعْفَرٌ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ جَعْفَرٌ فَمُوسىٰ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ مُوسىٰ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ مُحَمَّدٌ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ، فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ ابْنُهُ، فَإِذا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُجَّةُ بَعْدَ الْحَسَنِ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما

مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».[١٣٧]

ای حسین! از پشت تو نه تن از امامان خارج می‌شوند، از آن‌هاست مهدیّ این امّت، پس آن‌گاه که پدرت شهید شد امام پس از او حسن است، و آن‌گاه که حسن مسموم شد تو امامی، و چون شهید شدی فرزندت علیّ امام است، پس چون علیّ رفت پسرش محمّد امام است، و چون محمّد رفت پسرش جعفر امام است، پس چون جعفر رفت پسرش موسی، و پس از آن‌که موسی رفت پسرش علیّ، پس چون علیّ رفت پسرش محمّد، پس چون محمّد رفت پسرش علیّ، پس آن‌گاه که علیّ رفت پسرش حسن، و پس از آن‌که حسن رفت پسرش حضرت حجّت امام است، او که زمین را از قسط و عدل پر کند همان‌طور که پر از ستم و ظلم شده باشد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام و جابر بن عبد الله الأنصاریّ و حارث و سعید بن قیس از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

«أَنَا وارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ أَنْتَ يا عَلِيُّ السّاقي، وَ الْحَسَنُ الذّائِدُ، وَ الْحُسَيْنُ الْآمِرُ، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفارِضُ (الْفارِطُ)، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النّاشِرُ، وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السّائِقُ، وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِي الْمُحِبّينَ وَ الْمُبْغِضينَ وَ قامِعُ الْمُنافِقينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ مُزَيِّنُ الْمُؤْمِنينَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ في دَرَجاتِهِمْ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطيبُ شيعَتِهِ (شيعَتِهِمْ- يَوْمَ الْقِيامَةِ) وَ مُزَوِّجُهُمُ الْحُورَ (الْعينَ)، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِراجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضيئُونَ بِهِ، وَ الْقائِمُ(وَ الْهادِي الْمَهْدِيُّ) شَفيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ حَيْثُ لا يَأْذَنُ اللهُ إِلّا لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضىٰ».[١٣٨]

من جلوتر از شما بر حوض (کوثر) وارد می‌شوم، و تو یا علیّ ساقی هستی، و حسن مدافع، و حسین امر کننده، و علیّ بن الحسین پیشرو، و محمّد بن علیّ ناشر، و جعفر بن محمّد رهبر، و موسی بن جعفر شماره بردار دوستان و دشمنان و از بین برنده

منافقین، و علیّ بن موسی زینت بخش مؤمنین، و محمّد بن علیّ جای دهنده مؤمنین است در درجه خود در بهشت، علیّ بن محمّد سخنگوی شیعیان و به ازدواج در آورنده حور العین، حسن بن علیّ چراغ بهشتیان که از نور ایشان استفاده می کنند، و هادی مهدی شفیع آن‌ها است روزقیامت موقعی که اجازه داده نمی شود مگربرای کسی که خدا بخواهد.

به روایت سلمان رضی‌الله‌عنه رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در ضمن حدیثی در بیان نام امامان معصوم علیهم‌السّلام فرمود:

«... أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ، وَ بَعْدَهُما عَلِيٌّ زَيْنُ الْعابِدينَ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ باقِرُ عِلْمِ النَّبِيّينَ، وَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُهُ الْكاظِمُ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ الَّذي يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْغُرْبَةِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ الصّادِقانِ عَلِيٌّ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ في غَيْبَتِهِ، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتي، مِنْ دَمي وَ لَحْمي، عِلْمُهُمْ عِلْمي، وَ حُكْمُهُمْ حُكْمي، مَنْ آذاني فيهِمْ فَلا أَنالَهُ اللهُ شَفاعَتي».[۱۳۹]

... اوّلین آن‌ها علیّ بن ابی‌طالب، و پس از او دو نواده‌ام، و پس از آن‌ها علیّ زین العابدین، بعد از او محمّد پسر علیّ شکافنده علم پیامبران، و صادق جعفربن محمّد، و پسرش کاظم هم‌نام موسی بن عمران، و پسر او که در سرزمین غربت کشته می‌شود، سپس پسر او محمّد، و دو صادق علیّ، و حسن، و حجّت قائم که در غیبتش منتظَر است امام‌اند، پس همانا اینان عترت (و خاندان من هستند)، از خون و گوشت من هستند، علم آنان علم من است، و حکم آنان حکم من است، هرکسی مرا درباره آن‌ها اذیّت کند مرا اذیّت کرده، خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند.

و از نواصب عبد الله بن عمر است او از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله روایت نمود که به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

«يا عَلِيُّ! أَنَا نَذيرُ أُمَّتي، وَ أَنْتَ هاديها، وَ الْحَسَنُ قائِدُها، وَ الْحُسَيْنُ سائِقُها، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جامِعُها، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عارِفُها، وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كاتِبُها، وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصيها، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ مُعَبِّرُها وَ مُنْجيها، وَ طارِدُ مُبْغِضيها، وَ مُدْني مُؤْمِنيها، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قائِمُها وَ سائِقُها، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ساتِرُها وَ عالِمُها، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُناديها وَ مُعْطيها، وَ الْقائِمُ الْخَلَفُ ساقيها وَ مُناشِدُها، إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمينَ».[۱۴۰]

ای علیّ! من بیم‌دهنده امّتم هستم، و تو هدایت‌گر آنان، و حسن رهبرشان، و حسین پیش راننده آنان، و علیّ بن الحسین گردآورنده ایشان، و محمّد بن علیّ شناسنده‌شان، و جعفر بن محمّد نویسنده آنان، و موسی بن جعفر به شماره آورنده‌شان، و علیّ بن موسی عبور دهنده و نجات دهنده ایشان، و دور کننده کینه‌داران ایشان، و نزدیک کننده مؤمنان، و محمّد بن علیّ قائم آن و راننده‌اش، و علیّ بن محمّد پوشاننده و عالم آن، و حسن بن علیّ نداکننده و ندادهنده آن، و قائم خلف سقایت کننده و قسم دهنده آن است، همانا در آن نشانه‌هایی برای نشانه‌داران است.

سلمان فارسی رضوان‌الله‌علیه روایت کرده که روزی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد کرده، از نزدیک شدن رحلت خود خبر داده، امّت را به ستارگان فروزان امامت توجه دادند. در آخرین فراز از حدیث، سلمان رضی‌الله‌عنه عرض کرد: یا رسول‌الله، اسامی آنان را برای من بیان فرمایید. رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود:

«أَوَّلُهُمْ (وَ سَيِّدُهُمْ)[۱۴۱] عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ، وَ بَعْدَهُما عَلِيٌّ زَيْنُ الْعابِدينَ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ باقِرُ عِلْمِ النَّبِيّينَ، وَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُهُ الْكاظِمُ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ الَّذي يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْغُرْبَةِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ الصّادِقانِ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ في غَيْبَتِهِ، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتي مِنْ دَمي وَ لَحْمي، عِلْمُهُمْ عِلْمي وَ حُكْمُهُمْ حُكْمي، مَنْ آذاني فيهِمْ فَلا أَنالَهُ اللهُ شَفاعَتي».[۱۴۲]

نخستین آن‌ها سیّد و سرورشان علیّ بن ابی‌طالب، بعد از او دو سبط و نواده‌ام حسن و

حسین، بعد از آن‌ها زین العابدین علیّ بن الحسین، سپس محمّد بن علیّ شکافنده علوم پیامبران، آن‌گاه جعفر صادق بن محمّد، بعد از او علیّ بن موسی الرّضا ـ که در سرزمین غربت به شهادت می‌رسد ـ سپس پسرش محمّد، آن‌گاه فرزندش علیّ، بعد از او فرزندش حسن، آن‌گاه فرزندش حجّت قائم عجّل الله تعالی فرجه که در زمان غیبت، ظهورش را انتظار کشند و به هنگام ظهور فرمانش مطاع است. آن‌ها از تبار من و از گوشت و خون من هستند، دانش آن‌ها دانش من، فرمان آن‌ها فرمان من است. هرکس مرا در حقّ آن‌ها آزار دهد خداوند او را به شفاعت من نرساند.

عمّار یاسر رضی الله عنه گوید: در بعضی از غزوه‌ها دیدم که امیرالمؤمنین علیه السّلام پرچم‌داران لشکر کفار و بردگانی از آنان و از آن‌ها عمرو بن عبد الله الجمحيّ و شيبة بن نافع را کشت و جمع آنان را متفرّق نمود، خدمت رسول‌الله رسیدم و عرضه داشتم: یارسول‌الله! صلوات خدا برتو باد! همانا علیّ جهاد فرمود حقّ جهاد را. پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«لِأَنَّهُ مِنّي وَ أَنَا مِنْهُ، وارِثُ عِلْمي، وَ قاضي دَيْني، وَ مُنْجِزُ وَعْدي، وَ الْخَليفَةُ بَعْدي، وَ لَوْلاهُ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ، حَرْبُهُ حَرْبي، وَ حَرْبي حَرْبُ اللهِ، وَ سِلْمُهُ سِلْمي وَ سِلْمي سِلْمُ اللهِ، أَلا إِنَّهُ أَبُو سِبْطَيَّ وَ الْأَئِمَّةِ، مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللهُ تَعالَى الْأَئِمَّةَ الرّاشِدينَ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ».

زیرا که به راستی او از من است و من از اویم، وارث علم من، و پرداخت کننده بدهی من، و خلیفه پس از من است، و اگراو نباشد مؤمن محض شناخته نمی‌شد، جنگ (با) او جنگ (با) من، و جنگ (با) من جنگ (با) خداوند است، و صلح و سازش (با) او صلح (با) من و صلح و سازش (با) من صلح و سازش (با) الله است، آگاه باشید همانا او پدر نوادگانم و امامان است، خداوند از پشت او امامان راشد (و هدایت‌گر) را خارج سازد، و مهدیّ این امّت از اینان است.

پس عرضه داشتم: پدر و مادرم به فدایت یا رسول‌الله این مهدی چیست؟ فرمود:

«يا عَمّارُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً، وَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ يَغيبُ عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ»، يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَويلَةٌ يَرْجِعُ عَنْها قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْها آخَرُونَ، فَإِذا كانَ في آخِرِ الزَّمانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيا قِسْطاً وَ عَدْلاً، وَ يُقاتِلُ عَلَى التَّأْويلِ كَما قاتَلْتُ عَلَى التَّنْزيلِ، وَ هُوَ سَمِيّي وَ أَشْبَهُ النّاسِ بي. يا عَمّارُ! سَتَكُونُ بَعْدي فِتْنَةٌ، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقَّ مَعَهُ. يا عَمّارُ! إِنَّكَ سَتُقاتِلُ بَعْدي مَعَ عَلِيٍّ صِنْفَيْنِ؛ النّاكِثينَ وَ الْقاسِطينَ، ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ ... ».[۱۴۳]

ای عمّار! همانا الله تبارک و تعالی به من عهد نموده قطعاً از پشت حسین نه تن (امام) خارج کند، و نهمین از آنان غائب شود و دلیل آن قول خدای عزّوجلّ است که فرمود: «بگو: اگر صبح‌گاهی آب که مایه حیات شماست در زمین فرو رود، چه کسی برای شما آبی گوارا و جاری بیاورد؟» برای او غیبتی است دراز که گروهی از آن (دین) برمی‌گردند و دیگرانی بر آن ثابت می‌مانند، پس آن‌گاه که آخر الزّمان فرا رسد، قیام کرده سپس زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، و براساس تأویل (و باطن قرآن) می‌جنگد همان‌طور که من براساس تنزیل قرآن جنگیدم، و او هم‌نام و شبیه‌ترین مردم به من است. ای عمّار! به زودی پس از من فتنه‌ای خواهد بود، چون محقق شد، از علیّ و حزب او پیروی کن که به راستی او به حقّ است و حقّ با اوست. ای عمّار! قطعاً پس از من، تو همراه با علی با دو گروه خواهی جنگید؛ با ناکثین (بیعت‌شکنان) و قاسطین (معاویه و پیروانش)، سپس تو را گروه تجاوزگر خواهند کشت... .

از ابن عبّاس روایت است که گفت: شخصی یهودی به نام نعثل به خدمت رسول‌الله رسید و درباره خداوند سؤال داشت و حضرت پاسخ او را دادند، سپس از اوصیاء آن حضرت پرسید، حضرت فرمودند:

«نَعَمْ إِنَّ وَصِيّي وَ الْخَليفَةَ مِنْ بَعْدي عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ تَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرارٌ».

آری همانا وصیّ و خلیفه پس از من علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام است و پس از او دو نواده‌ام حسن و حسین، در پی آنان ۹ تن از پشت حسین هستند، همه امامان نیک‌کردار.

عرضه داشت: ای محمّد! آن‌ها را برایم نام ببر. فرمود:

«نَعَمْ إِذا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذا مَضىٰ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذا مَضىٰ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ، فَإِذا مَضىٰ جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسىٰ، فَإِذا مَضىٰ مُوسىٰ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذا مَضىٰ مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ، فَإِذا مَضَى الْحَسَنُ فَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، فَهٰذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِماماً عَلىٰ عَدَدِ نُقَباءِ بَني إِسْرائيلَ».

آری چون حسین درگذشت، پسرش علی امام است، چون علی درگذشت پسرش محمّد، چون محمّد درگذشت پسرش جعفر، چون جعفر درگذشت پسرش موسی، چون موسی درگذشت پسرش علیّ، چون علی درگذشت پسرش محمّد، چون محمّد درگذشت پسرش علی، چون علی درگذشت پسرش حسن، چون حسن درگذشت بعد از او پسرش حجّت ابن الحسن علیهم السّلام امام است، پس این دوازده شخص امام به عدد و شماره نقیبان بنی‌اسرائیل همه امام می‌باشند.

گفت: جای‌گاه آنان کجای بهشت است؟ فرمود:

«مَعي في دَرَجَتي».

با من در درجه (و جایگاه) من هستند.

آن‌گاه اسلام آورد و گفت: شهادت می‌دهم که خداوندی جز الله نیست، و همانا تو پیامبرش هستی، و شهادت می‌دهم که اینان جانشینان پس از تو هستند، و بدرستی‌که این‌را (امامت امامان معصوم را) در کتاب‌های گذشته و آن‌چه موسی علیه السّلام با ما (یهودیان) عهد نموده است یافتم که چون آخر الزّمان شود، پیامبری به نام احمد خاتم پیامبران خارج شود، که

پیامبری پس از او نباشد، و از نسل او امامانی نیکوکردار به تعداد اسباط (دوازده تن) باشند.

سپس رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمود:

«یا أَبا عُمارَةَ! أَ تَعْرِفُ الْأَسْباطَ؟».

ای ابا عماره! آیا اسباط را می‌شناسی؟

گفت: بله یا رسول‌الله، آنان دوازده کس بودند. فرمود:

«فَإِنَّ فیهِمْ لاوِیَ بْنَ أَرْحیا».

پس همانا لاوی فرزند أرحیا در میان آنان است.

گفت: او را می‌شناسم و اوست که سال‌ها از بنی‌اسرائیل غائب گردید سپس بازگشت و شریعت خود را پس از مندرس شدن اظهار نمود و با فریطیای پادشاه جنگید تا این‌که او را کشت. و فرمود:

«کائِنٌ فِي أُمَّتي ما کانَ مِنْ بَني إِسْرائیلَ، حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ، وَ إِنَّ الثّانِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدي یَغیبُ حَتّیٰ لا یُریٰ، وَ یَأْتي عَلیٰ أُمَّتي زَمَنٌ لا یَبْقیٰ مِنَ الْإِسْلامِ إِلّا اسْمُهُ، وَ لا مِنَ الْقُرْآنِ إِلّا رَسْمُهُ، فَحینَئِذٍ یَأْذَنُ اللهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ، فَیُظْهِرُ الْإِسْلامَ، وَ یُجَدِّدُ الدّینَ».

هرآن‌چه در بنی اسرائیل بوده در امّت من نیز خواهد بود، قدم به جای قدم آنان، و چون پری که برتیر گذارند (مطابق)، و همانا دوازدهمین از فرزندانم غیبت نماید تا این‌که دیده نشود، و برامّتم زمانی بیاید که از اسلام جزاسمش نماند، و از قرآن جزنوشته‌هایش، در آن هنگام الله به او اجازه خروج می‌دهد، پس اسلام (حقیقی) را اظهار نماید، و دین را نو کند.

سپس آن حضرت صلّی الله علیه وآله فرمود:

«طُوبیٰ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ طُوبیٰ لِمَنْ تَمَسَّکَ بِهِمْ، وَ الْوَیْلُ لِمُبْغِضِهِمْ».[۱۴۴]

خوشا به حال هرکس که آنان (امامان) را دوست بدارد، و خوشا به حال کسی که به آنان تمسّک نماید، و بدا به حال آنان‌که نسبت به ایشان بغض ورزند.

و روایات دیگری از رسول الله به روایت امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی و علیّ بن موسی الرّضا و امام علیّ بن محمّد الهادی علیهم السّلام و غیرآن‌ها آمده است. مراجعه کنید به کتاب جامع الأثرصفحه۳٦۵ الی ۳۷۲.

***

آیا معصوم در کودکی بیهودگی و بازی می‌کند؟

سؤال۹- با توجّه به عصمت ائمّه معصومین علیهم السّلام آیا می‌توان پذیرفت بعضی از آن‌ها در زمان کودکی کارهای لهو و لعب انجام می‌داده‌اند؟

جواب- روایات ظاهردر لعب اهل‌بیت علیهم السّلام در طفولیّت بشری ظاهری، یا از مخالفین است با سندهای ضعیف و یا درکتب ما و قابل تأویل زیرا با روایات صریح در نفی لهو و لعب برحجّت الله و امام و صاحب الأمردر طفولیّت معارض می‌باشند.

حجّت الله و امام و صاحب الأمراز آغاز خلقتش براساس علم خداوند تعالی جوهراً مرتفع است لذا به تسبیح و تهلیل و تکبیرحق مشغول شد و پس از خلقت ملکوتیان به امرخداوند معلّم آنان گشت، معلّم توحید آنان بود، چون علم و معرفت و عقل تمام وجود او بود، و در طاعت بر همه سابق بود، و در این نشأه نیزحجّت الله است، و لهو و لعب فعل جاهل است.

همه وجود حجّت‌الله نوراست، خود، نوراست و منیرغیربه علم و طاعت از بدو خلقتش، لذا لهو و لعب منافات دارد با اناره (و روشنائی بخشی) ایشان خلق را.

در لهو و لعب کودکانه غرض عقلائی نیست، و حجّت‌الله خود عقل تمام است، و لهو و لعب با حجّت بودنش منافات دارد.

و روایاتی وجود دارند که امام هنگام تولّدش ستونی از نور تا به عرش (تمامی مخلوقات) پیش رویش برپا می‌شود که در آن همه عالمیان و اعمال آنان را می‌بیند، که آن از لوازم حجّت بودن اوست برهمه عالمیان، و او احاطه برهمه و کارهای آنان دارد، و این با حجّت بودن او منافات دارد، اگراو نیازمند لهو و لعب است و دیگران نیزپس چه حجّیّتی برای اوست؟

امام محمّد باقر علیه السّلام می‌فرمود:

«إِنَّ الإِمامَ مِنّا يَسْمَعُ الْكَلامَ في بَطْنِ أُمِّهِ، وَ إِذا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ رُفِعَ لَهُ عَمودٌ مِنْ نورٍ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ عِبادِ اللهِ سُبْحانَهُ».[۱۴۵]

همانا امام از ما (اهل‌بیت) در شکم مادر کلام را می‌شنود، و آن‌گاه که بیاید برای او ستونی از نور برپا گردد و با آن کارهای بندگان خدای سبحان را می‌بیند.

و می‌فرمود:

«إِنَّ الْإِمامَ مِنّا يَسْمَعُ الْكَلامَ في بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ بَعَثَ اللهُ مَلَكاً فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»، ثُمَّ يَرْفَعُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ».[۱۴۶]

همانا امام از ما (اهل‌بیت) در شکم مادر کلام را می‌شنود، و آن‌گاه که برزمین فرود آید خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد تا این‌که بر بازویش (این آیه را) بنویسد: «و کلمه پروردگارت از روی راستی و عدل تمام گشت، تغییری در کلمات او نیست و او شنوا و داناست»، سپس برای او ستونی از نور برپا گردد که با آن کارهای بندگان را می‌بیند.

و امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

«الْإِمامُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ في بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ كُتِبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»، فَإِذا تَرَعْرَعَ نُصِبَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ».[۱۴۷]

امام صدا را در شکم مادرش می‌شنود، وقتی به زمین آمد بر بازوی راستش این آیه کریمه نوشته است: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»، وقتی به حرکت در آمد برایش استوانه و ستونی از نور از آسمان تا زمین قرار داده می‌شود و به وسیله آن اعمال بندگان را می‌بیند.

و همان‌طور که حلیمه سعدیّه رضوان الله علیها حکایت فرموده که رسول‌الله صلّی الله علیه و

آله در طفولیّتش با کودکان بازی نمی‌فرمود، اهل‌بیت ایشان نیز در این امر با او یکسانند در حجّت الله بودن.

معاویة بن وهب گوید: به امام محمّد باقرعلیه السّلام عرض کردم: علامت و نشانه امام پس از امام چیست؟ فرمود:

«طَهارَةُ الْوِلادَةِ، وَ حُسْنُ الْمَنْشَإِ، وَ لا يَلْهُو، وَ لا يَلْعَبُ».[۱۴۸]

پاکیزگی ولادت (حلال‌زادگی، ختنه شده، به خون آلوده نبودن) و تربیت خوب (رشد و نموّش به فضیلت و کمال مقرون به سعادت)، و این‌که یاوه‌گری و بازی نکند.

و فرمود:

«إِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يَقْبِضَ رُوحَ إِمامٍ وَ يَخْلُقَ مِنْ بَعْدِهِ إِماماً أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ ماءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ فَيُلْقيها عَلىٰ ثَمَرَةٍ أَوْ عَلىٰ بَقْلَةٍ فَيَأْكُلُ تِلْكَ الثَّمَرَةَ أَوْ تِلْكَ الْبَقْلَةَ الْإِمامُ الَّذي يَخْلُقُ اللهُ مِنْهُ نُطْفَةَ الْإِمامِ الَّذي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ. قال: فَيَخْلُقُ اللهُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ نُطْفَةً فِي الصُّلْبِ ثُمَّ يَصيرُ إِلَى الرَّحِمِ فَيَمْكُثُ فيها أَرْبَعينَ لَيْلَةً فَإِذا مَضىٰ لَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً سَمِعَ الصَّوْتَ فَإِذا مَضىٰ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ» فَإِذا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ، أُوتِيَ الْحِكْمَةَ، وَ زُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَ الْوَقارِ، وَ أُلْبِسَ الْهَيْبَةَ، وَ جُعِلَ لَهُ مِصْباحٌ مِنْ نُورٍ، يَعْرِفُ بِهِ الضَّميرَ، وَ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ».[۱۴۹]

وقتی خداوند بخواهد امامی را قبض روح کند، و امام بعد از او را بیافریند، قطره‌ای از آب زیر عرش فرو می‌فرستد، آن را بر میوه و یا دانه‌ای قرار می‌دهد، امام از آن میوه یا دانه می‌خورد، خداوند از همان قطره نطفه‌ای در صلب او می‌آفریند، سپس به رحم مادر منتقل می‌شود، پس از چهل روز از سکونت در رحم صدا را می‌شنود، پس از چهار ماه بربازوی راستش نوشته می‌شود: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ» وقتی بر زمین قرار گیرد به او حکمت داده می‌شود، و به علم و وقار

آراسته می‌گردد، و (جامه) هیبت و جلال بر پیکرش می‌پوشاند، به او چراغی از نور می‌دهند که به وسیله آن، درون مردم را می‌شناسد و کارهای مردم را می‌بیند.

آیا کسی که کلمه تامّه ربّ به صدق و عدل است و بدلی ندارد و سمیع ربّ و بصیر به ضمیر و ظاهر خلق است و به علم و وقار آراسته، یاوه‌گری و بازی می‌کند؟!!!

کودکان به حضرت یحیی نبیّ علیه السّلام گفتند: بیا تا بازی کنیم. آهی کشید و فرمود:

«وَ اللهِ ما لِلَعِبٍ خُلِقْنا، وَ إِنَّما خُلِقْنا لِلْجِدِّ لِأَمْرٍ عَظیمٍ».[۱۵۰]

قسم به الله که برای بازی‌ای خلق نشده‌ایم، و همانا تنها برای جدّیّت در کاری بس بزرگ آفریده شده‌ایم.

و امام محمّد جواد علیه السّلام فرمود:

«ما لِهٰذا خَلَقَنِيَ اللهُ، ما أَنَا وَ اللَّعِبِ؟!».[۱۵۱]

خداوند مرا برای این (بازی کردن) کارخلق نفرموده، مرا چه رسد به بازی کردن؟!.

و امام جعفرصادق علیه السّلام درباره صاحب این امر(امرامامت) فرمود:

«إِنَّ صاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ».

همانا صاحب این امر(امرامامت) یاوه‌گری و بازی نمی‌کند.

و درباره امام موسی کاظم علیه السّلام که در ظاهرمشغول سخن گفتن با بزخود بود فرمود:

«بِأَبي وَ أُمّي مَنْ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ».[۱۵۲]

پدر و مادرم فدای کسی که بیهوده‌گری و بازی نکند.

و آن‌چه را که در برخی از روایات چون همین روایت است که عملی از حجّت خداوند سرزده که در ظاهر بازی کودکانه به نظر می‌آمده، تسامحی و مجازی و قابل تأویل است، و حقیقت و باطنی ندارد.

و روایات فراوانی که حاوی سخنان ائمّه معصومین علیهم السّلام در طفولیّت آنان است که بر وفور علم و معرفت و کمالات معنوی آنان دلالت می‌کند نیزمنافات با لعب آنان دارد.

و شجاعت آنان در مقابل دشمنان و دیکتاتورهایی چون غاصب اوّلی و جنایت‌کار دوّمی دلالت بر بزرگی آنان می‌کند و نه ترسی که در کودکان عادی وجود دارد. امام حسن مجتبی علیه السّلام به اوّلی فرمود: «إِنْزِلْ عن مِنْبَرِ أَبِي ... » و امام حسین علیه السّلام در جمع مردم خطاب به دوّمی که بر فراز منبر رسول الله صلّی الله علیه و آله می‌گفت «من بر شما اولاتر هستم» فرمود:

«انْزِلْ أَيُّهَا الْكَذّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللهِ إِلىٰ مِنْبَرِ أَبيكَ».

ای دروغ‌گو! از منبر پدرم رسول‌الله پایین بیا و به منبر پدرت برو.

این شجاعت و برهان را ببینید، آیا کودکانه می‌نماید؟!

عمر به او گفت: منبر پدر توست، ای حسین. به جانم سوگند نه منبر پدرم، چه کسی این را به تو یاد داد، علی پدرت؟ امام حسین علیه السّلام فرمود:

«إِنْ أُطِعْ أَبِي فيما أَمَرَني فَلَعَمْري إِنَّهُ لَهادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ، وَ لَهُ في رِقابِ النّاسِ الْبَيْعَةُ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ نَزَلَ بِها جَبْرَئيلُ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعالىٰ، لا يُنْكِرُها إِلّا جاحِدٌ بِالْكِتابِ، قَدْ عَرَفَهَا النّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوها بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكِرينَ حَقَّنا أَهْلَ الْبَيْتِ، ما ذا يَلْقاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ إِدامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذابِ».

اگر در این کار پدرم را اطاعت کرده باشم که به جان خودم سوگند به یقین او هدایت کننده و من پیرو اویم، و بنا بر عهد رسول خدا او برگردن مردم بیعتی دارد، بیعتی که جبرئیل به خاطر آن از جانب الله نازل شده که جز افراد منکر قرآن، کسی آن را انکار نمی‌کند، همه مردم با قلب‌هاشان آن را پذیرفته و با زبان رد نمودند، و وای بر منکرین حقّ ما اهل بیت، آیا محمّد رسول خدا صلّی الله علیه و آله جز با خشم و غضب و شدّت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد؟!

عمر گفت: ای حسین! هر که حقّ پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا به حکومت رسانده و پذیرفتم، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعتشان می‌کردیم. امام حسین علیه السّلام به او فرمود:

«يَا ابْنَ الْخَطّابِ! فَأَيُّ النّاسِ أَمَّرَكَ عَلىٰ نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبا بَكْرٍ عَلىٰ نَفْسِكَ، لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النّاسِ بِلا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيٍّ وَ لا رِضًى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضاكُمْ كانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رِضًى أَوْ رِضا أَهْلِهِ كانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللهِ لَوْ أَنْ لِلّسانِ مَقالاً يَطُولُ تَصْديقُهُ وَ فِعْلاً يُعينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَما تَخَطَّأْتَ رِقابَ آلِ مُحَمَّدٍ، تَرْقىٰ مِنْبَرَهُمْ، وَ صِرْتَ الْحاكِمَ عَلَيْهِمْ بِكِتابٍ نَزَلَ فيهِمْ لا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لا تَدْري تَأْويلَهُ إِلّا سَماعَ الْآذانِ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصيبُ عِنْدَكَ سَواءٌ، فَجَزاكَ اللهُ جَزاكَ، وَ سَأَلَكَ عَمّا أَحْدَثْتَ سُؤالاً حَفِيّاً».[۱۵۳]

ای پسرخطّاب! کدام مردم پیش از ابوبکر تو را به حکومت رساندند؛ بدون هیچ حجّتی از جانب رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و رضایتی از آل‌محمّد؟! آیا رضایت شما همان رضایت محمّد صلّی الله علیه و آله است؟ یا این‌که رضایت اهل او برایش موجب سخط و غضب بوده؟ به خدا قسم که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند، هرگز بر دوش آل محمّد سوار نمی‌شدی، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که برایشان نازل شده به همان‌ها حکم کنی ،کتابی که نه از مشکلاتش با خبری و نه از تأویلش جز شنیدن، و نزد تو اهل صواب و خطا یک‌سان هستند، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آن‌چه جزای توست و از این بدعت‌هایی که بنیان نهاده‌ی از تو خوب سؤال کند!.

آیا این برهان قوی و شجاعت بی‌مانند در مقابل آن ستمگر جنایت‌کار که همه از او و ضربات تازیانه‌اش می‌ترسیدند جز از حجّت خدا از دیگری سرمی‌زند؟

یکی از شؤونات ولیّ معصوم واجدیّت روح القدس در اوست، در صریح احادیث صحیح معصومین علیهم السّلام است:

«روحُ الْقُدُسِ لا يَنامُ، وَ لا يَغْفُلُ، وَ لا يَلْهو، وَ لا يَزْهو، ... ».[۱۵۴]

روح القدس به خواب نمی‌رود، و غافل نمی‌شود، و یاوه‌گری نمی‌کند، و تکبّر نورزد، ... .

و امام محمّد باقرعلیه السّلام فرمودند:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَنْبِياءَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلىٰ خَمْسَةِ أَرْواحٍ: رُوحِ الْقُوَّةِ، وَ رُوحِ الْإِيمانِ، وَ رُوحِ الْحَياةِ، وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ، وَ رُوحِ الْقُدُسِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ مِنَ اللهِ، وَ سائِرُ هٰذِهِ الْأَرْواحِ يُصيبُهَا الْحَدَثانِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ لا يَلْهُو، وَ لا يَتَغَيَّرُ، وَ لا يَلْعَبُ، وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا يا جابِرُ ما دُونَ الْعَرْشِ إِلىٰ ما تَحْتَ الثَّرىٰ».[۱۵۵]

همانا الله تعالی پیامبران و اوصیاء را بر پنج روح آفرید؛ روح قوّت و روح ایمان و روح حیات و و روح شهوت و روح القدس، پس روح القدس (روح خاصّی) از الله است، و دیگر روح‌ها دست‌خوش تغییر قرار می‌گیرند، ولی روح‌القدس دست‌خوش لهو و تغییر و لعب قرار نمی‌گیرد، و آن‌چه را که زیر عرش تا زیر زمین است، به وسیله روح‌القدس می‌دانند.

نتیجه این‌که ولیّ معصوم که صاحب علم و عقل کامل و تمام است و منتخب خداوند و حجّت او بر همه مخلوقات است، از انجام کارهای بیهوده و جاهلانه منزّه است زیرا با حجّت الله بودن او منافات دارد و در خارج نیز چنین بوده‌اند و این اعتقاد حق است.

پی‌نوشت‌های بخش دوم

۱ - سوره (٤٧) محمّد صلّى الله عليه و آله آيه٣٠و ٣١.

۲ - سوره (٩) التوبة آيه١٠٢.

۳ - سوره (٩) التوبة آيه١٢٧.

٤ - سوره(٢) آيه٢٥٤.

٥ - سوره(٤) النساء آيه٥٥ و ٥٦.

٦ - سوره(٣) آل‌عمران آيه١٤٥.

۷ - بصائر الدرجات: ص٤٨٧ ب١١ ح١و الكافي: ج١ ص١٧٧ ح٤و الإمامة و التبصرة من الحيرة: ص١٣٥ ح١٤٩ و كمال الدين و تمام النعمة: ج١ ص٤ و ص٢٢١ ب٢٢ ح٥ و ص٢٣٢ ب٢٢ ح٣٦ و الإختصاص: ص٢٣ و الثاقب في المناقب: ص١١٧ ف١ و الدّرّ النظيم في مناقب الأئمّة اللهاميم: ص٢٥٦.

۸ - شرح الأخبار: ج٢ ص٢٠٢ ح٥٣٢ وكيع، باسناده، عن سلمان الفارسي قدّس الله روحه، قال: صعد عليّ أمير المؤمنين المنبر، فحمد الله، و أثنى عليه، و صلّى على النبيّ صلّى الله عليه و آله، و ذكر شيئاً أراد ذكره. فقال له الناس: أخبرنا يا أمير المؤمنين عن نفسك؟ فقال: أَ ما تَعْلَمونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ في كِتابِهِ: «فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ؟». قالوا: يا أمير المؤمنين! إنّا نحبّ أن تخبرنا عن نفسك. قال: إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ.

عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج٢ ص٦٦ ب٣١ ح٢٩٧ حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ قال: حدّثنا الحسن بن عبد الله التميميّ قال: حدّثني أبي قال: حدّثني سيّدي عليّ بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن عليّ عليهم‌السّلام قال: نَحْنُ أَهْلَ‌الْبَيْتِ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ، فينا

نَزَلَ الْقُرْآنُ، وَ فينا مَعْدِنُ الرِّسالَةِ.

معاني الأخبار: ص۱۷۹ ح۲ حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن حمدان بن سليمان، عن أيّوب بن نوح، عن إسماعيل الفرّاء، عن رجل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: أ ليس قال رسول الله صلّى الله عليه و آله في أبي ذرّ رحمة الله عليه: ما أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ وَ لا أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ عَلىٰ ذي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبي ذَرٍّ؟ قال: بَلىٰ. قال: قلت: فأين رسول الله و أميرالمؤمنين؟ و أين الحسن و الحسين؟، قال: فقال لي: كَمِ السَّنَةُ شَهْراً؟ قال: قلت: اثناعشر شهراً. قال: كَمْ مِنْها حُرُمٌ؟ قال: قلت: أربعة أشهر. قال: فَشَهْرُ رَمَضانَ مِنْها؟ قال: قلت: لا. قال: إِنَّ في شَهْرِ رَمَضانَ لَيْلَةً أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، إِنّا أَهْلَ بَيْتٍ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ. و مانند آن: الإختصاص: ص۱۳.

علل الشرائع: ج۱ ص۱۷۷ ب۱۴۱ ح۲ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن الحسين السكريّ قال: حدّثنا محمّد بن زكريّا الجوهريّ الغلابيّ البصريّ قال: حدّثنا عثمان بن عمران قال: حدّثنا عبّاد بن صهيب قال: قلت للصادق جعفربن محمّد عليه السّلام: أخبرني عن أبي ذرّ، أ هو أفضل أم أنتم أهل البيت؟ فقال: يَا ابْنَ صُهَيْبٍ! كَمْ شُهُورُ السَّنَةِ؟ فقلت: اثني عشر شهراً. فقال: وَ كَمِ الْحُرُمُ مِنْها؟ قلت: أربعة أشهر. قال: فَشَهْرُ رَمَضانَ مِنْها؟ قلت: لا. قال: فَشَهْرُ رَمَضانَ أَفْضَلُ أَمْ أَشْهُرِ الْحُرُمِ؟ فقلت: بل شهر رمضان. قال: فَكَذٰلِكَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ، وَ أَنَّ أَبا ذَرٍّ كانَ في قَوْمٍ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَتَذاكَرُوا فَضائِلَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَقالَ أَبُو ذَرٍّ: أَفْضَلُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ هُوَ قَسيمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ، وَ هُوَ صِدّيقُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، وَ فارُوقُها، وَ حُجَّةُ اللهِ عَلَيْها، فَما بَقِيَ مِنَ الْقَوْمِ أَحَدٌ إِلّا أَعْرَضَ عَنْهُ بِوَجْهِهِ، وَ أَنْكَرَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، وَ كَذَّبَهُ، فَذَهَبَ أَبُو أُمامَةَ الْباهِلِيُّ مِنْ بَيْنِهِمْ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ أَبي ذَرٍّ، وَ إِعْراضِهِمْ عَنْهُ، وَ تَكْذيبِهِمْ لَهُ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ما أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ، وَ لا أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ، يَعْني مِنْكُمْ يا أَبا أُمامَةَ!، مِنْ ذي لَهْجَةٍ

أَصْدَقَ مِنْ أَبي ذَرٍّ.

ر.ک: عيون المعجزات: ص۸۲ و نوادر المعجزات: ص۲٦۷ و كشف الغمّة: ج۱ ص۳۰ و الدّرّ النظيم: ص۷۷۰ و كشف اليقين: ص۱۹۱ و نهج الحقّ و كشف الصدق: ص۲۵۳ و مشارق أنوار اليقين: ص۲۵۷ و غرر الأخبار: ص۱۹۸. نوادر المعجزات: ص۲٦۷ خبر الخيط، معروف مشهور ...يا جابِرُ! إِنّا أَهْلُ الْبَيْتِ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ، مَنْ قاسَ بِنا أَحَداً مِنَ الْبَشَرِ فَقَدْ كَفَرَ.

نهج الحق و كشف الصدق: ص۲۵۳قال الجاحظ و هو من أعظم الناس عداوة لأمير المؤمنين عليه السّلام: صدق عليّ في قوله: نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ، كيف يقاس بقوم منهم رسول الله صلّى الله عليه و آله، و الأطيبان عليّ و فاطمة، و السبطان الحسن و الحسين، و الشهيدان حمزة و ذو الجناحين جعفر، و سيّد الوادي عبد المطّلب، و ساقي الحجيج عبّاس، و حليم البطحاء أبو طالب، و النجدة و الخيرة فيهم، و الأنصار من نصرهم، و المهاجرون من هاجر إليهم، و معهم، و الصدّيق من صدّقهم، و الفاروق من فرّق الحقّ و الباطل فيهم، و الحواريّ حواريّهم، و ذو الشهادتين لأنّه شهد لهم، و لا خير إلّا فيهم، و لهم، و منهم، و أبان رسول الله صلّى الله عليه و آله أهل بيته بقوله: إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الْخَليفَتَيْنِ كِتابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدودٌ مِنَ السَّماءِ إِلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتي وَ أَهْلَ بَيْتي، نَبَّأَني اللَّطيفُ الْخَبيرُ أَنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ. و لو كانوا كغيرهم- لما قال عمر لمّا طلب مصاهرة عليّ: إِنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول-: كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلّا سَبَبي وَ نَسَبي. فأمّا عليّ فلو أوردنا لأيّامه الشريفة و مقاماته الكريمة و مناقبه السنيّة لأفنينا في ذلك الطوامير الطوال، العرق صحيح و المنشأ كريم و الشأن عظيم و العمل جسيم و العلم كثير و البيان عجيب و اللسان خطيب و الصدر رحيب و أخلاقه وفق أعراقه و حديثه يشهد لقديمه.

و در كتب عامّه:

سبل الهدى و الرشاد: ج۱۱ ص۷ و شواهد التنزيل: ج۲ ص۲۷۰ ح۹۰٤ و المناقب ابن المغازلي:

ص٢٦٠ ح٣٠٩ و الرياض النضرة: ج٢ ص٢٠٨و النور المشتعل: ص٢٧٧ ح٧٧ و اللئالي سيوطي: ج١ ص١٩٨ به سه طريق و كنزالعمّال : ١٥ ص١٢٥ ح٣٦٢ و أنساب الأشراف: ج٥ ص٧٥ و سمط النجوم عصاميّ: ج٢ ص٤٦١ و مجمع الزوائد: ج٩ و فتح الباري: ج٨ ص٥٩ و فرائد السمطين: ج١ ص٤٥ ح١٠ و ذخائرالعقبى: ص١٧ و چاپ جديد: ج١ ص٧٧.

٩ - سوره(٣٣) الأحزاب آيه٣٤.

١٠- الأمالي شيخ صدوق: ص٤٨٦ مجلس٧٣ ح١٨ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفرالهمدانيّ رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا جعفربن سلمة الأهوازيّ قال: حدّثنا إبراهيم بن محمّد الثقفيّ، عن إبراهيم بن موسى ابن أخت الواقديّ قال: حدّثنا أبوقتادة الحرّانيّ، عن عبد الرحمان بن العلاء الحضرميّ، عن سعيد بن المسيّب، عن ابن عبّاس قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان جالساً ذات يوم و عنده عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السّلام فقال: اللَّهُمَّ! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتي، وَ أَكْرَمُ النّاسِ عَلَيَّ، فَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ، وَ والِ مَنْ والاهُمْ، وَ عادِ مَنْ عاداهُمْ، وَ أَعِنْ مَنْ أَعانَهُمْ، وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرينَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ، وَ أَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ،... . از او: بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ج٢ ص١٧٧.

١١ - تأويل الآيات الظاهرة: ص٤٩٩ و تفسير البرهان: ٤ ص٤٤٩ ح٨٥٩٦ هردو از محمّد بن العبّاس ابن الماهيار: حدّثنا عبد العزيزبن يحيى، عن محمّد بن زكريّا، عن جعفربن محمّد بن عمارة قال: حدّثني أبي، عن جعفربن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَنا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ كَيْفَ لا يَكُونُ كَذٰلِكَ، وَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ في كِتابِهِ: «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»؟ فَقَدْ طَهَّرَنَا اللهُ مِنَ الْفَواحِشِ، ما ظَهَرَمِنْها وَ ما بَطَنَ، فَنَحْنُ عَلىٰ مِنْهاجِ الْحَقِّ.

١٢ - من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٦١٣ ح٣٢١٣ و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج٢ ص٢٧٥

ح۱ و تهذيب الأحكام: ج٦ ص٩٨ ب٤٦ ح١/١٧٧ و المزار الكبير، ابن المشهدي: ص٥٢٩ ب١.
البلد الأمين: ص٢٩٩...عَصَمَكُمُ اللهُ ساداتي مِنَ الذُّنُوبِ، وَ بَرَّأَكُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَ اٰتْتَمَنَكُمْ عَلَى الْغُيُوبِ، وَ جَنَّبَكُمُ الْآفاتِ، وَ وَقاكُمْ مِنَ السَّيِّئاتِ، وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ الزَّيْغِ، وَ نَزَّهَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ وَ الْخَطَإِ، وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهيراً... .

١٣ - بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٣٩ ب٣٩ و تسلية المجالس: ج٢ ص٣٩٥ و مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج٢ ص٧٨ جزء٢ و الفتوح - أحمد بن أعثم الكوفي: ج٥ ص١٣٣.

١٤ - من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٦١٣ ح٣٢١٣ و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج٢ ص٢٧٥ح١ و تهذيب الأحكام: ج٦ ص٩٨ ب٤٦ ح١/١٧٧ و المزار الكبير، ابن‌المشهدي: ص٥٢٩ ب١.

١٥ - تهذيب الأحكام: ج٦ ص١٠ ب٣ ح١٩- ١٢محمّد بن أحمد بن داود، عن محمّد بن وهبان البصريّ قال: حدّثنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن الحسن السيرافيّ قال: حدّثنا العبّاس بن الوليد بن العبّاس المنصوريّ قال: حدّثنا إبراهيم بن محمّد بن عيسى بن محمّد العريضيّ قال: حدّثنا أبو جعفر عليه السّلام ذات يوم قال: إذا صِرْتَ إِلىٰ قَبْرِ جَدَّتِكَ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ فَقُلْ: (السَّلامُ عَلَيْكِ) يا مُمْتَحَنَةُ، امْتَحَنَكِ اللهُ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ، فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَةً، وَ زَعَمْنا أَنّا لَكِ أَوْلِياءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ لِكُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوكِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتانا بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِنّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إِلّا أَلْحَقْتِنا بِتَصْديقِنا لَهُما بِالْبُشْرىٰ لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوَلايَتِكِ. و مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد: ج٢ ص٧١١ و المزار شيخ مفيد: ص١٧٨ ب٧ و المزار الكبير ابن المشهدي: ص٨٠ زيارت٢ و المزار شهيد اوّل: ص٢١.

١٦ - الكافي: ج٣ ص٣٧٠ ح١٤ الحسين بن محمّد رفعه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي لأكره الصلاة في مساجدهم. فقال: لاتَكْرَهْ، فَما مِنْ

مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلّا عَلىٰ قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأَصابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ، فَأَحَبَّ اللهُ أَنْ يُذْكَرَ فيها، فَأَدِّ فيهَا الْفَريضَةَ وَ النَّوافِلَ، وَ اقْضِ فيها ما فاتَكَ. و تهذيب الأحكام: ج۳ ص۲۵۸ ب۲۵ ح۴۳/۷۲۳.

و سيّد بحرالعلوم قدّس سرّه در كتاب الدّرّة النجفيّة بنابراين روايت چنين سروده است:

و السّرّ في فضل صلوة المسجد* قبر لمعصوم به مستشهد.

۱۷ - شرح نهج البلاغة ابن ميثم البحراني: ج۳ ص۴۴۱ يقال أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قاء وقت موته دماً يسيراً و أنّ عليّاً عليه السّلام مسح بذلك الدّم وجهه... .

۱۸ - ينابيع المودّة: ج۳ ص۸۲.

۱۹ - رياض الأبرار في مناقب الأئمّة الأطهار: ج۱ ص۲۳۰ ...فوقف يستريح ساعة و قد ضعف عن القتال، فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب فوقع في صدره، فقال: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسولِ اللهِ، وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ و قال: إِلٰهي! إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقْتُلونَ رَجُلاً لَيْسَ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ، فأخرج السهم من قفاه و انبعث الدم كالميزاب، فوضع يده على الجرح، فلمّا امتلأت رمى به إلى السماء، فما رجع من ذلك الدم قطرة، و ما عرفت الحمرة في السماء حتّى رمى الحسين بدمه إلى السماء، ثمّ وضع يده ثانياً، فلمّا امتلأت لطّخ بها رأسه و لحيته و قال: هٰكَذا أَلْقىٰ جَدّي بِدَمي... .

۲۰ - تسلية المجالس: ج۱ ص۴۸۴ و روي أنّه لمّا ضرب أمير المؤمنين عليه السّلام و سمعوا قوله: فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، و ارتفع الصياح في المسجد: قتل أمير المؤمنين، أقبل أهل الكوفة رجالاً و نساءً بالمصابيح، فوجدوا أمير المؤمنين عليه السّلام مطروحاً في محرابه، فارتفعت أصوات الناس بالبكاء و النحيب. و أقبل الحسن و الحسين، فلمّا رأيا أمير المؤمنين وقعا على قدميه و أعلنا بالبكاء و النحيب، و أقبلت بنات أمير المؤمنين مشقّقات الجيوب، و جعل أمير المؤمنين يأخذ الدم من رأسه و يلطّخ وجهه و محاسنه، و يقول: هٰكَذا أَلْقَى اللهَ، هٰكَذا أَلْقىٰ رَسولَ اللهِ، هٰكَذا أَلْقىٰ

فاطِمَةَ، هٰكَذا أَلْقِيٰ جَعْفَرَالطَّيّارَ، و سمع أمير المؤمنين بكاء بناته، فقال: احْمِلوني إِلَى الْمَنْزِلِ لِأُوَدِّعَ بَناتي وَ أَهْلي، فوضع إحدى يديه على كتف الحسن، و الأخرى على كتف الحسين، و مضيا به إلى حجرته و رجلاه تخطّان الأرض، و قد علا لونه الإصفرار... .

بحارالأنوار: ج٤٢ ص٢٥٩- ٢٨٢ ب١٢٧ رأينا في بعض الكتب القديمة رواية في كيفية شهادته (عليّ عليه السّلام) أوردنا منه شيئاً ممّا يناسب كتابنا هذا على وجه الإختصار، قال: روى أبو الحسن عليّ بن عبد الله بن محمّد البكريّ، عن لوط بن يحيى، عن أشياخه و أسلافه قالوا:... قال الرّاوي:... و قام قائماً يصلّي و كان عليه السّلام يطيل الركوع و السجود في الصلاة كعادته في الفرائض و النوافل حاضراً قلبه، فلمّا أحسّ به فنهض الملعون مسرعاً و أقبل يمشي حتّى وقف بإزاء الأسطوانة التي كان الإمام عليه السّلام يصلّي عليها ،فأمهله حتّى صلّى الركعة الأولى، و ركع و سجد السجدة الأولى منها، و رفع رأسه فعند ذلك أخذ السيف و هزّه ثمّ ضربه على رأسه المكرّم الشريف، فوقعت الضربة على الضربة التي ضربه عمرو بن عبد ودّ العامريّ ثمّ أخذت الضربة إلى مفرق رأسه إلى موضع السّجود، فلمّا أحسّ الإمام بالضرب لم يتأوّه و صبرو احتسب و وقع على وجهه و ليس عنده أحد، قائلاً: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسولِ اللهِ، ثمّ صاح و قال: قَتَلَني ابْنُ مُلْجَمٍ، قَتَلَني اللَّعينُ ابْنُ الْيَهودِيَّةِ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، أَيُّهَا النّاسُ! لا يَفُوتَنَّكُمُ ابْنُ مُلْجَمٍ، و سار السمّ في رأسه و بدنه، و ثار جميع من في المسجد في طلب الملعون، و ماجوا بالسلاح، فما كنت أرى إلّا صفق الأيدي على الهامات و علوّ الصرخات، و كان ابن ملجم ضربه ضربةً خائفاً مرعوباً ثمّ ولّى هارباً، و خرج من المسجد، و أحاط النّاس بأمير المؤمنين عليه السّلام و هو في محرابه، يشدّ الضربة و يأخذ التراب و يضعه عليها ثمّ تلا قوله تعالى: «مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فيها نُعيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرىٰ». ثمّ قال عليه السّلام: جاءَ أَمْرُاللهِ وَ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثمّ إنّه لمّا ضربه الملعون ارتجّت الأرض، و ماجت البحار و السماوات، و اصطفقت أبواب الجامع... .

۲۱ - من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص۵۵۷ باب النوادر ...ح۴۹۱۵ و الأمالي شيخ صدوق: ص۳۳۴ مجلس۵۴ ح۵ حدّثنا محمّد بن عمرالبغداديّ قال: حدّثني الحسن بن عبد الله بن محمّد بن عليّ التميميّ قال: حدّثني أبي قال: حدّثني سيّدي عليّ بن موسى بن جعفر، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفربن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليّ، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: لا يَحِلُ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ في هٰذَا الْمَسْجِدِ إِلّا أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ مَنْ كانَ مِنْ أَهْلي فَإِنَّهُ مِنّي.

كنزالعمّال: ج۶ ص۱۵۹ ح۲۶۷۰عن أمّ سلمة: لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْنُبَ في هٰذَا الْمَسْجِدِ إِلّا أَنَا وَ عَلِيٌّ.

۲۲ - تهذيب الأحكام: ج۶ ص۱۵ ب۵ ح۳۴- ۱۴ موسى بن القاسم، عن عبد الرحمان، عن محمّد بن حمران، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سألته عن الجنب يجلس في المسجد؟ قال: لا وَ لٰكِنْ يَمُرُّفِيهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ وَ مَسْجِدَ الْمَدينَةِ. قال: و روى أصحابنا أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قال: لا يَنامُ في مَسْجِدي أَحَدٌ وَ لا يُجْنِبُ فيهِ أَحَدٌ. و قال: إِنَّ اللهَ أَوْحىٰ إِلَيَّ: أَنِ اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً لا يَحِلُ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنَبَ فيهِ إِلّا أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ. قال: ثُمَّ أَمَرَبِسَدِّ أَبْوابِهِمْ وَ تَرَكَ بابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَتَكَلَّموا في ذٰلِكَ فَقالَ: ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوابَكُمْ وَ تَرَكْتُ بابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ لٰكِنَّ اللهَ أَمَرَبِسَدِّها وَ تَرَكَ بابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

۲۳- عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۱ ص۲۲۸ -۲۳۲ ب۲۳ ح۱حدّثنا عليّ بن الحسين بن شاذويه المؤدّب و جعفربن محمّد بن مسرور رضي الله عنهما قالا: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفرالحميري عن أبيه عن الرّيّان بن الصّلت... الرّضا عليه السّلام:... في قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ قالَ: أَلا إِنَّ هٰذَا الْمَسْجِدَ لا يَحِلُّ لِجُنُبٍ إِلّا لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ،وَ آلِهِ....

۲۴ - علل الشرائع: ج۱ ص۲۰۲ ب۱۵۴ ح۲ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ رحمه الله قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود عن أبيه قال: حدّثنا نصر بن أحمد البغداديّ قال: حدّثنا عيسى بن مهران قال: حدّثنا محول [مخول] قال: أخبرنا عبد الرحمان بن الأسود، عن محمّد بن عبيد الله بن أبي رافع، عن أبيه و عمّه، عن أبيهما، عن أبي رافع قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله خطب الناس فقال: أَيُّهَا النّاسُ! إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَمُوسىٰ وَ هارُونَ أَنْ يَبْنِيا لِقَوْمِهِما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ أَمَرَهُما أَنْ لا يَبيتَ في مَسْجِدِهِما جُنُبٌ وَ لا يَقْرَبَ فيهِ النِّساءَ إِلّا هارُونُ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ فَلا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّساءَ في مَسْجِدي وَ لا يَبيتَ فيهِ جُنُبٌ إِلّا عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ ساءَهُ ذٰلِكَ فَهاهُنا- و ضرب بيده نحو الشّام.

و برخی از کتب عامّه:

مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۲ ص از ۱۹۴ از: جامع الترمذي و مسند أبي يعلى و أبو سعيد الخدري قال النبيّ صلّى الله عليه و آله: يا عَلِيُّ! لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْنُبَ في هٰذَا الْمَسْجِدِ غَيْري وَ غَيْرُكَ. و في رواية: يا عَلِيُّ! لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ غَيْري وَ غَيْرُكَ. و في رواية: وَ لا يَحِلُّ أَنْ يَدْخُلَ مَسْجِدي جُنُبٌ غَيْري وَ غَيْرُهُ وَ غَيْرُذُرِّيَّتِهِ فَمَنْ شاءَ فَهُنا .و أشار بيده نحو الشام .فقال المنافقون: لقد ضلّ و غوى في أمرختنه، فنزل: «ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوىٰ».

الرياض النضرة: ج۲ ص۲۵۳عن أبي هريرة قال: قال عمر: ثلاث خصال لعليّ لأن يكون لي خصلة منهنّ أحبّ إليّ من أن يكون لي حمر النعم: تزويجه فاطمة بنت النبيّ صلّى الله عليه و آله، و سكناه في المسجد مع رسول الله صلّى الله عليه و آله، و الراية يوم خيبر. أخرجه ابن السمّان في الموافقة. و عن أبي سعيد عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: يا عَلِيُّ! لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ غَيْري وَ غَيْرُكَ.

كنزالعمّال: ج۶ ص۱۵۹ ح۲۶۷۱ عن أبي سعيد: يا عَلِيُّ! لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ غَيْرُكَ.

۲۵ - علل الشرائع: ج۱ ص۲۰۲ ب۱۵۴ ح۳ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ رحمه الله

قال: حدّثنا جعفربن محمّد بن مسعود، عن أبيه قال: حدّثنا نصربن أحمد البغداديّ قال: حدّثنا محمّد بن عبيد بن عتبة قال: حدّثنا إسماعيل بن أبان، عن سالم بن أبي عمرة، عن معروف بن خرّبوذ، عن أبي الطفيل، عن حذيفة بن أسيد الغفاريّ قال: إنّ النبيّ صلّى الله عليه و آله قام خطيباً فقال:إِنَّ رِجالًا لا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ أُسْكِنَ عَلِيّاً فِي الْمَسْجِدِ وَ أُخْرِجَهُمْ وَ اللهِ ما أَخْرَجْتُهُمْ وَ أَسْكَنْتُهُ بَلِ اللهُ أَخْرَجَهُمْ وَ أَسْكَنَهُ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحىٰ إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَبُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ ثُمَّ أَمَرَمُوسىٰ أَنْ لا يُسْكِنَ مَسْجِدَهُ وَ لا يَنْكِحَ فيهِ وَ لا يَدْخُلَهُ جُنُبٌ إِلّا هارُونُ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ أَنَّ عَلِيّاً مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَ هُوَ أَخي دُونَ أَهْلي وَ لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْكِحَ فيهِ النِّساءَ إِلّا عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ ساءَهُ فَهاهُنا. و أشار بيده نحوالشّام ـ

الإحتجاج: ج۲ ص۳۷۸ و عن أحمد بن عبدالله البرقيّ، عن أبيه، عن شريك بن عبد الله، عن الأعمش قال: اجتمعت الشيعة و المحكّمة عند أبي نعيم النخعيّ بالكوفة، و أبو جعفر محمّد بن النعمان مؤمن الطاق حاضر، فقال ابن أبي حذرة: أنا أقرّر معكم أيّتها الشيعة أنّ أبا بكرأفضل من عليّ و من جميع أصحاب النبيّ بأربع خصال، لا يقدر على دفعها أحد من الناس؛ هوثان مع رسول الله في بيته مدفون، و هوثاني اثنين معه في الغار، و هوثاني اثنين صلّى بالناس آخرصلاة قبض بعده رسول الله صلّى الله عليه و آله، و هوثاني اثنين الصدّيق من هذه الأمّة. قال أبو جعفر مؤمن الطاق رحمة الله عليه: يا ابن أبي حذرة! و أنا أقرّر معك أنّ عليّاً أفضل من أبي بكرو جميع أصحاب النبيّ صلّى الله عليه و آله من ثلاث جهات؛ من القرآن وصفاً و من خبرالرسول نصّاً و من حجّة العقل اعتباراً، و وقع الإتّفاق على إبراهيم النخعيّ و على أبي إسحاق السبيعيّ و على سليمان بن مهران الأعمش. فقال أبو جعفر مؤمن الطاق: أخبرني يا ابن أبي حذرة! عن النبيّ صلّى الله عليه و آله كيف ترك بيوته التي أضافها الله إليه و نهى النّاس عن دخولها إلّا بإذنه ميراثاً لأهله و ولده أو تركها صدقة على جميع المسلمين؟ قل ما شئت. فانقطع ابن أبي حذرة لما

أورد عليه ذلك و عرف خطأ ما فيه. فقال أبو جعفر مؤمن الطاق: إن تركها ميراثاً لولده و أزواجه فإنّه قبض عن تسع نسوة و إنّما لعائشة بنت أبي بكر تسع ثمن هذا البيت الذي دفن فيه صاحبك و لا يصيبها من البيت ذراع في ذراع، و إن كان صدقة فالبليّة أطمّ و أعظم، فإنّه لم يصب من البيت إلّا ما لأدنى رجل من المسلمين فدخول بيت النبيّ صلّى الله عليه و آله بغير إذنه في حياته و بعد وفاته معصية إلّا لعليّ بن أبي طالب و ولده عليهم السّلام فإنّ الله أحلّ لهم ما أحلّ للنبيّ صلّى الله عليه و آله. ثم قال لهم: إنّكم تعلمون أنّ النبيّ أمر بسدّ أبواب جميع الناس التي كانت مشرعة إلى المسجد ما خلا باب عليّ عليه السّلام فسأله أبو بكر أن يترك له كوّة لينظر منها إلى رسول الله فأبى عليه، و غضب عمّه العبّاس من ذلك فخطب النّبيّ صلّى الله عليه و آله خطبة و قال: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَمَرَ لِمُوسىٰ وَ هارُونَ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ أَمَرَهُما أَنْ لا يَبيتَ في مَسْجِدِهِما جُنُبٌ وَ لا يَقْرَبَ فيهِ النِّساءَ إِلّا مُوسىٰ وَ هارُونَ وَ ذُرِّيَّتُهُما وَ إِنَّ عَلِيّاً هُوَ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَ ذُرِّيَّتُهُ كَذُرِّيَّةِ هارُونَ وَ لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّساءَ في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لا يَبيتَ فيهِ جُنُبٌ إِلّا عَلِيٌّ وَ ذُرِّيَّتُهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ؟ فقالوا بأجمعهم: كذلك كان-. قال أبو جعفر: ذهب ربع دينك يا ابن أبي حذرة! و هذه منقبة لصاحبي ليس لأحد مثلها، و مثلبة لصاحبك، و أما قولك ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ... .

٢٦ - كامل الزيارات: ص٢٢٢ ح١٧ حدّثني أبو عبد الرحمان محمّد بن أحمد بن الحسين العسكريّ و محمّد بن الحسن جميعاً، عن الحسن بن عليّ بن مهزيار، عن أبيه عليّ بن مهزيار، عن محمّد بن أبي عمير، عن محمّد بن مروان، عن أبي حمزة الثماليّ قال: قال الصادق عليه السّلام:...أَشْهَدُ أَنَّكَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ، طَهُرْتَ، وَ طَهُرَتْ أَرْضٌ أَنْتَ بِها، وَ طَهُرَ حَرَمُكَ، ... .

من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٥٩٠ زيارة أمير المؤمنين عليه السّلام:... أَشْهَدُ أَنَّكَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ... . مانند آن: كتاب المزار شيخ مفيد: ص٨١ ب٤٣.

تهذيب الأحكام: ج٦ ص٢٧ ب٨ ح١/٥٣محمّد بن أحمد بن داود، عن أحمد بن محمّد بن سعيد قال: أخبرنا أحمد بن الحسين بن عبد الملك الأوديّ قال: حدّثنا ذبيان بن حكيم قال: حدّثني يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إذا أردت زيارة قبرأميرالمؤمنين عليه السّلام فتوضأ و اغتسل و امش على هنيئتك و قل: ...صَلَّى اللهُ عَلىٰ روحِكَ وَ بَدَنِكَ، طُهْرٌطَاهِرٌمُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍطاهِرٍمُطَهَّرٍ،... . المزار الكبيرابن المشهدي: ص١٨٨ ب١٢ ...صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ روحِكَ وَ بَدَنِكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ طَاهِرٌمُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍطاهِرٍمُطَهَّرٍ،... . المزار الكبيرابن المشهدي: ص٢١٩ ح٥ و ص٢٣٦ ح٦ ...أَشْهَدُ أَنَّكَ طُهْرٌطَاهِرٌمُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍطَاهِرٍمُطَهَّرٍ،... . مانند آن: إقبال الأعمال: ج٢ ص٧١٢ و چاپ جديد: ج٣ ص٣٤٢ فصل٥٣ و المزار شهيد اوّل: ص١٤٤ البلد الأمين: ص٢٨٢ و المصباح كفعمي: ص٤٩٢.

٢٧ - تهذيب الأحكام: ج١ ص١٠٨ ب٥ ح١٣/٢٨١ و الإستبصار: ج١ ص١٠٠ ب٦٠ ح٣/٣٢٣ أخبرني الشيخ رحمه الله، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن الصفّار، عن محمّد بن عيسى، عن القاسم الصيقل قال: كتبت إليه: جعلت فداك! هل اغتسل أمير المؤمنين عليه السّلام حين غسل رسول الله صلّى الله عليه و آله عند موته؟ فأجابه: النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طاهِرٌمُطَهَّرٌ، وَ لٰكِنْ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَعَلَ، وَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ. و تهذيب الأحكام: ج١ ص٤٦٩ ح١٨٦/١٥٤١ محمّد، عن محمّد بن عيسى العبيديّ، عن الحسين بن عبيد قال: كتبت إلى الصادق عليه السّلام: هل اغتسل أمير المؤمنين عليه السّلام حين غسل رسول الله صلّى الله عليه و آله عند موته؟ فقال: كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طاهِراً مُطَهَّراً، وَ لٰكِنْ فَعَلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ذٰلِكَ، وَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ.

٢٨ - اللمعة البيضاء: ص ٦٤ - ٦٥و قال عليّ عليه السّلام أيضا كما حكي عن معاني الأخبار للعلّامةرحمه الله: يا سَلْمانُ! نَزِّلونا عَنِ الرُّبوبِيَّةِ، وَ ادْفَعوا عَنّا حُظوظَ الْبَشَرِيَّةِ ، فَإِنّا عَنْها مُبْعَدونَ، وَ عَمّا يَجوزُعَلَيْكُمْ مُنَزَّهونَ، ثُمَّ قولوا فينا ما شِئْتُمْ، فَإِنَّ الْبَحْرَلا يُنْزَفُ، وَ سِرُّالْغَيْبِ لا

يُعْرَفُ، وَ كَلِمَةُ اللهِ لا تُوصَفُ، وَ مَنْ قالَ هُناكَ: لِمَ وَ مِمَّ، فَقَدْ كَفَرَ.

مشارق أنوار اليقين: ص۱۰۵ و عنهم عليهم السّلام أنّهم قالوا: نَزِّهونا عَنِ الرُّبوبِيَّةِ وَ ارْفَعوا عَنّا حُظوظَ الْبَشَرِيَّةِ- يعني الحظوظ التي تجوز عليكم- فَلا يُقاسُ بِنا أَحَدٌ مِنَ النّاسُ، فَإِنّا نُحْسِنُ الْأَسْرارَ الْإِلٰهِيَّةَ الْمودَعَةُ فِي الْهَياكِلِ الْبَشَرِيَّةِ، وَ الْكَلِمَةَ الرَّبّانِيَّةَ النّاطِقَةَ فِي الْأَجْسادِ التُّرابِيَّةِ، وَ قولوا بَعْدَ ذاكَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْبَحْرَ لا يُنْزَفُ، وَ عَظَمَةُ اللهِ لا توصَفُ.

۲۹ - الكافي: ج۱ ص۳۸۹ ح۲أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن شعيب، عن عمران بن إسحاق الزعفرانيّ، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سمعته يقول: إِنَّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فيهِ، فَكُنّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورانِيّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَنا مِنْهُ نَصيباً، وَ خَلَقَ أَرْواحَ شيعَتِنا مِنْ طينَتِنا، وَ أَبْدانَهُمْ مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ الطّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصيباً إِلّا لِلْأَنْبِياءِ، وَ لِذٰلِكَ صِرْنا نَحْنُ وَ هُمُ النّاسَ، وَ صارَسائِرُالنّاسِ هَمَجاً لِلنّارِ وَ إِلَى النّارِ.

بصائرالدرجات: ص۲۰ ب۱۰ ح۳حدّثنا محمّد بن عيسى، عن محمّد بن شعيب، عن عمران بن إسحاق الزعفرانيّ، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سمعته يقول: خَلَقَنَا اللهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فيهِ، فَكُنّا نَحْنُ خُلِقْنا نُورانِيّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَنا مِنْهُ نَصيباً، وَ خَلَقَ أَرْواحَ شيعَتِنا مِنْ أَبْدانِنا، وَ أَبْدانَهُمْ مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ الطّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ في مِثْلِ ذٰلِكَ الَّذي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصيباً إِلَّا الْأَنْبِياءَ وَ الْمُرْسَلينَ، فَلِذٰلِكَ صِرْنا نَحْنُ وَ هُمُ النّاسَ، وَ صارَسائِرُالنّاسِ هَجَماً [هَمَجاً] فِي النّارِ وَ إِلَى النّارِ.

۳۰ - تأويل الآيات الظاهرة: ص۳۹۳نقله الشيخ أبو جعفر الطوسي رحمه الله، عن الشيخ أبي محمّد الفضل بن شاذان بإسناده، عن رجاله، عن جابربن يزيد الجعفيّ، عن الإمام العالم موسى

بن جعفرالكاظم عليه السّلام قال: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ خَلَقَ نُورَمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ نُورٍ اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ، وَ هُوَ نُورُلاهُوتِيَّتِهِ الَّذي ابْتَدَأَ مِنْ لاهٍ، أَيْ مِنْ إِلٰهِيَّتِهِ مِنْ أَيْنِيَّتِهِ الَّذِي ابْتَدَأَ مِنْهُ وَ تَجَلّىٰ لِمُوسىٰ بْنِ عِمْرانَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِهِ فِي طُورِ سَيْناءَ، فَمَا اسْتَقَرَّلَهُ وَ لا طاقَ مُوسىٰ لِرُؤْيَتِهِ، وَ لا ثَبَتَ لَهُ حَتّىٰ خَرَّ صاعِقاً مَغْشِيّاً عَلَيْهِ، وَ كانَ ذٰلِكَ النُّورُمُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَمّا أَرادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّداً مِنْهُ قَسَّمَ ذٰلِكَ النُّورِ شَطْرَيْنِ، فَخَلَقَ مِنَ الشَّطْرِالْأَوَّلِ مُحَمَّداً، وَ مِنَ الشَّطْرِالْآخَرِعَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ ذلِكَ النُّورِ غَيْرَهُما، خَلَقَهُما اللهُ بِيَدِهِ، وَ نَفَخَ فيهِما بِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ، وَ صَوَّرَهُما عَلىٰ صُورَتِهِما، وَ جَعَلَهُما أُمَناءَ لَهُ، وَ شُهَداءَ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ خُلَفاءَ عَلىٰ خَليقَتِهِ، وَ عَيْناً لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لِساناً لَهُ إِلَيْهِمْ، قَدِ اسْتَوْدَعَ فيهِما عِلْمَهُ، وَ عَلَّمَهُما الْبَيانَ، وَ اسْتَطْلَعَهُما عَلىٰ غَيْبِهِ، وَ جَعَلَ أَحَدَهُما نَفْسَهُ، وَ الْآخَرَ رُوحَهُ، لا يَقُومُ واحِدٌ بِغَيْرِ صاحِبِهِ، ظاهِرُهُما بَشَرِيَّةٌ، وَ باطِنُهُما لاهُوتِيَّةٌ، ظَهَرا لِلْخَلْقِ عَلىٰ هَياكِلِ النّاسُوتِيَّةِ حَتّىٰ يُطيقُوا رُؤْيَتَهُما، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعالىٰ: «وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ»، فَهُما مَقامُ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ حِجابُ خالِقِ الْخَلائِقِ أَجْمَعينَ، بِهِما فَتَحَ اللهُ بَدْءَ الْخَلْقِ، وَ بِهِما يَخْتِمُ الْمُلْكَ وَ الْمَقاديرَ. ثُمَّ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ وَ فاطِمَةَ ابْنَتَهُ كَمَا اقْتَبَسَ نُورَهُ مِنْ نُورِهِ، وَ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ فاطِمَةَ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ كَاقْتِباسِ الْمَصابيحِ، هُمْ خُلِقُوا مِنَ الْأَنْوارِ، وَ انْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ، وَ صُلْبٍ إِلىٰ صُلْبٍ، وَ مِنْ رَحِمٍ إِلىٰ رَحِمٍ، فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيا مِنْ غَيْرِ نَجاسَةٍ، بَلْ نَقْلاً بَعْدَ نَقْلٍ، لا مِنْ ماءٍ مَهينٍ، وَ لا مِنْ نُطْفَةٍ خَبيثَةٍ كَسائِرِ خَلْقِهِ، بَلْ أَنْوارٌ، انْتَقَلُوا مِنْ أَصْلابِ الطّاهِرينَ، إِلىٰ أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لِأَنَّهُمْ صَفْوَةُ الصَّفْوَةِ، اصْطَفاهُمْ لِنَفْسِهِ، وَ جَعَلَهُمْ خُزّانَ عِلْمِهِ، وَ بُلَغاءَ عَنْهُ إِلىٰ خَلْقِهِ، أَقامَهُمْ مَقامَ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ لا يُرىٰ وَ لا يُدْرَكُ، وَ لا تُعْرَفُ كَيْفِيَّتُهُ، وَ لا إِنِّيَّتُهُ، فَهٰؤُلاءِ النّاطِقُونَ الْمُبَلِّغُونَ عَنْهُ، الْمُتَصَرِّفُونَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، فيهِمْ يَظْهَرُ قُدْرَتُهُ، وَ مِنْهُمْ تُرىٰ آياتُهُ وَ مُعْجِزاتُهُ، وَ بِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَفَ عِبادُهُ نَفْسَهُ، وَ بِهِمْ يُطاعُ أَمْرُهُ، وَ لَوْلاهُمْ ما عُرِفَ اللهُ، وَ لا يُدْرىٰ كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمانُ، فَاللهُ يَجْري أَمْرُهُ كَيْفَ شاءَ فيما

يَشاءُ، لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

۳۱ - الفضائل شاذان بن جبرئيل: ص۲۹ قال الواقديّ: قالت حليمة: و الله ما غسلت لمحمّد صلّى الله عليه و آله ثوباً من بول و لا غائط، بل كان إذا جاء وقت حاجته ينقلب من جنب إلى جنب، حتّى تعلم حليمة بذلك و تأخذه، و تخدمه حتى يقضي حاجته، و لاشممت و ربّ السماء من محمّد رائحة نتنة (رائحة النتن- البحار) قطّ، و لا شممت منه شيئاً أبداً، بل كان (إذا خرج من قبله أو دبره شيء- البحار) يفوح منه رائحة المسك و الكافور. قالت حليمة: فلمّا أتى على النبيّ صلّى الله عليه و آله تسعة أشهر ما رأيت ما يخرج منه (من دبره - البحار) البتّة لأنّ الأرض تبتلع ما يخرج منه فلهذا لم أر (لم أره- البحار). از او: بحار الأنوار: ج۱۵ ص۳۴۷ ب۴.

۳۲- الكافي: ج۱ ص۳۸۸ ح۸ عليّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن أبي عمير، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: لِلْإِمامِ عَشْرُ عَلاماتٍ؛ يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً، وَ إِذا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ عَلىٰ راحَتِهِ رافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهادَتَيْنِ، وَ لا يُجْنِبُ، وَ تَنامُ عَيْناهُ وَ لا يَنامُ قَلْبُهُ، وَ لا يَتَثاءَبُ، وَ لا يَتَمَطّىٰ، وَ يَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَما يَرىٰ مِنْ أَمامِهِ، وَ نَجْوُهُ كَرائِحَةِ الْمِسْكِ وَ الْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَ ابْتِلاعِهِ، وَ إِذا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كانَتْ عَلَيْهِ وَفْقاً وَ إِذا لَبِسَها غَيْرُهُ مِنَ النّاسِ طَويلِهِمْ وَ قَصيرِهِمْ زادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً، وَ هُوَ مُحَدَّثٌ إِلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيّامُهُ.

الخصال: ج۲ ص۴۲۸ ح۶ حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجليّ رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن سليمان بن مهران، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السّلام قال: عَشْرُ خِصالٍ مِنْ صِفاتِ الْإِمامِ؛ الْعِصْمَةُ، وَ النُّصُوصُ، وَ أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النّاسِ، وَ أَتْقاهُمْ لِلّهِ، وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتابِ اللهِ، وَ أَنْ يَكُونَ صاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظّاهِرَةِ، وَ يَكُونَ لَهُ الْمُعْجِزُ وَ الدَّليلُ، وَ تَنامَ عَيْنُهُ وَ لا يَنامَ قَلْبُهُ، وَ لا يَكُونَ لَهُ فَيْءٌ، وَ يَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَما يَرى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ. من لا يحضره الفقيه: ج۴ ص۴۱۸ ح۵۹۱۴ و روى أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن

بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام قال: لِلْإِمامِ عَلاماتٌ؛ يَكُونُ أَعْلَمَ النّاسِ، وَ أَحْكَمَ النّاسِ، وَ أَتْقَى النّاسِ، وَ أَحْلَمَ النّاسِ، وَ أَشْجَعَ النّاسِ، وَ أَسْخَى النّاسِ، وَ أَعْبَدَ النّاسِ، وَ يُولَدُ مَخْتُوناً، وَ يَكُونُ مُطَهَّراً، وَ يَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَما يَرىٰ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ لا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ، وَ إِذا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلىٰ راحَتَيْهِ رافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهادَتَيْنِ (بِالشَّهادَةِ - الخصال)، وَ لا يَحْتَلِمُ، وَ تَنامُ عَيْنُهُ وَ لا يَنامُ قَلْبُهُ، وَ يَكُونُ مُحَدَّثاً، وَ يَسْتَوي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لا يُرىٰ لَهُ بَوْلٌ وَ لاغائِطٌ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلاعِ ما يَخْرُجُ مِنْهُ، وَ تَكُونُ رائِحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رائِحَةِ الْمِسْكِ. و الخصال: ج۲ ص۵۲۷ ح۱ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ رضي الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۱ ص۲۱۳ ب۱۹ ح۱ و معاني الأخبار: ص۱۰۲ ح٤. و الإحتجاج: ج۲ ص٤۳۷ و روي عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام و كشف الغمّة: ج۲ ص۲۹۰.

مجمع البيان فی تفسیرالقرآن: ج۲ ص۸۰۳ و قيل: أنّهم قد شاهدوا في نفسه صلّى الله عليه و آله معجزات كثيرة منها: أنّه كان يرى من خلفه كما يرى من قدّامه، و منها أنّه كان ينام عينه و لا ينام قلبه، و منها أنّ ظلّه لم يقع على الأرض، و منها أنّ الذباب لم يقع عليه، و منها أنّ الأرض كانت تبتلع ما يخرج منه، و كان لا يرى له بول و لا غائط، و منها أنّه كان لا يطوّله أحد و إن طال، و منها أنّه كان بين كتفيه خاتم النبوّة، و منها أنّه كان إذا مرّ بموضع يعلمه الناس لطيبه، و منها أنّه كان يسطع نور من جبهته في الليلة المظلمة، و منها أنّه قد ولد مختوناً، إلى غير ذلك من الآيات.

إعلام الورى بأعلام الهدى: ج۱ ص۳۲۰ ب۲ السيد الحميريّ في قصيدته المذهّبة: صهر النبيّ و جاره في مسجد* طهر يطيّبه الرسول مطيّب* سيّان فيه عليه غير مذمّم* ممشاه إن جنباً و إن لم

یجنب.

۳۳ - سوره (۲) آیه۱۸٦.

۳٤ - سوره (۳٦) یس (صلّی الله علیه و آله) آیه۸۳.

۳۵- به معالم الزّلفی صفحه۳۲ باب٤۳ و ملحقات إحقاق الحق نقل از کتب مخالفین جلد٦ صفحه ۹۷ مراجعه شود.

۳٦ - بحار الأنوار: ج٦۳ ص۲۸۸ ب۱ ح۱۳ و ج۷۲ ص٤٥٦ ب۹۱ ح۳۳ و مستدرك الوسائل: ج۱٦ ص۳۵۵ ب۲٦ ح۲۰۱۵۲-۲ از الدعوات راوندی/سلوةالحزین صفحه۱٤۱ ح۳۵۹.

۳۷ - وسائل الشیعة: ج۲٤ ص٤۰۵ ب۹۵ ح۳۰۹۰٤- ۱۰و بحار الأنوار: ٦۳ ص۳۹۷ ب۱۳ ح۱۱ از کتاب المحاسن: ج۲ ص۵۹۲ ب۱۹ ح۱۰٦.

۳۸- سوره (۹۸) البیّنة آیه۳.

۳۹ - سوره (٤) النساء آیه۵۸.

٤۰- تصریح به این معنا در لغت هم آمده است، می توانید به کتاب العین و کتاب قاموس اللّغة مراجعه کنید.

٤۱- مؤلّف کتاب شریف آیة التّطهیر في أحادیث الفریقین در جلد۲ از صفحات۲۵۱ الی ۲۷٦ آن‌ها را احصاء نموده.

٤۲- ر.ک: معانی الأخبار: ص۹٤ ح۳.

٤۳- بحار الأنوار: ج۲۵ ص۲۰۱ ب۵ ح۱۲ از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام و کمال الدّین نقل کرده. و ملحقات إحقاق الحق: ج۱۳ ص٦۰ از فرائد السّمطین حموینی و ینابیع المودّة و مودّة القربی آورده است.

٤٤ - کفایة الأثر: ص٦٦ و بحار: ج۳٦ ص۳۰۸ ح۱٤۷.

٤۵ - سوره (۷٦) الواقعة آیه۷٦ الی ۸۰.

٤٦ - الكافي: ج٤ ص٥٧٦ ح٢- عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن الحسين بن ثويرقال: ... (عن الصّادق عليه السّلام في زيارة الحسين عليه السّلام: «... السَّلامُ عَلَيْكَ يا وَتْرَاللهِ الْمَوْتُورَفِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ، وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ، وَ بَكىٰ لَهُ جَميعُ الْخَلائِقِ، وَ بَكَتْ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ، وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ، وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النّارِ مِنْ خَلْقِ رَبّنا، وَ ما يُرىٰ وَ ما لا يُرىٰ، ... ». و كامل الزيارات: ص١٩٧-١٩٩ ح٢- حدّثني أبي و عليّ بن الحسين و محمّد بن الحسن رحمهم الله جميعاً، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن القاسم بن يحيى، عن الحسن بن راشد، عن الحسين بن ثويربن أبي فاختة ... . و من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٥٩٥ ح٣١٩٩- قال الصادق عليه السّلام: «إذا أتيت أبا عبد الله الحسين عليه السّلام... السَّلامُ عَلَيْكَ يا وَتْرَاللهِ الْمَوْتُورَفِي السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ، أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ، وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ، وَ بَكىٰ لَهُ جَميعُ الْخَلائِقِ، وَ بَكَتْ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ، وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ، وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ، وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النّارِ مِنْ خَلْقِ رَبّنا، وَ ما يُرىٰ وَ ما لا يُرىٰ، ... ». و تهذيب الأحكام: ج٦ ص٥٥ ب١٨ ح١/١٣١ از الكافي.

٤٧ - مصباح الزّائر: ص٤٦٢ الفصل١٨.

٤٨ - تذكرة الفقهاء (چاپ قديمى): ص٥٦٨ [القسم] الثاني في غير النّكاح و هو أمور: ا- إنّه خاتم النبيّين صلّى الله عليه و آله و عليهم ب- أمّته خير الأمم لقوله تعالى: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» تكرمة له عليه السّلام و تشريفاً له ج- نسخ جميع الشرائع بشريعته د- جعل شريعته مؤبّدة هـ- جعل كتابه معجزاً بخلاف كتب ساير الأنبياء عليهم السّلام و- حفظ عن كتابه التبديل و التغيير و أقيم بعده حجّة على النّاس و معجزات غيره من الأنبياء انقرضت بانقراضهم ز- نصر بالرعب على مسيرة شهر فكان العدوّ يرهبه من مسيرة شهرح- جعلت له الأرض مسجداً و ترابها طهوراً ط- أحلّت له الغنائم دون غيره من الأنبياء ى- يشفع في أهل الكبائر لقوله عليه

السّلام: ذخرت شفاعتي لأهل الكبائر من أمّتي يا- بعث إلى النّاس عامّة يب- سيّد ولد آدم يوم القيمة يج- أوّل من تنشقّ عنه الأرض يد- أوّل شافع و مشفّع به- أوّل من يقرع باب الجنّة يو- أكثر الأنبياء تبعاً يز- أمّته معصومة لا يجتمع على الضّلالة يح- صفوف أمّته كصفوف الملائكة يط- كان تنام عينيه و لا ينام قلبه ك- كان يرى من ورائه كما يرى من قدّامه بمعنى التّحفّظ و الحسّ و كذلك قوله عليه السّلام: تنام عيناي و لا ينام قلبي كا- تطوّعه بالصّلاة قاعداً كتطوّعه قائماً و إن لم يكن له عدد و في حقّ غيره ذلك على النّصف من هذا كب- مخاطبه المصلّي بقوله السّلام عليك أيّها النّبيّ و رحمة الله و بركاته و لا تخاطب سايرالنّاس لج- يحرم على غيره رفع صوته على صوت النّبيّ صلّى الله عليه و آله كد- يحرم على غيره مناداته من وراء الحجرات للآية كه- نادا الله تعالى الأنبياء و حكى عنهم بأسمائهم فقال تعالى: «يُوسُفُ أَعْرِضْ ... أَنْ يا إِبْراهِيمُ ... يا نُوحُ* و ميّز نبيّنا عليه السّلام بالنّداء بألقابه الشّريفة فقال تعالى: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ* ... يا أَيُّهَا الرَّسُولُ* ... يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ... يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» و لم يذكر إسمه في القرآن إلّا فيأربعة مواضع شهد له فيها بالرّسالة لإفتقار الشّهادة إلى ذكر اسمه فقال: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ... ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِيّينَ ... وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ... بِرَسُولٍ يَأْتي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و كان يحرم أن ينادي باسمه فيقول: يا محمّد يا أحمد و لكن يقول: يا نبيّ الله يا رسول الله يا خيرة الله إلى غير ذلك من صفاته الجليلة كو- كان يستشفي به كن- كان يتبرّك ببوله و دمه ... .

۴۹ - سوره (۳) آل‌عمران آیه۱۴۵.

۵۰ - سوره (۵) المائدة آیه۵۵.

۵۱ - الإختصاص: ص۶.

۵۲ - الإختصاص: ص۱۰. ر.ک.: إختيار معرفة الناقلين: ص۱۱ ح۲. روضة المتقين: ج۴

ص۲۱۸و روي أخبار كثيرة أنّه ارتدّ الناس بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إلّا ثلاثة؛ سلمان، و أبا ذر، و المقداد، فقيل: فأين عمّار ؟فقال الصادق عليه السّلام: جاض جيضة ثمَّ رجع.

۵۳ - الإختصاص: ص٦.

۵٤ - رجال الكشّيّ: ص۷ ح۱٤٤- محمّد بن مسعود، قال: حدّثني عليّ بن الحسن بن فضّال قال: حدّني العّاس بن عامر و جعفربن محمّد بن حكيم، عن أبان بن عثمان، عن الحارث بن المغيرة النصريّ قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أباعبد الله عليه السّلام قال: فلم يزل يسأله حتّى قال له: فهلك النّاس اذاً؟ فقال: إِي وَ اللهِ يَا ابْنَ أَعْيَنَ هَلَكَ النّاسُ أَجْمَعُونَ. قلت: من في المشرق ومن في المغرب؟ قال: فقال: إِنَّها فُتِحَتْ عَلَى الضَّلالِ، إِي وَ اللهِ هَلَكُوا إِلّا ثَلاثَةً ثُمَّ لَحِقَ أَبُوساسانَ وَ عَمّارٌوَ شُتَيْرَةُ وَ أَبُوعَمْرَةَ فَصارُوا سَبْعَةً.

و الإختصاص: ص۵ أحمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن محمّد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن الحارث قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أبا عبد الله عليه السّلام فلم يزل يسأله حتّى قال: فهلك الناس إذاً؟ فقال: إِي وَ اللهِ يَا ابْنَ أَعْيَنَ هَلَكَ النّاسُ أَجْمَعُونَ. قلت: أهل الشرق و الغرب؟ قال: إِنَّها فُتِحَتْ عَلَى الضَّلالِ إِي وَ اللهِ هَلَكُوا إِلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍسَلْمانُ الْفارِسِيُّ وَ أَبُوذَرٍّوَ الْمِقْدادُ وَ لَحِقَهُمْ عَمّارٌوَ أَبُوساساناَ الْأَنْصارِيُّ وَ حُذَيْفَةُ وَ أَبُوعَمْرَةَ فَصارُوا سَبْعَةً.

و الكافي: ج۸ ص۲۵۳ ح۳۵٦- الحسين بن محّمد، عن المعلّى بن محمّد، عن الوشّاء عن أبان بن عثمان، عن الحارث بن المغيرة قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أبا عبد الله عليه السّلام فلم يزل يسائله حتّى قال: فهلك النّاس إذاً؟ قال: إِي وَ اللهِ يَا ابْنَ أَعْيَنَ فَهَلَكَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ. قلت: من في المشرق و من في المغرب؟ قال: إِنَّها فُتِحَتْ بِضَلالٍ إِي وَ اللهِ لَهَلَكُوا إِلّا ثَلاثَةً.

۵۵ - إختيار معرفة الناقلين: ص۸ ح۱۷.

۵٦ - سوره (۲) آيه۱۰۹.

۵۷ - سوره (۳) آل‌عمران(سوره آل محمّد صلّی الله علیهم) آیه۲۰.

۵۸ - سوره (۳) آل‌عمران(سوره آل محمّد صلّی الله علیهم) آیه۸٦.

۵۹ - سوره (٤) النساء آیه۱٤۲.

٦۰ - سوره (۵۱) الذاریات آیه ۳٦ و ۳۷.

٦۱ - سوره (٦٤) التغابن آیه۳.

٦۲- جواهر المطالب: ص۱۲۲، تاریخ کبیر بخاری و ابن‌عساکر و المصنّف و...، بحارالأنوار و کنز العمّال و تحریف أسماء أولاد المعصومین نجاح الطائی، و... . وسائل الشیعة: ج۲۱ ص۳۹۸ب۲۸ باب کراهة التسمیة بالحکم و حکیم و خالد و مالك و حارث و یاسین و ضرار و مرة و حرب و ظالم و ضریس و أسماء أعداء الأئمّة علیهم السّلام.

و الکافي: ج٦ ص۲۰باب الأسماء و الکنی ... ح۱۲ الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن مسلم، عن الحسین بن نصر، عن أبیه، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: أراد أبو جعفر علیه السّلام الرکوب إلی بعض شیعته لیعوده فقال: یا جابِرُ الْحَقْني. فتبعته فلمّا انتهی إلی باب الدار خرج علینا ابن له صغیر فقال له أبو جعفر علیه السّلام: مَا اسْمُكَ؟ قال: محمّد. قال: فَبِما تُكَنّیٰ؟ قال: بعلیّ. فقال له أبو جعفر علیه السّلام: لَقَدِ احْتَظَرْتَ مِنَ الشَّیْطانِ احْتِظاراً شَدیداً، إِنَّ الشَّیْطانَ إِذا سَمِعَ مُنادِیاً یُنادي یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ ذابَ کَما یَذُوبُ الرَّصاصُ حَتّیٰ إِذا سَمِعَ مُنادِیاً یُنادي بِاسْمِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدائِنَا اهْتَزَّوَ اخْتالَ.

٦۳ - الکافي: ج٤ ص۵۷۷ ح۲ وکامل الزیارات: ص۲۰۰ ح۲ و تهذیب الأحکام: ج٦ ص۵۵ ب۱۸ ح۱.

٦٤ - بحار الأنوار: ج٤۳ ص۸ ب۱ ح۱۱ از عیون المعجزات: ص۵٤: و روي عن حارثة بن قدامة قال: حدّثني سلمان الفارسي، قال: حدّثني عمّار و قال: أخبرك عجباً؛ قلت: حدّثني یا عمّار، قال: نعم، شهدت علیّ بن أبي طالب علیه السّلام و قد ولج علی فاطمة علیها السّلام فلمّا

بصرت به نادت: أُدْنُ لِأُحَدِّثَكَ بِما كانَ وَ ما هُوَ كائِنٌ وَ بِما لَمْ يَكُنْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ حينَ تَقُومُ السّاعَةُ. قال: فرأيت امير المؤمنين عليه السّلام يرجع القهقرى فرجعت برجوعه، إذ دخل على النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال له: أُدْنُ يا أَبَاالْحَسَنِ. فدنا فلمّا اطمأنّ به المجلس قال له: تُحَدِّثُني أَمْ أُحَدِّثُكَ ؟ فقال: الْحَديثُ مِنْكَ أَحْسَنُ يا رَسُولَ اللهِ. فقال: كَأَنّي بِكَ وَ قَدْ دَخَلْتَ عَلىٰ فاطِمَةَ وَ قالَتْ لَكَ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَرَجَعْتَ، فقال عليّ عليه السّلام: نورُفاطِمَةَ مِنْ نورِنا؟ فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم: أَ وَ لا تَعْلَمُ؟ فسجد عليّ شكراً لله تعالى. قال عمّار: فخرج أمير المؤمنين و خرجت بخروجه فولج على فاطمة عليها السّلام و ولجت معه، فقالت: كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلىٰ أَبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَخْبَرْتَهُ بِما قُلْتُهُ لَكَ؟ قال: كانَ كَذٰلِكِ يا فاطِمَةُ. فقالت: إِعْلَمْ يا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ نُوري وَ كانَ يُسَبِّحُ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَةً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَأَضاءَتْ فَلَمّا دَخَلَ أَبي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ إِلْهاماً: أَنِ اقْتَطِفِ الثَّمَرَةَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَدِرْها في لَهَواتِكَ، فَفَعَلَ فَأَوْدَعَنِي اللهُ سُبْحانَهُ صُلْبَ أَبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ثُمَّ أَوْدَعَني خَديجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ، فَوَضَعَتْني وَ أَنَا مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ، أَعْلَمُ ما كانَ وَ ما يَكُونُ وَ ما لَمْ يَكُنْ، يا أَبَا الْحَسَنِ! الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُبِنُورِ اللهِ تَعالىٰ.

٦٥ – سوره (۳۱) لقمان (عليه السّلام) آيه۳۵.

٦٦ – سوره (٤۳) الزخرف آيه۸٦.

٦۷ – سوره (۷) الأعراف آيه۱۸۸.

٦۸ سوره (۷۹) النازعات آيات٤۳ الى٤۵.

٦۹ – سوره (٤۱) فصّلت آيه٤٤.

۷۰ – سوره (۲) آيه٤.

۷۱ – سوره (۷۲) الجن آيه۲۷ و ۲۸.

۷۲ – سوره (۳) آل‌عمران آيه ۱۸۰.

۷۳ - الكافي: ج۱ ص۱۴۹ ح۱ به چند سند صحيح خود از امام جعفر صادق عليه السّلام كه حضرتش فرمود: لا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ إِلّا بِهٰذِهِ الْخِصالِ السَّبْعِ: بِمَشيئَةٍ وَ إِرادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتابٍ وَ أَجَلٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلىٰ نَقْضِ واحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ.

و الكافي: ج۱ ص۱۴۹ ح۲ به سند متّصل خود از امام موسى بن جعفر عليهما السّلام فرمود: لا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ إِلّا بِسَبْعٍ؛ بِقَضاءٍ وَ قَدَرٍ وَ إِرادَةٍ وَ مَشيئَةٍ وَ كِتابٍ وَ أَجَلٍ وَ إِذْنٍ، فَمَنْ زَعَمَ غَيْرَ هٰذا فَقَد كَذَبَ عَلَى اللهِ أَوْ رَدَّ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

۷۴ - بصائر الدرجات: ص۱۱۳باب نادر ح۱ به سند صحيح از سدير گويد: شنيدم حمران بن أعين از امام محمّد باقر عليه السّلام مى پرسيد از آيه كريمه: «بَديعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» حضرت فرمود: إِنَّ اللهَ ابْتَدَعَ الْأَشْياءَ كُلَّها عَلىٰ غَيْرِ مِثالٍ كانَ قَبْلَهُ وَ ابْتَدَعَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَماواتٌ وَ لا أَرَضُونَ أَ ما تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعالى: «وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ»؟ فقال له حمران بن أعين: أ رأيت قوله: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً»؟ فقال له أبو جعفر عليه السّلام: «إِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً»، وَ كانَ وَ اللهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنْ ارْتَضىٰ، وَ أَمّا قَوْلُهُ: «عالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عالِمٌ بِما غابَ عَنْ خَلْقِهِ فَما يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضيهِ في عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ إِلَى الْمَلائِكَةِ فَذٰلِكَ يا حُمْرانُ عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فيهِ الْمَشِيَّةُ فَيَقْضيهِ إِذا أَرادَ وَ يَبْدُو لَهُ فيهِ فَلا يُمْضيهِ، فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذي يُقَدِّرُهُ اللهُ وَ يُمْضيهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذي انْتَهىٰ إِلى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ إِلَيْنا.

و حديث۲ - حدّثنا عبد الله بن محمّد، عن الحسن بن محبوب به همان سند و با اضافه: فَما يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضيهِ في عِلْمِهِ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَهُ في عِلْمِهِ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَهُ إِلىٰ مَلائِكَتِهِ وَ ذٰلِكَ يا حُمْرانُ عِلْمٌ مُقَدَّمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ غَيْرُ مقتضىٰ [مَقْضِيٍّ] لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، إِلَيْهِ فيهِ الْمَشِيَّةُ فَيَقْضيهِ إِذا أَرادَ- إلى آخر الحديث-.

۷۵- الخرائج و الجرائح: ج۲ ص۸٤۱ ح۵۹ به سند خود از أبان از امام صادق علیه السّلام فرمود: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ جُزْءاً (حَرْفاً - المختصر)؛ فَجَميعُ ما جاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءانِ (حَرْفانِ- المختصر)، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَالْجُزْءَيْنِ (الْحَرْفَيْنِ- المختصر)، فَإِذا قامَ الْقائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرينَ جُزْءاً فَبَثَّها فِي النّاسِ، وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْءَيْنِ (الْحَرْفَيْنِ- المختصر) حَتّىٰ يَبُثَّها سَبْعَةً وَ عِشْرينَ جُزْءاً(حَرْفاً - المختصر). از او: مختصرالبصائر: ص۳۲۰ ح۳٤٦/۳۵.

۷٦ - بصائرالدرجات: ص۲۱۰ ب۱۳ ح۳ به سند موثّق خود از نوفلی از امام علیّ الهادی علیه السّلام گوید: شنیدم امام می فرمود: إِسْمُ اللهِ الْأَعْظَمُ ثَلاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ إِنَّما كانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهُ حَرْفٌ واحِدٌ، فَتَكَلَّمَ فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فيما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبَإٍ فَتَناوَلَ عَرْشَ بِلْقيسَ حَتّىٰ صَيَّرَهُ إِلىٰ سُلَيْمانَ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ، وَ عِنْدَنا مِنْهُ اثْنانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللهِ اسْتَأْثَرَبِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ.

۷۷ - سوره (۳٦) یس (صلّی الله علیه و آله و سلّم) آیه۱۳.

۷۸ - الیقین: ص۳۵۰ ب۱۲۷به روایة إمام محمّد باقر علیه السّلام: در خطبه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم روز غدیرفرمودند: ... مَعاشِرَالنّاسِ! ما مِنْ عِلْمٍ إِلّا وَ قَدْ أَحْصاهُ اللهُ فِيَّ وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْنيهِ قَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً وَ الْمُتَّقينَ مِنْ وُلْدِهِ وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبينُ الَّذي ذَكَرَهُ اللهُ في سُورَةِ يس: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ» ... .

و روضة الواعظين: ج۱ ص۹۳ و الإحتجاج: ج۱ ص٦۰:... مَعاشِرَالنّاسِ! ما مِنْ عِلْمٍ إِلّا وَ قَدْ أَحْصاهُ اللهُ فِيَّ، وَ كُلَّ عِلْمٍ عَلِمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ في إِمامِ الْمُتَّقينَ، ما مِنْ عِلْمٍ إِلّا عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً وَ هُوَالْإِمامُ الْمُبينُ، ... .

الأمالي ابن بابويه: ص۱۷۰ح۵ و معاني الأخبار: ص۹۵ به سند خود از أبو الجارود از امام باقر علیه السّلام: لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ» قامَ رَجُلانِ مِنْ مَجْلِسِهِما فَقالا: يا رَسُولَ اللهِ! هُوَ التَّوْراةُ؟ قالَ: لا، قالا:

فَهُوَ الْإِنْجيلُ؟ قالَ: لا، قالا: فَهُوَ الْقُرْآنُ؟ قالَ: لا. قالَ: فَأَقْبَلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: هُوَ هذا إِنَّهُ الْإِمامُ الَّذي أَحْصَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ.

الصراط المستقيم: ج۱ ص۲۷۰ از كتاب نخب المناقب حسين بن جبر از امام محمّدباقر عليه السّلام فرمود: لمّا نزل قوله تعالى:«وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ» قيلَ يا رَسولَ اللهِ! هُوَ التَّوْراةُ وَ الْإِنجيلُ أَوِ الْقرآنَ؟ فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لا، فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ فَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: هٰذا هُوَ الْإِمامُ الْمُبينُ الَّذي أَحْصىَ اللهُ فيهِ كُلَّ شَيْءٍ.

الفضائل: ص۹٤ به سند خود از عمّار بن ياسر رضي الله عنه گفت: كنت عند أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السّلام في بعض غزواته فمررنا بواد مملوء نملاً فقلت: يا أمير المؤمنين! ترى يكون أحد من خلق الله تعالى يعلم كم عدد هذا؟ قال: نَعَمْ يا عَمّارُ أَنَا أَعْرِفُ رَجُلاً يَعْلَمُ عَدَدَهُ وَ كَمْ فيهِ ذَكَرٌ وَ كَمْ فيهِ أُنْثىٰ. فقلت: من ذلك الرّجل يامولاي؟ فقال: يا عَمّارُ! أَ ما قَرَأْتَ في سُورَةِ يس: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ»؟ فقلت: بلى يا مولاي. فقال: أَنَا ذٰلِكَ الْإِمامُ الْمُبينُ.

الفضائل: ص۱۷٤ و الروضة: ص۲۳۱ ح۱۹۱و بالإسناد يرفعه إلى الثقات الذين كتبوا الأخبار أنّهم وضح لهم فيما وجدوا و بان لهم من أسماء أميرالمؤمنين عليه السّلام ثلاثمائة اسم في القرآن منها ما رواه بالإسناد الصحيح عن ابن مسعود قوله تعالى:... «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ» مَعْناهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

تأويل الآيات: ص٤۷۷ از تفسير محمّد بن العبّاس رحمه الله به سند خود از صالح بن سهل گويد: شنيدم امام جعفر صادق عليه السّلام تلاوت می فرمود آيه: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ» قال: في أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

الصراط المستقيم: ج۱ ص۲۱۱ به سند خود از ابن أبي عمير از امام جعفر صادق عليه السّلام: أَنَّ اللهَ قالَ لِموسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ: «وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ في

عیسیٰ: «وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذي تَخْتَلِفونَ فيهِ»، وَ قالَ في عَلِيِّ بْنِ أَبي‌طالِبٍ: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»، وَ قالَ: «وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ»، فَعِنْدَ عَلِيٍّ عِلْمُ كُلِّ رَطْبٍ وَ يابِسٍ.

تفسیر العیّاشی: ج۱ ص۳٦۱ ح۲۹ به سند خود از حسین بن خالد گوید: از امام علیّ الرضا علیه السّلام پرسیدم از تفسیرآیه کریمه: «ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ»، فقال: الْوَرَقَةُ السِّقْطُ يَسْقُطُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُهِلَّ الْوَلَدُ. قال: فقلت: و قوله:«وَ لا حَبَّةٍ»؟ قال: يَعْنِي الْوَلَدَ في بَطْنِ أُمِّهِ إِذا أَهَلَّ وَ يَسْقُطُ مِنْ قَبْلِ الْوِلادَةِ. قال: قلت: قوله: «وَ لا رَطْبٍ»؟ قال: يَعْنِي الْمُضْغَةَ إِذَا اسْتَكَنَّتْ فِي الرَّحِمِ قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ خَلْقُها قَبْلَ أَنْ يَنْتَقِلَ. قال: قوله: «وَ لا يابِسٍ»؟ قال: الْوَلَدُ التّامُّ. قال: قلت: «في كِتابٍ مُبينٍ»؟ قال: في إِمامٍ مُبينٍ.

الإحتجاج: ج۲ ص۳۷۵ از محمّد بن أبی عمیر الکوفی از عبد الله بن الولید السمّان گوید: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: ما يَقُولُ النّاسُ في أُولِي الْعَزْمِ وَ صاحِبِكُمْ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ قال: قلت: ما یقدّمون علی أولي العزم أحداً. قال: فقال أبوعب الله علیه السّلام: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ قالَ لِمُوسىٰ«وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً، وَ قالَ لِعيسىٰ: «وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذي تَخْتَلِفُونَ فيهِ» وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ قالَ لِصاحِبِكُمْ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: «قُلْ كَفىٰ بِاللهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» وَ قالَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ:«وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ» وَ عِلْمُ هذَا الْكِتابِ عِنْدَهُ... .

۷۹ - سوره (٦) الأنعام آیه٦۰.

۸۰ - بحار الأنوار: ج۳۹ ص۳۵۰ ب۹۰ ح۲۳ از تفسیر فرات بن إبراهیم به سندش از امیرالمؤمنین علیّ بن أبي طالب علیه السّلام که فرمود: أَنَا أُوَرِّثُ مِنَ النَّبِيّينَ إِلَى الْوَصِيّينَ وَ مِنَ الْوَصِيّينَ

إِلَى النَّبِيّينَ، وَ ما بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلّا وَ أَنَا أَقْضي دَيْنَهُ وَ أُنْجِزُ عِداتِهِ، وَ لَقَدِ اصْطَفاني رَبّي بِالْعِلْمِ وَ الظَّفَرِ، وَ لَقَدْ وَفَدْتُ إِلىٰ رَبّي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وِفادَةً، فَعَرَّفَني نَفْسَهُ، وَ أَعْطاني مَفاتيحَ الْغَيْبِ. ثمّ قال: أَنَا الْفارُوقُ الَّذي أَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ، أَنَا أُدْخِلُ أَوْلِيائِيَ الْجَنَّةَ وَ أَعْدائِيَ النّارَ، أَنَا الَّذي قالَ اللهُ:«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

مشارق أنوار اليقين: ص۲۶۸ و از خطبه های أمیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمود: أَنَا عِنْدي مَفاتيحُ الْغَيْبِ، لا يَعْلَمُها بَعْدَ رَسولِ اللهِ إِلّا أَنَا، ... .

۸۱ - دلائل الإمامة: ص۵۰۵ ح۹۵/۴۹۱ به سند خود از کامل بن إبراهیم المزنی در حدیثی از امام صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشریف که در سن چهار سالگی بودند ضمن فرمایشی در محضر امام حسن زکی عسکری فرمودند:...وَ جِئْتَ تَسْأَلُهُ عَنْ مَقالَةِ الْمُفَوِّضَةِ، كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ، بَلْ قُلُوبُنا أَوْعِيَةٌ لِمَشيئَةِ اللهِ، فَإِذا شاءَ اللهُ شِئْنا، وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَنْ يَشاءَ اللهُ»... . مانند آن: الصراط المستقیم: ج۲ ص۲۱۰ ح ۴ و الهدایة الکبری: ص۳۵۹ ب۱۴ و إثبات الوصیّة: ص۲۶۲ و الغیبة شیخ طوسی: ص۲۴۷ فصل۲ و الخرائج و الجرائح: ج۱ ص۴۵۹ ب۱۳ ح۴و کشف الغمّة: ج۲ ص۴۹۹ ب۲۵ و منتخب الأنوار المضیئة: ص۱۴۰ فصل۱۰.

۸۲ - الکافي: ج۱ ص۳۳۷ ح۵ و ۳۴۲ ح۲۹ و الغیبة، النعماني: ص۱۶۶ ح۶ و کمال الدین: ج۲ ص۳۴۳ ب۳۳ ح۲۴ و مصباح المتهجّد: ج۱ ص۴۱۲ و إعلام الوری: ص۴۳۲ فصل۲ و جمال الأسبوع: ص۵۲۱ و ص۵۲۲ و... .

۸۳ - الإمامة و التبصرة من الحیرة: ص۱۳۳ ب۳۵ ح۱۴۴ به سند متّصل خود از جابر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از برای چه حضرت فاطمة الزهراء زهراء نامیده شدند؟ فرمود: لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَها مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَلَمّا أَشْرَقَتْ أَضاءَتِ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ

بِنُورِها، وَ غَشِيَتْ أَبْصارُ الْمَلائِكَةِ، وَ خَرَّتِ الْمَلائِكَةُ لِلّهِ ساجِدينَ، وَ قالُوا: إِلٰهَنا وَ سَيِّدَنا، ما هٰذَا النُّورُ؟ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِمْ: هٰذا نُورٌ مِنْ نُوري، وَ أَسْكَنْتُهُ في سَمائي، خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتي، أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيائي، أُفَضِّلُهُ عَلىٰ جَميعِ الْأَنْبِياءِ، وَ أُخْرِجُ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ أَئِمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْري، يَهْدُونَ إِلىٰ حَقّي، وَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفائي في أَرْضي بَعْدَ انْقِضاءِ وَحْيي. علل الشرائع: ج۱ ص۱۸۰ ب۱۴۳ ح۱ به سند متّصل خود از جابراز امام صادق علیه السّلام مانند الإمامة و التبصرة. کشف الغمّة: ج۱ص٤٦٤ از امام محمّد باقرعلیه السّلام مانند آن. نوادر المعجزات: ص۱۹۳ ح۳/٤٥ از جابربن عبدالله از امام محمّد باقرعلیه السّلام مانند آن و در آن است: وَ يَهْدُونَ إِلَيَّ خَلْقي... . الدّرّالنظیم: ص٤٥٦ و حدیث کرد حمّاد از عمرو بن شمراز جابر مانند نوادر المعجزات. العدد القویّة: ص۲۲۷ از کتاب الدّرّ و کتاب موالید الأئمّة.

دلائل الإمامة: ص۱٤۹ ح٦۰ و یروی: أَنَّها (عَلَيْهَا السَّلامُ) سُمِّيَتْ الزَّهْراءَ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَ جَلَّ خَلَقَها مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ. معاني الأخبار: ص٦٤ ح١٦- و قد روي: إِنَّما سُمِّيَتِ الزَّهْراءَ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَ جَلَّ خَلَقَها مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ.

٨٤ - منابع حدیث شریف:

۱- کشف اللآلي (مخطوط): ص٥.

از او: جنة العاصمة، سیّد حسن میرجهاني: ص۲۸۳ نگارنده مؤلّف قاصرحسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی عفی الله عن جرائمه گوید: زمانی که در نجف اشرف مشرّف بودم، بر حسب اتّفاق برای اخذ کتابی از فضیلة العلّامه خلد مقام شیخ محمّد سماوی مؤلّف کتاب إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السّلام شرف خدمت ایشان را حاصل کردم، در مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می‌کردم، از نام آن کتاب پرسیدم، فرمودند: کتاب کشف اللّآلي تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبد الوهّاب بن العرندس حلّی است، که یکی از علماء بزرگ شیعه بوده از علماء قرن نهم، و کتاب را به من دادند، کتابی بود به قطع

وزیری، کاغذ زرد، قریب سیصد صفحه بخطّ شیخ احمد تونی نوشته شده بود. در ضمن این‌که مشغول دیدن عناوین آن بودم، برخورد کردم به حدیثی که مکرّر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم به طور مرسل و هرچند تفحّص کرده و از بعضی از محدّثین از سند آن سؤال می‌کردم اظهار بی‌اطّلاعی می‌کردند، و بعضی هم از احادیث موضوعه می‌دانستند، دیدم در آن حدیث را مسنداً نقل نموده، از مرحوم سماوی استجازه استنساخ آن‌را نمودم، ایشان هم مضایقه نفرمودند، من با نهایت خوشحالی در همان مجلس حدیث را نوشتم چون در فضیلت بی‌بی معظّمه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم، و العهدة علی راویه. في كتاب كشف اللّآلي لصالح بن عبد الوهّاب بن العرندس أنّه روى عن الشيخ إبراهيم بن الحسن الدّرّاق، عن الشيخ عليّ بن هلال الجزائريّ، عن الشّيخ أحمد بن فهد الحلّيّ، عن الشّيخ زين الدين عليّ بن الحسن الخازن الحائريّ، عن الشّيخ أبي عبد الله محمّد بن مكّي الشّهيد، بطرقه المتّصلة إلى أبي جعفر محمّد بن عليّ بن موسى بن بابويه القمّي، بطريقه إلى جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن رسول الله صلّى الله عليه و آله، عن الله تبارك و تعالى أنّه قال: «يا أَحْمَدُ! لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ، وَ لَوْلا عَلِيٌّ لَما خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَما خَلَقْتُكُما». ثمّ قال جابر: هذا من الأسرار الّتي أمرنا رسول الله صلّى الله عليه و آله بكتمانه إلّا عن أهله. یعنی: به سند مذکور از جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خدای تبارك و تعالی فرمود: ای احمد! اگر تو نبودی افلاك را نمی‌آفریدم، و اگر علیّ نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود هیچ‌یك از شما را نمی‌آفریدم. مؤلّف کتاب کشف اللآلی یکی از علماء قرن نهم هجری بوده، و او یکی از مؤلّفین از علماء شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده، کان عالماً ناسکاً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً، و در حدود هشتصد و چهل هجری تقریبا وفات یافته، و قبر او در حلّه هیفاء مزاری است که به آن تبرّك می‌جویند. و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه به شمار می‌روند، و سند حدیث در

نهایت اتقان است.

۲- بحرالمعارف.

از او: مجمع النورين: ص۱۳ و ١٤و في الحديث القدسيّ: «يا أَحْمَدُ! لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ، وَ لَوْ لا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكُما»، كما ذكره الوحيد البهبهانيّ، و روي في بحر المعارف: «لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ، وَ لَوْلا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ»، و في ضياء العالمين للشيخ أبي الحسن الجدّ الأمّيّ للشيخ محمّد حسن صاحب الجواهربزيادة فقرة: «وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُما».

و زندگانی حضرت فاطمة الزّهراء عليها السّلام، حسين عمادزاده: ص۲٤۲ در بحارالمعارف در دنباله عبارت : «لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ» می‌نویسد: «وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُما» اگر فاطمه نبود شما را (یعنی محمّد و علیّ) خلق نمی‌کردم.

القطرة من بحار مناقب النّبيّ صلّى الله عليه و آله و العترة، المستنبط: ج ۱ ص۲۷۳. و مستدرك عوالم العلوم (فاطمة الزهراء عليها السّلام): ج۱۱-قسم-۱-ص٤٤ ب٤ از مستدرك سفينة البحار: ج۳ ص۳۳٤ از مجمع النورين. و الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزّهراء، الأنصاري: ج۱ ص۲۳۳ ح١٦ از برخی از منابع.

۳- ضياء العالمين، أبوالحسن بن محمّد طاهرالعامليّ الفتونيّ ت۱۱۳۸:

از او: مجمع النورين: ص١٤ ... و في ضياء العالمين للشيخ أبي الحسن الجدّ الأمّيّ للشيخ محمّد حسن صاحب الجواهربزيادة فقرة: «وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُما».

۸۵ - تفسيرالبرهان: ج٤ ص۱۰٤ ح۷۷۳٤ از كتاب المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة سيّد رضی به سند خود از امام جعفر صادق از پدرانش از حضرت فاطمه عليهم السّلام فرمود: عَلَيَّ سَيِّدي (صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَيْهِ) قَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ: «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً»، فَجِئْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ أَقولَ لَهُ: يا أَباهُ، فَجَعَلْتُ أَقولُ: يا رَسولَ اللهِ. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ، وَ قالَ: يا بُنَيَّةُ، لَمْ تَنْزَلْ فيكِ وَ لا في أَهْلِكِ مِنْ قَبْلُ، قالَ: أَنْتِ مِنّي، وَ أَنَا

مِنْكِ، وَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفاءِ، وَ إِنَّ قَوْلَكِ: يا أَباهُ، أَحَبُّ إِلىٰ قَلْبي، وَ أَرْضىٰ لِلرَّبِّ، ثُمَّ قالَ: أَنْتِ نِعْمَ الْوَلَدِ، وَ قَبَّلَ وَجْهي، وَ مَسَحَني مِنْ ريقِهِ، فَمَا احْتَجْتُ إِلىٰ طِيبٍ بَعْدَهُ». الدّرّ النظيم: ص٤٦٢ به سند خود از امام جعفر صادق عليه السّلام مانند آن. ملحقات إحقاق الحق: ج١٩ ص٩٤ از مناقب الإمام علىّ بن أبى طالب عليه السّلام ابن المغازلى: ص ٣٦٤ چاپ اسلامية طهران به سند متّصل خود از امام صادق مانند آن. و در المناقب چاپ جديد: ص٢٩٢ ح٤١١. و در مناقب آل أبى طالب عليهم السّلام: ج٣ ص٣٢٠ از كتاب قاضى أبو محمّد الكرخى از امام صادق از حضرت فاطمه عليهما السّلام كه فرمود: لَمّا نَزَلَتْ «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً» هِبْتُ رَسُولَ اللهِ أَنْ أَقُولَ لَهُ يا أَبَتِ فَكُنْتُ أَقُولُ: يا رَسُولَ اللهِ فَأَعْرَضَ عَنّي مَرَّةً وَ اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلاثاً ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ: يا فاطِمَةُ إِنَّها لَمْ تَنْزِلْ فيكِ وَ لا في أَهْلِكِ وَ لا في نَسْلِكِ، أَنْتِ مِنّي وَ أَنَا مِنْكِ، إِنَّما نَزَلَتْ في أَهْلِ الْجَفاءِ وَ الْغِلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ، أَصْحابِ الْبَذَخِ وَ الْكِبْرِ،قُولي يا أَبَتِ فَإِنَّها أَحْيا لِلْقَلْبِ وَ أَرْضىٰ لِلرَّبِّ، ... .

٨٦ - كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج٢ ص٨٦٩ ح٤٨... قالت: نَشَدْتُكُما بِاللهِ هَلْ سَمِعْتُما رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذاني؟ قالا: نعم فرفعت يدها إلى السّماء فقالت: اللّهُمَّ إِنَّهُما قَدْ آذَياني فَأَنَا أَشْكُوهُما إِلَيْكَ وَ إِلىٰ رَسُولِكَ، لا وَ اللهِ لا أَرْضىٰ عَنْكُما أَبَداً حَتّىٰ أَلْقىٰ [أَبي] رَسُولَ اللهِ وَ أُخْبِرَهُ بِما صَنَعْتُما فَيَكُونَ هُوَ الْحاكِمَ فيكُما... .

كفاية الأثر: ص٦٢ - ٦٥ به سند متّصل از جابر بن عبد الله الأنصاري از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم در حديثى در آخر عمر حضرت در بستر شهادت به حضرت فاطمه سلام الله عليها فرمود:... وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَكُوني أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُني مِنْ أَهْلِ بَيْتي أَلا إِنَّكِ بَضْعَةٌ مِنّي مَنْ آذاكِ فَقَدْ آذاني. جابر گويد پس از شهادت حضرت دو نفر از اصحاب خدمت حضرت فاطمه رسيدند و از حال حضرت جويا شدند و حضرت فرمودند:اصْدُقَاني هَلْ سَمِعْتُما

مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذاني؟ قالا: نعم قد سمعنا ذلك منه، فرفعت يديها إلى السّماء و قالت: اللَّهُمَّ إِنّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُما قَدْ آذَياني وَ غَصَبا حَقّي ثُمَّ أَعْرَضَتْ عَنْهُما فَلَمْ تُكَلِّمْهُما بَعْدَ ذٰلِكَ وَ عاشَتْ بَعْدَ أَبيها خَمْسَةً وَ تِسْعينَ يَوْماً حَتّىٰ أَلْحَقَهَا اللهُ بِهِ. ر.ک: الجعفريّات (الأشعثيّات): ص۹ و شرح الأخبار: ج۳ ص۳۰ -۳۱ و ۵۹ و ٦١ و ٦٤ و الأمالي ابن بابويه: ص١٠٤ المجلس٢٢ و ص٤٨٧ المجلس٧٣ و إعتقادات الإماميّة: ص١٠٥ ب٣٨ و علل الشرائع: ج١ ص١٨٧ ب١٤٩ و الأمالي شيخ مفيد: ص٢٦٠ مجلس٣١ و تقريب المعارف: ص٣٣٧ و التعجّب من أغلاط العامّة في مسألة الإمامة: ص١٣٤ فصل١٦ و عيون المعجزات: ص٥٨ و دلائل الإمامة: ص١٣٥ و الأمالي، الطوسي: ص٢٤ مجلس١ و شواهد التنزيل: ج٢ ص٤١٤و روضة الواعظين: ج١ ص١٥٠ و بشارة المصطفى صلّى الله عليه و آله: ج٢ ص٧٠ و ١٧٨ و النوادر قطب الدّين الراوندي: ص١٤و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٣ ص٣٣٢ و الروضة في الفضائل: ص١٦٧ ح١٤٣ و عمدة العيون: ص٣٨٤ و ٣٨٥ و ٣٨٨ و ٣٨٣ و شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج٤ ص٦٤ و ج١٦ ص٢٧٣ و ٢٧٨ و إقبال الأعمال: ج٢ ص٦٢٤ و ج٣ ص١٦٤ و الطرائف: ج١ ص٢٦٢ و بناء المقالة الفاطميّة: ص٣٩٤ و كشف الغمّة: ج١ ص٣٦٣ و ٤٦٦ و الدّرّ النظيم: ص٤٥٧ و ٤٥٨ و ٤٦٢ و ٤٨٤ و العدد القويّة: ص٢٢٥ و كشف اليقين: ص٣٥١ و نهج الحقّ: ص٣٦٢ و إرشاد القلوب: ج٢ ص٢٣٢ و الصّراط المستقيم: ج١ ص١٧٠ و ج٢ ص١١٨ و ٢٨٢ و ٢٨٩ و ج٣ ص١٢ و عوالي اللئالي: ج٤ ص٩٣ و ج٤ ص٢٧٩ و تسلية المجالس: ج١ ص٥٢٢ و ٥٧٦ و الصوارم المهرقة: ص١٤٠ و ١٤٨ و بسیاری از کتاب‌های شیعه امامیّه و مخالفین.

۸۷ - سوره (۳) آل عمران (سورة آل محمّد صلّى الله عليهم) آيه۸۲: «وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ ميثاقَ النَّبِيّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْري قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدينَ».

الأمالي، الشيخ الطوسي: ص٦٦٨ مجلس٣٦ ح١٣٩٩- ٦به سند متّصل از إسحاق بن عمّار و أبو بصیر از امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَمْهَرَ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ رُبُعَ الدُّنْيا، فَرُبُعُها لَها، وَ أَمْهَرَهَا الْجَنَّةَ وَ النّارَ، تُدْخِلُ أَعْداءَهَا النّارَ، وَ تُدْخِلُ أَوْلِياءَهَا الْجَنَّةَ، وَ هِيَ الصِّدّيقَةُ الْكُبْرىٰ، وَ عَلىٰ مَعْرِفَتِها دارَتِ الْقُرُونُ الْأُوَلُ (الْأُولىٰ-البحار). از او: بحار الأنوار: ج٤٣ ص١٠٥ ب٥ ح١٩.

۸۸ - کنزالفوائد: ج۱ ص۱٤۹ به سند خود از موسی بن جعفر از پدران گرامش از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلىٰ بابِها مَكْتُوباً بِالذَّهَبِ؛ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ،مُحَمَّدٌ حَبيبُ اللهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَلِيُّ اللهِ، فاطِمَةُ آيَةُ اللهِ، الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَفْوَتَا اللهِ، عَلىٰ مُبْغِضيهِمْ لَعْنَةُ اللهِ.

۸۹ - احادیث بسیاری در کتاب‌های: بصائر الدرجات و الإختصاص و الكافي وغیر آن‌ها در این مطلب است و ما در این جا به دو حدیث شریف اکتفا می کنیم: بصائر الدرجات: ص٤٩٧ ب١٦ ح٧ به سند خود از أصبغ بن نباتة از سلمان فارسی گفت: قسم به خداوند هرآینه از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که به حضرت علی علیه السّلام می فرمود: يا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ الْأَوْصِياءُ مِنْ بَعْدي -أو قال:- مِنْ بَعْدِكَ أَعْرافٌ لا يُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَ أَعْرافٌ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ لا يَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ.

بصائر الدرجات: ص٤٩٧ ب١٦ ح٦ به سند صحیح از أصبغ بن نباتة گوید: أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ... وَ نَحْنُ الْأَعْرافُ الَّذينَ لا يُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِنا، ... .

۹۰ - معاني الأخبار: ص٥٦ ح٣ به سند متّصل خود از امام جعفر بن محمّد صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام فرمود: كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ذاتَ يَوْمٍ جالِساً وَ عِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ فَقالَ: وَ الَّذي بَعَثَني بِالْحَقِّ بَشيراً ما عَلىٰ

وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ أَحَبَّ إِلَى اللهِ عَزَّوَ جَلَّ وَ لا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنّا إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ شَقَّ لي اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ فَهُوَ مَحْمُودٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ شَقَّ لَكَ يا عَلِيُّ اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ فَهُوَالْعَلِيُّ الْأَعْلىٰ وَ أَنْتَ عَلِيٌّ وَ شَقَّ لَكَ يا حَسَنُ اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ فَهُوَالْمُحْسِنُ وَ أَنْتَ حَسَنٌ وَ شَقَّ لَكَ يا حُسَيْنُ اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ فَهُوَ ذُو الْإِحْسانِ وَ أَنْتَ حُسَيْنٌ وَ شَقَّ لَكِ يا فاطِمَةُ اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ فَهُوَالْفاطِرُوَ أَنْتِ فاطِمَةُ. ثُمَّ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ والاهُمْ لِأَنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ.

۹۱ - الأمالي، الشيخ الطوسي: ج ۲ ص ۲۹۵ ح ۸ و مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ج۲ ص۵۱ والإحتجاج: ج ۱ ص۱٤۵ و شرح ابن میثم: ج ۵ ص ۱۰۵ والدّرّالنظیم: ص۱٤۵.

۹۲ - مشارق أنوار الیقین: ص۱۳۳الفصل۳.

۹۳ - زندگانی حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها نوشته حسین عمادزاده: ص۲٤۲.

۹٤ - الأمالي، ابن بابویه القمّي: ص۱۱٤ مجلس۲٤به سند خود از ابن عبّاس از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ضمن حدیثی در باره حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: ...وَ تَسْتَوْحِشُ إِذا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِيَ الَّذي كانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ، ثُمَّ تَرىٰ نَفْسَها ذَليلَةً بَعْدَ أَنْ كانَتْ في أَيّامِ أَبيها عَزيزَةً فَعِنْدَ ذٰلِكَ يُؤْنِسُهَا اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ بِالْمَلائِكَةِ فَنادَتْها بِما نادَتْ بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ فَتَقُولُ: يافاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمينَ، يا فاطِمَةُ! اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ الرّاكِعينَ. از او: بشارة المصطفی: ج۲ ص۱۹۸ و مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۳٦۰

الأمالي، ابن بابویه القمّي: ص٤۸۷ مجلس۷۳ از ابن عبّاس از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ضمن حدیثی در باره حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: ... فَأَمَّا ابْنَتي فاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمينَ مِنَ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ، وَ إِنَّها لَتَقُومُ في مِحْرابِها فَيُسَلِّمُ عَلَيْها سَبْعُونَ أَلْفَ

مَلَكٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبينَ وَ يُنادُونَها بِما نادَتْ بِهِ الْمَلائِكَةُ مَرْيَمَ فَيَقُولُونَ: «يا فاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمينَ» ... . و بشارة المصطفى: ج۲ ص۱۷۷ و روضة الواعظين: ج۱ ص۱٤۹ و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۳ ص۳٦۰ مانند الأمالي.

دلائل الإمامة: ص۸۰ و ۱۵۲به سند خود از امام جعفر صادق عليه السّلام روايت كند كه فرمود: سُمِّيَتْ فاطِمَةُ مُحَدَّثَةً لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ كانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّماءِ فَتُناديها كَما كانَتْ تُنادي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ، فَتَقُولُ: «يا فاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمينَ». «يا فاطِمَةُ! اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ الرّاكِعينَ»، وَ تُحَدِّثُهُمْ وَ يُحَدِّثُونَها. مانند آن: الدّرّ النظيم: ص٤٥٦. و العدد القويّة: ص۲۲٦از كتاب الدّرّ و كتاب مواليد الأئمّة عليهم السّلام: اسْمُها فاطِمَةُ ...وَ مُحَدَّثَةٌ لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ كانُوا يُنادُونَها: «يا فاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمينَ» «يا فاطِمَةُ! اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ الرّاكِعينَ»، وَ تُحَدِّثُهُمْ وَ يُحَدِّثُونَها ... .

۹۵ - بحار الأنوار: ج۹۷ ص۲۰۰ ب۵ ح۲۰ از الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۳ ص۱٦٦ فصل٦ ذكر زيارتها عليها السّلام.

۹٦ - سوره (۵۵) الرحمان آيه۲۰: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ».

تفسير عليّ بن ابراهيم القمّي: ج۲ ص۳٤٤ و تفسير فرات الكوفي: ص٤۵۹ ح٦۰۰ از امام جعفر صادق عليه السّلام درباره اين آيه فرمود: عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ بَحْرانِ عَميقانِ لا يَبْغي أَحَدُهُما عَلىٰ صاحِبِهِ... - علىّ و فاطمه دو درياى ژرف اند كه هركدام بر ديگرى ستم نكند ... . و تفسير فرات الكوفي: ص٤٦۰ ح٦۰۱به سند خود از امام علىّ الرضاعليه السّلام درباره آيه فرمود: ذٰلِكَ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ ... . و تفسير فرات كوفى: ص٤۵۹ ح۵۹۹ و ٦۰۲ از ابن عبّاس و أبو ذرّ غفارى رضى الله عنه درباره آيه فرمود: أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب و فاطمة عليهما السّلام... . و تفسير فرات الكوفي: ص٤٦۱ ح٦۰۳به سند خود از عبد الله بن مسعود در جمعى از مهاجرين و

أنصار از او درباره این آیه پرسیده شد وی گفت (مراد این است که): لا يَبْغي عَلِيٌّ عَلىٰ فاطِمَةَ وَ لا تَبْغي فاطِمَةُ عَلىٰ عَلِيٍّ، يُنْعِمُ عَلِيٌّ بِما أَعَدَّ اللهُ لَهُ وَ خَصَّهُ مِنْ نَعيمِهِ بِفاطِمَةَ. و شواهد التنزيل: ج۲ ص۲۸٤ ح۹۱۸ الی ۹۲۱و ۹۲۳ به سند خود از ضحّاك و سلمان و ابن عبّاس درباره این آیه گفتند(مقصود): عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ... .

مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۳۱۹ به سند خود از ابن عبّاس گفت:... فَأَنْزَلَ اللهُ: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ» يقول: أَنَا اللهُ أَرْسَلْتُ «الْبَحْرَيْنِ» عَلِيَّ بْنَ أَبي‌طالِبٍ بَحْرَالْعِلْمِ وَ فاطِمَةَ بَحْرَالنُّبُوَّةِ، «يَلْتَقِيانِ» يَتَّصِلانِ، أَنَا اللهُ أَوقَعْتُ الْوُصْلَةَ بَيْنَهُما.

الخصال: ج۱ ص٦٥ ح۹٦ و روضة الواعظين: ج۱ ص۱٤۸ به سند خود از امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه فرمود: عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلامُ بَحْرانِ مِنَ الْعِلْمِ عَميقانِ لا يَبْغي أَحَدُهُما عَلىٰ صاحِبِهِ ... .

الفضائل: ص۸۱ در خبر مفاخرت عليّ بن أبي طالب و فاطمة الزهراء علیهما السّلام آمده است که:... أمیر المؤمنین فرمود: أَنَا شيعَتي مِنْ عِلْمي يَسْطُرُونَ. حضرت فاطمه در پاسخ فرمود: وَ أَنَا مِنْ بَحْرِعِلْمي يَغْتَرِفُونَ... .

مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۳۱۸ از کتاب‌های مخالفین؛ کتاب اللوامع و شرف المصطفی خرگوشی به سندش از سلمان، و أبو بکر شیرازی در کتابش از ابو صالح و ابو اسحاق ثعلبی و علیّ بن أحمد الطائی و أبو محمّد بن الحسن بن علویّة القطّان در تفسیرهایشان از سعید بن جبیر و سفیان ثوری، و ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن في أمیر المؤمنین علیه السّلام از حمّاد بن سلمة از ثابت از انس، و از ابو مالك از ابن عبّاس، و قاضی نطنزی از سفیان بن عیینة از امام جعفر صادق علیه السّلام همه گی در تفسیر آیه گفتند که: عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ بَحْرانِ عَميقانِ لا يَبْغي أَحَدُهُما عَلىٰ صاحِبِهِ. و در روایتی چنین است: «بَيْنَهُما بَرْزَخٌ» رَسولُ اللهِ ... .

۹۷ - الكافي: ج۱ ص٤٦١ ح۱۰به سند متّصل خود از يونس بن ظبيان از امام جعفر صادق عليه السّلام گويد: شنيدم حضرت می فرمود: لَوْ لا أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ خَلَقَ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِفاطِمَةَ ما كانَ لَها كُفْوٌ عَلىٰ ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مَنْ دُونَهُ. مانند آن: الأمالي، الشيخ الطوسي: ص٤٣ مجلس۲ ح٤٦- ۱۵ و بشارة المصطفى: ج۲ ص۲٦۷ و كشف الغمّة: ج۱ ص٤۷۲. و بحار الأنوار: ج۱۰۰ ص۳۷۵ ب۲۱ ح۱۷ از مصباح الأنوار.

و علل الشرائع: ج۱ ص۱۷۸ ب۱٤۲ ح۳ به سند متّصل خود از امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود:... لَوْ لا أَنَّ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ تَزَوَّجَها ما كانَ لَها كُفْوٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

۹۸ - تأويل الآيات الظاهرة: ص۷٦٦ به سند از جابر جعفی از امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ:«وَ الْفَجْرِ» وَ الْفَجْرُ هُوَ الْقائِمُ عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ، «وَ اللَّيالِي الْعَشْرُ» الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحُسَنِ، «وَ الشَّفْعُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ وَ فاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلامُ، «وَ الْوَتْرُ» هُوَ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، «وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ» هِيَ دَوْلَةُ حَبْتَرٍ، فَهِيَ تَسْري إِلىٰ قِيامِ الْقائِمِ عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ.

۹۹ - دلائل الإمامة: ص۱۰٤-۱۰٦ ح۳٤به سند متّصل از ابو بصير، گويد: از امام ابوجعفر محمّد بن عليّ الباقر عليه السّلام از مصحف فاطمة صلوات الله عليها پرسيدم، حضرت فرمود: «... وَ لَقَدْ كانَتْ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْها طاعَتُها مَفْرُوضَةً عَلىٰ جَميعِ مَنْ خَلَقَ اللهُ مِنَ الْجِنِّ، وَ الْإِنْسِ، وَ الطَّيْرِ، وَ الْبَهائِمِ، وَ الْأَنْبِياءِ، وَ الْمَلائِكَةِ ... ».

۱۰۰ - بصائر الدرجات: ص۷۳ ب۸ ح۷به سند متّصل خود از حذيفة بن أسيد الغفارى گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود:ما تَكامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظِلَّةِ حَتّىٰ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلايَتي وَ وَلايَةُ أَهْلِ بَيْتي وَ مُثُلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِطاعَتِهِمْ وَ وَلايَتِهِمْ.

غرر الأخبار: ۳۰۵ فصل۲٤از حذيفة بن أسيد غفارى مانند البصائر و در آن است: فَأَقَرَّ بِها و

بِطاعَتِهِمْ وَ وَلايَتِهِمْ.

غررالأخبار: ۲۰۶فصل۷رسول اللهصلّی الله علیه وآله فرمود: «ما تَكامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيّ فِي الْأَظِلَّةِ حَتّىٰ عُرِضَتْ عَلَيْهِ نَبُوَّتي وَوَلايَةِ أَهْلِ بَيْتي فَيَقِرَّبِها وَبِإمامَةِ ابْنِ عَمّي عَلَيْهِالسَّلامُ».

مجمع النورين: ص۲۰و فاطمة الزهراء عليها السّلام بهجة قلب المصطفى صلّى الله عليه و آله: ص ۸٦. از مدينة المعاجز از حضرت امام جعفرصادق عليه السّلام فرمود: «ماتَكامَلَتِ النَّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ، حَتّىٰ أَقَرَّبِفَضْلِها وَ مَحَبَّتِها».

ملحقات إحقاق الحق: ج۹ ص۱۹۲ از كتاب المناقب المرتضويّة: ص ۹۷ چاپ بمبئ از كتاب خلاصة المناقب رسول الله صلّى الله عليه و سلم فرمود: «إِنَّ اللهَ لَهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حُبَّ عَلِيٍّ و فاطِمَةَ وَ ذُرِّيَّتَها عَلىٰ الْبَرِيَّةِ فَمَنْ بادَرَمِنْهُمْ بِالْإِجابَةِ جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ، وَ مَنْ أَجابَ بَعْدَ ذٰلِكَ جَعَلَ مِنْهُمُ الشّيعَةَ، وَ إِنَّ اللهَ جَمَعَهُمْ فِي الْجَنَّةِ».

۱۰۱ - حديث امام رضا در وصف امام و امامت و عجز مردم از شناخت و اختيار امام عليهم السّلام: الكافي: ج۱ ص۱۹۸ ح۱: « ... الْإِمامُ الْأَنيسُ الرَّفيقُ وَ الْوالِدُ الشَّفيقُ وَ الْأَخُ الشَّقيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغيرِوَ مَفْزَعُ الْعِبادِ فِي الدّاهِيَةِ النّآدِ. الْإِمامُ أَمينُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلىٰ عِبادِهِ وَ خَليفَتُهُ في بِلادِهِ وَ الدّاعي إِلَى اللهِ وَ الذّابُّ عَنْ حُرَمِ اللهِ. الْإِمامُ الْمُطَهَّرُمِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظامُ الدّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمينَ وَ غَيْظُ الْمُنافِقينَ وَ بَوارُالْكافِرينَ. الْإِمامُ واحِدُ دَهْرِهِ لا يُدانيهِ أَحَدٌ وَ لا يُعادِلُهُ عالِمٌ وَ لا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لا لَهُ مِثْلٌ وَ لا نَظيرٌمَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِطَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسابٍ بَلِ اخْتِصاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهّابِ، فَمَنْ ذَا الَّذي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيارُهُ؟ هَيْهاتَ هَيْهاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تاهَتِ الْحُلُومُ وَ حارَتِ الْأَلْبابُ وَ خَسَأَتِ الْعُيُونُ وَ تَصاغَرَتِ الْعُظَماءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَماءُ وَ تَقاصَرَتِ الْحُلَماءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَباءُ وَ جَهِلَتِ الْأَلِبّاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعَراءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدَباءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضيلَةٍ مِنْ فَضائِلِهِ وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ

التَّقْصيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ وَ يُغْني غِناهُ؟ لا كَيْفَ وَ أَنّىٰ وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ مِنْ يَدِ الْمُتَناوِلينَ وَ وَصْفِ الْواصِفينَ، فَأَيْنَ الْإِخْتِيارُ مِنْ هٰذا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هٰذا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هٰذا؟ أَ تَظُنُّونَ أَنَّ ذٰلِكَ يُوجَدُ في غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهَ وَ سَلَّمَ؟ كَذَبَتْهُمْ وَ اللهِ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُمُ الْأَباطيلَ فَارْتَقَوْا مُرْتَقًى صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضيضِ أَقْدامُهُمْ رامُوا إِقامَةَ الْإِمامِ بِعُقُولٍ حائِرَةٍ بائِرَةٍ ناقِصَةٍ وَ آراءٍ مُضِلَّةٍ فَلَمْ يَزْدادُوا مِنْهُ إِلّا بُعْداً.... فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيارِ الْإِمامِ وَ الْإِمامُ عالِمٌ لا يَجْهَلُ وَ راعٍ لا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهارَةِ وَ النُّسُكِ وَ الزَّهادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهَ وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ،...». و تحف العقول: ص٤٣٦ و الغيبة، النعماني: ص٢١٦ ب١٣ ح٦ و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج١ ص٢١٦ ب٢٠ ح١ و كمال الدين و تمام النعمة: ج٢ ص٦٧٥ ب٥٨ ح٣٢ و معاني الأخبار: ص٩٦ ح٢ و الأمالي، ابن بابويه: ص٦٧٥ مجلس٩٧ ح١ و الإحتجاج: ج٢ ص٤٣٣ و الصّراط المستقيم: ج١ ص٨٣. بحار الأنوار: ج٢٥ ص١٢٠ ب٤ ح٤ از: كمال الدين و معاني الأخبار و الأمالي و العيون و الإحتجاج و التحف و الغيبة و الكافي.

۱۰۲ - تفسير فرات الكوفي: ص٥٨١ ح٧٤٧ به سند خود از امام جعفر صادق عليه السّلام كه فرمود: «إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فاطِمَةُ، وَ الْقَدْرُ اللهُ، فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ إِنَّما سُمِّيَتْ فاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها -أو- مِنْ مَعْرِفَتِها، وَ قَوْلُهُ: «وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْني خَيْرٌ مِنْ أَلْفَ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنينَ، «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها» وَ الْمَلائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ. وَ الرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ... ».

۱۰۳ - در اين‌باره احاديث بسياريست و ما در اينجا به چند مورد اكتفا مى‌كنيم: بصائر الدرجات: ص٤٤٧ ب١٤ ح٤ به سند خود از جابر از امام محمّد باقر عليه السّلام گويد: از امام

درباره علم عالم (أئمّه) پرسیدم که فرمود: «یا جابِرُ! إِنَّ فِي الْأَنْبِياءِ وَ الْأَوْصِياءِ خَمْسَةَ أَرْواحٍ؛ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمانِ وَ رُوحَ الْحَياةِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يا جابِرُ عَلِمْنا ما تَحْتَ الْعَرْشِ إِلىٰ ما تَحْتَ الثَّرىٰ». ثمّ قال: «يا جابِرُ! إِنَّ هٰذِهِ الْأَرْواحَ يُصيبُهُ الْحَدَثانِ إِلّا أَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لا يَلْهُوَ وَ لا يَلْعَبُ».

بصائرالدرجات: ص۴۵۳ ب۱۵ ح۱۲ به سند خود از جابراز امام محمّد باقرعلیه السّلام که فرمود: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَنْبِياءَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلىٰ خَمْسَةِ أَرْواحٍ؛ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الْإِيمانِ وَ رُوحِ الْحَياةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ وَ رُوحِ الْقُدُسِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ مِنَ اللهِ وَ سائِرُ هٰذِهِ الْأَرْواحِ يُصيبُهَا الْحَدَثانِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ لا يَلْهُوَ وَ لا يَتَغَيَّرُ وَ لا يَلْعَبُ، وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا يا جابِرُ ما دُونَ الْعَرْشِ إِلىٰ ما تَحْتَ الثَّرىٰ».

بصائرالدرجات: ص۴۶۰ ب۱۸ ح۱ به سند صحیح از هشام بن سالم گوید: شنیدم امام جعفر صادق می فرمود درباره این آیه: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ ميكائيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضىٰ غَيْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُوَفِّقُهُمْ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ لَيْسَ كُلَّما طُلِبَ وُجِدَ».

بصائرالدرجات: ص۴۶۱ ب۱۸ ح۵ به سند صحیح از أبو بصیر گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم از آیه: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَليلاً» فرمود: هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ ميكائيلَ، كانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ يُوَفِّقُهُ وَ هُوَ مَعَنا أَهْلَ الْبَيْتِ».

۱۰۴ - حدیث امام رضا علیه السّلام در وصف امام و امامت و عجز مردم از شناخت و اختیار امام علیهم السّلام: الكافي: ج۱ ص۱۹۸ ح۱: « ....، فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيارِ الْإِمامِ وَ الْإِمامُ عالِمٌ لا يَجْهَلُ...مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهَ وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ،...». و تحف العقول: ص۴۳۶ و الغيبة، النعماني: ص۲۱۶ ب۱۳ ح۶ و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۱

ص۲۱٦ ب۲۰ ح۱ و کمال الدین و تمام النعمة: ج۲ ص٦۷۵ ب۵۸ ح۳۲ و معاني الأخبار: ص۹٦ ح۲ و الأمالي، ابن بابویه: ص٦۷۵مجلس۹۷ ح۱ و الإحتجاج: ج۲ ص٤۳۳ و الصراط المستقیم: ج۱ ص۸۳. بحار الأنوار: ج۲۵ ص۱۲۰ ب٤ ح٤ از: کمال الدین و معاني الأخبار و الأمالي و العیون و الإحتجاج و التحف و الغیبة و الکافي.

۱۰۵ - الکافي: ج۱ ص۱۹۸ ح۱و تحف العقول: ص٤۳٦ و الغیبة، النعماني: ص۲۱٦ ب۱۳ ح٦ و الأمالي، ابن بابویه: ص٦۷٤ مجلس۹۷ ح۱ و عیون أخبار الرضا علیه السّلام: ج۱ ص۲۱٦ ب۲۰ ح۱ و کمال الدین: ج۲ ص٦۷۵ ب۵۸ ح۳۲ و معاني الأخبار: ص۹٦ ح۲ و الإحتجاج: ج۲ ص٤۳۳.

۱۰٦ - سوره (۲) آیه۱٤٤: «وَ کَذٰلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً...».

و سوره (٤) النساء آیه٤۲: «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاءِ شَهیداً».

و سوره (۱۳) الرعد آیه٤٤: «وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفیٰ بِاللهِ شَهیداً بَیْني وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ».

و سوره (۱٦) النحل آیه: ۸۵: «وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذینَ کَفَرُوا وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ».

و سوره (۱٦) النحل آیه۹۰: «وَ یَوْمَ نَبْعَثُ في کُلِّ أُمَّةٍ شَهیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِکَ شَهیداً عَلیٰ هٰؤُلاءِ وَ ... ».

و سوره (۲۲) الحج آیه۷۹: «وَ جاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِي الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ ... ».

و سوره (۲۸) القصص آیه۷٦: «وَ نَزَعْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهیداً فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ

لِلّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ».

۱۰۷ - احادیث بسیاری در باب محدَّث بودن حضرات محمّد و آل محمّد و حضرت فاطمه صلوات الله علیهم است که به برخی از آن ها اشاره می شود: سوره (۲۲) الحج آیه۵۳: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلّا إِذا تَمَنّىٰ أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آياتِهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

تفسیر علیّ بن إبراهیم القمّي: ج۲ ص۸۵ و أمّا در روایات خاصّة همانا روایت شده است از إمام صادق علیه السّلام که فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ أَصابَهُ خَصاصَةٌ فَجاءَ إِلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصارِ فَقالَ لَهُ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ طَعامٍ؟ فَقالَ: نَعَمْ يارَسُولَ اللهِ وَ ذَبَحَ لَهُ عَناقاً وَ شَوّاهُ فَلَمّا أَدْناهُ مِنْهُ تَمَنّىٰ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم أَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فَجاءَ مُنافِقانِ ثُمَّ جاءَ عَلِيٌّ بَعْدَهُما فَأَنْزَلَ اللهُ فِي ذٰلِكَ: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لا مُحَدَّثٍ إِلّا إِذا تَمَنّىٰ أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» يَعْني فُلاناً وَ فُلاناً».

كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج۲ ص۸۲۳ ح۳۷... فقلت لمحمّد: من تراه حدّث أميرالمؤمنين عليه السّلام عن هؤلاء الخمسة بما قالوا؟ فقال: رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، إنّه يراه في منامه كلّ ليلة و حديثه إيّاه في المنام مثل حديثه إيّاه في [الحياة] و اليقظة فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قال: «مَنْ رَآني فِي الْمَنامِ فَقَدْ رَآني فَإِنَّ الشَّيْطانَ لا يَتَمَثَّلُ بي في نَوْمٍ وَ لا يَقَظَةٍ وَ لا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيائي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ». قال سليم: فقلت لمحمّد بن أبي بكر: من حدّثك بهذا؟ قال عليّ عليه السّلام. فقلت: و أنا سمعته أيضا منه كما سمعت أنت. فقلت لمحمّد: فلعلّ ملكاً من الملائكة حدّثه؟ قال: أو ذاك. قلت: و هل تحدّث الملائكة إلّا الأنبياء؟ قال: أ ما تقرأ القرآن: «وَ مَا أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِن رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لا مُحَدَّثٍ»؟ قال: قلت له: أمير المؤمنين عليه السّلام محدّث هو؟ قال: نعم، و كانت فاطمة عليها السّلام محدّثة و لم تكن نبيّة و مريم

كانت محدّثة و لم تكن نبيّة و أمّ موسىٰ ما كانت نبيّة و كانت محدّثة و كانت سارة امرأة إبراهيم قد عاينت الملائكة فبشّروها «بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقوبَ» و لم تكن نبيّة. قال سليم: فلمّا قتل محمّد بن أبي بكربمصرو نعي عزّيت به أميرالمؤمنين عليه السّلام و خلوت به فحدّثته بما حدّثني به محمّد بن أبي بكرو خبّرته بما خبّرني به عبد الرحمان بن غنم قال: صَدَقَ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللهُ أَما إِنَّهُ شَهيدٌ حَيٌّ يُرْزَقُ... .

بصائرالدرجات: ص۳۷۲ جزء۸ ب۱ ح۱۶ به سند متّصل خود از سليم گويد: شنيدم حضرت علیّ عليه السّلام می‌فرمود: «إِنّي وَ أَوْصِيائي مِنْ وُلْدي (أَئِمَّةٌ مُهْتَدونَ - الإختصاص) مَهْدِيُّونَ كُلُّنا مُحَدَّثُونَ». فقلت: يا أميرالمؤمنين! من هم؟ قال: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلامُ ثُمَّ ابْني عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ». قال: و عليٌّ يومئذ رضيعٌ- «ثُمَّ ثَمانِيَةٌ مِنْ بَعْدِهِ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ وَ هُمُ الَّذينَ أَقْسَمَ اللهُ بِهِمْ فَقالَ:«وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» أَمَّا الْوالِدُ فَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «وَ ما وَلَدَ» يَعْني هٰؤُلاءِ الْأَوْصِياءَ». قلت: يا أميرالمؤمنين! تجمع [أ يجتمع] إمامان؟ قال: «لا إِلّا وَ أَحَدُهُما مُصْمَتٌ لا يَنْطِقُ حَتّىٰ يَمْضِيَ الْأَوَّلُ». قال سليم الشاميّ: سألت محمّد بن أبي بكر قلت: كان عليّ عليه السّلام محدَّثاً؟ قال: نعم. قلت: و هل يحدِّث الملائكة إلّا الأنبياء؟ (و يحدّث الملائكة الأئمّة- الإختصاص) قال: أ ما تقرأ: «وَ مَا أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لا مُحَدَّثٍ»؟ قلت: فأميرالمؤمنين عليه السّلام محدَّثٌ؟ قال: نعم، و فاطمة كانت محدَّثَةٌ و لم تكن نبيّة. الإختصاص: ص۳۲۹ از إسماعيل بن يسار مانند البصائربا اختلافی اندک.

علل الشرائع: ج۱ ص۱۸۳ ب۱۴۶ ح۲ از پدرش از عبد الله بن الحسن مؤدّب از أحمد بن علی إصفهانی از إبراهيم بن محمّد ثقفی از إسماعيل بن بشّار از عليّ بن جعفر حضرمی از سليمان از محمّد بن أبی بكر: لمّا قرأ: «وَ مَا أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لامُحَدَّثٍ»، و هل يحدّث الملائكة إلّا الأنبياء؟ قال: مريم لم تكن نبيّة و كانت محدَّثة و أمّموسی بن عمران كانت محدّثة و لم تكن نبيّة و سارة امرأة إبراهيم قد عاينت الملائكة فبشّروها «بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ

يَعْقُوبَ» و لم تكن نبيّة، و فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم كانت محدّثة و لم تكن نبيّة. و كشف الغمّة: ج۱ ص٤٦٨ و روي أنّ محمّد بن أبي بكر رضي الله عنه ...مانند العلل. و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۳ ص ص۳۳٦از سليم مانند علل الشرائع. و گويد: و قد ذكر سعد القمّي في بصائر الدرجات و محمّد بن يعقوب الكلينيّ في الكافي باباً في ذلك.

سوره(۱۱) هود عليه السّلام آيه۷۲: «وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ».

و إرشاد القلوب: ج۲ ص۳۹۳...قال (سليم) قلت لمحمّد: من تراه حدّث أمير المؤمنين عليه السّلام عن هؤلاء الخمسة بما قالوا؟ فقال: رسول الله، إنّه يراه كلّ ليلة في المنام و حدّثه إيّاه في المنام مثل ما حدّثه إيّاه في اليقظة و الحياة. و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنامِ فَقَدْ رَآنِي فَإِنَّ الشَّيْطانَ لا يَتَمَثَّلُ بِي فِي النَّوْمِ وَ لا فِي الْيَقَظَةِ وَ لا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيائِي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ». قال سليم: فقلت: لمحمّد: من حدّثك بهذا؟ قال: أمير المؤمنين علّي بن أبي طالب. فقلت: و أنا أيضا سمعته منه كما سمعته أنت، فلعلّ ملكا من الملائكة حدّثه. قال: و هل تحدّث الملائكة إلّا الأنبياء؟ أ و ما تقرأ كتاب الله العزيز: « وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ»؟ قلت: فأمير المؤمنين عليه السّلام محدّث؟ قال: نعم و فاطمة عليها السّلام محدّثة و لم تكن نبيّة، و مريم عليها السّلام محدّثة و لم تكن نبيّة، و أمّ موسى عليها السّلام محدّثة و لم تكن نبيّة، و سارة امرأة إبراهيم عليهما السّلام محدّثة قد عاينت الملائكة و لم تكن نبيّة و بشّروها «بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ»... قال سليم: فلمّا قتل محمّد بن أبي بكر بمصر و نعي عزّيت به أمير المؤمنين عليه السّلام و خلوت به و حدّثته بما حدّثني به محمّد بن أبي بكر و بما حدّثني به ابن غنم قال: «صَدَقَ مُحَمَّدٌ (رَحِمَهُ اللهُ) أَما إِنَّهُ شَهِيدٌ حَيٌّ مَرْزُوقٌ. يا سُلَيْمُ! إِنِّي وَ أَوْصِيائِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ وُلْدِي أَئِمَّةُ الْهُدىٰ مَهْدِيُّونَ مُحَدَّثُونَ».

قلت: و من هم يا أمير المؤمنين؟ قال: «ابْني [ابْنايَ] الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ ابْني هٰذا -و أخذ بيد عليّ بن الحسين و هو رضيعٌ ثمّ قال-: ثَمانِيَةٌ مِنْ وُلْدِهِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ وَ هُمُ الَّذينَ أَقْسَمَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ بِهِمْ فَقالَ:«وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» فَالْوالِدُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ أَنَا وَ ما وَلَدَ، يَعْني هٰؤُلاءِ الْأَحَدَ عَشَرَ أَوْصِيائي (عَلَيْهِمُ السَّلامُ) وَ اللَّعْنَةُ عَلىٰ أَعْدائِهِمْ أبداً [أَبَدَ الْآبِدينَ]». قلت: يا أمير المؤمنين! يجتمع إمامان؟ قال: «لاأَحَدُهُما لا يَنْطِقُ حَتّىٰ يَهْلِكَ الْأَوَّلُ».

بصائرالدرجات: ص۳۲۰ ب۵ ح۳ به سند متّصل خود از حكم بن عيينة قال: دخلت على عليّ بن الحسين يوماً فقال لي: «يا حَكَمُ! هَلْ تَدْري مَا الْآيَةُ الَّتي كان عَلِيُّ بْنُ أَبي‌طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَعْرِفُ بِها صاحِبَ قَتْلِهِ (يَعْرِفُ قاتِلَهُ بِها- الكافي) وَ يَعْلَمُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظامَ الَّتي كانَ يُحَدِّثُ بِهَا النّاسَ؟». قال الحكم: فقلت في نفسي قد وقفت على علمٍ من علم عليّ بن الحسين، أعلم بذلك تلك الأمور العظام. قال: فقلت: لا و الله لاأعلم به أخبرني بها يا ابن رسول الله صلّى الله عليه و آله. قال: «وَ اللهِ قَوْلُ اللهِ: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ». فقلت: و كان عليّ بن أبي طالب عليه السّلام محدّثاً؟ قال: «نَعَمْ وَ كُلُّ إِمامٍ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ مُحَدَّثٌ».

از او: الكافي: ج۱ ص۲۷۰ح۲ مانند او و اضافه نمود: فقال له رجل يقال له عبد الله بن زيد كان أخا عليّ لأمّه: سبحان‌الله محدّثاً! كأنّه ينكر ذلك فأقبل علينا أبو جعفر عليه السّلام فقال: «أَمَا وَ اللهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ قَدْ كانَ يَعْرِفُ ذٰلِكَ». قال: فلمّا قال ذلك سكت الرجل. فقال: «هِيَ الَّتي هَلَكَ فيها أَبُوالْخَطّابِ فَلَمْ يَدْرِ ما تَأْويلُ الْمُحَدَّثِ وَ النَّبِيِّ».

مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۳ ص ص۳۳۶ در كتاب الأحياء است كه ابن‌عبّاس آيه را چنين قرائت مى نموده: «وَ مَا أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ وَ لا مُحَدَّثٍ».

۱۰۸ - تفسير أطيب البيان: ج۱۳ ص۲۲۶ حضرت امام حسن زكىّ عسكرى عليه السّلام فرمودند: «نَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةُ اللهِ عَلَيْنا- ما حجّت‌هاى الله بر خلق او هستيم، و جدّه ما فاطمه حجّت الله است برما».

۱۰۹ - شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ج١٦ص٢١١ از كتاب السقيفة و فدك: ص٩٨ قسمت٢ به چند سند خطبه فدكيّه را نقل كرده است كه حضرت فاطمه عليها السّلام ضمن خطبه خود فرمودند: «...وَ احْمَدُوا اللهَ... وَ نَحْنُ وَسيلَتُهُ في خَلْقِهِ وَ نَحْنُ خاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ في غَيْبِهِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيائِهِ... ». و شرح نهج البلاغة ابن ميثم البحرانى: ج٥ ص١٠٥.

۱۱۰ - الإحتجاج.

۱۱۱ - الدّرّ النظيم.

۱۱۲ - الإحتجاج.

۱۱۳ - بسيارى از محدّثين و مورّخين خطبه فدكيّه حضرت فاطمه سلام الله عليها را نقل نموده‌اند: دلائل الإمامة: ص١٠٩ -١١٣ح٣٦ به سندهاى متّصل از: ابن عبّاس، و به چند سند از حضرت زينب عليها السّلام، و از چند تن ديگر، و از عبد الله محض از گروهى از بنى هاشم، و به سند خود از امام محمّد باقر عليه السّلام از پدرش از حضرت زينب، و از ابن عائشة و از زيد بن عليّ بن الحسين از حضرت زينب؛ از حضرت فاطمه سلام الله عليها كه در خطبه خود فرمودند: «... فَفَرَضَ (فَجَعَلَ- الإحتجاج) اللهُ عَلَيْكُمُ الْإِيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ؛ ... وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمامَتَنا لَمّاً (أَماناً - الإحتجاج) لِلْفُرْقَةِ... ». و الإحتجاج: ج١ ص٩٧-٩٩ به سند خود از عبد الله محض. و كشف الغمّة: ج١ ص٤٨٠-٤٨٣ از كتاب السقيفة جوهرى به سند ها و طرق خود: «... فَفَرَضَ اللهُ الْإِيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، ... وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمامَتَنا لَمّاً لِلْفُرْقَةِ،... ». الدّرّ النظيم فى مناقب الأئمّة اللهاميم: ص٤٦٥-٤٦٩ از ابن عبّاس از حضرت زينب عليها السّلام: «... فَفَرَضَ لَكُمُ الْإِيمانَ تَطْهيراً مِنَ الشِّرْكِ، ... وَ طاعَتَنا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمامَتَنا لَمّاً لِلْفُرْقَةِ، ... ». ر.ک: من لا يحضره الفقيه: ج٣ ص٥٦٧ و ٥٦٨ ح٤٩٤٠ به سند خود از جابر از حضرت زينب عليها السّلام: «... فَفَرَضَ اللهُ الْإِيمانَ تَطْهيراً مِنَ الشِّرْكِ، ... وَ الطّاعَةَ نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ الْإِمامَةَ لَمّاً مِنَ الْفُرْقَةِ، ... ». علل

الشرائع: ج۱ ص۲۴۸ و ۲۴۹ب۱۸۲ ح۲ و ۳ و ۴ از أحمد بن محمّد بن جابرو جمعی از بنی هاشم و زید بن عليّ از حضرت زینب علیها السّلام: «... فَفَرَضَ الْإِيمانَ تَطْهيراً مِنَ الشِّرْكِ، ...وَ الطّاعَةَ نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ الْإِمامَةَ لَمّاً مِنَ الْفُرْقَةِ، ... ». ر.ک: من لا یحضره الفقیه: ج۳ ص۵۶۸ ح۴۹۴۰.

۱۱۴ - الدّرّالنظیم.

۱۱۵ - بصائرالدّرجات: ۱۵۱ ب۱۴ ح۷۰ به سند متّصل خود از ابوبصیر: «... وَ ما يُدْريهِمْ ما مُصْحَفُ فاطِمَةَ؟! قال: مُصْحَفٌ فيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هٰذا ثَلاثَ مَرّاتٍ... هُوَ شَيْءٌ أَمْلاهَا اللهُ وَ أَوْحىٰ إِلَيْها... ». مانند آن: الكافي: ج۱ ص۲۳۹ ح۱.

۱۱۶ - تفسیر فرات الکوفي: ص۵۸۱ ح۷۴۷ به سند خود از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمود: «إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فاطِمَةُ، وَ الْقَدْرُ اللهُ، فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ إِنَّما سُمِّيَتْ فاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها - أو- مِنْ مَعْرِفَتِها، وَ قَوْلُهُ: «وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْني خَيْرٌ مِنْ أَلْفَ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنينَ، «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها» وَ الْمَلائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ. وَ الرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ، هِيَ حَتّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» يَعْني حَتّىٰ يَخْرُجَ الْقائِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ».

تأويل الآيات الظاهرة: ص۷۹۱ از محمّد بن جمهور از موسی بن بکراز زرارة از حمران گفت: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم: عمّا يفرق في ليلة القدر هل هو ما يقدّر الله فيها؟ قال: «لا تُوصَفُ قُدْرَةُ اللهِ إِلّا أَنَّهُ قالَ: «فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكيمٍ» فَكَيْفَ يَكُونُ حَكيماً إِلّا ما فُرِّقَ وَ لا تُوصَفُ قُدْرَةُ اللهِ سُبْحانَهُ لِأَنَّهُ يُحْدِثُ ما يَشاءُ، وَ أَمّا قَوْلُهُ: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْني فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ، وَ قَوْلُهُ:« تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها» وَ الْمَلائِكَةُ في هٰذَا الْمَوْضِعِ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ يَمْلِكونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَ الرّوحُ روحُ الْقُدُسِ وَ هُوَ في فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ، «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ» يَقولُ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ مُسَلَّمَةٍ، «حَتّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، يَعْني حَتّىٰ يَقومَ

الْقائِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ».

۱۱۷ - سوره (۳) آل‌عمران (آل‌محمّد صلوات الله علیهم) آیه٦۲.

۱۱۸ - سوره (١٦) النحل آیه٤.

۱۱۹ - بحار الأنوار: ج٤٣ ص٢١٨ب٧ ضمن ح٤٩ و ج٧٨ ص٣٩١ ب١٠ ضمن ح٥٦ از مصباح الأنوار خطی: ص٢٥٧ از امام جعفر بن محمّد از پدرانش علیهم السّلام که فرمودند: «لَمّا حَضَرَتْ فاطِمَةَ الْوَفاةُ بَكَتْ، فَقالَ لَها أَميرُ الْمُؤْمِنينَ: يا سَيِّدَتي ما يُبْكيكِ؟ قالَتْ: أَبْكي لِما تَلْقىٰ بَعْدي. فَقالَ لَها: لا تَبْكي فَوَ اللهِ إِنَّ ذٰلِكِ لَصَغيرٌ عِنْدي في ذاتِ اللهِ... ». مستدرك الوسائل: ج٢ ص٢٩٠ ب٢٩ ح١٩٩٥ از بحار الأنوار.

۱۲۰ - سوره (٤٢) الشوری آیه٢٦: «ذٰلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ».

در بسیاری از کتاب‌های تفسیر و حدیث و فضائل اهل بیت عصمت علیهم السّلام از شیعه امامیّه و مخالفین در تفسیر مودّت در آیه، و مودّت آل‌محمّد و خصوص حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم احادیث بسیاری ذکر گردیده است.

۱۲۱ - الأمالي، إبن بابويه: ص٣٨٤ مجلس٦١ ح١ به سند خود از امام جعفر صادق از پدران گرامش از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «يا فاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضىٰ لِرِضاكِ، ... ». مانند آن: دلائل الإمامة: ص١٤٦ح٥٣ به سند خود از امام حسین از پدرش از جدش رسول الله، و الأمالي، الشيخ الطوسي: ص٤٢٧ مجلس١٥ ح٩٥٤-١١به سند خود از امام جعفر صادق از پدرانش از رسول الله. و روضة الواعظين: ج١ ص١٤٩از رسول الله. و مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام: از امام صادق و از کتاب شرف النبيّ ابن سعید واعظ و از کتاب الفضائل از أبوصالح مؤذّن از ابن عبّاس و از کتاب الإبانة عکبریّ و از

كتاب الديانة محمود إسفرائيني همه‌گی از رسول الله. و الإحتجاج: ج۲ ص۳۵٤ از حسين بن زيد از امام جعفر صادق عليه السّلام از رسول الله، و كشف الغمّة: ج۱ ص٤٥٨ از كتاب الآل از امام حسين از پدرش عليهما السّلام از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم.

عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۲ ص۲٦ ب۳۱ ح٦ به سند خود از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «تُحْشَرُ ابْنَتي فاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مَعَها ثِيابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ فَتَعَلَّقُ بِقائِمَةٍ مِنْ قَوائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ: يا عَدْلُ! احْكُمْ بَيْني وَ بَيْنَ قاتِلِ وَلَدي. قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: فَيَحْكُمُ اللهُ تَعالىٰ لِابْنَتي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَ جَلَّ يَغْضَبُ بِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضىٰ لِرِضاها». عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۲ ص٤٦ ب۳۱ ح۱۷٦ به سند خود از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضىٰ لِرِضاها». و معاني الأخبار: ص۳۰۳ ح۲ به سند خود از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «إِنَّ فاطِمَةَ شِجْنَةٌ مِنّي يُؤْذيني ما آذاها وَ يَسُرُّني ما يَسُرُّها، وَ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضىٰ لِرِضاها». و كشف الغمّة: ج۱ ص٤٦۷ از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «إِنَّ فاطِمَةَ شَجْنَةٌ مِنّي يُسْخِطُني ما أَسْخَطَها وَ يُرْضيني ما أَرْضاها». الأمالي، الشيخ المفيد: ص۹۵ مجلس۱٦ ح٤ به سند خود از امام محمّد باقر از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «إِنَّ اللهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضىٰ لِرِضاها». مانند آن: إعلام الورى: ص۱٤۹ فصل۲ از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، و مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ج۳ ص۳۲۵ از حسين بن زيد بن علي از امام صادق، و از جابر از امام محمّد باقر از رسول الله، و كشف الغمّة: ج۱ ص٤٦۷ روايت شده است از امام جعفر صادق از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم. بشارة المصطفى: ج۲ ص۲۰۸ به سند خود از امام رضا از پدرانش از رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «إِنَّ اللهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضىٰ بِرِضاها». إعتقادات الإماميّة: ص۱۰۵ و أمّا فاطمة صلوات الله عليها فاعتقادنا فيها أنّها سيّدة نساء العالمين من

الأوّلين و الآخرين، و أنّ الله يغضب لغضبها، و يرضى لرضاها و أنّها خرجت من الدنيا ساخطة على ظالميها و غاصبيها و مانعي إرثها.

۱۲۲ - سوره (۲٤) النور آيه۳۷: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ».

تفسيرعليّ بن إبراهيم القمّي: ج۲ ص۱۰۳به سند خود از امام محمّد باقرعليه السّلام كه فرمود: هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِياءِ وَ بَيْتُ عَلِيٍّ مِنْها. و تفسيرفرات الكوفي: ص: ۲۸۲ ح۳۸۲ به سند خود از امام محمّد باقرعليه السّلام كه فرمود: «... هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِياءِ، وَ بَيْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ مِنْها». تفسيرفرات الكوفي: ص۲۸٦ ح۳۸٦به سند خود به سند خود از زيدعليه السّلام گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِياءِ». فقال أبوبكر: هذا منها -يعني بيت عليّ بن أبي طالب-؟ فقال له النّبيّ: «هٰذا مِنْ أَفْضَلِها». و الكافي: ج۸ ص۱۱۳ ح۹۲ به سند خود از امام محمّد باقرعليه السّلام كه فرمود: «... وَ هِيَ بُيُوتاتُ الْأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْحُكَماءِ وَ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ، فَهٰذا بَيانُ عُرْوَةِ الْإِيمانِ الَّتي نَجا بِها مَنْ نَجا قَبْلَكُمْ، وَ بِها يَنْجُو مَنْ يَتَّبِعُ الْأَئِمَّةَ». كامل الزيارات: ص۵۳ ح۲ به سند خود از امام محمّد باقريا امام جعفرصادق عليهما السّلام كه فرمودند: «... طِبْتُمْ وَ طابَتْ مَنْبِتُكُمْ مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنا دَيّانُ الدّينِ فَجَعَلَكُمْ في بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَواتِنا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنا وَ كَفّارَةً لِذُنُوبِنا... ». مانند آن: من لا يحضره الفقيه: ج۲ ٦۱۳ و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج۲ ص۲۷۵ و كمال الدين: ج۱ ص۲۱۸. شواهد التنزيل: ج۱ ص۵۳۳ ح۵٦۷به سند خود از أنس بن مالک و بريدة كه گفتند: رسول الله اين آيه را قرائت فرمود كسى برخواست و گفت: (مراد آيه از خانه) كدام خانه است اى رسول الله؟ فرمود: «بُيُوتُ الْأَنْبِياءِ». پس أبو بكر برخواست و گفت: اى رسول‌الله اين خانه از آن هاست (خانه عليّ و فاطمة)؟ فرمود: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِها». شواهد التنزيل: ج۱ ص۵۳۳ ح۵٦۸ به سند ديگرى از أنس و بريدة مانند آن. خصائص الوحي المبين:

ص۷۹ و الصراط المستقيم: ج۱ ص۲۹۳ از تفسیر ثعلبی مانند آن. و کشف الغمّة: ج۱ ص۳۱۹ از کتاب ما نزل من القرآن في شأن عليّ عليه السّلام از ابن مردویه مانند آن. و تأویل الآیات الظاهرة: ص۳۵۸ و تفسیر البرهان: ج۳ ص۱۳۸ از محمّد بن العبّاس الماهیار مانند آن.

۱۲۳ - سوره (۱۷) الإسراء آیه۲۷: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذيراً». و سوره (۸) الأنفال آیه۴۲: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ».

۱۲۴ - سوره(۲۴) النور آیه۳۶: «اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ».

۱۲۵ - تفسیر عليّ بن ابراهیم القمّي: ج۲ ص۱۰۲به سند خود از امام جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام درباره آیه نور فرمود: «الْمِشْكاةُ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ «فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ» الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ «في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» كَأَنَّ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِساءِ أَهْلِ الْأَرْضِ، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ» يُوقَدُ مِنْ إِبْراهيمَ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ نَبِيِّنا وَ آلِهِ السَّلامُ، «لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ» يَعْني لا يَهُودِيَّةٍ وَ لا نَصْرانِيَّةٍ، «يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ» يَكادُ الْعِلْمُ يَتَفَجَّرُ مِنْها... ».

۱۲۶ - مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ج۱ ص۲۸۰ روایات به تظاهر از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره آیه نور رسیده است که فرمود: «اللهُ نُورُ السَّماواتِ»أنّه قال: يا عَلِيُّ! النُّورُ اسْمِي وَ «الْمِشْكاةُ» أَنْتَ يا عَلِيُّ «مِصْباحٌ» الْمِصْباحُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ «الزُّجاجَةُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ» «كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ» جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ «مُبارَكَةٍ» مُوسَى

بْنُ جَعْفَرٍ«زَيْتُونَةٍ» عَلِيُّ بْنُ مُوسَى «لا شَرْقِيَّةٍ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍ «وَ لا غَرْبِيَّةٍ» عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ «يَكادُ زَيْتُها» الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍ «يُضِيءُ» الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ». در تفسیرالبرهان: ج٤ ص٧٢ ح٧٦٤ گوید: از جابربن عبد الله الأنصاریروایت شده است که گوید: داخل مسجد کوفه گردیدم و أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را دیدم که با انگشت خود برزمین می نوشت و لبخندمی زد، عرضه داشتم: ای أمیرالمؤمنین! چه چیزشما را خندان نموده است؟ فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُقَرأُ هٰذِهِ الْآيَةَ وَ لَمْ يَعْرِفْها حَقَّ مَعْرِفَتِها». فقلت له: أيّ آية، يا أمير المؤمنين؟فقال: «قَوْلُهُ تَعالىٰ: «اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ»، الْمِشْكاةُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، «فيها مِصْباحٌ» أَنَا الْمِصْباحُ «فِي زُجاجَةٍ» الزُّجاجَةُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلامُ «كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍ (عَلَيْهِ السَّلامُ) زَيْتُونَةٍ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «لا شَرْقِيَّةٍ» موسَى بْنَ جَعْفَرٍ(عَلَيْهِ السَّلامُ) «وَ لا غَرْبِيَّةٍ» عَلِيُّ بْنُ موسىٰ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ»عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «نُورٌ عَلىٰ نُورٍ» الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ (عَلَيْهِ السَّلامُ) «وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». تأويل الآيات: ص٣٥٧ و تفسیرالبرهان : ج٤ ص٧١ ح٧٦٣٩ از تفسیرمحمّد بن العبّاس به سند خود از امام جعفرصادق علیه السّلام که درباره آیه کریمه نور فرمود: «الْحَسَنُ «الْمِصْباحُ» «فِي زُجاجَةٍ» الْحُسَيْنُ الزُّجاجَةُ«كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» فاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌ بَيْنَ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ» إِبْراهِيمُ «زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ» لا يَهُودِيَّةٍ وَ لا نَصْرانِيَّةٍ «يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ» يَكادُ الْعِلْمُ يَتَفَجَّرُ مِنْها «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌنُورٌعَلىٰ نُورٍ »إِمامٌ مِنْها بَعْدَ إِمامٍ «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» يَهْدِي اللهُ لِلْأَئِمَّةِ مَنْ يَشاءُ... ». بحار الأنوار: ج٢٣ ص٣٠٤ ب١٨ ح١ از تفسیرقمّی به سند متّصل از صالح بن سهل همدانی گوید شنیدم امام صادق علیه السّلام درباره آیه کریمه نور فرمود: «الْمِشْكاةُ» فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ «فيها

مِصْباحٌ» الْحَسَنُ الْمِصْباحُ الْحُسَيْنُ «فِي زُجاجَةٍ» الزُّجاجَةُ«كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» كَأَنَّ فاطِمَةَ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِساءِ أَهْلِ الدُّنْيا وَ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ» يُوقَدُ مِنْ إِبْراهيمَ «لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ» لا يَهُودِيَّةٍ وَ لا نَصْرانِيَّةٍ «يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ» يَكادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ مِنْها «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ» إِمامٌ مِنْها بَعْدَ إِمامٍ «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» يَهْدِي اللهُ لِلْأَئِمَّةِ مَنْ يَشاءُ ... ». كشف اليقين: ص٤١٦ المبحث٢١ و تفسير البرهان: ج٤ ص٧٢ ح٧٦٤٢از مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ابن المغازلي: ص٢٧١ح٣١٩ به سند خود از محمّد بن سهل بغدادی از موسی بن القاسم از علیّ بن جعفر گوید: از امام موسی کاظم علیه السّلام پرسیدم از معنی آیه کریمه: «كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ» فرمود: «الْمِشْكاةُ» فاطِمَةُ وَ «الْمِصْباحُ» الْحَسَنُ وَ «الزُّجاجَةُ» الْحُسَيْنُ «كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» كانَتْ كَوْكَباً دُرِّيّاً بَيْنَ نِساءِ الْعالَمِينَ... ».

۱۲۷ - مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۳ ص۳۳۵ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم به حضرت فاطمة سلام الله علیها فرمود: «إِنَّ بَطْنَ أُمِّكِ كانَ لِلْإِمامَةِ وِعاءً».

۱۲۸ - سوره(۲۲) الحج آیه٤٦: «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ».

۱۲۹ - بصائر الدرجات: ص٥٠٥ ب١٨ ح٤ و معانی الأخبار: ص١١١ ح٢ هر دو به سند متّصل خود از نصربن قابوس گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم درباره آیه کریمه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» فرمود: «الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمامُ الصّامِتُ، وَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ الْإِمامُ النّاطِقُ».

كمال الدين و تمام النعمة: ج۲ ص٤١٧ ب٤٠ ح١٠ به سند متّصل خود از أبوبصير از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نمود که حضرت درباره آیه کریمه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» فرمود: «الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمامُ الصّامِتُ، وَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ الْإِمامُ النّاطِقُ».

معاني الأخبار: ص١١١ ح١ به سند متّصل خود از إبراهيم بن زياد گفت: از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» پرسیدم فرمود: «الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ

الْإِمامُ الصّامِتُ، وَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ الْإِمامُ النّاطِقُ».

الكافي: ج۱ ص٤٢٧ ح٧٥ به سند متّصل خود از علیّ بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السّلام پرسیدم از تفسیر آیه کریمه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» فرمود: «الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمامُ الصّامِتُ، وَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ الْإِمامُ النّاطِقُ». مانند آن: مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۸۸.

۱۳۰ - مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۸۸ أحمد بن حمید هاشمی گفت: در کتاب جامع جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند تعالی: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ» چنین آمده بود که فرموده بود: «رَسُولُ اللهِ الْقَصْرُ الْمَشيدُ، وَ الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ عَلِيٌّ».

۱۳۱- معاني الأخبار: ص۱۱۱ ح۳ به سند متّصل خود از صالح بن سهل از امام صادق علیه السّلام که فرمود: «أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ هُوَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ، وَ الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ فاطِمَةُ وَ وُلْدُها مُعَطَّلينَ مِنَ الْمُلْكِ». تأويل الآيات الظاهرة: ص۳۳۹ و تفسیر البرهان: ج۳ ص۸۹۵ ح۷۳۷٦ از تفسیر محمّد بن العباس رحمه الله به سند متّصل خود از صالح بن سهل از امام صادق علیه السّلام که فرمود: قَوْلُهُ تَعالىٰ: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» «أَميرُ الْمُؤْمِنينَ الْقَصْرُ الْمَشيدُ، وَ الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ فاطِمَةُ وَ وُلْدُها مُعَطَّلُونَ مِنَ الْمُلْكِ».

۱۳۲ - مائة منقبة: ص۱۳۵به سند متّصل خود از ابن عباس گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم به عبد الرحمان بن عوف (لعنة الله علیه): «يا عَبْدَ الرَّحْمانِ! أَنْتُمْ أَصْحابي وَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ مِنّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ، فَمَنْ قاسَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَفاني، وَ مَنْ جَفاني [فَقَدْ] آذاني، وَ مَنْ آذاني فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ رَبّي. يا عَبْدَ الرَّحْمانِ! إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتاباً مُبيناً وَ أَمَرَني أَنْ أُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نَزَّلَ إِلَيْهِمْ ما خَلا عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَإِنَّهُ يَسْتَغْني عَنِ الْبَيانِ، إِنَّ اللهَ تَعالىٰ جَعَلَ فَصاحَتَهُ كَفَصاحَتي وَ دِرايَتَهُ كَدِرايَتي، وَ لَوْ كانَ الْحِلْمُ رَجُلاً لَكانَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ لَوْ كانَ الْفَضْلُ شَخْصاً لَكانَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ لَوْ كانَ الْحَياءُ صُورَةً لَكانَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ

لَوْ كانَ الْحُسْنُ هَيْئَةً لَكانَتْ فاطِمَةَ بَلْ هِيَ أَعْظَمُ، إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنْصُراً وَ شَرَفاً وَ كَرَماً». از او: مقتل الحسين عليه السّلام خوارزمی: ج۱ ص۶۰، و فرائد السمطين: ج ۲ ص ٦٨ ح ۳۹۲ از خوارزمی. و ملحقات إحقاق الحق: ج۱۵ ص۱۳۳ح۳ از کتاب مودّة القربی: ص ۱۱۸ چاپ لاهور سید علیّ همدانی حسینی به سند خود از ابن‌عبّاس مانند آن با اختلافی اندک.

۱۳۳ - الغيبة، الشيخ الطوسي: ص۲۸۵ فصل٤ به سند متّصل خود از ناحیه مقدّسه توقیعی صادر شد: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ عافانَا اللهُ وَ إِيّاكُمْ مِنَ الضَّلالَةِ وَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنا وَ لَكُمْ رُوحَ الْيَقينِ وَ أَجارَنا وَ إِيّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ ... وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... ». و مانند آن: الإحتجاج: ج۲ ص٤٦٧.

۱۳٤ - بصائر الدرجات: ص۲۲ ب۱۱ ح۱۰ حدّثنا أحمد بن إبراهيم، عن إسماعيل بن مهزيار، عن عثمان بن جبلة، عن أبي الصامت، قال أبو عبد الله عليه السّلام: «إِنَّ حَديثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، شَريفٌ كَريمٌ ذَكْوانُ ذَكِيٌّ وَعْرٌ،لا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ». قلت: فمن يحتمله جعلت فداك؟ قال: «مَنْ شِئْنا ياأَبَاالصّامِتِ». قال أبو الصّامت: فظننت أنّ لله عباداً هم أفضل من هؤلاء الثّلاثة.

۱۳۵ - الأمالي، صدوق: ص۱۸ المجلس۵ ح۱٤، ۱۵- ٤- حدّثنا محمّد بن إبراهيم قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن جرير الطّبريّ قال: حدّثنا أبو محمّد الحسن بن عبد الواحد الخزّاز قال: حدّثني إسماعيل بن عليّ السّنديّ، عن منيع بن الحجّاج، عن عيسى بن موسى، عن جعفر الأحمر، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليه السّلام قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاريّ يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «إِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتي فاطِمَةُ عَلىٰ ناقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبَيْنِ خَطْمُها مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوائِمُها مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ ذَنَبُها مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ عَيْناها ياقُوتَتانِ حَمْراوانِ عَلَيْها قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرىٰ ظاهِرُها مِنْ باطِنِها وَ باطِنُها مِنْ ظاهِرِها داخِلُها عَفْوُ

اللهِ وَ خارِجُها رَحْمَةُ اللهِ عَلىٰ رَأْسِها تاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْياقُوتِ يُضيءُ كَما يُضيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ في أُفُقِ السَّماءِ وَ عَنْ يَمينِها سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمالِها سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرَئيلُ آخِذٌ بِخِطامِ النّاقَةِ يُنادي بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ غُضُّوا أَبْصارَكُمْ حَتّىٰ تَجُوزَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلا يَبْقىٰ يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لا رَسُولٌ وَ لا صِدّيقٌ وَ لا شَهيدٌ إِلّا غَضُّوا أَبْصارَهُمْ حَتّىٰ تَجُوزَ فاطِمَةُ فَتَسيرُ حَتّىٰ تُحاذِيَ عَرْشَ رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ فَتَئِجُّ بِنَفْسِها عَنْ ناقَتِها وَ تَقُولُ: إِلٰهي وَ سَيِّدي! أُحْكُمْ بَيْني وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَني. اللّٰهُمَّ احْكُمْ بَيْني وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدي فَإِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ: يا حَبيبَتي وَ ابْنَةَ حَبيبي! سَليني تُعْطَيْ وَ اشْفَعي تُشَفَّعي، فَوَ عِزَّتي وَ جَلالي لا جازَني ظُلْمُ ظالِمٍ. فَتَقُولُ: إِلٰهي وَ سَيِّدي! ذُرِّيَّتي وَ شيعَتي وَ شيعَةَ ذُرِّيَّتي وَ مُحِبّيَّ وَ مُحِبّي ذُرِّيَّتي، فَإِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فاطِمَةَ وَ شيعَتُها وَ مُحِبُّوها وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِها؟! فَيُقْبِلُونَ وَ قَدْ أَحاطَ بِهِمْ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقْدُمُهُمْ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ حَتّىٰ تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ».

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود دخترم فاطمه بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت به محشر رو کند که دو پهلویش نگار دارد و مهارش از لؤلؤ تر و چهارپایش از زمرّد سبز و دمش از مشك اَذفر و دو چشمش از یاقوت سرخ است. بر پشت آن قبّه‌ایست از نور که برونش از درونش دیده شود و درونش از برونش، درون آن گذشت خداست و برونش رحمت خدا. بر سر آن مخدره تاجی است از نور که آن تاج هفتاد رکن دارد و هر رکنی مرصع به درّ و یاقوت است، چونان ستاره فروزان در افق آسمان می درخشد و بر سمت راستش هفتاد هزار فرشته باشد و بر چپش هفتاد هزار فرشته و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته و به بانگ بلند فریاد کشد: دیده بر هم نهید تا فاطمه دختر محمّد بگذرد. در آن روز هیچ پیغمبر و رسول و صدّیق و شهیدی نماند جز آن‌که همه دیده بر هم نهند، تا فاطمه بگذرد و خود را برابر عرش پروردگارش جلّ جلاله رساند، و از ناقه به زیر اندازد و گوید: معبودا سیّدا! میان من و هر که به من ستم کرده، حکم کن، خدایا!

میان من و هر کس که فرزندانم را کشته، حکم کن. به ناگاه پاسخی از طرف خدای جلّ جلاله آید: ای حبیبه‌ام و زاده حبیبم! از من بخواه تا عطا شوی و شفاعت کن تا پذیرفته گردد به عزت و جلالم سوگند که ستم ستمگر را کیفر دهم. می‌گوید: معبودم سیّدم! ذرّیّه و شیعیان و شیعیان ذرّیّه‌ام و دوستانم و دوستان ذرّیّه‌ام را دریاب. از طرف خدای جلّ جلاله ندا رسد: کجایند ذرّیّه فاطمه و شیعیان و دوستان او و دوستان ذراری او؟ و آنان در میان فرشتگان رحمت پیش آیند و فاطمه رهبر آن‌ها گردد تا آن‌ها را وارد بهشت کنند. از او: روضة الواعظین و بصیرة المتّعظین: ج۱ ص۱۴۹ و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی: ص۱۹و بالإسناد قال: حدّثنا محمّد بن إبراهیم قال: ... . و مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام و الفضائل، ابن شاذان القمي: ص۱۲ المقدمة و تسلیة المجالس و زینة المجالس: ج۱ ص۶۰.

۱۳۶- صفات الشیعة: ص۳ ح۲ به سند صحیح از حسین بن خالد از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام که فرمود: «شیعَتُنَا الْمُسَلِّمُونَ لِأَمْرِنا، الْآخِذُونَ بِقَوْلِنا، الْمُخالِفُونَ لِأَعْدائِنا، فَمَنْ لَمْ یَکُنْ کَذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنّا». الکافي: ج۱ ص۳۶۸ ح۲ به سند متّصل خود از عبد الرحمان بن کثیر گوید نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که مهزم بر آن حضرت داخل گشت و عرضه داشت: قربانت گردم مرا خبر ده از (فرج آل محمّد صلّی الله علیهم) امری که انتظار آن را می کشیم کی خواهد بود؟ فرمود: «یا مِهْزَمُ! کَذَبَ الْوَقّاتُونَ، وَ هَلَکَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ». و الغیبة، النعماني: ص۲۹۴ ب۱۶ ح۱۱ از کلینی به سندش مانند الکافي. الغیبة، االشیخ الطوسي: ص۴۲۶ به سند خود از عبد الرحمان بن کثیر گوید: نزد حضرت امام صادق علیه السّلام بودم که مهزم بر حضرت داخل گشته، عرض کرد: فدایت شوم، از این امر که انتظار آن می برید، مرا خبر ده چه زمانی خواهد بود، زیرا برما طولانی شده است؟ فرمود: «یا مِهْزَمُ! کَذَبَ الْوَقّاتُونَ، وَ هَلَکَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ، وَ إِلَیْنا یَصیرونَ». الإمامة و التبصرة من الحیرة: ص۹۵ ب۲۳ ح۸۷ به سند صحیح خود از محمد بن مسلم، از امام صادق

علیه السّلام، گوید: نزد حضرت بودم که مهزم برحضرت داخل گشت پس عرض کرد: فدایت گردم، مرا خبرده از این امرکه انتظارآن می بریم چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: «یا مِهْزَمُ! کَذَبَ الْوَقّاتُونَ، وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ، وَ إِلَيْنا يَصيرونَ». و الغيبة، النعماني: ص۱۹۸ ب۱۱ ح۸ به سند متّصل خود از عبد الرحمان بن کثیرگوید: خدمت امام جعفرصادق علیه السّلام بودم و مهزم أسدی نزد حضرت بود که عرضه داشت: خداوند مرا فدایت گرداند این امری که انتظارآن می‌کشید کی می‌شود که برما به درازا کشید؟ پس حضرت فرمود: «یا مِهْزَمُ! کَذَبَ الْمُتُمَنّونَ، وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ، وَ إِلَيْنا يَصيرونَ». مختصر البصائر: ص۵۱۸ و في الحديث: «نَجَا الْمُسَلِّمُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَكَلِّمُونَ».

۱۳۷ - در کتاب «کفایة الأثر» صفحه٦۱ به سند متّصل و صحیح خود از شیخ کلینی او به سند صحیح از امام جعفرصادق علیه السّلام و به سند دیگری از آن حضرت هردو سند از پدر گرامش امام محمّد باقرعلیه السّلام از جابربن عبدالله انصاری از رسول الله صلّی الله علیه و آله که به امام حسین علیه السّلام فرمود: ... .

۱۳۸ - مائة منقبة، ابن شاذان: ص۲۳ المنقبة۵- حدّثني محمّد بن عليّ بن الفضل بن تمام الزّيّات رحمه الله قال: حدّثني محمّد بن القاسم قال: حدّثني عبّاد بن يعقوب قال: حدّثني موسى بن عثمان قال: حدّثني الأعمش قال: حدّثني أبو إسحاق، عن الحارث و سعيد بن قيس عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله.

و مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج۱ ص۱٤٤ فصل٦ ح۲۱ عن ابن شاذان ... .

الطرائف: ص۱۷۳ ح۲۷۱ و الصّراط المستقيم: ج۲ ص۱۵۰ و حلية الأبرار: ج۲ ص۷۲۱ ح۱۳۰ و غاية المرام: ص۳۵ ح۲۲ و ص٦۹۲ ح۲ و فرائد السّمطين: ج۲ص۳۲۱ ح۵۷۲ همه از مقتل خوارزمی. و الصّراط المستقيم: ج۲ ص۱۵۰ فصل٤ از خوارزمی و ابن‌شاذان. و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۱ ص ۲۵۱ و چاپ دیگری ص۲۹۲ - عن الأعمش، عن أبي إسحاق،

عن الحارث بن سعيد بن قيس، عن عليّ بن أبي طالب و عن جابربن عبد الله الأنصاريّ كليهما عن النّبيّ صلّى الله عليه و آله:... . و الدّرّ النظيم: ص۷۹۵ عن الأعمش... . و العدد القويّة: ص۸۸ از كتاب كشف الحيرة: قال الأعمش: عن أبي إسحاق، عن الحارث و سعيد بن قيس كلاهما، عن النبيّ صلّى الله عليه و آله أنّه قال: ... . و تفضيل الأئمّة عليهم السّلام: ص۲۳۳ ح۷۳ و ممّا رواه محمّد بن العبّاس بن مروان في «تفسير ما نزل في محمّد و آله صلوات الله عاليهم»: عن الحارث و سعيد بن قيس، عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: ... . و الإستنصار، العلّامة الكراجكي: ص۲۳.

۱۳۹ - كفاية الأثر في النّصّ على الأئمّة الإثني عشر: ص۴۰ حدّثنا محمّد بن عبد الله بن المطّلب و أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن عبد الله بن الحسن بن عبّاس الجوهريّ جميعاً قالا: حدّثنا لاحق اليمانيّ، عن إدريس بن زياد لوى قال: حدّثنا إسرائيل بن يونس بن أبي‌إسحاق السبيعيّ، عن جعفربن الزّبير، عن القاسم، عن سلمان الفارسيّ رضي الله عنه قال: خطبنا رسول الله صلّى الله عليه و آله فقال: «مَعاشِرَالنّاسِ! إِنّي راحِلٌ عَنْ قَريبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغيبِ أُوصيكُمْ في عِتْرَتي خَيْراً وَ إِيّاكُمْ وَ الْبِدَعَ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَ الضَّلالَةُ وَ أَهْلُها فِي النّارِ. مَعاشِرَالنّاسِ! مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالْقَمَرِ، وَ مَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالْفَرْقَدَيْنِ، فَإِذا فَقَدْتُمُ الْفَرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِالنُّجُومِ الزّاهِرَةِ بَعْدي، أَقُولُ قَوْلي هٰذا وَ أَسْتَغْفِرُاللهَ لي وَ لَكُم». قال: فلمّا نزل عن المنبرصلّى الله عليه و آله تبعته حتّى دخل بيت عائشة فدخلت إليه و قلت: بأبي أنت و أمّي يا رسول الله سمعتك تقول: «إِذا افْتَقَدْتُمُ الشَّمْسَ فَتَمَسَّكُوا بِالْقَمَرِ، وَ إِذا افْتَقَدْتُمُ الْقَمَرَ فَتَمَسَّكُوا بِالْفَرْقَدَيْنِ، وَ إِذا افْتَقَدْتُمُ الْفَرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِالنُّجُومِ الزّاهِرَةِ»، فما الشّمس؟ و ما القمر؟ و ما الفرقدان؟ و ما النّجوم الزّاهرة؟ فقال: «أَنَا الشَّمْسُ، وَ عَلِيٌّ الْقَمَرُ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ الفَرْقَدانِ، فَإِذَا افْتَقَدْتُمُوني فَتَمَسَّكُوا بِعَلِيٍّ بَعْدي، وَ إِذَا افْتَقَدْتُمُوهُ فَتَمَسَّكُوا بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ أَمَّا النُّجُومُ الزّاهِرَةُ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، تاسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ». ثمّ قال صلّى الله عليه

و آله: «إِنَّهُمْ هُمُ الْأَوْصِياءُ وَ الْخُلَفاءُ بَعْدي، أَئِمَّةٌ أَبْرارٌ، عَدَدَ أَسْباطِ يَعْقُوبَ، وَ حَوَارِيِّ عيسٰى». قلت: فسمّهم لي يا رسول الله. قال: «أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ، وَ بَعْدَهُما عَلِيٌّ زَيْنُ الْعابِدينَ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ باقِرُ عِلْمِ النَّبِيّينَ، وَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُهُ الْكاظِمُ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ الَّذي يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْغُرْبَةِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ الصّادِقانِ عَلِيٌّ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ في غَيْبَتِهِ، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتي، مِنْ دَمي وَ لَحْمي، عِلْمُهُمْ عِلْمي، وَ حُكْمُهُمْ حُكْمي، مَنْ آذاني فيهِمْ فَلا أَنالَهُ اللهُ شَفاعَتي». از او: الصراط المستقيم: ج۲ ص۱۴۲ فصل۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۱ ص۲۸۱ و في رواياتنا روى القاسم، عن سلمان الفارسيّ: «فَإِذا فَقَدْتُمُ الْفِرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكوا بِالنُّجومِ الزّاهِرَةِ». ثمّ قال: «وَ أَمَّا النُّجومِ الزّاهِرَةِ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ التّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ ... ».

۱۴۰ - مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمّة عليهم السّلام: ص۲۴ المنقبة۶- حدّثني محمّد بن عبد الله بن عبيد الله بن مرّة رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد البغويّ قال: حدّثني عليّ بن الجعد قال: حدّثني أحمد بن وهب بن منصور قال: حدّثني أبوقبيصة شريح بن محمّد العنبريّ قال: حدّثني نافع، عن عبد الله بن عمربن الخطّاب قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعليّ بن أبي طالب عليه السّلام: «يا عَلِيُّ! أَنَا نَذيرُ أُمَّتي، وَ أَنْتَ هاديها، وَ الْحَسَنُ قائِدُها، وَ الْحُسَيْنُ سائِقُها، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جامِعُها، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عارِفُها، وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كاتِبُها، وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصيها، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ مُعَبِّرُها وَ مُنْجيها وَ طارِدُ مُبْغِضيها وَ مُدْني مُؤْمِنيها، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قائِمُها وَ سائِقُها، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ساتِرُها وَ عالِمُها، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُناديها وَ مُعْطيها، وَ الْقائِمُ الْخَلَفُ ساقيها وَ مُناشِدُها، إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمينَ يا عَبْدَ اللهِ!». مانند آن: مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۱ ص۲۹۲ و الصّراط المستقيم: ج۲ ص۱۵۰ و الدّرّالنّظيم في مناقب الأئمّة اللّهاميم: ص۷۹۵ و العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة: ص۸۸ همه از: عبد الله بن محمّد البغويّ، عن عليّ بن الجعد، عن أحمد بن وهب بن منصور، عن

أبي قبيصة شريح بن محمّد العنبريّ، عن نافع، عن عبد الله بن عمر. و در العدد القويّةگويد: و روى ذلك جماعة، عن جابربن عبد الله الأنصاريّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه و آله.

۱۴۱ - بحارالأنوار.

۱۴۲ - كفاية الأثر في النّصّ على الأئمّة الإثني عشر:ص۴۰ حدّثنا محمّد بن عبد الله بن المطّلب و أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن عبد الله بن الحسن بن عبّاس الجوهريّ جميعاً قالا: حدّثنا لاحق اليمانيّ عن إدريس بن زياد لوى قال: حدّثنا إسرائيل بن يونس بن أبي‌إسحاق السبيعيّ، عن جعفربن الزّبير،عن القاسم، عن سلمان الفارسيّ رضي الله عنه قال: خطبنا رسول الله صلّى الله عليه و آله فقال: «مَعاشِرَالنّاسِ! إِنّي راحِلٌ عَنْ قَريبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغيبِ أُوصيكُمْ في عِتْرَتي خَيْراً، وَ إِيّاكُمْ وَ الْبِدَعَ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَ الضَّلالَةُ وَ أَهْلُها فِي النّارِ. مَعاشِرَالنّاسِ! مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالْقَمَرِ، وَ مَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَفَلْيَتَمَسَّكْ بِالْفَرْقَدَيْنِ، فَإِذا فَقَدْتُمُ الْفَرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِالنُّجُومِ الزّاهِرَةِ بَعْدي، أَقُولُ قَوْلي هذا وَ أَسْتَغْفِرُاللهَ لي وَ لَكُمْ». قال: فلمّا نزل عن المنبرصلّى الله عليه و آله تبعته حتّى دخل بيت عائشة فدخلت إليه و قلت: بأبي أنت و أمّي يا رسول الله! سمعتك تقول: إذا افتقدتم الشّمس فتمسّكوا بالقمر، و إذا افتقدتم القمر فتمسّكوا بالفرقدين، و إذا افتقدتم الفرقدين فتمسّكوا بالنّجوم الزاهرة، فما الشّمس و ما القمر و ما الفرقدان و ما النّجوم الزاهرة؟ فقال: «أَنَا الشَّمْسُ وَ عَلِيٌّ الْقَمَرُوَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ الفَرْقَدانِ، فَإِذَا افْتَقَدْتُمُوني فَتَمَسَّكُوا بِعَلِيّ بَعْدي، وَ إِذَا افْتَقَدْتُمُوهُ فَتَمَسَّكُوا بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ أَمَّا النُّجُومُ الزّاهِرَةُ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تاسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ». ثمّ قال صلّى الله عليه و آله: «إِنَّهُمْ هُمُ الْأَوْصِياءُ وَ الْخُلَفاءُ بَعْدي، أَئِمَّةٌ أَبْرارٌعَدَدَ أَسْباطِ يَعْقُوبَ وَ حَوارِيّ عيسىٰ». قلت: فسمّهم لي يا رسول الله. قال: «أَوَّلُهُمْ (وَ سَيِّدُهُمْ -بحار) عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ، وَ بَعْدَهُما عَلِيٌّ زَيْنُ الْعابِدينَ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ باقِرُعِلْمِ النَّبِيّينَ، وَ الصّادِقُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُهُ الْكاظِمُ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ الَّذي يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْغُرْبَةِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ

الصّادِقانِ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ في غَيْبَتِه، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتي مِنْ دَمي وَ لَحْمي، عِلْمُهُمْ عِلْمي وَ حُكْمُهُمْ حُكْمي، مَنْ آذاني فيهِمْ فَلا أَنالَهُ اللهُ شَفاعَتي». از او: بحار الأنوار ج٣٦ ص٢٨٩. و كفاية المهتدي في معرفة المهديّ عليه السّلام: ص٤٩١ ح١٣ قال ابن شاذان عليه الرّحمة و الغفران: حدّثنا عليّ بن الحكم رضى الله عنه، عن جعفربن سليمان الضبعيّ، عن سعد بن ظريف، عن الأصبغ بن نباته، عن سلمان الفارسيّ رضوان الله عليه، قال: خطبنا رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال: «معاشرالناس! ... » - مانند كفاية الأثربا اختلافى اندک-.

١٤٣ - كفاية الأثر في النّصّ على الأئمّة الإثني عشر: ص١٢٠ أخبرنا محمّد بن عبد الله بن المطلّب الشيبانيّ قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن حفص الخثعميّ الكوفيّ قال: حدّثنا عبّاد بن يعقوب قال: حدثنا عليّ بن هاشم، عن محمّد بن عبد الله، عن أبي عبيدة بن محمّد بن عمّار، عن أبيه، عن جدّه عمّار قال: كنت مع رسول الله صلّى الله عليه و آله في بعض غزواته و قتل عليّ عليه السّلام أصحاب الألوية و فرّق جمعهم و قتل عمرو بن عبد الله الجمحيّ و قتل شيبة بن نافع أتيت رسول الله صلّى الله عليه و آله فقلت له: يارسول الله! صلى الله عليك إنّ عليّا! قد جاهد في الله حقّ جهاده. فقال: «لِأَنَّهُ مِنّي وَ أَنَا مِنْهُ وارِثُ عِلْمي وَ قاضي دَيْني وَ مُنْجِزُ وَعْدي وَ الْخَليفَةُ بَعْدي وَ لَوْلاهُ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ حَرْبُهُ حَرْبي وَ حَرْبي حَرْبُ اللهِ وَ سِلْمُهُ سِلْمي وَ سِلْمي سِلْمُ اللهِ أَلا إِنَّهُ أَبُوسِبْطَيَّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللهُ تَعالَى الْأَئِمَّةَ الرّاشِدينَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ». فقلت: بأبي أنت و أمّي يا رسول الله ما هذا المهديّ؟ قال: «يا عَمّارُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً وَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ يَغيبُ عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَ جَلَّ:«قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ» يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَويلَةٌ يَرْجِعُ عَنْها قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْها آخَرُونَ فَإِذا كانَ في آخِرِالزَّمانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيا قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُقاتِلُ عَلَى التَّأْويلِ كَما قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزيلِ وَ هُوَ سَمِيّي وَ أَشْبَهُ النّاسِ بي. يا عَمّارُ! سَتَكُونُ بَعْدي فِتْنَةٌ فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقَّ مَعَهُ. يا عَمّارُ! إِنَّكَ

سَتُقاتِلُ بَعْدي مَعَ عَلِيٍّ صِنْفَيْنِ النّاكِثينَ وَ الْقاسِطينَ ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ». قلت: يا رسول الله! أ ليس ذلك على رضا الله و رضاك؟ قال: «نَعَمْ عَلىٰ رِضَا اللهِ وَ رِضايَ وَ يَكُونُ آخِرُزادِكَ مِنَ الدُّنْيا شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ». فلمّا كان يوم صفّين خرج عمّار بن ياسر إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال له: يا أخا رسول‌الله! أ تأذن لي في القتال؟ قال: «مَهْلاً رَحِمَكَ اللهُ». فلمّا كان بعد ساعة أعاد عليه الكلام فأجابه بمثله فأعاد عليه ثالثاً! فبكى أمير المؤمنين عليّاً! عليه السّلام فنظر إليه عمّار فقال: يا أمير المؤمنين! إنّه اليوم الذي وصفه لي رسول الله صلّى الله عليه و آله فنزل أمير المؤمنين عليه السّلام عن بغلته و عانق عمّاراً و ودّعه ثمّ قال: «يا أَبَا الْيَقْظانِ! جَزاكَ اللهُ عَنِ اللهِ وَ عَنْ نَبِيِّكَ خَيْراً فَنِعْمَ الْأَخُ كُنْتَ وَ نِعْمَ الصّاحِبُ كُنْتَ». ثمّ بكى عليه السّلام و بكى عمّار ثمّ قال: و الله يا أمير المؤمنين ما تبعتك إلّا ببصيرة فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول يوم خيبر: «يا عَمّارُ! سَتَكُونُ بَعْدي فِتْنَةٌ فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقَّ مَعَهُ وَ سَتُقاتِلُ النّاكِثينَ وَ الْقاسِطينَ». فجزاك الله يا أمير المؤمنين عن الإسلام أفضل الجزاء فلقد أدّيت و أبلغت و نصحت. ثمّ ركب و ركب أمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ برز إلى القتال ثمّ دعا بشربة من ماءٍ فقيل له: ما معنا ماء، فقام إليه رجل من الأنصار فأسقاه شربة من لبن فشربه. ثمّ قال: هكذا عهد إليّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أن يكون آخر زادي من الدّنيا شربة من اللّبن. ثمّ حمل على القوم فقتل ثمانية عشر نفساً فخرج إليه رجلان من أهل الشّام فطعناه فقتل رحمه الله فلمّا كان في اللّيل طاف أمير المؤمنين عليه السّلام في القتلى فوجد عمّاراً ملقىً بين القتلى فجعل رأسه على فخذه ثمّ بكى عليه السّلام و أنشأ يقول: «يا مَوْتُ كَمْ هٰذَا التَّفَرُّقُ عَنْوَةً* فَلَسْتَ تُبْقِي لِلْخَليلِ خَليل* أَراكَ بَصيراً (نَصيراً) بِالَّذينَ أُحِبُّهُمْ *كَأَنَّكَ تَمْضي نَحْوَهُمْ بِدَليل».

و كفاية المهتدي في معرفة المهديّ عليه السّلام: ص٤٩٧ ح١٥ و كشف الحقّ او الأربعون، الخاتون آبادي: ص٩٠ ح١٧ از كتاب فضل بن شاذان: حدّثنا الحسن بن عليّ بن فضال رضى الله

عنه، عن عبد الله بن بكير، عن عبد الملك بن إسماعيل الأسديّ عن أبيه، عن سعيد بن جبير قال: قيل لعمّار بن ياسر: ما حملك على حبّ عليّ بن أبي‌طالب؟ قال: قد حملني الله، و رسوله صلّى الله عليه و آله، و قد أنزل الله تعالى فيه آيات جليلة، و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيه أحاديث كثيرة. فقيل له: هلّا تحدّثني بشيءٍ ممّا قال فيه رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ قال: و لم لا أحدّث! و لقد كنت بريئاً من الّذين يكتمون الحقّ، و يظهرون الباطل. ثمّ قال: كنت مع رسول الله، فرأيت عليّاً عليه‌السّلام في بعض الغزوات قد قتل عدّة من أصحاب راية قريش، فقلت لرسول الله صلّى الله عليه و آله: يا رسول الله! إنّ عليّا قد جاهد في الله حقّ جهاده. فقال: «وَ ما يَمْنَعُهُ مِنْهُ؟! إِنَّهُ مِنّي وَ أَنَا مِنْهُ؛ وَ إِنَّهُ وارِثي، وَ قاضِيُ دَيْني، وَ مُنْجِزُوَعْدي، وَ خَليفَتي مِنْ بَعْدي، وَ لَوْلاهُ لَمْ يُعْرَفُ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ في حَياتي وَ بَعْدَ وَفاتي؛ حَرْبُهُ حَربي، وَ حَرْبي حَرْبُ اللهِ؛ وَ سِلْمُهُ سِلْمي، وَ سِلْمي سِلْمُ اللهِ؛ وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِهِ الْأَئِمَّةَ الرّاشِدونَ. فَاعْلَمْ يا عَمّارُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ يُعْطِيَني اثْنَيْ عَشَرَخَليفَةً؛ مِنْهُمْ عَلِيٌّ، وَ هُوَ أَوَّلُهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ». فقلت: و من الآخرون منهم يا رسول الله؟ قال: «الثّانِيُ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيّ بْنِ أَبي‌طالِبٍ؛ وَ الثّالِثُ مِنْهُمُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيّ بْنِ أَبي طالِبٍ؛ وَ الرّابِعُ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدينَ؛ وَ الْخامِسُ مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ؛ ثُمَّ ابْنُهُ جَعْفَرٌ؛ ثُمَّ ابْنُهُ مُوسىٰ؛ ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيٌّ؛ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ؛ ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيٌّ؛ ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ؛ ثُمَّ ابْنُهُ الَّذي يَغيبُ عَنِ النّاسِ غَيْبَةً طَويلَةً، وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ». ثُمَّ يَخْرُجُ، وَ يَمْلَأُ الدُّنْيا قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. يا عَمّارُ! سَيَكونُ بَعْدي فِتْنَةٌ، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَهُ. وَ إِنَّكَ سَتُقاتِلُ النّاكِثينَ وَ الْقاسِطينَ مَعَهُ، ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ، وَ يَكونُ آخِرُزادِكَ مِنَ الدُّنْيا شَرْبَةٌ مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ». قال سعيد: فكان كما أخبره رسول الله صلّى الله عليه وآله. صدق الله العظيم، و صدق رسوله الكريم، وصلّى الله على محمّد وآله أجمعين.

١٤٤ - كفاية الأثر في النّصّ على الأئمّة الإثني عشر: ص١١ أخبرني أبو المفضّل محمّد بن عبد الله

بن المطّلب الشيبانيّ قال: حدّثنا أحمد بن مطرق بن سواد بن الحسين القاضي البستيّ بمكّة قال: حدّثني أبو حاتم المهلّبيّ المغيرة بن محمّد بن مهلّب قال: حدّثنا عبد الغفّار بن كثير الكوفيّ، عن إبراهيم بن حميد، عن أبي هاشم، عن مجاهد، عن ابن عبّاس قال: قدم يهوديّ على رسول الله صلّى الله عليه و آله يقال له: نعثل فقال: يا محمّد! إنّي أسألك عن أشياء تلجلج في صدري منذ حين فإن أنت أجبتني عنها أسلمت على يدك. قال: سل يا أَبا عُمارَةَ. فقال: يا محمّد! صف لي ربّك. فقال صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ الْخالِقَ لا يُوصَفُ إِلّا بِما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ الْخالِقُ الَّذي تَعْجِزُ الْحَواسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهامُ أَنْ تَنالَهُ وَ الْخَطَراتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصارُ عَنِ الْإِحاطَةِ بِهِ جَلَّ عَمّا يَصِفُهُ الْواصِفُونَ نَأىٰ في قُرْبِهِ وَ قَرُبَ في نَأْيِهِ كَيْفَ الْكَيْفِيَّةَ فَلا يُقالُ لَهُ كَيْفَ وَ أَيْنَ الْأَيْنَ فَلا يُقالُ لَهُ أَيْنَ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ فيهِ وَ الْأَيْنُونِيَّةِ فَهُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَما وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْواصِفُونَ لا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». قال: صدقت يامحمّد! فأخبرني عن قولك: إِنَّهُ وَاحِدٌ لا شَبيهَ لَهُ أَ لَيْسَ اللهُ واحِداً وَ الْإِنْسانُ واحِداً فَوَحْدانِيَّتُهُ أَشْبَهَتْ وَحْدانِيَّةَ الْإِنْسانِ. فقال صلّى الله عليه و آله: «اللهُ واحِدٌ واحِدِيُّ الْمَعْنىٰ وَ الْإِنْسانُ واحِدٌ ثَنَوِيُّ الْمَعْنىٰ جِسْمٌ وَ عَرَضٌ وَ بَدَنٌ وَ رُوحٌ وَ إِنَّمَا التَّشْبيهُ فِي الْمَعاني لا غَيْرُ». قال: صدقت يا محمّد! فأخبرني عن وصيّك من هو فما من نبيّ إلّا و له وصيّ و إنّ نبيّنا موسى بن عمران أوصى إلى يوشع بن نون. فقال: «نَعَمْ إِنَّ وَصِيّي وَ الْخَليفَةَ مِنْ بَعْدي عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ بَعْدَهُ سِبْطايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ تَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرارٌ». قال: يا محمّد فسمّهم لي. قال: «نَعَمْ إِذا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضىٰ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذا مَضىٰ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذا مَضىٰ جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسىٰ فَإِذا مَضىٰ مُوسىٰ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذا مَضىٰ مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذا مَضىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذا مَضَى الْحَسَنُ فَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَيْهِمُ السَّلامُ فَهٰذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِماماً عَلىٰ عَدَدِ نُقَباءِ بَني إِسْرائيلَ». قال: فأين مكانهم في الجنّة؟ قال: «مَعي في دَرَجَتي». قال: أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّك رسول الله و أشهد

أنّهم الأوصياء بعدك و لقد وجدت هذا في الكتب المتقدّمة و فيما عهد إلينا موسى عليه السّلام إذا كان آخر الزّمان يخرج نبيّ يقال له أحمد خاتم الأنبياء لا نبيّ بعده يخرج من صلبه أئمّة أبرار عدد الأسباط فقال: «يا أَبا عُمارَةَ! أَ تَعْرِفُ الْأَسْباطَ؟». قال: نعم يارسول الله إنّهم كانوا اثني عشر. قال: «فَإِنَّ فيهِمْ لاوِيَ بْنَ أَرْحيا». قال: أعرفه يارسول الله و هو الّذي غاب عن بني إسْرائيل سنين ثمّ عاد فأظهر شريعته بعد اندراسها و قاتل مع فريطيا الملك حتّى قتله. و قال عليه السّلام: «كائِنٌ في أُمَّتي ما كانَ مِنْ بَني إِسْرائيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ، وَ إِنَّ الثّانِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدي يَغيبُ حَتّىٰ لا يُرىٰ، وَ يَأْتي عَلىٰ أُمَّتي زَمَنٌ لا يَبْقىٰ مِنَ الْإِسْلامِ إِلّا اسْمُهُ وَ لا مِنَ الْقُرْآنِ إِلّا رَسْمُهُ، فَحينَئِذٍ يَأْذَنُ اللهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلامَ وَ يُجَدِّدُ الدّينَ». ثمّ قال صلّى الله عليه و آله: «طُوبىٰ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ طُوبىٰ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ، وَ الْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ». و مانند آن: العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة: ص۸۱ و رووا عن أبي هاشم، عن مجاهد، عن أبي عبّاس قال: قدم يهوديّ على رسول الله صلّى الله عليه و آله يقال له نعثل ... .

۱۴۵ - عيون المعجزات: ص۷۷ و عن الفضل بن يسار، قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: «إِنَّ الإِمامَ مِنّا يَسْمَعُ الْكَلامَ في بَطْنِ أُمِّهِ، وَ إِذا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ رُفِعَ لَهُ عَمودٌ مِنْ نورٍ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ عِبادِ اللهِ سُبْحانَهُ». و إثبات الوصيّة: ص۱۸۰ و روي عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ... .

۱۴۶ - بصائر الدرجات: ص۴۳۲ ب۷ ح۶- حدّثنا الهيثم بن أبي المسروق، عن محمّد بن فضيلة، عن محمّد بن مروان قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: «إِنَّ الْإِمامَ مِنّا يَسْمَعُ الْكَلامَ في بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ بَعَثَ اللهُ مَلَكاً فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»، ثُمَّ يَرْفَعُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ».

۱۴۷ - بصائر الدرجات: ص۴۳۱ ب۷ ح۳- حدّثنا أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن

سيف بن عميرة، عن إسحاق بن عمّار قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «الْإِمامُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ في بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ كُتِبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ:«وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»، فَإِذا تَرَعْرَعَ نُصِبَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ». و بصائر الدرجات: ص۴۳۱ ب۷ ح۱- حدّثنا محمّد بن الحسي،ن عن أبي داود المسترقّ، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال سمعته يقول: «إِنَّ اللهَ إِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمامَ أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ ماءِ الْمُزْنِ فَيَقَعُ عَلىٰ كُلِّ شَجَرَةٍ فَيَأْكُلُ مِنْهُ ثُمَّ يُواقِعُ فَيَخْلُقُ اللهُ الْإِمامَ فَيَسْمَعُ الصَّوْتَ في بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ رُفِعَ لَهُ مَنارٌ مِنْ نُورٍ يَرىٰ أَعْمالَ الْعِبادِ فَإِذا تَرَعْرَعَ كُتِبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ». و ح۲- حدّثنا أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن محمّد بن مروان قال: قال أبو جعفر عليه السّلام: «إِذا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى الْإِمامِ فَلْيَنْظُرْ ما يَتَكَلَّمُ بِهِ فَإِنَّ الْإِمامَ يَسْمَعُ الْكَلامَ في بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذا هِيَ وَضَعَتْهُ سَطَعَ لَهُا نُورٌ ساطِعٌ إِلَى السَّماءِ وَ سَقَطَ وَ في عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ» فَإِذا هُوَ تَكَلَّمَ رَفَعَ اللهُ لَهُ عَمُوداً وَ يُشْرِفُ بِهِ عَلَى الْأَرْضِ يَعْلَمُ بِهِ أَعْمالَهُمْ». و ص۴۳۲ ح۵- حدّثنا محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن الحسن بن راشد قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: «إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِذا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمامَ أَمَرَ مَلَكاً أَنْ يَأْخُذَ شَرْبَةً مِنْ ماءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقيها إِيّاهُ فَمِنْ ذٰلِكَ يَخْلُقُ الْإِمامَ وَ يَمْكُثُ أَرْبَعينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً في بَطْنِ أُمِّهِ لا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْكَلامَ فَإِذا وُلِدَ بَعَثَ اللهُ مَلَكاً فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ» ثُمَّ يَرْفَعُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ».

۱۴۸ - الكافي: ج۱ ص۲۸۴ ح۴- محمد بن يحيى عن محمد بن إسماعيل عن علي بن الحكم عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي جعفر عليه السّلام: ما علامة الإمام الذي بعد الإمام؟ فقال:.

۱۴۹ - بصائرالدرجات: ص۴۳۲ ب۷ ح۴- حدّثنا أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل الهمدانيّ و غيره رواه، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «إِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يَقْبِضَ رُوحَ إِمامٍ وَ يَخْلُقَ مِنْ بَعْدِهِ إِماماً أَنْزَلَ قَطْرَةٍ مِنْ ماءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ فَيُلْقيها عَلىٰ ثَمَرَةٍ أَوْ عَلىٰ بَقْلَةٍ فَيَأْكُلُ تِلْكَ الثَّمَرَةَ أَوْ تِلْكَ الْبَقْلَةَ الْإِمامُ الَّذي يَخْلُقُ اللهُ مِنْهُ نُطْفَةَ الْإِمامِ الَّذي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ. قال: فَيَخْلُقُ اللهُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ نُطْفَةً فِي الصُّلْبِ ثُمَّ يَصيرُ إِلَى الرَّحِمِ فَيَمْكُثُ فيها أَرْبَعينَ لَيْلَةً فَإِذا مَضىٰ لَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً سَمِعَ الصَّوْتَ فَإِذا مَضىٰ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ» فَإِذا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَ زُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَ الْوَقارِ وَ أُلْبِسَ الْهَيْبَةَ وَ جُعِلَ لَهُ مِصْباحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّميرَ وَ يَرىٰ بِهِ أَعْمالَ الْعِبادِ». و تفسيرالعيّاشيّ: ج۱ ص۳۷۴ ح۸۳- عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:... .

۱۵۰ - بحارالأنوار: ج۳۷ ص۵۰ ب۵۰.

۱۵۱ - دلائل الإمامة: ص۴۰۱ ح۲۰/۳۶۰- حدّثنا أبو المفضّل محمّد بن عبد الله قال: حدّثني أبو النجم بدر ابن عمّار الطبرستانيّ قال: حدّثني أبو جعفر محمّد بن عليّ الشلمغانيّ قال: حجّ إسحاق بن إسماعيل في السنة التي خرجت الجماعة إلى أبي جعفر عليه السّلام. قال إسحاق: فأعددت له في رقعة عشر مسائل لأسأله عنها، و كان لي حمل، فقلت: إذا أجابني عن مسائلي، سألته أن يدعو الله لي أن يجعله ذكراً. فلمّا سأله الناس قمت، و الرّقعة معي، لأسأله عن مسائلي، فلمّا نظر إليّ قال لي: يا أَبا يَعْقُوبَ! سَمِّهِ أَحْمَدَ، فولد لي ذكر، فسمّيته أحمد، فعاش مدّة و مات. و كان ممّن خرج مع الجماعة عليّ بن حسان الواسطيّ المعروف بالعمش، قال: حملت معي إليه عليه السّلام من الآلة الّتي للصّبيان، بعضها من فضّة. و قلت: أتحف مولاي أبا جعفر بها. فلمّا تفرّق النّاس عنه عن جواب لجميعهم، قام فمضى إلى صريا و اتّبعته، فلقيت موفّقاً، فقلت: استأذن لي على أبي جعفر، فدخلت فسلّمت، فردّ عليّ السّلام، و في وجهه الكراهة، و لم

يأمرني بالجلوس، فدنوت منه و فربغت ما كان في كمّي بين يديه، فنظر إليّ نظر مغضب، ثمّ رمى يميناً و شمالاً، ثمّ قال: «ما لِهٰذا خَلَقَنِي اللهُ، ما أَنَا وَ اللَّعِبَ؟!». فاستعفيته فعفا عنّي، فأخذتها فخرجت.

۱۵۲ - الكافي: ج۱ ص۳۱۱ ح۱۵- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن عليّ بن الحسن، عن صفوان الجمّال قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر فقال: «إِنَّ صاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ». و أقبل أبو الحسن موسى و هو صغير و معه عناق مكّيّة و هو يقول لها: «اسْجُدي لِرَبِّكِ. فأخذه أبو عبد الله عليه السّلام و ضمّه إليه و قال: بِأَبِي وَ أُمّي مَنْ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ». و الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج۲ ص۲۱۹ و روى الوشّاء، عن عليّ بن الحسين عن صفوان الجمّال قال: سألت أباعبد الله عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر فقال: صاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ. فأقبل أبو الحسن عليه السّلام و معه بهمة له و هو يقول لها: اسْجُدي لِرَبِّكِ. فأخذه أبو عبد الله عليه السّلام و قال: «بِأَبِي وَ أُمّي مَنْ لا يَلْهُو وَ لايَلْعَبُ». و إعلام الورى بأعلام الهدى: ج۲ ص۱۲ الفصل۲ و الخرائج و الجرائح: ج۲ ص۸۹۶ و سئل الصّادق عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر بعده فقال: «صاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ». فأقبل موسى عليه السّلام و معه بهمة و هو يقول لها: «اسْجُدي لِرَبِّكِ». فأخذه و ضمّه إليه و قال: «بِأَبِي وَ أُمّي مَنْ لا يَلْهُو وَ لا يَلْعَبُ، إِنَّهُ أَفْضَلُ وُلْدي، وَ أَفْضَلُ مَنْ أُخَلِّفُ مِنْ بَعْدي، وَ هُوَ الْقائِمُ مَقامي، وَ الْحُجَّةُ لِلّهِ عَلىٰ كافَّةِ خَلْقِهِ مِنْ بَعْدي». و الدّرّ النظيم في مناقب الأئمّة اللهاميم: ص۶۵۳ و قال صفوان الجمّال:... . و الصّراط المستقيم إلى مستحقّي التّقديم: ج۲ ص۱۶۴ و سئل الصادق عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر... .

۱۵۳ - الإحتجاج: ج۲ ص۲۹۲ روي أنّ عمر بن الخطّاب كان يخطب النّاس على منبر رسول الله صلّى الله عليه و آله فذكر في خطبته: أنّه أولى بالمؤمنين من أنفسهم. فقال له الحسين عليه السّلام من ناحية المسجد: «انْزِلْ أَيُّهَا الْكَذّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللهِ لا [إِلىٰ] مِنْبَرِ أَبِيكَ».

فقال له عمر: فمنبرأبيك، لعمري يا حسين لا منبرأبي، من علمّك هذا أبوك عليّ بن أبي طالب؟ فقال له الحسين عليه السّلام: «إِنْ أُطِعْ أَبي فيما أَمَرَني فَلَعَمْري إِنَّهُ لَهادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ، وَ لَهُ في رِقابِ النّاسِ الْبَيْعَةُ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ نَزَلَ بِها جَبْرَئيلُ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعالىٰ، لا يُنْكِرُها إِلّا جاحِدٌ بِالْكِتابِ، قَدْ عَرَفَهَا النّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوها بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكِرينَ حَقَّنا أَهْلَ الْبَيْتِ، ما ذا يَلْقاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ إِدامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذابِ». فقال عمر: يا حسين! من أنكر حقّ أبيك فعليه لعنة الله، أمّرنا النّاس فتأمّرنا و لو أمّروا أباك لأطعنا. فقال له الحسين عليه السّلام: «يَا ابْنَ الْخَطّابِ! فَأَيُّ النّاسِ أَمَّرَكَ عَلىٰ نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبا بَكْرٍ عَلىٰ نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النّاسِ بِلا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيٍّ وَ لا رِضًى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضاكُمْ كانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رِضًى أَوْ رِضا أَهْلِهِ كانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللهِ لَوْ أَنْ لِلِّسانِ مَقالاً يَطُولُ تَصْديقُهُ وَ فِعْلاً يُعينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَما تَخَطَّأْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ، تَرْقىٰ مِنْبَرَهُمْ، وَ صِرْتَ الْحاكِمَ عَلَيْهِمْ بِكِتابٍ نَزَلَ فيهِمْ لا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لا تَدْري تَأْويلَهُ إِلّا سَماعَ الْآذانِ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصيبُ عِنْدَكَ سَواءٌ، فَجَزاكَ اللهُ جَزاكَ وَ سَأَلَكَ عَمّا أَحْدَثْتَ سُؤالاً حَفِيّاً». قال: فنزل عمر مغضباً فمشى معه أناس من أصحابه حتّى أتى باب أمير المؤمنين عليه السّلام فاستأذن عليه فأذن له فدخل فقال: يا أبا الحسنً ما لقيت اليوم من ابنك الحسين، يجهرنا بصوت في مسجد رسول الله و يحرّض عليّ الطغام و أهل المدينة. فقال له الحسن عليه السّلام: «عَلىٰ مِثْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَشْخَبُ بِمَنْ لاحُكْمَ لَهُ، أَوْ يَقُولُ بِالطَّغامِ عَلىٰ أَهْلِ دينِهِ؟! أَمَا وَ اللهِ ما نِلْتَ إِلّا بِالطَّغامِ، فَلَعَنَ اللهُ مَنْ حَرَّضَ الطَّغامَ». فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: «مَهْلاً يا أَبا مُحَمَّدٍ! فَإِنَّكَ لَنْ تَكُونَ قَريبَ الْغَضَبِ وَ لا لَئيمَ الْحَسَبِ وَ لا فيكَ عُرُوقٌ مِنَ السُّودانِ، اسْمَعْ كَلامي وَ لاتَعْجَلْ بِالْكَلامِ». فقال له عمر: يا أبا الحسن! إنّهما ليهمّان في أنفسهما بما لا يرى بغير الخلافة. فقال أمير المؤمنين: «هُما أَقْرَبُ نَسَباً بِرَسُولِ اللهِ مِنْ أَنْ يَهُمّا، أَما فَأَرْضِهِما يَاابْنَ الْخَطّابِ بِحَقِّهِما يَرْضَ عَنْكَ مَنْ بَعْدَهُما». قال: و ما رضاهما يا أبا الحسن؟

قال: «رِضاهُمَا الرَّجْعَةُ عَنِ الْخَطيئَةِ وَ التَّقِيَّةُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ بِالتَّوْبَةِ». فقال له عمر: أدّب يا أباالحسن ابنك أن لا يتعاطى السّلاطين الّذين هم الحكماء في الأرض. فقال له أميرالمؤمنين عليه السّلام: «أَنَا أُؤَدِّبُ أَهْلَ الْمَعاصي عَلىٰ مَعاصيهِمْ وَ مَنْ أَخافُ عَلَيْهِ الزَّلَّةَ وَ الْهَلْكَةَ، فَأَمّا مَنْ والِدُهُ رَسُولُ اللهِ، وَ نَحَلَهُ أَدَبُهُ، فَإِنَّهُ لا يَنْتَقِلُ إِلىٰ أَدَبٍ خَيْرٍ لَهُ مِنْهُ، أَمَا فَأَرْضِهِما يَا ابْنَ الْخَطّابِ». قال: فخرج عمر فاستقبله عثمان بن عفّان و عبد الرحمان بن عوف فقال له عبد الرحمان: يا أبا حفص! ما صنعت فقد طالت بكما الحجّة؟ فقال له عمر: و هل حجّة مع ابن أبي طالب و شبليه؟ فقال له عثمان: يا ابن الخطّاب! هم بنو عبد مناف الأسمنون و الناس عجاف. فقال له عمر: ما أعدّ ما صرت إليه فخراً فخرت به بحمقك، فقبض عثمان على مجامع ثيابه ثمّ نبذ به و ردّه ثمّ قال له: ياابن الخطّاب! كأنّك تنكر ما أقول؟! فدخل بينهما عبد الرحمان و فرّق بينهما و افترق القوم. از او: بحار الأنوار: ج۳۰ ص۴۷.

۱۵۴ - الكافي: ج۱ ص۲۷۲ ح۳- الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخىً عليه ستره. فقال: «يامُفَضَّلُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَمْسَةَ أَرْواحٍ؛ رُوحَ الْحَياةِ فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ، وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَ جاهَدَ، وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّساءَ مِنَ الْحَلالِ، وَ رُوحَ الْإِيمانِ فَبِهِ آمَنَ وَ عَدَلَ، وَ رُوحَ الْقُدُسِ فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ، فَإِذا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصارَ إِلَى الْإِمامِ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ لا يَنامُ، وَ لا يَغْفُلُ، وَ لا يَلْهُو، وَ لا يَزْهُو، وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْواحِ؛ تَنامُ، وَ تَغْفُلُ، وَ تَزْهُو، وَ تَلْهُو، وَ رُوحُ الْقُدُسِ كانَ يَرىٰ بِهِ». و مختصر البصائر: ص۴۸ ح۴ - إسماعيل بن محمّد البصريّ قال: حدّثني أبو الفضل عبد الله بن إدريس، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخىً عليه ستره؟ فقال: «يا مُفَضَّلُ! إِنَّ اللهَ تَعالىٰ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ ص خَمْسَةَ

أَرْواحٍ: رُوحَ الْحَيَاةِ وَ بِها دَبَّ وَ دَرَجَ، وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِها نَهَضَ وَ جاهَدَ عَدُوَّهُ، وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِها أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّساءَ مِنَ الْحَلالِ، وَ رُوحَ الْإِيمانِ فَبِها أَمَرَ وَ عَدَلَ، وَ رُوحَ الْقُدُسِ فَبِها حَمَلَ النُّبُوَّةَ. وَ لَمّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصارَ فِي الْإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ لا يَنامُ وَ لا يَغْفُلُ وَ لا يَلْهُو وَ لا يَسْهُو، وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحِ تَنامُ وَ تَلْهُو وَ تَسْهُو، وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ كانَ يَرىٰ ما فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِها وَ بَرِّها وَ بَحْرِها». قلت: جعلت فداك يتناول الإمام ما ببغداد بيده؟ قال: «نَعَمْ، وَما دُونَ الْعَرْشِ».

۱۵۵ - بصائر الدرجات: ص٤٥٤ ب۱۵ ح۱۲- حدّثنا بعض أصحابنا، عن موسى بن عمر، عن محمّد بن بشّار، عن عمّار بن مروان، عن جابر قال: قال أبو جعفر عليه السّلام: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَنْبِياءَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلىٰ خَمْسَةِ أَرْواحٍ؛ رُوحِ الْقُوَّةِ، وَ رُوحِ الْإِيمانِ، وَ رُوحِ الْحَيَاةِ، وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ، وَ رُوحِ الْقُدُسِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ مِنَ اللهِ، وَ سائِرُ هٰذِهِ الْأَرْواحِ يُصيبُهَا الْحَدَثانِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ لا يَلْهُو، وَ لا يَتَغَيَّرُ، وَ لا يَلْعَبُ، وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا يا جابِرُ ما دُونَ الْعَرْشِ إِلىٰ ما تَحْتَ الثَّرىٰ».

و مختصر البصائر: ص٤٨ ح٥ - از بصائر الدرجات سعد بن عبد الله: موسى بن عمر بن يزيد الصّيقل، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْأَنْبِياءَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ عَلىٰ خَمْسَةِ أَرْواحٍ: رُوحِ الْإِيمانِ، وَ رُوحِ الْقُوَّةِ، وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ، وَ رُوحِ الْحَياةِ، وَ رُوحِ الْقُدُسِ، فَرُوحُ الْقُدُسِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ سائِرُ هٰذِهِ الْأَرْواحِ يُصيبُهَا الْحَدَثانُ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ لا يَلْهُو، وَ لا يَتَغَيَّرُ، وَ لا يَلْعَبُ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يا جابِرُ عَلِمْنا ما دُونَ الْعَرْشِ إِلىٰ ما تَحْتَ الثَّرىٰ». بحار الأنوار: ج۲۵ ص۵۸ ب۳ ح۲٦ از البصائر.

بخش سوم
سؤالات قرآنی و جواب آن‌ها

«بسم الله الرّحمان الرّحیم» آیه و جزء قرآن است

سؤال۱۰- آیا بسم الله الرحمان الرحیم یک آیه قرآن است و جزء سوره های قرآن کریم محسوب می‌گردد؟

جواب- بسم الله الرّحمان الرّحیم یک آیه مستقلّه است در آغاز تمامی سوره‌های قرآن کریم جز سوره توبه، و برآن روایات و احادیث دلالت دارد، و تنها در کتاب وسائل الشیعة جلد٦ ص٥٧ ب١١ تعداد ١٢ حدیث آمده و ترک آن به عمد نماز را باطل می کند.

***

نام علیّ علیه السّلام در قرآن

سؤال۱۱- آیا نام امیرالمؤمنین حضرت علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام در قرآن کریم ذکر شده است یا خیر؟

جواب- حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام نام‌هایی دارند که برخی در قرآن کریم ذکرشده و محدّث جلیل سیّد هاشم بحرانی قدّس الله نفسه الزّکیّة در کتاب با عظمت «اللّوامع النّورانیّة في أسماء عليّ و أهل بيته القرآنيّة» بسیاری از آن نام‌ها را به ضمیمه روایات تفسیری آن‌ها آورده است.

و امّا نام مقدّس علی علیه السّلام نیزدر قرآن کریم آمده و هم اکنون این نام در چند جای قرآن موجود است و این‌جانب آن‌ها را همراه با احادیث فراوانی که درباره آن‌ها است در «تفسیر طٰهٰ و آل‌یاسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین» آورده‌ام، لکن در این‌جا به ذکر چهار مورد و

برخی از حدیث‌های مربوط به آن‌ها اکتفا می‌نماییم:

آیه اوّل:

«قالَ هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقيمٌ».[۱]

حضرت سیّد الشّهداء امام حسین علیه السّلام فرمود:

عمر بن الخطّاب برخواست و به رسول الله صلّی الله علیه و آله گفت: همانا همیشه می‌گویی جایگاه علی از من به منزلت هارون از موسی است، در حالی که قطعاً خداوند نام هارون را در قرآن برده ولی نام علی را نیاورده؟! پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ چنین فرمود:

«یا غَلیظُ! یا أَعْرابِيُّ! (یا جاهِلُ!) أَما تَسْمَعُ قَوْلَ اللهِ تَعالیٰ: «هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ»؟!».[۲]

ای خشن! ای اعرابی (بیابان‌گرد نادان)! ای نادان! آیا نمی‌شنوی سخن الله تعالی را که می‌فرماید: «این صراط (و راه) علیّ مستقیم است»؟!

امام موسی بن جعفر از پدرش از جدّش علیهم السّلام نقل فرمود که آیه چنین است. و جابر نیز چنین قرائت نمود:

«هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ».[۳]

این صراط علیّ مستقیم است.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

«هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ».[۴]

این صراط علیّ مستقیم است.

امام جعفر صادق علیه السّلام درباره «عَلِيّ» در این آیه کریمه فرمود:

«هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».[۵]

او امیر المؤمنین علیه السّلام است.

آیه دوّم:

«وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّاً».[۶]

و از رحمت خود به ایشان (پیامبران) بخشیدیم و ایشان را زبان صدق علیّ قرار دادیم.

امام علیّ الهادی یا امام حسن الزّکیّ العسکری فرمودند:

(مراد از «علیّاً» در این آیه) امیرالمؤمنین علیه السّلام است.[۷]

یونس بن عبدالرّحمان بزرگ صحابی امام علیّ الرّضا علیه السّلام گوید: خدمت امام عرض کردم: گروهی از من خواستند نام امیرالمؤمنین علیه السّلام را در قرآن ذکر کنم که کجای آن است؟ به آنان گفتم: از این آیه است: «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»، حضرت فرمود:

«صَدَقْتَ هُوَ كَذا».

راست گفتی او همان (امیرالمؤمنین علیه‌السّلام) است.[۸]

آیه سوّم:

«وَ رَفَعْناهُ مكاناً عَلِيّاً».[۹]

و ما او را به مکان بلندی بالا بردیم.

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«نَزَلَتْ في صُعودِ عَلِيٍّ عَلىٰ ظَهْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِقَلْعِ الصَّنَمِ».[۱۰]

(این آیه کریمه درباره) بالا رفتن حضرت علیّ برکمررسول الله صلّی الله علیه و آله (برای شکستن بت‌ها) نازل گردید.

آیه چهارم:

«وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ»[۱۱]

و همانا او در امّ‌الکتاب (یعنی سوره فاتحة‌الکتاب) نزد ما همانا علیّ حکیم است.

امام جعفرصادق علیه السّلام درباره آیه «الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ» فرمود:

«هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ مَعْرِفَتُهُ، وَ الدَّليلُ عَلىٰ أَنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ قَوْلُهُ: «وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ» وَ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في أُمِّ الْكِتابِ».[۱۲]

(مقصود از صراط مستقیم) امیرالمؤمنین و معرفت اوست، و دلیل بر این‌که او همان امیر المؤمنین است فرموده (خداوند در آیه): «و همانا او در امّ الکتاب (یعنی سوره فاتحة الکتاب) نزد ما همانا علیّ حکیم است» می‌باشد، و او امیر المؤمنین در امّ الکتاب است.

امام جعفر صادق علیه السّلام درباره «علیّ» در آیه کریمه فرمود:

هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.[۱۳]

او امیر المؤمنین علیه السّلام است.

امام علیّ الرّضا علیه السّلام فرمود: پدرم این آیه را تلاوت کرد و فرمود:

(مقصود از عَلِيٌّ حَكيمٌ **در آیه) علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است.**[۱٤]

پی‌نوشت‌های بخش سوم

---

۱ - سوره (۱۵) الحجر آیه۴۲.

۲ - مائة منقبة من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمّة: ص۱۶۰ المنقبة۸۵ حدّثنا جعفر بن محمّد بن قولویه رحمه الله قال: حدّثني عليّ بن الحسن النحويّ قال: حدّثني أحمد بن محمّد قال: حدّثني منصور بن أبي العبّاس قال: حدّثني عليّ بن أسباط، عن الحكم بن بهلول قال: حدّثني أبو هما [م] قال: حدّثني عبد الله بن أذينة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه قال: «قامَ عُمَرُبْنُ الْخَطّابِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقالَ: إِنَّكَ لا تَزالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَ قَدْ ذَكَرَاللهُ هارُونَ فِي الْقُرْآنِ وَ لَمْ يَذْكُرْعَلِيّاً؟! فَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يا غَليظُ! يا أَعْرابِيُّ! أَ ما تَسْمَعُ قَوْلَ اللهِ تَعالىٰ: «هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ»؟!».

و مناقب آل أبي طالب علیهم السّلام: ج۳ ص۱۰۷ و روی الصّادق، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّلام قال: «قالَ يَوْماً الثّاني لِرَسُولِ اللهِ: إِنَّكَ لا تَزالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ فَقَدْ ذَكَرَاللهُ هارُونَ في أُمِّ الْقُرىٰ وَ لَمْ يَذْكُرْعَلِيّاً؟! فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يا غَليظُ! يا جاهِلُ! أَ ما سَمِعْتَ اللهَ يَقُولُ: «هَذَا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ»؟!». و قرئ مثله في رواية جابر.

بحار الأنوار: ج۳۵ ص۵۸ ب۲ المناقب: و روی الصّادق، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّلام قال: «قالَ يَوْماً الثّاني لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّكَ لا تَزالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ، فَقَدْ ذَكَرَاللهُ هارُونَ في أُمِّ الْقُرىٰ وَ لَمْ يَذْكُرْعَلِيّاً؟! فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يا غَليظُ! يا جاهِلُ! أَ ما سَمِعْتَ اللهَ يَقُولُ: «هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ»؟!!!». موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه علیهم السّلام: «هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقيمٌ». و قرئ مثله في رواية جابر.

و إرشاد القلوب: ج۲ ص۳۷۳ عن جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن آبائه علیهم السّلام قال: «قامَ عُمَرُبْنُ الْخَطّابِ إِلَى النَّبِيِّ فَقالَ: إِنَّكَ لا تَزالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسى، وَ قَدْ ذَكَرَاللهُ هارُونَ فِي الْقُرْآنِ وَ لَمْ يَذْكُرْعَلِيّاً؟! فَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يا أَعْرابِيُّ! يا

غَليظُ ! أَ ما سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ تَعالى: هٰذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ؟!!!».

٣ - بحار الأنوار: ج٣٥ ص٥٨ ب٢ المناقب: و روى الصّادق، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: «قالَ يَوْماً الثّاني لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّكَ لا تَزالُ تَقُولُ لِعَلِيّ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ، فَقَدْ ذَكَرَاللهُ هارُونَ في أُمِّ الْقُرىٰ وَ لَمْ يَذْكُرْعَلِيّاً؟! فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يا غَليظُ ! يا جاهِلُ! أَ ما سَمِعْتَ اللهَ يَقُولُ: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ»؟!!!». موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ». و قرئ مثله في رواية جابر.

٤ - الكافي: ج١ ص٤٢٤ ح٦٣- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ».

٥ - تفسيرالعيّاشي: ج٢ ص٢٤٢ ح١٥- عن أبي جميلة، عن عبد الله بن أبي جعفر، عن أخيه عن قوله: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ» قال: «هُوَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: ج١ ص٧٩ ح٩٦- حدّثنا الحسين قال: أخبرنا محمّد بن عليّ الصيرفيّ، عن أبي جميلة قال: حدّثنا عبد الله بن أبي جعفر[كذا] قال: حدّثني أخي عن قوله: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ» قال: «هُوَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ».

البرهان في تفسيرالقرآن: ج٣ ص٣٦٨ ح٥٨٧٤- العيّاشي: عن أبي جميلة، عن عبد الله بن أبي جعفر، عن أخيه جعفرالصّادق عليه السّلام، عن قوله: هذا صراط علي مستقيم، قال: «هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

تفسيرنور الثّقلين: ج٣ ص١٥ ح٥٢- في تفسيرالعيّاشي: عن أبي جميلة، عن أبي عبد الله عليه السّلام، عن أبي جعفر، عن أبيه عن قوله: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ» قال: «هُوَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

تفسيركنزالدقائق و بحرالغرائب: ج٧ ص١٣١ و في تفسيرالعيّاشي: عن أبي جميلة، عن أبي عبد الله عليه السّلام عن أبي جعفر، عن أبيه عليهما السّلام- عن قوله: «هٰذا صِراطُ عَلِيّ مُسْتَقيمٌ»

قال: «هُوَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

٦ - سوره (١٩) مريم عليها السّلام آيه٥١.

٧ - تفسير القمّي: ج٢ ص٥١- «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» «يَعْني أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ». حدّثني بذلك أبي، عن الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السّلام.

و غرر الأخبار: ص١٤٠- فعن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن قول الله تعالى: «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا» قال: «رسول الله صلّى الله عليه و آله» «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»، فأخذ الكتاب و وقّع تحته: «وَفَّقَكَ اللهُ وَ رَحِمَكَ اللهُ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

٨ - تأويل الآيات الظّاهرة: ج١ ص٣٠٤ ح١٠- ذكر محمّد بن العبّاس رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن القاسم قال: حدّثنا أحمد بن محمّد السيّاريّ، عن يونس بن عبد الرّحمان قال: قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام: إنّ قوماً طالبوني باسم أمير المؤمنين عليه السّلام في كتاب الله عزّوجلّ فقلت لهم: من قوله تعالى: «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» فقال: «صَدَقْتَ هُوَ كَذا».

از او: بحار الأنوار: ج٣٦ ب٣٥ ص٥٧ ح٣.

٩ - سوره (١٩) مريم عليها السّلام آيه٥٨.

١٠ - مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٢ ص١٣٥و رواه أحمد بن حنبل و أبو يعلى الموصلي في مسنديهما و أبو بكر الخطيب في تاريخه و محمّد بن الصبّاح الزعفرانيّ في الفضائل و الخطيب الخوارزميّ في أربعينه و أبو عبد الله النطنزيّ في الخصائص و أبو المضا صبيح مولى الرضا عليه السّلام قال: سمعته يحدّث عن أبيه، عن جدّه في قوله تعالى: «وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيّاً» قالَ: «نَزَلَتْ في صُعودِ عَلِيٍّ عَلىٰ ظَهْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِقَلْعِ الصَّنَمِ».

١١ - سوره (٤٣) الزّخرف آيه٥.

١٢ - تفسير القمي: ج١ ص٢٨- و حدّثني أبي، عن حمّاد، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله:

«الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ» قال: «هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ مَعْرِفَتُهُ، وَ الدَّليلُ عَلىٰ أَنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ قَوْلُهُ: «وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ» وَ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في أُمِّ الْكِتابِ».

و معاني الأخبار: ص٣٢ ح٣- حدّثنا أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم رحمه الله قال: حدّثنا أبي، عن جدّي، عن حمّاد بن عيسى، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّوجلّ: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ» قال: هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ مَعْرِفَتُهُ، وَ الدَّليلُ عَلىٰ أَنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ» وَ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في أُمِّ الْكِتابِ في قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ».

١٣ - غرر الأخبار: ص١٤٨- عن حمّاد، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى: (وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ)، قال: «هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ».

١٤ - تأويل الآيات الظاهرة: ص٥٣٧ و تفسير البرهان: ج٤ ص٨٤٦ ح٩٥٦٦ - عن محمّد بن العبّاس رحمه الله، عن أحمد بن إدريس، عن عبد الله بن محمّد بن عيسى، عن موسى بن القاسم، عن محمّد بن عليّ بن جعفر قال: سمعت الرّضا عليه السلام و هو يقول: قالَ أَبي (أَبو عَبْدِ اللهِ- البرهان) عليه السّلام وَ قَدْ تَلا هٰذِهِ الْآيَةَ: «وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ» قالَ: «عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ».

بخش چهارم
سؤالات فقهی و جواب آن‌ها

حکم ریش‌تراشیدن مردان

سؤال۱۲- بفرمایید در دین مبین اسلام حکم تراشیدن ریش با تیغ چیست؟

جواب- تراشیدن ریش با هروسیله‌ای حرام است، فقهاء امامیّه ـ تغمّدهم الله تعالی برحمته ـ در حرمت ریش تراشیدن کتاب‌ها تألیف نموده و یا در ضمن تألیفات خود در فقه متعرّض بیان حکم آن شده و دلایلی را مطرح نموده‌اند، و ما در این جوابیّه اهمّ آن‌ها را به اختصار بیان می‌کنیم.

دلیل اوّل: قرآن کریم

آیه اوّل:

«لَعَنَهُ اللهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصيباً مَفْرُوضاً * وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً».[1]

خداوند وی (شیطان) را لعنت کرده و او گفت: به طور حتم از بندگان تو بهره‌ای معیّن خواهم گرفت* آن‌ها را گمراه می‌کنم، و به آرزوهای باطل (و دور و دراز) سرگرم خواهم کرد، وادارشان می‌کنم تا گوش چهارپایان را بشکافند و فرمان‌شان می‌دهم آفرینش خدایی را تغییر دهند. (امّا ای بندگان بدانید) هرکس به جای پروردگار، شیطان را ولیّ خود قرار دهد، زیان آشکاری کرده است.

تغییر خلق الله معنای وسیعی دارد و شامل تغییر حسّی در جسم، و تغییر معنوی مثل بدعت گذاشتن در دین و منحرف کردن مسیر مخلوقات از صراط مستقیم می‌شود، زیرا در کنار بحث ضلالت و خسران مبین مطرح شده است.

و متن آیه دلالت می‌کند بر این‌که ایجاد هر گونه تغییر در آفرینش الهی صورتاً یا صفتاً، چنان‌چه بدون اجازه از راه وحی باشد، حرام است و ریش تراشیدن از مصادیق تغییر در خلق الله است.

آیه دوّم:

«ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ».[۲]

سپس به تو وحی کردیم که از دین حنیف ابراهیم پیروی کن؛ زیرا ابراهیم از مشرکان نبود.

به ضمیمه روایتی که علیّ بن ابراهیم قمی، بزرگ صحابی امام حسن زکیّ عسکری علیه السّلام در تفسیر خود از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود:

«... ثُمَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْحَنيفِيَّةَ وَ هِيَ عَشَرَةُ أَشْياءَ، خَمْسَةٌ مِنْها فِي الرَّأْسِ، وَ خَمْسَةٌ مِنْها فِي الْبَدَنِ، فَأَمَّا الَّتي فِي الرَّأْسِ؛ فَأَخْذُ الشّارِبِ وَ إِعْفاءُ اللِّحىٰ... فَهٰذِهِ الْحَنيفِيَّةُ الظّاهِرَةُ الَّتي جاءَ بِها إِبْراهيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلَمْ تُنْسَخْ وَ لا تُنْسَخُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: « وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً».[۳]

... سپس الله تعالی بر ابراهیم «حنیفیبت» را فرو فرستاد و آن ده چیز است: پنج در سر و پنج در تن است، و آن‌چه در سر است؛ کوتاه کردن سبیل و رها کردن ریش و فرو خواباندن مو و مسواک کردن و خلال است، و آن‌چه در تن است؛ ستردن مو از تن و ختنه کردن و چیدن ناخن‌ها و غسل جنابت و شستشو با آب است که این پنج در تن همان شیوه «حنیفیّت» است که ابراهیم علیه السّلام آورد و نسخ نشده و نمی‌شود تا روز قیامت، و (تصدیق) آن همان گفته خداوند است که فرمود: «و پیروی کن از کیش ابراهیم که حنیف است».

بنابراین «إعفاء اللّحی» از حنیفیّت حضرت ابراهیم نبیّ علیه السّلام می‌شود و ریش گذاشتن و نتراشیدن ریش واجب می‌شود.

آیه سوّم:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ»[۴]

پس به دین (معتدل و) استوار روی آور، این فطرتی است‌که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، تبدیلی در خلق خدا نباشد، این است دین استوار؛ و لکن بیشترمردم نمی‌دانند.

این آیه با انضمام حدیث نبوی صلّی الله علیه و آله:

«إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ، وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ، وَ إِنّا نَجُزُّ الشَّوارِبَ، وَ نُعْفِي اللِّحىٰ، وَ هِيَ الْفِطْرَةُ».[۵]

همانا مجوس ریش‌های خود را می‌چیدند، و سبیل‌ها را بزرگ (و کلفت) می‌ساختند، و ما خلاف ایشان پشت لب‌ها را کوتاه ساخته، و ریش‌هایمان را بلند می‌گذاریم، و این همان فطرت است.

و ظاهرجمله «لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ» این معنا را می‌رساند که تغییرخلق خداوند چه حسّی و چه معنوی، خلاف فطرت است و معنی «لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ» این است‌که در خلق (مخلوق) خداوند هیچ تغییری ایجاد نکنید، البته به جزآن مواردی که شارع مقدّس اجازه داده است.

دلیل دوّم: حدیث و سنّت مطهّره

روایات و احادیثی از خاندان عصمت و طهارت علیهم السّلام است درباره این‌که تشبّه در ظاهربه کفّار و هم‌شکل آنان شدن جایزنیست، و از آن‌ها استفاده می‌شود که ریش‌تراشی حرام و از گناهان کبیره است.

و دسته دیگری از احادیث عامّه‌اند و شامل غیربحث ریش‌تراشی هم می‌شوند.

و دسته دیگردر حرمت تشبّه به زنان است، و از مصادیقش ریش نداشتن و تراشیدن آن است.

نبوی مشهور در تشبّه به جنس مخالف

«لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهاتِ بِالرِّجالِ مِنَ النِّساءِ، وَ لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ».[۶]

لعنت خدا برزنانی که خود را شبیه مردان می‌کنند، و لعنت خداوند برمردانی که خود را شبیه زنان می‌کنند.

«لَعَنَ اللهُ... وَالْمُتَشَبِّهينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ وَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ...».[۷]

لعنت خداوند بر... و برمردانی که خود را شبیه زنان می‌کنند، و برزنانی که خود را شبیه مردان می‌کنند.

و چند طریق برای این روایت از امیرالمؤمنین و امام جعفرصادق و امام موسی کاظم علیهم السّلام روایت شده، با توجه به دیگرروایات به صدور مضمون این حدیث شریف از اهل بیت علیهم السّلام وثوق حاصل می‌شود.

دلالت این حدیث: یکی جمله «لَعَنَ اللهُ... » است که ظهور محکم در حرمت دارد. و از اطلاق حدیث نبوی مشهور که ذکرشد؛ هرنوع شباهت نمودن زن و مرد به یک‌دیگرحرام است، و ریش‌تراشی که از مصادیق واضح شباهت به زن می‌باشد حرام است و صدق می‌کند، و امیر المؤمنین علیه السّلام حدیث نبوی را تصدیق فرموده‌اند:

«أَنَّهُ رَأىٰ رَجُلاً بِهِ تَأْنيثٌ في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقالَ لَهُ: اخْرُجْ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ، يا مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ! ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ، وَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ».[۸]

مردی را که در او (تشبّه به) زنانگی بود در مسجد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله دیدند و به او فرمودند: ای کسی که رسول الله او را لعنت فرموده! از مسجد رسول‌الله بیرون برو. سپس فرمود: از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: لعنت خداوند برمردانی که خود را شبیه زنان کرده، و برزنانی که خود را شبیه مردان می‌کنند.

و امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام فرمود:

«كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جالِساً فِي الْمَسْجِدِ حَتّىٰ أَتاهُ رَجُلٌ بِهِ تَأْنيثٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَكَبَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْأَرْضِ يَسْتَرْجِعُ، ثُمَّ قالَ: مِثْلُ هٰؤُلاءِ فِي أُمَّتِي! إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ هٰؤُلاءِ فِي أُمَّةٍ إِلّا عُذِّبَتْ قَبْلَ السّاعَةِ».[۹]

همراه با رسول الله صلّی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که مردی که در او (تشبّه به) زنانگی بود نزد حضرت آمد و به ایشان سلام کرد، حضرت جواب دادند، سپس رسول الله صلّی الله علیه و آله «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» گویان رو به زمین کرد و فرمود: مانند اینان در امّت من وجود دارد! همانا در امّتی مانند اینان نباشد مگر این‌که قبل از قیامت عذاب شوند.

سند این روایت مشکلی ندارد و دلالتش نیز تمام است.

نتیجه: هر نوع شبیه کردن خود به جنس مخالف حرام است، و این مطلب از اطلاق حدیث نبوی مشهور استفاده می‌شود، بنابراین ریش‌تراشی که از مصادیق واضح تشبّه به زن می‌باشد حرام است.

دسته دیگری از احادیث که بسیار است در خصوص ریش تراشی می‌باشد.

حدیث مُثله کردن

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«حَلْقُ اللِّحْيَةِ مِنَ الْمُثْلَةِ، وَ مَنْ مَثَّلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ».[۱۰]

تراشیدن ریش از (موارد) «مُثله» است، و هرکس «مُثله» نماید، لعنت خدا براو باد.

از آن‌جا که «مُثله» عمل حرامی است (چه خود شخص انجام دهد و چه دیگری، با قصد تحقیر باشد و یا نباشد)، این روایت ظهور در حرمت دارد و دلالت تامّ است، این روایت به ضمیمه روایات دیگر... از جمله:

روایت حبابه والبیّه

گوید: امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام را در شرطة الخمیس (پیش قراولان لشکر، دژبانی) دیدم که یک شلاق دو شاخه در دست داشت و با آن فروشندگان جرّی (ماهی بی‌پولک) و ماهی زمّار (نوعی از همان) و مار ماهی را می‌زد و به آن‌ها می‌فرمود:

«یا بَیّاعي مُسُوخِ بَني إِسْرائیلَ، وَ جُنْدِ بَني مَرْوانَ!».

ای فروشندگان یهودی‌های مسخ شده، و جند بنی مروان!.

فرات بن احنف خدمت حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! جند بنی‌مروان چیست؟ گوید: در جواب او فرمودند:

«أَقْوامٌ حَلَقُوا اللِّحیٰ، وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ فَمُسِخُوا».[۱۱]

مردمی که ریش‌ها را می‌تراشیدند وسبیل‌ها راتاب می‌دادند، در نتیجه مسخ شدند.

دلالت حدیث:

الف- در امم سابقه افرادی به سبب ریش‌تراشی و بلند کردن سبیل مسخ شده‌اند.

ب- ظاهرحدیث این است‌که این دو عمل سبب مسخ آن‌ها شده است.

ج- در این روایت از تعبیر «حلقوا اللّحیٰ» استفاده شده که آن موجب غضب الهی و مسخ شده، و روشن است‌که خداوند کسی را مسخ نمی‌کند مگر این‌که عمل حرام یا گناه کبیره مرتکب شده باشد.

د- با تقریر امیرالمؤمنین علیه السّلام حرمت این دو عمل در اسلام نیز ثابت می‌شود، و با استصحاب حکم شرائع سابقه، حرمت آن در اسلام، اثبات می‌شود.

روایت وجوب دیه

روایات دیگری وجود دارد که برای حلق لحیه دیگری، دیه قرار داده است:

«قَضیٰ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ فِي اللِّحْیَةِ إِذا حُلِقَتْ فَلَمْ تَنْبُتِ الدِّیَةَ کامِلَةً، فَإِذا نَبَتَتْ فَثُلُثُ الدِّیَةِ».[۱۲]

امیرمؤمنان علیه السّلام در مورد ریش که از بیخ تراشیده شود چنان‌که دیگر نروید، دیه

کامل حکم فرمود و چنان‌چه بروید یک سوّم دیه (مقرّر نمودند).

دقت شود، روایتی که برای ریش‌تراشی دیه قرار داده است، در آن تعبیر به «حُلِقَتْ» شده است... .

روایات امر به إعفاء اللّحی و عدم تشبّه به کفّار و...

هشت روایت است که به إعفاء لحیه و کوتاه کردن شارب امر می‌کنند، و جزیکی، بقیه روایات ظهور در وجوب إعفاء لحیه دارند.

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«حُفُّوا الشَّوارِبَ، وَ اعْفُوا اللِّحیٰ، وَ لا تَشَبَّهُوا بِالْیَهُودِ».[۱۳]

سبیل را کوتاه کنید، و ریش را بگذارید (بلند شود)، و خود را شبیه یهودیان نسازید.

و فرمود:

«حُفُّوا الشَّوارِبَ، وَ اعْفُوا اللِّحیٰ، وَ لا تَتَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ».[۱۴]

موی سبیل را کوتاه کنید، و موی ریش‌ها را بگذارید (بلند شود)، و خود را شبیه گبران نسازید.

«إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ، وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ، وَ إِنّا نَجُزُّ الشَّوارِبَ، وَ نُعْفِي اللِّحیٰ، وَ هِيَ الْفِطْرَةُ».[۱۵]

همانا مجوسیان، ریش خود را قطع می‌کردند، و سبیل خود را بلند می‌گذاشتند، و ما (اهل‌بیت) سبیل خود را قطع می‌کنیم، و ریش خود را رها می‌کنیم، که این عمل (براساس) فطرت است.

دلالت: روایات مخالفت با کفّار و مشرکین و یهود و مجوس و عدم تشبّه به آن‌ها در حلق لحیه و فتل شوارب که منهیّ است به حدّ استفاضه رسیده اگرنگوییم که متواترهستند.

روایت فرستادگان کسری

حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله به فرستادگان کسری (پادشاه ایران باستان) که

ریش خود را تراشیده بودند و سبیل را گذاشته بودند فرمود:

«وَيْلَكُما مَنْ أَمَرَكُما بِهٰذا؟»

وای برشما! چه کسی شما را به این کار امر نمود؟

گفتند: ربّ ما یعنی کسری، حضرت فرمودند:

«لٰكِنَّ رَبّي أَمَرَني بِإِعْفاءِ لِحْيَتي، وَ قَصِّ شارِبي».[۱٦]

لیکن پروردگارم مرا به گذاشتن ریشم، و چیدن سبیلم فرمان داده است.

روایت ماجرای فرستادگان کسری دلالت تمام برحرمت ریش تراشی دارد، زیرا رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در ازای ریش‌تراشی و بلند کردن شارب، نگاه کردن به آن‌ها را ناخوشایند دانسته و درباره آن‌ها از تعبیر«وَيْلَكُما» استفاده نمود، و در تتمّه حدیث دو امر«إعفاء لحیة و قصّ شارب» مستقل آمده و ظهور در وجوب مستقلّ این دو عمل دارد.

اما وجه این‌که روایات در این‌باره، تنها از رسول‌الله و امیرالمؤمنین و امام جعفرصادق صلوات الله و سلامه علیهم آمده و تعداد آن‌ها کم است؛

۱- واضح بودن حرمت ریش‌تراشی در زمان ائمّه علیهم السّلام.

۲- مردم علاوه برعلم به حرمت آن، به آن عمل هم می‌کرده‌اند، لذا لازم نبوده که ائمّه مکرّراً ذکرکنند.

نکات لازم به ذکر:

۱- در صدور روایات اهل‌بیت علیهم السّلام تقیّه‌ای نبوده است.

۲- علمای شیعه صدور روایت هلاکت قوم لوط و خبررسولان کسری را پذیرفته‌اند.

۳- چیزی که در اقوام قبل حرام بوده در اسلام نیزحرام است (مانند ریش تراشی در قوم لوط) و قاعده استصحاب حکم شرائع سابقه، حرمت ریش تراشی را اثبات می‌کند، مگراین‌که دلیلی قوی‌ترباشد که نیست.

٤- و مسلّماً همه پیروان ائمّه اطهار علیهم السّلام در آن عصر، ریش داشته‌اند، و گزارش نشده

است که کسی ریش تراشیده باشد. و در قضیّه جنگ جمل، طلحه و زبیر، ریش عثمان بن حنیف را نتف کردند و او وقتی که خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسید گفت: بعثتني ذا لحية و جئتك أمرد، و این‌ها دلالت می‌کند که شیعیان در آن عصر ریش داشته‌اند. و شریح قاضی لعنه الله کوسه‌ای بوده و می‌گفته: حاضرم ریش داشته باشم و ده هزار درهم بدهم.

۵- استفاضه و یا تواتر روایات و احادیث در این باره.

٦- ریش تراشی مسئله‌ای نیست که غرض خاصّ و قابل توجهی برای جعل حدیث درباره آن وجود داشته باشد.

۷- ارسال ویا ضعف برخی از روایات در این موضوع ضرر نمی‌زند، به جهت تواتر مضمونشان. و مبنای صحیح در حجّیّت اخبار، مورد وثوق بودن روایت است و نه ثقه بودن همه راویان آن، پس از جهت صدور مشکلی نیست.

۸- آن چه ذکرکردیم اشکالی درتمامیّت دلالت برحرمت ریش‌تراشی ووجوب ریش داشتن ندارد.

۹- ضمن این که روایت و حدیثی دالّ برجواز ریش تراشی وجود ندارد.

۱۰- و بنابراین که همه فرق معتقد به حرمت ریش تراشی هستند، پس در صدور روایات اهل بیت علیهم السّلام تقیّه‌ای وجود نداشته است.

علامه امینی قدّس سرّه در کتاب با عظمت خود الغدیر جلد۱۱ صفحه۱۵۵ فرموده:

و قد اتّفقت المذاهب الأربعة على وجوب توفير اللحية و حرمة حلقها و الأخذ القريب منه ....

۱۱- و روایات در این موضوع در کتب مخالفین بیشتر از ما است.

نتیجه: شکی نیست که ریش تراشی حرام است و ریش گذاشتن واجب است.

درباره ریش پروفسوری

از روایات راجع به «صدغین» و «عارضین» که تعبیر به «أخذ» شده، استفاده «حلق» نمی‌شود، و هیچ‌گاه در روایاتی که از ریش حضرات معصومین سخن رفته، حلق و تراشیدن دو طرف

صورت و یا گونه‌ها ذکر نگردیده و اصحاب نیز چنین بوده‌اند. همین‌طور درباره شارب، و درباره دو طرف صورت تعبیر به «أخذ» فرمودند و نه «حلق»:

«لِيَأْخُذْ أَحَدُكُمْ مِنْ شارِبِهِ، وَ يَنْتِفْ شَعْرَ أَنْفِهِ، فَإِنَّ ذٰلِكَ يَزِيدُ فِي جَمالِهِ».[۱۷]

باید هرکدام شما از سبیل خود بگیرد (کوتاه کند)، و موی بینی خود را بکند، همانا این‌کار برزیبایی‌اش بیافزاید.

از این روایت به قرینه مقابله «أخذ- گرفتن و کوتاه کردن» و «نتف- چیدن و قطع کردن از بیخ»، معلوم می‌شود که «أخذ» در معنای کوتاه کردنی به کار رفته که مو از اصل آن قطع نشده باشد.

و جواز اخذ از عارضین که در صحیحه بزنطی از امام علیّ الرّضا علیه السّلام:

«أَمّا مِنْ عارِضَيْهِ فَلا بَأْسَ، وَ أَمّا مِنْ مُقَدَّمِها فَلا».[۱۸]

و علیّ بن جعفر از امام کاظم علیه السّلام:

«أَمّا عَنْ عارِضِهِ فَلا بَأْسَ، وَ أَمّا مِنْ مُقَدَّمِهِ فَلا».[۱۹]

آمده است، شامل حلق و تراشیدن نمی‌شود.

نتیجه این‌که در حرمت ریش تراشی، فرقی میان موهای چانه و موهای عارضان (دو طرف صورت) نیست و «لحیة» و ریش تمامی دو طرف صورت و چانه می‌باشد، چنان‌که محقّق حلّی در کتاب المعتبر فرموده:

إنّ اللحية إسمٌ لجملة العذارين و ما على اللّحيين و الذّقن.[۲۰]

همانا لحیه موهای عذار (کنار گوش) و موهایی که بر دو استخوان اطراف صورت می‌روید و موهای چانه را شامل می‌شود.

و شهید اوّل قدّس سرّه در کتاب ذکری الشّیعة فرموده:

و العارض: الشّعر المنحطّ عن القدر المحاذي للأذن نابتاً على اللّحية، و الذّقن تحته: و هو مجمع اللّحيين.[۲۱]

عارض: به مویی گفته می‌شود که از کنار گوش سرازیر می‌شود و بر روی دو استخوان اطراف صورت می‌روید و چانه که محلّ اتّصال این دو استخوان است، زیر آن قرار دارد.

و بسیاری از فقهاء و از آن‌ها سبزواری، عین این عبارت را در ذخیرة المعاد في شرح الإرشاد آورده است. و از این‌که از استخوان‌های دو طرف صورت، تعبیر به «لحیة» شده است، معلوم می‌شود که بر موهایی که می‌روید نیز «لحیة» صادق است و مختصّ به موهای چانه نیست. و همه اتّفاق دارند که به دو استخوان دو طرف صورت «لحیان» گفته می‌شود، و بسیار بعید و بی دلیل است این‌که به موهای آن دو قسمت «لحیة» گفته نشود و فقط به موهای چانه «لحیة» گفته شود.

موهای گونه‌ها

«لحیة» بر موهای گونه‌ها نیز صدق می‌کند، و حلق آن‌ها نیز مصداق «تغییر خلق الله»، و مصداق تشبّه به کفّار و تشبّه به زنان است. و بسیاری از علماء لغت عرب، تصریح کرده‌اند که معنای «لحیة» موهای «عارضان» و «ذقن» است که گفته‌اند آن «خدّان» است، و موهای گونه‌ها از «عارضان» است. و «خدّ» معنای وسیعی دارد که هم شامل «وجنة» (که زیر چشمان و دو طرف بینی می‌باشد) می‌شود و هم شامل «عارضان».

و تراشیدن موهای زیر لب پایین که به آن «عُنْفُقَة» می‌گویند نیز تغییر در خلق الله است، بنابر احتیاط از تراشیدن آن پرهیز شود. و الله العالم.

مؤمنین باید مراقب باشند که ایادی شیطان رجیم علیهم لعائن الله با طراحی و ترویج مدهای شیطانی در صورت و ظاهر و لباسمان و در دیگر شؤونات، ما را از صراط مستقیم محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین منحرف و گمراه ننمایند.

***

حکم غنا و موسیقی؟

سؤال ۱۳- آیا غنا و موسیقی در اسلام حرام است؟ دلیل آن را ذکر فرمایید.

جواب - غنا بر دو قسم است: یکم از حنجره، دوّم از آلت و یا آلاتی که برای غنا و طرب بنیان‌گذاری شده‌اند، و صدایی را که از آن‌ها تولید می‌گردد موسیقی می‌گویند.

برای قسمت یکم و دوّم آیات و روایاتی می‌باشد که برخی از آن‌ها را در کتاب «محبوبِ محبوب» آورده‌ایم و در آن روایاتی است که برحرمت نواختن این آلات تصریح شده است، و در آن آیات و احادیث نیامده که اگر مطرب بود حرام است و اگر مطرب نبود حلال باشد، بلکه نواختن و استعمال آن‌ها به طور مطلق حرام اعلام شده، بلکه ساختن و خرید و فروش و نگه‌داری آن‌ها نیزحرام است، و ما در این‌جا برخی از آن روایات را می‌آوریم:

پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ اللهَ حَرَّمَ الدَّفَّ وَ الْكُوبَةَ وَ الْمَزامیرَ وَ ما يُلْعَبُ بِهِ»[۲۲]

همانا خداوند دف زدن و طبل زدن و بازی با آن‌چه (از ابزار موسیقی) را که با آن بازی می‌شود، حرام نموده است.

پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«أَنْهاكُمْ (أَنْهیٰ أُمَّتي) عَنِ الزَّفْنِ وَ الْمِزْمارِ وَ عَنِ الْكُوباتِ وَ الْكَبَراتِ (الْكِنّاراتِ - الكُبُوبات)»[۲۳]

امّت خود را از رقصیدن و نی زدن و طبل زدن و تنبک زدن نهی می‌کنم.

و معلوم است که نهی خدا و رسول و امام برحرمت دلالت می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

«نَهیٰ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ اللَّعِبِ بِالنَّرْدِ وَ الشِّطرَنجِ وَ الكُوبَةِ وَ العُرْطَبَةِ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ وَ الْعُودُ ...»[۲۴]

رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله از بازی کردن با نرد و شطرنج و طبل و طنبور و سه‌تار و دیگرابزارهای موسیقی... نهی فرمودند.

پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَني رَحْمَةً لِلْعالَمينَ وَ لِأَمْحَقَ الْمَعازِفَ وَالْمَزامیرَ وَ أُمُورَ الْجاهِلِيَّةِ»[۲].

به‌راستی که خدا مرا رحمتی برای جهانیان، به پیامبری مبعوث فرمود و مرا برانگیخت تا آلات موسیقی و نی‌ها و امور زمان جاهلیّت (کفر) را از میان ببرم.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ اللهَ تعَالىٰ بَعَثَني هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ وَ أَمَرَني أَنْ أَمْحُوَ الْمَزامیرَ وَ الْمَعازِفَ وَ الْأَوْتارَ وَ الْأَوْثانَ وَ أُمُورَ الْجاهِلِيَّةِ - **إلى أن قال:**- إِنَّ آلاتِ الْمَزامیرِ شِراؤُها وَ بَيْعُها وَ ثَمَنُها وَ التِّجارَةُ بِها حَرامٌ»[۲].

خدای تعالی مرا برای هدایت و رحمت برای عالمیان به پیامبری برانگیخت، مرا امر نمود که نی‌ها و آلات موسیقی و تارها و بت‌ها و امور زمان جاهلیّت (کفر) را از میان ببرم... همانا خرید و فروش و پولی که (در این راه) داد و ستد می‌شود و تجارت با ابزار موسیقی حرام است.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند:

«إِنَّما حَرَّمَ اللهُ الصِّناعَةَ الَّتي هِيَ حَرامٌ كُلُّهَا الَّتي يَجيءُ مِنْهَا الْفَسادُ مَحْضاً نَظيرَ الْبَرابِطِ وَالْمَزامیرِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ كُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصُّلْبانِ وَ الْأَصْنامِ وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ مِنْ صِناعاتِ الْأَشْرِبَةِ الْحَرامِ وَ مايَكُونُ مِنْهُ وَ فيهِ الْفَسادُ مَحْضاً وَ لايَكُونُ مِنْهُ وَ لا فيهِ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلاحِ فَحَرامٌ تَعْليمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَميعُ التَّقَلُّبِ فيهِ مِنْ جَميعِ وُجُوهِ الْحَرَكاتِ كُلِّها»[۲].

و همانا خداوند متعال کار و ابزاری را حرام کرده است که تمام (کاربرد و مصرف) آن حرام است و جزدر راه فساد کاربرد ندارد؛ مانند تارسازی و نی‌سازی و شطرنج‌سازی و هرآلت لهو دیگری و هم‌چنین ساختن صلیب‌ها و بت‌ها و شبیه آن‌ها را حرام فرموده است، مانند نوشیدنی‌های حرام و آن‌چه که از آن و در آن جز فساد نیست و از آن و در آن چیزی از کاربردهای سالم نباشد. آموختن آن و آموزش دادن آن و کار کردن با آن و مزد

گرفتن برای آن و همه کاربردهای آن و هرگونه حرکتی با آن‌ها حرام است.

در فرمایش امام علیه السّلام: «هِيَ حَرامٌ كُلُّهَا الَّتي يَجيءُ مِنْهَا الْفَسادُ مَحْضاً نَظيرَ الْبَرابِطِ وَالْمَزامِيرِ وَ... » **کاملاً دقت کنید.**

امام امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام فرمودند:

«تَدْعُوا عَلىٰ أَهْلِ الْمَعازِفِ وَ الْقِيانِ وَ الْمَزامِيرِ وَ الْعيدانِ»[۲]

کبوتر راعبی (نوعی کبوتر) بر نوازندگان موسیقی و ترانه‌خوانان و نی‌زنان و تارزنان لعنت می‌فرستد.

در کتاب فقه منسوب رضوی علیه السّلام آمده است:

«نَروي أَنَّهُ مَنْ أَبْقىٰ في بَيْتِهِ طُنْبُوراً أَوْ عُوداً أَوْ شَيْئاً مِنَ الْمَلاهي مِنَ الْمِعْزَفَةِ وَالشِّطْرَنْجِ وَ أَشْباهِهِ أَرْبَعينَ يَوْماً فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ فَإِنْ ماتَ في أَرْبَعينَ ماتَ فاجِراً فاسِقاً وَ مَأْواهُ النّارُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ»[۲]

هرکس یکی از ابزارهای موسیقی و شطرنج و مانند آن‌ها را چهل روز در خانه خود نگهدارد به غضب خدا گرفتار آید، اگر در آن مدت بمیرد، فاجر (گناه‌کار) و فاسق (کسی که آشکارا گناه می‌کند) مرده است و جایگاه او آتش است و چه بد جایگاهی است.

پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«يُحْشَرُ صاحِبُ الطُّنْبُورِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ هُوَ أَسْوَدُ الْوَجْهِ وَ بِيَدِهِ طُنْبُورٌ مِنَ النّارِ وَ فَوْقَ رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِقْمَعَةٌ يَضْرِبُونَ رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ وَ يُحْشَرُ صاحِبُ الْغِناءِ مِنْ قَبْرِهِ أَعْمىٰ وَ أَخْرَسَ وَ أَبْكَمَ وَ يُحْشَرُ الزّاني مِثْلَ ذٰلِكَ وَ صاحِبُ الْمِزْمارِ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ صاحِبُ الدَّفِّ مِثْلَ ذٰلِكَ»[۳]

اهل طنبور (نوازنده و شنونده و سازنده و نگهدارنده و ...) روز قیامت در حالی محشور می‌شوند که روسیاه هستند و طنبوری از آتش به دست دارند و ۷۰ هزار فرشته از بالای سربا عمود آهنین برسرو صورت آن‌ها می‌زنند. آوازه‌خوان، کور و کرو گنگ از گور خود

محشور می‌گردد و زناکار و نوازنده نی و نوازنده دف نیز با همین حالت محشور می‌شوند.

عبدالله بن عبّاس گوید: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در حجّة‌الوداع حلقه در کعبه را گرفته، رو به مردم کردند و فرمودند: ای مردم! آیا شما را به نشانه‌های ساعت (آخرالزّمان) خبر دهم؟ گفتند: آری. فرمود:

«مِنْ أَشْراطِ السّاعَةِ إضاعَةُ الصَّلَواتِ، و...وَ تَظْهَرُ الْكُوبَةُ وَ الْقَيْناتُ وَالْمَعازِفُ، وَ الْمَيْلُ إِلىٰ أَصْحابِ الطَّنابيرِ وَالدُّفُوفِ وَالْمَزاميرِ وَ سائِرِ آلاتِ اللَّهْوِ، أَلا وَ مَنْ أَعانَ أَحَداً مِنْهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الدّينارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ الْأَلْبِسَةِ وَ الْأَطْعِمَةِ وَ غَيْرِها فَكَأَنَّما زَنىٰ مَعَ أُمِّهِ سَبْعينَ مَرَّةً في جَوْفِ الْكَعْبَةِ، فَعِنْدَها يَليهِمْ أَشْرارُ أُمَّتي، وَ تُنْتَهَكُ الْمَحارِمُ، وَ تُكْتَسَبُ الْمَآثِمُ، وَ تُسَلَّطُ الْأَشْرارُ عَلَى الْأَخْيارِ، وَ يَتَباهَوْنَ في اللِّباسِ، وَ يَسْتَحْسِنُونَ أَصْحابَ الْمَلاهي وَ الزّانِياتِ، فَيَكُونُ الْمَطَرُ قَيْظاً، وَ يَغيظُ الْكِرامُ غَيْظاً، وَ يَفْشُو الْكَذِبُ، وَتَظْهَرُ الْحاجَةُ، وَتَفْشُو الْفاقَةُ، فَعِنْدَها يَكُونُ أَقْوامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِاللهِ فَيَتَّخِذُونَهُ مَزاميرَ، وَ يَكُونُ أَقْوامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللهِ، وَ يَكْثُرُ أَولادُ الزِّنىٰ، وَ يَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ، فَعَلَيْهِمْ مِنْ أُمَّتي لَعْنَةُ اللهِ، وَ ... فَأُولٰئِكَ يُدْعَوْنَ في مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْأَرْجاسَ وَ الْأَنْجاس ...»[۳]

از نشانه‌های ساعت (آخر الزّمان) است: تباه نمودن نمازها و... و این‌که طبل‌ها، زنان آوازه‌خوان، ابزارهای موسیقی و میل به نوازندگان طنبور و دف و نی و سایر آلات موسیقی آشکار شود.

آگاه باشید هر که آن‌ها را به دینار و درهمی (از نظر مالی) و یا پوشاک و غذایی و یا غیر این‌ها کمک کند؛ گناهش مانند کسی است که با مادر خود در درون کعبه هفتاد مرتبه زنا نموده باشد. در آن هنگام بدترین امّتم آن‌ها را سرپرستی کنند و حرمت‌ها هتک گردد و گناهان کسب شوند، شرورترین افراد بر نیکوکاران چیره گردند، با پوشاک خود بر یک‌دیگر فخر فروشند و نوازندگان و اهل فساد و زنان بی‌عفّت را نیکو شمارند، آن‌گاه باران (به جای رحمت) بلا خواهد بود و... و دروغ گفتن آشکار گشته، نیازمند فراوان و

تهی‌دستی عیان گردد، آن زمان گروه‌هایی قرآن را برای غیرخداوند بیاموزند و آن را به آواز بخوانند و گروه‌هایی علم فقه را برای غیرخداوند بیاموزند و زنازادگان زیاد شوند و قرآن را با آواز بخوانند، پس آن‌گاه لعنت خدا از (سوی) امّتم بر آنان باد و... آنان در ملکوت آسمان‌ها و زمین نجس و آلوده خوانده می‌شوند.

حکمت تحریم موسیقی چیست؟

در بیان محکم قرآن کریم است که پیامبری که ما فرستاده‌ایم، آن‌چه را پلید و منفور و زیانبار است، بر شما از جانب ما حرام می‌کند و آن‌چه را که طیّب و پاکیزه است حلال می‌نماید:

«...وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ... ».[۳۲]

...و بر آنان هر پلید منفور را حرام می‌گرداند، و احکام پر رنج و مشقّتی را که چون زنجیر بر گردنشان نهاده شده، از آنان برمی‌دارد... .

و به علم تجربی و واقع ثابت شده است که موسیقی زیان‌های جبران ناپذیری بر جسم و روح و روان و اعصاب انسان و حیوان وارد می‌نماید، برای اطّلاع مستند از برخی از آن آسیب‌های جدّی به کتاب «تأثیر موسیقی بر اعصاب و روان» نوشته علی‌اکبر خوروش مراجعه شود.

***

حکم تأخیر نماز عشاء و صبح تا ...

سؤال۱۴- نقل شده در خصوص تأخیر انداختن نماز مغرب و صبح امام عصر علیه السّلام فرموده‌اند: ملعون ملعون من أخّر العشاء إلی أن تشتبک النجوم، ملعون ملعون من أخرّ الغداة إلی أن تنقضي النّجوم. بفرمایید مقصود از ملعون بودن در این روایت چیست؟ و آیا این روایت شامل این زمان هم می‌شود؟

جواب- پیش از پاسخ به این سؤال ذکر مطالبی لازم است:

۱- روایتی که ذکر کردید در کتاب شریف الغیبة شیخ طوسی و الإحتجاج طبرسی رحمهما الله چنین آمده است: از شیخ کلینی مرفوعاً از زهری که گفته: در طلب دیدن حضرت صاحب‌الأمر

علیه السّلام خیلی مشقّت و سختی کشیدم، تا جایی که در این راه مال بسیار زیادی خرج کردم، تا این‌که به عَمریّ [نایب خاص امام زمان علیه السّلام] رسیدم و به او خدمت کرده و ملازمش شدم. بعد از مدّتی از ایشان درباره امام زمان علیه السّلام سؤال کردم، او به من گفت: نمی‌توان به محضر حضرت رسید. بار دوم تواضع و التماس کردم که عمری گفت: فردا صبح بیا. فردا صبح رفتم، به استقبال آمد و همراه او جوانی با چهره ای از همه مردم زیباتر و از همه خوشبوتر بود، و هیئت و ظاهر تاجران را داشت و مانند تاجران چیزی در آستینش بود. وقتی که او را دیدم به سمت عمریّ رفتم، امّا او با اشاره به من فهماند که به سمت جوان بروم، به طرف جوان برگشتم و هرچه خواستم پرسیدیم، او هم جوابم را داد. بعد حرکت کرد تا این‌که داخل خانه‌ای شود، و آن خانه از جمله خانه‌هایی بود که به آن‌ها اعتنا نمی‌شد. عمری به من گفت: بعد از این ایشان را نخواهی دید. هرچه که می‌خواهی از ایشان بپرس. رفتم که از ایشان اموری را بپرسم اما حضرت اعتنا نکرد و داخل خانه شد، فقط این را فرمودند:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشاءَ إِلىٰ أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَداةَ إِلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ (تَنْفَضَّ - الإحتجاج) النُّجُومُ».

ملعون است ملعون هرکس نماز عشا را تأخیر بیاندازد تا زمانی که ستارگان آسمان مثل شبکه به‌هم بگذرند، ملعون است ملعون کسی که نماز صبح را تأخیر بیاندازد تا این‌که ستارگان آسمان ناپدید شوند.

حضرت پس از گفتن این کلمات وارد خانه شدند.

۲- این روایت توقیع نیست بلکه کلامی است از حضرت صاحب الأمر و در کتاب الغیبة شیخ طوسی و الإحتجاج طبرسی از شیخ کلینی علیهم الرّحمة روایت کرده‌اند، و او مرفوعاً از زهری که مجهول است، نتیجه این‌که این خبر از جهت سند ضعیف است.

۳- إشتباک النّجوم: نمایان شدن انبوه ستارگان است... .

٤- بحارالأنوار: جلد۸۰ صفحه٦۰ باب۸ بیان: إشتباك النجوم كثرتها، قال في النهاية (في غريب

الحدیث و الأثر: جلد۲ صفحه٤٤١) في حديث مواقيت الصلاة: أي ظهرت جميعها و اختلط بعضها ببعض لكثرة ما ظهر منها.
۵- زمان مغرب، پس از محو سرخی پدید آمده در سمت مشرق و پیش از نمایان شدن انبوه ستارگان است. طبق برخی از روایات، اشتباک نجوم، پایان وقت فضیلت نماز مغرب است، و تأخیر بدون عذر آن تا زمان ظاهر شدن انبوه ستارگان، مکروه و تأخیر آن به قصد این که وقت فضیلت مغرب، هنگام اشتباک است، بدعت است و حرام.
٦- مراد از نماز عشاء چه نمازی است؟ احتمال داده شده است: مراد از العشاء در روایت نماز مغرب باشد، و بعضی از فقهاء بر آن قطع نموده اند.[۳۳]
برخی گفته‌اند: ناچار از توجیه روایت باشیم تا با بقیّه روایاتی که به حدّ تواتر رسیده‌اند و دلالت بر جواز تأخیر بلکه رجحان دارند منافاتی نگردد.[۳٤] یا این‌که مراد از عشاء نمازی باشد که در شب واجب است، و اراده نماز مغرب باشد و نه عشاء آخر. زیرا که روایاتی دلالت دارند بر جواز عشاء بر ذهاب شفق، و اغلب آن روایات صراحت و یا ظهور دلالت دارند بر جواز تأخیر آن.[۳۵]
۷- مقصود این روایت تعریض بر بدعت‌گزاری به نام محمّد بن مقلاص مشهور به کنیه ابوالخطّاب، و اصحاب او باشد، و بقیّه نصوص کاشف از آن است و ... .[۳٦]
۸- بعید نیست که مراد لعن در تأخیر انداختن برای کسی باشد که تأخیر را واجب دانسته و تشریع کند و به آن متدیّن باشد.[۳۷]
۹- و میرزای نائینی فرموده است: این روایت به ظاهرش دلالت دارد بر این‌که آخر وقت عشاء، زمان إشتباک نجوم می‌باشد که نزدیک به سقوط شفق است، و ظاهر آن است که کسی به آن عمل نکرده است، و در روایت مضمره معاویة بن عمّار است که:
«وَقْتُ الْعِشاءِ الْآخِرَةِ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ»[۳۸]
و نزدیک به آن است روایت حلبی از امام جعفر صادق علیه السّلام:
«الْعَتَمَةُ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ»[۳۹]

و بعضی از فقهاء به مضمون آن فتوا داده‌اند، و در تعدادی از روایات است که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«لَوْ لا أَنّي أَخافُ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي، لَأَخَّرْتُ الْعَتَمَةَ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ اللَّيْلِ، فَإِذا مَضَى الْغَسَقُ نادىٰ مَلَكانِ: مَنْ رَقَدَ عَنْ صَلاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلا رَقَدَتْ عَيْناهُ»[۴۰]

و در روایتی است که فرمود:

«وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ»

و در روایت دیگری فرمود:

«لَوْ لا أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي لَأَخَّرْتُ الْعِشاءَ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ»[۴۱]

و شیخ کلینی آن را روایت کرده است:

«إِلىٰ رُبُعِ اللَّيْلِ»[۴۲]

و

«إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ»[۴۳]

و با نظر به این اخبار با اختلافی که دارند دانسته می‌شود که آن‌ها در صدد بیان وقت إجزائی نیستند بلکه در بیان وقت فضیلت‌اند، چنان‌که فرمایش رسول الله صلّی الله علیه و آله که فرمود:

«لَوْ لا أَنّي أَخافُ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي...» و «وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ...»

مُشعر است به این‌که تأخیر آن تا ثلث لیل از جهت این است‌که آن اوّل وقت نماز است، چنان‌که ظاهر فرمایش حضرت فهمیده می‌شود، که فرمود:

«لَأَخَّرْتُ الْعَتَمَةَ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ».

بل لمكان أنّ آخر الوقت الفضيلي هو الثلث و أنّه أفضل من أوّله، كما يشعر إليه أنّ تقديمها على ذلك الوقت إنّما هو لمكان خوف المشقّة، و إلّا فالصبر إلى الثلث أفضل، و إن

كان الوقت ممتدّ إلى النصف.

بلکه بدین جهت که پایان وقت فضیلت (نماز مغرب)، یک سوم گذشته از شب است، و این از اول وقت، بافضیلت تر است، چنان‌چه معلوم است که پیش انداختن آن (یعنی پیش انداختن اول وقت فضیلت، برآخروقت فضیلت) به جهت این است که مبادا (شیعیان) دچار سختی شوند و گرنه صبرکردن تا یک سوم گذشته از شب افضل است، هرچند که وقت آن تا نیمه شب ادامه دارد.[٤٤]

۱۰- دیگراحتمالات: شیخ حرّعاملی قدّس سرّه پس از ذکرروایت از کتاب الإحتجاج فرموده: لعلّ المراد ... مراد عشائین باشد، و لعن به اعتبار تأخیرمغرب به جهت اعتقاد نادرست ابو الخطّاب، و با اعتقاد به وجوب تأخیرآن. و فرموده: هم‌چنین نماز صبح.[٤٥]

و علّامه مجلسی قدّس سرّه گوید: و شاید حمل شود براین‌که با اعتقاد به عدم جایزبودن إیقاع آن قبل از (إشتباک نجوم) آن‌را تأخیربیندازد چنان‌که مذهب و اعتقاد ابوالخطّاب چنین بوده، و یا به جهت این‌که درک فضیلت آن کند چنان‌که در سایراخبار به آن قید زده شده، و یا به جهت إذاعه و شایع نمودن (راز وقت فضیلت نماز مغرب)، و یا ترک تقیّه نمودن، پس همانا مخالفین به تأخیرانداختن نماز مغرب را شدیداً انکار می‌کنند، و یا برکسی که با سبک شمردن سنّت وعدول ازآن برتأخیرانداختن آن مداوم باشد ، و هم‌چنین ممکن است حمل برتقیّه گردد.[٤٦]

۱۲- ابوالخطّاب و بدعت او و پیروانش: وی محمّد بن أبی‌زینب، مِقلاص أسدی، با کنیهٔ ابوالخطّاب است. او از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود و احادیثی چند به نقل از وی از آن حضرت روایت شده است. وی در زمان حیات امام صادق علیه السّلام از مسیر حق منحرف شد و عقاید سخیف و باطلی، از جمله اباحی‌گری در احکام شریعت و غلوّ دربارهٔ امامان را با ادّعای خدایی برای امام صادق علیه‌السّلام، ابراز کرد؛ از این رو، امام جعفرصادق علیه‌السّلام وی را لعن نمود و از جمع پیروان خود طرد فرمود.

شیخ طوسی گوید: محمّد بن مقلاص الأسدي، ابو الخطّاب. ٤٣٢١ (ق).[٤٧] گوید: محمّد بن

مقلاص الأسدي (ملعون غال). علّامه حلّی می‌نویسد: محمّد بن مقلاص بالقاف الأسديّ الكوفيّ الأجدع الزرّاد أبو الخطّاب لعنه الله غال ملعون و يكنّى مقلاص أبا زينب الزرّاد، قال أبو جعفر بن بابويه: اسم أبي الخطّاب زيد. قال ابن الغضائريّ: إنّه مولى بني أسد، لعنه الله، أمره شهير، و أرى ترك ما يقول أصحابنا، حدّثنا أبو الخطّاب في أيّام إستقامته.[۴۸]

خطّابیّه کیانند؟

آنان از فرقه‌های منحرف و غالیان هستند. فقهای شیعه فرقهٔ خطّابیّه را از غالیان برشمرده و احکام غلات را برایشان جاری کرده‌اند. سیّد علیخان مدنی رحمه الله می‌نویسد:

و الخَطّابِيَّةُ مشدّدةً: فرقةٌ تُنسَبُ إلى أبي الخَطّابِ محمّدِ بنِ مقلاصٍ الأسديّ الأجدعِ. قالوا: الأئمّةُ أنبياءُ، و أبو الخَطّابِ نبيٌّ، و كانَ يَأمُرُهُم بشهادةِ الزورِ لموافقِيهِم، على مخالفِيهِم، و قالوا: الجنّةُ نعيمُ الدّنيا، و النّارُ آلامُها.[۴۹]

و علّامه مجلسی رحمه الله در بیان خطّابیّه نوشته است:

بيان؛ خطّابيّة أي بدعة ابتدعها أبو الخطّاب و هو رجل غال ملعون على لسان الصادق عليه السّلام اسمه محمّد بن مقلاص و كان صاحب بدع و أهواء ... .[۵۰]

و گوید:

بيان؛ ... و أبو الخطّاب هو محمّد بن مقلاص الأسديّ الكوفيّ، و كان في أوّل الحال ظاهراً من أجلّاء أصحاب الصادق عليه السّلام ثمّ ارتدّ و ابتدع مذاهب باطلة و لعنه الصّادق عليه السّلام و تبرّأ منه و روى الكشّيّ روايات كثيرة تدلّ على كفره و لعنه و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته، و الأكثر على جواز العمل بها، و كأنّه متفرّع على المسألة السابقة، فمن ادّعى جواز تحقّق الإيمان و زواله، يجوز العمل بروايته، لأنّه حينئذ كان مؤمناً، و من زعم أنّه كاشف من عدم كونه مؤمناً لا يجوز العمل بها.[۵۱]

و قاضی نعمان مصری متوفّای ۳۶۳ در کتاب دعائم الإسلام از برخی از بدعت‌های او و اصحابش چنین می‌گوید:

... ثمّ كان (بعد المغيرة بن سعيد) أبو الخطّاب في عصر جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما من أجل دعاته، فأصابه ما أصاب المغيرة فكفر، و ادّعى أيضاً النبوّة، و زعم أنّ جعفر بن محمّد صلوات الله عليه إله، تعالى الله عن قوله، و استحلّ المحارم كلّها، و رخّص فيها، و كان أصحابه كلّما ثقل عليهم أداء فريضة أتوه و قالوا: يا أبا الخطّاب خفّف علينا، فيأمرهم بتركها، حتّى تركوا جميع الفرائض، و استحلّوا جميع المحارم، و ارتكبوا المحظورات، و أباح لهم أن يشهد بعضهم لبعض بالزور، و قال: من عرف الإمام فقد حلّ له كلّ شيء كان حرّم عليه، فبلغ أمره جعفر بن محمّد عليهما السّلام فلم يقدر عليه بأكثر من أن لعنه و تبرّأ منه، و جمع أصحابه فعرّفهم ذلك، و كتب إلى البلدان بالبراءة منه و باللعنة عليه، و كان ذلك أكثر ما أمكنه فيه. و عظم ذلك على أبي عبد الله جعفر بن محمّد، و استفظعه و استهاله. قال المفضّل بن عمرو: دخلت يوماً على أبي عبد الله جعفر بن محمّد صلّى الله عليهما فرأيته مقارباً منقبضاً مستعبراً، فقلت له: ما لك جعلت فداك؟ فقال:

«سُبْحانَ اللهِ وَ تَعالَى اللهُ عَمّا يَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً كَبيراً، أَيْ مُفَضَّلُ! زَعَمَ هٰذَا الْكَذّابُ الْكافِرُ أَنّي أَنَا اللهُ! فَسُبْحانَ اللهِ وَ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ رَبّي وَ رَبُّ آبائي، هُوَ الَّذي خَلَقَنا وَ أَعْطانا وَ خَوَّلَنا، فَنَحْنُ أَعْلامُ الْهُدىٰ، وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمىٰ، أُخْرُجُ إِلىٰ هٰؤُلاءِ- **يعني أصحاب أبي الخطّاب** - فَقُلْ لَهُمْ: إِنّا مَخْلُوقُونَ، وَ عِبادٌ مَرْبُوبُونَ، وَ لٰكِنْ لَنا مِنْ رَبّنا مَنْزِلَةٌ لَمْ يَنْزِلْها أَحَدٌ غَيْرُنا، وَ لا تَصْلُحُ إِلّا لَنا، وَ نَحْنُ نُورٌ مِنْ نُورِ اللهِ، وَ شيعَتُنا مِنّا، وَ سائِرُ مَنْ خالَفَنا مِنَ الْخَلْقِ فَهُوَ فِي النّارِ، نَحْنُ جيرانُ اللهِ غَداً فِي دارِهِ، فَمَنْ قَبِلَ مِنّا وَ أَطاعَنا فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ أَطاعَ الْكافِرَ الْكَذّابَ فَهُوَ فِي النّارِ».[۵۲]

عیسی شلقان گوید: (روزی) نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره‌ای با او بود، گوید: من عرض کردم: ای پسر! می‌بینی پدر شما چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان می‌دهد سپس از همان چیز نهی می‌کند، به ما دستور داده که ابو الخطّاب را دوست بداریم سپس دستور داد که او را لعن کنیم، و ازاو بیزاری بجوئیم؟

پس آن حضرت علیه السّلام درحالی که پسربچه‌ای بود فرمود:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِيمانِ لا زَوالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْكُفْرِ لا زَوالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذٰلِكَ أَعارَهُ الْإِيمانَ، يُسَمَّوْنَ الْمُعارينَ، إِذا شاءَ سَلَبَهُمْ، وَ كانَ أَبُو الْخَطّابِ مِمَّنْ أُعيرَ الْإِيمانَ».

همانا خداوند خلق را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوالی ندارد، و خلق را آفرید برای کفر که زوالی ندارد، و در این میان هم خلق آفرید و ایمان را به عاریت به آنها داد و این‌ها را مُعارین نامند، که هر گاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان بگیرد، و ابو الخطّاب از کسانی است که ایمان را به عاریت به او داده بود.

گوید: پس از آن من خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام شرفیاب شدم و آن‌چه (به فرزندش) ابو الحسن گفته بودم و پاسخی که به من داده بود همه را به عرض امام صادق علیه السّلام رساندم، حضرت فرمود:

«إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ».

همانا او جوشش نبوّت است.[۵۳]

و علّامه مجلسی پس از ذکر این روایت شریف چنین بیان می‌کند: ... و أبو الخطّاب هو محمّد بن مقلاص الأسديّ الكوفيّ، و كان في أوّل الحال ظاهراً من أجلّاء أصحاب الصّادق عليه السّلام، ثمّ ارتدّ و ابتدع مذاهب باطلة، و لعنه الصادق عليه السّلام و تبرّأ منه، و روى الكشّيّ روايات كثيرة تدلّ على كفره و لعنه، و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته، و الأكثر على جواز العمل بها، و كأنّه متفرّع على المسألة السابقة، فمن ادّعى جواز تحقّق الإيمان و زواله، يجوز العمل بروايته، لأنّه حينئذ كان مؤمناً، و من زعم أنّه كاشف من عدم كونه مؤمناً لا يجوز العمل بها... .[۵۴]

۱۳- ابو الخطّاب و پیروانش افشاء سرّ نمودند و بدعتی را بنیان گذاردند:

در حدیث قوی که جارود از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است راز فرمایش امام

زمان عجّل الله فرجه الشریف آشکار می‌گردد، جارود گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:

«یا جارُودُ! یُنْصَحُونَ فَلا یَقْبَلُونَ، وَ إِذا سَمِعُوا بِشَیْءٍ نادَوْا بِهِ، أَوْ حُدِّثُوا بِشَیْءٍ أَذاعُوهُ، قُلْتُ لَهُمْ: مَسُّوا بِالْمَغْرِبِ قَلیلاً، فَتَرَکُوها حَتّیَ اشْتَبَکَتِ النُّجُومُ، فَأَنَا الْآنَ أُصَلّیها إِذا سَقَطَ الْقُرْصُ».

ای جارود! نصیحت می‌شوند و نمی‌پذیرند، و هرگاه چیزی (از ما) بشنوند ندای عام داده (همه را خبر دهند)، و یا اگر به چیزی از اسرار حدیث آگاه شوند شایع می‌کنند (حفظ سرّ از بیگانگان نمی‌کنند)؛ به آنان گفتم: کمی از شب رفته نماز مغرب را به جا آورید، آنان ترک کردند (چنان به تأخیر انداختند) تا این‌که ستاره‌ها چون شبکه درهم شدند، پس (نتیجه این شد که من ناچارم از روی تقیّه) نماز مغرب را هنگام سقوط (غروب) قرص خورشید به‌جا می‌آورم.[۵۵]

۱۴- اشاره ای به جایگاه حفظ اسرار و عدم إذاعه: آیات و احادیث در این باره بسیار است و در اینجا به دو حدیث شریف اکتفا می‌کنیم: ابان بن تغلب فقیه شیعه گوید: امام جعفرصادق علیه السّلام چنین فرمود:

«نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنا تَسْبیحٌ، وَ هَمُّهُ لَنا عِبادَةٌ، وَ کِتْمانُ سِرِّنا جِهادٌ فِي سَبیلِ اللهِ».

نفس زدن شخص اندوه‌گین به خاطرستمی که بر ما رفته تسبیح است، و اندوه او به خاطرما عبادت است، و پرده پوشی اسرار ما جهاد در راه خداست.[۵۶]

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود:

«یَجِبُ أَنْ یُکْتَبَ هٰذَا الْحَدیثُ بِالذَّهَبِ».

واجب است این حدیث با طلا نوشته شود.

و معلّی بن خنیس گوید امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«یا مُعَلّیٰ! أُکْتُمْ أَمْرَنا وَ لا تُذِعْهُ، فَإِنَّهُ مَنْ کَتَمَ أَمْرَنا وَ لَمْ یُذِعْهُ أَعَزَّهُ اللهُ (بِهِ)[۵۷] فِي

الدُّنْيا، وَ جَعَلَهُ نُوراً بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. يا مُعَلّىٰ! مَنْ أَذاعَ (حَديثَنا وَ)[۵۸]أَمْرَنا وَ لَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيا، وَ نَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ، وَ جَعَلَهُ ظُلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النّارِ. يا مُعَلّىٰ! إِنَّ التَّقِيَّةَ دينِي وَ دينُ آبائِي، وَ لا دينَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ. يا مُعَلّىٰ! إِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَما يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلانِيَةِ. يا مُعَلّىٰ! إِنَّ الْمُذيعَ لِأَمْرِنا كَالْجاحِدِ بِهِ».[۵۹]

ای معلّی! امرما را نهان دار و فاش مساز، زیرا کسی که امرما را نهان دارد و فاش نسازد، خداوند او را به جهت آن در دنیا عزیزکند، و آن را در آخرت نوری میان دو چشمش قرار دهد که به سوی بهشتش رهبری کند. ای معلّی! هرکه امرما را فاش سازد و پوشیده ندارد، خداوند به سبب آن در دنیا ذلیلش کند، و در آخرت نور را از میان چشمانش بگیرد، و آن را تاریکی قرار دهد که به سوی دوزخش رهبری کند. ای معلّی! همانا تقیّه دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیّه ندارد، دین ندارد. ای معلّی! همانا خداوند دوست دارد در پنهانی عبادت شود چنان که دوست دارد در آشکار عبادت شود. ای معلّی! فاش سازنده امرما مانند انکارکننده آن است.

نتیجه

از مطالبی که ذکرشد معلوم می‌شود:

۱- حضرات اهل‌بیت نبوّت علیهم السّلام درصدد بیان این حکم برای شیعیان بوده‌اند که آغاز وقت اقامه نماز مغرب، ذهاب حمره مشرقیّه می‌باشد که کمی از شب گذشته است؛

۲- لکن ابوالخطّاب و پیروانش نزد عموم که در میان آنان مخالفان نیز بوده‌اند و آگاه می‌شده‌اند، اسرار را کتمان نکردند، و مراعات شرایط تقیّه ننمودند که سبب شهرت شیعه به این حکم گردیده است.

۳- ابوالخطّاب نه تنها افشاء سرّ نمود، بلکه برآن بدعتی نهاد، و آن تأخیر نماز مغرب تا إشتباک نجوم و تأخیر نماز صبح تا غیاب ستارگان بود،

٤- و اهل بیت علیهم السّلام لعنت کرده اند کسی را که از این بدعت با اعتقاد به آن پیروی نماید،[٦٠]

٥- اهل‌بیت رسالت صلّی الله علیهم از پیروان بدعت خطّابیّه اعلان و اظهار بیزاری می‌کنند.[٦١]

٦- لذا از حضرت صاحب عجّل الله فرجه الشّریف این حدیث شریف آمده است که تأیید فرمایش امام صادق علیه السّلام است، و امام صادق به علّت افشای سرّتوسط ابوالخطّاب و پیروانش و مراعات ننمودن تقیّه و ایجاد بدعت تأخیرتا إشتباک نجوم، پس از غیاب قرص، نماز مغرب را اقامه می‌فرموده‌اند چنان‌که خودشان بیان فرموده‌اند، لذا در مواضع تقیّه موظّف به انجام نماز مغرب با ذهاب قرص خورشید هستیم و خلاف آن خلاف تقیّه و حرام است. و از روایت امام زمان روحی فداه اهمّیّت مراعات تقیّه نیزاستفاده می‌شود.

٧- و اعتقاد به این‌که آغاز وقت نماز مغرب از زمان إشتباک نجوم است نیز بدعت است، همین‌طور اعتقاد به این‌که آغاز وقت نماز صبح، از زمان غیاب نجوم باشد نیزبدعت است؛

٨- و روایاتی که وقت نماز مغرب را از سقوط قرص ذکر می‌کنند حمل برتقیّه می‌شود، زیرا مخالف احادیث بسیار و اتّفاق شیعه هستند،

٩- و این عمل مخالف عمل رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است، و حضرت همیشه تا إشتباک نجوم تأخیر نمی‌انداخته‌اند.[٦٢]

١٠- البته شخص معذور و کسی که قصد پیروی از بدعت را ندارد مورد لعن قرار نمی‌گیرد.

١١- و فرمایش حضرت ولیّ عصرعجّل الله فرجه الشّریف ناظربرمراعات تقیّه و حفظ اسرار دین قویم از مخالفان و نااهلان است،

١٢- و مراعات تقیّه از دین است و ترک آن حرام است. و الله العالم.[٦٣]

***

جزای فتوای خطا و صواب فقیه

سؤال۱۵- آیا این منقول «اگر مجتهد فتوایی که داده مطابق واقع باشد دو پاداش و اگر خطا باشد یک پاداش دارد» روایت است؟

جواب- تنها کسانی که در قول، فعل، تقریر و امضاء از هرگونه خطایی مصون می‌باشند، محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم هستند، اینان خلاف فرمان و اراده حضرت الله تعالی نفرموده، اظهار، امضا و تأیید ننموده‌اند.

حاکم، قاضی و فقیه، صرف نظر از شخص وی، هرکس که باشد، از خطا مصون نیست، زیرا برداشت و استنباط او از دین اصل قرار می‌گیرد، و او طبق مبنای خویش حکم می‌کند، و اگر خطا نماید و آن را دین حق بداند، به خالق تعالی و فرستاده او و امامان هدایت، افترا بسته که این در حدّ کفر است. اما اگر اهل باشد و از کلام الله صامت، به تفسیر، تبیین، دلالت و هدایت کتاب الله ناطق، حضرات محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، حکم الهی را استخراج نموده و از قیاس و استحسان و سایر بدعت ها پرهیز نماید و احتیاط را نیز رعایت کند، إن‌شاءالله تعالی معذور است.

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ عَمِلَ بِالْمَقاییسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ، وَ مَنْ أَفْتَى النّاسَ (بِغَيْرِ عِلْمٍ) وَ هُوَ لا يَعْلَمُ النّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشابِهَ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ».[٦٤]

هر کسی که به قیاس‌ها عمل کند خودش سخت هلاک شده و مردم را هلاک کرده است، و کسی که (ندانسته) فتوی دهد و او ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد، سخت هلاک شده و هلاک کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِياسِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي الْتِباسٍ، وَ مَنْ دانَ اللهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِماسٍ».[٦٥]

هرکه خود را به رأی و قیاس واداشت، همیشه عمرش در اشتباه است، و هرکه دین خدا را به رأی عمل نمود، همیشه عمرش در لجن‌زار غوطه‌ور است.

و اما درباره چند روایت مذکور، اصل آن‌ها از کتاب‌های مخالفین و از بدعت‌های آنان بوده و به روایت نواصبی هم‌چون عمروبن العاص، ابوهریره و دیگرانی از نواصب ـ لعنهم الله تعالی ـ نقل شده است و اعتباری ندارند (مدارک آن ها در پاورقی خواهد آمد)؛[٦٦] و روایت‌هایی از این دست، به منظور توجیه اعمال حکّام جور از جمله غاصبین مقام خلافت رسول‌الله از جمله معاویه و یزید لعنهم الله تعالی، توسط پیروان همین اشخاص، ساخته و پرداخته شد تا احکام ظالمانه‌ای که علیه امامان معصوم و شیعیان آنان و توسط قاضیان و مفتیانی چون شریح قاضی ملعون، صادر و اجرا شد نه تنها محکوم نشود، بلکه تصویب شود که آنان مجتهد بوده‌اند و نه تنها خطایشان گناه نبوده، بلکه یک ثواب نیز دارد؛ در حالی که این با قرآن و عترت و عقل سلیم و وجدان پاک مخالف است و از عجایب روزگار این است که برخی آن را اخذ به قبول نموده و تصریح کرده‌اند که اصحاب ما (یعنی شیعیان)، روایات این چنینی را اخذ به قبول نموده‌اند، درحالی که مضمون این روایات ساختگی، نه تنها از طریق شیعه امامیّه و از اهل‌بیت اطهار تأیید نشده بلکه خلاف آن آمده است.

بنابر فرموده قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام، تمامی احکام الله در قرآن و سنّت مطهّره موجود است و دین کامل است.

احکام یا «بیّن الرّشد» و روشن هستند و یا نه، که در مورد دوم، اهل بیت علیهم السّلام امربه احتیاط فرموده‌اند، و جایی برای رأی شخصی نیست و راه‌هایی نیزبرای رفع تعارض روایات نیز بیان فرموده‌اند که «اخبار علاجیّه» نام دارد.

در اعصار گذشته و حال، در فتح باب اجتهاد در عامّه، مفاسدی عظیم از جمله جنگ‌ها و کشتارها و غارت اموال بی‌گناهان مترتّب شده است و مفتیان آنان از جمله ابوحنیفه، ابن قیّم، ابن تیمیّه، ابن وهّاب و... لعنهم الله تعالی و نیزمفتیان وهّابی کنونی با فتواهای خود، موجبات

کشتارهای عظیم و غارت اموال مردم و نابودی چندین مملکت و پایه گذاری بسیاری از بدعت‌ها در دین و بدنامی برای اسلام و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به بار آوردند؛

اینان اشخاصی همانند معاویه و یزید را ـ که بی‌گناهان بسیاری را کشتند و به نوامیس مردم تجاوز نمودند و در دین بدعت‌ها گذاشتند ـ مجتهد می‌دانند و حتی اگر هم بپذیرند که خطا کرده‌اند، آن دو را مستحقّ اجر می‌دانند؛ آن یزیدی که فرزندان پاک رسول‌الله را علناً کشت و اهل مدینة الرّسول و ناموس آنان را سه روز بر لشکر خود مباح دانست، او را مجتهد و برخی او را خطاکار و مأجور می‌دانند، حتّی گفته‌اند: «قُتل الحسین بسیف جدّه»[۶۷] تنها به این خاطر که یزید را بی‌گناه جلوه دهند، حتی گفتند آن‌جا که حکمی در قرآن و سنّت معلوم نشده، به علما واگذار شده است.

امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

«مَنْ أَفْتَى النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدًى مِنَ اللهِ لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ، وَ مَلائِكَةُ الْعَذابِ، وَ لَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْياهُ».[۶۸]

هر کس بدون دانش فقه و هدایتی از الله فتوی دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند، و گناه کسانی که به فتوایش عمل کنند دامن‌گیر او شود.

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَفْتَى النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ».[۶۹]

هر کس بدون دانش فقه فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت کنند.

و از رسول‌الله و ائمّه معصومین نیز روایت شده که فرموده‌اند:

«مَنْ أَفْتىٰ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ السَّماءِ وَ مَلائِكَةُ الْأَرْضِ».[۷۰]

هر کس بدون دانش فتوا دهد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین لعنتش کنند.

و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام فرمودند:

«مَنْ أَفْتَى النّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دانَ اللهَ بِما لا يَعْلَمُ، وَ مَنْ دانَ اللهَ بِما لا يَعْلَمُ فَقَدْ ضادَّ اللهَ

حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فيما لا يَعْلَمُ».[۷۱]

هرکس به رأی خود (و نه به علم) فتوا دهد، به تحقیق به آن‌چه که علم ندارد دیانت نموده است، و هرکه ندانسته (و جاهلانه) دین‌داری کند با الله ضدّیت کرده از آن‌جا که آن‌چه را نمی‌داند حلال و حرام کرده است.

و از رسول الله صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرموده باشند:

«مَنْ حَكَمَ في ما قيمَتُهُ عَشَرَةُ دَراهِمَ فَأَخْطَأَ حُكْمَ اللهِ جَلَّ وَ عَلا جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَغْلُولَةً يَدُهُ، وَ مَنْ أَفْتىٰ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ السَّماءِ وَ مَلائِكَةُ الْأَرْضِ».[۷۲]

هرکسی که حکم کند در چیزی که قیمت آن ده درهم باشد و حکم الله را خطا کند، روز قیامت با دستان غُل‌زده آید، و هرکسی که بدون دانش فتوا دهد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت کنند.

و از آن حضرت روایت شده است:

«مَنْ أَفْتَى النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كانَ ما يُفْسِدُهُ مِنَ الدّينِ أَكْثَرَ مِمّا يُصْلِحُهُ».[۷۳]

هرکه نادانسته و به غیرعلم برای مردم فتوا دهد، آن چه از دین تباه می‌کند، بیش از آن است که به اصلاح آن می‌پردازد.

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«الْقُضاةُ أَرْبَعَةٌ: ثَلاثَةٌ في النّارِ وَ واحِدٌ في الْجَنَّةِ؛ رَجُلٌ قَضىٰ بِجَوْرٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ في النّارِ، وَ رَجُلٌ قَضىٰ بِجَوْرٍ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ (أَنَّهُ قَضىٰ بِالْجَوْرِ) فَهُوَ في النّارِ، وَ رَجُلٌ قَضىٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ فَهُوَ في النّارِ، وَ رَجُلٌ قَضىٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ في الْجَنَّةِ».

قاضیان بر چهار دسته‌اند: سه دسته آنها در آتش و یک دسته از آنان در بهشت می‌باشند؛ اوّل: مردی که حکم به ستم می‌کند و خودش هم می‌داند (به ظلم حکم کرده) پس او اهل آتش است، دوم: مردی که حکم به ستم می‌کند ولی نمی‌داند که حکم به ظلم کرده او نیز اهل آتش است. سوم: مردی که حکم به حقّ می‌کند ولی خود

نمی‌داند که به صواب حکم کرده است او نیز اهل آتش است، و چهارم: آن‌که حکم به حقّ می‌کند و خود نیز حقّ و باطل را می‌شناسد این مرد اهل بهشت خواهد بود.

و فرمود:

«الْحُكْمُ حُكْمانِ؛ حُكْمُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ حُكْمُ الْجاهِلِيَّةِ، فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللهِ (عَزَّوَجَلَّ) حَكَمَ بِحُكْمِ الْجاهِلِيَّةِ».

حکم دو قسم است: یکی حکم الله عزّوجل و دیگری حکم اهل جاهلیّت، پس هرکس حکم الله عزّوجلّ را خطا کرد، ناگزیر به حکم اهل جاهلیت حکم کرده است.

«وَ مَنْ حَكَمَ بِدِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ ما أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ كَفَرَ بِاللهِ تَعالى».[۷۴]

و هرآن کس که در دو درهم به غیرآن‌چه الله (حکمش را) نازل فرموده حکم کند، به یقین نسبت به الله کافرشده است.

و درباره آن خبراز دیدگاه فقهاء امامیّه تغمّدهم الله برحمته به مراجع زیرمراجعه نمایید.[۷۵]

***

حکم اقتدا به امام جماعت غیر شیعه امامی

سؤال۱۶- برخی افراد روایاتی را که درباره اهمّیّت نماز جماعت با عامّه وارد شده است، سوژه و دست‌آویزی قرار می‌دهند در جهت اهداف خودشان که همان مقدّس جلوه دادن غاصبین و مخالفت کردن با لعن بر دشمنان آل الله است، مثلاً روایتی که حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: من صلّى معهم في الصّفّ الأوّل كان كمن صلّى خلف رسول الله صلّى الله عليه و آله في الصّفّ الأوّل- در حالی که هیچ شک و شبهه ای نیست که همان طور که فقها فرموده اند: امام جماعت باید به امامت ائمّه اثنی عشر معتقد باشد. بفرمایید آیا این‌گونه روایات صحیح است؟ و غرض اصلی از این سفارشات و توصیه‌ها به شیعیان چه بوده است؟ و آیا در این زمینه روایات معارض وجود دارد یا خیر؟

جواب- از جمله ضروریّات فقه امامیّه آن است که امام جماعت مؤمنین، باید نسبت به آن‌چه رسول‌الله صلّی الله علیه و آله آورده است مؤمن باشد، ضمن این‌که می‌دانیم در رسالت ایشان،

امری مهم‌تراز ولایت نمی‌باشد و کسی‌که به ولایت ائمّه معصومین علیهم السّلام ایمان نداشته باشد، در حقیقت مؤمن نیست.

هم‌چنین وی، باید عادل باشد و کسی که غیرمعصوم را برامام معصومِ منصوبِ الهی مقدّم بدارد، عدالت ندارد.

اما چنان‌چه در کتب فقهاء شیعه، از جمله البیان، الدروس، الذکری و... آمده است؛ حضور در صف نواصب در موقع ضرورت و موضع تقیّه مستحبّ مؤکّد است و مقصود نماز گذاردن با آنان است و نه اقتدا نمودن به آنان، و چنان‌چه مؤمنی در چنین جایگاهی قرار گرفت، در صورت امکان، خودش قرائت نماید و لو حدیث نفس باشد، یا در خانه‌اش اعاده نماید، و این حکم، تنها به جهت تقیّه و مدارا نمودن با آنان است.

و شهید ثانی در «الفوائد الملّیّة» به وضوح فرموده است: **إذا صلّی معهم منفرداً و تابعهم في أفعالهم مُظهراً الإقتداء بهم ....**

و علماء شیعه از روایاتی این چنین تقیّه را فهمیده‌اند و حکم به استحباب در مواقع تقیّه را داده‌اند.

در صحیحه عمربن یزید ازامام جعفرصادق علیه السّلام آمده است:

«ما مِنْكُمْ أَحَدٌ يُصَلِي صَلاةً فَرِيضَةً فِي وَقْتِها ثُمَّ يُصَلي مَعَهُمْ صَلاةً تَقِيَّةً وَ هُوَ مُتَوَضِّئٌ إِلّا كَتَبَ اللهُ لَهُ بِها خَمْساً وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً فَارْغَبُوا فِي ذٰلِكَ»[۷۶].

هیچ‌یک از شما شیعیان نیست که نماز فریضه را در وقت خود بخواند آن‌گاه با عامّه از روی تقیّه و با وضو نماز کند مگرآن‌که خداوند برای او به خاطرآن، بیست و پنج درجه منظور فرماید پس درآن رغبت کنید.

هم‌چنین در صحیحه عبدالله بن سنان از آن حضرت آمده است:

«ما مِنْ عَبْدٍ يُصَلّي فِي الْوَقْتِ وَ يَفْرُغُ ثُمَّ يَأْتيهِمْ وَ يُصَلّي مَعَهُمْ وَ هُوَ عَلىٰ وُضُوءٍ إِلّا كَتَبَ اللهُ لَهُ خَمْساً وَ عِشْرينَ دَرَجَةً».[۷۷]

هیچ بنده‌ای نیست که در وقت مقرّر نماز کند و از نماز فارغ شود، آن‌گاه به مسجد مخالفین رفته و با ایشان نماز کند در حالی که وضو داشته باشد مگر این‌که خداوند بیست و پنج درجه برای او بنویسد.

و در روایت ارّجانی از آن حضرت است:

«مَنْ صَلّی فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ أَتیٰ مَسْجِداً مِنْ مَساجِدِهِمْ فَصَلّیٰ مَعَهُمْ (فيهِ)[۷۸] خَرَجَ بِحَسَناتِهِمْ».[۷۹]

هر کس در خانه خود نماز کند سپس به مسجدی از مساجد عامّه و مخالفین درآید و با ایشان (از روی تقیّه) نماز گزارد، از مسجد با همه حسناتشان بیرون آید.

عبید بن زراره گوید به امام جعفرصادق علیه السّلام عرض کردم: من داخل مسجد می‌شوم در حالی که نماز گذارده‌ام سپس با آنان (یعنی مخالفین) نماز می‌گذارم و آن را نماز به حساب نمی‌آورم. فرمود:

«لا بَأْسَ، وَ أَمّا أَنَا فَأُصَلّي مَعَهُمْ وَ أُرِيهِمْ أَنّي أَسْجُدُ وَ ما أَسْجُدُ».[۸۰]

اشکالی ندارد، اما من با آنان نماز کنم و به آنان نشان می‌دهم که سجده می‌کنم و سجده نمی‌کنم.

مقصود حضرت از «أسجد» این است که به آنان اقتدا نکرده و در حقیقت نماز نمی‌گذارم.

در روایتی دیگر، ناصح مؤذّن گوید: به حضرت عرض کردم: در خانه نماز می‌گذارم آن‌گاه به سوی آنان (در جماعتشان) می‌روم. فرمود:

«اجْعَلْها نافِلَةً، وَ لا تُكَبِّرْ مَعَهُمْ فَتَدْخُلَ مَعَهُمْ فِي الصَّلاةِ، فَإِنَّ مِفْتاحَ الصَّلاةِ التَّكْبيرُ».[۸۱]

آن (نماز) را نافله قرار ده، و با آنان تکبیر مگو که با آنان داخل نماز می‌گردی، زیرا به راستی که آغاز نماز تکبیر (گفتن) است.

و غرض از روایاتی این‌چنین، حفظ جان و ما یملک شیعه و نیزمکتب عظیم و حقّ تشیّع است و باید برداشت از روایاتی هم‌چون روایت حمّاد ـ که بنابرنقل کتاب شریف الكافي صحیح است ـ

عالمانه و با در نظرگرفتن سایرروایات و نیزبا توجه به بیان و تفقّه صحیحی که علمای شیعه، طیّ قرون متمادی نسبت به آن‌ها داشته‌اند، باشد.

***

سلام کردن عبادت است

سؤال۱۷- آیا سلام کردن از عبادات است؟

جواب- سلام بر انبیاء و اوصیاء معصومین صلوات الله علیهم و مؤمنین، با قصد اظهار مودّت، صله رحم آل‌محمّد صلوات الله علیهم و شیعیان آن‌ها و نیزبه قصد دعا، عبادت است و اگرتنها به نیّت تحیّت و براساس عادت باشد، عبادت نیست.

***

روایت عاقله

سؤال۱۸- در کدام روایت و مدرک است که عاقله، فامیل پدر و پدری می‌باشند؟

جواب- از مضمون روایات و معنی عاقله در لسان فقها و اهل لغت، آشکار می‌گردد که عاقله چه کسانی نیستند، و این‌که عاقله فامیل پدری و مادری است، و اگرکسی اینان را نداشت، تنها اقرب فامیل پدری، کسی که قتل خطائی کرده و... می‌باشد، زن و بچه و مجنون و فقیر، هرچند وارث از دیه باشند، از عاقله نیستند.[۸۲]

***

حکم حج رفتن و امنیّت

سؤال۱۹- آیا رفتن به حج در این زمان، موجب تقویت وهّابیّت می‌شود؟ اگر موجب تقویت آنها شود، آیا رفتن به حج جایز است یا خیر؟

جواب- از جمله شرایط استطاعت برای حجّ واجب، امنیّت است، و هم‌اکنون، دولت یهودی‌تبار وهّابی، که به دیکتاتوری و ظلم برحجاز حاکم است، نه تنها امنیّت حجّاج را تأمین ننموده بلکه مکرراً در ایّام حج، جنایاتی برحاجیان روا داشته است و خاصّه در سال گذشته، لذا تا زمانی که امنیّت جان و عرض و ناموس حاجیان تأمین نگردد، رفتن به آن کشور و برای حج

جایز نمی‌باشد. هم‌چنین رفتن به حجاز در این زمان برای غیرحجّ واجب، که سبب تقویت آن دشمنان دین می‌گردد جایز نیست. و الله العالم.

***

عَلَم‌کشی از شعائر...

سؤال۲۰- عَلَمْ کشی توسط هیئت‌های عزاداری به چه معنا است؟ و آیا تجویزی از طرف قرآن و روایات وجود دارد؟

جواب- عَلَمْ‌کشی مرسوم میان شیعیان آل‌محمّد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از نشانه‌های عزاداری و مواسات و اعلان آمادگی برای یاری آنان است. علم داری قبل از اسلام نیز میان ملل سابقه دارد و حضرات رسول‌الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم الصّلوة و السّلام در جنگ‌هایی که داشته اند علم و بیرق برمی‌داشته‌اند و در واقعه جان‌سوز کربلاء نیز در میان انصار امام حسین علیهم السّلام سه علم‌دار بوده: سمت راست حضرت زهیر بن القین و سمت چپ حضرت حبیب بن مظاهر اسدی و در قلب و میانه حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیهم السّلام علم‌دار بوده‌اند. گویی که علم‌کشی در عزای حضرات محمّد و آل محمّد خاصّه سیّد الشّهداء حسین بن علیّ علیهم الصلوة و السّلام زنده داشتن و پاس‌داشت حرکت حضرت و اهداف و باورها و مظلومیّت آنان است. از آن‌جا که سیره شیعیان عزادار در طول تاریخ بوده و در مرئ و منظر فقهای شیعه بوده و منعی از آنان نشده است و یکی از مصادیق شعائر اهل‌بیت نبوّت گشته و مشروع است.

***

فضیلت مردان بر زنان ...

سؤال۲۱- آیا مردان برترند یا زنان؟ و نظر اسلام را درباره حضور زنان در مشاغل اجتماعی مثل رانندگی،قضاوت، دست فروشی، بازاریابی بیان فرمایید.

جواب- حکمت الهی است که مخلوقات را بر یک‌دیگر تفضیل داده است، آیه کریمه:

«الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللهُ وَ ... ».[۸۳]

مردان بر زنان قیمومت دارند، به خاطر این‌که خداوند بعضی از آنان را بر بعضی برتری داده، و به خاطر این‌که مردان از مال خود نفقه (زنان و مهریّه) آنان را می‌دهند، پس زنان صالحه فرمان‌بر شوهران و حافظ ناموس و منافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همان‌طور که خداوند حقوق آنان را حفظ فرموده، ... .

صراحت بر تفضیل مردان (با ایمان) بر زنان (با ایمان) به سبب دارد و یکی از آن‌ها را انفاق بر آن‌ها ذکر می‌کند، و می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ».[۸۴]

گرامی‌ترین شما نزد خداوند تقوی پیشه‌ترین شماست... .

گویای این است که فضیلت در معنویّات؛ درجات علم، ایمان و تقوی به جنسیّت نیست.

و اشتغال زنان در صورت ضرورت و اگر بالذات شغل حرامی نباشد و یا بالعرض مستلزم حرام نگشته و تالی فاسدی نداشته باشد و شأن و کرامت زن مسلمان و خانواده و اجتماع مورد اهانت و توهین نگردد، مانعی ندارد. و الله العالم.

***

جزئیّت شهادت به وَلایت در اذان و اقامه

سؤال۲۲- چه دلایلی بر جزئیّت شهادت ثالثه در اذان و اقامه وجود دارد؟ و آیا جایز است در تشهّد پس از شهادتین گفته شود: و أشهد أنّ أمیر المؤمنین علیّاً و أولاده المعصومین حجج الله صلوات الله علیهم أجمعین؟

جواب- ایمان داشتن به امامت و ولایت امامان معصوم از اهل‌بیت رسالت، از اصلی‌ترین اصول دین است: و روایاتی تصریح دارد بر این‌که یکی از دعائم اسلام ولایت است[۸۵] مهم‌ترین

چیزی که به آن امر شده‌ایم امر ولایت است که فرمودند:

«وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ كَما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ».[۸۶]

چنان‌که برای ولایت فریاد زده شد، برای هیچ چیزی دیگر ندا نشده است.

بنابر آیات و روایات بسیار، امر ولایت از ضروریّات است[۸۷] و حضرات ائمّه معصومین به حقیقت آیة‌الله و دلیل و برهان توحیدند چنان‌که فرمودند:

«وَ نَحْنُ الْأَعْرافُ الَّذينَ لا يُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِنا».[۸۸]

ما هستیم اعراف همان که الله جز به سبب و از راه شناختن ما، شناخته نشود.

اصل حق حضرت معصومین علیهم السّلام هستند:[۸۹]

کشّی به سند صحیح خود از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت به ابو الخطّاب که از منحرفین و بدعت‌گذاران بود نوشتند:

«بَلَغَني أَنَّكَ تَزْعُمُ: أَنَّ الزِّنا رَجُلٌ، وَ أَنَّ الْخَمْرَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصَّلاةَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصِّيامَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الْفَواحِشَ رَجُلٌ، وَ لَيْسَ هُوَ كَما تَقُولُ، إِنّا أَصْلُ الْحَقِّ، وَ فُرُوعُ الْحَقِّ طاعَةُ اللهِ، وَ عَدُوُّنا أَصْلُ الشَّرِّ، وَ فُرُوعُهُمُ الْفَواحِشُ، وَ كَيْفَ يُطاعُ مَنْ لا يُعْرَفُ؟، وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لا يُطاعُ؟».[۹۰]

(این خبر) به من رسیده است که تو عقیده داری زنا مردی است، شراب مردی، و نماز مردی، و روزه مردی است، و فواحش مردی است، آن طور که تو می‌گویی نیست، ما (اهل‌بیت) ریشه و اصل حق هستیم، فروع و شاخه‌های آن فرمان‌برداری از خداست، دشمن ما نیز ریشه شرّ است، و شاخه‌هایش کارهای بد (و فواحش) است. چگونه می‌توان از کسی که معرفتش حاصل نشده فرمان‌برداری کرد؟ و کسی که از او اطاعت نمی‌شود از کجا شناخته می‌شود ؟.

ولایت که از اصول دین اسلام است و از مصادیق اقرار به آن در اذان و اقامه و نیز در عبادات است.

حضرت الله تبارک و تعالی هنگام آفریدن آسمان‌ها و زمین امر فرمود تا منادی ندا دهد بر شهادت به وحدانیّت الله تبارک و تعالی و رسالت محمّد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین بودن حضرت علیّ علیه السّلام هرکدام را سه مرتبه.[۹۱]

برخی از روایات گویای اقرار به آن در زمان حیات رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم توسط بزرگ صحابی آن حضرت، سلمان و ابوذر در مسجد نبوی و تقریر پیامبر می‌باشد. فقیه فقید شیخ عبدالنّبی عراقی در «رسالة الهداية» که تقریر بحث فقهی ایشان است در اذان و اقامه در صفحه٤٥ از کتاب «السلافة في أمر الخلافة» نوشته شیخ عبد الله المراغی از مخالفین در قرن هفتم چنین نقل می‌کند:

إنّ سلمان الفارسيّ رضي الله عنه ذكر فيهما (الأذان و الإقامة) الشّهادة بالولاية لعليّ بعد الشهادة بالرّسالة في زمن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم، فدخل رجل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فقال: يا رسول الله! إنّي سمعت أمراً لم أسمع قبل ذلك، فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم : «ما هُوَ ؟» قال: سلمان قد يشهد في أذانه بعد الشّهادة بالرّسالة، الشّهادة بالولاية لعليّ!. قال: صلّى الله عليه و آله و سلّم:

همانا سلمان فارسی رضی الله عنه در زمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در اذان و اقامه پس از شهادت به رسالت به ولایت حضرت علی علیه السّلام شهادت داد، و مردی بر رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل گردید و گفت: ای رسول‌الله! همانا چیزی را شنیدم که پیشتر نشنیده بودم، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: چه چیز است؟ گفت: به راستی که سلمان در اذانش پس از شهادت به رسالت، به ولایت علی شهادت می‌دهد!. آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«سَمِعْتُمْ خَيْراً».

(چیز) نیکویی شنیده‌ای.

و در همان کتاب است:

إنّ رجلاً دخل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، و قال: يا رسول الله! إنّ أباذرّ يذكر في الأذان بعد الشّهادة بالرّسالة الشّهادة بالولاية لعليّ و يقول: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ»!. فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم:

همانا مردی بر رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل شد و گفت: ای رسول‌الله! همانا ابوذر در اذان پس از شهادت به رسالت، به ولایت برای علیّ شهادت می‌دهد و می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ»! حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«كَذٰلِكَ، أَوَنَسيتُمْ قَوْلي في غَديرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ؟! فَمَنْ يَنْكُثُ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ»[۹۲]

همان است (بایسته و درست است)، آیا فراموش کردید سخنم را (درباره ولایت او) در غدیرخم: هرکه را که من مولای اویم، علی مولای اوست؟! هرکس بیعت (به ولایتش) را بشکند، به یقین به زیان خود پیمان شکسته است.

و عمومات بسیاری در احادیث است که حاکی از همراهی شهادت به ولایت با شهادت به توحید و نبوّت در عالم ملکوت و فرشتگان و عرش و کرسی و جنّات و... می‌کند و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

از بهشت‌ها بازدید نمودم و برسر در تمامی آن‌ها... و بردرب پنجم آن نوشته بود:

«لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ، فَمَنْ أَرادَ أَنْ لا يُشْتَمَ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ لا يَذِلَّ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ لا يَظْلِمَ وَ لا يُظْلَمَ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَقُلْ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ، ... ».[۹۳]

لا اله الّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله، پس هر کس بخواهد دشنام داده نشود، و هرکسی بخواهد خوار نگردد، و هرکه بخواهد که ستم نکند و مورد ستم واقع نشود، و هرکه بخواهد به ریسمان محکم (خداوند) در دنیا و آخرت چنگ بزند، باید بگوید: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله... .

و در روایت قاسم بن معاویه از امام جعفر صادق علیه السّلام است که در ضمن حدیث فرمودند:

«... فَإِذا قالَ أَحَدُكُمْ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَلْيَقُلْ: عَلِيٌّ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ (وَلِيُّ اللهِ)[۹۴]... »[۹۵]

... پس آن‌گاه که کسی از شما گفت: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، پس بگوید: علیّ امیر المؤمنین (ولیّ الله)....

و علامه مجلسی پس از نقل این حدیث شریف می‌نویسد:

فيدلّ على استحباب ذلك عموماً، و الأذان من تلك المواضع، و قد مرّ أمثال ذلك في أبواب مناقبه عليه السّلام، و لو قاله المؤذّن أو المقيم لا بقصد الجزئيّة بل بقصد البركة لم يكن آثماً، فإنّ القوم جوّزوا الكلام في أثنائهما مطلقاً و هذا من أشرف الأدعية و الأذكار.[۹۶]

پس این حدیث دلالت می‌کند بر استحباب گفتن (علیّ ولیّ الله) در عموم (جاهایی که شهادتین می‌گوید)، و اذان از آن مواضع است، و مانند آن در ابواب مناقب آن حضرت علیه السّلام گذشت، و اگر گوینده اذان و یا اقامه نه به قصد جزئیّت بلکه به قصد برکت بگوید گناهی نکرده، پس همانا (علماء) امامیّه سخن گفتن را در هنگام اذان و اقامه گفتن جایز دانسته‌اند و این از شریف‌ترین دعاها و ذکرها است.

و تمامی حضرات آل محمّد در آغازین لحظات نزول اجلال خود به نشئه دنیویه، اقرار به شهادت وحدانیّت الله تعالی و نبوّت محمّد رسول الله و ولایت و امامت ائمّه اطهار صلوات الله علیهم می‌نموده‌اند و از آن‌ها است: حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد علیهما السّلام در ولادت مولی الموحّدین علیه السّلام بنابر نقل فرمودند:

«فَلَمّا وُلِدَ سَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَ عَلِيّاً وَصِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ، بِمُحَمَّدٍ يَخْتِمُ اللهُ النُّبُوَّةَ، وَ بِي تَتِمُّ الْوَصِيَّةُ، وَ أَنَا

أَميرُ الْمُؤْمِنينَ، ... ».[۹۷]

پس آن‌گاه که زاده شد بر زمین سجده کرد و می‌فرمود: شهادت می‌دهم که خداوندی جز الله نیست، و شهادت می‌دهم که محمّد رسول‌الله است، و شهادت می‌دهم همانا علیّ وصیّ محمّد رسول الله است، به محمّد نبوّت خاتمه می‌یابد، و به من وصایت تمام می‌گردد، و من امیرالمؤمنینم... .

و بنابر گزارش حضرت حکیمه خاتون علیها السّلام از ولادت حضرت صاحب‌الأمر عجّل الله فرجه الشّریف:

«... وَ إِذا أَنَا بِها وَ عَلَيْها مِنْ أَثَرِ النُّورِ ما غَشِيَ بَصَري، وَ إِذا أَنَا بِالصَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلامُ ساجِداً لِوَجْهِهِ، جاثِياً عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ، رافِعاً سَبّابَتَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ:

... و دیدم نوری نرجس را در خود گرفته که چشمم را تار می‌کند، و کودک را دیدم که در حال سجده است، و بر دو زانو تکیه کرده، و دو انگشت سبابه را بلند کرده و می‌گوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَنَّ جَدّي مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَ أَنَّ أَبي أَميرُ الْمُؤْمِنينَ».[۹۸]

شهادت می‌دهم بر این‌که خداوندی جز الله نیست یگانه است و شریکی ندارد، و شهادت می‌دهم که جدّم محمّد رسول‌الله است، و شهادت می‌دهم همانا پدرم علیّ امیر المؤمنین است.

سپس نام تک تک امامان را برد تا این‌که به خودش رسید و فرمود:

«اللّٰهُمَّ! أَنْجِزْ لي ما وَعَدْتَني، وَ أَتْمِمْ لي أَمْري، وَ ثَبِّتْ وَطْأَتي، وَ امْلَإِ الْأَرْضَ بي عَدْلاً وَ قِسْطاً».

الاها! آن‌چه را به من وعده دادی انجام ده، و کارم را تمام کن، و قدمم را استوار دار، و زمین را به من پر از عدل و داد فرما.

و در تفسیر «الکلم الطیّب» در آیه کریمه:

«مَنْ کانَ یُریدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ ... ».[۹۹]

هرکس عزّت می‌خواهد، پس همه عزّت از آن خداست، «الکلم الطّیّب» به سوی او بالا می‌رود، و عمل صالح را آن را بالا می‌برد ... .

امام جعفر صادق علیه السّلام چنین فرمودند:

«الْکَلِمُ الطَّیِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وَ خَلیفَةُ رَسُولِ اللهِ».[۱۰۰]

کلم طیّب سخن مؤمن است: خدایی جز الله نیست، محمّد رسول‌الله است، علی ولیّ الله و خلیفه رسول الله است.

و بنابر نقل ابن بابویه و شیخ طوسی قدّس سرّهما و برخی دیگر از فقهای شیعه روایاتی درباره شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام ذکر شده است، جا داشت که آن احادیث را ذکر می‌نمودند.

برخی از علمای شیعه نیز آن را از اجزای اذان و اقامه دانسته‌اند: علّامه ملا محمّد تقی مجلسی رضوان الله علیه نوشته است:

و الأولی أن یقوله علی أنّه جزء الإیمان لا جزء الأذان، و یمکن أن یکون واقعاً و یکون سبب ترکه التقیّة کما وقع في کثیر من الأخبار ترك (حيّ علی خیر العمل) تقیّة.[۱۰۱]

اولی این است که آن را بنابر این که جزء ایمان است بگوید، و نه جزء اذان، و ممکن است که در واقع (جزء اذان) بوده باشد و سبب ترک آن تقیّه باشد همان‌طور که در بسیاری از اخبار از روی تقیّه ترک (حیّ علی خیر العمل) واقع شده است.

علّامه ملا محمّد باقر مجلسی قدّس سرّه نوشته:

و أقول: لا یبعد کون الشّهادة بالولایة من الأجزاء المستحبّة للأذان لشهادة الشّیخ و

العلّامة و الشّهيد و غيرهم بورود الأخبار بها.[۱۰۲]

و می‌گویم: دور نیست که شهادت به ولایت از اجزاء مستحبّی برای اذان باشد به خاطر گواهی شیخ طوسی و علّامه حلّی و شهید اوّل و غیرآنان براین‌که اخبار (و احادیثی) در این‌باره وارد شده است.

و سیّد بحرالعلوم قدّس سرّه آن را مکمّل شهادتین و مانند صلوات مستحب می‌داند:

و أكمل الشّهادتين بالّتي قد أكمل الدّين بها في الملّة

و إنّها مثل الصّلاة خارجة عن الخصوص بالعموم والجة.[۱۰۳]

و برخی گفته‌اند مستحب است و به قصد رجحان گفته شود، و در جواهرالکلام آمده است:

بل لو لا تسالم الأصحاب لأمكن دعوى الجزئيّة بناء على صلاحيّة العموم لمشروعيّة الخصوصيّة، و الأمر سهل.[۱۰۴]

و شیخ عبد النّبیّ عراقی قدّس سرّه در «رسالة الهداية ص۴۹» گوید:

جزء واجب لولا المشهور فتكون جزءاً مندوباً، يؤتى بها إستحباباً.

اگر قول مشهور نبود جزء واجب می‌بود پس جزء مستحب است، و به نیّت مستحبی آورده شود.

و آیة الله سیّد محسن حکیم قدّس سرّه فرموده:

بل ذلك في هذه الأعصار معدود من شعائر الإيمان و رمز التشيّع، فيكون من هذه الجهة راجحاً شرعاً بل قد يكون واجباً، لكن لا بعنوان الجزئيّة من الأذان. و من ذلك يظهر وجه ما في البحار من أنّه لا يبعد كون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبّة للأذان، لشهادة الشيخ و العلّامة و الشهيد و غيرهم بورود الأخبار بها، و أيّد ذلك بخبر القاسم بن معاوية المرويّ عن احتجاج الطبرسي عن الصادق عليه السّلام.[۱۰۵]

ایشان آن‌را از شعائرایمان و رمز تشیّع می‌دانند، و آن را راجح بلکه آن را به تحقیق واجب می‌دانند، نه به عنوان جزئیّت در اذان ... .

و دلایل دیگری برجزئیّت شهادت به ولایت و امیرالمؤمنینی آن حضرت وجود دارد که به تفصیل آن‌ها را در کتاب شریف «جرعة من ولایة أمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام» جمع نموده‌ایم.

و شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام در تشهّد نماز در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام می‌باشد، و در فقه منسوب رضوی علیه السّلام نیز آمده است، و در کتاب شریف المراسم العلویّة فقیه سلّار بن عبد العزیزدیلمی قدّس سرّه که رساله فتوائیّه ایشان است نیزوجود دارد.

ملّامحمّد تقی مجلسی در رساله فتوائیّه خود «یک دوره فقه کامل فارسی» فرموده:

و سنّت است که بر این بیافزاید چنان‌که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرده:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ، وَ خَيْرُ الْأَسْماءِ كُلِّها لِلّهِ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً بَيْنَ يَدَيِ السّاعَةِ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ رَبّي نِعْمَ الرَّبُّ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ، وَ أَنَّ عَلِيّاً نِعْمَ الْوَصِيُّ وَ نِعْمَ الْإِمامُ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ في أُمَّتِهِ، وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ، الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ.[۱۰۶]

و در «فقه منسوب رضوی علیه السّلام» چنین است:

فَإِذا تَشَهَّدْتَ فِي الثّانِيَةِ فَقُلْ:

پس چون تشهّد رکعت دوم کردی بگو:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ كُلُّها لِلّهِ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً بَيْنَ يَدَيِ السّاعَةِ».

... فَإِذا صَلَّيْتَ الرَّكْعَةَ الرّابِعَةَ فَقُلْ في تَشَهُّدِكَ:

... پس چون رکعت چهارم کردی در تشهّدت بگو:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ كُلُّها لِلّهِ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً بَيْنَ يَدَيِ السّاعَةِ. التَّحِيّاتُ لِلّهِ، وَ الصَّلَواتُ الطَّيِّباتُ الزّاكِياتُ الْغادِياتُ الرّائِحاتُ التّامّاتُ النّاعِماتُ الْمُبارَكاتُ الصّالِحاتُ لِلّهِ، ما طابَ وَ زَكىٰ وَ طَهُرَ وَ نَمىٰ وَ خَلَصَ فَلِلّهِ، وَ ما خَبُثَ فَلِغَيْرِ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعْمَ الرَّبُّ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ، وَ أَنَّ عَلِيّاً نِعْمَ الْمَوْلىٰ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النّارَ حَقٌّ، وَ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فيها، وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللهُ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ، وَ بارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ‌مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ ما صَلَّيْتَ، وَ بارَكْتَ، وَ رَحِمْتَ، وَ تَرَحَّمْتَ، وَ سَلَّمْتَ، عَلىٰ إِبْراهيمَ وَ آلِ‌إِبْراهيمَ فِي الْعالَمينَ، إِنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ، وَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضىٰ، وَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الرّاشِدينَ، مِنْ آلِ‌طٰهٰ وَ ياسينَ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ نُورِكَ الْأَنْوَرِ، وَ عَلىٰ حَبْلِكَ الْأَطْوَلِ، وَ عَلىٰ عُرْوَتِكَ الْأَوْثَقِ، وَ عَلىٰ وَجْهِكَ الْأَكْرَمِ، وَ عَلىٰ جَنْبِكَ الْأَوْجَبِ، وَ عَلىٰ بابِكَ الْأَدْنىٰ، وَ عَلىٰ مَسْلَكِ الصِّراطِ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْهادينَ الْمَهْدِيّينَ، الرّاشِدينَ الْفاضِلينَ، الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ، الْأَخْيارِ الْأَبْرارِ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ جَبْرائيلَ وَ ميكائيلَ، وَ إِسْرافيلَ وَ عِزْرائيلَ، وَ عَلىٰ مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبينَ، وَ أَنْبِيائِكَ الْمُرْسَلينَ، وَ رُسُلِكَ أَجْمَعينَ، مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَ الْأَرَضينَ، وَ أَهْلِ طاعَتِكَ أَكْتَعينَ، وَ اخْصُصْ مُحَمَّداً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بِأَفْضَلِ الصَّلاةِ وَ التَّسْليمِ. السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ، السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ أَهْلِ‌بَيْتِكَ الطَّيِّبينَ، السَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلىٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحينَ».

ثُمَّ سَلِّمْ عَنْ يَمينِكَ وَ إِنْ شِئْتَ يَميناً وَ شِمالاً وَ إِنْ شِئْتَ تُجاهَ الْقِبْلَةِ، ... ».[۱۰۷]

سپس به سمت راستت و خواهی به راست و چپت و خواهی رو به قبله سلام کن... .

و در کتاب «المراسم العلویّة»:

و أمّا التّشهّد الثّاني الّذي يتعقّبه التّسليم في الرّابعة من الظهر و العصر و العشاء الآخرة، و الثّالثة من المغرب، و الثّانية من صلاة الغداة، فهو:

و امّا تشهّدی که در پی آن سلام دادن است در رکعت چهارم ظهر و عصر و عشاء و سوم مغرب و دوم صبح، این است:

«بِسْمِ اللهِ، وَ بِاللهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ، وَ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ كُلُّها لِلّهِ. التَّحِيّاتُ لِلّهِ، و الصَّلَواتُ الطَّيِّباتُ، الطّاهِراتُ، الزّاكِياتُ، النّاعِماتُ، السّابِغاتُ، التّامّاتُ، الْحَسَناتُ، لِلّهِ ما طابَ وَ طَهُرَ، وَ زَكا وَ نَما وَ خَلَصَ، وَ ما خَبُثَ فَلِغَيْرِ اللهِ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدىٰ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكونَ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ رَبّي نِعْمَ الرَّبُّ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسولُ، وَ أَنَّ عَلِيّاً نِعْمَ الْإِمامُ. وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فيها، وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ تَحَنَّنْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ ما صَلَّيْتَ، وَ بارَكْتَ، وَ تَرَحَّمْتَ، وَ تَحَنَّنْتَ، عَلىٰ إِبْراهيمَ وَ آلِ إِبْراهيمَ، إِنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ. السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ».

و يومئ بوجهه إلى القبلة فيقول:

و با روی خود به قبله اشاره کند و بگوید:

«السَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الرّاشِدينَ، السَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلىٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحينَ».

و ينحرف بعينه إلى يمينه، و قد قضى صلاته.[۱۰۸]

و با چشم خود به راست منحرف گردد، و همانا نماز خود را بجا آورده.

واگرشهادت به ولایت رابه صیغه دیگری بخواند وقصد ورود نکند جایزاست. والله العالم.

پی نوشت‌های بخش چهارم

---

۱ - سوره (٤) النساء آیه ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲ - سوره (١٦) النحل آیه ١٢٤.

۳- وسائل الشيعة: ج۲ ص۱۱۷ ب٦٧ ح١٦٦٢- ٥- الفضل بن الحسن الطّبرسيّ في مجمع البيان نقلاً من تفسير عليّ بن إبراهيم: عن الصّادق عليه السّلام: «... ثُمَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْحَنيفِيَّةَ وَ هِيَ عَشَرَةُ أَشْياءَ، خَمْسَةٌ مِنْها فِي الرَّأْسِ، وَ خَمْسَةٌ مِنْها فِي الْبَدَنِ، فَأَمَّا الَّتي فِي الرَّأْسِ؛ فَأَخْذُ الشّارِبِ وَ إِعْفاءُ اللِّحىٰ وَ طَمُّ الشَّعْرِ وَ السِّواكُ وَ الْخِلالُ. وَ أَمَّا الَّتي فِي الْبَدَنِ؛ فَحَلْقُ الشَّعْرِ مِنَ الْبَدَنِ وَ الْخِتانُ وَ تَقْليمُ الْأَظْفارِ وَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنابَةِ وَ الطَّهُورُ بِالْماءِ، فَهٰذِهِ الْحَنيفِيَّةُ الظّاهِرَةُ الَّتي جاءَ بِها إِبْراهيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلَمْ تُنْسَخْ وَ لا تُنْسَخُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ»، وَ هُوَ قَوْلُهُ: « وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً». تفسير القمي: ج۱ ص۵۹. از او: سعد السعود للنفوس منضود: ص۸۳ [فيما نذكره من تفسير عليّ بن إبراهيم بن هاشم] (فصل) فيما نذكره من المجلد الأوّل من تفسير عليّ بن إبراهيم بن هاشم من الوجهة الثانية من القائمة السادسة من الكرّاس الثالث و قوله: «وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً» فقال العالم: هو الذي ابتلاه الله به ممّا أراه الله في نومه بذبح ابنه فأتمّها إبراهيم و عزم عليها فلمّا عزم و سلّم الأمر لله قال الله: «إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ» إبراهيم: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ» الله «لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ» أي لا يكون بعدي إمام ظالم، ثم أنزل عليه الحنيفيّة و هي الطهارة عشرة أشياء، خمسة منها في الرأس، و خمسة منها في البدن، فأمّا التي في الرأس؛ فقصّ الشارب و إعفاء اللحية و طمّ الشعر و السواك و الخلال و أمّا الّتي في البدن فحلق الشعر من البدن و الختان و تقليم الأظفار و الغسل من الجنابة و الطهور بالماء فهي الحنيفيّة التي جاء بها إبراهيم فلم تنسخ و لا تنسخ إلى يوم القيامة، و هو قول رسول الله صلّى الله عليه و آله، «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً». و الوافي: ج٦ ص۵۹۰ و تفسير الصافي: ج۱ ص١٨٦. و مجمع البيان فى تفسير القرآن: ج۱ ص۳۷۷. تفسير نور الثقلين:

ج١ ص١٢٠ ح٣٣٩ و بحار الأنوار: ج١٢ ص٥٦ ب٣ از مجمع البيان. بحار الأنوار: ج١٢ ص٧ ب١ ح١٦ و ج٧٣ ص٦٨ ح٣ از تفسير قمى.

٤ - سوره (٣٠) الروم آيه ٣١.

٥ - من لا يحضره الفقيه: ج١ ص١٣٠ ح٣٣١- و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ، وَ إِنّا نَجُزُّ الشَّوارِبَ وَ نُعْفِي اللِّحىٰ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ». و مكارم الأخلاق: ص٦٧ و قال صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ، وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ، وَ إِنّا نَحْنُ نَجُزُّ الشَّوارِبَ، وَ نُعْفِي اللِّحىٰ، وَ هِيَ الْفِطْرَةُ، وَ إِذا أَخَذَ الشّارِبَ يَقُولُ: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

٦ - الكافي: ج٥ ص٥٥٢ ح٤- عنه (علىّ بن إبراهيم)، عن أبيه، عن علىّ بن القاسم، عن جعفر بن محمّد، عن الحسين بن زياد، عن يعقوب بن جعفر قال: سأل رجل أبا عبد الله أو أبا إبراهيم عليهما السّلام- عن المرأة تساحق المرأة - و كان متّكئاً فجلس فقال-: «مَلْعُونَةٌ الرّاكِبَةُ وَ الْمَرْكُوبَةُ وَ مَلْعُونَةٌ حَتّىٰ تَخْرُجَ مِنْ أَثْوابِها الرّاكِبَةُ وَ الْمَرْكُوبَةُ، فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ وَ الْمَلائِكَةَ وَ أَوْلِياءَهُ يَلْعَنُونَهُما وَ أَنَا وَ مَنْ بَقِيَ فِي أَصْلابِ الرِّجالِ وَ أَرْحامِ النِّساءِ فَهُوَ وَ اللهِ الزِّنَا الْأَكْبَرُ وَ لا وَ اللهِ ما لَهُنَّ تَوْبَةٌ، قاتَلَ اللهُ لاقيسَ بِنْتَ إِبْليسَ ما ذا جاءَتْ بِهِ. فقال الرجل: هذا ما جاء به أهل العراق. فقال: وَ اللهِ لَقَدْ كانَ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ الْعِراقُ وَ فيهِنَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهاتِ بِالرِّجالِ مِنَ النِّساءِ، وَ لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ».

٧ - الكافي: ج٨ ص٦٩ ح٢٧- أبو علي الأشعريّ، عن محمّد بن سالم؛ و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن أحمد بن النضر و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أبي القاسم، عن الحسين بن أبي قتادة جميعاً، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: «خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَرْضِ الْخَيْلِ ...ثُمَّ قالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لَعَنَ اللهُ... وَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ

بِالنِّساءِ وَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ ... ».

۸ - علل الشرائع: ج۲ ص۶۰۲ ب۳۸۵ ح۶۳ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثني أبو جعفر أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الجوزاء، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن عليّ، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام: «أَنَّهُ رَأىٰ رَجُلاً بِهِ تَأْنيثٌ في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقالَ لَهُ: اخْرُجْ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ، يا مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ! ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ، وَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ». و ح٦٤ - و في حديث آخر: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ فَإِنَّهُمْ أَقْذَرُ شَيْءٍ».

۹ - علل الشرائع: ج۲ ص۶۰۲ ب۳۸۵ ح۶۵ - و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال: «كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جالِساً فِي الْمَسْجِدِ حَتّىٰ أَتاهُ رَجُلٌ بِهِ تَأْنيثٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ أَكَبَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْأَرْضِ يَسْتَرْجِعُ، ثُمَّ قالَ: مِثْلُ هٰؤُلاءِ فِي أُمَّتي! إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ هٰؤُلاءِ فِي أُمَّةٍ إِلّا عُذِّبَتْ قَبْلَ السّاعَةِ».

۱۰ - الجعفريات (الأشعثيات): ص۱۵۷- و بإسناده (أبو عليّ محمّد بن محمّد بن الأشعث الكوفيّ من كتابه سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال: حدّثني أبو الحسن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدّثنا أبي، عن أبيه، عن جدّه) جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «حَلْقُ اللِّحْيَةِ مِنَ الْمُثْلَةِ، وَ مَنْ مَثَّلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ».

۱۱ - الكافي: ج۱ ص۳۴۶ ح۳- عليّ بن محمّد، عن أبي عليّ محمّد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أحمد بن القاسم العجليّ، عن أحمد بن يحيى المعروف بكرد، عن محمّد بن خداهي، عن عبد الله بن أيوب، عن عبد الله بن هاشم، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعميّ، عن حبابة

الوالبيّة قالت: رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام في شرطة الخميس و معه درّة لها سبّابتان يضرب بها بيّاعي الجرّيّ و المارماهيّ و الزمّار و يقول لهم: «يا بَيّاعي مُسُوخِ بَني إِسْرائيلَ وَ جُنْدِ بَني مَرْوانَ!. فقام إليه فرات بن أحنف فقال: يا أمير المؤمنين! و ما جند بني مروان؟ قال: فقال له: أَقْوامٌ حَلَقُوا اللِّحىٰ، وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ فَمُسِخُوا». فلم أر ناطقاً أحسن نطقاً منه، ثمّ اتّبعته فلم أزل أقفو أثره حتّى قعد في رحبة المسجد... . و كمال الدين و تمام النعمة: ج۲ ص٥٣٦ ب٤٩ ح۱- حدّثنا عليّ بن أحمد الدقّاق رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب قال: حدّثنا عليّ بن محمّد، عن أبي عليّ محمّد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أحمد بن قاسم العجليّ، عن أحمد بن يحيى المعروف ببرد، عن محمّد بن خداهي، عن عبد الله بن أيّوب، عن عبد الله بن هشام، عن عبد الكريم بن عمر الخثعميّ، عن حبابة الوالبيّة قالت: رأيت أميرالمؤمنين عليه السّلام في شرطة الخميس و معه درّة يضرب بها بيّاع الجرّيّ و المارماهيّ و الزّمّار و الطافي و يقول لهم: «يابَيّاعي مُسُوخِ بَني إِسْرائيلَ، وَ جُنْدَ بَني مَرْوانَ». فقام إليه فرات بن الأحنف فقال له: يا أميرالمؤمنين! فما جند بني مروان؟ قالت: فقال له: «أَقْوامٌ حَلَقُوا اللِّحىٰ، وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ، .... ». و الثاقب في المناقب: ص١٤٠ فصل۳ ح۱۳۲- و هو ما روى عبدالكريم بن عمرو الخثعميّ، عن حبابة الوالبيّة، قالت: رأيت أمير المؤمنين عليّاً عليه السّلام في شرطة الخميس، و معه درّة لها سبّابتان، يضرب بها بيّاع الجرّيّ، و المارماهيّ، و الزمّار، و يقول لهم: «يا بَيّاعي مُسُوخِ بَني إِسْرائيلَ، وَ جُنْدَ بَني مَرْوانَ». فقام إليه ابن الأحنف فقال له: يا أمير المؤمنين! و ما جند بني مروان؟ فقال: «أَقْوامٌ حَلَقُوا اللِّحىٰ وَ تَرَكُوا الشَّوارِبَ». فلم أر ناطقاً أحسن نطقاً منه، ثمّ اتّبعته، فلم أزل أقفو أثره، حتّى قعد في رحبة المسجد .... .

۱۲ - الكافي: ج۷ ص۳۱٦ ح۲۳- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شمّون، عن عبد الله بن عبد الرحمان، عن مسمع، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «قَضىٰ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي اللِّحْيَةِ إِذا حُلِقَتْ فَلَمْ تَنْبُتِ الدِّيَةَ كامِلَةً، فَإِذا نَبَتَتْ فَثُلُثُ

الدِّيَةِ». و من لا يحضره الفقيه: ج٤ ص١٥٠ ح٥٣٣٢- في رواية السّكونيّ: «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ قَضىٰ فِي اللِّحْيَةِ إِذا حُلِقَتْ فَلَمْ تَنْبُتْ بِالدِّيَةِ كامِلَةً، فَإِذا نَبَتَتْ فَثُلُثُ الدِّيَةِ». و تهذيب الأحكام: ج١٠ ص٢٥٠ ب٢٢ ح- ٢٣- سهل بن زياد... .

١٣ - من لا يحضره الفقيه: ج١ ص١٣٠ ح٣٢٩- و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «حُفُّوا الشَّوارِبَ وَ أَعْفُوا اللِّحىٰ، وَ لا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ».

١٤ - معاني الأخبار: ص٢٩١ ح١- حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن جعفرالأسديّ قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعيّ، عن عمّه الحسين بن زيد قال: حدّثني عليّ بن غراب قال: حدّثني خيرالجعافرجعفربن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله : «حُفُّوا الشَّوارِبَ، وَ أَعْفُوا اللِّحىٰ، وَ لا تَتَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ».

١٥ - من لا يحضره الفقيه: ج١ ص١٣٠ ح٣٣١- و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ، وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ، وَ إِنّا نَجُزُّ الشَّوارِبَ، وَ نُعْفِي اللِّحىٰ، وَ هِيَ الْفِطْرَةُ». و مكارم الأخلاق: ص٦٧- و قال صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحاهُمْ وَ وَفَّرُوا شَوارِبَهُمْ وَ إِنّا نَحْنُ نَجُزُّ الشَّوارِبَ وَ نُعْفِي اللِّحىٰ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ، وَ إِذا أَخَذَ الشّارِبَ يَقُولُ: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

١٦ - مستدرك الوسائل: ج١ ص٤٠٧- قال الكازروني في المنتقى في حوادث السنة السادسة بعد أن ذكر كتابة رسول الله صلّى الله عليه و آله إلى الملوك و أنّه كتب كسرى إلى عامل اليمن بازان [باذان] أن يبعثه صلّى الله عليه و آله إليه: و أنّه بعث كاتبه بانويه و رجلاً آخريقال له: خرخسک إليه صلّى الله عليه و آله. قال: و كانا قد دخلا على رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و قد حلقا لحاهما و أعفيا شواربهما فكره النّظر إليهما و قال: «وَيْلَكُما مَنْ أَمَرَكُما بِهٰذا؟» قالا: أمرنا بهذا ربّنا -يعنيان كسرى. فقال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لٰكِنَّ رَبّي أَمَرَني بِإِعْفاءِ لِحْيَتي،

وَ قَصِّ شارِبي». و بحار الأنوار: ج۲۰ ص۳۹۰ – و روي عن محمّد بن إسحاق... و كانا قد دخلا على رسول الله صلّى الله عليه و آله و قد حلقا لحاهما و أعفيا شواربهما فكره النظر إليهما و قال: ويلكما من أمركما بهذا؟ قالا: أمرنا بهذا ربّنا يعنيان كسرى فقال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لكنّ ربّي أمرني بإعفاء لحيتي، و قصّ شاربي، ... ». و مفاتيح الجنان (عربي) – الشيخ عبّاس القمي (مترجم: النجفي) ص۱۰۵۱ – ۱۰۵۲ و لمّا بلغ دعوة النبيّ صلّى الله عليه و آله الملوك، كتب كسرى إلى عامل اليمن بأذان أن يبعث النبيّ صلّى الله عليه و آله إليه فبعث كاتبه بانويه و رجلاً آخر يقال له خرخسك إليه صلّى الله عليه و آله، وكانا قد دخلا على رسول الله صلّى الله عليه و آله وقد حلقا لحاهما وأعفيا شواربهما، فكره النظر إليهما و قال: ويلكما من أمركما بهذا؟ قالا: أمرنا بهذا ربّنا – يعنيان كسرى – فقال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لكنّ ربّي أمرني بإعفاء لحيتي وقصّ شاربي». و السيرة الحلبيّة: ج۳ ص۲۷۸ و السيرة، زيني دحلان هامش الحلبيّة: ج۳ ص٦٦ و البداية والنهاية: ج٤ ص۲۷۰ و الكامل في التاريخ: ج۲ ص۲۱٤ و تاريخ الأمم والملوك، الطبريّ: ج ۲ ص ۲۷۹ و ج۳ ص٦٥٥ و عمدة القاري: ج۲۵ ص۲۰ و حياة الصحابة: ج۱ ص۱۱۵ و دلائل النبوّة، أبو نعيم الإصفهانيّ: ص۲۹۳ و ۲۹٤ و الطبقات، إبن سعد: ج۱/ق۲ ص۱٤۷ و كنزالعمّال: ج٦ ص۳۷۳ و المصنّف، إبن أبي شيبة: ج۱٤ ص۳۳۷ و ج۸ ص۳۷۹ و تاريخ الخميس: ج۲ ص۳۵ و تاريخ ابن خلدون: ج۲ ص۳٦ و المنتظم: ج۳ ص۲۸۳ و العبرو ديوان المبتدأ و الخبر: ج۲ ص۳۸ و السيرة النبويّة، إبن كثير: ج۳ ص۵۱۰.

۱۷ – الجعفريّات (الأشعثيّات): ص۱۵٦ و بإسناده، عن جعفربن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال:«لِيَأْخُذْ أَحَدُكُمْ مِنْ شارِبِهِ، وَ يَنْتِفْ شَعْرَ أَنْفِهِ، فَإِنَّ ذٰلِكَ يَزيدُ في جَمالِهِ». و قرب الإسناد: ص٦۷ ح۲۱۵– عن مسعدة بن صدقة قال: حدّثنا جعفربن محمّد، عن آبائه: أنّ النبيّ صلّى الله عليه و آله قال: «لِيَأْخُذْ أَحَدُكُمْ مِنْ شارِبِهِ، وَ الشَّعْرَالَّذي في أَنْفِهِ، وَ لْيَتَعاهَدْ نَفْسَهُ، فَإِنَّ ذٰلِكَ يَزيدُ في جَمالِهِ».

۱۸ - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات): ج۳ ص۵۷٤ ما استطرفناه من جامع البزنطيّ صاحب الإمام عليّ الرّضا عليه السّلام- قال: و سألته عن الرّجل هل له أن يأخذ من لحيته؟ قال: «أَمّا مِنْ عارِضَيْهِ فَلابَأْسَ، وَ أَمّا مِنْ مُقَدَّمِها فَلا».

۱۹ - قرب الإسناد: ص۲۹٦ ح۱۱٦۹ عليّ بن جعفر، عن أخيه الإمام موسى الكاظم عليه السّلام- قال: و سألته عن الرجل، له أن يأخذ من لحيته؟ قال: «أَمّا عَنْ عارِضِهِ فَلابَأْسَ، وَ أَمّا مِنْ مُقَدَّمِهِ فَلا». مسائل عليّ بن جعفرو مستدركاتها: ص۱۳۹ ح۱۵۳.

۲۰ - المعتبر: ج۱ ص۱٤۲.

۲۱ - ذكرى الشّيعة: ج۲ ص۱۲۲.

۲۲- مستدرك الوسائل: ج۱ ص۲۱۸ ح۱۵۱۷۰- ۱۱ القطب الراونديّ في لبّ اللباب- عن النبيّ صلّى الله عليه و آله أنّه قال:.

۲۳- الكافي: ج٦ ص٤۳۱ باب الغناء... ح۷ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:. و دعائم الإسلام: ج۲ ص۲۰۷ ح۷۵٤، وسائل الشيعة: ج۱۷ ص۳۱٤، مستدرك الوسائل: ج۱۳ ص۲۱۷ ح ۱۵۱٦۵- ٦.

۲٤- من لايحضره الفقيه: ج٤ ص۳ ح٤۹٦۸ - قال أبو جعفر محمّد بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه نزيل الرّيّ مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه و أرضاه: روي عن شعيب بن واقد، عن الحسين بن زيد، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال:. و الأمالى، الشيخ الصّدوق: ص٤۲٤ مجلس٦٦ ح۱حدّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفربن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدثني أبوعبد الله عبدالعزيزبن محمّد بن عيسى الأبهريّ قال: حدّثنا أبوعبد الله محمّد بن زكريّا الجوهريّ الغلابيّ البصريّ قال: حدّثنا شعيب بن واقد قال: حدّثنا

الحسين بن زيد، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال:. از او: مكارم الأخلاق: ص٤٢٥ و مجموعه ورّام: ج٢ ص٢٥٧.

٢٥- الكافي: ج٦ص ٣٩٥ باب شارب الخمر.. ح١ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً، عن ابن محبوب، عن خالد بن جرير، عن أبي الربيع الشامي، قال: سئل أبو عبد الله عليه السّلام عن الخمر فقال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:.

الأمالي، الشيخ الصّدوق: ص٤١٧ مجلس٦٥ ح١ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهديّ، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيّوب الخزّاز، عن محمّد بن مسلم الثقفيّ قال: سئل أبو عبد الله جعفر بن محمّد الصادق عليه السّلام عن الخمر فقال: قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:.

٢٦- مستدرك الوسائل: ج١٣ ص٢١٩ ح١٥١٧٥- ١٦ - الشيخ أبو الفتوح في تفسيره، عن أبي أمامة، عن رسول الله صلّى الله عليه و آله أنّه قال:.

٢٧- تحف العقول: ص٣٣٦. از او: وسائل الشّيعة: ج١٧ ص٨٣ ح ٢٢٠٤٧.

٢٨- عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج١ ص٢٤٦ ب٢٤ ح١- حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبد الله البصريّ بإيلاق قال: حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائيّ قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام قال: حدّثنا أبي موسى بن جعفر قال: حدّثنا أبي جعفر بن محمّد قال: حدّثنا أبي محمّد بن عليّ قال: حدّثنا أبي عليّ بن الحسين قال: حدّثنا أبي الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:... . از او: وسائل الشيعة: ج٢١ ص٤٤٣ ح٢٧٥٣٦.

٢٩- فقه الرّضا عليه السّلام: ص٢٨٢ ب٤٥.

٣٠- جامع الأخبار: ص فصل١١٥ و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:. از او: بحار الأنوار: ج٧٦

ص۲۵۳ ح۱۲ و مستدرك الوسائل: ج۱۳ ص۲۱۵ ح۱۵۱۷٦- ۱۷.

۳۱- مستدرك الوسائل: ج۱۱ ص۳۷۲ ح۱۳۲۹٤- ۱۱ - أبو محمّد الفضل بن شاذان في كتاب الغيبة، حدّثنا عبد الرحمان بن أبي نجران رضي الله عنه قال: حدّثنا عاصم بن حميد قال: حدّثنا أبو حمزة الثماليّ، عن سعيد بن جبير، عن عبد الله بن العبّاس قال:. كفاية المهتدي في معرفة المهديّ عليه السّلام: ص٦٩٣ قال الشّيخ السعيد ابو محمّد بن شاذان عليه الرّحمة و الرضوان: حدّثنا عبد الرّحمان بن أبي نجران رضى الله عنه... .

تفسير القمي: ج۲ ص۳۰۳ فإنّه حدّثني أبي، عن سليمان بن مسلم الخشّاب، عن عبدالله بن جريح المكّيّ، عن عطاء بن أبي رياح، عن عبد الله بن عبّاس قال: حججنا مع رسول الله صلّى الله عليه و آله حجّة الوداع فأخذ بحلقة باب الكعبة ثمّ أقبل علينا بوجهه فقال: أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْراطِ السّاعَةِ؟ و كان أدنى النّاس منه يومئذ سلمان رحمةالله عليه، فقال: بلى يا رسول الله! فقال صلّى الله عليه و آله: «... يا سَلْمانُ! ذاكَ إِذَا انْتُهِكَتِ الْمَحارِمُ، وَ اكْتَسَبَتِ الْمَآثِمُ، وَ تَسَلَّطَ الْأَشْرارُ عَلَى الْأَخْيارِ، وَ يَفْشُو الْكَذِبُ وَ تَظْهَرُ اللَّجاجَةُ، وَ تَغْشُو الْفاقَةُ وَ يَتَباهَوْنَ فِي اللِّباسِ وَ يُمْطَرُونَ فِي غَيْرِ أَوانِ الْمَطَرِ، وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعازِفَ، وَ يُنْكِرُونَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتّىٰ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ فِي ذٰلِكَ الزَّمانِ أَذَلَّ مِنَ الْأَمَةِ، وَ يُظْهِرُ قُرّاؤُهُمْ وَ عُبّادُهُمْ فيما بَيْنَهُمُ التَّلاوَمَ، فَأُولٰئِكَ يُدْعَوْنَ فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ الْأَرْجاسَ وَ الْأَنْجاسَ... ».

۳۲ - سوره (۷) الأعراف آيه۱۵۸: «الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۳۳ - كشف اللثام: ج۳ ص۷۵و يجوز أن يراد المغرب. و مفتاح الكرامة: ج۵ ص۱۳۸يمكن حمله على إرادة المغرب. و بحار الأنوار: ج۸۰ ص٦۰ ب۸ پس از نقل روايت الإحتجاج گويد: بيان

لعلّ المراد بالعشاء هنا المغرب. و جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ج۷ ص: ۳۰٦ يراد منه المغرب قطعاً، ....

۳٤ - مصباح الفقيه: ج۹ ص: ۱۲۳لكن لا بدّ من ردّ علم هذه الرواية إلى أهله، أو توجيهها بما لا ينافي غيرها من الروايات البالغة حدّ التواتر، الدالّة على جواز التأخير بل رجحانه.

۳۵ - مصباح الفقيه: ج۹ ص: ۱۲۳و لا يبعد...، أو يكون المراد بالعشاء الصلاة المفروضة في الليل، فاريد بها صلاة المغرب، لا العشاء الآخرة، و كيف كان فهذه الأخبار بأسرها ناطقة بجواز تقديم العشاء على ذهاب الشفق، و أغلبها تدلّ بالصراحة أو الظهور على جوازه إختياراً.

۳٦ - جواهر الكلام: ج۷ ص: ۳۰٦ يراد منه المغرب قطعاً تعريضاً بأبي الخطّاب و أصحابه كما يكشف عنه باقي النصوص، بل في بعضها هذا اللفظ بعينه مع تبديل العشاء بالمغرب، أو غير ذلك.

۳۷ - مصباح الفقيه: ج۹ ص: ۱۲۳و لا يبعد أن يكون المراد بها اللعن على من أوجب التأخير و تديّن بذلك.

۳۸ - من لا يحضره الفقيه: ج۱ ص۲۱۹ ح٦۵۸ و في رواية معاوية بن عمّار: «وَقْتُ الْعِشاءِ الْآخِرَةِ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ».

۳۹ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲٦۲ ب۱۳ ح۸۰ و الإستبصار: ج۱ ص۲۷۳ ب۱٤۹ ح٤۹ الحسن بن محمّد بن سماعة، عن الحسين بن هاشم، عن ابن مسكان، عن الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «الْعَتَمَةُ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ ذلِكَ التَّضْييعُ».

٤۰ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲٦۲ ب۱۳ ح۷۸/۱۰٤۱ و الإستبصار: ج۱ ص۲۷۳ ب۱٤۹ ح٤۷/۹۸٦- الحسن بن محمّد بن سماعة، عن محمّد بن زياد، عن هارون بن خارجة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ لا أَنّي أَخافُ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي، لَأَخَّرْتُ الْعَتَمَةَ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ

اللَّيْلِ، فَإِذا مَضَى الْغَسَقُ نادىٰ مَلَكانِ: مَنْ رَقَدَ عَنْ صَلاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلا رَقَدَتْ عَيْناهُ».

٤١ - علل الشرائع: ج٢ ص٣٤٠ ب٤٠ ح١ أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن سعيد، عن أحمد بن عبد الله القرويّ، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي جعفرعليه السّلام، قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ لا أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي لَأَخَّرْتُ الْعِشاءَ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ».

٤٢ - الكافي: ج٣ ص٢٨١ ح١٤٠محمّد بن يحيى، عن سلمة بن الخطّاب، عن محمّد بن الوليد، عن أبان بن عثمان، عن عمربن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِإِلىٰ رُبُعِ اللَّيْلِ». و تهذيب الأحكام: ج٣ ص٢٣٤ ب٢٣ ح١١٩/٦١٠ أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان بن عثمان... .

٤٣ - الكافي: ج٣ ص٢٨١ ذيل ح١٣ و روي أيضاً: إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ.

٤٤ - كتاب الصلاة، الميرزا حسين النائيني: ج١ ص٧٦ و أمّا العشاء ففي رواية عن صاحب الأمر عجّل الله فرجه أنّه قال: «ملعون ملعون من أخّر العشاء إلى أن تشتبك النجوم ... ». و هذه الرواية بظاهرها تدلّ على أنّ آخر وقت العشاء هو اشتباك النجوم الذي هو قريب من سقوط الشفق، و لكنّ الظاهر أنّه لم يعمل بها أحد، و في مضمر معاوية بن عمّار: أنّ «وَقْت الْعِشاءِ الْآخِرَةِ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ». و يقرب منها رواية الحلبيّ عن الصّادق عليه السّلام «الْعَتَمَةُ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ، و أفتى بمضمونها بعض، و قد ورد في عدّة من الروايات أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قال: «لَوْلا أَنّي أَخافُ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي، لَأَخَّرْتُ الْعَتَمَةَ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ اللَّيْلِ، فَإِذا مَضَى الْغَسَقُ نادىٰ مَلَكانِ: مَنْ رَقَدَ عَنْ صَلاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلا رَقَدَتْ عَيْناهُ». و في بعض منها أنّه قال صلّى الله عليه و آله: «وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ». و في رواية أنّه قال صلّى الله عليه و آله: «لَوْلا

أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي لَأَخَّرْتُ الْعِشاءَ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ» و روى الكلينيّ: «إِلىٰ رُبُعِ اللَّيْلِ» و «إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ» أيضا. فهذه جملة الأخبار الواردة في المقام، و أنت إذا نظرت في هذه الأخبار على اختلافها تعرف أنّها ليست بصدد بيان الوقت الإجزائي، بل إنّما هي لبيان وقت الفضل، كما يدلّ عليه قوله صلّى الله عليه و آله في ذيل قوله: «لَوْلا أَنّي أَخافُ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتي» و «وَ أَنْتَ في رُخْصَةٍ إِلىٰ نِصْفِ اللَّيْلِ» فإنّه يشعر بأنّ التأخير إلى الثلث ليس من جهة أنّه أول الوقت، كما يوهمه ظاهر قوله صلّى الله عليه و آله «لَأَخَّرْتُ الْعِشاءَ إِلىٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ» بل لمكان أنّ آخر الوقت الفضيلي هو الثلث و أنّه أفضل من أوّله، كما يشعر إليه أنّ تقديمها على ذلك الوقت إنّما هو لمكان خوف المشقّة، و إلّا فالصبر إلى الثلث أفضل، و إن كان الوقت ممتدّ إلى النصف.

٤٥ - وسائل الشيعة: ج٤ ص٢٠١ ب٢١ أقول: لعلّ المراد من أخّر العشاءين، و يكون اللعن باعتبار تأخير المغرب لما تقدّم، أو يكون مخصوصاً بمن يؤخّر العشاء بعد الفراغ من المغرب معتقداً وجوب التأخير لما مرّ، و كذا الغداة و الله أعلم.

٤٦ - بحار الأنوار: ج٨٠ ص٦٠ ب٨ بيان: ...و لعلّه محمول على ما إذا أخّر معتقداً عدم جواز إيقاعها قبل ذلك، كما كان مذهب أبي الخطّاب، أو طلباً لفضلها كما قيّد به في سائر الأخبار، أو إذاعة و تركاً للتّقيّة، فإنّ العامّة ينكرون التأخير أشدّ الإنكار، أو على من داوم على ذلك تهاوناً بالسّنّة و عدولاً عنها، و يمكن حملها على التّقيّة أيضاً.

٤٧ - رجال الشيخ الطوسي: ص٥٦٥ و ص٥٨٩.

٤٨ - رجال العلّامه الحلّي: ص٢٥٠ رقم٧.

٤٩ - الطراز الأوّل: ج١ ص٤٥٠.

٥٠ - بحار الأنوار: ج٨٠ ص٦٥ب٨.

٥١ - بحار الأنوار: ج٦٦ ص٢٢٠.

٥٢ - دعائم الإسلام: ج١ ص٥٠.

۵۳ - الكافي: ج۲ ص۴۱۸ ح۳عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختريّ و غيره، عن عيسى شلقان قال: كنت قاعداً فمرّ أبو الحسن موسى عليه السّلام و معه بهمة، قال: قلت: يا غلام! ما ترى ما يصنع أبوك، يأمرنا بالشيء ثمّ ينهانا عنه، أمرنا أن نتولّى أبا الخطّاب ثمّ أمرنا أن نلعنه و نتبرّأ منه؟! فقال أبو الحسن عليه السّلام و هو غلام: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِيمانِ لا زَوالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْكُفْرِ لا زَوالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذٰلِكَ أَعارَهُ الْإِيمانَ يُسَمَّوْنَ الْمُعارينَ إِذا شاءَ سَلَبَهُمْ، وَ كانَ أَبُو الْخَطّابِ مِمَّنْ أُعيرَ الْإِيمانَ». قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فأخبرته ما قلت لأبي الحسن عليه السّلام و ما قال لي، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: «إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ».

۵۴ - بحار الأنوار: ج۶۶ ص۲۱۹ ب ح۳.

۵۵ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲۵۹ ب۱۳ ح۶۹/۱۰۳۲ .

۵۶ - الأمالي، الشيخ المفيد: ص۳۳۸ مجلس۴۰ ح۳ ...عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السّلام قال:. و الأمالي، الشيخ الطوسي: ص۱۱۵ مجلس۴ ح۱۷۸- ۳۲ و بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ج۲ ص۱۰۵ و الدّرّ النظيم: ص۶۴۲. و الكافي: ج۲ ص۲۲۶ ح۱۶... عن عيسى بن أبي منصور قال سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: «نَفَسُ الْمَهْمُومِ لَنا الْمُغْتَمِّ لِظُلْمِنا تَسْبيحٌ، وَ هَمُّهُ لِأَمْرِنا عِبادَةٌ، وَ كِتْمانُهُ لِسِرِّنا جِهادٌ في سَبيلِ اللهِ».

۵۷ - الكافي.

۵۸ - المحاسن.

۵۹ - الكافي: ج۲ ص۲۲۳ ح۸ و المحاسن: ج۱ ص۲۵۵ ب۳۱ ح۲۸۶ .

۶۰ - من لا يحضره الفقيه: ج۱ ص۲۲۰ ح۶۶۱ باب مواقيت الصلاة ...و قال الصّادق عليه السّلام: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلَباً لِفَضْلِها». و قيل له: إنّ أهل العراق يؤخّرون المغرب حتّى تشتبك النّجوم؟ فقال: «هٰذا مِنْ عَمَلِ عَدُوِّ اللهِ أَبِي الْخَطّابِ». و علل الشرائع: ج۲

ص۳۵۰ ب٦۰ ح٦... عن محمّد بن أبي حمزة، عمّن ذكرهّ عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: «مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلَباً لِفَضْلِها». و تهذيب الأحكام: ج۲ ص۳۳ ب٤ ح۵۱ ... عن محمّد بن أبي حمزة، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال: «مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَالْمَغْرِبَ طَلَبَ فَضْلِها».

٦۱ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲۵۳ ب۱۳ ح۱۰۰٤- ٤۱ و الإستبصار: ج۱ ص۲۵۸ ب۱٤۷ ح۵۲/۹۲۵... عن ذريح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: ... و قال: قلت له: إنّ أناساً من أصحاب أبي الخطّاب يُمَسّونَ بالمغرب حتّى تشتبك النجوم؟ قال: فقال: «أَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِمَّنْ يَفْعَلُ هٰذا مُتَعَمِّداً». و تهذيب الأحكام: ج۲ ص۳۳ ب٤ ح۵۳ و الإستبصار: ج۱ ص۲٦۸ ب۱٤۹ ح۳۱ ... عن ذريح قال: قلت لأبي عبد الله: إنّ أناساً من أصحاب أبي‌الخطّاب يُمَسُّونَ بالمغرب حتّى تشتبك النّجوم؟ قال: «أَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذٰلِكَ مُتَعَمِّداً». و الأمالي، ابن بابويه: ص۳۹۲ مجلس٦۲ ح۱ ...عن عليّ بن إسماعيل قال: أخبرني أبو أسامة الشحّام قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السّلام يقول: «مَنْ أَخَّرَالْمَغْرِبَ حَتّٰى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مِنْ غَيْرِعِلَّةٍ فَأَنَا إِلَى اللهِ مِنْهُ بَرِيءٌ». و دعائم الإسلام: ج۱ ص۱۳۸ و سمع أبو الخطّاب عليه لعنة الله أبا عبد الله صلوات الله عليه و هو يقول: «إِذا سَقَطَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هاهُنا - و أومىء إلى المشرق- فَذٰلِكَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ». فقال أبوالخطّاب لأصحابه لمّا أحدث ما أحدثه: أوّل صلاة المغرب ذهاب الحمرة من أفق المغرب. و قال: لا تصلّوها حتّى تشتبك النجوم. فبلغ ذلك أبا عبد الله عليه السّلام فلعنه و قال: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْمَغْرِبِ إِلَى اشْتِباكِ النُّجُومِ عامِداً فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ».

٦۲ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲۵۳ ب۱۳ ح۱۰۰٤- ٤۱ و الإستبصار: ج۱ ص۲۵۸ ب۱٤۷ ح۵۲/۹۲۵... عن ذريح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «أَتٰى جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَعْلَمَهُ مَواقيتَ الصَّلاةِ فَقالَ: صَلِّ الْفَجْرَ حينَ يَنْشَقُّ الْفَجْرُ، وَ صَلِّ الْأُولٰى إِذا زالَتِ الشَّمْسُ، وَ صَلِّ الْعَصْرَ بُعَيْدَها (بَعْدَها-الإستبصار)، وَ صَلِّ الْمَغْرِبَ إِذا سَقَطَ

الْقُرْصُ، وَ صَلِّ الْعَتَمَةَ إِذا غابَ الشَّفَقُ، ثُمَّ أَتاهُ مِنَ الْغَدِ فَقالَ: أَسْفِرْ بِالْفَجْرِ، فَأَسْفَرَ، ثُمَّ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتّٰى (حينَ- الإستبصار) كانَ الْوَقْتُ الَّذي صَلّٰى فيهِ الْعَصْرَ، وَ صَلَّى الْعَصْرَ بُعَيْدَها، وَ صَلَّى الْمَغْرِبَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ، وَ صَلَّى الْعَتَمَةَ حينَ ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ. ثُمَّ قالَ: ما بَيْنَ هٰذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ وَقْتٌ، وَ أَفْضَلُ الْوَقْتِ أَوَّلُهُ (أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُ- الإستبصار)». ثمّ قال عليه السّلام: «قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَوْ لا أَنّي أَكْرَهُ أَنْ أَشُقَّ عَلٰى أُمَّتي لَأَخَّرْتُها إِلٰى نِصْفِ اللَّيْلِ».

و علل الشرائع: ج۲ ص۳۵۰ ب۶۰ ح۵ ...عن ليث، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لا يُؤْثِرُ عَلٰى صَلاةِ الْمَغْرِبِ شَيْئاً إِذا غَرَبَتِ الشَّمْسُ حَتّٰى يُصَلِّها [يُصَلِّيَها]».

و رجال الكشّي: ص۲۹۰ ح۵۱۰ ... عن أبي أسامة قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السّلام: أؤخّر المغرب حتّى تستبين النّجوم؟ قال: فقال: «خَطّابِيَّةٌ! إِنَّ جَبْريلَ أَنْزَلَها عَلٰى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ سَقَطَ الْقُرْصُ». مانند آن: علل الشرائع: ج۲ ص۳۵۰ ب۶۰ح۳ و الإستبصار: ج۱ ص۲۶۲ ب۱۴۹ ح۴ و تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲۸ ب۴ ح۳۱ و ص۳۲ ب۴ ح۴۹. و تهذيب الأحكام: ج۲ ص۲۵۸ ح۶۴...عن الصبّاح بن سيابة و أبي أسامة قالا: سألوا الشيخ عن المغرب فقال بعضهم: جعلني الله فداك ننتظر حتّى يطلع كوكب؟ فقال: خطّابيّةٌ! ... .

۶۳ - كمال الدين و تمام النعمة: ج۲ ص۳۷۱ ب۳۵ ح۵ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد قال: قال عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام: «لادينَ لِمَنْ لاوَرَعَ لَهُ وَ لا إِيمانَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ». فقيل له: يا ابن رسول‌الله! إلى متى؟ قال: «إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قائِمِنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قائِمِنا فَلَيْسَ مِنّا... ». از او: كفاية الأثر: ص۲۷۴ و إعلام الورى: ج۲ ص۲۴۱ فصل۲ و مشكاة الأنوار:

ص٤٣ فصل١١ و كشف الغمّة: ج٢ ص٢٤ فصل٢.

و الأمالي، الشيخ الطوسي: ص٢٨١ مجلس١٠ ح٥٤٣- ٨١ الفحّام: حدّثني المنصوري، قال: حدّثني عمّ أبي، قال: حدّثني الإمام عليّ بن محمّد، عن آبائه أب أب، عن الصادق عليهم السّلام، قال: «لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يَلْزَمِ التَّقِيَّةَ، وَ يصوننا [يَصُنَّا] عَنْ سَفِلَةِ الرَّعِيَّةِ».

و الصراط المستقيم: ج٣ ص٧١ ب١ و قال الصادق عليه السّلام: «التَّقِيَّةُ ديني وَ دينُ آبائي، وَ لا دينَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ، التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللهِ فِي الْأَرْضِ، لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يَلْزَمِ التَّقِيَّةَ وَ يَصونَنا عَنْ سَفِلَةِ الرَّعِيَّةِ، خالِطُوا النّاسَ بِالْبَرّانِيَّةِ وَ خالِفُوهُمْ بِالْجَوّانِيَّةِ ما دامَتِ الْإِمْرَةُ صِبْيانِيَّةً».

و عوالي اللئالي: ج٢ ص١٠٤ المسلک٤ ح٢٨٦ و قال جعفربن محمّد عليهما السّلام: التَّقِيَّةُ ديني وَ دينُ آبائي. و دعائم الإسلام: ج١ ص١١٠ و ١٦٠ و قال جعفربن محمّد عليهما السّلام: «التَّقِيَّةُ ديني وَ دينُ آبائي إِلّا في ثَلاثٍ؛ فِي شُرْبِ الْمُسْكِرِ وَ الْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَ تَرْكُ الْجَهْرِ بِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ». و جامع الأخبار: ص٩٥ فصل٥٣ قال الصادق عليه السّلام: «مَنْ تَرَكَ تَقِيَّةً قَبْلَ خُرُوجِ قائِمِنا فَلَيْسَ مِنّا». و قال عليه السّلام: «التَّقِيَّةُ ديني وَ دينُ آبائي». و قال عليه السّلام: «لا دينَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ». و قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: «تارِكُ التَّقِيَّةِ كَتارِكِ الصَّلاةِ». و قال الصادق عليه السّلام: «مَنْ أَذاعَ عَلَيْنا شَيْئاً مِنْ أَمْرِنا فَهُوَ كَمَنْ قَتَلَنا عَمْداً وَ لَمْ يَقْتُلْنا خَطَأً». و قال عليه السّلام: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ، وَ صاحِبُها أَعْلَمُ بِها حينَ يَنْزِلُ [تَنْزِلُ] بِهِ». من كتاب صفات الشّيعة قال أبوعبد الله عليه السّلام: «لَيْسَ مِنْ شيعَةِ عَلِيٍّ مَنْ لا يَتَّقي». من كتاب التّقيّة للعيّاشيّ قال الصّادق عليه السّلام: «لا دينَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ إِنَّ التَّقِيَّةَ لَأَوْسَعُ ما بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ». و قال عليه السّلام: «مَنْ كَانَ مؤمن [يُؤْمِنُ] بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتَكَلَّمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ». و عنه عليه السّلام: «إِيّاكُمْ إِيّاكُمْ [إِنَّكُمْ] عَلىٰ دينٍ مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللهُ، وَ مَنْ أَذاعَهُ أَذَلَّهُ اللهُ». و عنه عليه السّلام: «لا خَيْرَ فيمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ». و عن أبي عبد الله عليه السّلام: «أَنَّ أَبي كانَ يَقُولُ: ما مِنْ شَيْءٍ أَقَرَّ لِعَيْنِ أَبيكَ مِنَ التَّقِيَّةِ،

إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ». و قال الرّضا عليه السّلام: «لا إِسْلامَ لِمَنْ لا وَرَعَ لَهُ، وَ لا إِيمانَ لِمَنْ لا تَقِيَّةَ لَهُ». و عن الباقر عليه السّلام: قال: «خُلِقَتِ التَّقِيَّةُ لِتَحْقُنَ بِالدَّمِ [الدَّمَ] فَإِذا بَلَغَ الدَّمَ فَلا تَقِيَّةَ».عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: «التَّقِيَّةُ مِنْ دينِ اللهِ». قلت: من دين الله؟! قال: «إِي وَ اللهِ مِنْ دينِ اللهِ، وَ لَقَدْ قالَ يُوسُفُ: أَيَّتُهَا الْعيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ، وَ اللهِ ما كانُوا سَرَقُوا شَيْئاً، وَ لَقَدْ قالَ إِبْراهيمُ: إِنِّي سَقيمٌ، وَ اللهِ ما كانَ سَقيماً». عن أبي عبد الله عليه السّلام: «إِذا تَقارَبَ هٰذَا الْأَمْرُ كانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ». و عنه عليه السّلام: «مَنْ أَفْشىٰ سِرَّنا أَهْلَ الْبَيْتِ أَذاقَهُ اللهُ حَرَّ الْحَديدِ». و مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: ص٤١ فصل١١ عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «مَنْ أَذاعَ عَلَيْنا شَيْئاً مِنْ أَمْرِنا فَهُوَ كَمَنْ قَتَلَنا عَمْداً وَ لَمْ يَقْتُلْنا خَطَأً». عن بشير قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «سَمِعْتُ أَبي يَقُولُ: لا وَ اللهِ ما عَلَى الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ. يا حَبيبُ! إِنَّهُ مَنْ كانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللهُ. يا حَبيبُ! مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللهُ. يا حَبيبُ! إِنَّ النّاسَ إِنَّما هُمْ في هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْ كانَ ذٰلِكَ كانَ هٰذا». عنه عليه السّلام في قول الله عزّوجلّ: «أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا» قال: «بِما صَبَرُوا عَلَى التَّقِيَّةِ»، «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» قال: «الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ وَ السَّيِّئَةُ الْإِذاعَةُ». عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: ما لنا من يخبرنا بما يكون كما كان عليّ يخبر أصحابه؟ فقال: «بَلىٰ وَ اللهِ وَ لٰكِنْ هاتِ حَديثاً واحِداً حَدَّثْتُكَ فَكَتَمْتَهُ». فقال أبو بصير: فو الله ما وجدت حديثاً واحداً كتمته. عنه عليه السّلام قال: «التَّقِيَّةُ في كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صاحِبُها أَعْلَمُ بِها حينَ تَنْزِلُ بِهِ». عن الباقر عليه السّلام قال: «خُلِقَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذا بَلَغَ الدَّمَ فَلا تَقِيَّةَ». عن أبي بصير قال: سألت أباعبدالله عليه السّلام عن حديث كثير فقال: «هَلْ كَتَمْتَ عَلَيَّ شَيْئاً قَطُّ؟». فبقيت أذكر فلما رأى ما بي قال: «أَمّا ما حَدَّثْتَ بِهِ أَصْحابَكَ فَلا بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا الْإِذاعَةُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَصْحابِكَ». عن أبي عبد الله في قول الله تبارك و تعالى:«وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» قال: «أَمَا وَ اللهِ ما قَتَلُوهُمْ بِالسُّيُوفِ وَ لٰكِنْ أَذاعُوا سِرَّهُمْ وَ أَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقُتِلُوا». من كتاب صفات الشّيعة

قال أبو عبد الله علیه السّلام: «لَیْسَ مِنْ شیعَةِ عَلِیّ مَنْ لا یَتَّقِي». من کتاب التّقیّة للعیّاشيّ قال الصّادق علیه السّلام: «لا دینَ لِمَنْ لاتَقِیَّةَ لَهُ، وَ إِنَّ التَّقِیَّةَ لَأَوْسَعُ ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ». و قال علیه السّلام: «مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلَا یَتَکَلَّمُ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ إِلّا بِالتَّقِیَّةِ». عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: «إِنَّ اللهَ غیر[عَیَّرَ] قَوْماً بِالْإِذاعَةِ» فَقالَ: «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌمِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ». و عنه علیه السّلام قال: «لا خَیْرَفیمَنْ لا تَقِیَّةَ لَهُ، وَ لا إیمانَ لِمَنْ لا تَقِیَّةَ لَهُ». من کتاب المحاسن عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: «إِنَّ أَبي کانَ یَقُولُ: ما شَیْءٌ أَقَرَّ لِعَیْنِ أَبیكَ مِنَ التَّقِیَّةِ، إِنَّ التَّقِیَّةَ جُنَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ». عن أبي بصیرعن أبي عبد الله علیه السّلام: «التَّقِیَّةُ مِنْ دینِ اللهِ». قلت: من دین الله؟! قال: «إِي وَ اللهِ مِنْ دینِ اللهِ، وَ لَقَدْ قالَ یُوسُفُ: «أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» وَ اللهِ ما کانُوا سَرَقُوا شَیْئاً، وَ لَقَدْ قالَ إِبْراهیمُ: «إِنِّي سَقیمٌ» وَ اللهِ ما کانَ سَقیماً». عن أبي عبد الله علیهالسّلام قال: «إِذا تَقارَبَ هٰذَا الْأَمْرُکانَ أَشَدَّ لِلتَّقِیَّةِ». عنه علیهالسّلام قال: «مَنْ أَفْشیٰ سِرَّنا أَهْلَ الْبَیْتِ أَذاقَهُ اللهُ حَرَّالْحَدیدِ».

٦٤ - المحاسن: ج۱ ص۲۰٦ ب٥ ح٦۱ البرقي، عن أبیه، عن یونس بن عبد الرحمان، عن داود بن فرقد، عمّن حدّثه، عن عبد الله بن شبرمة قال: ما أذکرحدیثاً سمعته من جعفربن محمّد إلّا کاد یتصدّع قلبي قال: قالَ أَبي، عَنْ جَدّي، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. قال ابن شبرمة: و أقسم بالله ما کذب أبوه علی جدّه و لا کذب جدّه علی رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ:. و الکافي: ج۱ ص٤۳ ح۹ علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن داود بن فرقد، عمّن حدّثه، عن ابن‌شبرمة - مانند المحاسن-.و الأمالي، الشیخ الصدوق: ص٤۲۱ المجلس٦٥ ح١٦حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رحمه الله قال: حدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرحمان، عن داود بن فرقد، عن ابن‌شبرمة-مانند المحاسن-. و روضة الواعظین: ج۱ ص۱۰ و عوالي اللئالي العزیزیّة: ج٤ ص۷٥ ح٦۰.

٦٥ - قرب الإسناد: ص١١ ح٣٥- قال: و حدّثني مسعدة بن صدقة قال: حدّثني جعفربن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام: أنّ عليّاً عليه السّلام قال:. و الكافي: ج١ ص٥٧ ح١٧- عليّ بن إبراهيم ،عن هارون بن مسلم، عن مسعدةبن صدقة قال: حدّثني جعفرعن أبيه عليهما السّلام: أنّ عليّاً عليه السّلام قال:.

٦٦ - منهاج الوصول في معرفة الأصول، القاضي البيضاوي: ص٧٣ أخرج البخاري و مسلم، عن عمرو بن العاص، عن رسول الله صلّى الله عليه و آله، أنّه قال: إذا حكم الحاكم فاجتهد ثمّ أصاب فله أجران، و إذا حكم ثمّ أخطأ فله أجرواحد. و روي مرسلا عن النبيّ صلّى الله عليه و آله أنّه قال: من أصاب فله أجران، و من أخطأ فأجرواحد. كتاب البخاري: كتاب الإعتصام: باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ؛ صحيح مسلم تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، كتاب الأقضية ح١٥؛ سنن ابن ماجة تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي: ج٢ ص٧٧٦ ب٢، كتاب الأحكام ح٢٣١٤. غيرأنّه قال:« فأصاب» و «فأخطأ» بدل ما في الصحيحين من:«ثمّ أصاب» و«ثمّ أخطأ». و أخرجه الترمذي، عن أبي هريرة (و متن الحديث كما في سنن ابن ماجة)، سنن الترمذي تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي: ج٣ ص٦١٥ح١٣٢٦.

مفاتيح الغيب: ج١٦ ص٥٩ قوله: و من اجتهد فأخطأ فله أجرواحد.

أنوار التنزيل و أسرار التأويل: ج٢ ص٣٢و لقوله عليه الصلاة و السّلام: من اجتهد فأصاب فله أجران و من أخطأ فله أجرواحد.

روح المعانى فى تفسيرالقرآن العظيم : ج١ ص٥٠٣ و قرأ عكرمة قتل فيه و كذا فِي قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌأي عظيم وزرا، و فيه تقريرلحرمة القتال في الشهرالحرام، و أن ما اعتقد من استحلاله صلّى الله عليه و سلّم القتال فيه باطل، و ما وقع من أصحابه عليه الصلاة و السّلام كان من باب الخطأ في الاجتهاد و هو معفو عنه، بل من اجتهد و أخطأ فله أجرواحد- كما في الحديث، و الحكمة في ذلك أنّ الاختلاف و التفرّق المنهيّ عنه إنّما هوالمؤدّى إلى الفتنة و التعصّب و تشتيت

الجماعة؛ فأمّا الإختلاف في الفروع فهومن محاسن الشريعة. قال النبيّ صلّى الله عليه و سلّم: إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران، و إذا اجتهد فأخطأ فله أجرواحد. و روي أنّ له إن أصاب عشرة أجور. قوله صلّى الله عليه و سلّم: إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران و إذا اجتهد فأخطأ فله أجرواحد.

إمتاع الأسماع بما للنّبيّ من الأحوال و الأموال و الحفدة و...: ج١٦ ص٤٥١ الأحكام إلى اجتهاد العلماء، و أنّه أحرز من أصاب منهم الأجرين الموعودين: أحدهما بالاجتهاد و الآخر بإصابة العين بما عليها من الدلالة في الكتاب و السّنّة و إنّه أحرز من اجتهد فأخطأ أجراً واحداً باجتهاده، و رفع إثم الخطأ عنه و ذلك في أحكام الشريعة التي لم يأت بيانها نصّاً، و إنّما ورد خفيّاً. و فيما سبق من قوله صلّى الله عليه و سلّم [إذا اجتهد الحاكم فأصاب، فله أجران. و إذا اجتهد فأخطأ، فله أجرٌواحد] دليل على أنّه وكّل بيان بعض الأحكام إلى اجتهاد العلماء، و أنّه أحرز من أصاب منهم الأجرين الموعودين، أحدهما بالإجتهاد، و الآخر بإصابة العين المطلوبة بما عليها من الدلالة في الكتاب أو السّنّة، و إنّه أحرز من اجتهد، فأخطأ أجراً واحداً باجتهاده، و رفع اثم الخطأ عنه، و ذلك في أحكام الشريعة التي لم يأت بيانها نصّاً، و إنّما ورد خفيّاً.

مسند احمد: ج٤ ص٢٠٥حدثني أبي ثنا هاشم قال ثنا الفرج عن ربيعة بن يزيد عن عقبة بن عامرعن النبي صلى الله عليه وسلم مثله غيرأنه قال فان اجتهدت فأصبت القضاء فلك عشرة أجور وان اجتهدت فأخطأت فلك أجرواحد.

سنن الترمذي: ج٢ ص٣٩٣ ب٢ باب ما جاء في القاضي يصيب ويخطئ الرقم١٣٤١ حدثنا حسين بن مهدي. حدثنا عبد الرزاق. حدثنا معمر، عن سفيان الثوري، عن يحيى بن سعيد، عن أبي بكربن محمد بن عمرو بن حزم، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب، فله أجران. و إذا حكم فأخطأ فله أجرواحد. و في الباب عن عمرو بن عاص و عقبة بن عامر. حديث أبي هريرة حديث حسن غريب من هذا

الوجه. لا نعرفه من حديث سفيان الثوري، عن يحيى بن سعيد، إلا من حديث عبد الرزاق عن معمر، عن سفيان الثوري.

مجمع الزوائد: ج٤ ص١٩٦(باب اجتهاد الحاكم) عن عبد الله بن عمر أن خصمين اختصما إلى عمرو بن العاص فقضى بينهما فسخط المقضى عليه فأتى النبيّ صلّى الله عليه و سلّم فأخبره فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم إذا قضى القاضي فاجتهد وأصاب فله عشرة أجور و إذا اجتهد وأخطأ فله أجر أو أجران . رواه أحمد والطبراني في الأوسط و فيه سلمة بن السوم و لم أجد من ترجمة بعلم. وعن عمرو بن العاص قال جاء رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خصمان قال لعمرو إقض بينهما قال أنت أولى بذلك منى يا رسول الله قال و إن كان قال فإذا قضيت بينهما فمالي قال إن كنت قضيت بينهما فأصبت القضاء فلك عشر حسنات و إن أنت اجتهدت فأخطأت فلك حسنة قلت له في الصحيح ان أصبت فلك أجران و إن أخطأت فلك أجر رواه أحمد و الطبراني في الكبير و فيه من لم أعرفه. وروى الإمام أحمد باسناد رجاله رجال الصحيح إلى عقبة بن عامر عن النبيّ صلّى الله عليه و سلّم قال مثله غير أنه قال إن اجتهدت فأصبت فلك عشرة أجور و إن اجتهدت فأخطأت فلك أجر واحد. و عن عقبة بن عامر الجهني قال جئت إلى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم وعنده خصمان يختصمان فقال لي اقض بينهما فقلت بأبي وأمي أنت أولى بذلك منى فقال إقض بينهما فقلت على ماذا قال اجتهد فان أصبت فلك عشر حسنات و إن لم تصب فلك حسنة . رواه الطبراني في الصغير و الأوسط و فيه حفص بن سليمان الأسدي و هو متروك، و تقدم قبل هذا أن أحمد رواه باسناد رجاله رجال الصحيح. و عن بريده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال القضاة ثلاثة فرجل قضى فاجتهد فأصاب فله الجنة و رجل قضى فاجتهد فأخطأ فله الجنة و رجل قضى بجور ففي النار قلت روى له أبو داود القضاة ثلاثة قاض في الجنة و قاضيان في النار فقط رواه الطبراني في الأوسط و رجاله رجال الصحيح. و المصنّف لعبد الرزّاق الصنعاني: ج١١ ص٣٢٨. الرقم٢٠٦٧٤ أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن

موسى بن إبراهيم رجل من آل أبي ربيعة أنه بلغه أن أبا بكرحين استخلف قعد في بيته حزينا ، فدخل عليه عمر ، فأقبل على عمر يلومه، و قال: أنت كلفتني هذا، و شكا إليه الحكم بين الناس، فقال له عمر: أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إن الوالي إذا اجتهد فأصاب الحكم فله أجران، و إذا اجتهد فأخطأ فله أجر واحد، قال: فكأنه سهل على أبي بكر حديث عمر. و الرقم۲۰٦۷۵ أخبرنا عبد الرزاق عن معمرعن قتادة أن عليا قال: القضاة ثلاثة: قاض اجتهد فأخطأ في النار، وقاض رأى الحق فقضى بغيره في النار، وقاض اجتهد فأصاب في الجنة. السّنن الكبرى، النسّائيّ: ج۳ ص٤٦۱ باب ثواب الإصابة في الحكم بعد الاجتهاد لمن له أن يجتهد الرقم۵۹۱ أخبرنا إسحاق بن إبراهيم قال أنا عبد العزيزبن محمد قال حدثني يزيد بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن إبراهيم عن بسربن سعيد عن أبي قيس مولى عمرو بن العاص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب فله أجران و إذا حكم فاجتهد فأخطأ فله أجرواحد. قال بن الهاد فحدثت أبا بكربن عمرو بن حزم فقال هكذا حدثني أبو سلمة عن أبي هريرة قال إسحاق لم أفهم عمرو بن العاص من و الرقم۵۹۱۹ أخبرنا إسحاق بن إبراهيم قال أنا المقرئ قال ثنا حياة بن شريح عن يزيد بن الهاد كلا الحديثين بإسنادهما سواء مثله. و الرقم۵۹۲۰ أخبرنا إسحاق بن منصور قال حدثنا عبد الرزاق قال أنبأنا معمرعن سفيان عن يحيى بن سعيد عن أبيبكرمحمد بن عمرو بن حزم عن أبي سلمة عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب فله أجران و إذا اجتهد فأخطأ فله أجر. سنن الدارقطني: ج٤ ص۱۲۹كتاب في الأقضية والأحكام وغير ذلك الرقم٤۱۱ حدثنا أبوالحسن علي بن عبد الله بن مبشر، نا أحمد بن سنان القطان، نا يزيد بن هارون، عن فرج بن فضالة، عن محمد بن عبد الأعلى بن عدي، عن أبيه، عن عبد الله بن عمرو قال: جاء رجلان يختصمان إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم، لعمرو بن العاص: أقض بينهما، قال: و أنت ها هنا يا رسول الله؟ قال: نعم، قال: على ما

أقضي، قال: إن اجتهدت فأصبت لك عشرة أجور، وإن اجتهدت فأخطأت فلك أجر واحد. و الرقم٤٤١٢ نا أبو مبشر، نا أحمد بن سنان، نا يزيد بن هارون، نا فرج بن فضالة عن ربيعة ابن يزيد، عن عقبة بن عامر، عن النبي صلى الله عليه وسلم بمثله، إلا أنه جعل مكان الأجور: حسنات. و الرقم٤٤١٣ حدثني أبو سهل بن زياد أحمد بن محمد بن عبد الله، نا بشر بن موسى، نا أبو عبد الله محمد بن الفرج بن فضالة، حدثني أبي الفرج بن فضالة، عن ربيعة بن يزيد الدمشقي، عن عقبة بن عامر قال: جاء خصمان إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يختصمان، فقال لي: قم يا عقبة أقض بينهما، قلت يا رسول الله أنت أولى بذلك مني، قال: وإن كان، أقض بينهما، فإن اجتهدت فأصبت فلك عشرة أجور، وإن اجتهدت فأخطأت فلك أجر واحد. و الرقم٤٤١٤ نا أبو عبيد القاسم بن إسماعيل، نا القاسم بن هاشم، نا علي بن عياش، نا أبو مطيع معاوية بن يحيى، عن ابن لهيعة، عن أبي المصعب المعافري، عن محرر بن أبي هريرة عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: إذا قضى القاضي فاجتهد فأصاب كانت له عشرة أجور، وإذا قضى فاجتهد فأخطأ كان له أجران. شعب الإيمان البيهقي: ج٦ ص٧٤ الرقم٧٥٣٠ أخبرنا أبو عبد الله الحافظ أنا أبو عبد الله الصنعاني نا إسحاق بن إبراهيم أنا عبد الرزاق أنا معمر عن موسى بن إبراهيم عن رجل من آل أبي ربيعة أنه بلغه أن أبا بكر حين استخلف قعد في بيته حزينا فدخل عليه عمر فأقبل على عمر يلومه فقال أنت كلفتني هذا وشكا إليه الحكم بين الناس فقال عمر أو ما علمت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الوالي إذا اجتهد فأصاب الحق فله أجران وإذا اجتهد فأخطأ فله أجر واحد قال و كأنه سهل على أبي بكر حديث عمر. و الرقم٧٥٣١ أخبرنا أبو محمد بن يوسف أنا أحمد بن سعيد الأخميمي نا موسى بن الحسن نا الحسن بن بشر بن سلم النخعي نا شريك بن عبد الله النخعي عن الأعمش عن سعد بن عبيدة عن ابن بريدة الأسلمي عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القضاة ثلاثة قاضيان في النار وقاض في الجنة قاض قضى بغير الحق وهو يعلم فذلك في النار وقاض قضى وهو لا يعلم فأهلك

حقوق الناس فذلك في النار وقاض قضى بالحق فذلك في الجنة.

بقیه مصادر خبر در کتب عامّه:

السنن الكبرى: ج۳ ص٤٦١، كتاب القضاء، الرقم ۱/٥٩۱۸ و ۳/٥۹۲۰ و مسند أحمد: ج٥ ص۲۲۲(٤: ۱۹۸)، و ص۲۳۱(۲۰٤) الرقم۱۷۳٦۰.

٦٧ - این سخن کافرزندیق قاضی ابوبکرمحمّد بن عبد الله، ابن العربیّ المالکی علیه لعائن الله تتری در کتاب العواصم و القواصم ص۲۳۲ متوفای ٥٤۳ است که نوشته: إنّ الحسین قتل بشریعة جدّه.

٦٨ - المحاسن: ج۱ ص۲۰٥ ح٦۰ البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رئاب، عن أبي عبيدة الحذّاء، عن أبي جعفرعليه السّلام قال:. و الكافي: ج۷ ص٤۰۹ ح۲محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد- بقيه سند و متن مانند المحاسن-. و تهذيب الأحكام: ج٦ ص۲۲۳ ب ح۲۳ أحمد بن محمّد... . و دعائم الإسلام: ج۱ ص۹۷ عن أبي جعفرعليه السّلام.

٦۹- صحيفة الرّضا عليه‌السّلام: ح۷ و بإسناده قال: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:.

۷۰ - المحاسن: ج۱ ص۲۰٥ ح٥۹ أحمد البرقي، عن أبيه، عن فضالة بن أيّوب، عن إسماعيل بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السّلام: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:. و رواه، عن أبي عبد الله الجامورانيّ، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة، عن الحسن بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السّلام مثله. و دعائم الإسلام: ج۱ ص۹٦ و عنه، عن رسول الله صلّى الله عليه و آله أنّه قالَ: «مَنْ أَفْتىٰ بِغَيْرِعِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ السَّماءِ وَ مَلائِكَةُ الْأَرْضِ».

المحاسن: ج۱ ص۲۰٥ ح٥۸ البرقي، عن محمّد بن عيسى، عن جعفربن محمّد أبي‌الصّبّاح، عن إبراهيم بن أبي سمّاك، عن موسى بن بكرقال: قال أبوالحسن عليه السّلام.

۷۱ - الكافي: ج۱ ص٥۸ ح۱۷عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال: حدّثني جعفر، عن أبيه عليهما السّلام:.

۷۲ - دعائم الإسلام ج۲ ص۵۲۸ ح۱۸۷۷ و عن رسول الله صلّى الله عليه و آله أنّه قال:.

۷۳ - عوالي اللئالي العزيزيّة: ج٤ ص٦٥ ح۲۲ و قال صلّى الله عليه و آله:.

۷٤ - الكافي: ج۷ ص٤۰۷ باب أصناف القضاة ...ح۱ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «الْقُضاةُ أَرْبَعَةٌ... ». و من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص٤باب أصناف القضاة و وجوه الحكم ...ح۳۲۲۱ قال الصّادق عليه السّلام: - (مانند الكافي شريف و زيادت دارد): «وَ مَنْ حَكَمَ بِدِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِما أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ كَفَرَبِاللهِ تَعالىٰ». و الخصال: ج۱ ص۲٤۷ ح۱۰۸ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآبادي قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عميررفعه إلى أبي عبد الله عليه السّلام - مانند الكافي تا): «فَهُوَفِي الْجَنَّةِ». و المقنع: ص۳۹۵باب القضاء و الأحكام: «و اعلم أنّ القضاة أربعة: قاضٍ قضىٰ بالباطل و هو يعلم أنّه باطل فهوفي النار، و قاض قضىٰ بالباطل و هو لا يعلم أنّه باطل فهوفي النار، و قاض قضىٰ بالحقّ و هو لا يعلم أنّه حقّ فهوفي النار، و قاض قضى بالحقّ و هو يعلم أنّه حقّ فهوفي الجنّة». تهذيب الأحكام: ج٦ ص۲۱۸ ب۸۷ ح٥ مانند الكافي شريف.

ر.ک. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السّلام: ص۲٦۰ ب۳۹ و تحف العقول: ص۳٦٥ و المقنعة: ص۷۲۲ كتاب القضاء و الشهادات و القصاص و الديات: و روي عن أميرالمؤمنين عليه السّلام أنّه قال: «الْقُضاةُ أَرْبَعَةٌ ثَلاثَةٌ مِنْهُمْ فِي النّارِ وَ واحِدٌ فِي الْجَنَّةِ... ». و معدن الجواهر و رياضة الخواطر: ص٤۱ باب ذكر ما جاء في أربعة، و السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات): ج۳ ص٥٤۱ و پس از ذكرحديث فرموده: و هذا صريح بوقوف الحكم على العلم و وجوبه، و استحقاق العالم به الثواب، و فساده من دونه، و استحقاق الحاكم من دونه النّار، و قد تجاوز التحريم بالحكم بالجور و التحاكم إلى حكامه، إلى تحريم مجالسة اهله. و عوالي اللئالي العزيزيّة: ج۳ ص٥۱۷ باب القضاء ...ح۱۲.

۷۵ - العدّة في أصول الفقه، شيخ الطائفة الحقّة الطوسيّ: ج۲ ص۷۲٤ فذهب أكثر المتكلّمين و الفقهاء إلى أنّ كلّ مجتهد مصيب في اجتهاده و في الحكم، و هو مذهب أبي عليّ و أبي هاشم (الجبّائيّان)، و أبي الحسن الكرخيّ، و أكثر المتكلّمين، و إليه ذهب أبوحنيفة و أصحابه فيما حكاه أبوالحسن عنهم، و قد حكى غيره من العلماء عن أبي حنيفة خلافه. و ذهب الأصمّ، و بشر المريسي إلى أنّ الحقّ في واحد من ذلك و هو ما يقولون به، و إنّ ما عداه خطأ، حتّى قال الأصمّ: إنّ حكم الحاكم ينقض به، و يقولون: إنّ المخطئ غير معذور في ذلك، إلّا أن يكون خطؤه صغيرا، و أنّ سبيل ذلك سبيل الخطأ في أصول الدّيانات. و ذهب أهل الظّاهر فيما عدا القياس من الاستدلال و غيره إلى أنّ الحقّ من ذلك في واحد. و أمّا الشّافعي فانّ كلامه مختلف في كتبه: فربّما قال: إنّ الحقّ في واحد، و عليه دليل قائم، و إنّ ما عداه خطأ. و ربّما مرّ في كلامه أنّه مجتهد قد أدّى ما كلّف. و ربّما يقول: إنّه قد أخطأ خطأ موضوعا عنه. و قد اختلف أصحابه في حكاية مذهبه: فمنهم من يقول: إنّ الحقّ في واحد من ذلك، و أنّ عليه دليلا و إن لم يقطع على الوصول إليه، و إنّ ما عداه خطأ، لكنّ الدّليل على الصّواب من القولين لمّا غمض و لم يظهر، كان المخطئ معذورا. و منهم من يحكي: أنّ كلّ مجتهد مصيب في اجتهاده و في الحكم، و إن كان أحدهما يقال فيه قد أخطأ، الأشبه عند الله. و الّذي أذهب إليه و هو مذهب جميع شيوخنا المتكلّمين، المتقدّمين و المتأخّرين، و هو الّذي اختاره سيدنا المرتضى قدس الله روحه، و إليه كان يذهب شيخنا أبو عبد الله رحمه الله: أنّ الحقّ واحد و أنّ عليه دليلا، من خالفه كان مخطئاً فاسقاً.

الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم: ج۳ ص۲۳٦- و أباحوا الخطأ في الشريعة فقد ذكر في الجمع بين الصحيحين أنّ النبيّ صلّى الله عليه و آله قال: من اجتهد فأصاب فله أجران و من أخطأ فله أجرواحد.

الحاشية على أصول الكافي (استرآبادى): ص۹۷- و على القول الأوّل كلّ مجتهد مصيب صرّحوا

بذلك، وعلى الثاني والثالث للمجتهد المصيب أجران وللمخطئ أجر واحد صرّحوا بذلك. و ص۱۰۰ و أصحاب المذهب الرابع يقولون: من خالف حكم الله فهو مخطئ فاسق، وأصحاب المذهب الأوّل يقولون: كلّ مجتهد مصيب، وأصحاب المذهب الثاني والثالث يقولون: من خالف حكم الله معذور و له أجرواحد، ومن وافقه له أجران.

الذريعة إلى حافظ الشريعة (شرح أصول الكافي جيلانى): ج۱ ص۹۰ و وجه أنّ هذا الوجه لا يهنأ لبعض الطباع أنّ المركوز فيه أنّ غرضهم عليهم السّلام بيان طريق العمل عند ورود الخبرين المختلفين أن يقترب من الحكم الواقعيّ، كما هو دأب المخطّئة من أهل الخلاف الذين يقولون على المجتهد أن يبذل الوسع في تقوية الظّنّ بالحكم الواقعيّ بأيّ وجه أمكنه، فإن أصاب فله أجران، و إن أخطأ فله أجرواحد، ومن استبصربطريق أهل البيت عليهم السّلام علم أنّ في البين مباينة كلّيّة، و الحقّ أنّه لم يبهم شيء من الأحكام، بل الكلّ محفوظ عند أهل الذكر، و امر الناس بالسؤال عنهم، فإن تمكّنوا بإفتاء الأحكام الواقعيّة فالعمل عليها، و إلّا فعلى الأحكام الواصليّة على وجه التسليم لهم، لا على أنّه مظنون.

وفي الرسالة المذكورة أيضا عن الحسن بن الجهم: قلت للعبد الصالح عليه السّلام: هل يسعنا فيما يرد علينا منكم إلّاالتسليم لكم؟ فقال: لا وَ اللهِ لا يَسَعُكُمْ إِلَّاالتَّسْليمَ لَنا. قلت: فيروى عن أبي عبدالله عليه السّلام شيء، ويروى عنه خلافه، بأيّهما نأخذ؟ قال: «بِما خالَفَ الْقَوْمَ، وَ ما وافَقَ الْقَوْمَ فَاجْتَنِبْهُ». و روي بهذا الإسناد عن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن محمّد بن عبيدالله: قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام: كيف نصنع بالخبرين المختلفين؟ فقال: «إِذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَديثانِ مُخْتَلِفانِ، فَانْظُروا ما يُخالِفُ مِنْهُمَا الْعامَّةَ فَخُذوهُ، وَ انْظُروا ما يُوافِقُ أَخْبارَهُمْ فَدَعوهُ». الصنف الرابع: في العرض على الكتاب أوّلا، و إن لم يوجد في الكتاب، فالعرض على أخبار العامّة. روى صاحب الفوائد عن الشيخ قطب الدين الراوندي بإسناده عن الصادق عليه السّلام، قال: «إِذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَديثانِ مُخْتَلِفانِ فَاعْرِضُوهُما عَلىٰ كِتابِ اللهِ، فَما وافَقَ

كِتابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَ كِتابَ اللهِ فَرُدُّوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُما في كِتابِ اللهِ فَاعْرِضُوهُما عَلىٰ أَخْبارِ الْعامَّةِ، فَما وافَقَ أَخْبارَهُمْ فَذَرُوهُ، وَ ما خالَفَ أَخْبارَهُمْ فَخُذُوهُ».

أقول: الظاهرأنّ المخاطبين من لهم التمكّن من تمييزالناسخ من المنسوخ، والمحكم من المتشابه، فامروا بالعرض أوّلاً على الكتاب عسى أن يظفروا بما يوجب لهم العلم بأنّ متضمّن أحد الخبرين حكم واقعيّ، فإن لم يظفروا، فالعرض على أخبار العامّة المفيد لمعرفة مخالفها، وذلك من باب التسليم و الإطاعة، لا لأنّ خلافهم حكم واقعيّ البتّة؛ إذ ربما يتّفق أن يكون في أخبارهم حكم واقعيّ، والخبرالمخالف لها كذباً موضوعاً أو ممّا شبه للراوي. الصنف الخامس: في العرض على الكتاب، وفيه زيادة أنّ العرض على السنّة المقطوع بها لفظاً و معنىً في حكم العرض على الكتاب. سيجيء في باب الأخذ بالسنّة و شواهد الكتاب عن عبدالله بن أبي يعفور، قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به، ومنهم من لا نثق به، قال: «إِذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَديثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شاهِداً مِنْ كِتابِ اللهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ إِلّا فَالَّذي جاءَكُمْ بِهِ أَوْلىٰ بِهِ».

الرسائل الأحمديّة، أحمد بن صالح آل طعّان البحراني القطيفي: ج٣ ص٢٢٨ و قد علم ممّا مرّ أنّ الاجتهاد المذموم هوالمبنيّ على القواعد المحدَثة التي اخترعها أبوحنيفة، و أمّا ما رووه خذلهم الله من أنّ المجتهد المصيب له أجران و المخطئ له أجرٌ واحدٌ، فهو من موضوعاتهم ليؤيّدوا به اجتهادهم، و علىٰ تقديرصحّته فهو محمولٌ على الإجتهاد في متعلّقات الأحكام في ردّ الفرع إلى الأصل المسوّغ العمل به، لا في نفس الحكم بأنْ يجزم بأنّ هذا حكم الله. و أمّا ما تستعمله أصحابنا من النظرفي الكتاب و السنّة و ردّ الفروع إلى الأُصول فقد أُمروا به فقالوا: «حَديثٌ تَدْريهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَديثٍ تَرْويهِ، وَ عَلَيْنا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصولَ، وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعوا، وَ عَلَيْنا إِلْقاءُ الْأُصولِ وَ عَلَيْكُمُ التَّفْريعَ». و لا معنىٰ للتفريع إلّا إجراء أحكام الكلّيّات إلىٰ جزئيّاتها، بل قد يراد من إلقاء الأُصول إلقاء نفس الأحكام بالأُصول من الكلام التي يتفرّع عليها

غيرها من متعلّقاتها، و من التفريع تفريع لوازمها و ما يتعلّق بها كقولهم عليهم السّلام.
صراط النجاة، آية الله الشيخ ميرزا جواد التبريزي: ج۱۰ ص٤٢٤ (۱۱۸۹) ما صحّة الحديث (من أجتهد و أصاب فله أجران و من أجتهد و أخطأ فله أجر واحد)؟ بسمه تعالى لم يرد هذا الحديث من طرقنا المعتبرة فلا يعوّل عليه و الله العالم.
الوسائل إلى غوامض الرسائل: ص۱۷۷ يفهم من كلام المصنّف رحمه الله: و قد اشتهر أنّه لم يطّلع فيه على رواية، لكنّ المحقّق القمّيّ رحمه الله قد اطّلع عليها و نقلها في القوانين: ج۲ ص ۲۱٦ مرسلة عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلم، و قال رحمه الله: ورد عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلم أنّه قال: إذا اجتهد الحاكم فأصاب، فله أجران، و إن أخطأ فله أجر واحد ... . و الشيخ ابن أبي جمهور الأحسائيّ رحمه الله قال في عوالي اللآلي: ج٤ ص٦٣ ح١٦و روي عنه صلّى الله عليه و آله و سلم أنّه قال: من اجتهد و أصاب فله حسنتان، و من اجتهد و أخطأ فله حسنة. و هذا المضمون ذكره أيضا المحدّث المجلسيّ رحمه الله بغير عنوان الحديث و قال رحمه الله: مرآة العقول: ج۱ ص۲۰۰ ذيل الحديث۱۹ المجتهد بعد استفراغ الوسع قد يصيب، و قد يخطئ؛ و المخطئ مصاب؛ لبذل جهده، و خطأه مغتفر، و للمصيب أجران: أحدهما لإصابته، و الآخر لاجتهاده ... . إعلم أنّ اشتهار هذا الحديث بين العامّة أكثر من اشتهاره بين الإماميّة رضوان الله عليهم. و قد أورده عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم أكثر أصحاب الصحاح و المسانيد كالبخاريّ و مسلم في صحيحيهما و أحمد في مسنده و غيرهم.
نهاية الوصول إلى علم الأصول، العلامة الحلّي: ج٥ ص۱۷۳ الرابع: مخالفه صلّى الله عليه و آله و سلّم في الحكم كافر، لقوله تعالى: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (سوره (٤) النساء آيه٦٦)، و المخالف في الاجتهاد لا يكفّر، لأنّ الرجل إذا اجتهد و أخطأ فله أجر واحد بحكم النّصّ، و المستوجب للأجر لا يحكم بكفره.
۷٦ - من لا يحضره الفقيه: ج۱ ص۳۸۲ ح۱۱۲٤. از او: وسائل الشيعة: ج۸ ص۳۰۲ ب٦

ح۱۰۷۲۸- ۱.

۷۷ - من لا يحضره الفقيه: ج۱ ص۴۰۷ ح۱۲۱۱. از او: وسائل الشيعة: ج۸ ص۳۰۲ ب۶ ح۱۰۷۲۹- ۲.

۷۸ - التهذيب.

۷۹ - الكافي: ج۳ ص۳۸۱ ح۸ جماعة، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن الهيثم بن واقد، عن الحسين بن عبد الله الأرجانيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام. من لا يحضره الفقيه: ج۱ ص۴۰۷ ح۱۲۱۰ و روى الحسين بن عبد الله الأرّجانيّ عنه عليه السّلام أنّه قال: «مَنْ صَلّىٰ في مَسْجِدِهِ ثُمَّ أَتىٰ مَسْجِداً مِنْ مَساجِدِهِمْ فَصَلّىٰ مَعَهُمْ خَرَجَ بِحَسَناتِهِمْ». تهذيب الأحكام: ج۳ ص۲۷۰ ب۲۵ ح۷۷۸- ۹۸ عنه (الحسين بن سعيد)، عن الهيثم بن واقد، عن الحسن بن عبد الله الأرّجانيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «مَنْ صَلّىٰ في مَنْزِلِهِ ثُمَّ أَتىٰ مَسْجِداً مِنْ مَساجِدِهِمْ فَصَلّىٰ فيهِ خَرَجَ بِحَسَناتِهِمْ». از آن ها: وسائل الشيعة: ج۸ ص۳۰۴ ب۶ ح۱۰۷۳۶- ۹.

۸۰ - تهذيب الأحكام: ج۳ ص۲۷۰ ب۲۵ ح۷۷۴-۹۴ محمّد بن عليّ بن محبوب، عن القاسم بن عروة، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قلت: إنّي أدخل المسجد و قد صلّيت فأصلّي معهم فلا أحتسب بتلك الصلاة. قال: «لا بَأْسَ وَ أَمّا أَنَا فَأُصَلّي مَعَهُمْ وَ أُرِيهِمْ أَنّي أَسْجُدُ وَ ما أَسْجُدُ». از او: وسائل الشيعة: ج۸ ص۳۰۴ ب۶ ح۱۰۷۳۵- ۸.

۸۱ - تهذيب الأحكام: ج۳ ص۲۷۰ ب۲۵ ح۷۷۵- ۹۵ عنه (محمّد بن عليّ بن محبوب)، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن ابن المغيرة، عن ناصح المؤذّن قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي أصلّي في البيت و أخرج إليهم. قال: «اجْعَلْها نافِلَةً وَ لا تُكَبِّرْ مَعَهُمْ فَتَدْخُلَ مَعَهُمْ فِي الصَّلاةِ فَإِنَّ مِفْتاحَ الصَّلاةِ التَّكْبيرُ». از او: وسائل الشيعة: ج۸ ص۳۰۴ ب۶ ح۱۰۷۳۴-۷.

۸۲- به جواهرالكلام جلد۴۳ صفحه ۴۲۱ الى۴۴۳ مراجعه نماييد.

۸۳ - سوره (۴) النساء آيه۳۵.

۸۴- سوره(۴۹) الحجرات آیه۱۴.

۸۵ - در کتاب‌های حدیث روایات بسیاری در اصالت ولایت و براءت در اسلام وجود دارد، و از آن‌ها کتاب شریف الکافي باب دعائم الإسلام پانزده حدیث بر این معنی آورده است‌که: بني الإسلام، دعائم الإسلام، أثافيّ الإسلام، بناء الإسلام، الدّين الّذي لا يقبل فيه العمل، الدّين الّذي فرض الله على العباد ما لا يسعهم جهله و لا يقبل منهم غيره، حدود الإيمان ...: الولاية، الولاية لنا أهل البيت و البرائة من عدوّنا، الولاية و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية في الغدير، ولاية ولّيّنا و عداوة عدوّنا و التّسليم لنا، ... . و از آن است: الكافي: ج۲ ص۲۱ باب دعائم الإسلام ...ح۹ به سند صحیح خود از عیسی بن السری گفت: به امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم: حدّثني عمّا بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكى عملي و لم يضرّني جهل ما جهلت بعده. فقال: «شَهادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ الْإِقْرارُبِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ، وَ حَقٌّ فِي الْأَمْوالِ مِنَ الزَّكاةِ، وَ الْوَلايَةُ الَّتي أَمَرَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ بِها وَلايَةُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ، فَإِنَّ رَسُولَ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قالَ: مَنْ ماتَ وَ لا يَعْرِفُ إِمامَهُ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً، قالَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ: «أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَكانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ صارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ هٰكَذا يَكُونُ الْأَمْرُ. إِنَّ الْأَرْضَ لا تَصْلُحُ إِلّا بِإِمامٍ، وَ مَنْ ماتَ لا يَعْرِفُ إِمامَهُ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً، وَ أَحْوَجُ ما يَكُونُ أَحَدُكُمْ إِلىٰ مَعْرِفَتِهِ إِذا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هاهُنا- قال:- و أهوى بيده إلى صدره- يَقُولُ حينَئِذٍ: لَقَدْ كُنْتُ عَلىٰ أَمْرٍحَسَنٍ». تفسیرفرات الکوفی: ص۱۰۹ ح۱۱۱و تفسیرالعیّاشی: ج۱ ص۲۵۲ ح۱۷۵ و إختیار معرفة الرجال: ص۴۲۴ ح۷۹۹ به سندهای خود از أبوالیسع یحیی بن السری مانند آن با اختلاف و زیادت.

۸۶ - الكافي: ج۲ ص۱۸ ح۱ به سند متّصل از أبو حمزه از امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

«بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ؛ عَلَى الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلايَةِ، وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ كَما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ».

الكافي: ج۲ ص۱۸ ح۳ - به سند متّصل از فضيل بن يسار از امام محمّد باقرعليه السّلام فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ؛ عَلَى الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلايَةِ، وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ كَما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ، فَأَخَذَ النّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هٰذِهِ - يعني الولاية -».

الكافي: ج۲ ص۲۱ ح۸ به سند صحيح از فضيل بن يسار از امام محمّد باقرعليه السّلام كه فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ؛ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلايَةِ، وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ ما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ».

المحاسن: ج۱ ص۲۸٦ ب٤٦ ح٤۲۹ از ابن محبوب از أبو حمزه ثمالی از امام محمّد باقرعليه السّلام فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ؛ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلايَةِ، وَ لَمْ تُنادَ بِشَيْءٍ ما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ- و زاد فيها عبّاس بن عامر- فَأَخَذَ النّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هٰذِهِ- يعني الولاية-».

۸۷ - تأويل الآيات الظاهرة: ص۲۲به روايت از فضل بن شاذان به سند خود از امام جعفر صادق عليه السّلام حضرتش فرمود: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنا كُلُّ بِرٍّ وَ مِنَ الْبِرِّ؛ التَّوْحيدُ وَ الصَّلاةُ وَ الصِّيامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقيرِ وَ تَعاهُدُ الْجارِ وَ الْإِقْرارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ، وَ عَدُوُّنا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبيحٍ وَ فاحِشَةٍ فَمِنْهُمُ؛ الْكَذِبُ وَ النَّميمَةُ وَ الْبُخْلُ وَ الْقَطيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبا وَ أَكْلُ مالِ الْيَتيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدّي الْحُدُودِ الَّتي أَمَرَاللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُكُوبُ الْفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ مِنَ الزِّناءِ وَ السَّرِقَةِ وَ كُلُّ ما وافَقَ ذٰلِكَ مِنَ الْقَبيحِ، وَ كَذَبَ مَنْ قالَ: إِنَّهُ مَعَنا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفَرْعِ غَيْرِنا».

۸۸ - احاديث بسياری در كتاب‌های: بصائر الدرجات و الإختصاص و الكافي و غير آن‌ها در اين مطلب است و ما در اين‌جا به دو حديث شريف اكتفا می‌كنيم: بصائرالدرجات: ص٤۹۷

ب۱۶ ح۷ به سند خود از أصبغ بن نباتة از سلمان فارسی گفت: قسم به خداوند هرآینه از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که به حضرت علیّ علیه السّلام می فرمود: «یا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ الْأَوْصِياءُ مِنْ بَعْدي -أو قال:- مِنْ بَعْدِكَ أَعْرافٌ لا يُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَ أَعْرافٌ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ لا يَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ».

بصائرالدرجات: ص۴۹۷ ب۱۶ ح۶ به سند صحیح از أصبغ بن نباتة گوید: أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «... وَ نَحْنُ الْأَعْرافُ الَّذينَ لا يُعْرَفُ اللهُ إِلّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِنا ...».

۸۹ - إختیار معرفة الرجال: ص۲۹۱ ح۵۱۲ به سند خود از امام صادق علیه السّلام که حضرت به أبو الخطّاب (از منحرفین) نوشتند: «بَلَغَني أَنَّكَ تَزْعُمُ: أَنَّ الزِّنا رَجُلٌ وَ أَنَّ الْخَمْرَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصَّلاةَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصِّيامَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الْفَواحِشَ رَجُلٌ، وَ لَيْسَ هُوَ كَما تَقُولُ، إِنّا أَصْلُ الْحَقِّ، وَ فُرُوعُ الْحَقِّ طاعَةُ اللهِ، وَ عَدُوُّنا أَصْلُ الشَّرِّ،وَ فُرُوعُهُمُ الْفَواحِشُ، وَ كَيْفَ يُطاعُ مَنْ لا يُعْرَفُ، وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لا يُطاعُ».

۹۰ - رجال الكشّيّ - إختیار معرفة الرجال: ص۲۹۱ ح۵۱۲ - حمدویه قال: حدّثني محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمان، عن بشیرالدّهّان، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: کتب أبوعبد الله علیه السّلام إلی أبي الخطّاب: بَلَغَني أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الزِّنا رَجُلٌ، وَ أَنَّ الْخَمْرَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصَّلاةَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصِّيامَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الْفَواحِشَ رَجُلٌ، وَ لَيْسَ هُوَ كَما تَقُولُ؛ إِنّا أَصْلُ الْحَقِّ، وَ فُرُوعُ الْحَقِّ طاعَةُ اللهِ، وَ عَدُوُّنا أَصْلُ الشَّرِّ، وَ فُرُوعُهُمُ الْفَواحِشُ، وَ كَيْفَ يُطاعُ مَنْ لا يُعْرَفُ؟ وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لا يُطاعُ؟.

و بصائرالدرجات: ص۵۳۶ ب۲۱ ح۲- حدّثنا أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن الحسن بن علیّ بن فضّال، عن حفص المؤذّن قال: کتب أبو عبد الله علیه السّلام إلی أبي الخطّاب: «بَلَغَني أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الْخُمُسَ [الْخَمْرَ] رَجُلٌ، وَ أَنَّ الزِّنا رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصَّلاةَ رَجُلٌ، وَ أَنَّ الصَّوْمَ رَجُلٌ، وَ لَيْسَ كَما تَقُولُ، نَحْنُ أَصْلُ الْخَيْرِ، وَ فُرُوعُهُ طَاعَةُ اللهِ، وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ الشَّرِّ، وَ

فُرُوعُهُ مَعْصِيَةُ اللهِ». ثمّ كتب: «كَيْفَ يُطاعُ مَنْ لا يُعْرَفُ؟ وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لا يُطاعُ؟». عنه: مختصر البصائر: ص٢٣٧ ح٢٤٤/ ١.

٩١ - الكافي: ج١ ص٤٤١ ح٨ به سند خود از سنان بن طريف گويد: امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود: «إِنّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللهُ بِأَسْمائِنا، إِنَّهُ لَمّا خَلَقَ (اللهُ-الأمالى) السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَمَرَ مُنادِياً فَنادىٰ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ثَلاثاً، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ثَلاثاً، أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ثَلاثاً». الأمالى ابن بابويه: ص٦٠٤ مجلس٨٨ ح٤ به سند خود از سنان بن طريف مانند آن. الأمالي، ابن بابويه: ص١٢٦ مجلس٢٦ ح٨ از حسن بن محمّد بن سعيد هاشمى به سند متّصل از امام صادق از پدرانش عليهم السّلام فرمود: رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيادِ أُمَّتي، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذي أَمَرَني اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ فيهِ بِنَصْبِ أَخي عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَماً لِأُمَّتي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذي أَكْمَلَ اللهُ فيهِ الدّينَ وَ أَتَمَّ عَلىٰ أُمَّتي فيهِ النِّعْمَةَ وَ رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلامَ ديناً ... مَعاشِرَ النّاسِ! وَ الَّذي بَعَثَني بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفاني عَلىٰ جَميعِ الْبَرِيَّةِ ما نَصَبْتُ عَلِيّاً عَلَماً لِأُمَّتي فِي الْأَرْضِ حَتّىٰ نَوَّهَ اللهُ بِاسْمِهِ فِي سَماواتِهِ وَ أَوْجَبَ وَلايَتَهُ عَلىٰ مَلائِكَتِهِ». از او: روضة الواعظين: ج١ ص١٠٢ و بشارة المصطفى: ج٢ ص٢٣. و التحصين: ص٥٥٠ ب١٢ از كتاب نور الهدى به سندش از حسن بن محمّد بن سعيد مانند الأمالي.

٩٢- السلافة في أمر الخلافة، عبدالله مراغى مصرى در قرن هفتم مخطوط در كتاب‌خانه الظاهريّة شام: ص ٣٢. از او: جواهرالولاية: ص ٣٧٩ و شهادت ثالثه: ص٣٤.

٩٣ - الفضائل: ص١٥٢ و ١٥٣و بالإسناد يرفعه إلى ابن مسعود أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: «لَمّا أُسْرِيَ بي إِلَى السَّماءِ قالَ لي جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ أُمِرْتُ بِعَرْضِ الْجَنَّةِ وَ النّارِ عَلَيْكَ. قال: فَرَأَيْتُ الْجَنَّةَ وَ ما فيها مِنَ النَّعيمِ ... وَ عَلَى الْبابِ الْخامِسِ (من أبواب الجنّة) مَكْتُوبٌ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ، فَمَنْ أَرادَ أَنْ لا يُشْتَمَ، وَ مَنْ

أَرادَ أَنْ لا يَذِلَّ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ لا يَظْلِمَ وَ لا يُظْلَمَ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَقُلْ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ، ... ».

۹۴ - البحار.

۹۵ - الإحتجاج: ج۱ ص۱۵۸و قاسم بن معاوية روايت نمود گفت: به امام جعفر صادق عليه السّلام عرض كردم: هؤلاء يروون حديثاً في معراجهم أنّه لمّا أسري برسول الله رأى على العرش مكتوباً: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله أبوبكرالصدّيق. فقال: «سُبْحانَ اللهِ غَيَّرُوا كُلَّ شَيْءٍ حَتّىٰ هٰذا؟ قلت: نعم. قال: إِنَّ اللهَ عَزَّوَ جَلَّ لَمّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الْماءَ كَتَبَ في مَجْراهُ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الْكُرْسِيَّ كَتَبَ عَلىٰ قَوائِمِهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ اللَّوْحَ كَتَبَ فِيهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ إِسْرافِيلَ كَتَبَ عَلىٰ جَبْهَتِهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ جَبْرَئِيلَ كَتَبَ عَلىٰ جَناحَيْهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ السَّماواتِ كَتَبَ في أَكْنافِها: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الْأَرَضِينَ كَتَبَ فِي أَطْباقِها: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الْجِبالَ كَتَبَ في رُؤُوسِها: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الشَّمْسَ كَتَبَ عَلَيْها: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ الْقَمَرَ كَتَبَ عَلَيْهِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ هُوَ السَّوادُ الَّذي تَرَوْنَهُ فِي الْقَمَرِ فَإِذا قالَ أَحَدُكُمْ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَلْيَقُلْ: عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ (وَلِيُّ اللهِ-البحار)».

از او: بحار الأنوار: ج۳۸ ص۳۱۸ ب۶۷.

۹۶ - بحار الأنوار: ج۸۱ ص۱۱۲.

۹۷ - مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ج۲ ص۱۷۳.

۹۸ - کمال الدین و تمام النعمة: ج۲ ص۴۲۸ ب۴۲ ح۲.

۹۹ - سوره (۳۵) الفاطرآیه۱۱.

۱۰۰ - تفسیر القمي: ج۲ ص۲۰۸و عن الصّادق علیه السّلام أنّه قال: «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ. و قال: وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ الْإِعْتِقادُ بِالْقَلْبِ؛ أَنَّ هٰذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللهِ، لا شَكَّ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ». از او: تفسیر البرهان: ج۴ ص۵۴۱ ح۸۸۳۴.

۱۰۱ - روضة المتّقین ج۲ ص۲۴۶. بحار الأنوار: ج۸۱ ص۱۱۱.

۱۰۲ - و مراجعه شود به کتاب: سرّالإیمان الشّهادة الثالثة في الأذان، سیّدعبدالرّزّاق الموسوي المقرّم، و الشّهادة الثالثة المقدّسة معدن الإسلام الکامل و جوهرالإیمان الحقّ.

۱۰۳ - الدّرّة النجفیّة؛ السنن و الآداب: ص۱۱۵.

۱۰۴ - جواهرالکلام في شرح شرائع الإسلام: ج۹ ص: ۸۷.

۱۰۵ - مستمسک العروة: ج۵ ص۵۴۵.

۱۰۶ - یك دوره فقه کامل فارسی، علّامه محمّد تقی مجلسی: ص ۳۱.

۱۰۷ - الفقه المنسوب الرضویّ علیه السّلام: ص۱۰۸.

از او: لوامع صاحبقرانی: ج۴ ص۱۱۷و بحار الأنوار: ج ۸۱ ص۲۰۴الی۲۰۹ ح۳ و الحدائق الناضرة: ج ۸ ص۴۵۱ و مستدرك الوسائل: ج۵ ص۶ ب۲ح۵۲۳۷- ۳ و ج۵ص۲۲ ب۲ ح۵۲۶۸-۱.

۱۰۸ - المراسم العلویّة و الأحکام النبویّة: ص۷۲.

بخش پنجم
سؤالات رجالی و درائی و پاسخ آن‌ها

سند حدیث کساء، زیارت عاشوراء، زیارت ناحیه و دعای صنمی قریش ...
و حکم تولّی آل‌محمّد صلّی الله علیهم و تبرّی از ظالمین بر آنان و لعن آنها

سؤال۲۳- بفرمایید نظرتان در مورد اسناد حدیث کساء، زیارت عاشوراء، زیارت ناحیه مقدّسه و دعای صنمی قریش چیست؟ و آیا بخش لعن زیارت عاشوراء جزء زیارت است یا خیر؟

سؤال۲٤- با توجه به آیات و روایات بسیاری که در زمینه لعن وجود دارد، بعضی از مقدّس‌نماها مسئله تبرّی و لعن بر ظالمین و غاصبین حقّ ائمّه معصومین علیهم السّلام را به عنوان یک دستور العمل مذهبی قبول ندارند، لطفاً بفرمایید تولّی و تبرّی از ضروریّات مذهب حقّه شیعه امامیّه است یا خیر؟ و تولّی و تبرّی در چه حدّی واجب است؟

جواب سؤال۲۳ و ۲٤- برای پیرو قرآن کریم و عترت اطهار ثابت است‌که سند حدیث کساء، زیارت عاشوراء معروفه، زیارت ناحیه مقدّسه و دعای صنمی‌قریش صحیح و معتبر و حجّت‌اند، و بخش‌های لعن زیارت عاشوراء نیزجزء اصلی زیارت عاشوراء هستند و اشکال بر آن‌ها مدفوع است، و لعن برظالمین و غاصبین حقوق چهارده معصوم علیهم الصّلوة و السّلام واجب و ضروری دین است. تولّی و تبرّی از ضروریّات دینی است. جواب متوسّط خود را در کتاب دیگری مستدلّ آورده‌ایم مراجعه شود.

***

مدارک و جایگاه زیارت جامعه کبیره

سؤال۲۵- با توجّه به مضامین و مفاهیم والای زیارت جامعه کبیره، بسیاری از علمای شیعه به شرح

آن پرداخته اند و از جمله آن دانشمندان حضرت‌عالی هستید، لطفاً نظر خود را درباره مدارک زیارت جامعه و اهمّیّت آن بیان فرمایید.

جواب:

از اهمّ زیارات و اصحّ آن‌ها، زیارت جامعه کبیره است و نیازی به بررسی سند زیارت جامعه کبیره و مانند آن نیست زیرا مضامین آن‌ها، در روایات صحیح وجود دارد و بزرگان از علماء امامیّه به آن عمل کرده‌اند، مشهور و شعار شیعه گشته و جزو اعتقادات امامیّه شده است، ضمن این‌که چون چیزی میان فقهاء امامیّه مشهور بود، دیگر نیازی به سند و دلیل ندارد و شهرت میان آنان ـ اگر معارض با محکمات نباشد ـ کفایت می‌کند لکن به تفصیل سند زیارت را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم تا غایت اعتبار و صحت آن نیز اثبات گردد.

الف- منابع زیارت جامعه کبیره:

قرن٤

۱ - «من لا یحضره الفقیه»، شیخ صدوق محمّد بن علیّ ابن بابویه، متوفای۳۸۱ قمری، نشردفتر انتشارات اسلامی، قم: ج۲ ص٦٠٨ ح۳۲۱۳-

روی محمّد بن إسماعیل البرمکیّ قال: حدّثنا موسی بن عبد الله النخعیّ قال: قلت لعلیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبي طالب علیهم السّلام: علّمني یا ابن رسول الله قولاً أقوله بلیغاً کاملاً إذا زرت واحداً منکم. فقال:

روایت کرد محمّد بن إسماعیل برمکیّ گفت: حدیث کرد ما را موسی بن عبد الله نخعی گفت: به علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفربن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله مرا سخنی بلیغ و کامل تعلیم نما تا چون یکی از شما امامان را زیارت کردم بگویم. فرمود:

«إِذا صِرْتَ إِلَی الْبابِ فَقِفْ، وَ اشْهَدِ الشَّهادَتَیْنِ وَ أَنْتَ عَلیٰ غُسْلٍ، فَإِذا دَخَلْتَ وَ رَأَیْتَ

الْقَبْرَ فَقِفْ وَ قُلْ: «اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ» ثَلاثينَ مَرَّةً، ثُمَّ امْشِ قَليلاً وَ عَلَيْكَ السَّكينَةَ وَ الْوَقارَ، وَ قارِبْ بَيْنَ خُطاكَ، ثُمَّ قِفْ وَ كَبِّرِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ ثَلاثينَ مَرَّةً، ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ، وَ كَبِّرِ اللهَ أَرْبَعينَ مَرَّةً تَمامَ مِائَةِ تَكْبيرَةٍ، ثُمَّ قُلْ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ ... ».

چون به در مزار رسیدی بایست، و در حالی که غسل کرده‌ای شهادتین را شهادت ده، پس چون داخل شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار بگو: الله‌اکبر، الله اکبر، و آن‌گاه کمی گام بردار، و با سکینه و وقار باش، و گام‌هایت را نزدیک به هم کن، و آن‌گاه بایست و سی بار دیگر تکبیر بگو، و پس از آن به قبر نزدیک شو، و چهل بار تکبیر بگو، که مجموع تکبیرها به صد مرتبه بالغ گردد. سپس بگو:

«سلام بر شما ای خاندان نبوّت... . »

و طریق شیخ صدوق به محمّد بن اسماعیل البرمکی در مشیخه فقیه چنین است:

و ما كان فيه عن محمّد بن إسماعيل البرمكيّ فقد رويته عن عليّ بن أحمد بن موسى؛ و محمّد بن أحمد السّنانيّ؛ و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب رضي الله عنهم، عن محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ، عن محمّد بن إسماعيل البرمكيّ.

۲- «عیون أخبار الرّضا علیه السّلام»، محمّد بن علیّ ابن بابویه، متوفای۳۸۱ قمری، نشر جهان، تهران: ج۲ ص۲۷۲ ح۱:

حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقّاق رضي الله عنه و محمّد بن أحمد السنانيّ و عليّ بن عبد الله الورّاق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب قالوا: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ و أبو الحسين الأسديّ قالوا: حدّثنا محمّد بن إسماعيل المكّيّ البرمكيّ قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعيّ قال: قلت لعليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام: علّمني يا ابن رسول‌الله قولاً أقوله بليغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم. فقال:

«إذا صِرْتَ إِلَى الْبابِ فَقِفْ وَ اشْهَدِ الشَّهادَتَيْنِ وَ أَنْتَ عَلىٰ غُسْلٍ، فَإِذا دَخَلْتَ وَ رَأَيْتَ الْقَبْرَ فَقِفْ وَ قُلْ: «اللهُ أَكْبَرُ» ثَلاثينَ مَرَّةً، ثُمَّ امْشِ قَليلاً وَ عَلَيْكَ السَّكينَةُ وَ الْوَقارُ، وَ قارِبْ بَيْنَ خُطاكَ، ثُمَّ قِفْ وَ كَبِّرِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ ثَلاثينَ مَرَّةً، ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَ كَبِّرِ اللهَ أَرْبَعينَ مَرَّةً تَمامَ مِائَةِ تَكْبيرَةٍ، ثُمَّ قُلْ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ ... ».

قرن۵

۳ - «تهذیب الأحکام»، شیخ الطّائفة الحقّة الإمامیّة أبوجعفر محمّد بن الحسن الطّوسیّ قدّس سرّه متوفای٤٦٠ قمری: ج٦ ص٩٦ ب٤٦ ح١:

روى محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى و الحسين بن إبراهيم بن أحمد الكاتب قالا: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ، عن محمّد بن إسماعيل البرمكيّ قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعيّ قال: ... -مانند من لا يحضره الفقيه-.

قرن٦

٤- «المزار الکبیر»، ابوعبدالله محمّد بن جعفر المشهدی قدّس سرّه، ایشان پیش از سال٥١٠ قمری زاده شده است: ص٥٢٤ قسم٥ ب١:

أخبرني الشّيخان الأجلّان العالمان الفقيهان أبو محمّد عربيّ بن مسافر العباديّ و هبةالله بن نما بن عليّ بن حمدون رضي الله عنهما قراءة عليهما في شهر ربيع الأوّل من سنة ثلاث و سبعين و خمسمائة، قالا جميعا: أخبرنا الشّيخان الجليلان أبوعبدالله الحسين بن أحمد بن طحّال المقداديّ و أبو عبد الله إلياس بن هشام الحائريّ، قالا جميعا: أخبرنا الشّيخ أبو عليّ الحسن بن محمّد الطوسيّ، عن أبيه الشّيخ السّعيد أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ رحمه الله، عن الشّيخ المفيد أبي عبد الله محمّد بن محمّد بن النّعمان، عن الشّيخ أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه رحمه الله، قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى و الحسين بن أحمد بن إبراهيم بن أحمد الكاتب، قالا: حدّثنا عليّ بن أبي عبد الله الكوفيّ،

عن محمّد بن إسماعيل البرمكيّ، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعيّ، قال: ... -مانند الفقيه-.

قرن۸

۵ - «فرائد السّمطين في فضائل المرتضى و البتول و السّبطين و الأئمّة من ذرّيّتهم عليهم السّلام»، ابراهيم بن سعد الدّين شافعى، متوفاى۷۳۰ قمرى نشر: مؤسسة المحمود، بيروت، و چاپ دار الحبيب، قم: ج ۲ ص۱۷۹ زيارة الجامعة الكبيرة الّتي تزار بها كلّ واحد من أئمّة أهل البيت عليهم السّلام، ح٤٦٣:

[قال الحاكم: و] أخبرني عليّ بن محمّد بن موسى، قال: حدّثنا محمّد بن [عليّ بن] الحسين الفقيه الرازي قال: حدّثنا عليّ بن أحمد الدّقّاق في آخرين، قالوا: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن أبي عبد الله الأسديّ قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل البرمكيّ، قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعيّ قال: ... -مانند الفقيه با اندک اختلافى-.

قرن۹

٦ - «المحتضر»، الشّيخ عزّالدّين أبي محمّد الحسن بن سليمان الحلّيّ العامليّ شاگرد شهيد ثانى رضوان الله عليهما زنده در ۸۰۲ هجرى، تحقيق مكتبة العلّامة المجلسيّ: ص۳٥٦ ح۳٤۳ از كتاب من لا يحضره الفقيه.

۷- «تفضيل الأئمّة على الأنبياء و الملائكة»، الشّيخ عزّالدّين أبيمحمّد الحسن بن سليمان الحلّيّ العامليّ زنده در ۸۰۲ هجرى، تحقيق مكتبة العلّامة المجلسيّ، ص٤۲٤ ح۲۸۱ از كتاب من لا يحضره الفقيه.

و پس از نقل تمام زيارت فرموده:

يقول عبد الله حسن بن سليمان: إنّي رأيت أن أزيّن كتابي هذا المتضمّن بتفضيل محمّد و تفضيل آله الطّاهرين على سائر خلق الله أجمعين- من ملك و نبيّ و رسول بغير إستثناء- بهذه الزّيارة الشّريفة الجامعة الجليلة المنيفة، كما جاء عنهم عليهم

السّلام كما تزيّن المرأة بقرطيها، لأنّ هذه الزّيارة الشّريفة تشتمل على أسرار و فضائل و علوم، و منها ما يجوز إظهاره و هو تفضيل آل محمّد عليهم السّلام على سائر خلق الله.

و شروع به شرح بعضی از فرازهای زیارت نمود.

۸- «**مختصر بصائر الدّرجات**»، **الشّيخ عزّالدّين أبي محمّد الحسن بن سليمان الحلّيّ العامليّ** زنده در ۸۰۲، **تحقيق مشتاق مظفر، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، ص٤٢٦ قوله عليه السّلام:** «نَحْنُ أَفْراطُ الْأَنْبِياءِ» **الأفراط جمع فرط، و الفرط الخير السابق. يحتمل كلام مولانا عليه السّلام وجهين: الأوّل: إنّه أراد تقدّمهم على الخلق لمّا خلقهم الله أشباحا، و جعلهم بعرشه محدقين، كما رواه موسى بن عبد الله النخعيّ، عن مولانا أبي الحسن عليّ بن محمّد الهادي عليهما السّلام: و هذا شيء لا ريب فيه و لا شكّ...**.

قرن؟ مؤلّف؟

۹- -«**نسخة قديمة**» بحارالأنوار: ج۹۹ ص۱۴۵ ب۸، علّامه بزرگوار مجلسی قدّس سرّه می فرماید:

أقول: رأيت من بعض تأليفات أصحابنا نسخة قديمة ذكر فيها هذه الزّيارة و قدّم قبلها دعاء الإذن فقال:

می گویم: در نسخه قدیمی‌ای که از تألیفات برخی از اصحاب (شیعیان) بوده، این زیارت به همین صورت - روایت شیخ صدوق- وارد شده، به اضافه این‌که در آغاز آن دعای إذن دخول هم آمده است، پس فرموده:

«إِذا دَخَلْتَ الْمَشْهَدَ فَقِفْ عَلَى الْبابِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ قُلْ:

چون داخل مزار شدی بردرب آن آستان روی به قبله بایست و بگو:

«اللّٰهُمَّ إِنِّي قَدْ وَقَفْتُ عَلىٰ بابِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَدْ مَنَعْتَ النّاسَ الدُّخُولَ إِلىٰ بُيُوتِهِ إِلّا بِإِذْنِ نَبِيِّكَ فَقُلْتَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ». اللّٰهُمَّ وَ إِنِّي أَعْتَقِدُ حُرْمَةَ نَبِيِّكَ فِي غَيْبَتِهِ كَما أَعْتَقِدُها فِي حَضْرَتِهِ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ رُسُلَكَ وَ خُلَفاءَكَ أَحْياءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ، يَرَوْنَ مَكانِي فِي وَقْتِي هٰذا وَ

زَماني، وَ يَسْمَعُونَ كَلامي، وَ يَرُدُّونَ عَلَيَّ سَلامي، وَ أَنَّكَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعي كَلامَهُمْ، وَ فَتَحْتَ بابَ فَهْمي بِلَذيذِ مُناجاتِهِمْ، وَ إِنّي أَسْتَأْذِنُكَ يا رَبِّ أَوَّلاً، وَ أَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثانِياً، وَ أَسْتَأْذِنُ خَليفَتَهُ الْإِمامَ الْمَفْرُوضَ عَلَيَّ طاعَتُهُ فِي الدُّخُولِ فِي ساعَتي هٰذِهِ إِلىٰ بَيْتِهِ، وَ أَسْتَأْذِنُ مَلَائِكَتَكَ الْمُوَكَّلِينَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُطِيعَةِ لَكَ السَّامِعَةِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ الْمُبَارَكِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. بِإِذْنِ اللهِ وَ إِذْنِ رَسُولِهِ وَ إِذْنِ خُلَفائِهِ وَ إِذْنِ هٰذَا الْإِمامِ وَ بِإِذْنِكُمْ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ أَدْخُلُ إِلىٰ هٰذَا الْبَيْتِ مُتَقَرِّباً إِلَى اللهِ تَعالىٰ بِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ بِآلِهِ الطّاهِرِينَ؛ فَكُونُوا مَلائِكَةَ اللهِ أَعْواني؛ وَ كُونُوا أَنْصاري؛ حَتّىٰ أَدْخُلَ هٰذَا الْبَيْتَ؛ وَ أَدْعُوَ اللهَ بِفُنُونِ الدَّعَواتِ؛ وَ أَعْتَرِفَ لِلّٰهِ بِالْعُبُودِيَّةِ؛ وَ لِهٰذَا الْإِمامِ وَ آبائِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ بِالطّاعَةِ».

ثُمَّ ادْخُلْ مُقَدِّماً رِجْلَكَ الْيُمْنىٰ وَ قُلْ:»

سپس پای راست خود را جلو انداخته داخل شو و بگو:

«بِسْمِ اللهِ، وَ بِاللهِ، وَ فِي سَبيلِ اللهِ، وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ».

«ثُمَّ قُلْ: اللهُ أَكْبَرُ - مِائَةَ مَرَّةٍ- وَ قِفْ مُسْتَقْبِلَ الضَّرِيحِ وَ اجْعَلِ الْقِبْلَةَ بَيْنَ كَتِفَيْكَ وَ قُلْ:

سپس -صد مرتبه- الله اکبر بگو: و روبه روی ضریح وپشت به قبله بایست و بگو:

«السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ، ... ».

-و ذکر مثل ما مرّ سواءً إلّا أنّه قال بعد قوله علیه السّلام: «إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً: ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ وَ قُلْ: يا وَلِيَّ اللهِ ... » - **إلى آخر الزّيارة.**

- و مانند آن را چنانچه گذشت ذکر کرد مگر این که گفت: پس از قول امام علیه السّلام در زیارت که فرمود: «إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً»، **خود را بر قبر بینداز و بگو:** «يا وَلِيَّ

اللهِ ... » تا آخر زیارت.

قرن؟

۱۰- كتاب العتيق الغرويّ؟

از او: بحار الأنوار: ج۹۹ صص۱٤٦-۱۵۹ ب۸ ح۵، علّامه بزرگوار مجلسی قدّس سرّه می‌فرماید:

ثمّ اعلم أنّي لّما رأيت تلك الزّيارة أيضاً في أصل مصحّح قديم من تأليفات قدماء أصحابنا سمّيناه في أوّل كتابنا بـ «الكتاب العتيق» أبسط ممّا أوردنا مع اختلافات في ألفاظها فأحببت إيرادها و جعلتها الزّيارة الثّالثة، قال:

«إِذا وَصَلْتَ إِلَيْهِمْ فَقُلْ:

پس بدان همانا هم‌چنین این زیارت را در کتاب اصلی قدیمی و تصحیح شده از تألیف قدماء ما امامیّه که آن را «کتاب عتیق» نامیدم بیشتر از آن‌چه ذکر کردیم همراه با اختلاف‌هایی در الفاظ آن یافتم پس دوست داشتم آن‌را وارد نمایم و آن‌را زیارت جامعه سوّم قرار دادم، گوید:

چون به مزار آنان رسیدی پس بگو:

الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ الَّذي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ، ... وَ بَلِّغْ أَرْواحَهُمْ وَ أَجْسادَهُمْ أَبَداً مِنِّي السَّلامَ، وَ ارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُمُ السَّلامَ، وَ السَّلامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ».

و پس از نقل آن می‌فرماید:

ثمّ اعلم أنّي لمّا رأيت تلك الزّيارة في أصل مصحّح قديم من تأليفات قدماء أصحابنا، سمّيناه في أوّل كتابنا بالكتاب العتيق، أبسط ممّا أوردنا - عن الصّدوق- مع اختلاف في ألفاظها، فأحببت إيرادها و جعلتها الزّيارة الثّالثة. قال:

«إِذا وَصَلْتَ إِلَيْهِمْ فَقُلْ: الْحَمْدُ لِلّهِ ... ».

پس بدان همانا هنگامی که این زیارت را در اصلی تصحیح شده قدیمی از تألیفات

اصحاب قدماء خودمان دیدم، آن‌را در اوّل کتابمان (بحارالانوار) به (کتاب عتیق) نامیدم، آن‌را بزرگتر از آنچه از شیخ صدوق ذکر نمودم همراه با اختلاف در الفاظش یافتم، پس دوست داشتم آن‌را وارد نمایم و آن‌را زیارت (جامعه) سوّم قرار دادم، گوید:

چون به مزار آنان رسیدی پس بگو:

«الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ ... ».

این مورد را که علّامه مجلسی از کتاب «العتیق الغرویّ» نقل نموده، به استثناء دو قسمت اوّل و آخر آن، مطابق با نقل شیخ کفعمی در «البلد الأمین» است. و احتمال دارد که شیخ کفعمی متن خود را از همان کتاب «العتیق الغرویّ» روایت کرده باشد، زیرا موارد متعدّدی از کتاب «المصباح» کفعمی شاهد بر این است که کتاب العتیق نزد او بوده است.

و بنابر برخی احتمالات ظاهراً کتاب العتیق همان کتاب «مجموع الدّعوات» اثر شیخ ثقه جلیل محمّد بن ابی محمّد هارون بن موسی تلّعکبریّ متوفای۳۵۸ هجری قمری باشد. آقا بزرگ طهرانی در موسوعه الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة: ج۸ ص۱۸۵ این کتاب را به او نسبت داده، و در جلد۲۰ ص٥٤ متذکّر شده که نسخه مورد استفاده علّامه مجلسی مؤرّخ٥٧٦ هجری بوده است. در ضمن، میرزا عبد الله افندی هم در کتاب «الصّحیفة الثّالثة السّجّادیّة» از کتاب العتیق با نام «مجموع الدّعوات» نقل می‌کند.

بر همین اساس، و نیز از آن‌جایی که مرحوم تلّعکبری از مشایخ اجلّای حدیث بوده و از لحاظ طبقه‌بندی رجالی قبل از شیخ صدوق قرار می‌گیرد، بایستی زیارتِ منقوله او اصالت اصلی را داشته و متن مصَدَّرِ حقیق از امام علیّ الهادیّ علیه السّلام به شمار آید و متن منقول شیخ صدوق دست‌خوش اختصار قرار گرفته باشد. و مرحوم محدّث نوری قدّس‌سرّه نیز متوجّه این مطلب گردیده و پس از نقل این زیارت بدان آگاهی داده است.[1]

قرن۱۰

۱۱- «البلد الأمین و الدّرع الحصین»، ابراهیم بن علیّ العاملی الکفعمی متوفای۹۰۵قمری، چاپ

الأعلمی بیروت: ص۲۹۷ ثمّ زر بالزّيارة المرويّة عن الهادي عليه السّلام:

«السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ ... ».

شیخ کفعمی این زیارت را بدون سند و با اضافات بسیاری نقل کرده است.

۱۲- «تأويل الآيات الظاهرة»، سیّد علی استرآبادی قدّس سرّه، متوفای۹٤۰ قمری، نشر مؤسسة النشر الإسلامی قم: ص۷٦۳ گوید:

... و يؤيّد ذلك ما جاء في الزّيارةالجامعة المرويّة عن الهادي عليه‌السّلام و هو قوله:

... و آن‌را تایید می‌کند آن‌چه که در زیارت جامعه روایت شده از امام هادی علیه السّلام آمده و آن سخن حضرت است که فرمود:

«وَإِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ... ».

و در صفحه ۷۷۷ گوید:

و قد جاء في الزّيارة الجامعة:

و به تحقیق در زیارت جامعه آمده است:

«أَنَّهُمُ النّاقَةُ الْمُرْسَلَةُ، ... ».

همانا آنان ناقه‌ای هستند که (برای امتحان خلق) فرستاده شده... .

و در نسخه‌ای قدیمی و ارزش‌مند از کتاب شریف «مصباح المتهجّد» در آستان قدس رضوی علیه السّلام به شماره۸۸۲۲ در آخر آن اضافاتی دارد و در آن زیارت جامعه کبیره همانند روایت شیخ صدوق آمده است.

ب- خبر موثّق و رجال سند زیارت

حیثیّت خبر موثق

آیا قول و خبر ثقه حجّت است یا حجّت، خبر موثوق بصدوره است؟ دو قول است: صحیح‌تر قول دوم است و اعتماد بر وثاقت راوی به این جهت است که مفید وثوق به صدور حدیث است، به همین خاطر است که اگر وثاقت راوی ثابت نشود، لکن قرائن بر صدق خبر دلالت

کند، نزد عقلا و نزد شرع که آن‌را امضا نموده حجّت خواهد بود، سیره عقلا نیز در همین راستاست. بنابراین حجّیّت خبرمورد وثوق، به صدورش از معصوم است.

و تنها دلیل برحجّیّت خبرواحد، سیره عقلاء در معاش و معادشان بوده و معلوم است که سیره براعتماد به خبرموثوق به صدور آن است و وثاقت راوی از قرائن مفید به صدور حدیث است، و محور حجّیّت نزد قدماء، شهادت قرائن داخلی و یا خارجی به صدور روایت و مقرون بودن به قرائنی است که آن را موثوق الصّدور می‌کند.

روش قدماء از علماء امامیّه در تصحیح سند روایات

حدیث صحیح نزد قدما آن است که از ناحیه راویان موثوق الصّدور باشد و یا از راه علوّ متن و قرائن مفیده، موثوق الصّدور بودن آن حاصل گردد و زیارت جامعه کبیره هر دو جهت را داراست.

قدما، روایات را با قرائن داخلی و خارجی به صحیح و ضعیف تقسیم می‌کردند و اخبار کتاب‌های معتبر را محفوف به قرینه و مورد وثوق می‌دانسته‌اند و بسیاری از این قرائن در وسائل الشّیعة و کتب اربعه جمع شده است.

قدماء، روایات را از راه وثوق خبری که از قرائن داخلی و خارجی استفاده می‌شد تصحیح می‌کردند، این‌که اصول معتمده متعدّد یا تکرار در اصل واحد باشد و استناد مشهور قدما به آن است با موافقت محکمات کتاب‌الله و سنّت قطعیّه و موافقت با عقل ضروری و فطرت سلیمه اولیه و علوّ متن می‌باشد. در نظر آنان، حدیث از باب محفوف بودن به قرائن کلّی و جزئی، موثوق الصّدور می‌شود.

در این روش روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- احادیث صحیح که موثوق الصّدور می‌باشند

۲- غیرآن‌که محکوم به ضعیف بودن می‌شوند.

بر مبنای آنان، احادیث کتب اربعه و مانند آن‌ها که از کتاب‌های مورد اعتماد و مشهور که

دارای علوّ متن و عمل مشهور امامیّه و مطابق با عقل ضروری و موافق با مسلّمات عقلی و محتوی آثار و برکات وجودی‌اند، حجّت شرعی می‌باشند.
با بررسی قرائن، وثوق به صدور حاصل می‌گردد، خواه از ناحیه سند و یا از ناحیه قرائن، و به آن عمل می‌شود.
آن‌چه که قرائن تأیید کند، معتبراست و اعتماد به آن و احتجاج به آن صحیح است و اگر قرائنِ مؤیّد نداشته باشد، معتبرنیست، و اهمّ قرائن بدین قرارند:
۱- در یک و یا دو اصل و یا بیشتراز آن‌ها تکرار شده باشد، به طرق و اسناد متعدّد معتبر، و یا در اصلی معروف که انتساب آن به یکی از اصحاب اجماع باشد.
۲- و یا در یکی از کتاب‌هایی باشد که به معصوم عرضه شده و معصوم مؤلّف آن‌را مدح نموده باشد.
۳- و یا از کتابی باشد که نزد علماء گذشته، شایع و مورد وثوق باشد، خواه امامی و یا غیر امامی باشد، این مبنای قدمای امامیّه است.
بنابرمبنای قدماء امامیّه، زیارت جامعه کبیره محفوف به قرائن بسیاری است که اهمّ .آن‌ها را در این جوابیّه ذکرنموده‌ایم و از مجموع آن‌ها وثوق به صدور حاصل می‌گردد، لذا مورد ترغیب علماء و تأکید فقهاء امامیّه بوده و کتاب‌ها در شرح آن تألیف نموده‌اند.

روش متأخّرین از علماء امامیّه در تصحیح سند روایات

اصل بحث بررسی سند روایات موضوعیّت و ارزش ذاتی ندارد بلکه طریقیّت دارد، راهی برای اطمینان صدور حدیث از معصومین علیهم السّلام است، لذا هرگاه حدیث ایجاد وثوق و اطمینان نماید پذیرفته می‌شود، و خبرواحدی که راویان آن عادل و یا ثقه باشند، یا خبر واحدی که مورد عمل مشهور از قدمای فقهای امامیّه قرار گرفته، هرچند که روات حدیث ثقه نباشند، حجّت است؛ همان‌طور که اگر تمام روات آن از بزرگان و ثقه باشند، ولی حدیث مورد اعراض مشهور باشد، در اثراین اعراض، اعتبار خود را از دست می‌دهد. و از راه‌های حصول

اطمینان به صدور حدیث از معصوم، علوّ متن حدیث است، هم‌چنین عمل فقهاء امامیّه به اِسناد دادن به آن در مقام استدلال و یا هر راه دیگری که حصول اطمینان گردد. بنابراین اگر متن روایتی چنان باشد که صدور آن از غیر معصوم ممکن نباشد، اطمینان لازم حاصل می‌گردد و به صدور آن از معصومین علیهم السّلام می‌توان اطمینان نمود.

بنابراین تقسیم کردن و تنویع روایات به چهار نوع، ربطی به حصر حجّیّت به صحیح و حسن و موثّق ندارد؛

بلکه هرگاه خبری مورد عمل قدماء از علماء امامیّه باشد، حتی اگر از دسته چهارم (یعنی ضعیف) باشد، از راه وثوق خبری که مستفاد از قرائن عقلی و نقلی است، حجّت می‌باشد. و به همین خاطر است که منکرین حجّیّت خبر واحد و از آن‌ها ابن‌ادریس حلّی صاحب «السّرائر» به بعضی از اخبار مرسل و ضعیف استناد کرده‌اند.

و توثیق رجال حدیث از باب رجوع به اهل خبره است، بدین جهت است که به قول یک خبره ثقه، اعتماد و اکتفا می‌شود. و در جایی که از حس می‌توان شهادت داد، بی‌شک مقدّم است، ولی اگر در جایی متعذّر شد، چاره رجوع به خبره است. و فایده علم رجال به باب تعارض اخبار منحصر می‌گردد.

متأخّرین از علمای شیعه امامیّه، حدیث را به چهار قسم تقسیم نموده‌اند؛ صحیح، موثّق، حسن و ضعیف، و سبب نزد آنان این است که آن قرائن به مرور زمان کم شده و اکنون بسیار کم هستند، این سبب شده که اصول و تألیفاتی که به دست افراد موثّق تألیف شده ضایع شود، لذا به تقسیم حدیث به این چهار قسم روی آورده‌اند، که مبتنی بر بررسی سند و حال راوی آن می‌باشد.

سخن در اعتبار و سند زیارت جامعه کبیره

سند این زیارت بلاشک صحیح و صدور آن از اهل‌بیت عصمت و طهارت مسلّم است، هرچند که برای زیاراتی این چنین ـ که دارای مضامین عالیه هستند ـ نیازی به سند و بررسی آن

نیست؛ متن و مضمون آن‌ها از محکمات اسلام و با آیات، سنّت قطعیّه و دیگر زیارات صحیح اهل‌بیت علیهم السّلام، هماهنگی و موافقت کامل دارد و در بسیاری از احادیث صحیحه وارد شده است.

علوّ مضامین همه فرازهای زیارت جامعه همانند نهج البلاغة و صحیفه سجّادیّه و نظایر آن‌ها شاهد صدق بر صدور آن از خاندان عصمت و طهارت که معدن و اساس بلاغت‌اند می‌باشد.

از کلام شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه: ج۲ ص۹۰ ذیل حدیث ۱۸۱۷ که فرموده:

و أمّا خبر صلاة يوم غدير خمّ و الثّواب المذكور فيه لمن صامه فإنّ شيخنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه كان لا يصحّحه و يقول: إنّه من طريق محمّد بن موسى الهمدانيّ و كان كذّاباً غير ثقة، و كلّ ما لم يصحّحه ذلك الشّيخ قدّس الله روحه و لم يحكم بصحّته من الأخبار فهو عندنا متروك غير صحيح.

و اما حدیث نماز روز غدیر خم و ثوابی که در آن خبر ذکر شده برای کسی که آن روز را روزه بگیرد، به راستی که شیخ ما محمّد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه آن حدیث را صحیح نمی‌دانست و می‌گفت: آن حدیث از طریق محمّد همدانی هست واودروغ‌گووغیر ثقه بوده، وهرحدیثی را که آن شیخ قدّس‌سرّه صحیح نمی‌دانست و حکم به صحت آن نکرده آن حدیث نزد ما ترک شده و ناصحیح است.

معلوم می‌شود که سند زیارت جامعه نزد ابن‌الولید نیز صحیح بوده که شیخ صدوق آن را در فقیه نقل کرده است.

و بعید نیست که شیخ صدوق این زیارت را از کتاب برمکی ثقه که از اصول صحیح و معتبر و معروف بوده نقل کرده و طریق خود را به آن کتاب برای حفظ سلسله سند خود ذکر کرده باشد، ایشان در آغاز روایت می‌نویسد: «روی» و نه «رُوِيَ عن» و این به وضوح می‌رساند که زیارت را یا از اصل کتاب‌های برمکی که از اصول معتمده مشهوره بوده است نقل کرده کما این‌که در ابتدای کتاب گفته، و یا این‌که برای او قطع و علم حاصل گشته که این روایت را برمکی

روایت نموده که در هر دو صورت سند زیارت نزد او اعتبار داشته و مورد اعتماد او بوده، که در هر دو صورت دیگر نیازی به توثیق تک تک مشایخ او نیست، چنان‌که در ابتدای کتاب «من لا یحضره الفقیه» که از کتاب‌های چهارگانه معتبر حدیث شیعه امامیّه است می‌نویسد:

... أمّا بعد فإنّه لمّا ساقني القضاء إلى بلاد الغربة و حصلني القدر منها بأرض بلخ من قصبة إيلاق وردها الشّريف الدّين أبو عبد الله المعروف بنعمة و هو محمّد بن الحسن بن إسحاق بن الحسن بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام فدام بمجالسته سروري و انشرح بمذاكرته صدري و عظم بمودّته تشرّفي لأخلاق قد جمعها إلى شرفه من ستر و صلاح و سكينة و وقار و ديانة و عفاف و تقوى و إخبات فذاكرني بكتاب صنّفه- محمّد بن زكريّا المتطبّب الرّازي و ترجمه بكتاب من لا يحضره الطبيب- و ذكر أنّه شاف في معناه و سألني أن أصنّف له كتاباً في الفقه و الحلال و الحرام و الشّرائع و الأحكام موفياً على جميع ما صنّفت في معناه و أترجمه بكتاب من لا يحضره الفقيه- ليكون إليه مرجعه و عليه معتمده و به أخذه و يشترك في أجره من ينظر فيه و ينسخه و يعمل بمودعه هذا مع نسخه لأكثر ما صحبني من مصنّفاتي و سماعه لها و روايتها عنّي و وقوفه على جملتها و هي مائتا كتاب و خمسة و أربعون كتاباً فأجبته أدام الله توفيقه إلى ذلك لأنّي وجدته أهلاً له و صنّفت له هذا الكتاب بحذف الأسانيد لئلّا تكثر طرقه و إن كثرت فوائده و لم أقصد فيه قصد المصنّفين في إيراد جميع ما رووه بل قصدت إلى إيراد ما أفتي به و أحكم بصحّته و أعتقد فيه أنّه حجّة فيما بيني و بين ربّي تقدّس ذكره و تعالت قدرته و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعوّل و إليها المرجع مثل كتاب حريز بن عبد الله السّجستانيّ و كتاب عبيد الله بن عليّ الحلبيّ و كتب عليّ بن مهزيار الأهوازيّ و كتب الحسين بن سعيد و نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى و كتاب نوادر الحكمة تصنيف محمّد بن أحمد بن

يحيى بن عمران الأشعريّ و كتاب الرّحمة لسعد بن عبد الله و جامع شيخنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه و نوادر محمّد بن أبي عمير و كتب المحاسن لأحمد بن أبي عبد الله البرقيّ و رسالة أبي رضي الله عنه إليّ و غيرها من الأصول و المصنّفات الّتي طرقي إليها معروفة في فهرس الكتب الّتي رويتها عن مشايخي و أسلافي رضي الله عنهم و بالغت في ذلك جهدي ... .

... هنگامی که خواست و مشیّت خداوند مرا به سوی بلاد غربت روانه ساخت، و دست تقدیر و سرنوشت، گذرم را به سرزمین بلخ قصبه ایلاق انداخت، سیّد متعهّد و پای‌بند دین ابوعبدالله محمّد بن حسن بن اسحاق بن [حسن بن] حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که معروف است به «نعمت» به آن قصبه وارد شد، و من به مجالست با وی بسیار خرسند و شادمان گشتم، و با هم‌دمی و هم‌صحبتی او قلبم روشن و سینه‌ام گشوده شد، و به دوستی و محبّتش بسیار مفتخر و سرافراز گشتم، به جهت اخلاق ستوده‌ای که بر شرافت و اصالت خانوادگی خود افزوده بود از حیا و شایستگی، آرامش دل، هیبت، دین‌داری و تعهّد، پاک‌دامنی، پرهیزگاری و فروتنی. وی روزی از کتاب محمّد بن زکریّای رازی متطبّب که نامش را «من لا یحضره الطّبیب» گذارده یاد کرد و گفت: آن کتابی است در موضوع خود جامع و وافی، و از من درخواست کرد که در فقه و حلال و حرام و احکام و دستورات شرع کتابی بنویسم به قسمی که همه آن‌چه را که در موضوعات مختلف فقه تاکنون نوشته‌ام در برداشته باشد و آن را «کتاب من لا یحضره الفقیه» نام نهم، تا به وقت نیاز بدان مراجعه کرده و مورد اعتماد و اطمینانش باشد و به آن عمل کند، و با کسانی که آن را مطالعه کرده و از آن نسخه برداشته و به آن‌چه در آن است عمل کنند در اجر شریک باشد، در صورتی که وی از بیشتر کتاب‌هایم که همراه خود داشتم نسخه برداشته و یا از من به گوش خویش احادیثش را شنیده و اجازه روایتش را نیز گرفته بود، و

بر تمامی آن‌ها که حدود ۲۴۵ کتاب می‌شد آگاهی داشت. این‌جانب چون او را ـ که خدای توفیقش دهد ـ اهل و شایسته یافتم پیشنهادش را به این کار پذیرفتم، و این کتاب را با حذف اسانید که مبادا به سبب نقل آن حجم کتاب زیاد شود، تألیف کردم، اگرچه در ذکرش فایده بسیار بود. و در این کتاب بخصوص نظر نداشتم هرچه به من روایت کرده‌اند همه را بیاورم مانند دیگر مصنّفان که آن‌چه شنیده‌اند می‌آورند، بلکه منظورم این بود که آن دسته از روایاتی که بدان فتوا می‌دهم و به صحت صدورش از معصومین علیهم السّلام ـ وثوق و قطع دارم و بدان حکم می‌کنم ـ بیاورم، و اکنون اعتقادم درباره‌اش چنین است که آن حجّت میان من و پروردگارم ـ که نامش مقدّس و قدرتش والا ـ می‌باشد. و آن‌چه در این کتاب ذکر شده تمامی مأخوذ و دریافت شده از اصول مشهوری است که همه اعتماد بر آن‌هاست و احکام را از آن‌ها باید گرفت مانند: کتاب حریز بن عبدالله سجستانی، و کتاب عبیدالله بن علیّ حلبي، و کتاب‌های علیّ بن مهزیار اهوازي، و کتاب‌های حسین بن سعید، و نوادر احمد بن محمّد بن عیسی، و کتاب نوادر الحکمة تصنیف محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و کتاب الرّحمة از سعد بن عبد الله، و جامع استادمان محمّد بن الحسن الولید ـ رضي الله عنه ـ و نوادر محمد بن ابي عمیر، و کتاب‌های احمد بن ابي عبد الله برقی به نام المحاسن، و رساله‌ای که پدرم ـ رضی الله عنه ـ برای من فرستاد، و کتاب‌های دیگر از اصول و نوشته‌هایی که طریق روایت من از آن‌ها در فهرست کتبی که اجازه روایت آن از مشایخ حدیثم و نیز از گذشتگانم به من رسیده معروف است، و تمام کوشش خود را در این راه به کار بردم در حالی که از خدایم یاری خواسته و به او توکّل جسته، و از او پوزش تقصیر و کوتاهی در عمل طلبیده، و این موفّقیّت جز از جانب او نیست و بر او توکّل می‌کنم، و به سویش بازمی‌گردم، و او تنها مرا کافی است و والاترین و بهترین کسی است که کار به او سپرده شود.

از کلام شیخ صدوق معلوم می‌شود که این زیارت را نیز از کتب اصول و معتبر نقل کرده و به

قدری اعتماد و اطمینان به صدور آن از معصوم داشته و سند آن نزد صدوق صحیح بوده که آن را حجّت میان خود و الله تعالی می‌داند و ... لم أقصد فيه قصد المصنّفين في إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما أُفتي به و أحكم بصحّته و أعتقد فيه أنّه حجّة فيما بيني و بين ربّي تقدّس ذكره و تعالت قدرته و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعوّل و إليها المرجع ....

ایشان از جهت متن زیارت مطمئن است و تصریح دارد که از کتاب‌های مورد اعتماد طائفه حقّه نقل شده می‌داند، و ایشان حافظ احادیث و بصیر به رجال و سند آن‌ها و ناقد اخبار بوده و در میان محدّثین قمی در حفظ و بسیاری علم مانندش دیده نشده است چنان‌که شیخ طوسی درباره‌اش فرموده:

محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّي، يكنّى أبا جعفر. كان جليلاً، حافظاً للأحاديث، بصيراً بالرجال، ناقداً للأخبار، لم ير في القميّين مثله، في حفظه و كثرة علمه.[۲]

محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه قمّی، کنیه‌اش ابا جعفر. جلیل، و حافظ احادیث، و آگاه به رجال حدیث، و ناقد اخبار بود، در میان قمی‌ها مانندش دیده نشده، در حفظ حدیث و فزونی علمش.

نتیجه: شیخ صدوق با بینشی والا و اطلاعی وسیع از رجال احادیث، بررسی رجال سند احادیث نموده و رجال واقع در کتاب فقیه را ثقه می‌داند، و صریح کلام اوست که از کتاب‌هایی به غایت معتبر و معوّل نزد شیعه نقل نموده و احادیث فقیه را میان خود و الله حجّت می‌داند و به متن آن‌ها فتوا می‌دهد.

زیاده بر آن از کلام او در آغاز کتاب «المقنع» توثیق عامّ مشایخ او استفاده شده است:

قال محمّد بن عليّ: ثمَّ إنّي صنّفت كتابي هذا، و سمّيته كتاب «المقنع» لقنوع من يقرأه بما فيه، و حذفت الأسانيد منه لئلّا يثقل حمله، و لا يصعب حفظه، و لا يملّ

قارئه، إذ كان ما أبيّنه فيه في الكتب الأصوليّة موجوداً مبيّناً عن المشايخ العلماء الفقهاء الثّقات رحمهم الله، ... .[۳]

محمّد بن علی گوید: پس من این کتابم را تصنیف نمودم، و نام آن‌را «المقنع» نامیدم برای این‌که به آن‌چه در آن است قناعت است، و سندهای آن‌را حذف نمودم تا این‌که حمل آن سنگین نگردد، و حفظ نمودنش سخت نباشد، و خواننده آن ملول نشود، که آن‌چه را در آن بیان نموده‌ام گرفته شده از کتاب‌های اصولی است‌که روشن است از آنِ علماء و فقهاء مورد وثوق رحمهم الله است... .

علّامه مامقانی فرموده:

و قد قالوا: إنّ ذكر الثّقات مشايخهم مقروناً بِالرَّضِيَلَةِ و الرَّحْمَلَةَ قرين للمدح، بل هو عديل للتّوثيق. قال المحقّق الداماد رحمه الله: إنّ لمشايخنا الكبار كالصّدوق رضي الله عنه مشيخةً يلتزمون إرداف تسميتهم بِالرَّضِيَلَةِ أو الرَّحْمَلَةَ لهم فأولئك أثبات أجلّاء، و الحديث من جهتهم صحيح معتمد عليه نصّ بالتّوثيق أو لم ينصّ.[۴]

و به راستی گفته‌اند: همانا ذکر افراد مورد وثوق مشایخ حدیث خودشان را به (رضی الله عنه) (رحمه الله) قرین مدح است، بلکه عِدل و همراه با توثیق است. محقّق داماد گفته: همانا مشایخ بزرگ ما مانند صدوق رضی الله عنه را مشایخی است‌که التزام دارند نام آنان را مرادف رضی الله عنه و رحمه الله بیاورند، آنان افراد ثبت (پایدار در عقیده صحیح) و جلیل هستند، و حدیث از جهت آنان صحیح و مورد اعتماد است، خواه نصّی در توثیق آنان آمده و یا نیامده باشد.

بنابر این مشایخ او در این زیارت مورد وثوق‌اند، بر آن‌ها ترضّی نموده، و تمامی متن احادیث کتاب فقیه و المقنع را از راویان ثقه نقل کرده و آن‌ها را حجّت می‌داند.

نیازی به توثیق خاصّ مشایخ اربعه او در «فقیه» و «عیون» نیست، و زیارت جامعه را از کتاب برمکی نقل نموده است.

تعدّد مشایخ شیخ صدوق نیز موجب اطمینان و اعتماد شیخ صدوق است.

با توجه به آن‌چه گذشت، روشن شد که این زیارت در منابع معتبری که قدمتی هزار ساله دارند، آمده و بزرگان محدّثین و فقهاء مدقّق هم‌چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و ابن المشهدی و... این زیارت را نقل کرده‌اند و مسلماً ایشان بنابر اطمینانی که به سند و محتوای این زیارت داشته‌اند، اقدام به نقل آن نموده‌اند.

سخن در رجال سند زیارت جامعه کبیره

دو مصدر اصلی زیارت جامعه کبیره؛ «من لا یحضره الفقیه» و «عیون أخبار الرّضا علیه السّلام» هستند و سایر منابع، بیشتر این زیارت را از این دو مصدر اصلی نقل نموده‌اند.

اضافه بر آن‌چه ذکر گردید نظر دیگری بر سند زیارت جامعه کبیره در دو مصدر یاد شده که بدین شرح است می‌اندازیم:

بررسی سند زیارت جامعه کبیره

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «عیون أخبار الرّضا علیه السّلام»

۱- علیّ بن أحمد بن موسی الدّقّاق (در الفقیه و العیون)

الف) شیخ صدوق از او در کتاب‌هایش بیش از ۹۷ مورد روایت آورده است، که کثرت روایت از کسی، بر اعتماد راوی نسبت به او دلالت می‌کند.

ب) و در ۸۹ مورد بر او ترضّی نموده، و این نیز دلالت بر مدح و یا وثاقت می‌کند چنان‌که در «التّعلیقه» علّامه وحید بهبهانی آمده است.

ج) او در طریق ابن‌المشهدی قدّس‌سرّه در کتاب «المزار» واقع شده و ابن المشهدی به توثیق روات در کتاب خود تصریح می‌نماید:

أمّا بعد، فإنّي قد جمعت في كتابي هذا من فنون الزيارات للمشاهد المشرّفات، و ما ورد في الترغيب في المساجد المباركات و الأدعية المختارات، و ما يدعى به عقيب الصلوات، و ما يناجى به القديم تعالى من لذيذ الدعوات في الخلوات، و ما يلجأ إليه

من الأدعية عند المهمّات، ممّا اتصلت به من ثقات الرواة إلى السادات.[۵]

ایشان تصریح می‌فرماید: همه احادیث کتاب خود را از راویان ثقات تا حضرات سادات (اهل‌بیت وحی) نقل نموده است.

۲- محمّد بن أحمد السّنانيّ (در الفقيه و العيون)

الف) شیخ صدوق از او نیز بسیار روایت نقل کرده

ب) و بر او ترضّی نموده است.

۳- الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب(در الفقيه و العيون)

الف) در طریق ابن المشهدی در کتاب «المزار» واقع شده است.

ب) شیخ صدوق از او نیز بسیار روایت نقل کرده و از آن‌ها است حدیث شرائع الدّین در کتاب «الخصال»: ج۲ ص۱۵۰. و حدیث سبعین منقبة أمیر المؤمنین صلوات الله علیه که کسی را در آن‌ها با حضرت شراکتی نیست: ص۱۳۱.

ج) و از برخی از ثقات است که او را کتابی نیکو در فرائض است.

د) و در طریق صدوق در مشیخه «من لا یحضره الفقیه» به شش اصل از اصول مورد .اعتماد که احادیث «فقیه» را از آن‌ها آورده واقع گردیده است.

ه) و بر او در کتاب‌هایش بسیار ترضّی نموده است و در شش مورد از کتاب «التّوحید» خود از او با ترضّی روایت نموده است، و در کتاب «التّوحید» و «علل الشّرائع» و «عیون أخبار الرّضا علیه السّلام» از او روایت کرده است.

٤- عليّ بن عبد الله الورّاق الرّازي (در سند عيون)

الف) در فقیه از او نقل حدیث کرده

ب) و در ۳۲ مورد از ۸۸ مورد بر او ترضّی نموده است.

ج) در عیون از سعد روایت کرده است.

شیخ صدوق مکرّراً بر مشایخ ثلاثه خود در نقل زیارت ترضّی نموده، که قرین مدح است و بعید

نیست که چون توثیق باشد چنان‌که برخی از فقهاء امامیّه تغمّدهم الله برحمته هم‌چون صاحب حدائق قائل به آن هستند، ایشان در الحدائق الناضرة خود فرموده:

فإنّهم صرّحوا بأنّ مشايخ الإجازة يعدّ حديثهم في الصّحيح وإن لم ينقل توثيقهم في كتب الرّجال، لأنّ اعتماد المشايخ المتقدّمين على النّقل عنهم وأخذ الأخبار منهم والتلمّذ عليهم يزيد على قولهم في كتب الرجال "فلان ثقة".[٦]

همانا آنان تصریح نموده‌اند که: به تحقیق حدیث مشایخ اجازه چون صحیح شمرده می‌شود هرچند که در کتاب‌های رجال برای آنان توثیق نقل نگردیده باشد، زیرا اعتماد مشایخ متقدّم بر نقل از آنان و دریافت اخبار از آنان و شاگردی ایشان آنان را زیاده از قول رجالیون است که درباره آنان بگویند: فلانی ثقه است.

و کثرت روایت از کسی بر توثیق و یا حسن حال او نزد روایت کننده از او دلالت می‌کند.

و بعید نیست که عدم ذکر این سه نفر و برخی دیگر از مشایخ صدوق در کتب رجالی از جهت شیخ اجازه بودن شیخ صدوق باشد.

و برخی از طرق را که برخی از مشایخ صدوق در آن بوده‌اند و رجالیّون آنان را توثیق نکرده‌اند، علّامه حلّی تصحیح نموده است.

۲- أبوعبدالله محمّد بن عبدالله بن نجیح الکوفيّ معروف به شخّیر (درالفقیه والعیون)

الف) از مشایخ شیخ جلیل کلینی قدّس سرّه است.

ب) شیخ نجاشی در کتاب «الفهرست»: ص۳٤۹ رقم۹٤۱ می‌نویسد:

أبو عبد الله، الكوفي المعروف بالشّخّير، رجل من أصحابنا، قليل الحديث. له كتاب نوادر يروي عن الحسن بن محبوب و سليمان الديلميّ. أخبرنا أبو عبدالله بن شاذان قال: حدّثنا أبو الحسن بن حاتم قال: حدّثنا ابن ثابت، عن محمّد بن عبد الله بن نجيح بكتابه.

پس به شهادت شیخ نجاشی او از مصنّفین شیعه است و او را قدح و مذمّت ننموده و او را

راوی از حسن بن محبوب و سلیمان دیلمی دانسته است.

و بنابربنای شیخ نجاشی و شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» خودشان که ذکرمصنّفین شیعه و ثقات از آن‌ها است، و بیان این‌که اگرکسی از آن‌ها در مذهب مشکلی داشت و یا ضعیف بود، ذکرکنند، و اصل در دو کتاب «الفهرست» در ذکرآنان است که شیعه و موثّق باشند، پس او شیعه و مورد وثوق است به این توثیق عام، همان‌طور که سیّد جلیل محمّدمهدی بحرالعلوم در کتاب «الفوائد الرّجالیّه»: جلد٤ صفحه١١٤ فائده١٠ بیان فرموده:

الظّاهر أنّ جميع من ذكره الشّيخ في «الفهرست» من الشّيعة الإماميّة إلّا من نصّ فيه على خلاف ذلك من الرّجال: الزّيديّة و الفطحيّة و الواقفيّة و غيرهم كما يدلّ عليه وضع هذا الكتاب، فإنّه في فهرست كتب الأصحاب و مصنّفاتهم، دون غيرهم من الفرق. و كذا «كتاب‌النّجاشيّ» فكلّ من ذكر له ترجمة في الكتابين، فهو صحيح المذهب ممدوح بمدح عامّ يقتضيه الوضع لذكر المصنّفين العلماء و الإعتناء بشأنهم و شأن كتبهم، و ذكر الطّريق إليهم، و ذكر من روى عنهم و من رووا عنه. و من هذا يعلم أنّ إطلاق الجهالة على المذكورين في «الفهرست» و «رجال النجاشي» من دون توثيق أو مدح خاصّ، ليس على ما ينبغي. و كذا الكلام فيمن ذكره الشيخ الجليل ابن شهرآشوب السرويّ في كتاب «معالم العلماء» و من ذكره الشيخ الجليل عليّ ابن عبيد الله بن بابويه في «فهرسته» و هذا ممّا ينبغي أن يلحظ، فقد غفل أكثر الناس عنه، فتأمّل.

ظاهراین است همه کسانی که شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» ذکرکرده از شیعیان امامی هستند جزآنان‌که از زیدی‌ها و فطحی‌ها و واقفی‌ها و غیرآنان و مخالف (شیعه) بوده‌اند، چنان‌که وضع این کتاب برآن دلالت می‌کند ، که آن در فهرست کتاب‌ها و تصنیف‌های امامیّه است، و نه غیرآنان. و هم‌چنین است «کتاب نجاشی» پس هر کسی‌که در این دو کتاب ذکرحال او شده، پس او صحیح المذهب و مدح شده به مدح عامّ است‌که اقتضاء دارد علماء و مصنّفان آنان را ذکرنموده و به جای‌گاه و کتاب‌های

آنان و ذکرطریق به آنان اعتناء نمایند، و ذکرکسانی‌که از آنان روایت نموده‌اند و از چه کسانی روایت کرده‌اند شود. و از این دانسته می‌شود این‌که اطلاق مجهول برآنانی‌که در کتاب «الفهرست» و «رجال نجاشی» توثیق و یا مدح خاصی نیامده، سزاوار نیست. و هم‌چنین است سخن درباره آن‌چه را شیخ جلیل ابن شهرآشوب سروی در کتاب «معالم العلماء» و شیخ جلیل علیّ بن عبید الله بن بابویه در «الفهرست» ذکرنموده‌اند و این باید ملاحظه گردد، پس به تحقیق بیشترمردم از آن غفلت نموده‌اند، پس تامّل نما.

برخی از علماء بر این مبنا هستند و صحیح است. بنابراین همه مذکورین در دو کتاب «الفهرست» اگرصاحبان آن‌ها بیان مذهب و ضعف آن‌ها را ننموده باشند، پس آن‌ها به توثیق عام امامی و ثقه می‌باشند، مگراین‌که به خلاف آن و یا برحال آنان تصریح کنند، زیرا این دو کتاب به ذکرمصنّفین امامیّه اختصاص داده شده مگراین‌که ذکرشود که فلانی از ما روایت کرده یا برای ما کتابی تألیف نموده است، مانند طبری و مدائنی، و اگرغیرامامی باشد به آن تصریح می‌نمایند، پس تا زمانی که به خلاف تصریح ننموده‌اند، اصل آن است که آن شخص امامی و ثقه است.

ج) علّامه حلّی در قسمت اول از کتاب «خلاصة الأقوال»: ص۱۵٦ رقم۱۰۸ و ابن‌داوود او را در لیست افراد مورد اعتماد ذکرکرده‌اند. و در الوجیزة و البلغة او را ممدوح دانسته‌اند.

۲) (در العیون)

اتّحاد أبو الحسين الأشعريّ

و أبو الحسين الكوفي محمّد بن ابي عبد الله

و أبو الحسين الرّازيّ محمّد بن ابي عبد الله

و أبو الحسين محمّد بن جعفربن محمّد الأسديّ

و أبو الحسين الأسديّ

و محمّد بن جعفرالعربيّ

و أبو الحسين محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسديّ ساكن الرّيّ[۷]

الف) شیخ نجاشی در الفهرست: ص۳۷۳ رقم۱۰۲۰ توثیق نموده ومی‌نویسد:

محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسديّ أبو الحسين الكوفيّ ساكن الرّيّ. يقال له: محمّد بن أبي عبد الله، كان ثقة، صحيح الحديث، إلا أنّه روى عن الضعفاء. و كان يقول بالجبر و التّشبيه و كان أبوه وجهاً. روى عنه أحمد بن محمّد بن عيسى. له كتاب الجبر و الإستطاعة. أخبرنا أبو العبّاس بن نوح قال: حدّثنا الحسن بن حمزة قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسديّ بجميع كتبه. قال: و مات أبو الحسين محمّد بن جعفر ليلة الخميس لعشر خلون من جمادى الأولى سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة. و قال ابن نوح: حدّثنا أبو الحسن بن داود قال: حدّثنا أحمد بن حمدان القزوينيّ عنه بجميع كتبه.

و شیخ طوسی قدّس سرّه در فهرست کتب الشّیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول: ص۴۲۵ رقم۶۶۱ مرقوم نموده:

محمّد بن جعفر محمّ بن جعفر الأسدي، يكنّى أبا الحسين. له كتاب الردّ على أهل الإستطاعة. أخبرنا جماعة، عن التلعكبريّ، عن محمّد بن جعفر الأسديّ.

ب) وی از وکلاء و ثقات منصوب از جانب سفراء امام عصر حجّة بن الحسن المهديّ سلام الله علیه و عجّل الله فرجه الشّریف است.

شیخ الطّائفة الحقّة طوسی در کتاب الرّجال: ص۴۳۹ رقم ۶۲۷۸- ۲۸ او را از ابواب ولیّ عصر عجّل الله فرجه ذکر کرده و می‌نویسد:

محمّد بن جعفر الأسدي، يكنّى أبا الحسين الرّازيّ، كان أحد الأبواب.

شیخ الطّائفة الحقّة طوسی اعلی الله مقامه در کتاب شریف الغیبة: ص۴۱۵ فرموده:

و قد كان في زمان السّفراء المحمودين أقوام ثقات ترد عليهم التّوقيعات من قبل المنصوبين للسّفارة من الأصل. منهم أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ رحمه

الله... و مات الأسديّ على ظاهر العدالة لم يتغيّر و لم يطعن عليه في شهر ربيع الآخر سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة.

در زمان سفیران ستایش شده حضرت (ولیّ‌عصرعجّل الله فرجه)، افراد موثّق بودند که از جانب سفراء امام علیه السّلام به آن‌ها توقیعاتی وارد می‌شد. از جمله آن‌ها ابوالحسین محمّد بن جعفرالأسديّ رحمه الله بود... اسدی در ماه ربیع‌الاخرسال ۳۱۲ هجری قمری با ظاهرعدالت از دنیا رفت، در حالی‌که حالات و اعتقادات او تغییرنکرد و هیچ‌کس هم در حقّ او طعن و ذمّی وارد نکرد.

ج) در چند توقیع در کتاب‌های «الكافي» و «كمال الدّين و تمام النّعمة» و «الغيبة» از ناحیه مقدّسه مهدیّه ارواحنا فداه توثیق شده است که آن‌ها را تماماً می‌آوریم.

د) شیخ نجاشی او را «ثقة صحيح الحديث» دانسته است.

هـ) شیخ طوسی او را توثیق نموده و می‌فرماید: برظاهرعدالت فوت نمود و تغییری نکرد و طعنی براو زده نشده است.

و) در طریق کامل الزّیارات: ص۲۵۰ ب۸۲ ح۷ واقع شده است.

ز) در طریق ابن المشهدی در کتاب «المزار» واقع شده است.

ح) و شیخ صدوق براو ترضّی نموده است.

و علّامه وحید بهبهانی ومامقانی، سخن شیخ نجاشی را درباره او «إلّا أنّه روى عن الضّعفاء، و كان يقول بالجبرو التّشبيه وكان أبوه وجهاً» جواب وافی داده‌اندکه بالتمام می‌آوریم.[۸]

توقیعات ناحیه مقدّسه مهدیّه درباره اسدی

صالح بن ابی صالح گوید: شخصی در سال ۲۹۰ هجری از من درخواست کرد چیزی را به‌عنوان مال امام علیه السّلام از او تحویل بگیرم. من از تحویل گرفتن آن خودداری کردم و نامه نوشتم و کسب تکلیف کردم، پس از مدّتی از ناحیه مقدّسه جوابم آمد که:

«بِالرّيِّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَرَبِيُّ فَلْيُدْفَعْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ مِنْ ثِقاتِنا».[۹]

محمّد بن جعفر عربی در ریّ از افراد ثقه ما است، اموال به او تحویل داده شود.

محمّد بن شاذان نیشابوری می‌گوید: پانصد درهم از سهم امام علیه السّلام که بیست درهم آن کم بود نزد من جمع شد. برایم خوشایند نبود که پانصد درهمی را که بیست درهمش کم است، بفرستم. لذا بیست درهم را از اموال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی (که وکیل حضرت علیه السّلام بود) فرستادم اما برایش توضیح ندادم. از جانب امام مهدی علیه السّلام توقیع مبارکی صادر گردید که:

«وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ لَكَ مِنْها عِشْرُونَ دِرْهَماً».[۱۰]

پانصد درهمی که بیست درهم آن متعلق به تو بود، رسید.

نصر بن صبّاح بلخیّ گوید: کاتبی در مرو برای خوزستانیّ بود که نصر نام او را به من گفت و هزار دینار نزد او برای ناحیه مقدّسه گرد آمده بود و با من مشورت کرد، گفتم: آن را به نزد حاجزی بفرست، گفت: اگر روز قیامت خدای تعالی از من سؤال کرد آیا بر گردن می‌گیری؟ گفتم: آری، نصر گوید: از او جدا شدم و بعد از دو سال به نزد او آمدم و او را دیدار کردم و از آن مال پرسیدم، گفت: دویست دینار آن را توسط حاجز فرستاده است و وصول آن و دعای خیر برای او صادر شده است و به او نوشته است که:

«كانَ الْمالُ أَلْفَ دينارٍ فَبَعَثْتَ بِمِائَتَيْ دينارٍ فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُعامِلَ أَحَداً فَعامِلِ الْأَسَدِيَّ بِالرَّيِّ».[۱۱]

مال هزار دینار بوده است و دویست دینار فرستاده‌ای، و اگر خواستی از طریق کسی اقدام کنی اسدی در ریّ است از طریق او اقدام کن.

نصر گوید: اندکی بعد خبر مرگ حاجز رسید و شدیداً بی‌تاب و مغموم شدم. گفتم: چرا بی‌تاب و مغموم می‌شوی در حالی که خدای تعالی با دو دلالت بر تو منّت نهاده است؟! یکی آن‌که مبلغ مال را به تو خبر داده و دیگر آن‌که خبر مرگ حاجز را ابتدا به تو داده است.

محمّد بن شاذان گوید: بعد از آن مالی فرستادم و ننوشتم که از آن کیست، پاسخ آمد:

«فلان مقدار رسید که این مقدار آن از فلانی و این مقدار آن از فلانی است».[۱۲]

مردی گوید: برایم پسری متولّد شد، به حضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم. جواب رسید: نکن، او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آن‌گاه خبر مرگش را نوشتم. جواب آمد: به جای او دیگری و دیگری به تو عطا شود که اوّلی را احمد و بعد از او را جعفر نام خواهی گذاشت. و چنان شد که فرمود. و باز عازم حج گشتم و با مردم خداحافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه‌ای آمد: ما این کار را خوش نداریم، خودت می‌دانی. من دل‌تنگ و اندوه‌گین شدم و به حضرت نوشتم که: من به شنیدن و فرمان بردن از شما پا برجا ایستاده‌ام ولی از بازماندن از حج اندوهگینم، پس نامه آمد: دلتنگ مباش، سال آینده حج خواهی گزارد إن شاء الله. چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم، حضرت اجازه فرمود، سپس نوشتم: من محمّد بن عباس را برای هم‌کجاوه بودن برگزیده‌ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، جواب آمد:

«اَلْأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَديلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلا تَخْتَرْ عَلَيْهِ».[۱۳]

اسدی خوب رفیق (و همتایی) است، اگر او می‌آید دیگری را انتخاب مکن.

سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم.

۳- محمّد بن إسماعيل المكّيّ البرمكيّ الرّازيّ

الف) شیخ نجاشی او را توثیق نموده و درباره‌اش می‌نویسد:

المعروف بصاحب الصومعة أبو عبد الله، سكن قم، و ليس أصله منها، ذكر ذلك أبو العباس بن نوح. و كان ثقة مستقيماً. له كتب، منها: كتاب التّوحيد أخبرنا أحمد بن عليّ بن نوح قال: حدّثنا الحسن بن حمزة قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسديّ، عن محمّد بن إسماعيل بكتابه.[۱۴]

ب) در طریق تفسیر قمّی نیز واقع گردیده.

ج) و در طریق ابن المشهدی در کتاب «المزار» واقع شده است.

ه‍) و شیخ صدوق در بیست و نه مورد در کتاب «التّوحید» خود از او روایت نموده. و کثرت روایت کشّی و صدوق دلالت بر اعتماد آن‌دو به اوست.

و در رجال کشّی در چند موضع واقع شده است و همه این‌ها حکایت از اعتماد آنان به او و روایاتش دارد.

٤- اتّحاد

موسی بن عبد الله النخعيّ

و موسی بن عمران النّخعيّ

الف) شیخ صدوق در کتاب الوصیّة از کتاب من لا یحضره الفقیه: ج٤ ص١٨٠ ح٥٤٠٨ پس از نقل روایاتی می‌نویسد:

و قد أخرجت الأخبار المسندة الصّحيحة في هذا المعنى في كتاب «كمال الدّين و تمام النّعمة» ... .

در باب این معنا در کتاب کمال الدّین و تمام النّعمة احادیث مسند و صحیح آورده‌ام... .

و شیخ صدوق این روایات را به کتاب کمال الدّین حواله می‌دهد و به صحّت آن‌ها تصریح می‌کند، که یکی از راویان آن روایات موسی بن عمران نخعی است.

ب) وی در طریق کتاب «کامل‌الزّیارات»: ص٣٢ ب٩ ح ٧ واقع شده است. ابن‌قولویه قدّس‌سرّه که از بزرگان فقهاء و محدّثین شیعه و به یقین حدیث‌شناس بزرگی بوده، در آغاز کتاب شریف کامل‌الزّیارات می‌فرماید:

«... و لم أخرج فيه حديثاً روي عن غيرهم، إذا كان فيما روينا عنهم من حديثهم صلوات‌الله‌عليهم كفاية عن حديث غيرهم، و قد علمنا أن لا نحيط بجميع ما روي عنهم في هذا المعنى و لا في غيره، لكن ما وقع لنا من جهة الثّقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته، و لا أخرجت فيه حديثاً روي عن الشّذاذ من الرّجال، يوثر ذلک

عنهم عن المذكورين غير معروفين بالرّواية، المشهورين بالحديث و العلم ...» .

... و در آن حدیثی را که از غیر (اهل بیت علیهم السّلام) باشد نیاورده‌ام، زیرا در آن‌چه از آنان روایت شده ما را از حدیث دیگران کفایت است، و به تحقیق دانستیم که ما را احاطه‌ای نیست بر همه آن‌چه که از آنان درباره این معنی (زیارت اهل‌بیت) روایت شده و در غیر آن، لکن آن‌چه را از افراد مورد وثوق از اصحاب ما (شیعیان امامی) ـ که خداوند به رحمتش آنان را رحمت کند ـ به ما رسیده می‌آورم، و حدیثی که از افراد شاذّ و غیر ثقه است، اثر از آنان که غیر شناخته شده به روایت‌اند نیاورده‌ام، بلکه از آنان که مشهور در حدیث و علم‌اند (آورده‌ام) ... .

ایشان تصریح می‌فرماید که همه احادیث کتاب خود را، از آنان‌که مورد اعتماد و ثقات از اصحاب ما (شیعه امامیّه) و معروف به علم و راویان حدیث هستند، نقل فرموده است.

ج) و در طریق تفسیر علیّ بن ابراهیم قمّي قدّس سرّه الشّریف واقع شده؟[۱۵] این مفسّر و محدّث جلیل در ابتدای تفسیر خود تصریح نموده که جز از ثقات شیعه نقل حدیث نمی‌کند:

...و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا، عن الّذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم و لا يقبل عمل إلّا بهم، و هم الّذين وصفهم الله تبارك و تعالى و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال: «فَسْئَلوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمونَ» ... .[۱۶]

... و ما ذکر کننده و آگاهی‌دهنده چیزی هستیم که به ما می‌رسد و آن‌را از مشایخ و راویان مورد وثوق ما، از کسانی‌که خداوند اطاعت آن‌ها و ولایت‌شان را واجب کرده است، و عمل بندگان جز به واسطه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، روایت کرده‌اند و آن‌ها کسانی هستند که الله تبارک و تعالی آن‌ها را در کتابش وصف کرده است و پرسش و یادگرفتن از آن‌ها را واجب نموده، پس فرمود: «فَسْئَلوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمونَ» ... .

د) در طریق ابن المشهدی در کتاب «المزار» واقع شده است.

ه) در طریق طبری شیعی در کتاب «بشارة المصطفی» قرار گرفته است. او در کتاب خود صفحه۱۸۰ می‌فرماید:

و لا أذکر فیه إلّا المسند من الأخبار عن المشایخ الکبار و ثقات الأخبار.

در این کتاب حدیثی را ذکرنکردم مگراین‌که مسند بود و از مشایخ بزرگ و ثقه و مورد اطمینان.

و یکی از راویان واقع در این کتاب موسی بن عمران نخعی است.

و) شیخ صدوق ازاودرکتاب‌های «من لا یحضره الفقیه»، «علل الشّرائع»، «التّوحید»، «کمال الدّین»، «معاني الأخبار» و غیرآن‌ها بیش از هشتاد روایت نقل کرده است.

بیش از دویست روایت را از استاد و عموی خود حسین بن یزید النّوفلیّ در کتاب‌های معتبر حدیث نقل کرده است، و نوفلی راوی اغلب روایات سکونی است که شیخ الطّائفة الحقّة طوسی قدّس الله نفسه در کتاب «عدّة الأصول»: جلد۱ صفحه۳۸۰ فرموده است: عملت الطّائفة بروایات السّکونیّ، پس مقتضی است توثیق طائفه امامیّه نخعی را که راوی اکثر روایات سکونی به واسطه نوفلی می‌باشد.

و بنابرآن‌چه گذشت ایشان کثیرالرّوایه در کتب معتبره امامیّه است.

ایشان مورد اعتماد شیوخ طائفه حقّه امامیّه چون کلینی، ابن‌قولویه، صدوق و علیّ بن محمّد خزّاز قمّی بوده است‌که روایات بسیاری را از او نقل کرده‌اند.

ز) وی درطریق شیخ صدوق رحمه‌الله قرارگرفته و وحید بهبهانی قدّس‌سرّه از علّامه مجلسی رضی‌الله‌عنه نقل فرموده که وقوع وی در طریق صدوق، موجب مدح او می‌شود.

ح) اجلّاء فقهاء امامیّه از او روایت نموده‌اند.

غالب روایات او در موضوع عقائد و معارف حقّه امامیّه است که نشان‌دهنده استقامت عقیده و علم اوست.

درخواست او از امام چنین زیارت عالیة المضامینی را که حاوی اسرار حضرات امامان معصوم

علیهم السّلام است و اجابت امام علیّ الهادی علیه السّلام، نشان می‌دهد که وی اهل علم بوده و معرفت والایی نسبت به خاندان عصمت و طهارت داشته بلکه از اصحاب سرّ این خاندان وفانی درمعرفة‌الإمام است که توان و ظرفیّت احتمال اسرار ایشان را دارد.

دیگروجوه تصحیح سند زیارت

شهرت

شهرت و تقسیم آن به روائی، عملی و فتوائی

شهرت روائی آن است که نزد راویان و محدّثین و در کتاب‌های آنان مشهور شود، خواه فقهاء به آن عمل کنند و یا نکنند.

شهرت عملی عبارت است از اشتهار عمل به روایتی و استناد آن عمل به آن در فتوا، که شهرت عملی میان فقهاء خبراز وجود قرائنی می‌دهد که در میان خود روایتی دارد که سبب حصول اطمینان به صدورآن شده است. شهرت عملی جابرضعف سند است.

و بنابرمبنایی، شهرت روائی، اگرنقل مقرون به عمل باشد فایده می‌دهد و لکن نقل روایتی که به آن عمل نشده باشد، ظنّ به عدم صحّت حدیث را نتیجه می‌دهد زیرا اصحاب در عمل از آن اعراض کرده و عمل ننموده اند.

شهرت فتوائی عبارت است از مجرّد اشتهار فتوائی در مسئله‌ای، خواه موافق آن روایتی باشد و یا این‌که فتوا خلاف آن باشد، آیا چنین شهرتی حجّت است یا خیر؟ شهرت عملی فقهاء امامیّه، خبراز اعتماد علماء به روایتی را در عمل می‌دهد و اطمینان به صدور آن می‌دهد، که اگر ضعفی باشد، جابرضعف سند بوده باشد، و شاهد آن مقبوله عمربن حنظله است که فرمود:

«يُنْظَرُ إِلىٰ ما كانَ مِنْ رِوايَتِهِما عَنّا في ذٰلِكَ الَّذي حَكَما بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ عِنْدَ أَصْحابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنا وَيُتْرَكُ الشّاذُّ النّادِرُ».[۱۷]

باید آن‌چه آنان براساس احادیث ما که مورد اتّفاق نزد اصحاب توست، بدان حکم نموده‌اند، مورد توجه قرار گیرد و آن‌چه نزد شیعیان مورد اتّفاق و مشهور نیست، رها شود.

۱- مقصود از «مجمع‌علیه» در این روایت آن چیزی است که نزد اصحاب روایت آن مشهور است، زیرا در مقابل شاذ فرموده است.

۲- مراد از شهرت روایت، اشتهار آن همراه با عمل و إفتاء به مضمون آن است که در آن ریب و شکّی نمی‌باشد.

۳- و مراد از «مجمع‌علیه» نفی ریب به نحو اطلاق است زیرا که نکره در سیاق نفی إفاده عموم می‌کند، و روایت شاذّ که از آن اِعراض نموده‌اند، ریبی در باطل بودن آن نمی‌باشد، به دلیل عقل، اگر در یکی از دو طرف قضیّه ریبی در صحّت آن نباشد، پس ریبی در طرف دیگر نیست که قطعاً باطل است، و از آن معلوم می‌شود که خبر مشهور داخل در قسمت اول، از سه قسمت وارد در حدیث است، یعنی «بیّن‌الرّشد» است و خبر شاذّ داخل در قسمت دوم یعنی «بیّن‌الغیّ» و نه در قسمت سوم که آن است که مشکل ردّ حکم آن به خدا و رسول است.

و مراد از قول امام که فرمود: «فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ» شهرت خبر در میان امامیّه است همراه با عمل به آن نه آن‌که اجماع بر صدور آن از معصوم است، زیرا راوی دو خبری را فرض کرده است که دو عادل مرضیّ نزد امامیّه آن را روایت کرده‌اند که هیچ‌کدام بر دیگری فضیلتی ندارد، پس اگر دو خبر از آنی باشد که امامیّه بر آن اجماع نموده‌اند پس معنایی برای فرض مذکور نیست، منظور ما، روایت دو عادل و «مرضیّ‌الخبر» بین متعارضین است، پس فرض مخالف دلیل است بر این‌که مراد همان شهرت است و نه «مجمع‌علیه» حسب اصطلاح اصولیان.

و تقدیم نمودن خبر مشهور به معنای ذکر شده نیست مگر به خاطر این‌که مُثیر اطمینان به صدور است، و آن همان موضوع برای حجّیّت خبر است.

و علماء و فقهاء شیعه امامیّه این زیارت را تلقّی به قبول نموده‌اند و معارضی نداشته و در ردّ آن چیزی گفته نشده است. فقهاء امامیّه در کتاب‌ها و فتاوای خود به متن زیارت جامعه کبیره اعتماد کرده‌اند و بسیاری، شرح‌های ارزشمندی بر آن‌ها نوشته‌اند یا در کتاب‌های خود به فقراتی از آن استناد نموداند.

و از بزرگان محدّثین عامّه حاکم نیشابوری صاحب «مستدرك الصّحیحین» و از او محدّث ابراهیم جوینی حموینی در قرن۷ در کتاب «فرائد السّمطین» این زیارت را به سند خود از شیخ صدوق مانند العیون نقل نموده‌اند.

پس بنابر آن‌چه گفته شد دانستیم که درباره زیارت جامعه کبیره که مسند روایت شده، و از جهت مجموع قرائنی که ذکرگردید، اطمینان به صدور حاصل می گردد، و تعبّد به آن تعبّدی همراه با حجّت می باشد، وزائربه آن بهره ثواب را می برد بنابرآن چه که ازمعصوم روایت گردیده است.

در سند زیارت جامعه کبیره هیچ اشکالی نیست، نه بر مبنای قدماء از فقهاء شیعه و نه به اصطلاح و مبنای متأخّرین و رجالیّین، و این زیارت شریفه در غایت صحّت و اعتبار و موثوق الصّدور از امام علیّ الهادی علیه السّلام و حجّت است.

ذکر زیارت در من لا یحضره الفقیه و عیون أخبار الرّضا و تهذیب الأحکام، اعتماد دو فقیه بزرگوار صدوق و طوسی را نسبت به سند و متن این زیارت به اثبات می‌رساند.

دیگرعوامل موجب وثوق و اطمینان

منشأهای عقلی موجب وثوق و اطمینان نیزبسیارند که مهم‌ترین آن‌ها این سه هستند:

الف) عامل کمّی: تعدّد مصادرروایی وکثرت عمل به آن‌ها، و همانا کثرت مصادر و عمل، طبعاً مؤدّی وثوق به روایت است، چنان‌که فقهاء شیعه به برخی از نصوص روایات ـ مخصوصاً در مستحبات و مکروهات ـ گرچه از حیث سند تمام نیستند، اعتماد کرده‌اند.

تعدّد وکثرت مصادری که آن‌را واردکرده که نتیجتاً تشکیل شهرت علمی نزد علماء می‌دهد، چرا که از زیارت‌های معروف نزد علماء شیعه ـ که به تحقیق و دقّت شهره‌اند.می‌باشد.

فقهاء و علماء محقّق که روایت و زیارت را نقل نموده‌اند: شیخ صدوق، شیخ طوسی، ابن‌المشهدی، شیخ حسن بن سلیمان حلّی، شیخ کفعمی، مجلسیّین و دیگرعلماء پس از آن‌ها تغمّدهم‌الله برحمته هستند. این بزرگان زیارت جامعه کبیره را در کتاب های خود به گونه‌ای نقل کرده‌اند که موجب وثوق است.

ب) عامل روحی: موافقت زیارت جامعه کبیره از حیث مضمون، با مضامین و ملاک‌های عمومی ذکر شده در قرآن کریم و سنّت قطعیّه، از معرفت و ایمان به ولیّ الله معصوم و موضوعیّت ولایت‌اش و اطاعت از او که اولی الأمر است و طریقیّت او به معارف الهیّه و امتثال اوامر او، و برائت از دشمنان ولیّ معصوم و پرهیز و برائت از جاحدان و منکرانش، و اقرار به مقامات الهی‌اش، که این‌ها حقیقت روح قرآن است.

ج) عامل ادبی: انسجام زبان لغت حدیث و زیارت و اسلوب آن با احادیث هم‌سنخ آن، که صدور آن‌ها از معصومین علیهم السّلام معلوم است. فصاحت و بلاغت متن زیارت جامعه کبیره، علم وقطع می‌آورد که صدورش از غیرمعصوم ممتنع و محال است.

این عامل از فنون متعارف نزد عرف عقلاء در توثیق نصوص است و حتی در بسیاری موارد، دشمنان نیز به این امر اذعان نموده‌اند «الفضل ما شهدت به الاعداء»، به عنوان مثال ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد:

> اگر در نهج‌البلاغه تأمّل کنی تمام آن را یک‌دست و از یک سرچشمه و آن‌را یک‌نواخت خواهی دید که سبک آن یکسان است و هم‌چون یک عنصر خالص است که هیچ آمیزه‌ای ندارد و هیچ‌یک از اجزای آن مخالف اجزای دیگر نیست و ماهیّت آن تفاوتی ندارد و مانند قرآن مجید است که آغاز آن همانند میانه‌اش و میانه‌اش هم چون پایان آن است و هر سوره و آیه‌اش از لحاظ راه و روش و فنّ و نظم، چون دیگری است. اگر بعضی از قسمت‌های نهج‌البلاغه صحیح و بعضی ساختگی بود با این برهان برای تو روشن می‌شد و حال آن‌که گمراهی کسانی آشکار می‌شود که پنداشته‌اند این کتاب یا بخشی از آن منسوب به علی علیه السّلام و ساختگی است».[۱۸]

از سوی دیگر، نتیجه درنگ و تأمّل از حیث ادبی در فقرات زیارت جامعه، برای کسانی که با ادبیّات عرب آشنا هستند، درک **تجانس** در لغت این زیارت با دیگر زیارت‌ها است که صدور آن‌ها از اهل‌بیت علیهم السّلام قطعی است ـ همانند زیارت غدیر ـ هم‌چنین هم‌خوانی اسلوبِ

آن با اسلوب دیگر سخنان امام علیّ الهادی علیه السّلام از خلال سخنان آن حضرت مشخّص می‌گردد. اضافه بر این؛ تمسّک به اخباری که به «اَخبار من بلغ» مشهورند نیز ممکن است.
ملاحظه زیارت جامعه کبیره، به جهت نظر به تعدّد عوامل وثوق و پیوستگی این عوامل، انسان را به وثوق بلکه به قطع و یقین به صدور این زیارت از لسان امام علیّ الهادی علیه السّلام می‌رساند.

تواتر و اقسام آن

۱. **تواتر لفظی:** یک پارچگی بسیاری از راویان بر الفاظ یک روایت چنان که تکذیب آن محال گردد، مانند تواتر حدیث شریف ثقلین.

۲. **تواتر معنوی:** یک پارچگی بسیاری از روات و روایات به یک مضمون در عین اختلاف‌هایی که در الفاظ آن‌ها وجود دارد. خواه دلالت مطابقی که بر مضمون واحد است و یا تضمّنی و یا التزامی و یا دلالت‌های متفاوت باشد که در برخی از آن‌ها دلالت مطابقی و در برخی تضمّنی و یا التزامی باشد.

۳. **تواتر اجمالی:** یعنی اگر مجموعه‌ای از روایات را در نظر بگیریم، یقین حاصل می‌گردد که اجمالاً یک و یا چند روایت از آن مجموعه روایات، قطعی الصّدور است و مشتمل به قدر متیقّن از مضامین می‌باشد.

بر اساس این که فقراتی از متن زیارت و مضمون آن در بسیاری از زیارات آمده، متن و مضمون آن متواتر لفظی و معنوی و قطعیّ الصدور است.

تجمیع بین قرائن

شیوه تجمیع میان قرائن، عرفی و عقلی است و مرسوم میان مردم عادی و علماء و مورّخین بوده و وجود چند قرینه، برای کسب اطمینان کافی است و اطمینان عرفی برای وثاقت کافی است. در رجال نیز تجمیع میان قرائن معمول است.

قرائن ضعیف به انضمام یک‌دیگر می‌توانند مفید اطمینان باشند و حتی روایات ضعیف

هنگام تضافر، ما را از نظر در سند هر کدام از آن‌ها بی‌نیاز می‌کند.

هم‌چنین کثرت روایت از یک راوی، مشعر اعتماد و وثاقت راوی است.

اعتماد به نقل بزرگان فقهاء از راویان احادیث کما این‌که بگویند: «لا يروي و لا يرسل إلّا عمّن يوثق به- روى عن الثّقات- قلّ ما روى عن ضعيف - و... » و عدم نقل مستقیم و بی واسطه از افراد ضعیف وقتی‌که بگویند: «لا يروي و لا يرسل إلّا عمّن يوثق به» نشانه وثاقت مرویّ عنه بوده یا قرینه‌ای بسیار قوی بروثاقت است.

اگر کسی اطمینان پیدا کرد که حدیثی مجعول است، حتی اگر بر فرض، طبق قواعد، صحیح السّند هم باشد، باید آن‌را کنار بگذارد اما اگر حدیث ضعیف السّندی با اصول و محکمات اعتقادی ما مخالفت نداشت و جعلی بودن آن هم ثابت نشد، نمی‌توان آن را کنار گذاشت بلکه به تنهایی می‌تواند به عنوان مؤیّدی برای احادیث صحیح به کار رود، می‌تواند به انضمام احادیث ضعیف السّند دیگر ما را به اطمینان خوبی برساند، چنان‌که آیةالله خوئی رحمه‌الله در «معجم رجال الحديث جلد۱ صفحه۱٦۸» از این شیوه در مورد «محمّد بن جعفر الأسدی» استفاده کرده‌اند.

جمع بندی مطالب

زیارت جامعه کبیره در کتابی چون «من لا يحضره الفقيه» و «تهذيب الأحكام» فقیه طائفه حقّه امامیّه شیخ طوسی اعلی الله مقامهما از کتب در غایت اعتبار امامیّه آمده است که از منابع بسیاری از کتاب‌های شیعه امامیّه است نقل شده، به همراه ضمانت شیخ صدوق در اول کتاب خود بر این‌که احادیث آن حجّت است میان او و الله تعالی.

تمامی مضامین این زیارت، علاوه بر این‌که با قرآن منطبق است، متواتر معنوی می‌باشد و معارف آن میزان و معیار تشیّع .ولایت و برائت و تولّی و تبرّی .است.

زیارت جامعه کبیره علاوه بر دو منبع اصلی‌اش، در منابع متقن دیگری مانند «تهذیب الأحكام»، «المزار الكبير» ابن‌المشهدی و بسیاری از کتاب‌های محدّثین و فقهاء امامیّه که

برخی از آن‌ها را در این نوشتار ذکر نمودیم، روایت شده است.
فقها و علماء بزرگی، شرح‌های ارزشمندی بر این زیارت نوشته و یا به فقراتی از آن استناد و یا استشهاد کرده‌اند، فقهاء و محدّثین و علماء بسیاری بر خواندن آن مداومت داشته و دیگران را به خواندن آن ترغیب نموده‌اند.
تأییدات غیبیّه این زیارت ما را از بررسی سند آن مستغنی می‌کند، و تعابیر ملکوتی این زیارت و ترتیب آن، حکایت از صدور آن از زبان وحیانی معصوم علیه السّلام دارد.

ختامه مسک

امر و تأکید صاحب الزّمان عجّل‌الله‌فرجه بر مداومت بر قرائت زیارت جامعه کبیره

محدّث جلیل میرزا حسین نوری متوفی۱۳۲۰ در کتاب شریف نجم ثاقب حکایت هفتادم می‌نویسد: [حکایت سیّد احمد رشتی موسوی] جناب مستطاب تقی صالح، سیّد احمد بن سیّد هاشم بن سیّد حسن موسوی رشتی تاجر ساکن رشت ایّده‌الله در هفده سال قبل، تقریباً به نجف اشرف مشرّف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی، شیخ علی رشتی طاب ثراه که در حکایت آینده مذکور خواهند شد، إن‌شاءالله، به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند، شیخ از صلاح و سداد سیّد مرقوم، اشاره کرد و فرمود: قضیّه عجیبه‌ای دارد و در آن وقت، مجال بیان نبود. پس از چند روزی ملاقات شد؛ فرمود: سیّد رفت و قضیّه را با جمله‌ای از حالات سیّد نقل کرد. بسیار تأسّف کردم، از نشنیدن آن‌ها از خود او؛ اگرچه مقام شیخ رحمه‌الله اجلّ از آن بود که احتمال اندکی خلاف در نقل ایشان برود و از آن سال تا چند ماه قبل، این مطلب در خاطرم بود. تا در ماه جمادی‌الآخره این سال از نجف‌اشرف برگشته بودم، در کاظمین، سیّد صالح مذکور را ملاقات کردم که از سامرّه مراجعت کرده، عازم عجم بود. پس شرح حال او را چنان‌چه شنیده بودم، پرسیدم و از آن جمله، قضیّه معهوده؛ همه را نقل کرد مطابق آن و آن قضیّه چنان است که گفت: در سنه هزار و دویست و هشتاد (۱۲۸۰) به اراده حجّ بیت‌الله‌الحرام از دارالمرز رشت آمدم به تبریز و در خانه حاجی صفرعلی تاجر تبریزی معروف منزل کردم.

چون قافله نبود، متحیّر ماندم تا آن‌که حاجی جبّار جلودار سدهی اصفهانی بار برداشت به جهت طربوزن تنها، از او مالی کرایه کردم و رفتم. چون به منزل اوّل رسیدیم، سه نفر دیگر به تحریص حاجی صفر علی به من ملحق شدند. یکی حاجی ملّا باقر تبریزی، حجّه فروش معروف علماء و حاجی سیّد حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می‌کرد. پس به اتّفاق روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة‌الرّوم و از آن‌جا عازم طربوزن. در یکی از منازل مابین این دو شهر، حاجی جبّار جلودار به نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم مخوف است. قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشید. چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله به فاصله می‌رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه به صبح مانده به اتّفاق حرکت کردیم به قدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف مشغول باریدن شد، به نحوی که رفقا هرکدام سرخود را پوشیده و تند راندند. من نیز آن‌چه کردم که با آن‌ها بروم ممکن نشد تا این‌که آن‌ها رفتند من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شده و در کنار راه نشستم و به غایت مضطرب بودم. چون قریب شش‌صد تومان برای مخارج راه، همراه داشتم؛ بعد از تأمّل و تفکّر، بنابراین گذاشتم که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود، به آن منزل که از آن‌جا بیرون آمدیم، مراجعت کنم و از آن‌جا چند نفر مستحفظ به همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال، در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ، باغبانی که در دست بیلی داشت که بر درختان می‌زد که برف از آن‌ها بریزد. پس پیش آمد، به مقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود: «**تو کیستی؟**» عرض کردم: رفقای من رفتند و من مانده‌ام. راه را نمی‌دانم. گم کرده‌ام. فرمود به زبان فارسی: «**نافله بخوان تا راه را پیدا کنی!**» من مشغول نافله شدم. بعد از فراغ تهجّد، باز آمد و فرمود: «**نرفتی؟**» گفتم: و الله! راه را نمی‌دانم. فرمود: «**جامعه بخوان!**» من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آن‌که مکرّر به زیارت عتبات مشرّف شدم. پس از جای برخاستم و جامعه را بالتّمام از حفظ خواندم. باز نمایان شد، فرمود: «**نرفتی؟ هستی؟**» مرا بی‌اختیار گریه گرفت. گفتم: هستم، راه را نمی‌دانم. فرمود: «**عاشورا بخوان!**» و

عاشورا نیز حفظ نداشتم و تاکنون ندارم. پس برخاستم و مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم از حفظ، تا آن‌که تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم بازآمد و فرمود: «**نرفتی؟ هستی؟**» گفتم: نه، هستم تا صبح. فرمود: «**من حال، تو را به قافله می‌رسانم.**» پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد. فرمود: «**به ردیف من بر الاغ من سوار شو**» سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین ننمود و حرکت نکرد. فرمود: «**جلو اسب را به من ده.**» دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را به زانوی من گذاشت و فرمود: «**شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله! نافله! نافله!**» سه مرتبه فرمود. و باز فرمود: «**شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا!**» سه مرتبه. و بعد فرمود: «**شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!**» و در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می‌نمود. یك‌دفعه برگشت و فرمود: «**آن است رفقای شما**» که در لب نهر آبی فرود آمده، مشغول وضو به جهت نماز صبح بودند. پس من از الاغ پایین آمدم. که سوار اسب خود شوم و نتوانستم. پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگرداند. من در آن حال، به خیال افتادم که این شخص که بود که به زبان فارسی حرف می‌زد و حال آن‌که زبانی جز ترکی و مذهبی، غالباً جز عیسوی، در آن حدود نبود و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید. پس در عقب خود نظر کردم احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم.[۱۹]

شروح زیارت

بسیاری از علماء و فقهاء شیعه امامیّه با اختلاف در مبنا و عقیده، این زیارت شریفه را به طور مفصّل و یا مختصر شرح نموده و یا بعضی از فقرات آن را توضیح داده‌اند که ما در این‌جا بعضی از آن‌ها را ذکر می‌نماییم.

۱- شرح عربی، ضمن کتاب «تفضیل الأئمّة علی الأنبیاء و الملائکة»، شیخ جلیل حسن بن

سلیمان حلّی شاگرد شیخ شهید ثانی قدّس سرّهما، پس از نقل زیارت در صفحه٤٢٤

۲- شرح عربی، علّامه ملّا محمّد باقرمجلسی قدّس سرّه متوفای۱۱۱۱ هجری قمری ضمن «بحار الأنوار»: ج۹۹ ب۸ ص۱۳٤ الی۱٤٤.

۳- شرح عربی، علّامه ملّا محمّد باقرمجلسی قدّس سرّه متوفای۱۱۱۱ هجری قمری ضمن «ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار»: ج۹ ص۲٤۷ الی ۲۷۸ و فرموده:

مجهول، لكن الزّيارة نفسها شاهد عدل على صحّتها.

و در آخر شرح در این کتاب و در بحار الأنوار مرقوم داشته:

إنّما بسطت الكلام في شرح تلك الزّيارة قليلاً و إن لم أستوف حقّها حذراً من الإطالة، لأنّها أصحّ الزّيارات سنداً، و أعمّها مورداً، و أفصحها لفظاً، و أبلغها معنىً، و أعلاها شأناً.

به راستی اندکی از این زیارت را شرح و بسط دادم، گرچه به طور کامل .به جهت پرهیز از طولانی شدن .حقّش را ادا نکردم؛ زیرا این زیارت دارای صحیح‌ترین سند، فراگیرترین مورد، فصیح‌ترین واژه، رساترین معنا و والاترین جایگاه است.

٤- شرح عربی، ضمن «غاية المرام في شرح تهذيب الأحكام»، مؤلّف سیّد نعمة الله موسوی جزائری متوفای۱۱۱۲ هجری قمری، دو نسخه خطّی از این کتاب در مرکزإحیاء میراث اسلامی قم موجود است، یکی به خط مؤلف تألیف۱۱۱۲ و دیگری به خط سیّد عبد الله فرزند مؤلّف به سال۱۲۱۱. این شرح همراه با دو شرح از مجلسیّین در انتشارات دار زین العابدین در قم مقدّسه به چاپ رسیده است.

۵- شرح عربی، سیّد بهاء الدّین محمّد بن محمّد باقرحسینی مختاری اعرجی نائینی اصفهانی، معاصرشیخ حرّعاملی صاحب «وسائل الشّيعة»، متوفا در فتنه افغان بین سال‌های ۱۱۳۰ تا ۱۱٤۰هجری قمری.

٦- الأعلام اللّامعة، عربی، سیّد محمّد بن سیّد عبدالکریم طباطبائی بروجردی جدّ سیّد بحر

العلوم، متوفای حدود سال۱۱٦۰ هجری قمری.

۷- «شرح الزّیارة الجامعة الکبیرة»، عربی، محمّد قاسم بن محمّد کاظم رازی، قرن۱۲، اهداء به شاه سلطان حسین صفوی، تألیف۱۹ جمادی الثّانیة۱۱۳۳قمری، نسخه خطّی آن دردانشگاه تهران شماره۳۹٤۳ خط نسخ ۱۲٦برگ ۱۹سطر، ۱٤-۷ اندازه ۱۸*۱۱ سانت.

۸- «الأنوار اللّامعة»، عربی، سیّد عبد الله بن محمّد رضا شبّر متوفای۱۲٤۲ مکرّر چاپ شده، در مقدّمه می‌فرماید:

إعلم أنّ هذه الزیارة قد رواها جملة من أساطین الدّین و حملة علوم الأئمّة الطّاهرین و قد اشتهرت بین الشّیعة الأبرار اشتهار الشّمس في رابعة النّهار و جواهر مبانیها و أنوار معانیها دلائل حقّ و شواهد صدق علی صدورها عن صدور حملة العلوم الربّانیّة و أرباب الأسرار الفرقانیّة المخلوقین من الأنوار الإلهیّة فهي کسائر کلامهم الّذي یغني فصاحة مضمونه و بلاغة مشحونه عن ملاحظة سنده کنهج البلاغة و الصحیفة السجّادیّة و أکثر الدّعوات و المناجاة... .[۲۰]

بدان این زیارت را جماعتی از ستون‌های دین و حاملان علوم ائمّه طاهرین روایت نموده‌اند و به تحقیق میان شیعیان نیکوکار همانند خورشید در میان روز مشهور گشته، و جواهر مبانی‌اش و انوار معانی‌اش دلیل‌های حق و شاهدهای صدق بر سینه‌هایشان از سینه حاملان علوم ربّانی و ارباب اسرار فرقانی آفریده‌شدگان از انوار الهی است و آن مانند دیگر سخنانشان است که شیوایی و رسایی سرشار آن، از ملاحظه نمودن سند آن بی‌نیاز کند مانند نهج البلاغه و صحیفه سجّادیّه و بیشتر دعاها و مناجات‌ها... .

۹- «شرح الزّیارة الجامعة الکبیرة»، عربی مفصّل، شیخ احمد احسائی متوفای۱۲٤۳ مکرّر چاپ شده و نسخه‌های خطّی آن در کتاب‌خانه‌های داخل و خارج کشور بسیار است و مکتبة العذراء علیها السّلام آن را در چهار جلد وزیری و در جلد پنجم احادیث شرح را با ذکر منابع آن‌ها در ۸٦۷ صفحه چاپ نموده است.

۱۰- شرح عربی، علّامه میرزا علی نقی معروف به حاج آغا فرزند سیّد مجاهد، متوفای۱۲۸۹.

۱۱- شرح فارسی، میرزا محمّد علی بن ملّا محمّد نصیر چهاردهی رشتی نجفی، متوفای۱۳۲٤.

۱۲- «شرح الزّیارة الجامعة الکبیرة»، عربی، معین الدّین بن محمّد صادق الحسینی، نسخه خطّی آن در دانشگاه الهیّات به شماره۷٤۹/۱۷، ۳برگ، ۱۸سطر، ۹/۵ در ۱۵ اندازه ۱۲ در ۱۸/۵سانت موجود است.

۱۳- «شرح الزّیارة الجامعة الکبیرة»، عربی، مؤلف؟، نسخه خطّی در کتاب‌خانه مجلس به شماره٤۳۷۳/٤ قرن۱٤، ٤۷ برگ، ۲۱ سطر۱۱ در ۱٦ اندازه ۵/۱۸ در ۲٤/۵ موجود است.

۱٤- «الفوائد النّافعة»، عربی، حاج میرزا محمّد توتونچی تبریزی، متوفای۱۳۲٦.

۱۵- «الشّموس الطّالعة»، عربی، آقا ریحان الدّارابی البروجردی متوفای۱۳۲۸.

۱٦- «الشّموس الطّالعة»، عربی، سیّد حسین همدانی، متوفای ۱۳٤۳ عربی و ترجمه فارسی آن نیز چاپ شده است.

۱۷- «ترجمه منظوم شرح زیارت جامعه شیخ احسائی»، حاج ابوالقاسم طهرانی.

۱۸- «نجوم لامعة»، عربی، ابوتراب همدانی.

۱۹- «شمس طالعة»، عربی، سیّد عبد الله موسوی بلادی.

۲۰- «شمس طالعه»، فارسی، حاج میرزا محمّد طبیب زاده احمد آبادی، معاصر شیخ آغابزرگ طهرانی، چاپ شده در تهران۱۳٦۷.

۲۱- «البروق اللّامعة» عربی، شیخ علیّ بن محمّد جعفر شریعت‌مدار استرآبادی طهرانی، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری.

۲۲- «حقائق الأسرار»، شیخ محمّد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی، متوفای۱۳۳۰ قمری، ترجمه این کتاب چاپ شده است.

۲۳- «مشارق الشّموس الطّالعة»، میرزا ابراهیم بن الحاج عبد المجید شیرازی حائری.

۲٤- «الإلهامات الرّضویّة»، فارسی، سیّد محمّد لواسانی طهرانی، مشهور به عصّار متوفای۱۳۵۵.

۲۵- «الأنوار السّاطعة»، شیخ محمّد رضا غرّاوی معاصر شیخ آغا بزرگ طهرانی.

۲٦- «شرح الزّیارة الجامعة الکبیرة»، عربی، حاج ابوالقاسم تاجر طهرانی مشهور به پروین.

۲۷- «الأنوار السّاطعة»، عربی، سیّد محمّد وحیدی معاصر، شرح و ترجمه آن هردو چاپ شده‌اند.

۲۸- «الأنوار السّاطعة»، عربی، در ۵ مجلّد چاپ شده، شیخ جواد کربلائی معاصر.

۲۹- «مقام الولایة»، شرح فارسی مفصّل، حاج احمد زمرّدیان، معاصر.

۳۰- «الأنوار التّالعة»، عربی، حاج میرزا علی اصغر منوّری تبریزی، معاصر، چاپ شده.

۳۱- «في رحاب الزّیارة الجامعة»، عربی، سیّد علیّ صدر، معاصر، چاپ شده.

۳۲- «شناخت ارکان دین»، سیّد محمّد ضیاء آبادی، معاصر در ۳ مجلّد چاپ شده.

۳۳- «با پیشوایان هدایتگر»، سیّد علی میلانی، معاصر، در ۳ مجلّد چاپ شده.

۳٤- «جامعه در حرم»، سیّد مجتبی بحرینی، معاصر، در ۱ جلد قطور چاپ شده.

۳۵- «شرح زیارت جامعه کبیره»، فارسی، سیّد محمّد تقی نقوی، معاصر.

۳٦- «المعارف الرّافعة»، عربی، علی نظامی پور الهمدانی، معاصر چاپ شده.

۳۷- «المعارف العالیة»، عربی، حسن احمدی، معاصر.

و این‌جانب طی ٤ سال صبح‌های جمعه در بیت خود در شهر اصفهان برای شاگردان فاضل خود به شرح این زیارت با عظمت مشغول بودم که تا فقره با عظمت «و خزّان العلم» رسیدیم و اگر از نوار پیاده و تحریر گردد، زیاده از ده مجلّد خواهد شد و پس از هجرت به شهر مقدّس قم متاسّفانه نه آن درس ادامه پیدا کرد و نه درس‌های سابق از نوار پیاده شد، **لعلّ الله یحدث بعد ذلك أمراً.**

ج- زیارت جامعه کبیره در کتب فقهی و...

پذیرش عملی متأخّرین از علماء امامیّه

بسیاری از علماء شیعه امامیّه چون شیخ الطّائفة الحقّة طوسی و شیخ جلیل حسن بن سلیمان حلّی و سیّد استرآبادی و علّامه مجلسی و... و محدّث قمّی در مفاتیح‌الجنان و هدیّة‌الزّائرین و

بسیاری دیگر از علماء، این زیارت و حدیث آن را نقل و یا شرح کرده و اخذ به قبول نموده‌اند.

و بسیاری از علماء و فقهاء امامیّه در کتاب‌ها و فتاوای خود به متن زیارت جامعه کبیره اعتماد کرده‌اند، به فقراتی از آن استشهاد کرده و دلیل آورده‌اند، و یا در کتاب‌های مسائل حج و زیارت، این زیارت را آورده‌اند، و در کتاب ارزش‌مند مجمع البحرین نیز در چند مورد به این زیارت اشاره رفته است.[۲۱] هم‌چنین موارد بسیاری از آن در مباحث معرفتی و اعتقادی، محلّ استشهاد علما بوده است، و این‌جانب در درس معارف و فقه و دیگر درس‌ها بهره وافی از این‌گونه متون عالیه برده و بر آن‌ها تأکید داشته‌ام، و ایمان دارم تا زمانی که فقیه، معارف حقّه را از چنین متون معصومیّه نگیرد و اساس همه علوم و معارف قرار ندهد، نمی‌تواند به حقائق دیگر علوم دست یابد و «میزان» معرفت ولایت آنان (شناخت و طاعت آنان)، و برائت از شجره خبیثه ناریّه و فروعات آن است.

حضرات اهل‌بیت عصمت و طهات محمّد و آل محمّد صلّی الله علیهم و سلّم «خزّان علم الله و امناء الرّحمان و دعاة الی الله و حفظة سرّالله» اند، الله تعالی خیر و آغاز خلقت و شریعت و حق را از آنان قرار داده و فتح نموده و به آنان و برای آنان و به آنان ختم نموده است و تنها راه معرفت خود را معرفت نوریّه آنان که برترین اثراویند قرار داده است.

جای‌گاه زیارت در کلام علماء

در این‌جا کلمات نورانی بعضی از علماء را در عظمت جای‌گاه زیارت جامعه کبیره می‌آوریم تا شناختی هرچند به اجمال حاصل گردد:

سیّد جلیل نعمة الله جزائری قدّس سرّه در آغاز شرح خود می‌نویسد:

(روی محمّد ...) مجهول معروف بالکوفيّ، لکن هذه الزّيارة مذكورة في كتب الأصول و غيرها من كتب المزارات، و كتب الإستدلال، مجمعين على صحّتها، متلقّين لها بالقبول، و من أجل هذا كان بعض مشايخنا المحدّثين يُدخل هذا السّند في باب الصّحاح.

(روایت کرد محمّد...) مجهول و معروف به کوفی است، لکن این زیارت در کتاب‌های اصول و غیرآن از کتاب‌های زیارات و استدلالی ذکرشده، و همه برصحّت آن اجماع دارند، و آن‌را تلقّی به قبول نموده‌اند، و از این رو است که بعضی از مشایخ ما سند آن‌را در سندهای صحیح داخل می‌کنند.

سیّد جلیل محمّد بن عبدالکریم طباطبائی بروجردی مرقوم فرموده:

...و هي أفصح الزّيارات و أبلغها، و أعلاها و أعظمها و حريّ للزّائر أن لا يغفل عن جملة من معانيها الجليلة، و نكاتها اللّطيفة، و أسرارها الشّريفة، فلو تكلّمنا في شرحها بعض الكلام و نشير إلى جملة ممّا يخفى على بعض الأفهام، في حلّ عباراتها الأنيقة، و ألفاظها الفصيحة،... .

... و آن از رساترین و شیواترین، و والاترین و با عظمت‌ترین زیارت‌ها است، و شایسته است زائراز معانی بزرگ، و نکته‌های لطیف، و رازهای شریف آن غافل نشود، بنابراین اگربشود درباره شرح آن سخنانی بگوییم و به جمله‌ای از آن‌چه که بربرخی مخفی است اشاره‌ای نماییم ، درباره حلّ عبارت‌های زیبا، و الفاظ شیوای آن (زیارت)... .

عالم جلیل سیّد عبد الله شبّرقدّس سرّه در شرح خود براین زیارت با عظمت می‌نویسد:

إنّ الزّيارة الجامعة الكبيرة أعظم الزّيارات شأناً وأعلاها مكانة و مكاناً و أنّ فصاحة ألفاظها و فقراتها و بلاغة مضامينها و عباراتها تنادي بصدورها من عين صافية نبعت عن ينابيع الوحي و الإلهام و تدعو إلى أنّها خرجت من السنة نواميس الدّين و معاقل الأنام فإنّها فوق كلام المخلوق و تحت كلام الخالق الملك العلّام قد اشتملت على الإشارة إلى جملة من الأدلّة و البراهين المتعلّقة بمعارف أصول الدّين و أسرار الأئمّة الطّاهرين و مظاهر صفات ربّ العالمين و قد احتوت على رياض نضرة و حدائق خضرة مزيّنة بأزهار المعارف و الحكمة محفوفة بثمار أسرار أهل بيت العصمة و قد تضمّنت شطراً وافراً من حقوق أولي الأمر الّذين أمر الله بطاعتهم وأهل البيت الّذين

حثّ الله عليه متابعتهم وذوي القربى الّذين أمر الله بمودّتهم و أهل الذّكر الّذين أمر الله بمسألتهم مع الإشارة إلى آيات فرقانيّة و روايات نبويّة و أسرار إلهيّة و علوم غيبيّة و مكاشفات حقّيّة و حكم ربّانيّة... .[۲۲]

به راستی زیارت جامعه کبیره از مهم‌ترین زیارت‌ها و برترین آن‌ها در مقام و اهمّیّت است و فصاحت الفاظ و فرازهایش و بلیغ بودن معانی و عباراتش، حکایت از آن می‌کند که این زیارت از چشمه زلال ـ که از منابع وحی و الهام سرچشمه گرفته ـ صادر شده و از زبان عالمان و نوامیس دین و بزرگان مردم، خارج شده است. پس این زیارت، برتر از سخن مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است و شامل بعضی از دلیل‌ها و برهان‌های مربوط به شناخت اصول دین و اسرار امامان طاهر و مظاهر صفات پروردگار جهانیان است. و هم‌چنین دارای باغ‌های خوش منظر و بوستان‌های سرسبزی است که با شکوفه‌های معارف و حکمت آراسته شده و با میوه‌های اسرار اهل‌بیت عصمت علیهم السّلام همراه می‌باشد. این زیارت، شامل بخش کاملی از حقوق «اولو الأمر» است که خداوند مردم را به فرمان‌برداری و پیروی از ایشان امر کرده، و نیز شامل حقوق «ذوي‌القربی» و «أهل الذّكر» است که خداوند مردم را به پرسش مسائل از آنان امر فرموده است. این زیارت به آیات قرآنی، روایات نبوی، اسرار الهی، علوم غیبی، مکاشفات حقیق و حکمت‌های ربّانی اشاره دارد.

د- اهمّیّت و جای‌گاه زیارت جامعه کبیره

زیارت شریف جامعه کبیره از نیکوترین و مهم‌ترین زیارات اهل‌بیت علیهم السّلام است. این زیارت شریف برگی از شناسنامه و بیان فضائل و مراتب و مقامات حضرات آل محمّد صلوات الله علیهم است که بنابر فرموده ایشان غیرقابل إحصاء می‌باشد، رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«لَوْ أَنَّ الْغِياضَ أَقْلامٌ، وَ الْبَحْرَ مِدادٌ، وَ الْجِنَّ حُسّابٌ، وَ الْإِنْسَ كُتّابٌ، ما أَحْصَوْا فَضائِلَ

أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ».[۲۳]

اگر درختان ابزار نوشتن، دریاها جوهر مرکّب، جنّیان حساب‌گر و انسان‌ها نویسنده شوند؛ نمی‌توانند فضیلت‌های امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب را به شماره آورند.

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«ما تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنا إِلّا أَلِفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ».[۲۴]

(به نسبت حروف الفبا) از فضائل ما (اهل‌بیت)، جز(به اندازه) یک الف ناقص روایت نمی‌کنید (از فضائل ما جزاندکی به شما نرسیده است).

و امام حسین علیه السّلام فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي فَضَّلَنا عَلىٰ كَثيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنينَ، وَ عَلىٰ جَميعِ الْمَخْلُوقينَ، وَ خَصَّ جَدَّنا بِالتَّنْزيلِ، وَ التَّأْويلِ، وَ الصِّدْقِ، وَ مُناجاةِ الْأَمينِ جَبْرَئيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ جَعَلَنا خِيارَ مَنِ اصْطَفاهُ الْجَليلُ، وَ رَفَعَنا عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعينَ».[۲۵]

ستایش تنها برای خدایی است که ما (اهل‌بیت) را بربسیاری از بندگان مؤمنش و نیزبر همه آفریدگان برتری داد، و جدّ ما را به تنزیل (فروفرستادن قرآن برقلب مطهّرایشان) و تأویل (محلّ قرارداد باطن آیات قرآن کریم) مخصوص گرداند و نیزبه راستی و نجوا با امین (وحی) جبرئیل علیه السّلام مختص نمود، و ما را برترین‌های برگزیدگان (خداوند) جلیل قرار داد، و ما را برهمه آفریدگان رفعت داد.

فضائل و مراتب و مقامات آنان را تنها خالق تبارک و تعالی می‌داند و دیگران تاب حمل و احتمال آن را ندارند، از امیرالمؤمنین و امام محمّد باقرو جعفرصادق علیهم السّلام است که فرمودند:

«إِنَّ أَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لا يَحْتَمِلُهُ (لا يَعْرِفُ كُنْهَهُ) إِلّا ثَلاثَةٌ: مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمانِ... ».[۲۶]

به راستی که (دانستن و پذیرفتن) امر (معرفت و طاعت) ما (اهل‌بیت) سخت و

سختی‌طلب است، جز سه گروه: فرشته مقرّب یا پیامبر فرستاده شده یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، آن را حمل نمی‌کند (و یا منتهای آن را نمی‌شناسد).

بنابراین برای شیعیان خویش در این زیارت و دیگر زیارت‌ها، تنها به آن مقامات الهیّه اشاره‌ای نموده‌اند و هرکس براساس قابلیّت و ظرفیّت خود، از آن دریای پرجوشش و بی‌منتها، تنها نَمی درمی‌یابد.

این زیارت در میان زیارت‌هایی که برای حضرات آل‌محمّد صلّی الله علیهم از آن‌ها روایت شده، چون خورشیدی درمیان اقمار و ستارگان می‌درخشد و گنج بسیار گران‌بهایی است که دارای گوهرهایی پربها در شناخت برترین مخلوقات و آثار ربّ جلیل است که با معرفت آنان می‌توان به معرفة‌الله تعالی دست یافت و رضای او را کسب نمود.

کسانی که خواستار معرفة‌الله تعالی باشند، باید به متونی هم‌چون این زیارت عالیة المضامین مراجعه نموده و دقّت کافی را برای فهم آن به کار بندند تا از آن بهره ببرند، زیرا معرفت حضرت حق جلّ و علا به آثار است و معصومین علیهم السّلام، برترین اثرخدا هستند، مَظهَر و مُظهِر ارادات الهیّه، و معرفت او به معرفت اینان است یعنی در معرفة‌الله موضوعیّت دارند، چنان‌چه فرمودند:

«لا یَسَعُ النّاسَ إلّا مَعْرِفَتُنا، وَ لا یُعْذَرُ النّاسُ بِجَهالَتِنا. مَنْ عَرَفَنا کانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْکَرَنا کانَ کافِراً، وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنا وَ لَمْ یُنْکِرْنا کانَ ضالّاً، مَنْ عَرَفَنا فَقَدْ عَرَفَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ أَنْکَرَنا فَقَدْ أَنْکَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ».[۲۷]

مردم راهی جز معرفت ما ندارند، و بر نشناختن ما معذور نیستند. هرکه ما را معرفت کند (به جایگاه ما در دین و هستی ایمان آورد) مؤمن است، و هرکه انکار کند کافر است، و کسی که نشناسد و انکار هم نکند گمراهست، هرکه ما را معرفت کند به تحقیق الله عزّوجل را معرفت کرده، وهرکه ما را انکار نماید الله عزّوجل را انکار کرده است.

و تنها طریق صحیح معرفةالله نیزایشان هستند که طریق وحید دریافت و تحقّق معرفت رب و ارادات او می‌باشند، فرمودند:

«بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ...[۲۸] بابُهُ الَّذي يَدُلُّ عَلَيْهِ، نَحْنُ الْأَدِلّاءُ عَلَى اللهِ، وَ لَوْلانَا ما عُبِدَ اللهُ».[۲۹]

توسط ما و به واسطه ما (اهل‌بیت) الله پرستیده شد، و به وسیله ما الله شناخته شد، و به واسطه ما خداوند تبارک و تعالی یگانه شمرده شد... و ما (اهل‌بیت) درگاهی هستیم که بر (معرفت خداوند) دلالت می‌کند، تنها ما راهنمایان بر (معرفت و طاعت) الله هستیم، و اگرما نبودیم، الله (به‌درستی) پرستیده نمی‌شد.

هم‌چنان که در همین زیارت باعظمت، یعنی زیارت جامعه کبیره است:

«... بِمُوالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعالِمَ دينِنا، وَ أَصْلَحَ ما كانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيانا، ... ».

... خداوند به سبب دوستی و پیروی از شما (اهل‌بیت وحی) معالم (و اصول) دینمان را به ما آموخت، و آن‌چه تباهی در امردنیای ما بود اصلاح فرمود... .

این زیارت از کامل‌ترین و نیکوترین زیارات است، از خصوصیّت‌های این زیارت این است‌که با آن می‌توان همه حضرات معصومین را زیارت نمود، زیرا همه آنان دارنده این صفات و مقامات و منازل می‌باشند.

این زیارت، میراثی جاودان از معارف و فقه و عبادت و تاریخ امامان نور است، وسیله تقرّب به الله تعالی و رسول‌الله و خاندان اطهرش و ارتباط با آنان.

زیارت جامعه شامل معانی غریبه و اسرار مستصعبه اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام است. الفاظ بلیغ و امور بدیع و اسرار منیع و حکایت احوال شریف و رفیع اهل‌بیت وحی در این زیارت همه حکایت از صدور آن از معدن عصمت و طهارت و علم می‌کند؛ رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ عَلىٰ كُلِّ حَقٍّ حَقيقَةً، وَ عَلىٰ كُلِّ صَوابٍ نُوراً».[۳۰]

همانا برهرحقّی حقیقتی، و برهردرستی نوریست.

فطرت سلیمه، معانی بلند این زیارت را به جان و دل می‌پذیرد، و انقلابی عظیم در وجود انسان به پا می‌کند.

این زیارت ظواهری نورافشان بردل‌های مستعد و قابل دارد، بواطنی روشن‌ترو روشنایی‌بخش از خفایای اسرار وجودی اهل بیت در عوالم پیشین و حال و آخرت دارد.

وظیفه ما احیای امر اهل‌بیت اطهار است

مداومت برقرائت آن، خاصّه در مجامع شیعه و زیارت‌گاه‌های اهل‌بیت، عمل به اصل واجب «مودّت» و اِظهار آن و از مصادیق عالی احیای امرِاهل‌بیت نبوّت و رسالت است که ما مأمور به آن می‌باشیم؛ که فرمودند:

«أَحْیوا أَمْرَنا، رَحِمَ اللهُ مَنْ أَحْیا أَمْرَنا ... ».[۳۱]

امرما (اهل‌بیت) را زنده نمایید، رحمت خداوند برکسی‌که امرما را زنده گرداند... .

برما واجب است که در متن این زیارت درایت و تفقّه هرچه بیش‌تر، دقیق‌ترو عمیق‌تر نماییم تا به درجات عالیه معرفت برسیم.

زیارت با ما چه می‌کند؟

این زمان که عقاید بیشترمردم فاسد و باطل شده، و از اخلاق انسانی به بهیمی سقوط بلکه از آن نیز گمراه‌تر شده‌اند، برای اصلاح خود و نجات از کفرو شرک و جهل ـ که اساس و اصل مفاسد و مهالک هستند ـ راهی جزبازگشت به الله تعالی و اولیاء حقّ او نیست، و بهترین توشه برای اصلاح انسان و عقائد او، توجّه و فهم عمیق و دقیق متونی چون زیارت جامعه کبیره است. چنین زیارتی به ذات انسان، صفا و خلوص و ایمانی ثابت و برقرار می‌بخشد، شقاوت او را به سعادت مبدّل نموده و انسان را از وسوسه‌ها و شبهه‌های شیطان و شیطان‌صفتان حفظ می‌کند. با توسّل به اولیاء معصوم به وسیله چنین زیاراتی است‌که ولیّ معصوم، برای تقرّب الی الله وسیله می‌شود که فرمود: «وَابْتَغوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ».

معرفت ولایت «اصل الأصول دین الله» است

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در حدیث متواتر فرمودند:

«مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ ماتَ میتةً جاهِلِیَّةً»

هرکه بمیرد حال آن‌که امام زمان خود را معرفت نکند، به مرگ جاهلیّت (و کفر) مرده است.

و زیارت جامعه کبیره مجموعه‌ای از معارف درباره حضرات آل‌الله علیهم صلوات الله است، شخص، با فهم دقیق و ایمان به محتوای آن، از جاهلیّت و کفر قیاس آن حضرات با دیگران، به ایمان خالص می‌رسد، از بهترین راه‌های شناخت حجج الهی مراجعه به متون فرمایش آنان است و این زیارت یکی از بهترین و جامع‌ترین متون برای معرفت آنان است.

از دلائل این زیارت این است‌که زندگی آن حضرات جاودانه است و همه در آن مقامات مقیم‌اند، که وجه الله‌اند و وجه الله باقی است؛

«کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ * وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ».

هرکه روی زمین است فانیست * و روی پروردگارت که دارای شکوه و بزرگواری است باقی می‌ماند.

«فَأَیْنَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ».

پس هرجا روی گردانید همان‌جا روی خدا است.

و توجّه به ربّ جلیل از طریق وجه الله است. مقصود از خلقت خلق و غایت شریعت و عامل به تمام حقیقت شریعت آنان‌اند. در این زیارت به بهترین وجه بیان شؤون ولایت و صفات مقام امامت و بیان حقائق الهیّه آن شده و در خود بیان فضائل و مباحث آن حضرات را دارد، چنان‌که از همه زیارات جامع‌تر و دارای حقایق معنوی و دقایق و اشارات برای خواص است.

در این زیارت برای ما بیان فرموده‌اند که مراد و خواسته خداوند و آنان از ما در معرفت حضرات اهل‌بیت علیهم السّلام چیست.

معرفت به مقامات و شؤونات آنان که برترین آثار الله می‌باشند، جز برای اصحاب عقل سلیم تابع عقل کلّ حاصل نگردد، وخیری جز توجّه با معرفت و طاعت و تسلیم محض به آنان نیست. و از معارف این زیارت این است که ارتفاع حضرات آل‌الله نوری و جوهری است، و در این ارتفاع کسی را با آنان شراکتی نیست؛

«فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ»[۳۲]

(آن مشکات نور) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده آن‌جا رفعت یابد و نامش در آن‌ها ذکر شود، و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فيهِ، فَكُنّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَنا مِنْهُ نَصيباً، وَ خَلَقَ أَرْواحَ شيعَتِنا مِنْ طينَتِنا، وَ أَبْدانَهُمْ مِنْ طينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ الطّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ في مِثْلِ الَّذي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصيباً إِلّا لِلْأَنْبِياءِ، وَ لِذٰلِكَ صِرْنا نَحْنُ وَ هُمُ النّاسَ، وَ صارَ سائِرُ النّاسِ هَمَجاً- لِلنّارِ وَ إِلَى النّارِ».[۳۳]

خداوند (روح) ما (اهل‌بیت وحی) را از نور عظمت خویش آفرید، آن‌گاه آفرینش ما را (یعنی پیکر ما را) از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورت‌گری کرد و آن نور را در آن جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم، و برای هیچ‌کس از آن‌چه در خلقت ما نهاد، بهره‌ایی قرار نداد، و روح شیعیان ما را از گِل ما آفرید، و بدنشان را از گِلی در خزانه و پوشیده پایین‌تر از گل ما. و خدا هیچ‌کس را جز پیامبران از خلقت ایشان بهره‌ایی نداد، از این رو ما و آن‌ها آدمی شدیم، و مردم دیگر خر مگس‌هایی، سزاوار آتش‌اند و به‌سوی آتش می‌روند.

حضرات آل‌الله اصل نور عظمةالله هستند و دیگران به نور آنان وجود و کمال یافته‌اند، که مثل اعلی و جمیع اسماء الله الحسنی و مظاهر اسماء و صفات افعال ذات مقدّس الله تبارک و تعالی آنان هستند، و آن‌چه را که انبیاء، رسل، ملائکه، کرّوبیان و شیعیان دارند، همه از اِشراقات و شعاع و جزء و فاضل آنان است.

بخش اعظم این زیارت درباره ولایت آل‌الله است، و با بیان آن معلوم گردید که از ما ولایت به تفصیل خواسته شده، و این زیارت متضمّن بعضی از تفاصیل شده است.

ولایتی که خواسته ربّ جلیل است، ولایتی برخواسته از معرفتی صحیح و بالتّفصیل و به حقیقت تامّه آن است، و آن درجاتی دارد و به طیّ آن‌ها ارتقاء حاصل شود؛ «إِقْرَأْ وَ ارْقَ»، و تسلیم محض به آنان عالی‌ترین درجات است، تا این‌که آنان احتمال امر خودشان را برای سالک صراط مستقیم محمّد و آل محمّد صلّی الله علیهم مشیّت کنند؛ «مَنْ شِئْنا یاأَبَا الصّامِتِ».[۳٤]

این زیارت با عظمت تحفه‌ای از جانب حجّة الله، و اذن دخول در حرم ولیّ الله است که زیارتش زیارت الله است، باید قدر آن‌را بدانیم که اگربدانیم از شوق این‌که محرم حرم الله شده‌ایم و با امام و حجّت الله تعالی سخن می‌گوییم، دیگرروح ما در این قالب نمی‌ماند و به مدد ولیّ الله خرق حجب می‌نماید:

«إِلٰهي هَبْ لي كَمالَ الإِنْقِطاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إِلَيْكَ، حَتّىٰ تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلىٰ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ، وَ تَصيرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ».

بارالها مرا کمال بریدن (از غیر) به درگاهت عطا فرما، و چشم دل ما را به نور توجّه به خودت روشن ساز، تا آن‌که چشم دل ما پرده‌های نور را پاره کند، و به سرچشمه عظمت برسد، و جان‌های ما به عزّت بارگاه قدس تو درآویزد... .

و به اوج عظمت حضور در بارگاه وجه الله پرمی‌کشد. آن‌جاست‌که محرم حرم الله شده‌ایم.

پی‌نوشت‌های بخش پنجم

---

۱ - مستدرك الوسائل: ج۱۰ ص٤١٦ ـ ٤٢٥.

۲- فهرست كتب الشّيعة و أصولهم و أسماء المصنّفين و أصحاب الأصول، الشيخ الطوسيّ: ص٤٤٢ رقم۷۱۰.

۳ - المقنع، الشّيخ الصّدوق: ص٥.

٤ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج۲ قسم۱ ص۲٦۷.

٥- المزارالكبير: ص۲۷.

٦ - الحدائق الناضرة: ج٦ ص٤۷.

۷ - تنقيح المقال في علم الرجال (رحلى): ج۲ قسم۲ ص۹٥ رقم۱۰٥۰۳.

۸ - تنقيح المقال في علم الرجال (رحلى): ج۲ قسم۲ ص۹٥ رقم۱۰٥۰۳ محمّد بن جعفربن محمّد بن عون الأسديّ الكوفيّ أبوالحسين ساكن الرّيّ يقال له محمّد بن أبي عبد الله: عنونه النّجاشى كذلك و قال: كان ثقة صحيح الحديث إلّا أنّه روى عن الضّعفاء، و كان يقول بالجبرو التّشبيه و كان أبوه وجهاً، روى عنه أحمد بن محمّد بن عيسى، له كتاب الجبرو الأستطاعة، أخبرنا ابو العبّاس بن نوح قال: حدّثنا الحسن بن حمزة قال: حدّثنا محمّد بن جعفرالأسديّ بجميع كتبه. قال: و مات أبوالحسين محمّد بن جعفرليلة الخميس لعشرخلون من جمادى الأولى سنة اثنتى عشرة و ثلثمائة. و قال ابن نوح: حدّثنا الحسن بن داود قال: حدّثنا احمد بن حمدان القزوينيّ عنه بجميع كتبه انتهى. و مثله إلى قوله ابن عيسى فى القسم الأوّل من الخلاصة و زاد بين قوله و التّشبيه و بين قوله و كان أبوه وجهاً قوله: فأنا في حديثه من المتوقّفين. و قال ابن داود فى الباب الأوّل بعد عنوانه بمثل ما ذكرناه فى العنوان: لم جش كان ثقة صحيح الحديث غيرأنّ فيه طعناً أوجب ذكره فى الضّعفاء انتهى. و عنونه فى الباب الثّانى بالعنوان المذكور ثمّ كتب: لم جش كان ثقة صحيح الحديث إلّا أنّه روى عن الضّعفاء و كان يقول بالجبرو التّشبيه انتهى. و أقول:

لاأرى لتوقّف العلّامة رحمه الله و لا لعدّ ابن داود إيّاه مرّتين و قوله: أنّ فيه طعناً اوجب ذكره فى الضّعفاء وجهاً ضرورة إنّ ما حسباه طعناً ليس إلّا أمرين أحدهما روايته عن الضّعفاء و هذا لا يقتضي عدم اعتبار ما رواه عن الثّقات، و غاية ما يفيده عدم كون مراسيله حجّة كمراسيل ابن ابى عمير، و ذلك ليس فيه طعن بوجه لأنّ تأليف كتاب من أخبار صحاح و ضعاف و إيراد الغثّ و السّمين لو كان طعناً للزم الطّعن في جمع كثير من الثّقات. ثانيهما: قوله بالجبر و التّشبيه فإنّه لو كان على حقيقته لأوجب فسقه بل كفره، فتصريح النّجاشيّ مع نسبة ذلك إليه بوثاقته و عدالته و صحّة حديثه قرينة قطعيّة على إرادته من القول بالجبر و التّشبيه ما لا ينافي العدالة مضافاً إلى أنّه أستاد الكلينيّ رحمه الله و قد أكثر الرّواية عنه في الكافي فلو كان ممّن يقول بالجبر و التّشبيه لأطّلع عليه الكلينى رحمه الله و لترك الرّواية عنه، و لا يعقل اطلاع النّجاشيّ المتأخّر عنه بكثير على ما لم يطّلع عليه تلميذه و إلى أنّ الصّدوق رحمه الله ولد فى الغيبة الصّغرى و كان ابوه معاصراً للرّجل و يبعد كلّ البعد عدم اطّلاعه على مذهب الرّجل او اطّلاعه و إكثاره الترضّي عنه كما لا يخفى على الخبير بكتبه، و إلى أنّه روى اخباراً كثيرة دالّة على بطلان الجبر و التّشبيه و نفيهما أوردها الكلينيّ رحمه الله فى اصول الكافي فلو كان فيه شائبة القول بذلك لم يكن ليروي ما يردّه و يبطل مذهبه، فالحقّ أنّ الرّجل ثقة صحيح الحديث يعتمد على ما رواه مسنداً بسند معتمد. و لقد أجاد من وثّقه كالفاضل المجلسيّ في الوجيزة و الطّريحيّ و الكاظميّ فى المشتركاتين و الفاضل الجزائريّ، قال الأخير في الحاوي بعد عدّه في فصل الثّقات و نقله عبارة النّجاشيّ و الخلاصة ما لفظه: الّذي يظهر لي أنّ هذا هو محمّد بن جعفر الأسديّ المذكور سابقاً و يدلّ عليه قول العلّامة رحمه الله في الفوائد ما صورته: قال الشّيخ رحمه الله: و قد كان في زمان السّفراء المحمودين أقوام ثقات ترد عليهم التّوقيعات من قبل المنصوبين للسفّارة من الأصل منهم؛ أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ، قال بعد قصص: و مات الأسديّ على ظاهر العدالة لم يتغيّر و لم يطعن عليه في شهر ربيع الأخر سنة اثنتى عشرة و

ثلثمائة إنتهى. و أقول: ما نقله عن العلّامة في فوائده قد أسبقنا نقله بتمامه مع القصص الّتي أشار إليها عن الشّيخ رحمه الله في كتاب الغيبة و ذلك يردّ ما أبداه هنا من التوقّف في المقام إلّا أن لا يكون بناء العلّامة على إتّحاد الرّجل مع محمّد بن جعفر الأسدي الرّازي المزبور و لكنّ الأتحاد ممّا يجزم به كلّ من لاحظ إتّحاد الأسم و إسم الأب و الكنية و اللّقب. و ما نسب إلى الشّيخ رحمه الله من عنوانه إيّاه في رجاله مرّتين لا أصل له أوّلاً و لا يدلّ على التعدّد ثانياً كما لا يخفى على الخبير بوضع الشّيخ رحمه الله في رجاله و فهرسته و إذ قد ثبت الأتّحاد إزداد وثاقة الرّجل قوّةً و ازداد توقّف العلّامة رحمه الله فيه، و هنا و قد تلخّص ممّا ذكرناه هنا و هناك أنّ محمّد بن جعفر بن محمّد الأسديّ أبا الحسين الرّازيّ و محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسديّ أبا الحسين ساكن الرّيّ و محمّد بن أبي عبد الله و أبا الحسين الرّازيّ و أبا الحسين الأشعريّ المتقدّم شخص واحد، و إنّ الأختلاف في الأوصاف، عباراتنا شتّى و حسنك واحد و كلّ إلى ذاك الجمال يشير، و عدّ إبن داود إيّاه بعناوين مختلفة لا يضرّنا بعد تبيّن الأتّحاد واقعًا لأنّ تعدّد عنوان شخص واحد في كلماتهم بعناوين مختلفة شايع بين أرباب هذا الفنّ. ثم لمّا آل الأمر بي إلى هنا عثرت على كلام المولى الوحيد فى المقام مؤيّد لما بنينا عليه من وثاقة الرّجل و عدم كون ما نسب إليه النّجاشيّ من القول بالجبر و التّشبيه على حقيقته، فلزمني نقل كلامه قدّس سرّه لإحكام أمر ما بنينا عليه. قال رحمه الله: ذكر الصّدوق رضي الله عنه: إنّه من وكلاء الصّاحب الّذين رواه و وقفوا على معجزاته من أهل الرّيّ النّساميّ و الأسديّ يعنى نفسه. و أمّا الشّيخ فقد مرّ تبجيله له و ترحّمه عليه و إنّه مات على العدالة و لم يطعن عليه مع أنّه ذكر أنّ له كتاب الإستطاعة فالظّاهر عدم دلالة كتابه على القول بالجبر و عدم قوله بالتّشبيه ايضاً و لذا قال فيه ما قال. و امّا التّلّعكبريّ و ابن حمزة و غيرهما من الأجلّة فقد رووا كتبه جميعاً من دون تأمّل منهم بل المستفاد من كلام الشّيخ رضي الله عنه أنّ احداً لم يطعن عليه بوجه، و يدلّ عليه أيضاً كونه من وكلائهم عليهم السّلام و أبوابهم و ورود التّوقيعات المعروفة عليه، فالظّاهر أنّ النّجاشيّ توهّم من

كتبه كما نشاهده في أمثال زماننا إنّ الفضلاء يرمون الفضلاء بالعقايد الفاسدة بالتوهّم. يقول مصنّف هذا الكتاب عبد الله المقامقاني: لا أرضى من المولى الوحيد قدّس سرّه بهذا التّعبير لأنّي أحاشي النّجاشيّ من أن يرمي شخصاً بالوهم كما أحاشي الوحيد رحمه الله عن كون ما صدر منه بالنّسبة إلى صاحب الحدائق في كربلاء المشرّفة لداع نفسانيّ و كان الأولى أن يعبّر بمثل ما عبّرنا من أنّ توثيقه إيّاه يكشف عن أنّ رميه بالقول بالجبر و التّشبيه ليس على حقيقته، بل لروايته أخبار الجبر و التّشبيه كما حمله الفاضل المجلسيّ بقوله الّذي نقله الوحيد بقوله بعد العبارة المزبورة قال جدّي رحمه الله: الظّاهر أنّه كان يروي أخبار الجبر و التّشبيه كما رواه الأكثر و ورد به القران المجيد بحسب الظّاهر، وردّه على أهل الإستطاعة لا يستلزم كونه جبريّاً لإمكان كونه قائلاً بالحقّ من أنّه لا جبر و لا تفويض، و لمّا كان الأكثر على الإستطاعة تبعاً للمعتزلة ضعّفوا من لم يقل بها، و لو كان فاسد المذهب كيف اعتمد الصّاحب عليه السّلام عليه و جعله بابه، و روى في كمال الدّين و غيبة الشّيخ اخباراً كثيرةً تدلّ على وكالته و ظهور المعجزة منه على يده. و قال ايضاً: في كمال الدّين أخبار كثيرة تدلّ على جلالة قدره و عظم منزلته من صاحب الزّمان أرواحنا فداه -إلى أن قال-: ذكر بعض الفضلاء المتجرّين أنّ أهل قم على الجبر و التّشبيه سوى ابن بابويه، و السّبب ما ذكرنا و عدم تأويلهم ما دلّ عليها إما بناء على الظّهور أو عدم جرئتهم على التّأويل على رايهم، بل يقولون مجملاً له محمل، انتهى يعنى كلام المجلسى رحمه الله. ثمّ قال الوحيد رحمه الله فى العدّة جواباً لما أورد عليه: لأيّ شيء تعملون بأخبار المخالفين للحقّ و أمّا المجبّرة و المشبّهة أاوّل ما في ذلك إنّا لا نعلم أنّهم مجبّرة و لا مشبّهة و أكثر ما معنا أنّهم كانوا يروون ما تضمّنهما و ليس رواياتهم دليلاً على اعتقادهم بصحّتها بل بيّنا الوجه في روايتها و أنّه غير الإعتقاد لمتضمّنها انتهى -يعنى ما فى العدّة-. ثم قال: و مرّ في أحمد بن نوح و سيجيء في هارون بن مسلم ماله دخل فى المقام.

تذييل: حكى البحرانيّ في حاشية البلغة عن بعض حواشي الخلاصة أنّه قال: توهّم بعض

مشايخنا إتّحاد محمّد بن جعفربن محمّد بن عون مع الرزّاز ثمّ قال: و هو سخيف. قلت: وجه السّخافة ظاهر ضرورة إختلاف الكنية و النّسب و اين أبو العبّاس الّذي لم يتعرّض له علماء الرّجال من أبي الحسين الّذي تعرّض له الكلّ مضافاً إلى أنّ ذاك كما سمعته من أبي غالب مات سنة عشر و ثلثمائة و هذا كما سمعته من النّجاشيّ مات سنة اثنتي عشرة و ثلثمائة فتعدّد الرّجلين ممّا لا ينبغي التّامّل فيه، و العجب من جامع الرّوات حيث جزم باتّحاد المبحوث عنه مع الرّزّاز فلاحظ و تامّل التّميّزقد سمعت من النّجاشيّ رواية الحسن بن حمزة عنه و به ميّزه في المشتركاتين، و زاد رواية أحمد بن محمّد بن عيسى و بروايته عن محمّد بن اسمعيل البرمكيّ و بعد ما بيّنا من إتّحاده مع محمّد بن أبي‌عبدالله و محمّد بن جعفرأبي الحسين الأسديّ يأتي فيه ما مرّ هناك من رواية جمع عنه.

۹ - الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص٤١٥ أخبرنا أبو الحسين بن أبي جيّد القمّيّ، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن صالح بن أبي صالح قال: سألني بعض النّاس في سنة تسعين و مائتين قبض شيء فامتنعت من ذلك و كتبت أستطلع الرّأي فأتاني الجواب: بِالرِّيِّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍالْعَرَبِيُّ فَلْيُدْفَعْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ مِنْ ثِقاتِنا.

۱۰- الكافي: ج۱ ص۵۲۳ ح۲۳- عليّ بن محمّد، عن محمّد بن عليّ بن شاذان النّيسابوريّ قال: إجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهماً فأنفت أن أبعث بخمسمائة تنقص عشرين درهماً، فوزنت من عندي عشرين درهماً و بعثتها إلى الأسديّ و لم أكتب ما لي فيها، فورد: وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ لَكَ مِنْها عِشْرُونَ دِرْهَماً. و دلائل الإمامة: ص۵۲۵ ح۴۹۷/ ۱۰۱- و حدّثني أبو المفضّل محمّد بن عبد الله، قال: حدّثني عليّ بن محمّد المعروف بعلّان الكلينيّ، قال: حدّثني محمّد بن شاذان بن نعيم بنيشابور، قال: ... . و كمال الدين و تمام النّعمة: ج۲ ص۴۸۵ ب۴۵ ح۵- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه، عن سعد بن عبد الله، عن عليّ بن محمّد الرّازيّ المعروف بعلّان الكلينيّ قال: حدّثني محمّد بن شاذان بن نعيم النّيسابوريّ

قال: ... . و كمال الدين و تمام النّعمة: ج۲ ص۵۰۹ ب۴۵ ح۳۸- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمّد بن شاذان بن نعيم الشّاذانيّ قال: ... . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج۲ ص۳۶۵ و بهذا الإسناد (أخبرني أبو القاسم جعفربن محمّد، عن محمّد بن يعقوب- معلّق) عن عليّ بن محمّد، عن محمّد بن شاذان النّيسابوريّ قال: ... . الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص۴۱۷ محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن محمّد، عن محمّد بن شاذان النيشابوريّ قال: ... . و الصّراط المستقيم: ج۲ ص۲۴۷ ح۱۱ و كشف الغمّة في معرفة الأئمّة: ج۲ ص۴۵۶ و منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجّة عليه السّلام: ص۱۱۶ فصل۸. ر.ک. الخرائج و الجرائح: ج۲ ص۶۹۷ ح۱۴.

۱۱ - كمال الدّين و تمام النّعمة: ج۲ ص۴۸۸ ب۴۵ ح۹- و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه، عن سعد بن عبد الله، عن عليّ بن محمّد الرّازيّ، عن نصر بن الصبّاح البلخيّ قال: كان بمرو كاتب كان للخوزستانيّ سمّاه لي نصر و اجتمع عنده ألف دينار للنّاحية فاستشارني فقلت: إبعث بها إلى الحاجزيّ فقال: هو في عنقك إن سألني الله عزّوجلّ عنه يوم القيامة؟ فقلت: نعم. قال نصر: ففارقته على ذلك ثمّ انصرفت إليه بعد سنتين فلقيته فسألته عن المال فذكر: أنّه بعث من المال بمائتي دينار إلى الحاجزيّ فورد عليه وصولها و الدّعاء له و كتب إليه: كانَ الْمالُ أَلْفَ دينارٍ فَبَعَثْتَ بِمِائَتَيْ دينارٍ فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُعامِلَ أَحَداً فَعامِلِ الْأَسَدِيَّ بِالرَّيِّ. قال نصر: و ورد عليّ نعي حاجز فجزعت من ذلك جزعاً شديداً و اغتممت له فقلت له: و لم تغتمّ و تجزع و قد منّ الله عليك بدلالتين؛ قد أخبرك بمبلغ المال و قد نعى إليك حاجزاً مبتدئاً. و الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص۴۱۵ و روى محمّد بن يعقوب الكلينيّ، عن أحمد بن يوسف الشّاشيّ قال: قال لي محمّد بن الحسن الكاتب المروزيّ: وجّهت إلى حاجز الوشّاء مائتي دينار و كتبت إلى الغريم بذلك، ... . و الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۶۹۵ ب ۱۴ ح ۱۰- با تفاوت.

۱۲ - كمال الدّين: ج۲ ص۵۰۹ ب۴۵ ضمن ح۳۸- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي

الله عنه قال: حدّثنا أبي، حدّثنا محمّد بن شاذان بن نعيم الشّاذانيّ قال: أنفذت بعد ذلك مالاً و لم أفسّر لمن هو فورد الجواب: «وَصَلَ كَذا وَ كَذا مِنْهُ لِفُلانٍ كَذا وَ لِفُلانٍ كَذا». و الثّاقب في المناقب: ص۵۹۹ ح۵۴۵- از محمّد بن شاذان بن نعيم مانند كمال الدّين.

۱۳ - الكافي: ج ۱ ص ۵۲۲ ح ۱۷ ۱۷- عليّ، عمّن حدّثه قال: ولد لي ولد فكتبت أستأذن في طهره يوم السّابع فورد: «لا تَفْعَلْ». فمات يوم السّابع أو الثّامن ثمّ كتبت بموته فورد: «سَتُخْلَفُ غَيْرَهُ وَ غَيْرَهُ فَسَمِّ الْأَوَّلَ أَحْمَدَ وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً». فجاء كما قال. قال: و تهيّأت للحجّ و ودّعت النّاس و كنت على الخروج فورد: «نَحْنُ لِذٰلِكَ كارِهُونَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ». قال: فضاق صدري و اغتممت و كتبت: أنا مقيم على السّمع و الطّاعة غير أنّي مغتمّ بتخلّفي عن الحجّ. فوقّع: «لا يَضيقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ قابِلاً إِنْشاءَاللهُ». قال: و لمّا كان من قابل كتبت أستأذن فورد الإذن فكتبت: أنّي عادلت محمّد بن العبّاس و أنا واثق بديانته و صيانته. فورد: «الْأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَديلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلا تَخْتَرْ عَلَيْهِ». فقدم الأسديّ و عادلته. و كمال الدّين: ج۲ ص۴۸۹ ب۴۵ ذيل ح۱۲- حدّثنا أبي رضي الله عنه، عن سعد بن عبد الله، عن محمّد ابن صالح قال: و حدّثني أبو جعفر:- أوّل آن با اندک تفاوتی. و دلائل الإمامة: ص ۲۸۸ (۵۲۷ ح ۵۰۲ ط ج)- أوّل آن، چون الكافي با اندک تفاوتی. و الإرشاد: ص۳۵۵ همچون الكافي با اندک تفاوت، از ابن قولويه از محمّد بن يعقوب الكليني. و الغيبة، الطّوسيّ: ص۲۸۳ ح۲۴۲بعضی از آن را مانند الكافي، با اندک تفاوتی، به سندش از شيخ كليني. و الخرائج و الجرائح: ج۲ ص۷۰۴ ب ۱۴ ح ۲۱ مانند الكافي. و الثّاقب في المناقب: ص۶۱۱ ح ۵۵۷ اوّل آن، مانند كمال الدين، با تفاوتی اندک، مرسل، از محمّد بن صالح. و فرج المهموم: ص۲۴۴بعضی از آن از دلائل الإمامة، باتفاوتی اندک، و از أبو العبّاس الحميريّ. و كشف الغمّة: ج۳ ص۲۴۵از الإرشاد، باتفاوتی.

۱۴ - الفهرست، النجاشيّ: ص۳۴۱ الرّقم۹۱۵.

۱۵ - تفسير علیّ بن ابراهيم القميّ: ج۱ ص۳۱۹ و چاپ ديگری ص۳۸۹.

۱٦ - تفسیرعلیّ بن ابراهیم القمیّ: ج۱ ص٤.

۱۷- الكافي: ج۱ ص٦٨ ح۱۰ و من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص۱۰ ح۳۲۳۳ و تهذيب الأحكام: ج٦ ص۳۰۲ ب۹۲ ح٥٢/٨٤٥ و الإحتجاج على أهل اللّجاج: ج۲ ص۳٥٦.

۱۸- شرح نهج‌البلاغة: ج۱۰ ص۱۲۸.

۱۹- نجم ثاقب در احوال امام غایب علیه السَّلام: ج۲ ص۷۱۲ حکایت هفتادم. از او: العبقريّ الحسان: ج٦ ص٤٧۰ یاقوته٤ و مفاتيح الجنان.

۲۰ - الأنوار اللّامعة في شرح الزّيارة الجامعة: ص۲۹.

۲۱ - كتاب الطّهارة، الشيخ مرتضى الأنصاريّ: ج۳ ص٦٥ و يؤيّد العموم الرّواية المشهورة الواردة في الزّيارة الجامعة، لكنّها مختصّة بزيارة خاصّة.و در جلد٥ صفحه۱٤۹ گوید: و الكلام في الخوارج يظهر ممّا ذكرنا في الناصب؛ فإنّهم أشدّ النواصب، مضافاً إلى إطلاق «المشرك» عليهم في بعض الأخبار، كما في قوله عليه السّلام في خارجيٍّ دخل عليه: «إنّه مشرك و الله» و قوله عليه السّلام في الزّيارة الجامعة: «و من حاربكم مشركٌ» مع أنّ نجاستهم إجماعيّة على الظاهر المصرَّح به في الرّوض كما عن غيره، و عن جامع المقاصد: أنّه لا كلام فيها. مضافاً إلى النبويّ: «إنّهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرّامي» و بالجملة فلا شيء أوضح و أشهر من كفر يزيد لعنه الله. مصباح الفقيه، آغا رضا الهمدانيّ: ج٦ ص٤٧ فإنّ المتأمّل في مثل هذه الروايات لا يكاد يشكّ في شرعيّة الغسل، و كونه من الآداب المطلوبة عند زيارة جميع الأئمّة عليهم السّلام مطلقا و لو بغير الزيارة الجامعة المنصوص عليها بالخصوص و إن لم يرد نصّ عليه في خصوص بعضهم، خصوصا بعد ما سمعت من الشهرة و دعوى الإجماع عليه، فلا شبهة فيه و لو لم نقل بالمسامحة، و الله العالم. و در جلد۷ صفحه۲۸٦: و في الزيارة الجامعة: «وَ مَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ». مصباح الفقاهة، آيةالله الخوئي: ج۱ ص۳۲۳ و يدل عليه أيضا قوله عليه‌السّلام في الزّيارة الجامعة: (وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ). و قوله عليه‌السّلام فيها أيضا: (وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ).

فإنّه ينتج بعكس النّقيض أنّ من لم يقبل عنكم لم يوحّده، بل هو مشرك بالله العظيم.موسوعة آية الله الخوئي: ج۳ ص۷۷ و ما يمكن أن يستدلّ به على نجاسة المخالفين وجوه ثلاثة: الأوّل: ما ورد في الرّوايات الكثيرة البالغة حدّ الإستفاضة من أنّ المخالف لهم (عليهم السّلام) كافر، و قد ورد في الزّيارة الجامعة: (وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ) فإنّه ينتج بعكس النّقيض أنّ من لم يقبل منهم فهو غير موحّد لله سبحانه فلا محالة يحكم بكفره. و الأخبار الواردة بهذا المضمون و إن كانت من الكثرة بمكان... .نتائج الأفكار في نجاسة الكفّار، آية الله سيّد محمّد رضا گلپايگانی: ص۱۹۰ و في الزّيارة الجامعة: (وَ مَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ). مباني منهاج الصّالحين، آية الله السّيّد تقيّ القمي: ج۱ ص۱۱۲ و ممّا يدلّ على كفرهم بالصّراحة ما ورد في الزّيارة الجامعة و هو قوله عليه السّلام: (وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ) فيترتّب عليهم جميع الأحكام المترتّبة على الكفّار، فعلى القول بنجاسة الكافر يكون المخالف نجساً لأنّه كافر بمقتضى جملة من الأخبار تقدّم ذكرها، لكن نقطع بعدم نجاستهم فإنّهم طاهرون في ظاهر الشرع و ذبائحهم محلّلة فالحقّ أن يقال: إنّهم كافروا الآخرة و مسلموا الدّنيا. الرسائل الفقهيّة، الوحيد البهبهانيّ: ص۱۷۹و الحاصل، أنّ الفرقة المحقّة النّاجية لم تكن مجتمعة على الضّلالة إلى زمان المتوهّم رحمه الله و بعده أيضا، إذ يظهر فساد هذا من الأخبار المتواترة، مضافاً إلى غيرها من أدلّة الإجماع، مضافاً إلى شياعه، و تحقّق إختلاط الأنساب في أولاد الأئمّة عليهم السّلام و الذرّية الطّاهرة، كما مرّ و سنشير إليه، لكون المدار في الأعصار و الأمصار على فتاواهم، و هذا أشدّ شيء على الرّسول صلّى الله عليه و آله و الأئمّة عليهم السّلام و فاطمة عليها السّلام، و مع ذلك يكونوا مقصّرين في نشر شرائع الأحكام البتّة! مع أنّهم عليهم السّلام كما ذكروا في زيارة الجامعة الكبيرة: «فجاهدتم في الله حقّ جهاده، حتّى أعلنتم دعوته، و بيّنتم فرائضه، و أقمتم حدوده، و نشرتم شرائع أحكامه، و سننتم سنّته». إلى غير ذلك من فقرات هذه الزيارة، و غيرها ممّا يؤدّي مؤدّاها. مصابيح الظّلام، الوحيد البهبهانيّ: ج٤ ص۸۹ مع أنّ زيارة الجامعة المشهورة الطويلة الواردة لزيارة كلّ إمام عليه السّلام يكون مع الغسل بنصّ كلام

المعصوم علیه السّلام، حتّی أنّه وقع التأمّل في جواز هذه الزیارة بغیر غسل. مهذّب الأحکام، السّیّد عبد الأعلی السّبزواریّ: ج۱ ص۳۸۳ مع أنّ کلّ خارجي، ناصبيّ أیضا، فیدل علی نجاسة الخارجي ما یدل علی نجاسة الناصبيّ. و في زیارة الجامعة: «ومن حاربکم مشرك». صراط النّجاة، آیةالله میرزا جواد التّبریزيّ: ج٥ ص۳۰٦ لا تحتاج زیارة الجامعة من جهة نیل الثواب الموعود في زیارتهم علیهم السّلام بها إلی ملاحظة السّند بل لا یحتاج من غیر هذه الجهة أیضاً فإنّ ما ورد فیها من الخصوصیّات واردة نوعاً في سائر الروایات أیضاً ممّا یوجب کونها زیارة معتمداً علیها، و الله العالم. و فیه: ج۱۰ ص۳۷۷ الغلوّ في أهل البیت علیهم السّلام إذا رفعهم إلی مقام الألوهیّة، و ما جاء في زیارة الجامعة المعروفة المشهورة لیس کذلك و الله العالم. و فیه: ج۱۰ ص۳۸۱ کلّ الشیعة یطلبون حاجاتهم من الله سبحانه و إنّما یجعلون شفیعًا إلی الله في قضاء حوائجهم و قد أمرنا سبحانه و تعالی في ابتغاء الوسیلة الیه یقول تعالی: «و ابتغوا إلیه الوسیلة» و لا نعلم بل لا توجد وسیلة إلی الله سبحانه و تعالی أفضل و أقرب من رسوله صلّی الله علیه و آله و سّلم و أهل بیته الطّاهرین کما ورد ذلك في زیارة الجامعة المعروفة المشهورة عند الشّیعة و اعتماد الوسیلة مذکور في القرآن حیث طلب إخوة یوسف علیه السّلام من أبیهم أن یستغفرالله لهم بقوله تعالی: «یا أَبانَا اسْتَغْفِرْلَنا رَبَّنا» کما هو مذکور في الرّویات و الله العالم.

و فیه: ج۱۰ ص۳۸۳ قال الله سبحانه و تعالی: «و ابتغوا إلیه الوسیلة» و لا نعلم وسیلة أو واسطة إلی الله سبحانه أقرب إلیه من محمّد و أهل بیته المعصومین کما هو مفاد زیارة الجامعة المعروفة المشهورة فهم أقرب الوسائط و أنفع الشّفعاء لذلك نتوسّل بهم لیکونوا شفعاء لنا إلی الله في قضاء الحوائج. و فیه: ج۱۰ ص٤۱٤ زیارة الجامعة زیارة معروفة مشهورة عند الشّیعة و کثیر من مضامینها وارد في روایات صحیحة فینبغي للمؤمنین المواظبة علی قراءتها عند زیارة أحد من المعصومین علیهم السّلام و لا یلتفت للتّشکیك بها. و فیه: ج۱۰ ص٤۱٥ الله سبحانه و تعالی أمرنا بابتغاء الوسیلة إلیه بقوله «و ابتغوا إلیه الوسیلة» و أقرب الوسائل إلیه و الشفعاء

عنده هم أهل البيت عليهم السّلام كما ورد ذلك في الروايات الكثيرة القريبة من التواترو منها زيارة الجامعة المعروفة المشهورة و نحن بالتوسّل منهم عليهم السّلام نجعلهم وسائط إلى الله و شفعاء و الله العالم. منهاج الصالحين، آية الله الوحيد الخراساني: ج۱ ص۳۸۷ و من نظرفي آلاف الرّوايات الواردة عنه في أصول الدّين من المبدأ إلى المعاد، و في فروع الدّين من الطّهارة إلى الدّيات، و ما روي عنه في المواعظ و الأخلاق، و ما حفظ عنه في العشرة و الحقوق و الآداب يدرك ما في زيارة الجامعة: «و بموالاتكم علّمنا الله معالم ديننا، و أصلح ما كان فسد من دنيانا».

۲۲ - الأنوار اللّامعة في شرح الزّيارة الجامعة: ص۲۹.

۲۳ - منابع خاصّه:

الرّسالة العلويّة في فضل أميرالمؤمنين عليه السّلام على سائرالبريّة: ص۷۱ قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ أَنَّ الْغِياضَ أَقْلامٌ، وَ الْبَحْرَ مِدادٌ، وَ الْجِنَّ حُسّابٌ، وَ الْإِنْسَ كُتّابٌ، ما أَحْصَوْا فَضائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ». و مائة منقبة من مناقب أميرالمؤمنين و الأئمّة: ص۱۷۵ المنقبة۹۹ حدّثنا المعافى بن زكريّا أبوالفرج قال: حدّثني محمّد بن أحمد بن أبي الثّلج قال: حدّثني الحسن بن محمّد بن بهرام قال: حدّثني يوسف بن موسى القطّان قال: حدّثني جرير، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن‌عبّاس رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ أَنَّ الْغِياضَ أَقْلامٌ، وَ الْبِحارَ مِدادٌ، وَ الْجِنَّ حُسّابٌ، وَ الْإِنْسَ كُتّابٌ، (ما قَدَروا عَلىٰ إِحْصاءِ) فَضائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ». از او: كنزالفوائد: ج۱ ص۲۸۰. و الطّرائف في معرفة مذاهب الطّوائف: ج۱ ص۱۳۸ ح۲۱٦ و بناء المقالة الفاطميّة في نقض الرسالة العثمانيّة: ص۳٦۹ از مطرزى به سند خود از خوارزمى، و الأربعين خزاعي: ح ۳۸ و إرشاد القلوب: ج۲ ص۲۰۹ و غرر الأخبار: ص۲۸۷ و الصّراط المستقيم: ج۱ ص۱۵۳ تأويل الآيات الظّاهرة: ص۸٤٤ رواه الثّقات من النّاس عن الحبرعبدالله بن العبّاس.

منابع عامّه:

فرائد السّمطين: ج١ ص١٦ و كفاية الطّالب: ص٢٥١ ب٦٢ و الرّياض النّضرة: ج٢ ص٢١٤ و مستدرك الصّحيحين: ج٣ ص١٠٧ و الإستيعاب: ج٢ ص٤٦٦ و الصّواعق المحرقة: ص٧٢ و نور الأبصار: ص٧٣ و مناقب أمير المؤمنين عليه السّلام، الخوارزمي: ص٣١ ح١ و مناقب أمير المؤمنين عليه السّلام، الكوفيّ: ج١ ص٥٥٧ ح٤٩٦ همه از ابن‌عبّاس. و ينابيع المودّة: ١٢١ از خوارزمى. و لسان‌الميزان: ج٥ ص٦٢ و ميزان الإعتدال: ج٣ ص٤٦٧ به سند خودشان از ابن شاذان. و خوارزمى در المناقب: ص٢٣٥ از معجم طبرانى به سند خود از ابن عبّاس. و أرجح المطالب: ص ١١ و ينابيع المودّة: ص٢٤١ از فردوس الأخبار ديلمى. و أرجح المطالب: ص٩٨ از حافظ همدانى در المناقب. و ينابيع المودّة: ص١٢٢ از سعيد بن جبير. و مودّة القربى همدانى: ص٥٥ از عمربن الخطّاب.

٢٤ - الكافي: ج١ ص٢٩٧ ح٩- عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد شباب الصيرفيّ، عن يونس بن رباط قال: دخلت أنا و كامل التمّار على أبي عبد الله عليه السّلام فقال له كامل: جعلت فداك! حديث رواه فلان. فقال: اذْكُرْهُ. فقال: حدّثني أنّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله حدّث عليّاً عليه السّلام بألف باب يوم توفّي رسول‌الله صلّى الله عليه و آله كلّ باب يفتح ألف باب فذلك ألف ألف باب؟! فقال: «لَقَدْ كانَ ذٰلِكَ». قلت: جعلت فداك! فظهر ذلك لشيعتكم و مواليكم؟ فقال: «ياكامِلُ! بابٌ أَوْ بابانِ». فقلت له: جعلت فداك! فما يروى من فضلكم من ألف ألف باب إلّا باب أو بابان؟! قال: فقال: «وَ ما عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنا؟ ما تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنا إِلّا أَلْفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ». ر.ک. بصائر الدرجات: ص٥٠٧ ب١٨ ح٨.

٢٥ - الفضائل، ابن شاذان القمي: ٨٥ حديث مفاخرة عليّ بن أبي طالب مع ولده الحسين عليهما السّلام.

٢٦ - اين حديث شريف از امامان معصوم امير المؤمنين و محمّد باقر و جعفر صادق عليهم السّلام در بسيارى از روايات و به سندهاى بسيار و در منابع معتبر بسيارى و از آن‌ها: كتاب

سليم، الأصول السّتّة عشر، بصائر الدّرجات، تفسير فرات، الخصال، معاني الأخبار، نهج البلاغة، عيون الحكم و المواعظ، غرر الحكم، الخرائج و الجرائح،الدّرّ النّظيم، مختصر البصائر، مشارق الأنوار و عوالي اللّئالي نقل شده است.

۲۷ - الكافي: ج۱ ص۱۸۷ ح۱۱ عليّ بن إبراهيم ،عن صالح بن السنديّ، عن جعفربن بشير، عن أبي سلمة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سمعته يقول: «نَحْنُ الَّذينَ فَرَضَ اللهُ طاعَتَنا، لا يَسَعُ النّاسَ إلّا مَعْرِفَتُنا، وَ لا يُعْذَرُ النّاسُ بِجَهالَتِنا، مَنْ عَرَفَنا كانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْكَرَنا كانَ كافِراً، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنا وَ لَمْ يُنْكِرْنا كانَ ضالًّا، حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذي افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ طاعَتِنا الْواجِبَةِ، فَإِنْ يَمُتْ عَلىٰ ضَلالَتِهِ يَفْعَلِ اللهُ بِهِ ما يَشاءُ». الأمالي، الشيخ الصدوق: ص٦٥٧ مجلس٩٤ ح٦ حدّثنا عليّ بن عيسى القمي رضوان الله عليه قال: حدّثني عليّ بن محمّد بن ماجيلويه رضوان الله عليه قال: حدّثني أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ، عن أبيه، عن خلف بن حمّاد الأسديّ، عن أبي الحسن العبديّ، عن سليمان بن مهران، عن الصادق جعفربن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «يا عَلِيُّ! أَنْتَ أَخي وَ وارِثي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتي في أَهْلي وَ أُمَّتي في حَياتي وَ بَعْدَ مَماتي، مُحِبُّكَ مُحِبّي، وَ مُبْغِضُكَ مُبْغِضي. يا عَلِيُّ! أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوا هٰذِهِ الْأُمَّةِ. يا عَلِيُّ! أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ سادَةٌ فِي الدُّنْيا وَ مُلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ، مَنْ عَرَفَنا فَقَدْ عَرَفَ اللهَ، وَ مَنْ أَنْكَرَنا فَقَدْ أَنْكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ». كمال الدّين و تمام النّعمة: ج۱ ص۲٦۱ ب۲٤ ح۷ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفرقال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ جَبْرَئيلَ وَ ميكائيلَ وَ إِسْرافيلَ وَ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ جَميعِ مَلائِكَةِ اللهِ الْمُقَرَّبينَ وَ أَنْبِياءِ اللهِ الْمُرْسَلينَ، وَ أَنَا صاحِبُ الشَّفاعَةِ وَ الْحَوْضِ الشَّريفِ، وَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوا هٰذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ عَرَفَنا فَقَدْ عَرَفَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ أَنْكَرَنا فَقَدْ أَنْكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مِنْ عَلِيٍّ سِبْطا أُمَّتي، وَ سَيِّدا

شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ، طاعَتُهُمْ طاعَتي، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتي، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ وَ مَهْدِيُّهُمْ».

۲۸ - التّوحيد: ص۱۵۲ ب۱۲ ح۹- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفرالحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز، عن ابن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «إِنَّ اللهَ واحِدٌ أَحَدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَدينِهِ، فَنَحْنُ هُمْ. يَا ابْنَ أَبي يَعْفُورٍ! نَحْنُ حُجَّةُ اللهِ في عِبادِهِ، وَ شُهَداؤُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ أُمَناؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَ خُزّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ، وَ وَجْهُهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَ عَيْنُهُ في بَرِيَّتِهِ، وَ لِسانُهُ النّاطِقُ، وَ قَلْبُهُ الْواعي، وَ بابُهُ الَّذي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ نَحْنُ الْعامِلُونَ بِأَمْرِهِ، وَ الدّاعُونَ إِلىٰ سَبيلِهِ، بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا عُبِدَ اللهُ، نَحْنُ الْأَدِلّاءُ عَلَى اللهِ، وَ لَوْلانا ما عُبِدَ اللهُ». الكافي: ج۱ ص۱۴۵ ح۱۰- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عليّ بن الصّلت، عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب، عن بريد العجليّ قال: سمعت أباجعفر عليه السّلام يقول: «بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، وَ مُحَمَّدٌ حِجابُ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ».

۲۹ - بصائرالدّرجات: ص۶۴ ب۳ ح۱۶ حدّثنا عبد الله بن جعفر، عن محمّد بن عليّ، عن الحسين بن سعيد، عن عليّ بن الصلت، عن الحكم و إسماعيل عن بريد قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: «بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وَعَدَ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِجابُ اللهِ». و الكافي: ج۱ ص۱۴۵ ح۱۰ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عليّ بن الصلت، عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب، عن بريد العجليّ قال: سمعت أباجعفرعليه السّلام يقول: «بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، وَ مُحَمَّدٌ حِجابُ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ». التّوحيد: ص۱۵۲ ب۱۲ ح۹ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عبدالله بن جعفرالحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب،

عن عبد العزيز، عن ابن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «إِنَّ اللهَ واحِدٌ أَحَدٌ، مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دينِهِ فَنَحْنُ هُمْ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ! نَحْنُ حُجَّةُ اللهِ في عِبادِهِ، وَ شُهَداؤُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ أُمَناؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَ خُزّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ، وَ وَجْهُهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَ عَيْنُهُ في بَرِيَّتِهِ، وَ لِسانُهُ النّاطِقُ، وَ قَلْبُهُ الْواعي، وَ بابُهُ الَّذي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ نَحْنُ الْعامِلُونَ بِأَمْرِهِ، وَ الدّاعُونَ إِلىٰ سَبيلِهِ، بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا عُبِدَ اللهُ، نَحْنُ الْأَدِلّاءُ عَلَى اللهِ، وَ لَوْلانَا ما عُبِدَ اللهُ». بصائر الدّرجات: ص٦١ ب٣ ح٣ أحمد بن موسى، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرحمان بن كثير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: «نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِاللهِ، وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللهِ، وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللهِ، وَ أَهْلُ دينِ اللهِ، وَ عَلَيْنا نَزَلَ كِتابُ اللهِ، وَ بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ لَوْلانا ما عُرِفَ اللهُ، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللهِ وَ عِتْرَتُهُ». بصائر الدّرجات: ص١٠٥ ب١٩ ح٩ حدّثنا أحمد، عن الحسين بن راشد، عن موسى بن القاسم، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «إِنَّ اللهَ خَلَقَنا فَأَحْسَنَ خَلْقَنا، وَ صَوَّرَنا فَأَحْسَنَ صُوَرَنا، فَجَعَلَنا خُزّانَهُ في سَماواتِهِ وَ أَرْضِهِ، وَ لَوْلانا ما عُرِفَ اللهُ». بصائر الدّرجات: ص١٠٥ ب١٩ ح١١ حدّثنا عليّ بن محمّد عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقريّ عن سفيان بن موسى عن سدير عن أبي جعفر عليه السّلام قال: سمعته يقول: «نَحْنُ خُزّانُ اللهِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، وَ شيعَتُنا خُزّانُنا، وَ لَوْلانا ما عُرِفَ اللهُ».

۳۰ - الكافي: ج١ ص٦٩ ح١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: «إِنَّ عَلىٰ كُلِّ حَقٍّ حَقيقَةً، وَ عَلىٰ كُلِّ صَوابٍ نُوراً، فَما وافَقَ كِتابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَ كِتابَ اللهِ فَدَعُوهُ».

۳۱- الكافي: ج٢ ص١٧٥ ح١- عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن شعيب العقرقوفيّ قال: سمعت أبا عبدالله عليه السَّلام يقول لأصحابه: «اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا اِخْوَةً بَرَرَةً مُتَحابّينَ فِي اللهِ مُتَواصِلينَ مُتَراحِمينَ تَزاوَرُوا وَ تَلاقَوْا وَ تَذاكَرُوا اَمْرَنا و اَحْيُوهُ». و

مصادقة الإخوان: ص٣٤ ح٨ عن شعيب... . الأمالي، الشيخ الطوسي: ص٦٠ مجلس٢ ح٨٧-٥٦-عن الشّيخ المفيد، عن الشّيخ جعفربن قولويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن شعيب... «اتَّقُوا اللهَ، وَ كُونُوا اِخْوَةً بَرَرَةً مُتَحابّينَ فِي اللهِ، مُتَواصِلينَ مُتَراحِمينَ، تَزاوَرُوا وَ تَلاقَوْا وَ تَذاكَرُوا وَ اَحْيُوا اَمْرَنا». و مشكاة الأنوار: ص١٨٣ فصل٢٤ عنه عليه السَّلام. و مجموعة ورّام: ج٢ ص١٧٩ شعيب العقرقوفيّ... . مصادقة الإخوان: ص٣٨ ح٧ عن أبي جعفرعليه السَّلام قال: «اجْتَمِعُوا وَ تَذاكَرُوا تَحُفَّ بِكُمُ الْمَلائِكَةُ، رَحِمَ اللهُ مَنْ اَحْيا اَمْرَنا». و الإختصاص: ص٢٩و عن إبراهيم بن عمر اليمانيّ، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبي عبد الله الصادق عليه السَّلام قال: سمعته يقول لخيثمة: «يا خَيْثَمَةُ! اَقْرِئْ مَوالِيَنَا السَّلامَ وَ اَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللهِ الْعَظيمِ وَ اَنْ يَعُودَ غَنِيُّهُمْ عَلىٰ فَقيرِهِمْ وَ قَوِيُّهُمْ عَلىٰ ضَعيفِهِمْ وَ اَنْ يَشْهَدَ اَحْياهُمْ جَنائِزَ مَوْتاهُمْ وَ اَنْ يَتَلاقَوْا في بُيُوتِهِمْ فَاِنَّ لِقاءَهُمْ حَياةٌ لِاَمْرِنا». ثمّ رفع يده فقال: رَحِمَ اللهُ مَنْ اَحْيا اَمْرَنا. الأمالي، الشيخ الطوسي: ص١٣٥ مجلس٥ ح٢١٨-٣١- أخبرنا أبو عبد الله محمّد بن محمّد، قال: أخبرني أبو القاسم جعفربن محمّد رحمه الله، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن إسحاق، عن بكربن محمّد، عن أبي عبد الله جعفربن محمّد عليهما السَّلام، قال: سمعته يقول لخيثمة: «يا خَيْثَمَةُ! اَقْرِئْ مَواليَنَا السَّلامَ، وَ اَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللهِ الْعَظيمِ، وَ اَنْ يَشْهَدَ اَحْياؤُهُمْ جَنائِزَ مَوْتاهُمْ، وَ اَنْ يَتَلاقَوْا في بُيُوتِهِمْ، فَاِنَّ لُقْياهُمْ حَياةُ اَمْرِنا». قال: ثمّ رفع يده عليه السَّلام فقال: «رَحِمَ اللهُ مَنْ اَحْيا اَمْرَنا». و بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ص٧٧أخبرنا الشيخ الفقيه أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطّوسيّ رحمه الله بمشهد مولانا أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السَّلام في شعبان سنة إحدى عشرة و خمسمائة قال: أخبرنا السّعيد الوالد ...به سند خود مانند الأمالى در سند و متن. و الدّعوات، قطب الدّين الراونديّ: ص٦٣ ح١٥٦ و قال أبو عبد الله عليه السَّلام: «حَدِّثُوا عَنّا وَ لا حَرَجَ، رَحِمَ اللهُ مَنْ اَحْيا اَمْرَنا». و أعلام الدين في صفات المؤمنين:

ص۸۳ و قال علیه السّلام لخیثمة: «اَبْلِغْ مَوالِیَنَا السَّلامَ وَ اَوْصِهِمْ بِتَقْوَی اللهِ وَ الْعَمَلِ الصّالِحِ وَ اَنْ یَعُودَ صَحیحُهُمْ مَریضَهُمْ وَ لْیَعُدْ غَنِیُّهُمْ عَلیٰ فَقیرِهِمْ وَ لْیَحْضُرْ حَیُّهُمْ جَنازَةَ مَیِّتِهِمْ وَ اَنْ یَتَلاقَوْا فِی الْبُیُوتِ وَ یَتَذاکَرُوا عِلْمَ الدّینِ فَفِی ذٰلِکَ حَیاةُ اَمْرِنا رَحِمَ اللهُ مَنْ اَحْیا اَمْرَنا وَ اَعْلِمْهُمْ یا خَیْثَمَةُ اَنّا لا نُغْنی عَنْهُمْ مِنَ اللهِ شَیْئاً اِلّا بِالْعَمَلِ الصّالِحِ وَ اَنَّ وَلایَتَنا لَا تُنالُ اِلّا بِالْوَرَعِ وَ الْاِجْتِهادِ وَ اَنَّ اَشَدَّ النّاسِ عَذاباً یَوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خالَفَهُ اِلیٰ غَیْرِهِ».

۳۲ - سوره (۲٤) النور آیه۳۷.

۳۳ - الکافي: ج۱ ص۳۸۹ ح۲- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن محمّد بن شعیب، عن عمران بن إسحاق الزّعفرانيّ، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: سمعته یقول: ... . و بصائرالدرجات في فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم: ج۱ ص۲۰ ب۱۰ ح۳- حدّثنا محمّد بن عیسی، عن محمّد بن شعیب، عن عمران بن إسحاق الزّعفرانيّ، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: سمعته یقول: «خَلَقَنَا اللهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طینَةٍ مَخْزُونَةٍ مَکْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْکَنَ ذٰلِکَ النُّورَ فیهِ، فَکُنّا نَحْنُ خُلِقْنا نُورانِیّینَ، لَمْ یَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذي خَلَقَنا مِنْهُ نَصیباً، وَ خَلَقَ أَرْواحَ شیعَتِنا مِنْ أَبْدانِنا، وَ أَبْدانَهُمْ مِنْ طینَةٍ مَخْزُونَةٍ مَکْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِکَ الطّینَةِ، وَ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ ذٰلِکَ الَّذي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصیباً إِلَّا الْأَنْبِیاءَ وَ الْمُرْسَلینَ، فَلِذٰلِکَ صِرْنا نَحْنُ وَ هُمُ النّاسَ، وَ صارَسائِرُالنّاسِ هَمَجاً فِي النّارِ وَ إِلَی النّارِ».

۳٤ - بصائرالدّرجات في فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم: ص۲۲ ب۱۱ ح۱۰- حدّثنا أحمد بن إبراهیم، عن إسماعیل بن مهزیار، عن عثمان بن جبلّة، عن أبي الصّامت قال أبوعبد الله علیه السّلام: «إِنَّ حَدیثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ شَریفٌ کَریمٌ ذَکْوانُ ذَکِيٌّ وَعْرٌ، لایَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ». قلت: فمن یحتمله جعلت فداك؟ قال: «مَنْ شِئْنا یا أَبَا الصّامِتِ». قال أبوالصّامت: فظننت أنّ لله عباداً هم أفضل من هؤلاء الثّلاثة.

بخش ششم
سؤالات تاریخی و جواب آن‌ها

سواد خواندن و نوشتن رسول الله صلّی الله علیه و آله

سؤال۲۶- آیا رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بعد از بعثت به خواندن و نوشتن آشنایی داشته‌اند یا خیر؟ در این صورت آیا خوانده‌اند و یا نوشته‌اند؟

جواب- کریمه:

«وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْري مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإيمانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا ...».[1]

به این ترتیب، بر تو فرشته روح را به فرمان خود برای وحی به تو فرستادیم و تو (از پیش) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؛ ولی ما آن‌را نوری قرار دادیم که توسط آن از بندگان خویش هر که را بخواهیم، هدایت می‌کنیم ... .

دلالت بر نفی قرائت و کتابت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم قبل از بعثت از طریق عادی می‌کند، بدین معنی: آن‌چه فراگرفته‌ای وحی است و بر اثر قرائت و کتابت از روی کتاب‌ها نیست.

جعفربن محمّد صوفی گوید: به امام محمّد تقی علیه السّلام عرضه داشتم: چرا پیامبر امّی نامیده شد؟ فرمود: مردم (مخالفین) چه می‌گویند؟ عرض کردم: قربانت شوم آنان باور دارند که تنها به این جهت امّی نامیده شد که نمی‌نوشت (نمی‌دانست تا بنویسد) فرمود:

«كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ، أَنّىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ وَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتابِهِ:

«هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ» فَكَيْفَ كانَ يُعَلِّمَهُمْ ما لا يُحْسِنُ؟ وَ اللهِ لَقَدْ كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَ سَبْعينَ - أو- بِثَلاثَةٍ وَ سَبْعينَ لِساناً، وَ إِنَّما سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَ مَكَّةُ مِنْ أُمَّهاتِ الْقُرىٰ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ تَعالىٰ في كِتابِهِ: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَها».[۲]

دروغ گفته‌اند- خداوند آنان را لعنت کند، چگونه چنین می‌باشد در حالی که الله تبارک و تعالی در کتاب محکم و نسخ نگردیده‌اش می‌فرماید: (اوست خدایی که در میان عرب امّی، پیغمبری از خود آن‌ها برانگیخت تا بر آنان آیاتش را تلاوت کند و آن‌ها را پاک سازد و به آن‌ها قرآن و حکمت بیاموزد) در حالی که پروردگار می‌فرماید: پیغمبر قرآن می‌خواند، پس چطور چیزی را که خود به خوبی نمی‌دانست به آن‌ها یاد می‌داد؟ به خدا قسم که رسولش به هفتاد و دو ـ یا فرمود. به هفتاد و سه زبان می‌خوانده و می‌نوشته، و جز این نیست که سبب نامیده شدن او به «امّی» این است که از اهل مکّه بود که نام‌های متعددی دارد، و یک نام آن «امّ القری» است. چنان که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «قرآن را نازل کردیم تا اهل مکّه را بترسانی».

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم به تمامی علوم عوالم تکوین و تشریع آگاهی کامل داشته اند و جهت انتساب حضرت به مکّه «امّ القری»، أمّی نامیده شده اند، و یا به این معنی که علوم آن حضرت اکتسابی عادی بشری نیست بلکه من عند الله تبارک وتعالی می‌باشد.

***

وصیّت نوشته رسول الله صلّی الله علیه و آله

سؤال۲۷- پس از گستاخی عمر به پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله) با گفتن: إنّ الرّجل لیهجر حسبنا

کتاب الله، و جلوگیری وی از نوشتن وصیّت پیامبر، آیا پیامبر اسلام (صلّی الله علیه و آله) در آن مجلس یا بعد از آن وصیّت خود را نوشتند یا خیر؟ اگر وصیّت را نوشتند متن آن وصیّت چه بود؟

جواب- امر امامت و زعامت دین و دنیای امّت هرگز به کسی حتّی به انبیاء واگذار نشده است. و بدیهی است که اسلام امر به وصیّت نموده است، حتی در امور جزئی شخصی، چه رسد به امر امامت و زعامت دین و دنیای امّت و این سنّت الهی در جمیع انبیاء بوده، و چگونه می‌شود که درباره دین اسلام و جانشینی پیامبر، آن‌که اشرف انبیاء و علّت وجود مخلوقات است و دین او خاتم ادیان و تا قیامت کبری برپا است این امر عظیم مهمل گذاشته و به امّت واگذار شود؟!.

رسول‌الله که رحمت واسعه الهی است؛ بر اهمّیّت آن تاکید مکرّر فرموده و در آخر حیات ظاهری دنیوی خود خواستند تا این‌که در حضور عامّه مردمی که به عیادتشان آمده بودند سندی مکتوب نمایند و آنان را شاهد بگیرند تا امّت از اختلاف و تفرّق مصون بماند و حجّت را بر فتنه‌گران اتمّ نمایند که ایادی شیطان نگذاشتند و بزرگ‌ترین توهین را به ساحت مقدّسش نمودند.

و بازهم جبرئیل علیه السّلام، امین وحی الهی بر حضرتش نازل شد و پیام ربّ جلیل را آورد که: پس از تو امّت اختلاف کنند و حضرتش تدبیر دیگری فرمود تا دلیلی دیگر برای مؤمنان باشد.

مولی الموحّدین امیر المؤمنین علیّ بن ابی‌طالب صلوات الله و سلامه علیه در ملأ عام و در حضور بیش از دویست نفر از مهاجرین و انصار در مسجد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در مدینه و در زمان غصب خلافت توسط عثمان در پاسخ به سؤال طلحه فرمود:

«یا طَلْحَةُ! أَ لَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ دَعا بِالْكَتِفِ (بِصَحيفَةٍ) لِيَكْتُبَ فيها ما لا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَ لا تَخْتَلِفُ فَقالَ صاحِبُكَ ما قالَ إِنَّ نَبِيَّ اللهِ يَهْجُرُ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ تَرَكَها؟».

آیا شاهد نبودی آن‌گاه که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در بستر بیماری (مسمومیّت) بود آن‌گاه که کتف (و صفحه کاغذی) را طلب نمود تا در آن چیزی را بنویسد که امّت

گمراه نشوند و اختلاف (در امر امامت و زعامت) ننمایند و صاحب (و دوست) تو گفت که همانا (قطعاً) پیامبر خدا (عقلش زائل شده و) هذیان می‌گوید، و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله غضب فرمود و (از نوشتن) دست برداشت؟

طلحه گفت: آری، آن را شاهد بودم (و حاضر بودم و دیدم). امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

«فَإِنَّكُمْ لَمّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَني [بِذٰلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ] بِالَّذي أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فيها وَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جَبْرائيلُ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلافَ وَ الْفُرْقَةَ، ثُمَّ دَعا بِصَحيفَةٍ فَأَمْلىٰ عَلَيَّ ما أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلىٰ ذٰلِكَ ثَلاثَةَ رَهْطٍ؛ سَلْمانَ وَ أَبا ذَرٍّ وَ الْمِقْدادَ، وَ سَمّىٰ مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى الَّذينَ أَمَرَ اللهُ بِطاعَتِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ فَسَمّاني أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْني [هٰذا وَ أَدْنىٰ بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ ابْني هٰذا - يعني الحسين- كَذٰلِكَ كانَ يا أَبا ذَرٍّ؟ وَ أَنْتَ يا مِقْدادُ؟».[۳]

پس آن‌گاه که بیرون رفتید، رسول‌الله صلّی الله علیه و آله مرا بدان آگاهی داد، و آن چیزی را که می‌خواست در آن بنویسد و عموم مردم را بر آن شاهد بگیرد، سپس جبرئیل آمد و بدو خبر داد که خداوند عزّوجل دانست که اختلاف خواهند کرد و میان آنان تفرقه شود، سپس رسول الله صلّی الله علیه و آله درخواست صحیفه (و برگی) را نمود و بر من آن‌چه را که می‌خواست در آن کتف (و صحیفه) بنویسد را املا فرمود، و بر آن سه نفر را شاهد گرفت؛ سلمان و ابوذر و مقداد، و امامان هدایت‌گری را که خداوند تعالی به اطاعت از آنان را فرمان داده و تا روز قیامت خواهند بود، ذکر فرمود، اولین کسی را که نام برد، نام من بود، سپس این پسرم حسن را و سپس این پسرم حسین را و بعد از آن نه نفر از فرزندان این پسرم حسین. ای ابوذر! ای مقداد! چنین نبود؟

پس ابوذر و مقداد برخواستند و گفتند: شهادت می‌دهیم بر پیامبر صلّی الله علیه و آله که چنین بود... . این روایت و حکایت را صحابی جلیل سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه در کتاب

خود نقل کرده و محدّث جلیل ابن ابی‌زینب نعمانی به چند سند و طبرسی قدّس سرّهما از سلیم نقل فرموده‌اند. حدیث دیگری از امام صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السّلام است که تمام آن‌را درپی نوشت آورده‌ایم مراجعه کنید؛

***

رحلت یا شهادت رسول الله صلّی الله علیه و آله

سؤال۲۸- برخی از بزرگان شیعه با استناد به بعضی از روایات معتقدند که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله به شهادت رسیده‌اند، نظر شما در این مورد چیست؟ و اگر معتقدید که آن حضرت به شهادت رسیده اند بفرمایید چگونه و به وسیله چه افرادی بوده است؟

جواب- بنابر روایاتی از حضرات اهل‌بیت نبوّت و طهارت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، همه آنان جزبه شهادت (مقتول و یا مسموم) از دنیا نمی‌روند؛ و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بنا برصریح آیه قرآن:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ».[۵]

و محمّد (صلّی الله علیه و آله) جز پیامبری نیست که پیامبرانی پیش از وی برفتند، آیا با این وصف اگراو بمیرد بلکه کشته شود واپس (به جاهلیّت و کفر) بر می‌گردید حال آن‌که هر کس واپس خویش بگردد هرگز ذره‌ای به خدا زیان نزند و خدا شکرگزاران را مزد دهد.

«أَوْ» در این‌جا به معنی إضراب از اوّل است و به معنی «بَلْ» می‌باشد که می‌شود: بمیرد بلکه کشته شود، و مقصود کشته شدن حضرت می‌باشد، یعنی که به شهادت می‌رسد و نه به مرگ عادی و طبیعی از دنیا برود، و تصریح دارد. و بنابر فرمایش رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به نقل امام حسن مجتبی علیه السّلام که فرمود:

«لَقَدْ حَدَّثَني جَدّي أَنَّ الأَمْرَ يَمْلِكُهُ إِثْنا عَشَرَ إِماماً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَفْوَتِهِ. ما مِنّا إِلّا

مَقْتولٌ أَوْ مَسْمومٌ».[۶]

همانا جدّ من برایم حدیث نمود که این امر را دوازده امام از خالصان اهل‌بیتش مالک گردند. از ما (خاندان امامی) نیست مگرآن‌که کشته و یا مسموم شود.

و فرمایش امام جعفرصادق علیه السّلام[۷]و امام علیّ الرضا علیه السّلام[۸]که فرمودند:

«وَ اللهِ ما مِنّا إِلّا مَقْتولٌ شَهيدٌ».

سوگند به الله که از ما (اهل‌بیت) نیست مگراین‌که کشته و شهید می‌گردد.

همه آن حضرات به شهادت می‌رسند و به مرگ عادی از دنیا نمی‌روند. و در خصوص شهادت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، شخص آن حضرت در جواب به سؤال امیرالمؤمنین علیه السّلام که پرسید: آیا شما کشته خواهید شد؟ فرمود:

«نَعَمْ أَهْلِكُ شَهيداً بِالسَّمِّ».[۹]

آری با سمّ شهید می‌شوم.

و امام حسن مجتبی علیه السّلام به اهل‌بیت خود فرمود:

«إِنّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَما ماتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».[۱۰]

همانا من مانند رسول‌الله صلّی الله علیه و آله با سم می‌میرم.

بنابرآن‌چه ذکرگردید و دلایل دیگرکه به همین اکتفا شد، جای شکی نیست که خاتم‌الأنبیاء صلّی الله علیه و آله را به زهرجفا شهید نمودند، و حضرت به مرگ طبیعی و عادی از دنیا نرفته‌اند. و حتی در کتب عامّه نیزبه شهادت حضرت با زهرتصریح شده است؛ و از عامّه نیز حاکم نیشابوری از عبد الله بن مسعود روایت می‌کند که گفت: اگرنه مرتبه قسم بخورم که پیامبرکشته شده، کشته شدنی برایم بهتراست تا این‌که یک بار قسم بخورم که او کشته نشده است.[۱۱]و او از شعبی نقل می‌کند که سوگند یاد کرد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله مسموم گردید.[۱۲]و شیخ مفید و شیخ طوسی و علامه حلّی و اردبیلی و علامه مجلسی همه به شهادت حضرت با زهرتصریح کرده‌اند.[۱۳]نتیجه این‌که: با آیه کریمه و صراحت آن به ضمیمه احادیث

اهل‌بیت نبوت و تصریح فقهای شیعه، حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه وآله با زهربه شهادت رسیده‌اند، واین نیزازمظلومیّت‌های ایشان است که بارها فرمود:

«ما أوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ ما -أو- كَما أوذيتُ»

هیچ پیامبری مثل من .یا . همانند من اذیت نشد.

و اما قاتل و یا قاتلان ایشان چه کسانی بودند؟ بنابرشواهد بسیاری اصحاب سقیفه سخیفه و صحیفه ملعونه برای جلوگیری از خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السّلام، بارها تصمیم به ترور شخص رسول‌الله گرفتند و در عقبه هرشی اجرا کردند، و لکن به لطف و مدد الهی نقشه شوم آن‌ها محقّق نشد تا این‌که به مباشرت دو دخترآنان، در حال خواب ظاهری به زور و به نام دارو زهرجفا به حضرت خوراندند در حالی که حضرت تا پیش از آن از سلامت کامل برخوردار بودند، امام جعفرصادق علیه السّلام برای شیعیان خود پرده از چهره آنان برداشت و فرمود:

«تَدْرُونَ ماتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْ قُتِلَ؟ إِنَّ اللهَ يَقُولُ: «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُم؟!!» فَسُمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ، إِنَّهُما سَقَتاهُ (سَمَّتاهُ) [قَبْلَ الْمَوْتِ]».[۱۴]

آیا می‌دانید پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله مرد و یا کشته شد؟ همانا خداوند می‌فرماید: «آیا اگر مرد (بلکه) کشته شد به واپس (و سابقه جاهلیّت و کفر) خود بازمی‌گردید؟!!» پس (به دلیل این آیه) پیامبرپیش از مرگ مسموم گشت، آن دو زن او را زهرخوراندند (و مسموم نمودند) [پیش از مرگ].

و شیعیان که اساس آن را می‌دانستند گفتند:

إنّهما و أبوهما شرّ من خلق الله.

آن دو و پدرانشان شرترین خلق خداوند می‌باشند.

نتیجه این‌که شهادت حضرت مسلَّم است، و لازم است به شهادت آن حضرت تصریح شود ، و شهادتش گرامی داشته شود که امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«اتَّقُوا اللهَ، وَ عَظِّمُوا اللهَ، وَ عَظِّمُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لا تُفَضِّلُوا عَلىٰ رَسُولِ

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَحَد، ... ».[۱۵]

تقوای الله پیشه کنید، و الله را بزرگ دارید، و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را بزرگ شمارید، و هیچ کسی را بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم برتری ندهید... .

و فیض شهادت از جمله فضائل است، و نه تنها آن حضرت فاقد آن نیست بلکه بالاترین مرتبه‌اش را دارد، زیرا دیگران از فاضل مراتب آن حضرت بهره می‌برند و او و خاندان مطهّرش اصل هر فضلی هستند.

فسلام الله و صلواته و صلوات ملائکته و رسله و جمیع خلقه و سلامهم علی أشرف خلقه و أفضل بریّته محمّد صلّی الله علیه و آله، و عجّل الله تعالی فرجهم بظهور قائمهم و ولیّ دمائهم الحجّة بن الحسن المهدیّ روحی فداه، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین.

* * *

روز ولادت امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام

سؤال۲۹- یکی از شبهات که اخیراً مطرح شده این است که امیر المؤمنین علیه السّلام در روز نحس به دنیا آمده‌اند.

آیا ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه‌السّلام در ۱۳ رجب بوده است یا خیر؟

جواب- عالم بزرگوار علامه فتونی شریف ابوالحسن بن محمّد طاهر عاملی متوفای به سال۱۱۳۸ جدّ صاحب «کتاب جواهر الکلام في شرح شرایع الإسلام» در کتاب گران‌سنگ «ضیاء العالمین في بیان إمامة الأئمّة المصطفین علیهم السّلام» جلد٤ صفحه۳٤۹ الی۳٥٦ جواب تحقیق و تفصیلی را داده و خلاصه آن به ضمیمه اضافاتی از ما چنین است:

مشهور آن است که آن حضرت در روز سیزده رجب به دنیا آمده و این قول و بقیه اقوال از شخصی به نام عتّاب بن أسید بن أبي العیص بن أمیّة بن عبد شمس بن عبد مناف روایت و گرفته شده و به او برمی‌گردند، سپس میان مخالف و مؤالف مشهور گشته است.

دیگر اقوال:

۱- این‌که شب یک‌شنبه بیست و سوم رجب.[۱۶]

۲- بیست و سوم ماه شعبان.[۱۷]

۳- در ماه رمضان بوده.[۱۸]

و هیچ‌کدام از این‌ها را دلیل و اعتمادی نیست، و همه آن‌ها خبر است و از معصومین علیهم السّلام نیست.

سیزدهم رجب خبری است‌که عتّاب بن أسید اموی نقل می‌کند، حال او نزد طائفه امامیّه معلوم است، او بر شهر مکّه امیر بود تا زمان شهادت رسول الله صلّی الله علیه و آله و ابوبکر نیز او را در مقامش باقی گذاشت و در روز مرگ ابوبکر فوت نمود. پسر او نیز مجاهر به عداوت و دشمنی امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام بوده، که در روز جنگ جمل همراه با عائشه بود و کشته شد. و از واضحات است‌که چنین کسی مورد اعتماد نیست هرچند که ولادت حضرت را در داخل خانه خدا ذکر نموده باشد، زیرا این مطلب در منظر عام بوده و قابل انکار نیست.

و صواب و قول درست آن است‌که شیخ طوسی قدّس‌سرّه درکتاب شریف «مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد في أعمال السّنة» از کتاب راوی ثقه و جلیل صفوان بن مهران جمّال نقل می‌کند و او در کتاب خود از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود:

«وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبانَ».[۱۹]

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درروز یک‌شنبه هفتم ماه شعبان متولد شدند.

و صریح روایت صفوان است‌که میلاد حضرت در هفتم ماه شعبان بوده و قابل رد نیست.

طریق شیخ طوسی قدّس‌سرّه به کتاب صفوان در «الفهرست - فهرست کتب الشّیعة و اصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول»: «**أخبرنا ابن أبي جيّد، عن إبن الوليد، عن الصّفّار، عن السّنديّ بن محمّد، عن صفوان**» صحیح است.[۲۰]

دیگر این‌که شیخ الطّائفة الحقّة طوسی قدّس‌سرّه این حدیث شریف را در کتاب شریف «مصباح المتهجّد»، که برای عمل شیعیان تألیف شده آورده، و این می‌رساند که مورد قبول و

تاکید وی بوده است.

وجوه وثاقت صفوان بن مهران الجمّال:

۱) شیخ نجاشی قدّس‌سرّه صفوان را توثیق نموده و می‌نویسد: وی صاحب کتاب است.[۲۱]

۲) شیخ مفید قدّس‌سرّه در «الإرشاد» وی را از شیوخ و خواصّ اصحاب امام صادق علیه‌السّلام و از ثقات فقهاء صالح برشمرده که به امام موسی کاظم علیه‌السّلام تصریح نموده‌اند (یعنی واقفی نبوده و در اعتقاد مستقیم است).

۳) شیخ طوسی قدّس‌سرّه او را از اصحاب امام صادق علیه‌السّلام و صاحب کتاب ذکر نموده است.

٤) در طریق المزارالکبیر، ابن‌المشهدیّ قدّس‌سرّه واقع شده، وی در اوّل کتاب راویان کتاب را توثیق عام نموده است.

۵) از مشایخ ثقات است، و اجلّاء از ثقات و فقهاء و روات که برخی نیز از اصحاب اجماع هستند و جز از ثقات روایت نمی‌کنند، از او روایت کرده‌اند مانند: ابن ابی عمیر، احمد بن محمّد بن ابی‌نصر، صفوان بن یحیی، حسن بن علیّ بن فضّال، حسن بن محبوب و یونس بن عبد الرّحمان.

نکاتی لازم به ذکر:

شیخ الطّائفة الحقّة طوسی قدّس سرّه الشّریف کتاب «مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد في أعمال السّنة» را که از نام آن معلوم است برای عمل مؤمنین تألیف فرموده و نه کتابی علمی برای اهل علم مانند کتاب «الخلاف» و «المبسوط» و غیرآن‌ها و در این کتاب شریف حدیثی را که صحیح برای عمل می‌دانسته ذکر فرموده است.

این کتاب شریف در طی ده قرن گذشته محلّ توجه عام و خاص بوده و به آن عمل می‌شده و نسخه‌های فراوانی از آن در بلاد اسلامی و غیرآن‌ها موجود است.

نظر به اهمّیّت این کتاب شریف بسیاری از فقهاء و محدّثین آن‌را شرح و تتمیم و ترجمه و یا اختیار نموده و برخی مانند شیخ طوسی و علامه حلّی آن‌را مختصر کرده‌اند.

و شیخ شهید محمّد بن مکّی عاملی قدّس سرّه الشّریف در کتاب شریف «الدّروس الشّرعیّة في فقه الإمامیّة» جلد۲ صفحه٦ فرموده:

... و روي سابع شعبان، بعد مولد رسول‌الله صلّى الله عليه و آله بثلاثين سنة.[۲۲]

و اقوال و اخبار غیر معصومیّه اعتبار ندارند، و اجماعی و تواتری نیز در کار نیست، و اخبار مخالفین و کتب آن‌ها نزد ما معتبر نیستند، و آن‌چه در کتاب التهذیب آمده کلام شیخ مفید در المقنعه است و التهذیب شرح آن است و از شیخ طوسی نیست و آن‌هم خبر است و نه حدیث و غلط مشهوراست، و بقیه مصادر شیعه نیز که آورده‌اند چنین است.

و دلایل دیگر:

۱. فرزندان هر مردی داناترند به مولد پدران خود، و از اهل بیت جز این قول نقل نشده و دیگر اقوال از مخالفین و اجانب است.

۲. روایت در مذمّت روز۱۳ و کسی که در آن روز به دنیا بیاید (شوم است) آمده است.

و صریح قرآن است که برخی ایّام نحس هستند:

«إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ ريحاً صَرْصَراً في يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ».[۲۳]

همانا ما در روزهایی شوم بادی سرد فرستادیم.

«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ ريحاً صَرْصَراً في أَيّامٍ نَحِساتٍ ... ».[۲٤]

پس ما بر آن‌ها بادی بسیار سرد در روز شومی دیرپا فرستادیم... .

و روایاتی درباره نحس بودن روز سیزدهم و شوم بودن کسی که در آن روز زاده شود آمده که ملاحظه می‌کنید.[۲۵]

۳. در دعای مشهور از حضرت بقیّة الله سلام الله علیه و عجّل الله فرجه درباره دو مولود در ماه رجب چنین آمده:

«اللّهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلودَيْنِ في رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثّاني وَ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ ... ».[۲٦]

بدیهی است که اگر ولادت امیرالمؤمنین علیه السّلام در این ماه بود، حتماً امام زمان علیه السّلام در این دعا ذکر می‌فرمود، و سخن حضرت که دو مولود این ماه امام محمّد جواد و علیّ هادی علیهما السّلام است، معنا نداشت.

٤. از بعضی از روایات و اخبار به ظهور می‌رسد که مادر حضرت در ۲۰ ذی‌الحجّة الحرام به حضرت باردار شدند و این‌که در نه ماهگی وضع حمل نمودند، پس به یقین ولادت حضرت بعد از ماه رجب بود است.

٥. روایت مفصّلی به سندهای عدیده از ائمّه علیهم‌السّلام و از غیرآنان به صراحت آمده که دلالت می‌کند بر این‌که ولادت حضرت در دهه اوّل ماه بوده بلکه ممکن است از آن روایات استفاده شود آن ماه، ماه شعبان بوده است.

و در زیارتی که روایت شده که حضرت ولیّ‌عصر عجّل الله فرجه الشّریف با آن امیرالمؤمنین علیه السّلام را زیارت نموده آمده است:

«السَّلامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ، ... يا مَوْلايَ يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ! هٰذا يَوْمُ الْأَحَدِ وَ هُوَ يَوْمُكَ وَ بِاسْمِكَ، وَ أَنَا ضَيْفُكَ فيهِ وَ جارُكَ، ... ».[۲۷]

از مؤیّدین حدیث صفوان:

علامه جلیل شیخ احمد بن الشّیخ صالح آل‌طوق القطیفیّ، متوفی بعد از سال۱۲٤٥ در «الرّسالة التّاسعة عشر، رسائل آل‌طوق القطیفیّ» جلد٤ صفحه٤۹ فصل۲ نوشته:

و لكن روى الشّيخ في المصباح عن صفوان الجمّال، عن أبي عبدالله سلام الله عليه قال: ولد أمير المؤمنين عليه السّلام في يوم الأحد لسبع خلون من شعبان. و الظّاهر أنّ طريق الشّيخ إلى صفوان صحيح، و ظاهر بعض أكابر المعاصرين العمل بظاهرها.

و می‌گوید:

و الأصحّ عندي أنّه عليه السّلام ولد يوم الأحد سابع شعبان، و الرّواية به صحيحة؛ لأنّ الشّيخ رواها في المصباح عن صفوان بن مهران، و طريقه إليه صحيح، و هو ثقة جليل

....

ایشان تصریح دارد به صحّت سند و این‌که بزرگان از معاصرینش به ظاهر حدیث صفوان از امام صادق علیه السّلام عمل می‌کنند.

و علامه ابوصالح محمّد المهدیّ ابن بهاء الدّین محمّد ملقّب به صالح بن الشّیخ معتوق بن عبد الحمید الفتونیّ العامليّ النّباطیّ النجفیّ النّسّابه، متوفی۱۱۸۳ هجری قمری، صاحب کتاب «حدیقة النّسب» چنین سروده:

مَوْلِدُهُ الْجُمُعَةُ یَوْمَ السّابِعِ * في شَهْرِ شَعْبانَ بِبَیْتِ الصّانِعِ

وَ قَدْ خَلَتْ مِنْهُ ثَلاثونَ سَنَه * مِنْ مَوْلِدِ النَّبِیِّ فَاعْلَمْ سُنَنَه

شیخ حسن بن محمّد بن علیّ بن محمّد تقی بن بهاء الدّین فتونی همدانی آملی حائری در قصیده‌ای که به سال۱۲۷۸ هجری قمری در تاریخ ائمّه هدی‌علیهم‌السّلام سروده، و آن‌را «دوحة‌المهدیّ» نامیده، چنین می‌گوید:

و في ضُحَی الْجُمُعَةِ قَدْ تَوَلَّدا * مُطَهَّراً مُکَرَّماً مُسَدَّداً

وَ کانَ ذا في کَعْبَةِ الرَّحْمانِ * لِسَبْعَةٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبانِ[۲۸]

به روزجمعه به هنگام ظهر، آن مولود پاک وکریم و نیرومند دیده به جهان گشود

این درخشش در خانه کعبه * هفت روز گذشته از شعبان بود.

به همین مقدار در این‌جا اکتفا می‌شود.

لازم به ذکر است

اقامه مجالس اِحیای امر اهل‌بیت خاصّه امیرالمؤمنین علیهم السّلام در هر زمانی و از آن‌ها روز سیزدهم ماه رجب و ذکر فضائل آنان در چنین روزی نه تنها مانعی ندارد که اجر و ثواب دارد، لکن بدانیم از ظلم‌هایی که بر این خاندان رفته این است‌که سخن صریح امام معصوم درباره تاریخ دقیق میلاد آن‌حضرت کنار گذاشته شده و معمول نیست و تاریخی جعلی که منشأ آن خبری از یکی از امویان که از دشمنان آن‌حضرت بوده‌اند، میان شیعیان مشهور و معمول گشته

است، بایسته است در این امر نیز به فرمایش امام معصوم جعفر صادق علیه السّلام عمل کنیم و روز ولادت واقعی حضرت را به ذکر فضائل و مناقب آن حضرت اِحیاء نموده و قلب قلب عالم موجود را شاد نماییم. از ذات الله تبارک و تعالی می‌خواهیم به ارادت‌مندان امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام بصیرت بیشتر عنایت کند و توفیق پیروی از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را در همه چیز عطا فرماید.

***

امیرالمؤمنین علیه السّلام و اقتدا به ...؟

سؤال۳۰- آیا امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به ابوبکر در نمازهای جماعت اقتدا می‌کرده است یا خیر؟

جواب- از شرایط امام جماعت نزد شیعه؛ طهارت مولد، عقل، ایمان به ولایت ائمّه معصومین و عدالت است که آن سه غاصب فاقد آن‌ها بودند.

و بنابر نقل خود مخالفین، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به آن‌ها اقتدا نفرموده است و خودشان روایت کرده‌اند که فرمود:

«لا جُمُعَةَ إِلّا في مِصْرٍ مَعَ إِمامٍ عادِلٍ».[۲۹]

(نماز) جمعه‌ای در شهری (برگزار) نمی‌شود مگر با امام عادل.

بلکه برخی از اصحاب نیز به آنان اقتدا نمی‌کرده‌اند و از آن‌ها سعد بن عباده است.[۳۰]

و حضرات اهل‌بیت علیهم السّلام اگر ناچار از شرکت در جماعت آنان بودند، در باطن اقتدا نمی‌نمودند چنان‌که می‌فرمایند:

«وَ أَمّا أَنَا فَأُصَلّي مَعَهُمْ وَ أُرِيهِمْ أَنّي أَسْجُدُ وَ ما أَسْجُدُ».[۳۱]

و امّا من با آنان نماز می‌گزارم و به آنان نشان می‌دهم که سجده می‌کنم در حالی که سجده نمی‌کنم.

***

رقیّة از دختران حضرت فاطمة الزّهراء علیهم السّلام

سؤال۳۱- حضرت فاطمه زهرا سیّدة النساء علیها السّلام چند فرزند داشته‌اند؟

جواب- فرزندان حضرت صدّیقه طاهره فاطمة الزّهراء صلوات الله و سلامه علیها شش تن بوده‌اند: امام حسن المجتبی و امام حسین سیّدالشّهداء و حضرت زینب الکبری و حضرت امّ‌کلثوم و حضرت رقیّه و حضرت محسّن السّبط الشّهید صلوات الله علیهم اجمعین. و در کتب فرقه ناجیه و عامّه ذکر حضرت رقیّه علیها السّلام شده، و ما در این‌جا برخی از آن منابع را ذکر می‌کنیم:

واعظ دیلمی از علماء امامیّه در قرن ۱۰ در کتاب گران‌سنگ غرر الأخبار و درر الآثار از کتاب «السّقیفة» ابوصالح سلیل بن احمد نقل می‌کند:

لمّا امتنع أمیر المؤمنین علیه السّلام من البیعة، أقبل عمر في جمع کثیر فوقف علی منزل فاطمة علیها السّلام فطلب علیّاً علیه السّلام لیخرج إلیه، فأبی. فدعا عمر بحطب و نار و قال: و الذي نفس عمر بیده لئن لم یخرج لأحرقنّ علیکم البیت، فقیل له: إنّ فیه فاطمة بنت رسول الله صلّی الله علیه و آله و أولادها الحسن و الحسین و أخواتهما أمّ کلثوم و زینب و رقیّة! و فیه أثاث رسول الله صلّی الله علیه و آله! و أنکر الناس ذلك من قوله ... .[۳۲]

آن‌گاه که امیرالمؤمنین علیه السّلام از بیعت خودداری کرد، عمر با جمع بسیاری آمد تا این‌که بر خانه حضرت فاطمه علیها السّلام ایستاد و علیّ علیه السّلام را خواست تا خارج شده و نزدش بیاید، و او سرباز زد. در نتیجه عمر هیزم و آتش خواست و گفت: قسم به آن‌که جان عمر دست اوست، اگر بیرون نیاید، خانه را روی شما آتش می‌زنم. به او گفته شد: همانا فاطمه دخت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و پسران او حسن و حسین و خواهران آنان زینب و امّ کلثوم و رقیّه در خانه‌اند! و اثاث رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در آن است! و سخن او را مردم خوش نداشتند... .

باز از آن کتاب نقل می‌کند:

لمّا دخل عمر و من معه على (منزل) فاطمة عليها السّلام بكت و بكوا أولادها الحسن و الحسين عليهما السّلام و أمّ كلثوم و زينب و رقيّة، و (لمّا أخرج عليّ) خرجوا باكين يتبعون أباهم، و خرجن نساء المدينة باكيات معهم صارخات، معهنّ أسماء بنت عميس زوجة أبي بكر، فاعترضها خالد بن الوليد و قال: ارجعي، فقالت له: أين تركت ديسماً؟! لا و الله لا أرجع حتّى (ترجع بنت رسول الله؛ و قالت فاطمة: «لا أَرْجِعُ حَتّىٰ يُخَلّوا عَنِ ابْنِ عَمّي»، فغضب رجل من الأنصار يقال له رفاعة بن رافع و قال لخالد: و الله لئن اعترضتها لأضربنّ أنفك بسيفي هذا؛ فناداه عمر: اكفف و الحق بنا ... .[۳۳]

وقتی که عمر و همراهانش به خانه فاطمه علیها السّلام داخل شدند حضرتش گریست و فرزندانش حسن و حسین و امّ کلثوم و زینب و رقیّه علیهم السّلام گریستند، و وقتی‌که علی را از خانه بیرون بردند، آنان در پی پدرشان گریان بیرون رفتند، و زنان مدینه گریان و شیون‌کنان با آنان خارج شدند، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر همراه آنان بود، خالد بن الولید راه بر او گرفت و به او گفت: برگرد، به او گفت: «دیسم» را کجا ترک کردی؟! نه به خدا سوگند باز نمی‌گردم مگر آن‌که دختر رسول الله برگردد. و فاطمه فرمود: تا پسر عمویم را وانگذارند باز نمی‌گردم، مردی از انصار که رفاعة بن رافع گفته می‌شد غضب کرد و به خالد گفت: به خدا سوگند که اگر راه بر او گرفتی با این شمشیرم بینی تو را می‌زنم. عمر او را ندا داد: بس کن و به ما ملحق شو... .

() و أمّا قول أسماء لخالد: أين تركت ديسماً؟ فإنّ أباه الوليد بن المغيرة كان له عبد يقال له بركة يرعى غنمه فسمّاه ديسماً، فوثب على أهله فحملت بخالد، فلمّا وضعته على شبهة نفاه الوليد منه و لم يلحقه به، فلمّا كبر و رأى خالد و قوّته و عقله ألحقه به، و قال فيه ابن الزبعري السّهميّ: قل للوليد متى سمعت باسمك * ذا ما كان ديسم في الأسماء في الحكم.

و اما سخنی که اسماء به خالد گفت: (أین ترکت دیسماً؟ . «دیسم» را در کجا واگذاشتی؟) به این جهت بود که پدرش ولید بن المغیره را برده‌ای بود که گوسفندانش را چرا می‌داد و نامش برکة بود، او را دیسم نامید. سپس این غلام بر زن ولید افتاد و نزدیکی کرد، در نتیجه به خالد حامله شد، وقتی او را زایید بر شبهه بود و ولید او را از خود ندانست و نفی نمود و به خود ملحق نکرد (فرزند خود ندانست)، وقتی بزرگ شد و خالد و نیرو و عقل او را دید، او را به خود ملحق نمود، و ابن الزبعریّ السّهمیّ درباره او سرود: بگوبه ولید چه وقت اسمت را شنیدی آن‌وقت که دیسم را در نام‌ها و حکمت‌ها نبود.

و در بسیاری از منابع عامّه نیز حضرت رقیّه دختر گرامی حضرت فاطمه علیها السّلام ذکر شده،[۴۳] تا کنون بیش از آن‌چه ذکر گردید، درباره این فرزند گرام آل‌طاها صلوات الله علیهم، نیافته‌ایم و از ماجرای رحلت و یا شهادت ایشان خبری ندیده‌ایم، فسلام الله علیهم اجمعین.

***

ازدواج امّ کلثوم علیها السّلام با ...؟

سؤال۳۲- آیا امیر المؤمنین علیه السّلام دختری به نام امّ کلثوم داشته‌اند؟ اگر داشته‌اند آیا با عمر ازدواج نموده است؟

جواب- حضرت امّ‌کلثوم یکی از دختران حضرت فاطمه سلام الله علیهما است و داستان دروغین ازدواج ایشان با شخص مذکور ـ که رأس قاتلین حضرت فاطمه و حضرت محسّن علیهما السّلام است ـ از افتراءات و ساخته‌های دشمنان اهل‌بیت نبوّت است و علمای شیعه در طول تاریخ، به این دروغ و شبهه پاسخ داده و بعضاً رساله‌هایی تحریر نموده‌اند. هم‌چنین در کتاب شریف الخرائج و الجرائح جلد۲ صفحه۸۲۵ حدیث۳۱ فرمایش امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السّلام که اصرار و فشار آن شخص را مشاهده فرمودند، در پی زن جنّیّه یهودیّه‌ای از اهل نجران فرستادند و امر فرمودند که خودش را شبیه به امّ‌کلثوم

نماید، و به خانه آن شخص رفت، و امّ‌کلثوم مخفی بود تا این‌که آن شخص به شک افتاد و گفت: به مردم خبر می‌دهم که علی سحر نموده است، که پیش از کارش مرد، و پس از او امّ‌کلثوم آشکار گردید. هم‌چنین بنابر نقل ابن‌شهرآشوب در المناقب از کتاب الإمامة نوبختی که گفت: پس از درخواست ازدواج آن شخص با امّ‌کلثوم، او کوچک بوده است و به سنب ازدواج نرسیده است، و روایات حاکی از ازدواج آن‌ها در کتب مخالفین است و یا از جهت سند ضعیف هستند و نشان‌دهنده ساختگی بودن آن‌ها است.

***

بریدن دستان امام شب یازدهم

سؤال۳۳- در چه مدرکی ذکر شده که شب یازدهم عاشورا ظالم کافری دو دست مبارک سیّدالشّهداء علیه السّلام را بریده است؟

جواب- این جنایت عظیم درکتاب‌هایی گزارش شده است: «الهدایة الکبری»، «بحارالأنوار» به نقل از بعضی از کتاب‌های معتبره مناقب که مانند روایت الهدایه است، «مقتل الحسین علیه السّلام» خوارزمی که از محدّثین عامّه است و نیز برخی دیگر، فراجع.[۳۵]

***

خرابه شام

سؤال۳۴- آیا خرابه‌ای کنار قصر یزید لعنه الله تعالی وجود داشته است که اهل‌بیت علیهم السّلام را در آن مکان جا دادند یا خیر؟ مدرک آن را بفرمایید.

جواب- در روایت امام جعفر صادق و فاطمة فرزند امیرالمؤمنین (و در برخی منابع دختر امام حسین) علیهم السّلام و دیگر اخبار در کتب معتبره امامیّه که ذکر می‌کنیم تصریح شده است که تا مدتی زنان و فرزندان اسیر اهل‌بیت و امام زین‌العابدین علیهم السّلام را به فرمان یزید لعنه الله، در جایی نزدیک قصر آن ملعون جای دادند که سقفی نداشت و از گرمای آفتاب در روز و سرمای شب در چنان رنجی بودند که صورت آنان پوست انداخت و چنان خراب بود که

با خود می‌گفتند ما را در این‌جا جای داده‌اند تا روی ما خراب شود و ما را بکشد. در حدیث شریف از امام جعفرصادق علیه السّلام است که فرمودند:

«أُتِيَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَ مَنْ مَعَهُ إِلىٰ يَزيدَ بْنِ مُعاوِيَةَ عَلَيْهِما لَعائِنُ اللَّهِ وَ مَنْ مَعَهُ جَعَلُوهُ في بَيْتٍ فَقالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّما جَعَلَنا في هٰذَا الْبَيْتِ لِيَقَعَ عَلَيْنا فَيَقْتُلَنا، فَراطَنَ الْحَرَسُ فَقالُوا: أُنْظُرُوا إِلىٰ هٰؤُلَاءِ يَخافُونَ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ، وَ إِنَّما يُخْرَجُونَ غَداً فَيُقْتَلُونَ! قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ: لَمْ يَكُنْ فينا أَحَدٌ يُحْسِنُ الرَّطانَةَ غَيْري، وَ الرَّطانَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْمَدينَةِ الرُّومِيَّةُ».

موقعی که حضرت علیّ بن الحسین و آن افرادی را که با آن حضرت بودند نزد یزید بن معاویه علیهما لعائن الله آوردند و آن حضرت را در یک خانه‌ای جای دادند که (سقف آن در شرف خراب شدن بود) بعضی از اسیران گفتند: ما را در این خانه جای دادند که سقف آن بر سرما خراب شود و ما را به قتل برساند. پاسبانان به زبان رومی با یک‌دیگر می‌گفتند: این اسیران را بنگرید که می‌ترسند این خانه بر سرشان خراب شود. در صورتی که فردا آن‌ها را خارج کنند و کشته خواهند شد!! حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: در میان ما کسی نبود که زبان رومی چون من به نیکویی بداند. و رطانة در نزد اهل مدینه زبان رومی است.[۳۶]

و ابن بابویه در الأمالی به سند خود از فاطمه فرزند امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نقل کرده که فرمود:

«ثُمَّ إِنَّ يَزيدَ لَعَنَهُ اللهُ أَمَرَ بِنِساءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَحُبِسْنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ في مَحْبِسٍ لا يُكِنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لا قَرٍّ حَتّىٰ تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ ...».[۳۷]

سپس یزید ـ لعنت خداوند براو باد ـ دستور داد زنان حسین علیه السّلام را همراه با امام علیّ بن الحسین علیهما السّلام در زندانی جا دادند که از سرما و گرما جلوگیری نداشت تا چهره‌هایشان پوست گذاشت... ».

***

خطا و توبه حرّ؟!!!

سؤال۳۵- آیا صحیح است که حرّ بن یزید ریاحی با سپاه هزار نفری جلوی امام حسین علیه السّلام را گرفته و سپس از آن‌چه انجام داده پشیمان شده و توبه کرده است؟

جواب- پیش از بیان پاسخ، ذکرمقدّماتی لازم است:

۱- مُخْلَصون، معصوم از شیطان

ابلیس لعنة الله علیه، تنها درباره یک گروه با صراحت اعلام کرد که هیچ سلطه ای برآنان ندارد و آنان هرگز فریب نیرنگ‌های او را نمی‌خورند، «عباد الله المُخْلَصین» می‌باشند. قرآن کریم به نقل از وی می‌فرماید:

«قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَني لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ».[۳۸]

(شیطان) گفت: پروردگارا! چنان‌که مرا گمراه نمودی، من نیز روی زمین برای آنان (گناهان و غفلت را) می‌آرایم و آن‌ها همه را گمراه می‌کنم*جزبندگان خالص تورا.

«قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ»؛[۳۹]

(شیطان) گفت: پروردگارا! به عزّت (و عظمت) تو قسم که همانا همه آن‌ها را گمراه می‌کنم* مگربندگان خالص تورا.

و در بیان الهی نیز براین مهم تأکید شده است که گروهی وجود دارند که ابلیس، هیچ‌گونه چیرگی برآنان ندارد:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛[٤۰]

همانا شیطان هرگز بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، تسلطی نخواهد داشت * فقط تسلّط او برکسانی است که او را سرپرست می‌گیرند، و به وسیله

او مشرک می‌شوند.

۲- طینت مؤمن از طینت انبیاء

طینت مؤمن از طینت انبیاء علیهم السّلام است و هرگز نجس و خبیث نمی‌شود چنان‌چه امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

«...وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، ... ».[۴۱]

...و همانا که هیچ چیزی مؤمن را نجس نمی (تواند بـ) کند، ... .

از امام جعفر صادق علیه السّلام نیز پرسیده شد: طینت و سرشت مؤمن از چه چیزی آفریده شده است؟ فرمود:

«مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ يَنْجُسَ (تَخْبُثَ) أَبَداً».[۴۲]

ازگِل وسرشت پیامبران، پس هرگز نجس، ناپاک (و خبیث) نمی‌شود، هیچ‌وقت.

و در حدیث دیگری در پاسخ فرمود:

«مِنْ طينَةِ عِلِّيّينَ».

از گِل و سرشت علّیّین است.

یا پرسیده شد: طینت و سرشت مؤمن از چه چیزی آفریده شد؟ فرمود:

«مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ».[۴۳]

از گِل و سرشت پیامبران، پس هرگز چیزی او را نجس نمی‌کند.

۳- مقام شهدای کربلا «یاران مخلَص و مخلِص»

شهدای کربلا از بهترین بندگان خالص خداوند تعالی بودند که هرگز شیطان در آن‌ها راه نفوذ نیافت و در آن ابتلا و امتحان بزرگ فریب او را نخوردند.

رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ضمن روایتی درباره یاران شهید امام حسین علیه‌السّلام در کربلا فرمودند:

«...تَنْصُرُهُ عِصابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمينَ، أُولٰئِكَ مِنْ سادَةِ شُهَداءِ أُمَّتي يَوْمَ الْقِيامَةِ...».[۴۴]

... او (یعنی امام حسین علیه السّلام) را گروهی از مسلمانان یاری کنند، آنان در روز قیامت، از جمله سروران شهدای امت من هستند... .

امام جعفر صادق علیه‌السّلام فرمودند:

«خَرَجَ أميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَسيرُ بِالنّاسِ، حَتّىٰ إذا كانَ مِنْ كَرْبَلاءَ عَلىٰ مَسيرَةِ ميلٍ أَوْ ميلَيْنِ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ أيْديهِمْ، حَتّىٰ إذا صارَ بِمَصارِعِ الشُّهَداءِ قالَ: قُبِضَ فيها مِائَتا نَبِيٍّ وَ مِائَتا وَصِيٍّ وَ مِائَتا سِبْطٍ شُهَداءَ بِأَتْباعِهِمْ، فَطافَ بِها عَلىٰ بَغْلَتِهِ خارِجاً رِجْلَيْهِ مِنَ الرِّكابِ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ: مُناخُ رِكابٍ، وَ مَصارِعُ شُهَداءَ، لايَسْبِقُهُمْ مَنْ كانَ قَبْلَهُمْ، وَ لا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كانَ بَعْدَهُمْ».[٤٥]

امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام از خانه خارج شدند و در میان مردم حرکت کردند، تا اینکه فاصله ایشان تا کربلا یک میل و یا دو میل بود، در میان ایشان از همه جلوتر رفتند تا به محلّ شهادت شهدای کربلا رسیدند، فرمودند: در این سرزمین ۲۰۰ پیامبر و ۲۰۰ جانشین پیامبر از دنیا رفته‌اند و ۲۰۰ پیامبرزاده همراه با پیروانشان در این مکان شهید شده‌اند. پس از این کلام، در حالی که روی قاطر بودند و پای مبارک از رکاب بیرون آورده بودند، آن مکان را طواف کرده و در حال طواف می‌فرمودند: محلّ خواباندن مرکب‌هایی و محلّ شهادت شهدایی که گذشتگان آنان بر آن‌ها پیشی نگرفتند و کسانی که پس از ایشان هستند نیز هرگز به ایشان نخواهند پیوست.

٤- شهدای کربلا هم‌چون کشتگان پیامبران و خاندان آنان

امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

«الْمُؤْمِنُونَ يُبْتَلَوْنَ ثُمَّ يُمَيِّزُهُمُ اللهُ عِنْدَهُ، إِنَّ اللهَ لَمْ يُؤْمِنِ الْمُؤْمِنينَ مِنْ بَلاءِ الدُّنْيا وَ مَرائِرِها، وَ لٰكِنْ آمَنَهُمْ فيها مِنَ الْعَمىٰ وَ الشَّقاءِ فِي الْآخِرَةِ. ثُمَّ قالَ: كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَضَعُ قَتْلاهُ بَعْضَهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ ثُمَّ يَقُولُ: قَتْلانا قَتْلَى النَّبِيّينَ (وَ آلِ النَّبِيّينَ- بحار)».[٤٦]

مؤمنان گرفتار خواهند شد و خداوند در آن حال ایشان را از یک‌دیگر جدا می‌سازد و بازشناسی می‌کند، همانا خداوند هرگزمؤمنان را از بلای دنیا و تلخ‌کامی‌های آن در امان نداشته است، بلکه آنان را در این جهان از کوری در آخرت و از سیه‌روزی در امان داشته، سپس فرمود: علیّ بن الحسین علیهما السّلام کشته‌های خود (اجساد کشتگان خانواده‌اش را که در روز عاشورا به شهادت رسیدند) بعضی را بر روی بعضی دیگر می‌گذاشت و می‌فرمود:کشته‌گان ما کشته‌گان پیامبران (و خاندان پیامبران) هستند».

سیّد مقرّم قدّس سرّه می‌نویسد: تاریخ‌نویسان آورده‌اند که سیّدالشهداء علیه السّلام در نزدیکی میدان جنگ خیمه‌ای را برپا نمود و می‌فرمود که کشته‌های اصحاب و اهل‌بیتش را به آن خیمه حمل کنند و هرشهیدی را که می‌آوردند می‌فرمود:

«قَتَلَةٌ مِثْلَ قَتَلَةِ النَّبِيّنَ وَ آلِ النَّبِيّنَ».[۴۷]

کشته‌هایی (شهیدانی) همانندکشته‌ها (وشهیدان) پیامبران وخاندان پیامبران‌اند.

نتیجه

۱- مخلَصون در ذات خود از غیرولایت الله و ولایت اولیاء او خالص هستند، و شیطان رجیم لعنه الله توان نفوذ در آنان و سلطه برایشان را ندارد.

۲- ارتفاع آنان جوهری است، زیرا از جنس و سرشت انبیاء هستند و هرگزبه کفرو شرک و ظلم و فسق آلوده نمی‌شوند، دارای ایمانی مستقرّمی‌باشند و نه مستودع و عاریتی، فتأمّل.

۳- شهدای کربلا و نیز حضرت حرّ شهید که از شمار آنان است، به جهت خلوص در ذات و اخلاص در آن عمل جاودانه، مجاهدت عظیم در روز عاشورا و در محضر حجّت خدا، از سادات شهدای امّت رسول‌الله شدند، که نه پیشینیان برآنان سبقت گرفتند، و نه پس از آنان کسی به گرد پای آنان می‌رسد.

٤- شهدای کربلا مانند پیامبران شهید شده و خاندان شهید آنان می‌باشند.

۵- شهدای از اهل‌بیت و اصحاب سیّدالشّهداء علیهم‌السّلام، هیچ‌یک نظیر نداشته و

نخواهند داشت؛ کسانی که در کربلا با امام بودند، برگزیدگان الهی هستند تا جایی که از شمار آنان، یک تن کم و یا به تعداد آنان اضافه نمی‌شود.
اصحاب امام حسین علیه‌السّلام، اختصاصاتی داشتند که در زیارت‌های شهدای کربلا که در اوقات مختلف خوانده می‌شود، به این نشانه‌ها و ویژگی‌ها تصریح و دلالت شده است.
از چهار مقدّمه‌ای که گذشت عصمت حضرات شهدای کربلاء ـ به سبب طینت آنان که از طینت انبیاء است ـ به روشنی معلوم می‌شود اما عصمت درجاتی دارد و خمیرمایه آن قبول وَلایت وولِایت الله ورسول الله واهل بیت اطهاراوصلوات الله علیهم اجمعین است. شهدای کربلاء حائز درجه‌ای هستندکه ازسادات شهدای امّت نبیّ خاتم می‌باشند.
حال با توجّه به مطالبی که همراه با بیان معصومین علیهم السّلام ذکرگردید به آخرین مقدّمه می‌رسیم: این‌که تنها منبع معتبربرای اخذ معارف و حقایق دینی، که ارزش و اعتبار استناد و استدلال دارد، قرآن و عترت است، از طریق راویان مورد وثوق و شیعیان و ارادت‌مندان به اهل‌بیت علیهم السّلام و نه از دشمنان آنان.

بررسی اصل سؤال

آن‌چه در برخی از اخبار آمده مبنی براین‌که حرّو لشکرهزار نفره‌اش، راه را برامام بستند و قصد داشتند امام حسین علیه‌السّلام را نزد عبیدالله بن زیاد لعنه‌الله ببرند و حرّ با امام درگیری کلامی نموده و امام به او فرمود: می‌خواهی چکار کنی مادرت به عزایت بنشیند؟ و غیرآن،
مأخذ اصلی آن، کتاب‌های دشمنان اهل‌بیت وحی مانند الأخبار الطّوال، أنساب الأشراف، تاریخ الطّبری و غیرآن‌ها[۸] که نقل از کتاب مقتل أبی‌مخنف است در حالی که اصل این کتاب مفقود است و چند راوی مجهول نیزدر سند آن واقع می‌باشند؛
اضافه بر این‌که این خبر است و از غیر معصوم و ضعیف است، و بعضی از کتاب‌های شیعیان[۹] نیز از همان کتاب‌ها نقل کرده‌اند، و راویان از این کتاب از مخالفین می‌باشند و در سند آنان به این کتاب و در سندی که در مقتل بوده افرادی مجهول می‌باشند، نتیجه این‌که

خبراز غیراهل عصمت است و ضعیف می‌باشد.

و اکثر کتاب‌ها ـ مانند تاریخ طبری ـ که از مقتل ابی‌مخنف نقل کرده‌اند، یک جانبه و در راستای رضایت امویان و دشمنان اهل‌بیت نبوّت ـ علیهم لعائن الله تتری ـ تحریر شده است؛ چنان‌چه طبری حوادث سال ۱۱ هجری را با شکوهی خاص بیان می‌کند و تمام آن را در ابوبکرو عمرو عثمان خلاصه می‌کند، وی فضائل حضرات اهل‌بیت نبوّت را پنهان می‌نماید و بدین شکل شدیداً دشمنی خود را با اهل‌بیت علیهم‌السّلام آشکار می‌سازد.

طبری در نقل حوادث تاریخی، در بیش از ۷۰۰ مورد، از فردی به نام «سیف بن عمر» روایت کرده که شرح حال او در منابع رجالی و نزد حدیث شناسان، حتّی عامّه مشخص است و برخی از رجالیّون عامّه، او را با عنوان «کذّاب وضّاع» یاد نموده و به او نسبت کفرو زندقه می‌دهند. (ر.ک: الغدیر جلد۸ صفحه۳۲۷).

نگاهی به روایت طبری و دیگر مورّخین از مخالفین

طبری از ابو مخنف نقل می‌کند، او از ابو جناب کلبی، او از عدیّ بن حرمله.

اشکالات وارد برنقل طبری:

۱- شخص طبری از نواصب است.

۲- از نواصب بسیار نقل می‌کند.

۳- سند او به کتاب مقتل لوط بن یحیی ضعیف است.

٤- دو راوی ذکرشده در سند نیزمجهول هستند؛

نتیجه این‌که نقل او قابل اعتماد نیست، لکن فرازهایی از آن در روایات دیگرآمده و تنها آن قسمت‌هایی که در متون معتبرآمده، قابل پذیرش است، متن روایت طبری بدین شرح است:

عدیّ بن حرمله گوید: وقتی عمر بن سعد حمله برد، حرّ بن یزید به او گفت: خداوند تو را بر صلاح بدارد با این مرد جنگ می‌کنی؟ گفت: آری به خدا، چنان جنگی که سرها بریزد و دست‌ها بیفتد. گفت: به یکی از سه چیز که به شما گفت

رضایت نمی‌دهید؟ عمر بن سعد گفت: به خدا اگر کار با من بود رضایت می‌دادم اما امیر تو این را نپذیرفت. گوید: حرّ بیامد و با کسان بایستاد، یکی از مردم قومش نیز با وی بود به نام قرّة پسر قیس. حرّ به او گفت: امروز اسبت را آب داده‌ای؟ گفت: نه. گفت: نمی‌خواهی آبش دهی؟ قرّه گوید: به خدا پنداشتم که می‌خواهد دور شود و حاضر جنگ نباشد و نمی‌خواهد به هنگام این کار او را ببینم و از او خبر دهم، گفتمش: آبش نداده‌ام و می‌روم و آبش می‌دهم. گوید: از جایی که وی بود دور شدم. گوید: به خدا اگر مرا از مقصود خویش آگاه کرده بود با وی پیش حسین رفته بودم. گوید: بنا کرد، کم‌کم به حسین نزدیک شد، یکی از قوم وی به نام مهاجر پسر اوس گفت: ای پسر یزید چه می‌خواهی؟ می‌خواهی حمله کنی؟ گوید: او خاموش ماند و لرزش سراپایش را گرفت. مهاجر گفت: به خدا کار تو شگفتی‌آور است، هرگز به هنگام جنگ تو را چنین ندیده بودم که اکنون می‌بینم، اگر به من می‌گفتند: دلیرترین مردم کوفه کیست؟ از تو نمی‌گذشتم، این چیست که از تو می‌بینم؟ گفت: به خدا خودم را میان بهشت و جهنّم مردّد می‌بینم، به خدا اگر پاره پاره‌ام کنند و بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی‌گزینم. گوید: آن‌گاه اسب خویش را زد و به حسین علیه‌السّلام پیوست و گفت: خدایم فدایت کند، من همانم که تو را از بازگشت بداشتم و همراه تو شدم و در این مکان فرودت آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست گمان نداشتم این قوم آن‌چه را گفته بودی نپذیرند و کار ما به اینجا بکشد. به خویش می‌گفتم که قسمتی از دستور این قوم را اطاعت می‌کنم که نگویند از اطاعتشان برون شده‌ام ولی آن‌ها این چیزها را که حسین می‌گوید می‌پذیرند، به خدا اگر می‌دانستم که نمی‌پذیرند چنان نمی‌کردم، اینک پیش تو آمده‌ام و از آن‌چه کرده‌ام به پیشگاه پروردگارم توبه می‌برم، تو را به جان یاری می‌کنم تا پیش رویت بمیرم آیا این را توبه من می‌دانی؟ فرمود: آری، خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را

می‌بخشد، نام تو چیست؟ گفتم: من حرّم پسر یزید. گفت: تو چنان که مادرت نامت داد، حرّی، إن شاء الله در دنیا و آخرت حرّی، فرود آی. گفتم: من به حال سواری از پیاده بهترم، بر اسبم مدتی با آن‌ها می‌جنگم و آخر کارم به فرود آمدن می‌کشد. فرمود: خدا رحمتت کند، هر چه به نظرت می‌رسد بکن. گوید: حرّ پیش روی اصحابش رفت و گفت: ای قوم، چرا یکی از این چیزها را که حسین به شما عرضه می‌کند نمی‌پذیرید که خدایتان از جنگ وی معاف دارد؟ گفتند: اینک امیر عمر بن سعد، با وی سخن کن. گوید: با وی سخنانی گفت همانند آن‌چه از پیش با وی گفته بود و نیز به اصحاب خویش گفته بود. عمر گفت: دلم می‌خواست اگر راهی می‌یافتم چنین می‌کردم. حرّ گفت: ای مردم کوفه! مادرتان عزادارتان شود و بگرید که او را دعوت کردید و چون بیامد تسلیمش کردید، می‌گفتید خویشتن را برای دفاع از او به کشتن می‌دهید، اما بر او تاخته‌اید که خونش بریزید، خودش را بداشته‌اید، گلویش را گرفته‌اید و از همه سو در میانش گرفته‌اید و نمی‌گذارید در دیار وسیع خدا برود تا ایمن شود و خاندانش نیز ایمن شوند، به دست شما چون اسیر مانده که برای خویش نه سودی تواند گرفت و نه دفع ضرری تواند کرد، وی را با زنانش و کودکان خردسالش و یارانش از آب روان فرات که یهودی و مجوسی و نصرانی می‌نوشند، و خوک‌ها و سگان روستا در آن می‌غلطند ممنوع داشته‌اید که هم اکنون از تشنگی از پا در آمده‌اند، چه رفتار بدی با بازماندگان محمّد پیش گرفته‌اید، اگر هم اکنون توبه نیارید و از این رفتارتان دست برندارید خدا به روز تشنگی آبتان ندهد. گوید: پیادگان قوم سوی او حمله بردند و تیر انداختند که رفت تا پیش روی حسین ایستاد.[۵۰]

ماجرای حرّ شهید در بیان امام معصوم علیه السّلام

بنابراین از مجموع اخباری که همه آن‌ها از غیر معصومین علیهم السّلام بوده و بسیاری از آن‌ها

مرسل است، چنین برمی‌آید که حرّ و لشکرش در ظاهر امر، بنابر دستور پسر زیاد لعنه الله، راه بر امام بستند و گاهی همراهی می‌کردند تا این‌که به کربلا رسیدند و مانع از بازگشت امام به مکّه شدند اما چنان چه گذشت، روایت طبری، محلّی از اعتنا ندارد.

حدیث امام سجّاد علیه السّلام

بلکه شیخ صدوق (متوفای سال۳۸۱ قمری) داستان حرّ شهید را از آغاز خروج او از شهر کوفه تا هنگام شهادتش، به سندش از امام علیّ بن الحسین زین العابدین علیهما السّلام چنین نقل می‌کند:

«... وَ بَلَغَ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيادٍ لَعَنَهُ اللهُ الْخَبَرُ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمِيَّةَ (الرُّهَيْمَةَ) فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فارِسٍ. قالَ الْحُرُّ: فَلَمّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ نُودِيتُ ثَلاثاً: يا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ، فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَداً فَقُلْتُ: ثَكِلَتِ الْحُرَّ أُمُّهُ يَخْرُجُ إِلىٰ قِتالِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ وَ يُبَشَّرُ بِالْجَنَّةِ؟! فَرَهِقَهُ عِنْدَ صَلاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَ أَقامَ وَ قامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَصَلّىٰ بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً فَلَمّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: وَ عَلَيْكَ السَّلامُ مَنْ أَنْتَ يا عَبْدَ اللهِ؟ فَقالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. فَقالَ: يا حُرُّ! أَ عَلَيْنا أَمْ لَنا؟ فَقالَ الْحُرُّ: وَ اللهِ يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتالِكَ وَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ ناصِيَتِي مَشْدُودَةٌ إِلىٰ رِجْلِي وَ يَدَيَّ مَغْلُولَةٌ إِلىٰ عُنُقِي وَ أُكَبَّ عَلىٰ حُرِّ وَجْهِي فِي النّارِ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَيْنَ تَذْهَبُ؟! ارْجِعْ إِلىٰ حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:

سَأَمْضِي فَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَى الْفَتىٰ* إِذا ما نَوىٰ حَقّاً وَ جاهَدَ مُسْلِما

وَ واسَى الرِّجالَ الصّالِحِينَ بِنَفْسِهِ* وَ فارَقَ مَثْبُوراً وَ خالَفَ مُجْرِما

فَإِنْ مِتُّ لَمْ أَنْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أُلَمْ* كَفىٰ بِكَ ذُلّاً أَنْ تَمُوتَ وَ تُرْغَما.

ثُمَّ سارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ ... حَتّىٰ نَزَلَ كَرْبَلاءَ ... قالَ: فَضَرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ

وَ جازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ إِلىٰ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ واضِعاً يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ إِلَيْكَ أُنيبُ [أَنَبْتُ] فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيائِكَ وَ أَوْلادَ نَبِيِّكَ، يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قالَ: نَعَمْ تابَ اللهُ عَلَيْكَ. قالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَتَأْذَنُ لِي فَأُقاتِلَ عَنْكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَضْرِبُ في أَعْناقِكُمْ بِالسَّيْفِ * عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلادَ الْخَيْفِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمانِيَةَ عَشَرَ رَجُلاً ثُمَّ قُتِلَ، فَأَتاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ وَ دَمُهُ يَشْخَبُ فَقالَ: بَخٍ بَخٍ يا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَما سُمّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ. ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَني رِياحٍ * وَ نِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّماحِ

وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نادىٰ حُسَيْناً * فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ

ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ ... ».[۵۱]

... خبر به عبید الله بن زیاد رسید که حسین (علیه السّلام) در رهیمیّه فرود آمده، حرّ بن یزید را با هزار سوار جلوی او فرستاد، حر گفت: چون از منزل برآمدم که برابر حسین (علیه السّلام) روم، سه بار ندایی را شنیدم که «ای حرّ! مژده بهشت گیر» برگشتم، کسی را ندیدم. گفتم: مادر به عزای حر بنشیند، به جنگ زاده پیغمبر می‌رود، چگونه مژده بهشت دارد؟ حر هنگام نماز ظهر به حسین (علیه السّلام) رسید، حسین پسرش را امر کرد اذان و اقامه گفت و حسین (علیه السّلام) با هر دو گروه نماز ظهر را خواند و چون سلام نماز داد، حر پیش جست و عرض کرد: السّلام علیك یاابن رسول‌الله و رحمة الله و برکاته» حسین فرمود: و علیك السّلام، تو کیستی ای بنده خدا؟ گفت: من حرّ بن یزید هستم. فرمود: حر، به جنگ ما آمدی یا به یاری ما؟ گفت: مرا به جنگ شما فرستادند و به خدا پناه می‌برم که از قبر برآیم و پایم به موی سرم بسته باشد و دستم به گردنم و مرا به رو در آتش جهنم اندازند. ای زاده رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) کجا می‌روی؟ به حرم جدّ خویش بازگرد، زیرا تو را می‌کشند. حسین فرمود:

من می‌روم و ز مرگ ننگی نبود* آن را که به دل نیّت خیراست و جهاد
هم درد نکویان شود و جان بدهد* از بدمنش و مجرم و بی‌دین آزاد
با عیب بمانم و بمیرم بی‌غم* خواری که بمانی و بود دشمن شاد

حسین(علیه السّلام) ره سپرد تا... به کربلا منزل نمود... حرّبن یزید براسب خود زد و از لشکرعمربن سعد لعین به لشکرحسین (علیه السّلام) آمد و دست برسرنهاد و می‌گفت: خدایا، به سوی توبازگشتم، توبه‌ام بپذیرکه دل دوستانت و اولاد پیغمبرت را به هراس انداختم. یا ابن رسول‌الله، آیا توبه من قبول است؟ فرمود: آری، خدا توبه‌ات پذیرفت. گفت: یاابن رسول‌الله، به من اجازه می‌دهی از جانب شما نبرد کنم؟ به او اجازه داد و به میدان رفت و می‌گفت:

به گردن زنمتان به شمشیرتیز* ز بهترکسی کامده درعراق

و هیجده کس از آن‌ها را کشت و کشته شد. حسین بالینش آمد و هنوز خون از او فواره می‌زد، فرمود: به به، تو در این دنیا و در آخرت، آزادی که حرّ نام داری و این شعر را بالای سرش سرود:

چه خوش حرّیست حرّبنی ریاحی* شکیبا زیرنیزه و در پناهم
چه خوش حرّی که گوید وا حسینا* ببخشد جان بجنگد در سپاهم

حدیث امام محمّد باقرعلیه السّلام

کتاب جوهرالثّمین، نوشته شیخ حسین بن علیّ البغدادیّ که آن را در سال ۱۰۱۹ قمری تألیف نموده، از امام جعفرصادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: از پدرم امام محمّد باقرعلیه السّلام شنیدم می‌فرمود:

لَمَّا الْتَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَ قامَتِ الْحَرْبُ أُنْزِلَ النَّصْرُ، حَتّىٰ رَفْرَفَ عَلىٰ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلىٰ أَعْدائِهِ وَ بَيْنَ لِقاءِ اللهِ، فَاخْتارَ لِقاءَ اللهِ تَعالىٰ. قالَ: وَ صاحَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَما مِنْ مُغيثٍ يُغيثُنا لِوَجْهِ اللهِ؟ أَما مِنْ ذابٍّ

يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟! فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِ سَعْدٍ وَ قالَ: أَ مُقاتِلٌ أَنْتَ هٰذَا الرَّجُلَ؟ قالَ: إِي وَ اللهِ قِتالاً أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرُّءُوسُ وَ تَطِيحَ الْأَيْدي. قالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَ وَقَفَ مَوْقِفاً مِنْ أَصْحابِهِ وَ أَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ، فَقالَ لَهُ الْمُهاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: وَ اللهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ، وَ لَوْ قِيلَ لي: مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ؟ لَما عَدَوْتُكَ، فَما هٰذَا الَّذي أَراهُ مِنْكَ؟ قالَ لَهُ: وَ اللهِ إِنِّي أُخَيِّرُ نَفْسي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النّارِ، فَوَ اللهِ لا أَخْتارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِّعْتُ وَ حُرِّقْتُ.[۲] ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ وَ لَكَزَهُ بِرِجْلَيْهِ وَ أَوْمَأَ إِلىٰ وَلَدِهِ بُكَيْرٍ، أَنْ كُنْ عَلىٰ أَثَري، فَأَتىٰ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ اعْتَذَرَ وَ قالَ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَعَمْ يَتوبَ اللهُ عَلَيْكَ. فَفَرِحَ بِهِ وَ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ هٰذَا الْغُلامُ؟ قالَ: سَيِّدي هٰذا وَلَدي. فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: جَزاكُمُ اللهُ عَنّي خَيْراً، ثُمَّ قالَ لَهُ: إِنْزِلْ يا حُرُّ. فَقالَ: أَنَا لَكَ فارِساً خَيْرٌ مِنّي راجِلاً. وَ اسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ رَجَعَ إِلَى الْقَوْمِ وَ نادىٰ: يا أَهْلَ الْكوفَةِ! اتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ، عَلامَ دَعَوْتُموا هٰذَا الْعَبْدَ الصّالِحَ؟ حَتّىٰ إِذا أَتاكُمْ غَدَرْتُموا بِهِ وَ نَكَثْتُموا وَ مَنَعْتُموهُ الرُّجوعَ إِلىٰ بِلادِهِ، فَصارَ في أَيْديكُمْ لا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَ لا نَفْعاً، وَ مَنَعْتُموهُ مِنْ شُرْبِ الْماءِ، بِئْسَ ما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ في ذُرِّيَّتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. ثُمَّ قالَ لِوَلَدِهِ: إِحْمِلْ عَلَى الْقَوْمِ، بارَكَ اللهُ فيكَ، فَإِنِّي في أَثَرِكَ، فَدَنىٰ بُكَيْرٌ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ وَدَّعَهُ وَ بَرَزَ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ فَقالَ الْحُرُّ: الْحَمْدُلِلّٰهِ يا بُنَيَّ الَّذي طَهَّرَنا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ، ثُمَّ قالَ الْحُرُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا مَوْلايَ! لَمّا خَرَجْتُ مِنَ الْكوفَةِ، عَقَدَ لي ابْنُ زِيادٍ راياتٍ وَ أَمَّرَني عَلىٰ أَلْفِ فارِسٍ، وَ إِذا أَنَا بِمُنادٍ مِنْ خَلْفي وَ هُوَ يَقولُ: أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ، فَقُلْتُ في نَفْسي: هٰذَا الشَّيْطانُ يَهْتِفُ لي: أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ، وَ أَنَا سائِرٌ إِلىٰ حَرْبِ ابْنِ بِنْتِ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلامُ أُمِرَ أَنْ يُبَشِّرَكَ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ حَمَلَ وَلَدُهُ وَ لَمْ يَزَلْ يُقاتِلُ حَتّىٰ قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبعينَ مُبارِزاً، وَ رَجَعَ إِلىٰ أَبيهِ وَ قالَ: هَلْ شَرْبَةَ ماءٍ أَتَقَوّىٰ بِها عَلىٰ أَعْداءِ اللهِ وَ أَعْداءِ رَسولِهِ؟ فَقالَ: إِصْبِرْ يا بُنَيَّ قَليلاً وَ

ارْجِعْ فَقاتِلْ، فَرَجَعَ بُكَيْرٌ إِلَى الْقَوْمِ وَ لَمْ يَزَلْ يُقاتِلُ حَتّىٰ قَتَلَ خَلْقاً كَثيراً، وَ اسْتُشْهِدَ فَلَمّا نَظَرَ الْحُرُّ إِلَيْهِ قَتيلاً قالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي مَنَّ عَلَيْكَ بِالشَّهادَةِ بَيْنَ يَدَيْ إِمامِكَ، ثُمَّ حَمَلَ الْحُرُّ بَعْدَ أَنِ اسْتَأْذَنَ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ وَ هُوَ يَرْتَجِزُ، فَقَتَلَ مَقْتَلَةً عَظيمَةً ثُمَّ قالَ: تَبّاً لَكُمْ يا أَهْلَ‌الْكوفَةِ ما أَجْرَأَكُمْ عَلَى اللّٰهِ، تَمْنَعونَهُ الْماءَ؟! ما لَكُمْ؟! لا سَقاكُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الظَّماءِ الْأَكْبَرِ، هَلْ مِنْ مُبارِزٍ؟ فَبَرَزَ إِلَيْهِ سُفْيانُ فَما لَبِثَ ساعَةً حَتّىٰ قَتَلَهُ، وَ لَمْ يَزَلْ يُقاتِلُ حَتّىٰ قَتَلَ أَرْبَعينَ مُبارِزاً، ثُمَّ عَطَفَ بِالْحَمْلَةِ بَعْدَ أَنْ أُثْخِنَ بِالْجِراحِ، قالَ: فَرَمَوْهُ بِالنَّبْلِ فَرَجَعَ».[۵۳]

هنگامی که حسین علیه السّلام با عمربن سعد روبرو شد و جنگ برپا گردید خدای تعالی مدد غیبی فرو فرستاد تا آن‌جا که بال‌های خود را بالای سرحسین گشودند، سپس حضرتش را مخیّر کردند که بردشمنانش پیروز گردد و یا خداوند را (با شهادت) ملاقات نماید و آن حضرت ملاقات خداوند را (با شهادت) برگزید، سپس حسین علیه السّلام فریاد برآورد: آیا دادرسی نیست که برای رضای خدا به داد ما برسد؟ آیا دفاع کننده‌ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ پس آن‌گاه حرّبن یزید روی به پسرسعد آورده و گفت: راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت: آری به خدا سوگند، جنگی که آسان‌ترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن‌ها بپرد و دست‌ها از پیکرها بیفتد. گوید: حرّرفت و جایی نزدیک اصحابش ایستاد و لرزه براندامش افتاده بود، مهاجربن اوس به او گفت: به خدا قسم که کار تو شک‌برانگیز است، چه اگر از من سؤال می‌شد دلاورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جزاز نام تو نمی‌گذشتم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟! به او گفت: به خدا که خود را برسردو راهی بهشت و دوزخ مخیّر می‌بینم و به خدا قسم بر بهشت چیزدیگری اختیار نکنم هرچند پاره پاره و سوزانده شوم، این گفت و رکاب براسب زد و به پسرش بکیراشاره کرد که پشت سرم بیا، و متوجه به سوی حسین گردید و معذرت خواهی کرد، و گفت: آیا (راه قبول) توبه‌ای هست؟ امام حسین

علیه السّلام فرمود: آری خداوند توبه تو را می‌پذیرد، پس به آن (سخن امام) شاد شد. و امام فرمود: این جوان کیست؟ عرضه داشت: ای سرورم! این فرزند من است. پس امام علیه السّلام فرمود: خداوند از جانب من به شما خیر دهد. امام فرمود: ای حرّ! پیاده شو، عرض کرد: سواره باشم برایت بهتر است تا پیاده باشم. و از امام علیه السّلام اجازه گرفت و به سوی لشکر (دشمن) رفت و ندا داد: ای اهل کوفه! ای بندگان خدا از خداوند پروا کنید، برچه چیزی این بنده صالح را دعوت نمودید؟ تا این‌که به سوی شما آمد با او مکر نمودید و پیمان شکستید و از بازگشتش به سرزمین خود منع نمودید، پس در دستان شما چنان شد که برای خود مالک نفع و ضرری نگردید، و او را از نوشیدن آب نیز منع نمودید، چه بد رعایت محمّد را درباره فرزندانش و اهل بیتش کردید. سپس به فرزندش گفت: بر لشکریان حمله نما، الله در تو برکت نهد، همانا من در پی تو هستم، پس بکیر نزدیک امام حسین علیه السّلام آمد و دو دست و دو پای امام بوسید و با امام وداع کرد و میان دوصف لشکر به مبارزه پرداخت. حرّ گفت: پسرم، حمد برای خداوندی است که ما را از قوم ظالم پاک و طاهر نمود، سپس به امام علیه السّلام عرض کرد: ای مولای من! وقتی که از کوفه خارج شدم، پسرزیاد برای من پرچم‌هایی را به پا کرد و برهزار سوار امیر نمود، به ناگاه ندا دهنده‌ای از پشت سرم ندا داد: (به خودت) بشارت به بهشت بده. پس در خود گفتم: این (ندای) شیطان است که برایم ندا می‌دهد: (خودت را) به بهشت بشارت بده، حال آن‌که من به جنگ پسر دخت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله می‌روم. امام حسین علیه السّلام به او فرمود: این (ندا دهنده) همان خضر علیه السّلام است که امر شده بود که تو را به بهشت بشارت دهد. سپس پسر حرّ حمله نمود و مقاتله می‌نمود تا این‌که هفتاد مبارز از لشکریان (عمر سعد) را کشت، و نزد پدر برگشت و گفت: آیا آبی برای نوشیدن هست تا به سبب آن بر دشمنان خدا و رسول قوی شوم؟ حرّ گفت: ای پسرم کمی صبر پیشه کن و بازگرد و جنگ کن. پس بکیر به سمت لشکر

برگشت و به جنگ پرداخت تا این‌که بسیاری را کشت، و شهید شد. زمانی که حرّ به کشته او نگاه کرد گفت: حمد خدایی را سزاست که بر تو شهادت در مقابل امامت را نصیبت نمود، سپس حرّ بعد از اجازه گرفتن از امام حسین علیه السّلام، رجز خوان (بر لشکریان) حمله نمود و کشتار عظیمی را (از دشمن) انجام داد و فرمود: ای مردم کوفه نابودی بر شما باد، چه چیزی شما را بر خداوند جرأت داده، او را از آب منع می‌نمایید؟ روز تشنگی بزرگ‌تر، خداوند شما را آب ندهد، آیا جنگ‌آوری هست (با من مبارزه نماید) ؟ پس سفیان به جنگ او رفت که لحظه‌ای بیش نگذشت که (حرّ) او را کشت و هم‌چنان به جنگ می‌پرداخت تا این‌که چهل تن از مبارزان را کشت، و پس از آن‌که زخم بسیارداشت، سرخم کرد برای حمله نمودن، گفت: پس اورا تیرزدند واو بازگشت ... .

در حدیث امالی صدوق قضیّه بستن راه امام حسین علیه السّلام توسط حرّ و برخورد حضرت با ایشان وجود ندارد، ضمن این‌که صحّت عبارت «ثكلتك أمّك»، توسّط امام خطاب به او، محلّ تردید است، و بشارت حضرت خضر علیه السّلام به او «أَبْشِرْ يا حُرُّ» (که در ادامه خواهد آمد) و این‌که امام علیه السّلام ندای به بشارت را تأیید نمودند، بر استقامت او از ابتدای خروجش از کوفه دلالت می‌کند.

حرّ به امام ارادت داشت و آن را مکرّراً در بیانات خویش اظهار می‌نمود، در نماز به امام اقتدا کرد و امام را دستگیر نکرد و به کوفه نبرد. هم‌چنین برای اثبات حسن نیّت حضرت حرّ شهید از ابتدای امر، به بررسی پرده به پرده ماجرا می‌پردازیم:

حرّ آزادمرد در کربلا

حکایت حرّ شهید را در روز عاشورا و مشاجره او با عمر بن سعد و لشکرش لعنهم الله و نیز تلاش حرّ برای راضی نمودن عمر بن سعد برای انصراف از جنگ، ملحق شدنش به امام علیه السّلام و توبه کردنش و این‌که نیّتش از آغاز چه بوده است، همه را می‌توان در منابع شیعه امامیّه و عامّه، به تفصیل ملاحظه نمود.[۵۴]

بشارت‌های بهشت برای حرّ شهید

در برخی از مقاتل آمده است که حرّ در پاسخ امام حسین علیه‌السّلام گفت:

دست حرّ بریده باد اگر بر شما تیغ کشد، من در این راه که می‌آمدم از هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم مگر آن‌که مرا به بهشت بشارت می‌دادند... .[۵۵]

حرّ شهید پس از ملحق شدن به لشکر نور، به امام حسین علیه السّلام عرضه داشت: هنگامی‌که پسرزیاد لعنه الله مرا به سوی شما روانه کرد و از قصردارالإماره خارج شدم، از پشت سرم ندایی شنیدم:

«أَبْشِرْ یا حُرُّ بِخَیْرٍ».

ای حرّ! به خیربشارت ده.

حرّ عرضه داشت: رو کردم و کسی را ندیدم (با خود) گفتم: به خدا سوگند این کار بشارتی ندارد، حال آن‌که به سوی حسین علیه‌السّلام می‌روم؛ و با خود تصوّری از افتخار پیروی شما را نداشتم. امام حسین علیه‌السّلام به او فرمود:

«لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْراً وَ خَیْراً».

به تحقیق به پاداش و خیری برجسته نایل آمدی.

و آن‌گاه دگرباره با شوری وصف ناپذیر رو به میدان آورد ... تا این‌که به فیض عظمای شهادت رسید.[۵۶]

درروایت دیگری آمده است که وقتی ازخانه‌اش خارج شد، سه مرتبه ندایی راشنیدکه می گفت:

«یا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ».[۵۷]

ای حرّ! به بهشت بشارت بده.

و در نقل دیگری امام علیه السّلام به او فرمود:

«أَبْشِرْ یا حُرُّ بِالْجَنَّةِ، فَاحْمَدِ اللهَ الَّذي وَفَّقَكَ، فَإِنَّ الْمُنادِيَ كانَ الْخَضِرُ».[۵۸]

ای حرّبه بهشت بشارت ده،وحمد الله نما که تورا موفّق نمود، همانا آن ندا دهنده خضربود.

بنابر نقل برخی دیگر از منابع، حرّ به امام عرضه داشت:

يا مولاي! لمّا خرجت من الكوفة، عقد لي ابن زياد رايات و أمرني على الف فارس، و إذا أنا بمناد من خلفي و هو يقول: أبشر بالجنّة، فقلت في نفسي: هذا الشّيطان يهتف لي أبشر بالجنّة و أنا سائر إلى حرب ابن بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله.

ای مولایم! آن‌گاه که از کوفه خارج شدم، پسر زیاد برایم پرچم‌هایی را بر پا کرد و مرا امیری بر هزار سوار نمود، و ناگاه ندا دهنده‌ای از پشت سرم می‌گفت: بشارت ده به بهشت، با خود گفتم: این شیطان است که برایم ندا می‌دهد که بشارت ده به بهشت حال آن‌که به جنگ فرزند دخت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله می‌روم.

و امام حسین علیه السّلام به او فرمود:

«هٰذا هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلامُ أُمِرَ أَنْ يُبَشِّرَكَ بِالْجَنَّةِ».[۵۹]

این همان خضر علیه السّلام است که مأمور بود تا تو را به بهشت بشارت دهد.

بنابر بیان و تأیید امام علیه السّلام، حضرت خضر، حرّ شهید را از آغاز خروج از خانه‌اش در شهر کوفه به بهشت بشارت داد و از همین‌جا آشکار است که حر در باطن با امام بوده است.

تردیدی فراتر از تصوّر

و بنابر نقل قاضی نعمان بن محمّد مغربی متوفای به سال ۳٦۳ ملاقات حرّ شهید و امام حسین علیه السّلام در کربلا بوده است، وی در کتاب شرح الأخبار می‌نویسد:

فلقي [الحرّ] الحسين عليه السّلام بكربلاء، فتواقفا.[٦۰]

پس حرّ (امام) حسین علیه السّلام را در کربلا ملاقات نمود، و هر دو (در آن‌جا) توقّف نمودند.

در این صورت و چنان‌چه ملاقات در کربلا صورت گرفته باشد، راه بستن بر امام، کلاً منتفی خواهد بود.

خیرخواهی حرّ

بنابر نقل برخی منابع نیز، حرّ علاوه بر این‌که مزاحمتی برای امام ایجاد نکرد، بلکه در آغاز

ملاقات خود، به امام علیه السّلام عرضه داشت:

از این راه برگرد که من از پشت سرم (مردم کوفه) امید خیری برایت ندارم.[۶۱]

حرّ به امام گفت ...

در آغاز ملاقات با امام علیه السّلام به حضرت عرضه داشت:

... و إنّي و الله لخائف إن أنا قاتلتك أن أخسر الدّنيا و الآخرة، و أنا و الله كاره أن يبتليني الله بشيءٍ من أمرك،... .[۶۲]

... به خدا سوگند همانا می‌ترسم که اگر با شما بجنگم دنیا و آخرت زیان کنم، و به خدا قسم خوش ندارم که خداوند مرا به چیزی (از مخالفت) در امر شما مبتلا نماید... .

در نقل دیگری چنین آمده است:

فلعلّ الله أن يأتي بأمر يرزقني فيه العافية من أن أبتلي بشيءٍ من أمرك... .[۶۳]

امید است که خداوند مرا به چیزی از امر شما جز به عافیت روزی نکند ... .

خواب دیدن حرّ پدرش را

در برخی از مقاتل چنین آمده است: حرّ به امام عرضه داشت:

سيّدي! رأيت اللّيلة أبي في منامي، فقال لي: أين كنت في هذه الأيّام؟ قلت: خرجت لآخذ الطّريق على الحسين عليه السّلام، فصاح عليَّ، و قال: وا ويلاه! ما أنت و ابن رسول الله؟ إن كنت تريد أن تعذّب و تخلّد في النّار فاخرج إلى حربه، وإن أحببت أن يكون جدّه شفيعك في القيامة و تحشر معه في الجنّة فانصره و جاهد معه.[۶۴]

ای سرورم! شب گذشته پدرم را به خواب دیدم، به من گفت: در این روزها کجا بودی؟ گفتم: برای گرفتن سر راه حسین علیه السّلام خارج گردیده‌ام، بر من فریاد زد، و گفت: واویلاه! تو را چه و فرزند رسول الله؟ اگر می‌خواهی عذاب شده و در آتش جاودانه باشی پس به جنگش برو، و اگر دوست داری که در روز قیامت جدّ او شفیع تو باشد و با او در بهشت محشور شوی، او را یاری ده و همراه با او جهاد کن.

بهشت انتخاب حرّ

و منابعی که ذکر خطای حرّ را از روایت منسوب به ابومخنف ذکر کرده‌اند، سخن حرّ را که در جواب مهاجر بن اوس فرمود، چنین آورده‌اند:

و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، فو الله لا أختار على الجنّة شيئاً، و لو قطّعت و أحرقت.[۶۵]

به خداوند سوگند همانا خود را میان بهشت و آتش مخیّر می‌بینم، و به خدا قسم که چیزی را بر بهشت ترجیح نداده و اختیار نمی‌کنم، هرچند که پاره پاره شده و سوزانده شوم.

سخن حر با فرزندش

حرّ پیش از آغاز جنگ، به امام و یارانش پیوست و نیز خطاب به فرزندش گفت:

يا بنيّ! لا صبر لي على النّار، فسر بنا إلى الحسين عليه السّلام لننصره ونقاتل بين يديه، فلعلّ الله تعالى يرزقنا الشّهادة، ونحظى بالسّعادة الّتي لا انقطاع لها!

ای فرزندم! همانا مرا بر آتش صبر (و توان) نیست، پس بیا به سوی حسین علیه السّلام برویم او را یاری کنیم و پیشاپیش او (با دشمنانش) بجنگیم، امید است که خداوند شهادت را روزی ما کند، و به سعادتی پیوسته برسیم!

و فرزندش به او گفت:

لست مخالفك.[۶۶]

با تو مخالفت نکنم.

و در روایتی دیگر به فرزندش چنین فرمود:

يا بنيّ! لا صبر لي على النّار، ولا على غضب الجبّار، و لا أن يكون غداً خصمي أحمد المختار؛ يا بنيّ! أما ترى الحسين عليه السّلام يستغيث فلا يُغاث؟ ويستجير فلا يُجار؟ يا بنيّ! سر بنا إليه نُقاتل بين يديه، فلعلّنا نفوز بالشّهادة ونكون من أهل السّعادة.

ای فرزندم! همانا مرا بر آتش صبر (و طاقت) نیست، و نه بر غضب خداوند، و نه بر

این‌که فردا (ی قیامت پیامبر) احمد مختار دشمنم باشد؛ ای فرزندم! آیا حسین علیه السّلام را نمی‌بینی که دادخواهی می‌کند و دادرسی ندارد؟ و امان‌خواهی می‌کند و کسی او را امان نمی‌دهد؟ بیا برویم و پیشاپیش او مبارزه نماییم، امید است که به شهادت رستگار شده و از اهل سعادت گردیم.

و پسرش در پاسخ گفت:

حبّاً وکرامة.[۶۷]

(از جان و دل) با دوستی و کرامت (می‌پذیرم).

برادر حرّ

جمال الدین محدّث که از ثقات مخالفین است، در کتاب روضة الأحباب می‌نویسد: چون حرّ آهنگ جنگ فرمود، برادرش مصعب بن یزید ریاحی که هنوز در میان لشکر ابن سعد بود، این ارجوزه حرّ[به هنگام مبارزه حرّ پس از شهادت فرزند] را بشنید، اسب برانگیخت، کوفیان چنان دانستند که به مبارزه برادر می‌تازد؛ چون راه نزدیک کرد، حرّ را ترحیب و ترجیب فرستاد و ندا داد: ای برادر! مرا از مطموره (سیاه چاه) غوایت (هلاکت، گمراهی) به شاه‌راه هدایت دلالت فرمودی. اینک از در توبه و انابه آمده‌ام. حرّ او را به حضرت حسین علیه السّلام آورد تا تائب گشت و در میان اصحاب بر صف شد. [ناسخ التّواریخ توبه برادر حرّ را بعد از مبارزه حرّ و شهادت فرزند حرّ ذکر می‌کند].[۶۸]

خاندانی بر مدار ولایت

عموی حرّ، مطر بن ناجیة است که بر شرطه حضرت علی علیه السّلام بوده است.[۶۹] و چنان چه می‌بینیم، فرزندش و برادرش، برای یاری امام، حرّ را همراهی می‌کنند و حتی پدرش در خواب، او را به حمایت و یاری امام فرا می‌خواند، از همین‌جا آشکار می‌شود که این خاندان، بر مدار ولایت و پیروان راستین راه هدایت بوده‌اند نه از بنی‌امیه یا پیروآنان.

دستمال امام بر پیشانی حرّ

سید نعمت الله جزائری رحمه الله نقل می‌کند: جمعی از موثّقین برایم نقل کردند که چون شاه اسماعیل (صفوی)، بغداد را متصرّف شد، به مشهد امام حسین علیه السّلام رفت و شنید پاره‌ای مردم از حر بد می‌گویند، سر قبر او آمد و دستور داد قبرش را شکافتند، دیدند در قبر خوابیده و گویی تازه به خون غلطیده و دستمالی به سرش بسته است، شاه خواست آن دستمال را که طبق تواریخ، حسین علیه السّلام برسر او بسته برگیرد، چون دستمال را باز کردند خون سر روان شد تا قبر را پر کرد و چون آن دستمال را بستند بند آمد و چون گشودند خون روان شد و هر کاری کردند بدون آن دستمال خون بند نیامد و حسن حال او بر آن‌ها روشن شد و دستور داد مقبره‌ای برای او ساختند و خادمی بر آن گماشت.[۷۰]

مدال امام علیه السّلام به حرّ: أنت الحرّ ...

«أَهْلاً بِكَ وَ سَهْلاً، أَنْتَ وَ اللهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».[۷۱]

بفرما خوش آمدی، به الله سوگند تو در دنیا و در آخرت آزاده‌ای.

«أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».[۷۲]

تو آزاده‌ای چنان که مادرت تو را نامیده، در دنیا و در آخرت آزاده‌ای.

«بَخٍّ بَخٍّ لَكَ يا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَما سُمّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ».[۷۳]

به به تو را ای حرّ! تو در دنیا و در آخرت آزاده‌ای چنان که نامیده شده‌ای.

«أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ».[۷۴]

تو آزاده‌ای در دنیا و در آخرت.

امام علیه السّلام التفاتی به حرّ که رمق (و جان داشت) نمود، و در حالی که خاک و خون از صورت او پاک می‌کرد به او فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ».

تو آزاده‌ای چنان که مادرت تو را نامیده، و تو آزاده‌ای در دنیا و در آخرت.

و امام برایش چنین سرود:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَني رِياحٍ* صَبورٌ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّماحِ
وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نادىٰ حُسَيْنا* وَ جادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ
فَيا رَبّي أَضِفْهُ في جِنانٍ* وَ زَوِّجْهُ مَعَ الْحورِ الْمِلاحِ.[۷۵]

حقّا که نیک آزادمردی است حرّ از قبیله بنی ریاح!
صبور است هنگام پیاپی آمد و شد نیزه‌ها
و چه نیک آزاده‌ای که به ندای حسین لبیک گفت
و در این صبح‌گاه جان خود را بخشش کرد
پس ای پروردگارم! در بهشت‌ها او را مهمان کن
و با حوریان ملیح بهشتی همسر گردان.

حرّ شهید در زیارت

حرّ شهید در زیارت امام زمان عجّل‌الله‌فرجه‌الشّریف:

«... السَّلامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزيدَ الرِّياحِيِّ، السَّلامُ عَلىٰ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيِّ...».[۷۶]

... سلام بر حرّ بن یزید ریاحی، سلام بر عبد الله بن عمیر کلبیّ، ... .

و در زیارت رجبیّه شهداء علیهم‌السّلام آمده است:

«السَّلامُ عَلىٰ سَعيدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَنَفِيِّ، السَّلامُ عَلىٰ حُرِّ بْنِ يَزيدِ الرِّياحِيِّ، السَّلامُ عَلىٰ زُهَيْرِ بْنِ القينِ، السَّلامُ عَلىٰ حَبيبِ بْنِ مُظاهِرٍ، ... السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبّانِيُّونَ، أَنْتُمْ خِيَرَةُ (خِيَرَةُ اللهِ)، اخْتارَكُمُ اللهُ لِأَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ أَنْتُمْ خاصَّةٌ (خاصَّتُهُ)، اخْتَصَّكُمُ اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى الدُّعاءِ إِلَى الْحَقِّ، وَ نَصَرْتُمْ وَ وَفَيْتُمْ وَ بَذَلْتُمْ مُهَجَكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ، وَ أَنْتُمُ السُّعَداءُ (سُعَداءُ)، سَعِدْتُمْ وَ فُزْتُمْ بِالدَّرَجاتِ الْعُلىٰ. فَجَزاكُمُ اللهُ مِنْ أَعْوانٍ وَ إِخْوانٍ خَيْرَ ما جازىٰ مَنْ صَبَرَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ، هَنيئاً لَكُمْ ما أُعْطيتُمْ، وَ هَنيئاً لَكُمْ ما بِهِ (بِما) حُيّيتُمْ، طافَتْ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ الرَّحْمَةُ، وَ بَلَغْتُمْ بِها شَرَفَ الْآخِرَةِ».[۷۷]

سلام بر سعید بن عبد الله حنفی، سلام بر حرّ بن یزید ریاحی، سلام بر زهیر بن القین، سلام بر حبیب بن مظاهر، ...سلام بر شما ای خداییان، شما اختیارشدگان (خداوند) هستید برای (یاری و شهادت در رکاب) امام، و شما خاصّان خداوند هستید، الله شما را خاصّ خود نموده، شهادت می‌دهم که شما بر دعوت به حق کشته شدید، و یاری کردید و وفا نمودید و خون جگر خود را همراه با پسر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله دادید، و شما سعادت‌مندان هستید، سعادت‌مند شدید و به درجات والا پیروز گشتید، در نتیجه خداوند به شما پاداش یاران و برادرانی بهتر از آن‌چه را که به صابران همراه با رسول‌الله صلّی الله علیه و آله داده بدهد، گوارایتان باد آن‌چه را که به شما داده، و گوارایتان باد آن‌چه را که به سبب آن زنده گشتید، رحمت خداوند (شما را فراگرفته) و گرداگردتان باد، و به سبب آن به شرف آخرت رسیدید.

در زیارت شهدا و خطابات به آن‌ها، حضرت حرّ شهید نیز داخل است ... و شکی در علوّ مقام و قداست او نیست زیرا در زیارت ناحیه مقدّسه و زیارت رجبیّه بر او سلام رفته است.[۷۸]

***

توبه «حرّ» از چه بود؟!!!

سؤال۳٦- آیا حرّ شهید توبه کرده؛ (توبه‌اش به خاطر مزاحمت و مخالفت امر امام علیه‌السّلام بود و یا چیز دیگری؟)

جواب- چنان‌چه گذشت، خروج حرّ از آغاز برای جنگ نبوده تا سخن از توبه و قبول توبه او به میان بیاید. او در باطن قصد پیوستن به امام را داشت؛ و این‌که بنابر برخی از اخبار، حرّ توبه نمود و آن را با گفتار خود به امام آشکار نمود، ممکن است بدین جهت باشد که بنابر ظاهر و ماموریّتش، سردار لشکری از جانب پسر زیاد بوده تا راه بر امام بگیرد و او را دستگیر کرده و به کوفه ببرد، یا از آن‌جا که پیش بینی نموده بود که اگر در لشکر ابن زیاد باشد، بتواند عده‌ای را به سپاه امام ملحق ساخته و از درگیری جلوگیری نماید، و از این‌که به فکر خود اعتماد کرده توبه

نموده باشد، چنان‌که هنگام پیوستن به جمع اصحاب امام به حضرت عرضه داشت:

والله الذي لاإله‌إلّاهو ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم،و لايبلغون بك هذه المنزلة.[۷۹]

به خداوندی‌که خدایی جزاو نیست سوگند که گمان نمی‌بردم که این قوم آن‌چه را برآنان عرضه نمودی برتوردکنند (ونپذیرند)، و(گمان نمی‌بردم‌که) تورابه این جای‌گاه برسانند.

در برخی منابع دیگرنیزوجه عذر حرّشهید علیه السّلام از آن‌چه انجام داد از زبان او خطاب به امام، چنین آمده است:

جعلت فداك يابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، و لا يبلغون منك هذا المنزلة، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الّذي ركبت، فإنّي تائب إلى الله ممّا صنعت، ... .[۸۰]

فدایت شوم ای پسر رسول‌خدا! من همان مصاحبی هستم که مانع از بازگشت‌تان شده‌ام، و در راه شما را همراهی کرده و در این مکان شما را متوقف کرده‌ام، هرگز گمان نمی‌کردم این قوم [یعنی سپاه عمرسعد، پیشنهادی] را که به آنان ارائه می‌دهی، رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد، سوگند به خداوند اگرمی‌دانستم که اینان کار را به آن‌چه می‌بینم (یعنی جنگ و خون‌ریزی) می‌رساندند، هرگز چنین نمی‌کردم، همانا از آن‌چه کرده‌ام تائب به درگاه خداوند هستم... .

یا بدین جهت باشدکه بایسته بود از اوّلین ملاقات با امام، گوش به فرمان امام می‌بود، به هرحال او با این کار خویش، به دیگران فهماند که دیگربا دشمنان در ظاهرسازش و همراهی نمی‌کند، و ملحق شدن سردار رشید و شجاعی چون او به امام شکستی بزرگ بر روان لشکر دشمن بود و نیزنشان داد که راه توبه باز و امام توبه پذیراست و ...؛

سپس جنگ و نبردی جانانه با دشمن کرد و تعداد صد سوار و ده نفرپیاده از لشکر بنی‌امیّه

لعنهم الله را به درک واصل نمود.[۸۱]

حرّ و زهیر با هم به میدان رفتند و یک‌دیگر را کمک می‌کردند، و این دو صحابی جلیل، در باطن با امام بودند و قبل از ملحق شدن به امام، تقیّه می‌کردند و در میدان نبرد در کربلا نیز هم رزم بودند.

از سخنان و رفتار حرّ با امام به خوبی و وضوح معلوم می‌شود که وی تقیّه می‌نموده، و آن‌چه را درباره آن ندای غیبی، و خواب دیدن پدرش گفته برای این است که دیگران بدانند از آغاز برای جنگ با امام نیامده و با دشمن در ظاهر مصانعه می‌کرده، تا بتواند به قدر توان خود، از برافروخته شدن آتش جنگ جلوگیری کند، و در عاقبت به امام بپیوندد، چنان‌چه تا جایی که توانست افرادی را به سپاه امام ملحق نمود، چون بیش از بیست هزار نفر از کوفیان با مسلم بن عقیل علیه السّلام بیعت کرده بودند، او امید داشت اگر بتواند جلوی درگیری و جنگ را بگیرد، یا کسانی را به امام ملحق نماید، چنان‌چه فرزند خود «علیّ» یا «بُکیر» و غلام ترکش «عروة» و برادرش «مصعب» را نیز به امام ملحق نمود.

حرّ در خطاب خود به امام عرضه می‌داشت: «یابن رسول الله!» و کمال احترام را با امام علیه‌السّلام مراعات می‌نمود. همراهی وی با حضرت تا کربلا، و نبردن حضرت به کوفه و اقتدا نمودنش در نماز به حضرت و خطابه‌ای که در میدان جنگ برای دشمنان ایراد نمود و... همه نشان‌دهنده ایمان و ارادت خالصانه او نسبت به امام است، و در آخر شجاعانه به میدان رفت و بسیاری از دشمنان را به جهنم فرستاد و خودش و برادر و فرزندش در راه امام مظلوم ناجوان‌مردانه به شهادت رسیدند. کسی که رضای خداوند را بخواهد و آزاده و حق‌خواه باشد و با دقت و به دیده توجه به آن‌چه در این جوابیّه آوردیم بنگرد، هرگز در عقل وافر و قصد خیر حرّ شهید شک نمی‌کند و او را مجاهدی آزاده و دانا می‌داند و او را بزرگ داشته و عزیز می‌دارد، بلکه او را در رفتار با دشمن، همانند زهیر بن القین، عامل به تقیّه می‌داند. برای دانستن فضل او همین بس است که در زیارت صادره از ولیّ معصوم بر او سلام داده شده است.

تذکر

لازم است در سخن گفتن و اظهار نظر کردن به هر نحوی نسبت به شهید والا مقام حرّ علیه السّلام کمال تعظیم را بداریم و تحقیق نکرده اظهارنظر نکنیم زیرا او از شهدای کربلاست، و امام حسین علیه السّلام شخصاً با دستان مبارکشان خاک و خون از صورت مبارکش پاک فرمود، و دستمال خود را به سرش بست و آن اشعار را در وصفش سرود و . . . .

این‌جانب برای کسانی‌که اهلیّت اظهار نظر راجع به این بزرگوار را ندارند و سخنانی دور از حقیقت و واقعیّت و چه بسا تهمت به آن‌حضرت می‌زنند بسیار متأسفم، گاهی گفته‌اند: حرّ به جهت این‌که سرراه امام گرفت و چنین و چنان کرد سبب شد تا از فیض این‌که سرش بریده شود محروم گشت، و مرقد او از حائر امام حسین علیه السّلام دور شد و در جمع شهدا دفن نشد و سخنان سخیف دیگر که به یقین سبب آزردگی امام حسین بلکه همه معصومین و حضرات شهداء کربلاء علیهم السّلام می‌گردد. ما را چه به حکم کردن درباره کسانی که خاصّة الله‌اند، ما کجا و آنان کجا؟ ان شاءالله تعالی به زودی ولیّ الله الأعظم حجّة بن الحسن المهدیّ عجّل الله فرجه الشّریف خواهد آمد و در دولتش مسجدی با هزار در از کوفه و نجف تا کربلاء و تا پشت نهر فرات می‌سازد که قبر حرّ شهید را نیز در خود خواهد داشت و از مزارات شیعیان بیش از پیش خواهد شد، اضافه بر این‌که او همراه با امام حسین و شهدای کربلا علیهم السّلام رجعت خواهد کرد. حرّ از کسانی است که معصوم علیه السّلام درباره آنان فرمود:

«مُناخُ رِکابٍ، وَ مَصارِعُ شُهَداءَ، لایَسْبِقُهُمْ مَنْ کانَ قَبْلَهُمْ، وَ لا یَلْحَقُهُمْ مَنْ کانَ بَعْدَهُمْ».[۸۲]

محلّ خواباندن مرکب‌هایی، و محلّ شهادت شهدایی، که گذشتگان آنان بر آن‌ها پیشی نگرفتند، و کسانی که پس از ایشان هستند نیز هرگز به ایشان نخواهند پیوست.

***

پاسخ به تتمّه افتراءات به حضرت حرّ شهید سلام اللّه علیه

سؤال۳۷- لطفاً با توجه به این‌که اصحاب حضرت اباعبد اللّه الحسین سلام اللّه علیه مورد هجمه شدید از طرف گروه‌های مختلف قرار دارند و در این میان شاید بیشترین شبهه‌ها در مورد جناب شهید حرّ بن یزید ریاحی وجود دارد لطف فرموده به سؤالات زیر پاسخ فرمائید:

روی منبرها اشکال می‌کنند که مقام «حرّ» به خاطر این‌که راه بر امام علیه‌السّلام بست پایین‌تر از بقیّه شهداء است، و با وجود این‌که توبه کرد و حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام توبه‌اش را پذیرفت با این حال:

الف) سر همه شهداء از تن مبارک‌شان جدا شد ولی این اتفاق برای جناب حرّ نیفتاد؛

ب) حضرت ابا عبد اللّه علیه‌السّلام همه شهدا را به خیمه دارالحرب آوردند ولی جناب حرّ را قوم و عشیره‌اش بدن مطهّرش را بردند و دفن کردند؛

ج) تمامی شهداء کربلاء را امام معصوم بر بدن آن‌ها نماز خوانده و دفن نمودند ولی جناب حرّ از این فضیلت نیز محروم است زیرا قوم و قبیله‌اش این کار را انجام دادند؛

د) تمامی شهدای کربلاء که در آن روز فاجعه یعنی دهم ماه محرّم سال۶۱ هجری قمری تا قبل از ظهر به شهادت رسیدند و پایین پای حضرت و در حائر الحسین علیه‌السّلام دفن‌اند و جناب حرّ شهید علیه‌السّلام با مسافتی حدود ۶ کیلومتر دورتر از حضرت و بقیّه شهدا دفن‌اند؛

ه) روی منبرها گاهاً گفته می‌شود: با همه وجودی که حرّ علیه‌السّلام توبه کرد ولی به‌خاطر این‌که یک لحظه بدن حضرت زینب سلام اللّه علیها و اطفال امام حسین علیهم السّلام را لرزاند و با سپاه هزار نفری آمد الآن می‌بینیم که قبر ایشان در کربلا محلّ جمع شدن اراذل و اوباش می‌باشد، و این‌را من خود از یک منبری شنیدم؛

و) آیا کلمه (مادرت به عزایت بنشیند) از طرف امام حسین علیه‌السّلام به جناب حرّ شهید یک نفرین وتوهین است؟ و آیا چنین چیزی بیان شده؟ و اگر بیان شده بفرمایید چه بار معنایی دارد؟

ز) آیا برداشت این‌که داستان‌های شهدای کربلا را روی منابر این‌گونه نقل کنند که کسانی که حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السّلام را در ظهر عاشوراء یاری نمودند قبل از این اتفاق یعنی رویارویی با امام حسین علیه‌السّلام بعضاً آدم‌های پاکی نبودند و یک‌مرتبه تصمیم گرفتند و خوب شدند و بهشتی شدند تا ما نیز امروزه اگر خود را گنه‌کار می‌دانیم نا امید نشویم و به درگاه ایشان روی

آورده و سرنوشت زندگی خود را تغییر دهیم و غیره...؟ آیا این قیاس و مثال آوردن درست است؟ یا اصحاب حضرت علیه‌السّلام همگی از عالم ذرّ خوب بوده و در آن عوالم (قالوا بلی) را اصطلاحاً گفته‌اند؟

ح) گفته شده است که جناب حرّ شهید راه را بر امام بست و در لشکر کفر بود، و وقتی که توبه کرد و به محضر امام آمد اوّلین کسی بود که به میدان رفت و بدون خواندن حتّی یک نماز صحیح شهید شد و از دنیا رفت!! آیا چنین است؟

و سؤال آخر و نه آخرین: آیا بودن در لشکر کفر (عمربن سعد) و قرار گرفتن روبروی امام علیه‌السّلام و بعد آمدن و قرار گرفتن در لشکر امام آیا از مخلَصین بودن و ارزش عصمت یاران امام علیه‌السّلام می‌کاهد؟

جواب- از کارهای شیطان رجیم و شیاطین جنّی و انسی لعنهم الله تعالی این بوده و هست که در عقائد حقّه القای شبهه کنند، تا جاهلان را فریفته و گمراه نمایند. و از موارد شبهه که بر روی آن تأکید دارند این است که درباره حضرات محمّد و آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم و خاصّه درباره سیّد الشّهداء علیه‌السّلام و فاجعه عاشورا، ایجاد و القا و نشر شبهه‌ها نمایند.

امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام از حضرت زینب از امیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت کند که فرمود:... و هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر واقعه عاشورا را برای ما نقل می‌نمودند فرمودند:

«إِنَّ إِبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ(یوم عاشوراء) يَطيرُ فَرَحاً فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّها بِشَياطينِهِ وَ عَفاريتِهِ فَيَقُولُ: يا مَعاشِرَ الشَّياطينِ! قَدْ أَدْرَكْنا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ، وَ بَلَغْنا في هَلاكِهِمُ الْغايَةَ، وَ أَوْرَثْناهُمُ النّارَ، إِلّا مَنِ اعْتَصَمَ بِهٰذِهِ الْعِصابَةِ، فَاجْعَلُوا شُغُلَكُمْ بِتَشْكيكِ النّاسِ فيهِمْ، وَ حَمْلِهِمْ عَلىٰ عَداوَتِهِمْ، وَ إِغْرائِهِم بِهِمْ وَ أَوْلِيائِهِمْ، حَتّىٰ تَسْتَحْكِمُوا ضَلالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ، وَ لا يَنْجُو مِنْهُمْ ناجٍ، وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْليسُ وَ هُوَ كَذُوبٌ أَنَّهُ؛ لا يَنْفَعُ مَعَ عَداوَتِكُمْ عَمَلٌ صالِحٌ، وَ لا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مُوالاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكَبائِرِ».

همانا ابلیس لعنة الله علیه در آن روز (روز عاشوراء) از خوش‌حالی به پرواز درآید و در تمام نقاط دستیاران و عفریت‌هایش را فرا خوانده و به آن‌ها می‌گوید: ای جماعت شیاطینف طلب و تقاصّ خود را از فرزند آدم گرفته، و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده، و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم، مگر کسانی که به این جماعت (اهل‌بیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله) بپیوندند، از این رو سعی کنید نسبت به ایشان در مردم تردید ایجاد کرده، و آن‌ها را بر دشمنی ایشان وادارید، تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلّم و محقّق شده، و نجات دهنده‌ای برایشان نیاید، ابلیس با این‌که بسیار دروغ‌گو است این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آن‌ها اطلاع داد؛ اگر کسی با این جماعت (اهل‌بیت صلّی الله علیه و آله) عداوت داشته باشد هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست، چنان‌چه اگر با ایشان محبّت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی‌رساند.

زائده گوید: سپس علیّ بن الحسین علیهما السّلام پس از نقل این حدیث برایم فرمودند:

«خُذْهُ إِلَيْكَ، ما لَوْ ضَرَبْتَ فِي طَلَبِهِ آباطَ الْإِبِلِ حَوْلًا لَكانَ قَليلاً».[۸۳]

این حدیث را بگیر و ضبط کن، اگر در طلب آن یک سال شتر می‌دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحّص می‌کردی، محقّقاً کم و اندک بود.

و اکنون که دشمنان حق می‌بینند ظهور نور دین حق و مظاهر عالیه آن و اعلای آن‌ها عاشورا، بیشتر شده، آنان نیز نهایت سعی خود را در گمراه کردن مستعدّین می‌نمایند، و متأسفانه کسانی که در حوادث مهمّ تاریخی و معارف حقّه تحقیق دقیق ننموده‌اند، آگاهانه و یا نا آگاهانه، وسیله‌ای برای تحقق اهداف آنان می‌شوند.

و از بهترین ظهورات ارادات ربّ تعالی و زیباترین آن‌ها همان‌طور که حضرت زینب کبری علیها السّلام فرمودند: «ما رَأَيْتُ إِلّا جَميلاً»، در واقعه فجیعه عاشورا که «لا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يا أَبا عَبْدِ اللهِ» است، بواطن و غیبات وجودی همه شهدا و از آن‌ها حرّ شهید سلام الله علیهم به

ظهور آمد و معلوم شد که آنان خاصّة الله و خیرة الله هستند:

«السَّلامُ عَلیٰ سَعیدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَنَفِيّ، السَّلامُ عَلیٰ حُرِّ بْنِ يَزيدِ الرِّياحِيّ، ... السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبّانِيُّونَ، أَنْتُمْ خِيَرَةُ اللهِ، اخْتارَكُمُ اللهُ لِأَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ أَنْتُمْ خاصَّتُهُ اخْتَصَّكُمُ اللهُ. أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى الدُّعاءِ إِلَى الْحَقِّ، وَ نَصَرْتُمْ، وَ وَفَيْتُمْ، وَ بَذَلْتُمْ مُهَجَكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَنْتُمْ سُعَداءُ، سُعِدْتُمْ وَ فُزْتُمْ بِالدَّرَجاتِ».[۸۴]

سلام بر سعید بن عبد الله حنفی، سلام بر حرّ فرزند یزید ریاحی، ... درود بر شما ای راسخین در علم و دین، شما اختیار شده خداوند هستید، الله شما را برای امام حسین علیه السّلام اختیار کرده، و شما اختصاص یافتگانی هستید که الله شما را اختصاص داده است. شهادت می‌دهم که شما بر دعوت به حق کشته شدید، و یاری نمودید، و وفا نمودید، و خون دلتان را (برای) فرزند رسول الله صلّی الله علیه و آله و با او بذل نمودید، و شما سعادتمند هستید، به سعادت رسیدید و درجات را بردید.

در زیارت شهدا صادره از ناحیه مقدّسه نگاه کنید که سلام حضرت صاحب الأمر عجّل الله فرجه الشّریف بر حرّ شهید پیش از بسیاری از شهدای کربلا می‌باشد، و هم‌چنین در زیارت رجبیّه شهدا، برای کسی‌که صاحب وجدان و فطرت سلیمه است بطلان سخنانی که نقل کردید معلوم می‌شود.

در این‌جا نکته‌ای لازم به ذکر است؛ بیشتر این سخنان بی‌اساس که از بعضی نقل کردید، از منابع بی‌اعتبار مخالفین و نواصبی چون طبری لعنة الله علیهم می‌باشد که نسبت می‌دهند به مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی که متوفّای ۱۵۷ از اصحاب امام جعفر صادق علیه السّلام است. فاصله زمانی وفات او و ولادت طبری که در اواخر سال ۲۲۴ و یا اوائل ۲۲۵ بوده، ۶۸ سال است، باید که واسطه و یا واسطه‌ها معلوم شوند که برای ما مجهول‌اند و دو راوی در سند مقتل

منسوب نیز مجهول و غیر معتبر می‌باشند، و آن‌چه مسلّم است، بنابر سخن جامع کتاب «مقتل الطّفّ» میان متن طبری و متن دیگرانی که از مقتل نقل کرده‌اند اختلاف فاحشی وجود دارد، لذا منقولات از مقتل ابی مخنف اگر مقرون به قرائنی موثّق و صحیح نباشد، معتبر و قابل استناد نیست.

الف) ما را چه به ارزش گذاری و سنجیدن ارزش آنانی که در مقام و رتبه «خیرة الله» و «خاصّة الله» هستند، آنان را خداوند تعالی اختیار نموده، پیش از نشأه دنیویّه منتخَب ربّ جلیل برای ابی‌عبد الله الحسین علیه‌السّلام بوده‌اند، و ما که درک احاطی مقامات آنان را نداریم نمی‌توانیم با حساب ظاهر بسنجیم، اضافه بر این‌که بسیاری از حقایق آن واقعه عظیمه از ما مخفی است، و بسیاری از منابع درباره آن مفقود شده و به دست ما نرسیده‌است هم‌چون؛ مقتل الحسین علیه‌السّلام اصبغ بن نباتة و شیخ صدوق و طوسی و دیگر مقاتل معتبر، و انسان منصف با تقوی و یا حتّی انسان مقیم در مقام انسانیّت باید در مسائل مهم تاریخی با دقّت و تحقیق سخن بگوید، و قضاوت او مستند به دلیل محکمی باشد.

حضرت خضر علیه‌السّلام او را پیشتر از ملاقات با امام، ۳ بار به بهشت بشارت داده، و امام آن بشارات را تأیید نمود، و این‌که حرّ حکایت آن‌را برای امام در جمع ذکر می‌کند و در تاریخ ثبت می‌گردد، برای اظهار حقیقت امر او و امام و اتمام حجّت بر دشمنان است تا شاید کسانی دست از جنگ با امام کشیده و به گناه این ظلم عظیم آلوده نشوند.

ب) حرّ شهید را نیز به خیمه آوردند، و حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام خاک و خون از صورت مبارکش پاک می‌کرد و می‌فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ حُرٌّ فِي الآخِرَةِ، وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».[۸۵]

تو آزاد مرد هستی همان‌طور که مادرت تو را حرّ نامید، آزاد مرد در دنیا و آزاد مرد در آخرت، و سعات‌مند در آخرت.

امام علیه‌السّلام با این کلام خود او را به تمامه امضا فرموده، و دستمال خود را به سر مطهَّر حرّ بستند که پس از چند صد سال هنوز تن مطهّرش سالم بود گویی که به خواب رفته است و

آن‌گاه که دستمال را باز کردند قبر مطهّرش از خون سرش پر شد، آیا به این مطالب مستند توجّه نمی‌کنند؟!

ج) و روایاتی داریم که هر شیعه مخلصی هرکجای عالم بمیرد ولیّ معصوم برای تجهیز او می‌آید، و آن‌چه از موارد برای ما حکایت شده و قابل انکار نیست؛ حضور امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای تجهیز سلمان محمّدی و حضور امام موسی بن جعفر علیه‌السّلام برای تجهیز شطیطه در شهر نیشابور که این حکایات را مستنداً در کتاب «شاخ‌سار شجره طیّبه» آورده‌ایم، حرّ شهید در رکاب سیّد الشّهداء که جای خود دارد. هم‌چنین احادیثی از رسول‌الله است که فرمودند: تاکنون مشغول حفر قبور شهداء بوده‌ام.

ضمن این‌که حسب تحدید حائر الحسین علیه‌السّلام که روایات آن‌را در کتاب «زیارات ذبیح آل محمّد العاشورائیّة» آورده‌ایم تا بعد از مرقد مطهّر حرّ نیز داخل در حائر الحسین علیه‌السّلام است، و در دولت کریمه آل محمّد صلّی الله علیهم و به دستور امام عصر عجّل الله فرجه الشّریف مسجدی با هزار درب بنا می‌شود و مساحت آن از کوفه تا حائر و تا پشت نهر فرات خواهد بود، یعنی تا کیلومترها پس از شهر کربلا ادامه خواهد داشت که شیعیان از همه جای جهان برای اقامه نماز به امامت ولیّ معصوم داخل آن مسجد می‌شوند، و مرقد حرّ شهید نیز داخل در این مسجد خواهد بود.

و قضیّه ملحق شدن اشخاصی به جمع حضرت و بنی‌هاشم علیهم السّلام هرگز احساسی نبوده، و به صریح زیارت معصومیّه، همه شهدای کربلا منتخب الهی و خاصّة‌الله می‌باشند، و این مقامی بسیار بلند است که از آن عصمت آنان استفاده می‌شود، و احادیث و مدارک معتبری را که دلالت بر عصمت ذاتیّه آنان می‌کند در کتاب «شاخسار شجره طیّبه» آورده‌ایم.

د) در زیارت صادره از ناحیه مقدّسه نیز پس از سلام بر شهدای بنی هاشم و پس از دوازده صحابی که آخرین آن‌ها حبیب‌بن‌مظاهر اسدی است، نوبت به سلام بر حرّ شهید علیهم السّلام می‌رسد.[۸۶]

درزیارت رجبیّه نیزپس ازسلام برامام وشهدای بنی‌هاشم، سلام برشهدای از اصحاب شروع می‌شود؛ اوّلین آن‌ها سعد بن عبد الله الحنفی و دومین ایشان حرّبن یزید ریاحی است.[۸۷]
اضافه براین؛ مراقد مطهّرحضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروة که در کوفه‌اند و مضجع مطهّرقیس بن مسهّرصیداوی که در کوفه و نامعلوم است، آیا این دوری مسافت زمینی برای آنان موجب منقصتی می‌باشد؟!
هـ) این‌که گفته شده مرقد مطهّراو محلّ جمع شدن اراذل و اوباش می‌باشد حرف باطلی است، ما در کودکی و هم‌اکنون چنین ندیده‌ایم بلکه محلّ اجتماع زائران دل‌باخته امام حسین و یاران شهیدش علیهم السّلام از همه‌جای جهان بوده و هست.
و) پیشتر گفته‌ایم که این سخن نقل شده از امام علیه السّلام: (ثکلتك أمّك- مادرت به عزایت بنشیند) در منابع مخالفین است و مورد اعتماد نیست و صحّت ندارد.
و حاشا و کلّاکه آن امام رئوف به حرچنین سخنی بگوید او که بشارت بهشت به او داده شده و از اولین برخورد با امام، چنان احترام و تعظیم نمود و خود و لشکرش در نماز به حضرت اقتدا کردند.
ز) اصحاب امام علیهم السّلام از آغاز انتخاب شده و خاصّة الله بودند، و هیچ‌کدام براساس احساس تعیین سرنوشت نکردند بلکه همه براساس بصیرت درست بوده است، لکن قلم در دست مزدوران حاکمان ظالم بوده که چنین اخبار نادرستی را ساخته‌اند تا افراد پاک‌باخته امامان همانند حرّشهید و زهیر را تخریب شخصیّت نمایند.
حضرات شهداء کربلاء علیهم السّلام همگی از عوالم اوّلیّه به ندای «هَلْ مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُني» امام علیه‌السّلام «لَبَّيْكَ يا داعِيَ اللهِ» را گفته بودند و ظهور اتمّ آن در عاشورا بوده است. و آنان بهترین شیعیان بودند و طینت شیعیان از فاضل و زیادت و جزء و شعاع طینت اهل‌بیت اطهار است، همان‌طور که اصل طینت منتخَب الهی و منتَجَب او است، فاضل آن طینت نیزچنین است، و ظهور آن غیب وجودی ایشان در عالم دنیا و در روز عاشورای حسینی است و به یقین

اگر از فاضل طینت علّیّین نبودند، هرگز به این شرافت بزرگ نمی‌رسیدند، شهادت شهدای کربلاء دَری است که بسته شده است و نه متقدّمین و نه متأخّرین در آن راه ندارند، فافهم.

ح) اگر بپذیریم که او راه بر امام بست که دلیل محکمی ندارد، و بپذیریم که در لشکر کفر بود چون حسب ظاهر سربازان بنی‌امیّه بوده‌اند، گوییم: همه این‌ها در ظاهر بوده، در حالی که در میان آنان حدّاقل سه نفر بودند که در رکاب ابی‌عبدالله الحسین علیه و علیهم السّلام به فیض عظمای شهادت رسیدند، آیا آنان نیز چون در ظاهر در لشکر بنی‌امیّه بودند کافر بوده‌اند؟! و این که گفته شده: او اولین کسی بود که بدون خواندن یک نماز صحیح... می‌پرسیم: آیا آن نماز او که به امامت سیّدالشهداء علیه‌السّلام در اوّلین برخوردش با امام اقامه نمود نیز باطل است؟! و تا رسیدن به کربلا؟! ما لکم کیف تحکمون؟! آیا فکر نمی‌کنند که این افترای بزرگ بر شهیدی آزادمرد که شکوه دنیا و سرداری لشکری را داشت و شجاعت زبان‌زد او را که نه تنها آن‌ها را بلکه جان خود و فرزند و برادرش را نیز فدای امام کرد، ردّ سخن امام است که در چند موقع به او فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ».[۸۸]

تو در دنیا و آخرت حرّ (و آزاد مردی).

«بَخٍّ بَخٍّ لَكَ يا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَما سُمّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ».[۸۹]

به به تو را ای حرّ! چنان که نامیده شده‌ای در دنیا و آخرت حرّ (و آزاد مردی).

«أَهْلاً بِكَ وَ سَهْلاً، أَنْتَ وَ اللهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».[۹۰]

خوش آمدی (از مایی)، قسم به الله که تو در دنیا حرّ و در آخرت سعادت‌مندی.

«أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».[۹۱]

تو حرّ (و آزادمردی) چنان که مادرت نامیدت، در دنیا حرّی و در آخرت سعادت‌مندی.

«وَ اللهِ ما أَخْطَأَتْ أُمُّكَ إِذْ سَمَّتْكَ حُرّاً، فَأَنْتَ وَ اللهِ حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».

قسم به الله، مادرت در نامیدنت به حرّ خطا نکرد، پس به الله سوگند تو حرّ (و آزادمردی)

در دنیا و در آخرت سعادت‌مندی.

و آن سخنانی که به امام گفت از عرض ارادتش به امام و حکایت بشارت‌ها و تأیید امام، آیا این‌ها حکایت از طیب ذات مطهّرش نمی‌کند؟! و شاید که ما با ادعای معلّم اخلاق و چنین چیزهایی هم‌چون امام معصوم به باطن اشخاص علمی احاطی داریم؟! آیا ولیّ معصوم هستیم که به صریح قرآن کریم که فرموده:

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ ... »[۹۲]

خداوند و رسولش و مؤمنان بی‌درنگ اعمال شما را می‌بینند.

و مؤمنان که در این آیه پس از خداوند و رسولش ذکر شده‌اند در احادیث بسیاری به امام معصوم تفسیرشده است، اوست که نیّات و اعمال همه در حیطه علم و قدرت اوست آیا ما نیز چنین هستیم؟! و یا باورمان شده که این مقام اکتسابی است؟!!!

أعاذنا الله من شرور أنفسنا و من تسويلات الشيطان الرّجيم و وساوسه، از این گناه بزرگ به خداوند تبارک و تعالی و به ولیّ الله الأعظم عجّل الله فرجه الشّریف پناه می‌بریم، و می‌خواهیم که بصیرت در دین و ایمانی ثابت و مستقرّ و تسلیم محض الله تعالی و رسول و اهل بیت اطهار مرحمت نمایند.

جواب سؤال آخر

خفقان و اختناق که در عصر بنی‌امیّه لعنة الله علیهم حاکم بود و به ویژه از آغاز قرار گرفتن عبید الله بن زیاد لعنة الله علیهما در دار الإماره شهر کوفه که دستور داد کسی از کوفه خارج نشود و کسی از خارج داخل نشود مگر این‌که او را نزدش بیاورند و دروازه‌ها را بست و بر سر راه‌ها، لشکر و مأمور گماشت تا کسی به یاری امام نرود و از طرف حضرت کسی داخل نشود، لذا اشخاصی که منسوب به امام بودند مانند عبد الله یقطر و قیس بن مسهّر صیداوی دست‌گیر شدند و آن‌ها را به شهادت رساندند، به همین خاطر برخی از شهدای کربلا به سختی و با تقیّه و به ظاهر خود را در لشکر دشمنان امام قرار دادند تا بتوانند خود را به امام برسانند.

و این‌که کسانی به ظاهر از عاملان دشمن باشند تا بتوانند به حق و اهل حق کمک کنند امری عقلی و شرعی است، همانند حضرت یوسف نبیّ و علیّ بن یقطین و غیرآن‌ه، و ما نباید به ظاهر قضاوت نماییم و باطن اشخاص را خداوند تعالی می‌داند، پسر مرجانه لعنة الله علیهما حتی میزبان خود هانی بن عروه صحابی رسول الله صلّی الله علیه و آله و شهید بزرگوار را که خود صاحب قبیله‌ای بزرگ بود و از او حمایت کردند، به مکر به دار الإماره کشاند و با طرز فجیعی او را به شهادت رساند، و میثم تمّار صاحب سرّ امیر المؤمنین علیه‌السّلام را به فجیع‌ترین وجه در ملأ عامّ به شهادت رساند و... آیا می‌توان تصوّر و حس کرد خفقان و دیکتاتوری در آن زمان را که ریشه در خلافت اولی و دومی و سومی و معاویه داشت؟! به همین خاطر است که حتی زهیر بن القین شهید کربلا علیه‌السّلام، از خانواده خود نیز تقیّه می‌نمود تا وقتی که به ملاقات امام علیه‌السّلام رفت و در بازگشت از آن ملاقات، دیگر تقیّه را کنار گذاشت و همه چیز آشکار شد. درباره حضرت حرّ شهید و برادر و پسرش و دیگرانی که حسب ظاهر در لشکر دشمن بودند و یا در آن لشکر، صاحب مقامی بودند و در فرصت مناسب به لشکر امام پیوستند، آن‌گاه برای همه ظاهر گردید که با امام هستند، و آن‌چه را که در باطن و غیب وجودشان بود ظاهر شد.

و بدانیم بودند کسانی که حق بر آن‌ها روشن بود لکن با امام همراهی نکردند، از بنی‌هاشم و از غیر آن‌ها همانند ابن‌عبّاس، محمّد حنفیّه، عبد الله بن جعفر، امّ‌سلمه، امّ‌البنین و... آیا می‌توان گفت اینان چون با امام همراهی نکردند پس چنین و چنان؟ در حالی‌که ما سبب را نمی‌دانیم و یا اگر کسانی در جایی خوب چون مسجد و مشغول کاری خوب چون قرائت قرآن هستند، پس انسان‌هایی مؤمن و باتقوی می‌باشند؟

پیشتر گفته شد که بنابر آیه کریمه:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»[۹۳]

همانا شیطان هرگز بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، تسلطی نخواهد داشت * تسلّط او تنها بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند، و به وسیله او مشرک می‌شوند.

ابلیس لعنه الله تعالی نمی‌تواند سلطه‌ای بر مخلَصین داشته باشد، و نه مخلِصین که اینان عمل خود را خالص نموده‌اند و آنان خود خالص در رضای الله می‌باشند، و این خلوص ذات آنان از عوالم ذرّ و اشباح و اظلال بوده است، که مطالب درباره آن عوالم بسیار است؛

و به همین مقدار اکتفا می‌نماییم که خداوند تعالی هر چیزی و هر شخصی را که آفریده و بیافریند در حالی‌که هیچ سابقه‌ای از وجود را ندارد، در علم خداوند است‌که او کیست و چیست و چه خواهد کرد و به افعال او و حالات و صفات او در همه زمان‌ها و مکان‌ها علم احاطی دارد، و حسب قابلیّت آنان در امکان آنان، درجه و فضیلت و یا درکه داده (استعداد کسب سعادت و یا شقاوت داده) و آنان را در عوالم مختلف عقل و علم و مقدّمات و ابزار لازم و اختیار داده، سپس آنان را تکلیف فرموده است، گروهی با اختیار، اختیار حق کردند و صاحب فضیلت شدند و سعادت‌مند گردیدند و گروهی دیگر با اختیار باطل، گمراه و شقاوت‌مند شدند. در عالم ذرّ حقایق بر همه فرزندان آدم عرضه گردید و وحی شد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» و برخی با ایمان به قلب اجابت کردند و برخی به زبان بلی گفتند ولی اجابت با قلب نبود، و بنابر صریح آیه کریمه:

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدينَ».[۹۴]

آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی به سوی قومشان فرو فرستادیم: برای آن‌ها معجزاتی آوردند ولی آن‌ها (اکنون و در این عالم) ایمان نیاورند به آن‌چه (در عالم ذرّ) قبلاً تکذیب کرده بودند، این چنین به قلوب تجاوزکاران مهر می‌نهیم.

امام جعفر صادق علیه‌السّلام در حدیث صحیح درباره این آیه کریمه چنین فرمود:

«نَعَمْ، فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ، وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَ رازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقالَ اللّٰهُ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

برای آنان در عالم ذرّ معرفت خالق و رازق معلوم و ثابت گردید، و آن موقف و جای‌گاه را در این‌جا فراموش کردند، و به زودی یادآور می‌شوند، و اگر چنین نبود که معرفت در آن‌جا و در ایشان قرار می‌گرفت، هیچ‌کس نمی‌دانست آفریننده و روزی دهنده او کیست. در عالم ذرّ کسانی بودند که با زبان به توحید اقرار نمودند و به قلب ایمان نیاوردند، و خداوند فرمود: (در این عالم) آن‌چه را که پیش‌تر (در عالم ذرّ) تکذیب نمودند، یدان ایمان نمی‌آورند.[۹۵]

لازم به ذکر است، این‌که آیه کریمه و احادیث درباره عوالم ذرّ و اشباح و اظلّه و عرضه معرفت بر آنان و اجابت عدّه‌ای و انکار عدّه‌ای را بیان می‌کند، و این‌که هر کسی که در آن عالم اجابت ننمود، این‌جا نیز ایمان نمی آورد به معنی جبر نیست، زیرا که در این‌جا نیز انبیاء و رسل و بیّنات را برای ایشان می‌فرستد و خودشان اختیار می‌کنند، و در اختیار کردن باطل هیچ جبری نیست، و در عالم دنیویّه ظهور غیب وجودی و باطن اشخاص و اشیا است، خودشان سرنوشت خود را رقم زده‌اند و لکن رحمات رحمانیّه الهیّه برای آنان نیز هست، و در وجود آنان نیز امکان اختیار حق و هم‌چنین باطل را قرار داده، و رسول و وصیّ و وحی و عقل و علم و دیگر ابزار هدایت را در امکان او قرار داده تا حجّت بر او تمام گردد، لکن جاحدین حق با عقل و علم اختیار باطل می‌کنند، عمربن سعد لعنهما الله تعالی بر امام حسین علیه‌السّلام گریه می‌کند و ریش نحسش از اشک تر می‌شود و در همان وقت دستور می‌دهد: **إنزلوا و أريحوه**، امام با آن لشکر سخن می‌گوید و احتجاج می‌کند و آنان به آن حقایق اقرار می‌کنند ولی تصمیم بر کشتن او گرفته‌اند، و دانسته اختیار ظلم و کفر می‌کنند، این به خاطر این است که در عوالم پیشین جحد حق نمودند و در این عالم ظهور اتمّ آن است:

«...كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ».[۹۶]

... همان‌گونه که نخست پدید کردتان، باز می‌گردید.

و مخلَصین از اوّل با ایمان قلبی در اجابت ندای ربّ جلیل بلی گفتند، پس آنان قبل از این عالم ایمان آورده‌اند و لکن برای همه اشخاص معلوم و مکشوف نبوده است، و اگر در ظاهر اشخاصی را در لشکر دشمنان امام علیه‌السّلام و از آن‌ها می‌بینیم، نمی‌توانیم قضاوت کنیم که تا حالا ایشان با دشمنان بوده و اکنون بازگشته و هدایت شده و عاقبت به خیر شده است.

و احادیث فراوانی تصریح دارد بر این‌که خداوند تعالی ده طینت و سرشت قرار داد، و طینت علّیّین، و فوق علّیّین، و از فوق علّیّین روح حضرات آل الله محمّد و آل محمّد صلّی الله علیهم اجمعین را آفرید، و کسی را در آن با آن‌ها شراکتی نیست، و جسم اهل‌بیت را از طینت و سرشت علّیّین آفرید، و از شعاع نور آن، روح شیعیان و انبیاء و ملائکه را آفرید، زیرا که در علم او بود که اینان اجابت‌کنندگان اویند، و حسب قابلیّت آنان، زیرا آنان ممتَحَن گردیدند، و در ظاهر نیز با ایمان قلبی اجابت نمودند، پس ایمان مؤمن پیش از این عالم بوده است و نباید ظاهر اوّلی آنان در این عالم ملاک سنجش ایمان آنان باشد.

و طینت و سرشتی سجّینی، ناری و خبیث آفرید، و آنانی را که به او ایمان نیاوردند از آن آفرید، و این نبود مگر برای قابلیّتی که خودشان برای خودشان اختیار نمودند، و وجود آنان نیز حسب رحمت رحمانی‌اش، امکان اختیار و ابزار هدایت را به نحو امکان قرار داد و لکن باز در این عالم اختیار ایمان ننموده و شقاوت ابدی را برای خود اختیار کردند.

و خداوند سبحان طینت طیّبه و خبیثه را خلط و مزج فرمود به نحو امکان و نه حتم، لذا هرگاه که از مؤمن گناهی سرزند به جهت خلط از طینت خبیثه در اوست و به ایمان او آسیبی نمی‌زند.

و درباره سرشت مؤمن فرمودند:

«مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ».

از گِل و سرشت پیامبران، پس هرگز چیزی آن را نجس نمی‌کند.

و فرمودند:

«مِنْ طینَةِ عِلّیّینَ».

از گِل و سرشت علّیّین است.

و اگر کافر و منافق به حسب ظاهر عمل صالحی انجام دهد، به خاطر خلط و مزج از طینت طیّبه در اوست که از امکان به تکوین آمده و برای او سودی ندارد چون در قلب خود ایمانی ندارد همان‌طور که در حدیث رسول الله صلّی الله علیه و آله بود نقل از ابلیس، پیشتر گذشت.

و اگر در مسجد کوفه دیده شد که قاری قرآنی با صوت حسن تلاوت می‌کند، نگوییم پس او انسان مؤمن و با تقوا است بلکه امام علیه‌السّلام فرمود: او به من ایمان ندارد و لذا در جنگ نهروان به درک واصل شد و امام فرمودند این همان شخص بود که تو صوت قرآنش را خوش داشتی به جنگ با من آمد و شمشیر به روی من کشید.

اگر می‌بینیم از انسان بی‌ایمانی چون اولی، فرزندی صالح و مؤمن و شهید چون محمّد بن ابی بکر رضوان الله علیه به وجود می‌آید و از فرد صالحی فرزند کافر و منافق و ظالمی به دنیا می‌آید، به جهت آن خلط و مزج است، قرآن کریم فرموده:

«یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ».[۹۷]

زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌نماید.

امام محمّد باقر علیه‌السّلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمّا أَحَبَّ، وَ کانَ (ما)[۹۸] أَحَبَّ أَنْ یَخْلُقَهُ مِنْ طینَةِ الْجَنَّةِ، وَ خَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمّا أَبْغَضَ وَ کانَ ما أَبْغَضَ أَنْ یَخْلُقَهُ (خَلَقَهُ)[۹۹] مِنْ طینَةِ النّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلالِ. قال: قلت: أیّ شيء الظّلال؟ قال: أَ لَمْ تَرَ (ظِلَّكَ)[۱۰۰] إِذا ظُلِّلَ فِي الشَّمْسِ شَیْءٌ وَ لَیْسَ بِشَیْءٍ؟ ثُمَّ بَعَثَ فیهِمُ (مِنْهُمُ) النَّبِیّینَ یَدْعُونَهُمْ إِلَی الْإِقْرارِ بِاللهِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللهُ، ثُمَّ دَعاهُمْ إِلَی الْإِقْرارِ بِالنَّبِیّینَ فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ وَ أَنْکَرَ بَعْضُهُمْ، ثُمَّ دَعاهُمْ (دَعَوْهُمْ)[۱۰۱] إِلی وَلایَتِنا، فَأَقَرَّ وَ اللهِ بِها مَنْ أَحَبَّ

(اللهَ)[۱۰۲] أَنْكَرَها مَنْ أَبْغَضَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

همانا الله تعالی خلق را آفرید، و آن‌را که دوست داشت از آن‌چه دوست داشت و محبوبش بود آفرید، و آن گِل و سرشت بهشت بود، و آن‌را که به او بغض داشت از آن‌چه مورد غضبش بود آفرید، و آن گِل و سرشت آتش بود، سپس آن‌ها را در عالم سایه‌ها که ناچیز است (و غیر قابل توجّه) برانگیخت، سپس پیامبران را بر آنان مبعوث فرمود تا آنان را دعوت به اقرار به الله نمایند، و اقرار به پیامبران آنان، پس بعضی از آنان اقرار کرد و برخی انکار کردند، سپس آنان را دعوت به ولایت ما اهل‌بیت نمودند، به خدا سوگند آن‌کسی که محبوب خداوند بود به ولایت ما اقرار کرد و آن کسی‌که مورد غضب خداوند بود، انکارش نمود ودلیل آن آیه‌کریمه «...فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ...» است.

و فرمود:

«كانَ التَّكْذيبُ ثَمَّةَ».[۱۰۳]

و تکذیب از آن عالم شروع شد.

خداوند تعالی که به ذات مخلوق قبل از آفریدن او علم دارد و این‌که چه چیزی را اختیار خواهد کرد و به نیّات او و صفات و حالات او قبل از وجودش علم دارد بنابر علم خود قبل از معلوم، آن‌را که محبوب اوست از آن‌چه محبوب اوست خلق فرمود و آن‌را که می‌داند ایمان نمی آورد و مبغوض اوست از آن‌چه مبغوض اوست آفرید. و تکذیب براساس جبر نیست، پیامبر و برهان را می‌فرستد و ابزار هدایت و اختیار را و همه با اختیار، اختیار می‌کنند، و تکذیب در این نشأه دنیویّه از عوالم قبل پایه‌گذاری شده است.

در حدیث امام محمّد باقر و جعفر صادق علیهما السّلام است که فرمودند:

الله تعالی خلق را آفرید در عالم سایه‌ها، سپس برای هدایت آنان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را فرستاد، بعضی از آنان ایمان آوردند، و برخی تکذیبش کردند، سپس او را در خلق دیگری (که قرار گرفتند) فرستاد، آنان که به او در عالم سایه‌ها ایمان آورده بودند در این

عالم نیز ایمان آوردند، و آنانی که آن روز انکار نموده بودند، در این عالم نیز انکار نمودند.

سپس فرمودند:

«فَما كانوا لِيُؤْمِنوا بِما كَذَّبوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».[۱۰۴]

پس آنان بر آن نبودند که به آن چه پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان آورند.

ابوبصیر گوید: امام جعفر صادق علیه‌السّلام درباره آیه: «ثُمَّ بَعَثْنا من بَعْدِهِ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ...بِما كَذَّبوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» **فرمود:**

«بَعَثَ اللهُ الرُّسُلَ إِلَى الْخَلْقِ وَ هُمْ في أَصْلابِ الرِّجالِ وَ أَرْحامِ النِّساءِ، فَمَنْ صَدَّقَ حينَئِذٍ صَدَّقَ بَعْدَ ذٰلِكَ، وَ مَنْ كَذَّبَ حينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذٰلِكَ».[۱۰۵]

خداوند تعالی پیامبران را بر خلق فرستاد در حالی‌که آنان در پشت پدران و رحم زنان بودند، پس هرکسی که این‌جا تصدیق کرد پس از تصدیق در آن عالم بوده، و هرکه در این‌جا تکذیب کرد پس از تکذیب در آن‌جا بوده است.

و امام جعفرصادق علیه‌السّلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ أَخَذَ الْميثاقَ عَلَى النّاسِ لِلّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ بِالْإِمامَةِ. ثُمَّ قالَ: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيَّكُمْ، وَ عَلِيٌّ إِمامَكُمْ، وَ الْأَئِمَّةُ الْهادُونَ أَوْلِياءَكُمْ؟ فَقالُوا: بَلىٰ، مِنْهُمْ إِقْرارٌ بِاللِّسانِ، وَ مِنْهُمْ تَصْديقٌ بِالْقَلْبِ، فَقالَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُمْ: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنّا كُنّا عَنْ هٰذا غافِلينَ». فَأَصابَهُمْ في الذَّرِّ مِنَ الْحَسَدِ ما أَصابَهُمْ في الدُّنْيا، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ في الذَّرِّ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِالْأَئِمَّةِ في قَلْبِهِ، وَ إِنَّما أَقَرَّ بِلِسانِهِ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمِنْ في الدُّنْيا بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِالْأَئِمَّةِ في قَلْبِهِ. وَ الدَّليلُ عَلىٰ تَكْذيبِهِمْ في الذَّرِّ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ، إِلّا أَنَّ الْحُجَّةَ كانَتْ أَعْظَمَ عَلَيْهِمْ في الذَّرِّ، لِأَنَّ الْأَمْرَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كانَ مُشافَهَةً».[۱۰۶]

همانا الله تعالی از مردم برای الله به پروردگاری، و برای رسولش به پیامبری، و برای امیر

المؤمنین و امامان علیهم السّلام به امامت میثاق گرفت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، و محمّد پیامبر شما، و علیّ امام شما، و امامان هدایت‌گر اولیا و سرپرستان شما نیستند؟ گفتند: آری، از آن‌ها کسانی اقرار به زبان نمودند، و از آن‌ها برخی تصدیق و باور به قلب نمودند، سپس خدای عزّوجلّ به آن‌ها فرمود: این برای این است‌که روز قیامت نگویید ما از این عهد غافل بودیم. پس در عالم ذرّآنان را حسد رسید و از آن حسد به دنیا هم رسید (حسد در این عالم از عالم ذرّ است و ریشه در آن‌جا دارد)، و هرکسی که در عالم ذرّ خداوند و رسولش و امامان را در قلب خود تصدیق نکرد، همانا تنها اقرار به زبان نموده است در دنیا نیز با قلب به الله و رسول او و امامان ایمان نخواهد آورد، و دلیل بر تکذیب آنان در عالم ذرّ سخن خداوند به پیامبرش است که فرمود: «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» الّا این‌که اقامه حجّت در عالم ذرّ بزرگ‌تر بوده است، زیرا امر از جانب الله عزّوجلّ به مشافهت بوده است.

داود رقّیّ گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السّلام عرض کردم: مرا خبر دهید از سخن خداوند که فرموده: «السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». فرمود:

«نَطَقَ اللهُ بِها يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْميثاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَيْ عامٍ».

خداوند این کلام را زمانی فرمود که در (عالم ذر هنگام اخذ) میثاق خلق را آفرید و این دو هزار سال قبل از آفرینش آنان بود.

گوید: عرض کردم: برایم تفسیر نما. فرمود:

«إِنَّ اللهَ جَلَّ‌وَعَزَّ لَمّا أَرادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طينٍ، وَ رَفَعَ لَهُمْ ناراً، فَقالَ: ادْخُلُوها، فَكانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَها مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُسَيْنُ، وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، إِمامٌ بَعْدَ إِمامٍ، ثُمَّ أَتْبَعَهُمْ بِشيعَتِهِمْ، فَهُمْ وَ اللهِ السّابِقُونَ».[۱۰۷]

آن‌گاه که اراده نمود که آفریدگان را بیافریند، آنان را از گل آفرید، و برای آنان آتشی قرار

داد و فرمود: داخلش شوید، پس نخستین کسی که امتثال امر کرد و داخل شد، رسول‌الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و در پی آنان نه امام دیگر و همه امام پس از امام داخل شدند و از شیعیان نیز خواست تا تبع آنان در آتش داخل شوند و داخل شدند، به خداوند سوگند که السّابقون (در قرآن) اینانند.

زیر بنا و اساس ایمان و عدم ایمان از عالم ذرّ و اشباح و اظلّه بوده و در این عالم ظهور اتمّ آن است، و شهدای کربلا که همه اقرار و تصدیق به خدا و رسولش و امامان در عوالم پیشین نموده بودند، در این عالم چنین نمایش دادند. پس ایمان آنان از عوالم پیشین بوده است.

مطلب دیگر آن‌که شخص مؤمن اضافه بر سه روحی که عامّه مردم دارند، دارای روح ایمان است به اختیار خودش از عوالم قبل، و به آن از فاقدانش ممتاز است، ایمان او ثابت و مستقرّ است. و آن را که در عوالم قبل، ایمان به قلب نیاورده است نیز خداوند به رحمت رحمانیش به او ایمان مستودع عطا می‌فرماید . این نه به‌خاطر استحقاق اوست. و آن‌که به فیض عظیم شهادت در رکاب امام علیه‌السّلام رسیده به یقین از درجات ایمان مستقرّ و ثابت بالایی برخوردار بوده است که موقّتی و عاریتی نبوده است، فتدبّر و افهم ارشدك الله و ایّانا.

بنابراین روا نیست که با حساب این‌که آنان چند روزی را در لشکر عمربن سعد لعنهما الله بوده‌اند، نتیجه گرفته شود که در آن مدت و یا تا آن مدت دشمن امام علیه‌السّلام بوده‌اند و چنین و چنان.

و اما شهدای کربلا از همه مؤمنین مستثنی هستند، زیرا در عوالم پیشین از سابقون بودند.

رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن روایتی درباره یاران شهید امام حسین علیه‌السّلام در کربلاء فرمودند:

«...تَنْصُرُهُ عِصابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمينَ، أُولٰئِكَ مِنْ سادَةِ شُهَداءِ أُمَّتي يَوْمَ الْقِيامَةِ...».[۱۰۸]

... او (یعنی امام حسین علیه السّلام) را گروهی از مسلمانان یاری کنند، آنان در روز قیامت از سروران شهدای امت من هستند... .

و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درباره آن‌ها فرمودند:

«... لایَسْبِقُهُمْ مَنْ کانَ قَبْلَهُمْ، وَ لا یَلْحَقُهُمْ مَنْ کانَ بَعْدَهُمْ».[۱۰۹]

...گذشتگان برآن‌ها پیشی نگرفته، پسینیان نیزهرگزبه ایشان نخواهند پیوست.

در زیارت شهداء از امام جعفرصادق علیه‌السّلام است:

«السَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الرَّبّانِیُّون، ... أَنْتُمْ سادَةُ الشُّهَداءِ فِي الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ، أَنْتُمُ السّابِقُونَ وَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصارِ... ».[۱۱۰]

درود برشما ای راسخان در علم و دین... شما سرور شهداء هستید در دنیا و آخرت، شما سابقون و مهاجرون و انصار می‌باشید... .

«... أَشْهَدُ أَنَّکُمْ شُهَداءُ نُجَباءُ، جاهَدْتُمْ فِي سَبیلِ اللهِ، وَ قُتِلْتُمْ عَلیٰ مِنْهاجِ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلیماً، أَنْتُمُ السّابِقُونَ وَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصارِ، ... ».[۱۱۱]

...شهادت می‌دهم همانا شما شهیدان و نجیبان هستید، در راه الله جهاد نمودید، و برراه و روش رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم تسلیماً کشته شدید، سابقون و مهاجرون و انصار شمایید... .

آنان در همه نشآت عارف و مؤمن و صالح بوده‌اند که تکلیف و رسالت از آن‌جا شروع گردید و به این‌جا ختم شد، فتدبّر.

فسلام الله علیهم حین خلقوا و ولدوا و استشهدوا و في رجعتهم و حشرهم و دخولهم الجنّة في جوار مولاهم و مولی العالمین أبي عبد الله الحسین الشّهید صلوات الله علیه و علیهم، و رزقنا الله شفاعتهم.

پی نوشت‌های بخش ششم

---

۱ - سوره (٤٢) الشورى آیه۵۳.

۲ - بصائر الدرجات: ص۲۲۶ ب۴ ح۱- حدّثنا أحمد بن محمّد، عن أبي عبد الله البرقيّ، عن جعفر بن محمّد الصوفيّ قال: سألت أبا جعفر عليه السّلام محمّد بن عليّ الرضا عليه السّلام و قلت له: يا ابن رسول الله! لم سمّي النّبيّ الأمّيّ؟ قال: ما يَقُولُ النّاسُ؟ قال: قلت له: جعلت فداك يزعمون إنّما سمّي النّبيّ الأمّيّ لأنّه لم يكتب. فقال: كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ أَنّىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ وَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يَقُولُ في مُحْكَمِ كِتابِهِ: «هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ» فَكَيْفَ كانَ يُعَلِّمَهُمْ ما لا يُحْسِنُ؟! وَ اللهِ لَقَدْ كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَ سَبْعينَ - أو - بِثَلاثَةٍ وَ سَبْعينَ لِساناً، وَ إِنَّما سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ مَكَّةُ مِنْ أُمَّهاتِ الْقُرىٰ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ تَعالى في كِتابِهِ:«لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها». و معاني الأخبار: ص۵۴ ح٦- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبي عبد الله محمّد بن خالد البرقيّ، عن جعفر بن محمّد الصوفيّ ... - مثله- . و الإختصاص: ص۲۶۳ أحمد بن محمّد بن عيسى، عن البرقيّ، عن جعفر بن محمّد الصوفيّ قال: سألت أبا جعفر محمّد بن عليّ بن الرضا عليه السّلام... .مثله .. و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج۱ ص۲۳۲ و في حديث محمّد بن عليّ الرضا عليهما السّلام .... .مثله ..

و علل الشرائع: ج۱ ص۱۲۵ ب۱۰۵ ح۲- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا الحسن بن موسى الخشّاب، عن عليّ بن حسان و عليّ بن أسباط و غيره رفعه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قلت: إنّ النّاس يزعمون أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله لم يكتب و لا يقرأ. فقال: كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ وَ قَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ

قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» فَكَيْفَ يُعَلِّمَهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ لَيْسَ يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ وَ يَكْتُبَ؟!!. قال: قلت: فلم سمّي النّبيّ الأمّيّ؟ قال: لِأَنَّهُ نُسِبَ إِلىٰ مَكَّةَ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ:«لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا فَأُمُّ الْقُرىٰ مَكَّةُ فَقيلَ أُمِّيٌّ لِذٰلِكَ. و تفسيرالعيّاشيّ: ج۲ ص۳۱ ح۸۶- عن عليّ بن أسباط قال: قلت لأبي جعفرعليه السّلام: لم سمّي النّبيّ الأمّيّ؟ قال: نُسِبَ إِلىٰ مَكَّةَ، وَ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِ اللهِ: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا» وَ أُمُّ الْقُرىٰ مَكَّةُ، فَقيلَ أُمِّيٌّ لِذٰلِكَ.

۳- كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج۲، ص: ٦٣٦ أبان، عن سليم قال: رأيت عليّاً عليه السّلام في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و آله في خلافة عثمان و جماعة يتحدّثون و يتذاكرون الفقه و العلم فذكروا قريشاً و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيهم [من الفضل] مثل قوله: الأئمّة من قريش، و قوله: النّاس تبع لقريش، و قريش أئمّة العرب. و قوله صلّى الله عليه و آله: لا تسبّوا قريشاً. و قوله: إنّ للقرشيّ قوّة رجلين من غيرهم. و قوله: أبغض الله من أبغض قريشاً. و قوله: من أراد هوان قريش أهانه الله. و ذكروا الأنصار و فضلها و سوابقها و نصرتها و ما أثنى الله عليهم في كتابه و ما قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيهم من الفضل و ذكروا ما قال في [سعد بن معاذ في جنازته] و [حنظلة بن الرّاهب] غسيل الملائكة و الذي حمته الدبرحتّى لم يدعوا شيئاً من فضلهم. فقال كلّ حيّ: منّا فلان و فلان و قالت قريش: منّا رسول الله صلّى الله عليه و آله و منّا حمزة [بن عبد المطّلب] و منّا جعفرو منّا عبيدة بن الحارث و زيد بن حارثة و أبو بكرو عمرو عثمان و سعد و أبو عبيدة و سالم و ابن عوف فلم يدعوا أحداً من الحيّين من أهل السابقة إلّا سمّوه و في الحلقة أكثرمن مائتي رجل منهم مسانيد إلى القبلة و منهم في الحلقة- فكان ممّن حفظت من قريش عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه و سعد بن أبي وقّاص و عبد الرحمان بن عوف و الزبيرو طلحة و عمّار و المقداد و أبوذر و هاشم بن عتبة و عبدالله بن عمرو الحسن و الحسين عليهماالسّلام و ابن‌عبّاس و محمّد بن أبي بكرو عبد الله بن جعفر[و عبيد الله بن العبّاس] و من الأنصار أبيّ بن كعب و زيد بن ثابت و أبو أيّوب

الأنصاريّ و أبو الهيثم بن التّيّهان و محمّد بن مسلمة و قيس بن سعد بن عبادة و جابر بن عبد الله و أبو مريم و أنس بن مالك و زيد بن أرقم و عبد الله بن أبي أوفى و أبو ليلى و معه ابنه عبد الرحمان قاعد بجنبه غلام أمرد صبيح الوجه و جاء أبو الحسن البصريّ و معه ابنه الحسن غلام أمرد صبيح الوجه معتدل القامة قال: فجعلت أنظر إليه و إلى عبد الرحمان بن أبي ليلى فلا أدري أيّهما أجمل غير أنّ الحسن أعظمهما و أطولهما فأكثر القوم و ذلك من بكرة إلى حين الزوال و عثمان في داره لا يعلم بشيء ممّا هم فيه و عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ساكت لا ينطق هو و لا أحد من أهل بيته و أقبل القوم عليه فقالوا: يا أبا الحسن! ما يمنعك أن تتكلّم؟ قال عليه السّلام: ما مِنَ الْحَيَّيْنِ أَحَدٌ إِلّا وَ قَدْ ذَكَرَ فَضْلاً وَ قالَ حَقّاً. ثمّ قال: يا مَعاشِرَ قُرَيْشٍ! يا مَعاشِرَ الْأَنْصارِ! بِمَنْ أَعْطاكُمُ اللهُ هٰذَا الْفَضْلَ؟ أَ بِأَنْفُسِكُمْ وَ عَشائِرِكُمْ وَ أَهْلِ بُيُوتاتِكُمْ أَمْ بِغَيْرِكُم؟... قال طلحة: كلّ شيءٍ من صغيرٍ أو كبيرٍ أو خاصٍّ أو عامٍ كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو مكتوب عندك؟ قال: نَعَمْ وَ سِوىٰ ذٰلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَسَرَّ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ مِفْتاحَ أَلْفِ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ يُفَتِّحُ كُلُّ بابٍ أَلْفَ بابٍ، وَ لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ نَبِيَّهُ اتَّبَعُونِي وَ أَطاعُونِي لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ [رَغَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ]. يا طَلْحَةُ! أَ لَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ دَعا بِالْكَتِفِ (بِصَحيفَةٍ) لِيَكْتُبَ فيها ما لا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَ لا تَخْتَلِفُ فَقالَ صاحِبُكَ ما قالَ: إِنَّ نَبِيَّ اللهِ يَهْجُرُ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ تَرَكَها؟ قال: بلى قد شهدت ذاك. قال: فَإِنَّكُمْ لَمّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَني [بِذٰلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ] بِالَّذي أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فيها وَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جَبْرائيلُ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلافَ وَ الْفُرْقَةَ، ثُمَّ دَعا بِصَحيفَةٍ فَأَمْلىٰ عَلَيَّ ما أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلىٰ ذٰلِكَ ثَلاثَةَ رَهْطٍ؛ سَلْمانَ وَ أَبا ذَرٍّ وَ الْمِقْدادَ، وَ سَمّىٰ مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى الَّذينَ أَمَرَ اللهُ بِطاعَتِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ فَسَمّاني أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْني [هٰذا وَ أَدْنىٰ بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ ابْني هٰذا - يعني الحسين- كَذٰلِكَ كانَ يا أَبا ذَرٍّ؟ وَ أَنْتَ يا

مِقْدادُ؟ فقاموا و قالوا: نشهد بذلك على رسول الله صلّى الله عليه و آله. فقال طلحة: و الله لقد سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول لأبي ذرّ: ما أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ وَ لا أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ عَلىٰ ذي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبي ذَرٍّ وَ لا أَبَرَّ عِنْدَ اللهِ، و أنا أشهد أنّهما لم يشهدا إلّا على حقٍّ و لأنت أصدق و آثر عندي منهما... .

و الغيبة، النعماني: ص۸۲ ب٤ ح۱۱- (إبن عقدة و محمّد بن همّام بن سهيل و عبد العزيز و عبد الواحد ابنا عبد الله بن يونس الموصليّ، عن رجالهم؛ عن عبد الرّزّاق بن همّام، عن معمر بن راشد، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سليم بن قيس؛ و أخبرنا به من غير هذه الطرق هارون بن محمّد قال: حدّثني أحمد بن عبيد الله بن جعفر بن المعلّى الهمدانيّ قال: حدّثني أبو الحسن عمرو بن جامع بن عمرو بن حرب الكنديّ قال: حدّثنا عبد الله بن المبارك شيخ لنا كوفيّ ثقة قال: حدّثنا عبد الرّزّاق بن همّام شيخنا، عن معمر، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سليم بن قيس الهلاليّ و ذكر أبان أنّه سمعه أيضاً عن عمر بن أبي سلمة، قال معمر: و ذكر أبو هارون العبديّ: أنّه سمعه أيضاً عن عمر بن أبي سلمة، عن سليم- معلّق) عن عبد الرّزّاق قال: حدّثنا معمر بن راشد، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سليم بن قيس: إنّ عليّاً عليه السّلام قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين و الأنصار بمناقبهم و فضائلهم: ... يا طَلْحَةُ! أَ لَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حينَ دَعانا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فيها ما لاتَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَ لا تَخْتَلِفُ فَقالَ صاحِبُكَ ما قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ يَهْجُرُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَرَكَها؟ قال: بلى قد شهدته. قال: فَإِنَّكُمْ لَمّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَني رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالَّذي أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فيها وَ يُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعامَّةَ، وَ إِنَّ جَبْرَئيلَ أَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَ تَفْتَرِقُ، ثُمَّ دَعا بِصَحيفَةٍ فَأَمْلىٰ عَلَيَّ ما أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلىٰ ذٰلِكَ ثَلاثَةَ رَهْطٍ؛ سَلْمانَ الْفارِسِيَّ وَ أَبا ذَرٍّ وَ الْمِقْدادَ، وَ سَمّىٰ مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى الَّذينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنينَ بِطاعَتِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ فَسَمّاني أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْني هٰذا حَسَنٌ ثُمَّ ابْني هٰذا حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ

ابْني هٰذا حُسَيْنٍ كَذٰلِكَ يا أَبا ذَرٍّوَ أَنْتَ يا مِقْدادُ؟ قالا: نشهد بذلك على رسول الله صلّى الله عليه و آله. فقال طلحة: و الله لقد سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول لأبي ذرّ: ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَ لا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ ذا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ وَ لا أَبَرَّ مِنْ أَبي ذَرٍّ، و أنا أشهد أنّهما لم يشهدا إلّا بالحقّ و أنت أصدق و أبرّ عندي منهما ....

و الإحتجاج على أهل اللجاج: ج١ ص١٥٤- روي عن سليم بن قيس الهلاليّ أنّه قال: رأيت عليّاً عليه السّلام في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و آله في خلافة عثمان و جماعة يتحدّثون و يتذاكرون العلم.... و أخرج بعضه الحمويني بتصرّف في فرائد السمطين: ج١ ص٣١٢-٣١٨.

٤ - الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجّة :: ص١٥٠ - أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن عليّ بن سفيان البزوفريّ، عن عليّ بن سنان الموصليّ العدل، عن عليّ بن الحسين، عن أحمد بن محمّد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصريّ، عن عمّه الحسن بن عليّ، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثّفنات سيّد العابدين، عن أبيه الحسين الزّكيّ الشّهيد، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتي كانَتْ فيها وَفاتُهُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا أَبَا الْحَسَنِ! أَحْضِرْ صَحيفَةً وَ دَواةً، فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ هَذَا الْمَوْضِعِ، فَقالَ: يا عَلِيُّ! إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدي اثْنا عَشَرَ إِماماً وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنا عَشَرَ مَهْدِيّاً، فَأَنْتَ يا عَلِيُّ أَوَّلُ الإِثْنَيْ عَشَرَ إِماماً سَمّاكَ اللهُ تَعالىٰ في سَمائِهِ عَلِيّاً الْمُرْتَضىٰ وَ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَ الصِّدّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلا تَصِحُّ هٰذِهِ الْأَسْماءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ. يا عَلِيُّ! أَنْتَ وَصِيّي عَلىٰ أَهْلِ بَيْتي حَيِّهِمْ وَ مَيِّتِهِمْ وَ عَلىٰ نِسائِي فَمَنْ ثَبَّتَّها لَقِيَتْني غَداً وَ مَنْ طَلَّقْتَها فَأَنَا بَريءٌ مِنْها لَمْ تَرَني وَ لَمْ أَرَها في عَرْصَةِ الْقِيامَةِ، وَ أَنْتَ خَليفَتي عَلىٰ أُمَّتي مِنْ بَعْدي فَإِذا حَضَرَتْكَ الْوَفاةُ فَسَلِّمْها إِلَى ابْنِيَ الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِيَ الْحُسَيْنِ الشَّهيدِ الزَّكِيِّ الْمَقْتُولِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعابِدينَ ذِي الثَّفِناتِ عَلِيٍّ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ

فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْباقِرِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ الصّادِقِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكاظِمِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ الرِّضا، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الثِّقَةِ التَّقِيِّ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ النّاصِحِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفاضِلِ، فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، فَذَلِكَ اثْنا عَشَرَ إِماماً، ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنا عَشَرَ مَهْدِيّاً (فَإِذا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ) فَلْيُسَلِّمْها إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ، لَهُ ثَلاثَةُ أَسامِيَ؛ اسْمٌ كَاسْمِي وَ اسْمِ أَبِي، وَ هُوَ عَبْدُ اللهِ، وَ أَحْمَدُ، وَ الِاسْمُ الثّالِثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ. از او: بحارالأنوار: ج٣٦ ص ٢٦٠ ح ٨١ و مختصر البصائر: ص٣٩ و إثبات الهداة: ج١ ص ٥٤٩ ح ٣٧٦ و الإيقاظ من الهجعة: ص٣٩٣.

٥ - سوره (٣) آل‌عمران آیه ١٤٥.

٦ - كفاية الأثر: ص١٦٢و بحار الأنوار: ج٢٧ ص٢١٧ ح١٨.

٧ - إعلام الورى بأعلام الهدى: ج٢ ص١٣٢ ف١روي عن الصادق عليه السّلام من قوله: «وَ اللهِ ما مِنّا إِلّا مَقْتُولٌ شَهيدٌ». مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٢ ص٢٠٩ بقول الصّادق عليه السّلام: «وَ اللهِ ما مِنّا إِلّا مَقْتُولٌ شَهيدٌ».

٨ - من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٥٨٥ ح٣١٩٢- و روي عن أبي الصلت عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: سمعت الرضا عليه السّلام يقول: «وَ اللهِ ما مِنّا إِلّا مَقْتُولٌ شَهيدٌ». و الأمالي: ص٦٣ مجلس١٥ ح٨- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي الصلت عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: سمعت الرضا عليه السّلام يقول: «وَ اللهِ ما مِنّا إِلّا مَقْتُولٌ شَهيدٌ». و عيون أخبار الرضا عليه السّلام: ج٢ ص٢٥٦ ب٦٦ ح٩ - سند و متن مانند الأمالي-. و روضة الواعظين: ج١ ص٢٣٣ و جامع الأخبار: ص٣٢ ف١٤.

٩ - كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج٢ ص٨٣٨ ح٤٢. از او: بحار الأنوار: ج٣٣ ص٢٦٧ ب ٢٠

ح٥٣٤.

١٠ - الخرائج و الجرائح: ج١ ص٢٤١ ح٧ ما روي عن الصّادق، عن آبائه عليهم السّلام: أنّ الحسن عليه السّلام قال لأهل بيته: «إِنّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَما ماتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ... ». و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٤ ص٨ الحسن بن أبي العلى، عن جعفربن محمّد قال الحسن بن عليّ لأهل بيته: «إِنّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَما ماتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ... ». و تسلية المجالس و زينة المجالس: ج٢ ص١٢الحسين بن أبي‌العلاء، عن جعفربن محمّد عليه السّلام: قال الحسن بن عليّ عليه السّلام لأهل بيته: «يا قَوْمِ! إِنّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَما ماتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... ».

١١- مستدرک الصحيحين: ج٣ ص٥٨- ٥٩ حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن يعقوب، ثنا أحمد بن عبد الجبّار، ثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عبد الله بن مرّة، عن أبي الأحوص، عن عبد الله رضي الله عنه قال: لإن أحلف تسعاً أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قتل قتلاً أحبّ إليّ من أن أحلف واحدة أنّه لم يقتل، و ذلك أنّ الله عزّوجلّ اتّخذه نبيّاً واتّخذه شهيداً. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه. و از او: السيرة النبويّة، ابن‌كثير الدمشقي: ج٤ ص٤٤٩و قال البيهقي: أنبأنا الحاكم، أنبأنا الأصم... .

مناقب آل محمّد (صلّى الله عليهم) المسمّى بالنعيم المقيم لعترة النبأ العظيم، عمربن شجاع الدين محمّد بن عبد الواحد الموصليّ المتوفى٦٥٧ القمريّة: ص٤٥: و دفن ليلة الأربعاء أوسط الليل. و قيل: ليلة الثلاثاء. و قيل: يوم الثلاثاء. و [أما] عمره: قال ابن‌عبدة العبقسي: مات مسموماً و هوابن ثلاث و ستّين سنة. و هي أصحّ الروايات.

المجدي، ابن الصوفيّ النسّاب المتوفى٤٦٦القمريّة: ص١٨٦ فولد رسول الله محمّد صلّى الله عليه و آله،ماتت أمّه و له ستّ سنين، و هذا قول ابن عبدة، ولد عام الفيل و لم يدرك يرى أباه،و أدرك الفجار و له عشرون‌سنة، و تزوّج خديجة عليهاالسّلام و له خمس و عشرون سنة، و

ماتمسموماً و له ثلاث وستّون سنة.هذا قول ابن عبدة، وقبره بالمدينة.

۱۲ - مستدرک الصحيحين: ج۳ ص۵۸- ۵۹.

۱۳- المقنعة: ص٤٥٦ و تهذيب الأحكام: ج٦ ص١ و منتهى المطلب: ج٢ ص٨٨٧ و جامع الرواة: ج٢ ص٤٦٣ و بحار الأنوار: ج٢٢ ص٥١٤. و المجدي في الأنساب: ص٦ از ابن سعد نقل كرده كه او گفت: در روايتى چنين آمده: و مات مسموماً و له ثلاث و ستّون سنة. هذا قول ابن عبدة. و در كتاب أنساب الأشراف: ج١ ص٥٧٦ ح١١٦٨ آمده است كه: دخل في قبر رسول الله صلّى الله عليه و آله عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و الفضل و أسامة فقال رجل من الأنصار يقال له ابن خولي: قد علمتم أنّي كنت أدخل قبور الشّهداء، و رسول الله صلّى الله عليه و آله أفضل الشّهداء فأدخل معهم؟.

١٤ - تفسير العيّاشي: ج١ ص٢٠٠ ح١٥٢ عن عبد الصمد بن بشير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «تَدْرُونَ ماتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْ قُتِلَ؟ إِنَّ اللهَ يَقُولُ:«أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ» فَسُمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ، إِنَّهُما سَقَتاهُ (سَمَّتاهُ) [قَبْلَ الْمَوْتِ]». فقلنا: إنّهما و أبوهما شرّمن خلق الله. از او: بحار الأنوار: ج٢٢ ص٥١٦ ب٢ ح٢٣ و ج٢٨ ص٢١ ب١ ح٢٨ و ج٣١ ص٦٤١ ح١٥٨ و تفسير الصافي: ج١ ص٣٩٠ و البرهان في تفسير القرآن:ج١ص٧٠٠ح١٩٤١ و تفسيرنور الثقلين:ج ص٤٠١ح وتفسيركنزالدقائق:ج ص٢٣٩.

و بحار الأنوار: ج٢٢ ص٢٣٩ ب٤ از تفسير القمي: ج٢ ص٣٧٦ «... فَاجْتَمَعُوا أَرْبَعَةً عَلىٰ أَنْ يَسُمُّوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهٰذِهِ السُّورَةِ: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ» يعني قد أباح الله لك أن تكفّرعن يمينك «وَ اللهُ مَوْلاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ» أي أخبرت به «وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ» يعني أظهر الله نبيّه على ما أخبرت به و ما همّوا به من قتله «عَرَّفَ بَعْضَهُ» أي خبرها و

قال: «لِمَ أَخْبَرْتِ بِما أَخْبَرْتُكِ؟». و قوله: «وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ» قال لم يخبرهم بما يعلم ممّا همّوا به من قتله... . و تفسير الصافي: ج٥ ص١٩٤ و البرهان في تفسير القرآن: ج٥ ص٤٢٠ و تفسير نور الثقلين: ج٥ ص٣٦٨ و تفسير كنز الدقائق: ج١٣ ص٣٢٥.

تأويل الآيات الظاهرة: ص٢١٤ ذكره عليّ بن إبراهيم في تفسيره قال: «نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ بَعْدَ ما رَجَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ حِجَّةِ الْوَداعِ في أَصْحابِ الْعَقَبَةِ الَّذينَ تَحالَفُوا فِي الْكَعْبَةِ أَنْ لا يَرُدُّوا الْخِلافَةَ في أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَعَدُوا لَهُ فِي الْعَقَبَةِ لِيَقْتُلُوهُ مَخافَةَ إِذا رَجَعَ إِلَى الْمَدينَةِ أَنْ يَأْخُذَهُمْ بِبَيْعَةِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَطْلَعَ اللهُ رَسُولَهُ عَلىٰ ما هَمُّوا بِهِ مِنْ قَتْلِهِ وَ عَلىٰ ما تَعاهَدُوا عَلَيْهِ فَلَمّا جاءُوا إِلَيْهِ حَلَفُوا أَنَّهُمْ ما قالُوا وَ لا هَمُّوا بِشَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ فَأَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ هٰذِهِ الْآيَةَ تَكْذيباً لَهُمْ».

١٥ - قرب الإسناد: ص١٢٩ ح٤٥٢- محمّد بن خالد الطيالسيّ قال: حدّثني فضيل بن عثمان الأعور قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: «اتَّقُوا اللهَ، وَ عَظِّمُوا اللهَ، وَ عَظِّمُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ لا تَفَضِّلُوا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَحَداً، فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ قَدْ فَضَّلَهُ. وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ حُبّاً مُقْتَصِداً وَ لا تَغْلُوا، وَ لا تَفَرَّقُوا، وَ لا تَقُولُوا ما لا نَقُولُ، فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَ قُلْنا مِتُّمْ وَ مِتْنا ثُمَّ بَعَثَكُمُ اللهُ وَ بَعَثَنا، فَكُنّا حَيْثُ يَشاءُ اللهُ وَ كُنْتُمْ».

١٦- مطالب السّؤول: ص٦٣ و مسارّ الشّيعة.

١٧- بحار الأنوار: ج٣٥ ص٧ خ١٠.

١٨- كنز الفوائد: ج١ ص٢٥٥.

١٩- مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد: ج٢ ص٨٥٢- روى صفوان الجمّال، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: «وُلِدَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في يَوْمِ الْأَحَدِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبانَ».

۲۰- الفهرست رقم۳۵۷.

۲۱- الفهرست رقم۵۲۵.

۲۲- از او: مرآة العقول: ج۵ ص۲۷٦ و بحار الأنوار: ج۳۵ ص۷ ب۱ و ج ص۳۸۳ ب۵ و الحدائق النّاضرة في أحكام العترة الطّاهرة: ج۱۷ ص٤۳۳ و كشف الغطاء عن مبهمات الشّريعة الغرّاء: ص۱۲و جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ج۲۰ ص۸۹.

۲۳- سوره (٥٤) القمر آیه۲۰.

۲٤- سوره (٤۱) فصّلت آیه۱۷.

۲٥- مكارم الأخلاق: ص٤۷٤ فصل٦عن الصّادق عليه السّلام: «... الثّالِثَ عَشَرَ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ فَاتَّقُوا فيهِ جَميعَ الْأَعْمالِ ... ».

الدّروع الواقية، سيّد عليّ بن طاووس: ص۲٦۲ فصل۲۳ – حدّثنا أبو نصر محمّد بن أحمد بن حمدون الواسطيّ قال: حدّثنا أبو الفرج محمّد بن عليّ القنانيّ قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن موسى قال: محمّد بن عليّ بن معمر الكوفيّ قال: حدّثنا عليّ بم محمّد الزّاهد قال: حدّثنا عاصم بن حميد قال: قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليه و قد سئل عن إختيارات الأيّام فقال: «... (الْيَوْمُ الثّالِثَ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ) يَوْمُ نَحْسٌ، وَ هُوَ يَوْمٌ سُوءٌ، فَاتَّقِ فيهِ السُّلْطانَ أَوْ عُمّالَهُ وَ غَيْرَ ذٰلِكَ، وَ لا تَطْلُبَنَّ فيهِ حاجَةً أَصْلاً ... ».

وسائل الشّيعة: ج۱۱ ص٤۰۰ ب۲۷ ح۱٥۱۰۹- ۲- عليّ بن موسى بن جعفر بن طاوس في كتاب الدّروع الواقية بإسناده عن الشيخ أبي جعفر الطّوسيّ، عن جماعة، عن أبي المفضّل محمّد بن عبد الله بن المطّلب الشيبانيّ- و ذكر أنّه كثير الرّواية حسن الحفظ- ، عن محمّد بن معقل بن وضّاح العجليّ، عن محمّد بن الحسن بن بنت إلياس، عن أبيه، عن صدقة بن غزوان، عن أخيه سعيد بن غزوان، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام أنّه ذكر لهم إختيارات الأيّام إلى أن قال: «... الثّالِثَ عَشَرَ يَوْمُ نَحْسٍ يُكْرَهُ في كُلِّ أَمْرٍ وَ يُتَّقىٰ فيهِ

الْمُنازَعاتُ وَ الْحُكُومَةُ وَ لِقاءُ السُّلْطانِ وَ غَيْرُهُ وَ لايَدْهَنُ فيهِ الرَّأْسُ وَ لا يُحْلَقُ الشَّعْرُ وَ مَنْ ضَلَّ أَوْ هَرَبَ فيهِ سَلِمَ ... ».

بحار الأنوار: ج٥٦ ص٩٦ ب٢٢ ح١- أقول: رأيت في بعض الكتب المعتبرة روى فضل الله بن عليّ بن عبيد الله بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن محمّد بن عبيد الله بن الحسين بن عليّ بن محمّد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب تولّاه الله في الدّارين بالحسنى، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد بن أحمد بن العبّاس الدوريستيّ، عن أبي محمّد جعفر بن أحمد بن عليّ المونسيّ القمّيّ، عن عليّ بن بلال، عن أحمد بن محمّد بن يوسف، عن حبيب الخير، عن محمّد بن الحسين الصّائغ، عن أبيه، عن معلّى بن خنيس قال: دخلت على الصّادق جعفر بن محمّد عليه السّلام: «... الثّالِثَ عَشَرَ تيرْرُوزُاسْمُ الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِالنُّجُومِ يَقُولُ الْفُرْسُ إِنَّهُ يَوْمٌ ثَقيلٌ شُؤْمِيٌّ جِدّاً وَ يَقُولُ الصّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ فَاتَّقُوهُ في جَميعِ الْأَعْمالِ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لا تَقْصِدُوا وَ لا تَطْلُبُوا فيهِ الْحاجَةَ أَصْلاً وَ لا تَدْخُلُوا فيهِ عَلَى السُّلْطانِ وَ غَيْرِهِ جُهْدَكُمْ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ ... ».

بحار الأنوار: ج٥٦ ص١٠٢ ب٢٢ ح٤- و أقول: وجدت في بعض كتب المنجّمين مروياً عن مولانا الصّادق عليه السّلام في أيّام شهور الفرس: « ... الثّالِثَ عَشَرَ تيرُاسْمُ مَلَكٍ مُوَكَّلٍ بِالْكَواكِبِ يَوْمُ نَحْسٍ يَصْلُحُ لِمُجالَسَةِ أَهْلِ الصَّلاحِ وَ الإِشْتِغالِ بِالدُّعاءِ وَ لْيَحْذَرْ فيهِ جَميعَ الْأَعْمالِ لا سِيَّما لِقاءَ الْأَكابِرِ... ».

بحار الأنوار: ج٥٦ ص١٠٥ ب٢٢ح٥- رواية أخرى روى أبونصر يحيى بن جرير التكريتيّ في كتاب المختار في الإختيارات عن أبي الحسن القارىء عن الحسن بن أحمد بن روح، عن محمّد بن إبراهيم، عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السّلام أنّه قال: «... الْيَوْمُ الثّالِثَ عَشَرَ نَحْسٌ رَديءٌ فَتَوَقَّ فيهِ لِقاءَ السُّلْطانِ وَ غَيْرَهُ وَ احْذَرْ فيهِ الرَّمْيَ فَإِنَّهُ مَشُومٌ ... ».

بحار الأنوار: ج٥٦ ص١٠٨ ب٢٢ ح٦- أقول: و قد روي أيضاً في بعض الكتب عن الصّادق عليه

السّلام إختيارات أيّام شهور الفرس على وجه آخر هكذا: «... الثّالِثَ عَشَرَتيرٌ سَعْدٌ في فَرْوَرْدينَ وَ أُرْدِيبِهِشْتَ نَحْسٌ في تيرٍ وَسَطٌ في سائِرِ الشُّهُورِ ... ».

مستدرك الوسائل: ج٨ ص١٤٦ ب٢١ ح٩٢٥٣- السّيّد أبوالقاسم عليّ بن رضيّ الدين عليّ بن طاوس في زوائد الفوائد، عن الصّادق عليه السّلام أنّه قال: «... الثّالِثَ عَشَرَ يَوْمٌ نَحْسٌ فيهِ هَلَكَ ابْنُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ امْرَأَةُ لُوطٍ وَ هُوَ يَوْمٌ مَذْمُومٌ في كُلِّ حالٍ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنْ شَرِّهِ وَ مَنْ وُلِدَ فيهِ كانَ مَشْئُوماً عَسيرَ الرِّزْقِ كَثيرَ الْحِقْدِ نَكِدَ الْخُلُقِ وَ مَنْ مَرِضَ فيهِ أَوْ في لَيْلَتِهِ يُخافُ عَلَيْهِ. و الله أعلم. و في رواية أخرى: تُتَّقىٰ فيهِ الْمُنازَعاتُ وَ لِقاءُ السَّلاطينِ وَ الْحُكوماتُ وَ حَلْقُ الرَّأْسِ وَ دُهْنُ الشَّعْرِ وَ مَنْ هَرَبَ فيهِ سَلِمَ وَ إِنْ وُلِدَ فيهِ ذَكَرٌ لَمْ يَعِش ... ». و سفينة البحار: ج٨ ص٧٦٨ «... اليوم الثّالث عشر: يوم نحس فاتّق فيه المنازعة و لقاء السّلطان و كلّ أمر، و لا تدّهن فيه رأساً و لاتحلق فيه شعراً و من ضلّ فيه أو هرب سلم، و من مرض فيه أجهد و المولود فيه ذكرإنّه لا يعيش».

٢٦- مصباح المتهجّد: ص٨٠٥ قال ابن عيّاش: و خرج إلى أهلي على يد الشيخ الكبير أبي القاسم رضي الله عنه في مقامه عندهم هذا الدعاء في أيّام رجب:... . و الإقبال بالأعمال الحسنة: ج٣ ص٢١٥ الفصل٢٣ و من الدعوات كلّ يوم من رجب، ما رويناه أيضاً عن جدّي أبي جعفر الطوسيّ قدّس الله روحه، فقال: قال ابن عيّاش: و خرج إلى أهلي على يد الشيخ أبي القاسم رضي الله عنه في مقامه عندهم هذا الدعاء في أيّام رجب:. البلد الأمين و الدّرع الحصين: ص١٨٠ و المصباح للكفعمي (جنّة الأمان الواقية): ص٥٣٠ و بحار الأنوار: ج٥٠ ص١٤ ب١ ح١٤- عن المصباحين، و بحار الأنوار: ج٥٠ ص١١٦ ب١ ح٥ و ج٩٥ ص٣٩٤ ب٢٣ عن المتهجّد، و زاد المعاد - مفتاح الجنان، العلّامة محمّد باقر المجلسيّ: ص١٧ الفصل٣ قال: و روى الشّيخ الطوسيّ و السّيّد و آخرون بسند معتبر عن الإمام صاحب الزمان أنّه من السّنّة أن يقرأ هذا الدعاء في كلّ يوم من أيّام رجب، و رياض الأبرار في مناقب الأئمّة الأطهار، السّيّد نعمة الله

الجزائريّ: ج٢ ص٤٣٩ الفصل١ از المتهجّد.

٢٧ - جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع: ص٣١- زيارة أمير المؤمنين عليه السّلام برواية من شاهد صاحب الزّمان عليه السّلام و هو يزور بها في اليقظة لا في النّوم يوم الأحد و هو يوم أمير المؤمنين عليه السّلام: السَّلامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ، وَ الدَّوْحَةِ الْهاشِمِيَّةِ الْمُضيئَةِ، الْمُثْمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ، الْمُونِقَةِ بِالْإِمامَةِ، وَ عَلىٰ ضَجيعَيْكَ آدَمَ وَ نُوحٍ عَلَيْهِمَا السَّلامُ. السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلائِكَةِ الْمُحْدِقينَ بِكَ وَ الْحافّينَ بِقَبْرِكَ. يا مَوْلايَ يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ! هٰذا يَوْمُ الْأَحَدِ وَ هُوَ يَوْمُكَ وَ بِاسْمِكَ، وَ أَنَا ضَيْفُكَ فيهِ وَ جارُكَ، فَأَضِفْني يا مَوْلايَ، وَ أَجِرْني، فَإِنَّكَ كَريمٌ تُحِبُّ الضِّيافَةَ، وَ مَأْمُورٌ بِالْإِجارَةِ، فَافْعَلْ ما رَغِبْتُ إِلَيْكَ فيهِ، وَ رَجَوْتُهُ مِنْكَ، بِمَنْزِلَتِكَ وَ آلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللهِ، وَ مَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ، وَ بِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ.

٢٨ - مولود كعبه، علّامه اردوبادى، ترجمه عيسى اهرى: ص١٥٨.

٢٩ - تاريخ دمشق: ج٤٣ ص٢٥ خ٤٩٥١.

٣٠ - صحيح مسلم: ج٣ ص١٤٠٤ خ١٧٧٩ و البداية و النهاية: ج٣ ص٣٢١.

٣١ - تهذيب الأحكام: ج٣ص٢٦٩ ب٢٥ ح٧٧٤- ٩٤ محمّد بن عليّ بن محبوب، عن القاسم بن عروة، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قلت إنّي أدخل المسجد و قد صلّيت فأصلّي معهم فلا أحتسب بتلك الصلاة؟ قال: «لا بَأْسَ وَ أَمّا أَنَا فَأُصَلّي مَعَهُمْ وَ أُريهِمْ أَنّي أَسْجُدُ وَ ما أَسْجُدُ».

٣٢ - غرر الأخبار و درر الآثار، الواعظ الديلمي از علماء اماميّه در قرن١٠: ص٢٨٠ الفصل٢٢ ممّا ننقله عن كتاب السقيفة رواية أبي صالح السّليل بن أحمد بن عيسى بن شيخ الحاسبين- معلّق) قال:.

٣٣ - غرر الأخبار و درر الآثار، الواعظ الديلمي: ص٢٨٥ و روى أيضاً صاحب كتاب السقيفة

أبو صالح السليل، قال:.

٣٤ - الذّرّيّة الطّاهرة، الدولابيّ: ص٩٢ ح٨٢ حدّثني احمد بن عبد الله بن عبد الرّحيم، نا عبد الله بن صالح، حدّثني اللّيث بن سعد، قال: تزوّج عليّ بن أبي طالب فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فولدت له: حسناً و حسيناً و زينب و أمّ كلثوم و رقيّة، فماتت رقيّة و لم تبلغ.

و ذخائر العقبى، محبّ الطبري: ص٥٥ (ذكر ولد فاطمة عليها السّلام) عن الليث بن سعد قال: تزوّج عليّ فاطمة فولدت له حسناً و حسيناً و محسّناً و زينب و أمّ كلثوم و رقيّة فماتت رقيّة و لم تبلغ، و قال غيره ولدت حسناً و حسيناً و محسّناً فهلك محسّن صغيراً و أمّ كلثوم و زينب و لم يتزوّج عليها حتّى ماتت عليها السّلام. و لم يكن لرسول الله صلّى‌الله‌عليه(وآله)وسلّم عقب إلّا من بنته فاطمة عليهاالسّلام و أعظم بها مفخرة.

و نهاية الأرب، النويري: ج١٨ ص٢١٣... ثم قال (الرّسول صلّى الله عليه و آله): «إِنِّي سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْماءِ وُلْدِ هارونَ شُبَّرُوَ شُبَيْرُوَ مُشَبَّرٌ». و ولدت له رقيّة و زينب و أمّ كلثوم، فهلكت رقيّة، و لم تبلغ.و ملحقات إحقاق الحقّ: ج٢٥ ص٥٨٨ از «إتحاف أهل الإسلام»، محمّد بن عليّ الحنفي المصري(ص٣٥ و النسخة مصوّرة من المكتبة الظاهريّة بدمشق) قال: و قد ولدت فاطمة من عليّ رضي الله تعالى عنه ستّة؛ ثلاثة ذكور و ثلاث إناث، فالذكور الحسن و الحسين و المحسّن و المُحَسِّن بضم الميم و فتح الحاء و تشديد السين مكسورة، و الإناث زينب و أمّ كلثوم و رقيّة، و ماتت و لم تبلغ. نقله ابن الجوزيّ.

و تاريخ الخميس، الديار البكري: ج١ ص٢٧٨ (ذكر ولد فاطمة) عن الليث بن سعد قال تزوّج عليّ فاطمة فولدت له حسناً و حسيناً و محسّناً و زينب و أمّ كلثوم و رقيّة فماتت رقيّة و لم تبلغ ....

و نور الأبصار، الشبلنجي: ص٩٩ و أمّا أولادها (فاطمة) رضي الله عنها فالحسن و الحسين و محسّن و هذا مات صغيراً و أمّ كلثوم و زينب، و زاد الليث بن سعد رقيّة و ماتت و هي صغيرة لم

تبلغ، و لم يتزوّج عليّ رضي الله عنه على فاطمة رضي الله عنها حتّى ماتت و كانت أوّل أزواجه رضي الله عنهما.

و الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، الأنصاري: ج٥ ص١٦ ح٤ عن الليث بن سعد، قال: تزوّج عليّ عليه السّلام فاطمة عليها السّلام، فولدت له حسنا و حسينا و محسنا و زينب و أم كلثوم و رقية، و ماتت رقية و لم تبلغ. از تاريخ الخميس: ص ٢٧٩ و ذخائر العقبى: ص ٥٥ و إتحاف السائل: ص ٣٣ و سبل الهدى و الرشاد: ج ١١ ص ٥٠.

٣٥ - بحار الأنوار: ج٤٥ ص٣٠٩ – ٣١٢ ب٤٦ ضمن ح١٢روي في بعض كتب المناقب المعتبرة: و روي أنّ رجلاً بلا أيد و لا أرجل و هو أعمى يقول: ربّ نجّني من النّار. فقيل له: لم تبق لك عقوبة و مع ذلك تسأل النجاة من النار؟! قال: كنت فيمن قتل الحسين عليه السّلام بكربلاء فلمّا قتل رأيت عليه سراويلاً و تكّة حسنة بعد ما سلبه النّاس فأردت أن أنزع منه التّكّة فرفع يده اليمنى و وضعها على التّكّة فلم أقدر على دفعها فقطعت يمينه ثمّ هممت أن آخذ التّكّة فرفع شماله فوضعها على تكّته فقطعت يساره ثمّ هممت بنزع التّكّة من السراويل فسمعت زلزلة فخفت و تركته فألقى الله عليّ النوم فنمت بين القتلى فرأيت كأنّ محمّداً صلّى الله عليه و آله أقبل و معه عليّ و فاطمة فأخذوا رأس الحسين فقبّلته فاطمة ثمّ قالت: «يا وَلَدي قَتَلوكَ قتَلَهُمُ اللهُ مَنْ فَعَلَ هٰذا بِكَ؟» فكان يقول: «قَتَلَني شِمْرٌ وَ قَطَعَ يَدايَ هٰذَا النّائِمُ» و أشار إليّ فقالت فاطمة لي: «قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ أَعْمٰى بَصَرَكَ وَ أَدْخَلَكَ النّارَ». فانتبهت و أنا لا أبصر شيئاً و سقطت منّي يداي و رجلاي و لم يبق من دعائها إلّا النّار. از او: عوالم العلوم: ج١٧ ص٦٢٨- ٦٢٩ و الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص١٨٤.

بحار الأنوار: ج٤٥ ص٣١٦ - ٣١٩ ب٤٦ و روي في الكتاب المذكور عن سعيد بن المسيّب قال: لمّا استشهد سيّدي و مولاي الحسين عليه السّلام و حجّ النّاس من قابل دخلت على عليّ بن الحسين فقلت له: يا مولاي! قد قرب الحجّ فما ذا تأمرني؟ فقال: «امْضِ عَلىٰ نِيَّتِكَ وَ حُجَّ».

فحججت فبينما أطوف بالكعبة و إذا أنا برجل مقطوع اليدين و وجهه كقطع اللّيل المظلم و هو متعلّق بأستار الكعبة و هو يقول: اللّهمّ ربّ هذا البيت الحرام اغفرلي و ما أحسبك تفعل و لو تشفّع فيّ سكّان سماواتك و أرضك و جميع ما خلقت لعظم جرمي. قال سعيد بن المسيّب: فشغلت و شغل النّاس عن الطواف حتّى حفّ به النّاس و اجتمعنا عليه فقلنا: يا ويلك لوكنت إبليس ما كان ينبغي لك أن تيأس من رحمة الله فمن أنت و ما ذنبك؟ فبكى و قال: يا قوم أنا أعرف بنفسي و ذنبي و ما جنيت. فقلنا له: تذكره لنا. فقال: أنا كنت جمّالاً لأبي عبد الله عليه السّلام لمّا خرج من المدينة إلى العراق و كنت أراه إذا أراد الوضوء للصلاة يضع سراويله عندي فأرى تكّة تغشي الأبصار بحسن إشراقها و كنت أتمنّاها تكون لي إلى أن صرنا بكربلاء و قتل الحسين و هي معه فدفنت نفسي في مكان من الأرض فلمّا جنّ الليل خرجت من مكاني فرأيت من تلك المعركة نوراً لا ظلمة و نهاراً لا ليلاً و القتلى مطرحين على وجه الأرض فذكرت لخبثي و شقائي التّكّة فقلت: و الله لأطلبنّ الحسين و أرجو أن تكون التّكّة في سراويله فآخذها و لم أزل أنظرفي وجوه القتلى حتّى أتيت إلى الحسين عليه السّلام فوجدته مكبوباً على وجهه و هو جثّة بلا رأس و نوره مشرق مرمّل بدمائه و الرياح سافية عليه فقلت: هذا و الله الحسين، فنظرت إلى سراويله كما كنت أراها فدنوت منه و ضربت بيدي إلى التّكّة لآخذها فإذا هو قد عقدها عقداً كثيرةً فلم أزل أحلّها حتّى حللت عقدة منها فمدّ يده اليمنى و قبض على التّكّة فلم أقدر على أخذ يده عنها و لا أصل إليها فدعتني النفس الملعونة إلى أن أطلب شيئا أقطع به يديه فوجدت قطعة سيف مطروح فأخذتها و اتّكيت على يده و لم أزل أحزّها حتّى فصلتها عن زنده ثمّ نحّيتها عن التّكّة و مددت يدي إلى التّكّة لأحلّها فمدّ يده اليسرى فقبض عليها فلم أقدر على أخذها فأخذت قطعة السيف فلم أزل أحزّها حتّى فصلتها عن التّكّة و مددت يدي إلى التّكّة لآخذها فإذا الأرض ترجف و السماء تهتزّو إذا بغلبة عظيمة و بكاء و نداء و قائل يقول: «وا إِبْناه وا مَقْتولاهُ وا ذَبيحاهُ وا حُسَيْناهُ وا غَريباهُ يا بُنَيَّ قَتَلُوكَ وَ ما عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْماءِ مَنَعُوكَ:. فلمّا

رأيت ذلكَ صَعقت و رميت نفسي بين القتلى و إذا بثلاث نفرو امرأة و حولهم خلائق وقوف و قد امتلأت الأرض بصور النّاس و أجنحة الملائكة و إذا بواحد منهم يقول: «يا ابْناهْ يا حُسَيْنُ! فِداكَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ وَ أَخُوكَ وَ أُمُّكَ». و إذا بالحسين عليه السّلام قد جلس و رأسه على بدنه و هو يقول: «لَبَّيْكَ يا جَدّاهْ يا رَسُولَ اللهِ وَ يا أَبَتاهْ يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَ يا أُمّاهْ يا فاطِمَةُ الزَّهْراءُ وَ يا أَخاهْ الْمَقْتُولَ بِالسَّمِّ عَلَيْكُمْ مِنّي السَّلامُ». ثمّ إنّه بكى و قال: «يا جَدّاهْ قَتَلُوا وَ اللهِ رِجالَنا. يا جَدّاهْ سَلَبُوا وَ اللهِ نِساءَنا. يا جَدّاهْ نَهَبُوا وَ اللهِ رِحالَنا. يا جَدّاهْ ذَبَحُوا وَ اللهِ أَطْفالَنا. يا جَدّاهْ يَعَزُّوَ اللهِ عَلَيْكَ أَنْ تَرىٰ حالَنا وَ ما فَعَلَ الْكُفّارُبِنا». و إذا هم جلسوا يبكون حوله على ما أصابه و فاطمة تقول: «يا أَباهْ يا رَسُولَ الله! أَ ما تَرىٰ ما فَعَلَتْ أُمَّتُكَ بِوَلَدي، أَ تَأْذَنُ لي أَنْ آخُذَ مِنْ دَمِ شَيْبِهِ وَ أُخَضِّبَ بِهِ ناصِيَتي وَ أَلْقَى اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنَا مُخْتَضِبَةٌ بِدَمِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ؟» فقال لها: «خُذي وَ نَأْخُذُ يا فاطِمَةُ». فرأيتهم يأخذون من دم شيبه و تمسح به فاطمة ناصيتها و النّبيّ و عليّ و الحسن عليهم السّلام يمسحون به نحورهم و صدورهم و أيديهم إلى المرافق و سمعت رسول الله يقول: «فَدَيْتُكَ يا حُسَيْنُ يَعَزُّوَ اللهِ عَلَيَّ أَنْ أَراكَ مَقْطُوعَ الرَّأْسِ مُرَمَّلَ الْجَبينَيْنِ دامِيَ النَّحْرِ مَكْبُوباً عَلىٰ قَفاكَ قَدْ كَساكَ الذّارِئُ مِنَ الرُّمُولِ وَ أَنْتَ طَريحٌ مَقْتُولٌ مَقْطُوعُ الْكَفَّيْنِ يا بُنَيَّ مَنْ قَطَعَ يَدَكَ الْيُمْنىٰ وَ ثَنّىٰ بِالْيُسْرىٰ؟» فقال: «يا جَدّاهْ كانَ مَعي جَمّالٌ مِنَ الْمَدينَةِ وَ كانَ يَراني إذا وَضَعْتُ سَراويلي لِلْوُضُوءِ فَيَتَمَنّىٰ أَنْ يَكُونَ تِكَّتي لَهُ فَما مَنَعَني أَنْ أَدْفَعَها إِلَيْهِ إِلّا لِعِلْمي أَنَّهُ صاحِبُ هٰذَا الْفِعْلِ فَلَمّا قُتِلْتُ خَرَجَ يَطْلُبُني بَيْنَ الْقَتْلىٰ فَوَجَدَني جُثَّةً بِلا رَأْسٍ فَتَفَقَّدَ سَراويلي فَرَأَى التِّكَّةَ وَ قَدْ كُنْتُ عَقَدْتُها عُقَداً كَثيرَةً- فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى التِّكَّةِ فَحَلَّ عُقْدَةً مِنْها فَمَدَدْتُ يَدِيَ الْيُمْنىٰ فَقَبَضْتُ عَلَى التِّكَّةِ فَطَلَبَ فِي الْمَعْرَكَةِ فَوَجَدَ قِطْعَةَ سَيْفٍ مَكْسُورٍ فَقَطَعَ بِهِ يَميني ثُمَّ حَلَّ عُقْدَةً أُخْرىٰ فَقَبَضْتُ عَلَى التِّكَّةِ بِيَدِيَ الْيُسْرىٰ كَيْ لا يَحُلَّها فَتَنْكَشِفُ عَوْرَتي فَحَزَّيَدِيَ الْيُسْرىٰ فَلَمّا أَرادَ حَلَّ التِّكَّةِ حَسَّ بِكَ فَرَمىٰ نَفْسَهُ بَيْنَ الْقَتْلىٰ». فلمّا سمع النَبيّ كلام الحسين بكى بكاءً شديداً و أتى إليّ بين القتلى إلى أن وقف نحوي فقال: «ما لي وَ ما لَكَ يا جَمّالُ

تَقْطَعُ يَدَيْنِ طالَ ما قَبَّلَهُما جَبْرَئِيلُ وَ مَلائِكَةُ اللهِ أَجْمَعُونَ وَ تَبارَكَتْ بِها أَهْلُ السَّماواتِ وَ الْأَرَضِينَ أَ ما كَفاكَ ما صَنَعَ بِهِ الْمَلاعِينُ مِنَ الذُّلِّ وَ الْهَوانِ؟ هَتَكُوا نِساءَهُ مِنْ بَعْدِ الْخُدُورِ وَ انْسِدالِ السُّتُورِ سَوَّدَ اللهُ وَجْهَكَ يا جَمّالُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ جَعَلَكَ فِي حِزْبِ مَنْ سَفَكَ دِماءَنا وَ تَجَرَّأَ عَلَى اللهِ». فما استتمّ دعاءه حتّى شلّت يداي و حسست بوجهي كأنّه ألبس قطعاً من اللّيل مظلماً و بقيت على هذه الحالة فجئت إلى هذا البيت أستشفع و أنا أعلم أنّه لا يغفرلي أبداً فلم يبق في مكّة أحد إلّا و سمع حديثه و تقرّب إلى الله بلعنته و كلّ يقول: حسبك ما جنيت يالعين. «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

الأنوار النّعمانيّة: ج٣ ص٢٥٦- ٢٦٠ و روينا حديث الجمّال لعنه الله بإسناده (نا) إلى سعيد بن المسيّب، قال: لمّا استشهد مولانا أبو عبد الله الحسين عليه السّلام، و حجّ النّاس من قابل، دخلت على مولاي عليّ بن الحسين عليه السّلام، فقلت له: يا مولاي قد قرب الحجّ فما تأمرني؟ فقال: امض على نيّتك، فحجّ. فحججت، فبينما أنا أطوف في الكعبة و إذا أنا برجل مقطوع اليدين، و وجهه كقطع اللّيل المظلم، و هو متعلّق بأستار الكعبة و هو يقول: اللّهمّ ربّ هذا البيت الحرام اغفرلي و ما أحسبك تفعل، و لو تشفّعت فيّ سكّان سماواتك و أرضك و جميع ما خلقت لعظم جرمي. قال سعيد بن المسيّب: فشغلت، و شغل النّاس عن الطّواف حتّى حفّ به النّاس و اجتمعنا عليه، فقلت: أيا ويلك لو كنت إبليس لما كان ينبغي لك أن تيأس من رحمة الله، فما أنت؟ و ما ذنبك؟ فبكى، و قال: يا قوم أنا أعرف بنفسي، و ذنبي، و ما جنيت. فقالوا له: تذكره لنا. فقال: أنا كنت جمّالا لأبي عبد الله الحسين عليه السّلام لمّا خرج من المدينة إلى العراق، و كنت أراه إذا أراد الوضوء للصّلاة يضع سراويله عندي، فأرى تكّة تغشي الأبصار بحسن إشراقها و ألوانها، و كنت أتمنّاها أن تكون لي، إلى أن سرنا بكربلا فقتل الحسين عليه السّلام و هي معه، فدفنت نفسي في مكان من الأرض فلم أطلب أنا و أمثالي، فلمّا جنّ اللّيل خرجت من مكاني، فرأيت في تلك المعركة نوراً لا ظلمة، و نهاراً لا ليلاً، و القتلى مطرحون (حين)

على وجه الأرض، فذكرت لحيني و شقائي التّكّة، فقلت: و الله لأطلبنّ الحسين عليه السّلام و أرجوأن تكون التّكّة في سراويله، فآخذها. و لم أزل أنظرفي وجوه القتلى، حتّى أتيت إلى الحسين عليه السّلام، فوجدته مكبوباً على وجهه و هو جثّة بلا رأس و نوره مشرق، مرمّل بدمائه، و الرّياح سافية عليه، فقلت: هذا و الله الحسين عليه السّلام. فنظرت إلى سراويله كما كنت أراها، فدنوت منه، فضربت يدي إلى التّكّة لآخذها، فإذا هو قد عقدها عقداً كثيرة، فلم أزل أحلّها حتّى حللت عقدة منها، فمدّ يده اليمنى، و قبض على التّكّة، فلم أقدر على أخذ يده، عنها و لا أصل إليها، فدعتني النّفس الملعونة إلى أن أطلب شيئاً، أقطع به يده فوجدت قطعة سيف مطروح، فأخذتها، فلم أزل أجزّيده حتّى فصلتها عن زنده، ثمّ نحيّتها عن التّكّة، فمددت يدي إلى التّكّة لأحلّها، فمدّ يده اليسرى، فقبض عليها فلم أقدر على أخذها، فأخذت قطعة السّيف و قطعتها بها، فمددت يدي إلى التّكّة لأخذها، فإذا بالأرض ترجف، و السّماء تهتزّ، و إذا بغلبة (بغلغلة) عظيمة، و بكاء و نداء، يقول: «يا إِبْناهُ! يا مَقْتولاهُ! واذَبيحاهُ! واحُسَيْناهُ! وا غَريباهُ! يا بُنَيَّ! قَتَلُوكَ وَ ما عَرَفُوكَ؟ وَ مِنْ شُرْبِ الْماءِ مَنَعُوكَ وَ ما عَرَفُوا جَدَّكَ وَ أَباكَ؟» فلمّا رأيت ذلك صعقت و رميت نفسي بين القتلى و إذا بثلاث نفر، و امرأة تقول:

ألا يا نورَعَيْني يا حُسَيْنا * فَمَنْ قَطَعَ الْيَسارَمَعَ الْيَمينا

وَ مَنْ أَرْداكَ فِي الْبَيْداءِ طَريحا * وَ مَنْ أَيْتَمَ بَناتَكَ وَ الْبَنينا

وَ مَنْ سَلَبَ الثِّيابَ أَيا حَبيبي * وَ يا ذُخْري وَ يا عَيْني الْيَمينا

عَفيراً بِالتُّرابِ بِغَيْرِرَأْسٍ * خَضيبَ النَّحْرِمَثْلولَ الْجَبينا

فَمَنْ أَوْصَيْتَ بَعْدَكَ بِالْيَتامىٰ * وَ مَنْ لِسَكينَةَ حِصْناً حَصينا

وَ مَنْ لِلثّاكِلاتِ وَ لِلضّياعا (لِلصَّبايا) * لَقَدْ أَضْحَوْا بِأَيْدِي الْكافِرينا

يَعَزُّعَلَيَّ أَنْ أَلْقاكَ مُلْقىً * بِلاغُسْلٍ وَ لا كَفَنٍ رَهينا

أَيا روحي لَقَدْ طَوَّلْتَ حُزْني * لِقَتْلِكَ يَا ابْنَ خَيْرِالْعالَمينا

لِمَقْتَلِهِ بَكَتْ أَمْلاكُ رَبّي * وَ حُورُالْعينِ يَبْكي وَ الْأَمينا
لَقَدْ أَوْرَثْتَني حُزْناً طَويلاً * عَلىٰ طولِ اللَّيالي وَ السِّنينا
فَآهٍ لِما جَرىٰ لَكَ يا حَبيبي * نِساؤُكَ حاسِراتٌ مُجَرَّرينا
فَنُوحوا وَ انْدُبُوا مَولىً قَتيلاً * حَبيبَ رَسولِ رَبِّ الْعالَمينا

و قد امتلأت الأرض و حولها خلايق وقوفاً، و قد امتلأت الأرض بصور النّاس و أجنحة الملائكة، و إذا بواحد منهم يقول: «يا إِبْناهُ! يا حُسَيْن! فِداؤُكَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ وَ أُمُّكَ وَ أَخُوكَ». و إذا بالحسين عليه السّلام و رأسه على بدنه، و هو يقول: «يا جَدّاهُ! يا رَسُولَاللهِ! وَ يا أَبَتاهُ! يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ! وَ يا أُمّاهُ! يا فاطِمَةُ الزَّهْراءُ! وَ يا أَخاهُ الْمَقْتولُ بِالسِّمِّ قَبْلي! عَلَيْكُمْ مِنّي السَّلامُ». ثمّ إنّه بكى، و قال: «يا جَدّاهُ! قَتَلوا وَ اللهِ رِجالَنا، يا جَدّاهُ! سَلَبُوا وَ اللهِ نِسائَنا، يا جَدّاهُ! نَهَبُوا وَ اللهِ رِحالَنا، وَ يا جَدّاهُ! ذَبَحُوا وَ اللهِ أَطْفالَنا، يا جَدّاهُ! يَعَزُّوَاللهِ عَلَيْكَ أَنْ تَرىٰ حالَنا، وَ ما فَعَلَ الْكُفّارُبِنا». و إذا بهم قد جلسوا حوله يبكون على ما أصابهم من الكفّار، و فاطمة تقول: «يا أَباهُ يا رَسُولَ اللهِ! أَما تَرىٰ ما فَعَلَ أُمَّتُكَ بِوَلَدي؟ أَتَأْذَنُ لي أَنْ آخُذَ مِنْ دَمِ شَيْبِهِ، وَ أُخَضِّبُ بِهِ ناصِيَتي، وَ أَلْقَى اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَنَا مُتُخَضِّبَةٌ (مُخْتَضِبَةٌ) بِدَمِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ؟». فقال لها: «خُذي وَ نَأْخُذُ يا فاطِمَةُ». فرأيتهم يأخذون من دم شيبه و تمسح به فاطمة ناصيتها، و النّبيّ و عليّ و الحسن يمسحون به نحورهم، و صدورهم و أيديهم إلى المرافق، و سمعت فاطمة الزّهراء تقول و هي مقروحة الفؤاد: «يابُنَيَّ! مَنِ الَّذي قَطَعَ رَأْسَكَ الشَّريفَ؟ يا بُنَيَّ! مَنْ ذَا الَّذي رَضَّ صَدْرَكَ الْعَفيفَ؟ يا بُنَيَّ مَنْ ذَا الَّذي أَيْتَمَ أَطْفالَكَ؟ يا بُنَيَّ! مَنْ ذَا الَّذي قَتَلَ رِجالَكَ؟». قال: و سمعت رسول الله صلّى الله عليه و اله يقول له: «فَدَيْتُكَ يا حُسَيْنُ! يَعَزُّعَلَيَّ وَ اللهِ أَنْ أَراكَ مَقْطوعَ الرَّأْسِ، مُرَمَّلَ الْجَبينِ، دامِيِ النَّحْرِ، مَكْبوباً عَلىٰ قَفاكَ، قَدْ كَسَتْكَ الذَّواري مِنَ الرَّمْلِ (مُولِ)، وَ أَنْتَ طَريحٌ مَقْتولٌ، مَقْطوعُ الْكَفَّيْنِ، يا بُنَيَّ! مَنْ قَطَعَ يَدَكَ الْيُمْنىٰ وَ ثَنّىٰ بِالْيُسْرىٰ؟». فقال: «يا جَدّاهُ! كانَ مَعي جَمّالٌ مِنَ الْمَدينَةِ، وَ كانَ يَراني إِذا وَضَعْتُ سَراويلي لِلْوُضُوءِ، فَيَتَمَنّىٰ أَنْ تَكونَ لَهُ، فَما مَنَعَني أَنْ

أَدْفَعَها إِلَيْهِ إِلّا لِعِلْمي أَنَّهُ صاحِبُ هٰذَا الْفِعْلِ، فَلَمّا قُتِلْتُ خَرَجَ يَطْلُبُني مِنْ بَيْنِ الْقَتْلىٰ، فَوَجَدني جُثَّةً بِلا رَأْسٍ، فَتَفَقَّدَ سَراويلي، فَرَأىٰ التِّكَّةَ، وَ قَدْ كُنْتُ عَقَدْتُها عُقَداً كَثيرَةً، فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى التِّكَّةِ، فَحَلَّ عُقْدَةً مِنْها، فَمَدَدْتُ يَدِيَ الْيُمْنىٰ، فَقَبَضْتُ عَلَى التِّكَّةِ، فَطَلَبَ الْمَعْرَكَةَ، فَوَجَدَ قِطْعَةَ سَيْفٍ، فَقَطَعَ بِهِ يَميني، ثُمَّ حَلَّ عُقْدَةً أُخْرىٰ، فَقَبَضْتُ عَلَى التِّكَّةِ بِيَدِيَ الْيُسْرىٰ، لِئَلّا يَحُلَّها، فَتَنْكَشِفَ عَوْرَتي، فَجَزَّ يَدِيَ الْيُسْرىٰ، فَلَمّا أَرادَ حَلَّ التِّكَّةِ حَسَّ بِكَ فَرَمىٰ نَفْسَهُ بَيْنَ الْقَتْلىٰ». فلمّا سمع النّبيّ صلّى الله عليه و اله كلام الحسين عليه السّلام بكى بكاءً شديداً، و أتى بين القتلى إلى أن وقف نحوي، و قال: «ما لي وَ ما لَكَ يا جَمّالُ! تَقْطَعُ أَيْدِياً طالَما قَبَّلَها جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ مَلائِكَةُ اللهِ أَجْمَعينَ، وَ تَبَرَّكَتْ بِها أَهْلُ السَّماواتِ وَ الْأَرَضينَ؟ أَما كَفاكَ ما صَنَعَ بِهِ الْمَلاعينُ مِنَ الذُّلِّ وَ الْهَوانِ؟ هَتَكوا نِساءَهُ بَعْدَ الْخُدورِ، وَ انْسِباكِ السُّتُورِ، وَ قَدْ سَلَبَهُنَّ الْأَعْداءُ، سَوَّدَ اللهُ وَجْهَكَ يا جَمّالُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، وَ قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ، وَ جَعَلَكَ فِي حِزْبِ مَنْ سَفَكَ دِماءَنا وَ جَزاؤُكَ عَلَى اللهِ». فما استتمّ دعاؤه حتّى شلّت يداي، و حسبت بوجهي كأنّه ألبس قطعاً من اللّيل مظلماً، و بقيت على هذه الحالة، فجئت إلى هذا البيت، أستشفع و أنا أعلم أنّه لا يغفرلي أبداً. فلم يبق في مكّة أحد إلّا و سمع حديثه، و تقرّب إلى الله بلعنه، و كلّ يقول: حسبك ما جنيت يالعين.

أسرار الشّهادة: ص٤٤١- ٤٤٢و قد روي هذا الحديث بغيرهذا الطّريق في بعض كتب أصحابنا، نقلاعن صاحب كتاب تاج الملوك بإسناده عن عبد الله النّقيّ الحجازيّ، قال: كنت ببعض طرق المدينة المشرّفة أمضي لقضاء حاجة لي، و إذا أنا بجابربن عبد الله الأنصاريّ، و يقوده مولى له بعد أن كفّ بصره، و هو يبكي بكاء الثّكلى، فانزعجت، و قلت له: ما يبكيك يا جابر! هل من فقر؟ أم من مفترى عليك؟ أم مطالب بدين؟ فقال: كلّ هذا لم يكن. قلت: أجل. قال: يا أخي! خرجت من عند قبرالنّبيّ صلّى الله عليه و اله هذه السّاعة، و إذا مولاي هذا يقول لي: يا سيّدي! قد اقشعرّ جسمى من رؤيتي لجسم من شخص أراه يطلب في الأسواق. و قلت له: رجل؟ قال:

نعم. قلت: و ما صفته؟ قال: وجهه كالقار، شعره كأنّما مسّته نار، و عيناه زايدتان عليهما الأحمرار، و يداه كأنّما قطعتا بمنشار. فقلت له: أدعه لي. فدعاه، فأخذته إلى خارج السّوق و سألته: من أيّ البلاد أنت؟ فقال: من الكوفة. قلت: و ما سبب ابتلائك بهذا الحال؟ فأنكر، فأقسمت عليه، و سمّيت له نفسي، و قلت: عساك تخشى منّي. فقال: منذ رأيتك عرفتك من أصحاب النّبيّ صلّى الله عليه و اله، و أنت جابر بن عبد الله الأنصاريّ، و أمّا أنا فما تعرفني؟ فقلت له: لوعرفتك ما سألتك؟ فقال: أنا بريدة بن وابل جمّال الحسين عليه السّلام. فبكى، و بكيت معه، و تيقّن أنّي متوجّع له، فقال: يا جابر، اعلم! إنّ هواي غلبني، و أعانت عليه شقوتي مع إحسان الحسين عليه السّلام عليّ، و تلطّفه لديّ، و كان قائماً بي و بعيالي، فانتهت قصّتي أنّي رأيت عنده تكّة حجازيّة، فأحببتها و أرددتها تكون لي لأهديها إلى بعض الحكّام، فلم أزل أرتقب فرصة عليها إذ هي في لباسه إلى أن قتل، و قد كنت ممّن ردّ عن نصرته حين أخبرنا: أنّ القوم يريدون سفك دمي، و أنتم ظننتم غير ذلك، فاذهبوا حيث شئتم، و لا تقولوا خدعنا ابن رسول الله صلّى الله عليه و اله. فتفرّقنا عنه، و لم يلبث معه سوى بنيه، و بني أخيه، و إخوته و بعض الأنصار، ما يقرب من نيّف و سبعين رجلاً، و كنت بمفازة من شرق كربلا، فلمّا قتل الحسين عليه السّلام و أصحابه و أهل بيته، و ساقوا نسائه سبايا، عرايا ظمايا، و حملوا رؤوس أنصارهم، يقدّمهم رأس الحسين عليه السّلام إلى الكوفة، خرجت من المفازة و قصدت جثّته الطّاهرة و إذا عليها بردة قد قرضها في حال حياته بالمقراض، لئلّا تسلب منه، و يبقى عارياً و في رجليه سروال، فقصدته طلباً للتّكّة و إذا به قد عقدها، عقداً كثيرة، فعالجت حلّها و إذا بيمينه قد امتدّت عليها، فقهرتها، و عالجت تحريكها، فلم أقدر، فاخترطت خنجري. و قطعت يمينه و حذفتها، ثمّ مددت يدي ثانية، فمدّ يده اليسرى، و قبض على التّكّة، فقهرتها، و عالجت رفعها، فلم أقدر فقطعتها بخنجري، و رميتها، ثمّ تيقنّت أخذ التّكّة، فهمت أن أخترطها. و إذا بصيحة و ضجّة من خلفي، فارتهبت لذلك و ماتت يدي و يبست و إذا بنور قد ضرب على بصري

ساقطاً من السّماء، فظننته نجماً، فرميت نفسي بين القتلى، و إذا بذي شيبة بهيّة أتى يمشي حتّى جلس عند رأسه، فحقّقته و إذا هو رسول الله صلّى الله عليه و آله و إذا بأمير المؤمنين عليه السّلام خلفه، و إذا بفاطمة و الحسن عليهما السّلام و إذا برجال كثيرة، لم أعرفهم، و إذا بالنّبيّ صلّى الله عليه و آله قد مدّ يده إلى نحو الكوفة، فما ردّها إلّا و فيها رأس الحسين، فركّبه على الجسد و أجلسه، فوالله الّذي لا إله إلّا هو لقد خلته كأنّه لم يذبحه الشّمر، فلمّا رأى جدّه نادى: «السَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدّاهُ! فردّ عليه السّلام. فقال: وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا وَلَدي! وَ يا ثَمَرَةَ فُؤادي! يَعَزُّ عَلَيَّ أَنْ أَراكَ عَلىٰ هٰذِهِ الصِّفَةِ. ما لِجِسْمِكَ مُبَضَّعٌ وَ عَظْمَكَ مُرَضَّضٌ؟ فقال: يا جَدّاهُ! مِنْ سَنابِكِ الْخَيْلِ. فصاح رسول الله صلّى الله عليه و اله: وا وَلَداهُ! وا مُهْجَةَ قَلْباهُ! وا حُسَيْناهُ! فدنى منه أبوه عليه السّلام، و قال: يا وَلَدي! أَرىٰ شَيْبَكَ مُضَمَّخاً بِالدِّماءِ وَ وَجْهَكَ مُضَرَّجاً مُرَمَّلاً، وَ قَدْ ذُبِحْتَ ذَبْحَ الشّاةِ. فقال: نَعَمْ يا أَبَتاهُ! ذَبَحَنِي الشِّمْرُ الضَّبابِيُّ مِنَ الْقَفاءِ. فبكى أميرالمؤمنين عليه السّلام، و قال: لَيْتَني كُنْتُ حاضِراً لِأُجَدِّلُ دُونَكَ الْأَعْداءَ وَ أَسْقيهِمْ كَأْسَ الرَّدىٰ، ياليْتَ نَفْسي لِنَفْسِكَ الْفِداءُ. ثمّ دنت أمّه فاطمة الزّهراء عليها السّلام، و قالت له: يا نُورَعَيْني أَرىٰ جِسْمَكَ عَلَى الثَّرىٰ، وَ رَأْسَكَ عَلَى السَّمْهَرِيِّ يُعْلىٰ، يا شَقَّ رُوحي وَ سَمْعي، فِي الْمَلَإِ بَقيتَ إِلَى الْآنِ بِلا غُسْلٍ وَ كَفَنٍ تُرىٰ، وَ ما لِقَبْرِكَ عَنْ قُبُورِنا نَاْى، ثمّ مرّغت ناصيتها بدمه، و نادت: وا وَلَداهُ! واحُسَيْناهُ! واقَتيلاهُ! واجَديلاهُ! وا غَريباهُ!». هذا، و دم الحسين عليه السّلام على وجهها يسيل، و تقول: «بِهٰذا أَلْقَى اللهَ الْجَليلَ». هذا وجدّه و أبوه و أمّه و أخوه في بكاء و عويل. فمدّ رسول الله صلّى الله عليه و آله، يده و قلّب كفّي الحسين عليه السّلام، و قال: «مَنْ قَطَعَ يا وَلَدي كَفَّيْكَ؟». فقال: «يا جَدّاهُ! قَطَعَهُما جَمّالٌ لي». قال: «وَ ما مُرادُهُ بِذٰلِكَ؟». فقال: «يا جَدّاهُ! لِأَجْلِ هٰذِهِ التِّكَّةِ الَّتي في سَراويلي، كُلَّما مَدَّ يَدَهُ لِيَأْخُذَها قَبَضْتُ عَلَيها لِئَلّا تَنْكَشِفَ عَوْرَتي، وَ كُنْتُ كُلَّما مَدَدْتُ يَداً قَطَعَها حَتّىٰ أَتىٰ عَلَيْهِما، فَلَمّا سَمِعَ بِذٰلِكَ رَمىٰ نَفْسَهُ بَيْنَ الْقَتْلىٰ خَشْيَةً مِنْكَ يا جَدّاهُ». فقال رسول الله صلّى الله عليه و اله: «يا أَخَسَّ الْأَنامِ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللهِ الْمَلِكِ

الْعَلّامُ، فَعَلْتَ هٰذا بِوَلَدي، سَوَّدَ اللهُ وَجْهَكَ، وَ قَطَعَ يَدَيْكَ فِي الدُّنْيا، قَبْلَ الْآخِرَةِ». فلم أشعر إلّا و قد سقطتا إلى الأرض كالعجين، و الوجه كما ترى كقالب قار، فلعلّك تدعو لي بالموت، ففارقته بعد أن لعنته، ألا لعنة الله على القوم الظّالمين.

الهداية الكبرى: ص٢٠٧- ٢٠٩عن الحسين بن عليّ الصّائغ، عن محمّد بن شهاب الوشّاء، عن كثيربن وهب، عن الحدا بن يونس بن ظبيان، عن جابربن يحيى المعبراني، عن سعيد بن المسيّب قال: لمّا استشهد أبو عبد الله الحسين عليه السّلام و حجّ النّاس من قابل، ...- مانند بحارالأنوار-. از الهداية: إثبات الهداة: ج٢ ص٥٨٨.

و مانند بحار الأنوار كتاب المنتخب، فخر الدين الطريحى: ج١ ص٩٢- ٩٤. از او: الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص٧- ١٠ و أسرار الشّهادة: ص٤٤٠- ٤٤١. و مانند المنتخب: عوالم العلوم: ج١٧ ص٦٢٩- ٦٣١ و معالي السّبطين: ج٢ ص٦٠- ٦٣.

مدينة المعاجز: ج٤ ص٦٧ ـ ٧٠ ب١٢٦ ح١٤٣/١٠٩٠ روي عن يوسف بن يحيى، عن أبيه، عن جدّه، قال: رأيت رجلاً بمكّة شديد السّواد له بدن، و خلق غابر، و هو ينادي: أيّها النّاس! دلّوني على أولاد محمّد. فأشار بعضهم، و قال: ما لك؟ قال: أنا فلان بن فلان. قالوا: كذبت إنّ فلاناً كان صحيح البدن، صبيح الوجه، و أنت شديد السّواد، غابرالخلق. قال: و حقّ محمّد أنّي لفلان، اسمعوا حديثي: إعلموا أنّي كنت جمّال الحسين. فلمّا أن صرنا إلى بعض المنازل برز للحاجة و أنا معه، فرأيت تكّة لباسه، و كان أهداها له ملك فارس حين تزوّج بنت أخيه شاه زنان بنت يزدجرد، فمنعني هيبته أن أسأله إيّاها، فدرت حوله لعلّ أن أسرقها، فلم أقدر عليها، فلمّا صار القوم بكربلاء و جرى ما جرى، و صارت أبدانهم ملقاة تحت سنابك الخيل، و أقبلنا نحو الكوفة راجعين، فلمّا أن صرت إلى بعض الطّريق ذكرت التّكّة، فقلت في نفسي: قد خلا ما عنده. فصرت إلى موضع المعركة، فقربت منه، فإذا هو مرمّل بالدّماء، قد جزّرأسه من قفاه، و عليه جراحات كثيرة من السّهام و الرّماح، فمددت يدي إلى التّكّة، و هممت أن أحلّ عقدها، فرفع

يده، و ضرب بها يدي، فكادت أوصالي و عروقي تتقطّع، ثمّ أخذ التّكّة من يدي، فوضعت رجلي على صدره، و جهدت جهدي لأزيل أصبعاً من أصابعه، فلم أقدر، فأخرجت سكّينا كان معي، فقطعت أصابعه، ثمّ مددت يدي إلى التّكّة، و هممت بحلّها ثانية، فرأيت خيلاً أقبلت من نحو الفرات و شممت رائحة لم أشمّ رائحة أطيب منها، فلمّا رأيتهم، قلت: إنّا لله و إنّا إليه راجعون، إنّما أقبل هؤلاء لينظروا إلى كلّ إنسان به رمق. فصرت بين القتلى، و غاب عنّي عقلي من شدّة الجزع، فإذا رجل يقدمهم كأنّ وجهه الشّمس، و هو ينادي: «أَنَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ». و الثّاني ينادي: «أَنَا حَمْزَةُ أَسَدُ اللهِ». و الثّالث ينادي: «أَنَا جَعْفَرٌ الطَّيّارُ». و الرّابع ينادي: «أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ»، و كذلك عليٌّ، و أقبلت فاطمة و هي تبكي، و تقول: «حَبيبي وَ قُرَّةُ عَيْني، أَبْكي عَلىٰ رَأْسِكَ الْمَقْطوعِ؟ أَمْ عَلىٰ يَدَيْكَ الْمَقْطوعَتَيْنِ؟ أَمْ عَلىٰ بَدَنِكَ الْمَطْروحِ؟ أَمْ عَلىٰ أَوْلادِكَ الْأُسارىٰ؟». ثمّ قال النّبيّ عليه السّلام: «أَيْنَ رَأْسُ حَبيبي، وَ قُرَّةُ عَيْنِيَ الْحُسَيْنِ؟». فرأيت الرّأس في كفّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله، و وضعه على بدن الحسين، فاستوى جالساً فاعتنقه النّبيّ عليه السّلام، و بكى، ثمّ قال: «يا بُنَيَّ! أَراكَ جائِعاً عَطْشاناً، أَما لَهُمْ أَجاعُوكَ، وَ أَظْمَأُوكَ، لا أَطْعَمَهُمُ اللهُ وَ لا سَقاهُمْ يَوْمَ الظَّمَأ. ثمّ قال: حَبيبي قَدْ عَرَفْتُ قاتِلَكَ، فَمَنْ قَطَعَ أَصابِعَكَ؟». فقال الحسين: «هٰذَا الَّذي بِجَنْبي يا جَدّاهُ!». فقيل لي: «أَجِبْ رَسُولَ اللهِ يا شَقِيُّ». فاوقعت بين يديه، فقال: «يا عَدُوَّ اللهِ! ما حَمَلَكَ عَلىٰ قَطْعِ أَصابِعِ حَبيبي وَ قُرَّةِ عَيْنِيَ الْحُسَيْنِ؟». فقلت: يا رسول الله! لست ممّن أعان على قتله. قال: «الّذي قَطَعَ إِصْبَعاً واحِدَةً أَكْبَرُ. ثمّ قال النّبيّ صلّى الله عليه و اله: «إِخْسَ يا عَدُوَّ اللهِ غَيَّرَ اللهُ لَوْنَكَ». فقمت، فاذا أنا بهذه الحالة، فما بقي أحد ممّن حضر إلّا لعنه، و دعا عليه. ألا لعنة الله على القوم الظّالمين.

مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج٢ ص١١٥ فصل١٢ ح٤٨ و رئي رجل بلا يدين، و لا رجلين، و هو أعمى، يقول: ربّي نجّني من النّار! فقيل له: لم تبق عليك عقوبة و أنت تسأل النجاة من النار؟ قال: إنّي كنت في من قاتل الحسين بن عليّ في كربلاء، فلمّا قتل رأيت عليه سراويل و

تكّة حسنة، و ذلك بعد ما سلبه النّاس، فأردت أن أنتزع التكّة، فرفع يده اليمنى و وضعها على التّكّة، فلم أقدر على دفعها فقطعت يمينه، ثمّ أردت انتزاع التّكّة، فرفع شماله و وضعها على التّكّة، فلم أقدر على دفعها فقطعت شماله، ثمّ هممت بنزع السراويل، فسمعت زلزلة فخفت و تركته، فألقى الله عليّ النوم، فنمت بين القتلى، فرأيت كأنّ النّبيّ محمّداً صلّى الله عليه و آله أقبل و معه: عليّ؛ و فاطمة؛ و الحسن عليهم السّلام، فأخذوا رأس الحسين فقبّلته فاطمة، و قالت: «يا بُنَيَّ! قَتَلوكَ؟ قَتَلَهُمُ اللهُ». و كأنّه يقول: «ذَبَحَني شِمْرٌ، وَ قَطَعَ يَدي هٰذَا النّائِمُ»- و أشار إليّ- فقالت فاطمة: «قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ، وَ رِجْلَيْكَ، وَ أَعْمىٰ بَصَرَكَ، وَ أَدْخَلَكَ النّارَ». فانتبهت و أنا لاأبصرشيئا، ثمّ سقطت يداي و رجلاي منّي، فلم يبق من دعائها إلّا النّار.

مقتل الحسين عليه السّلام، السيّد عبد الرزّاق الموسوي المقرّم: ص٣٥٩- ٣٦٠ و أقبل القوم على سلبه، فأخذ إسحاق بن حويّة قميصه، ... و أخذ رجل منهم تكّة سرواله، و كان لها قيمة و ذلك بعدما سلبه النّاس يقول: أردت أن أنزع التّكّة، وضع يده اليمنى عليها، فلم أقدر على رفعها، فقطعت يمينه، فوضع يده اليسرى عليها، فلم أقدر على رفعها، فقطعتها، و هممت بنزع السّروال، فسمعت زلزلة، فخفت، و تركته، و غشي عليّ و في هذه الحال رأيت النّبيّ و عليّا، و فاطمة، و الحسن. و فاطمة تقول: «يا بُنَيَّ قَتَلُوكَ قَتَلَهُمُ اللهُ. فقال لها: يا أُمّ! قَطَعَ يَدي هٰذَا النّائِمُ. فدعت عليّ و قالت: قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ، وَ أَعْمىٰ بَصَرَكَ، وَ أَدْخَلَكَ النّارَ». فذهب بصري، و سقطت يداي، و رجلاي، فلم يبق من دعائها إلّا النّار.

٣٦ - بصائر الدرجات: ص٣٣٧ ب١٢ ح١. از او: الخرائج و الجرائح: ج٢ ص٧٥٣ ب١٥ و بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٧٧ ب٣٩ ح٢٥و ج٤٦ ص٧٠ ب٥ ح٤٧ و الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص١٢٠ و معالي السّبطين: ج٢ ص١٦٧ و نفس المهموم: ٤٥٢. و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٤ ص١٤٥مانند آن با اختلافى اندک. و دلائل الإمامة: ص٢٠٤ ح١٢٥/١٥ و روى الحسين بن سعيد و البرقيّ، عن النّضربن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، قال: سمعت أبا عبد الله عليه

السّلام يقول: «أُتِيَ بِعَلِيّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ إِلٰى يَزِيدَ بْنَ مُعاوِيَةَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ النِّساءِ أَسْرٰى فَجَعَلُوهُمْ في بَيْتٍ، وَ وَكَّلُوا بِهِمْ قَوْماً مِنَ الْعَجَمِ لا يَفْهَمُونَ الْعَرَبِيَّةَ. فَقالَ بَعْضٌ لِبَعْضٍ: إِنَّمَ جُعِلْنا في هٰذَا الْبَيْتِ لِيَهْدِمَ عَلَيْنا فَيَقْتُلَنا فيهِ. فَقالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ لِلْحَرَسِ بِالرَّطانَةِ: تَدْرُونَ ما يَقُولُ هٰؤُلاءِ النِّساءُ؟ يَقُلْنَ كَيْتَ وَ كَيْتَ. فَقالَ الْحَرَسُ: قَدْ قالُوا إِنَّكُمْ تُخْرُجُونَ غَداً وَ تُقْتَلُونَ. فَقالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: كَلّا، يَأْبَى اللهُ ذٰلِكَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ يُعْلِمُهُمْ بِلِسانِهِمْ. وَ الرَّطانَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْمَدينَةِ اللُّغَةُ الْفارِسِيَّةُ». از او: مدينة المعاجز: ج٤ ص٢٦٤ ب١٤ ح٤٦/١٢٩٨.

٣٧ - الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ص١٦٧ مجلس٣١ ح٤. از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٤٠ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٤٤٠و الدّمعة السّاكبة: ٥ ص١١و نفس المهموم: ص٤٤٨و معالي السّبطين: ج٢ ص١٦٦و وسيلة الدّارين: ص٣٩٥. مانند آن: روضة الواعظين: ج١ ص١٩١ روي عن فاطمة بنت الحسين عليهما السّلام أنّها قالت: «... ثُمَّ إِنَّ يَزيدَ لَعَنَهُ اللهُ أَمَرَ بِنِساءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ الْأَطْفالِ مَعَ عَلِيّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ في مَجْلِسٍ لا يَكِنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لا بَرْدٍ حَتّٰى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُنَّ... ». الإرشاد: ج٢ ص١٢٢ قالت فاطمة بنت الحسين عليهما السّلام: «...ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزَلْنَ في دارٍ عَلىٰ حِدَةٍ مَعَهُنَّ أَخُوهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ فَأُفْرِدَ لَهُمْ دارٌ تَتَّصِلُ بِدارِ يَزيدَ فَأَقامُوا أَيّاماً... ». و در شرح الأخبار، القاضي نعمان المصريّ: ج٣ ص٢٦٨ و قيل: إنّ ذلك بعد أن أجلسهنّ في منزل لا يكنّهنّ من برد و لا حرّ. فأقاموا فيه شهراً و نصف حتّى اقشرّت وجوههنّ من حرّ الشمس، ثمّ أطلقهم.... و قيل: إنّ ذلك بعد أن أجلسهنّ في منزل لايكنّهنّ من برد و لا حرّ. فأقاموا فيه شهراً و نصف حتّى اقشرّت وجوههنّ من حرّ الشّمس، ثمّ أطلقهم. و إقبال الأعمال (ط - القديمة): ج٢ ص٥٨٩ و ط جديدة: ج٣ ص١٠١ و لأنّه لمّا حملهم إلى الشّام روي أنّهم أقاموا فيها شهراً في موضع لا يكنّهم من حرّ و لا برد. اللهوف: ص١٨٨ المسلك٣ قال الرّاوي:...ثمّ أمر بهم إلى منزل لا يكنّهم من حرّ و لا برد فأقاموا

به حتّى تقشّرت وجوههم و كانوا مدّة إقامتهم في البلد الْمُشارِ إِلَيْهِ يَنُوحُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السّلام. تسلية المجالس: ج٢ ص٤٠١ ثمّ إنزاله إيّاهم في دار لايكنّهم من حرّو لا قرّحتّى تقشّرت وجوههم، و تغيّرت ألوانهم. مثير الأحزان: ص١٠٢ و كانت النّساء مدّة مقامهنّ بدمشق ينحن عليه بشجوٍ و أنّةٍ و يندبن بعويلٍ و رنّةٍ و مصاب الأسرىٰ عظم خطبه و الأسىٰ لكلم الثكلىٰ عال طبّه و أسكن في مساكن لاتقيهنّ من حرّو لا برد حتّى تقشّرت الجلود و سال الصديد بعد كنّ الخدود و ظلّ الستور و الصبرظاعن و الجزع مقيم و الحزن لهنّ نديم.

و اللّهوف: ص١٨٨ قال الرّاوي: و وعد يزيد لعنه الله تعالى عليّ بن الحسين عليهما السّلام في ذلك اليوم أنّه يقضي له ثلاث حاجات ثمّ أمربهم إلى منزل لا يكنّهم من حرّو لا برد، فأقاموا به حتّى تقشّرت وجوههم و كانوا مدّة إقامتهم في البلد المشار إليه ينوحون على الحسين عليه السّلام. از او: تسلية المجالس: ج٢ ص٣٩٦ و الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص١١٩ و أسرار الشّهادة: ص٥١٥ ونفس المهموم: ص٤٥٣ و معالي السّبطين: ج٢ ص١٦٦ و وسيلة الدّارين: ص٣٩٥. و در الأنوار النّعمانيّة: ج٣ ص٢٥١- ٢٥٢ و روي عن المنهال بن عمرقال: بينما أتمشّى في السّوق من دمشق، وإذا أنا بعليّ بن الحسين عليه السّلام يتوكّأ على عصا ورجلاه كأ نّهما قصبتان، والدّم يسيل من ساقيه، والصّفرة قد ازدادت عليه، فخنقتني العبرة، فاعترضته وقلت: كيف أصبحت يا ابن رسول الله؟ قال: فبكى و قال: «كَيْفَ حالُ مَنْ أَصْبَحَ أَسيراً لِيَزيدِ بْنِ مُعاوِيَةَ،وَ نِسائي إِلَى الْآنِ ما شَبِعْنَ بُطونُهُنَّ وَ لا كُسينَ رُؤُوسُهُنَّ، نائِحاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ، وَ نَحْنُ يا مِنْهالُ كَمِثْلِ بَني إِسْرائيلَ في آلِ فِرْعَوْنَ يُذبِّحونَ أَبْناءَهُمْ وَ يَسْتَحْيونَ نِساءَهُمْ؛ أَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّداً عَرَبِيٌّ، وَ أَمْسَتْ قُرَيْشُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّداً مِنْهُمْ، أَمْسَيْنا مَعْشَرَ أَهْلِ الْبَيْتِ مَغْصوبينَ مُقَتَّلينَ مُشَرَّدينَ؛ ما يَدْعونا يَزيدُ إِلَيْهِ مَرَّةً إِلّانَظُنُّ الْقَتْلَ، إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعونَ». قلت: سيّدي! و إلى أين تريد؟ قال: «الْمَحْبَسَ الَّذي نَحْنُ فيهِ لَيْسَ لَهُ سَقْفٌ، وَ الشَّمْسُ تُصْهِرُنا بِهِ، وَ لا نَرَى الْهَواءَ، فَأَفِرَّ مِنْهُ لِضَعْفِ بَدَني سُوَيْعَةً، وَ أَرْجِعَ

خَشْيَةً عَلَى النِّساءِ». فبينما هو يخاطبني أخاطبه وإذا بامرأة تناديه، فتركني ورجع إليها، فحقّقت النّظر إليها وإذا بها زينب بنت عليّ عليه السّلام تدعوه: إلى أين تمضي ياقرّة عيني؟ فرجع و انحرفت عنه؛ و لم أزل أذكره و أبكي. از او: الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص١٣٤ و أسرار الشّهادة: ج٥٠٨ و معالي السّبطين: ج٢ ص١٦٧.

٣٨ - سوره (١٥) الحجرآيه٤٠ و٤١.

٣٩ - سوره (٣٨) ص آيه٨٣ و ٨٤.

٤٠ - سوره (١٦) النحل آيه ١٠٠ و١٠١.

٤١ - المحاسن: ج١ ص١٣٣ ب٣ ح٩ البرقيّ، عن أبيه و ابن أبي نجران، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة و محمّد بن مسلم، عن أبي جعفرعليه السّلام قال: «الْمُؤْمِنُ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ». و الكافي: ج٣ ص٢١ ح٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد، عن حريز، عن زرارة و محمّد بن مسلم، عن أبي جعفرعليه السّلام قال: «إِنَّمَا الْوُضُوءُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ، لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يُطيعُهُ وَ مَنْ يَعْصيهِ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، إِنَّمَا يَكْفيهِ مِثْلُ الدَّهْنِ». و من لا يحضره الفقيه: ج١ ص٣٩ ح٧٨- و قد روي: «أَنَّ الْوُضوءَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ، لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يُطيعُهُ وَ مَنْ يَعْصِيهِ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، وَ إِنَّمَا يَكْفيهِ مِثْلُ الدَّهْنِ». و علل الشرائع: ج١ ص٢٧٩ ب١٨٩ ح١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، - بقيه مانند الكافي-. و تهذيب الأحكام: ج١ ص١٣٨ ب٦ ح٧٨- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، -بقيه مانند الكافي-.

٤٢ - المحاسن: ١ ص١٣٣ ب٣ ح٧ البرقي، عن أبيه، عن صالح بن سهل الهمداني قال: قلت لأبي عبد الله عليه‌السّلام: جعلت فداك! من أيّ شيء خلق الله طينة المؤمن؟ قال: «مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ يَنْجُسَ أَبَداً». و المؤمن: ص٣٥ ب٢ ح٧٤ و عن أبي عبد الله عليه‌السّلام قال:«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ طينَةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ تَخْبُثَ أَبَداً».

بحار الأنوار: ج٢٧ ص١٣٢ ب٤ ح١٢٥ عن الإحتضار قال: و من كتاب الشّفاء و الجلاء، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ طينَةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ فَلا يَنْجَسُ أَبَداً». و قال: «إِنَّ عَمَلَ الْمُؤْمِنِ يَذْهَبُ فَيَمْهَدُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ كَما يُرْسِلُ الرَّجُلُ غُلامَهُ فَيَفْرُشُ لَهُ» - ثمّ تلا: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ». و المحاسن: ١ ص١٣٣ ب٣ ح٨ البرقي، عن أبيه، عن صالح بن سهل من أهل همدان قال: قلت لأبي عبد الله عليه‌السّلام: المؤمنون من طينة الأنبياء؟ قال: «نَعَمْ». و بصائرالدرجات في فضائل آل محمّد صلّى‌الله‌عليهم: ص١٨ ب٩ ح حدّثنا أحمد بن محمّد...- مانند المحاسن. والكافي: ج٢ ص٥ ح٦- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، ...- مانند المحاسن-.

٤٣ - الإختصاص: ص٢٥و قال محمّد بن حمران: سألت الصادق عليه السّلام: من أيّ شيء خلق الله طينة المؤمن؟ قال: «مِنْ طينَةِ عِلِّيّينَ». قال: قلت: فمن أيّ شيء خلق المؤمن؟ قال: «مِنْ طينَةِ الْأَنْبِياءِ، فَلَنْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ».

٤٤ - الأمالي، الشيخ الصّدوق: ص١١٢-١١٥ المجلس٢٤ ح٢- حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى الدقّاق رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعيّ، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفليّ، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة، عن أبيه، عن سعيد بن جبير، عن ابن عبّاس قال: إنّ رسول الله صلّى‌الله‌عليه‌وآله كان جالساً ذات يوم إذ أقبل الحسن عليه‌السّلام فلمّا رآه بكى ثمّ قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يا بُنَيَّ». فما زال يدنيه حتى أجلسه على فخذه اليمنى. ثمّ أقبل الحسين عليه‌السّلام فلمّا رآه بكى ثمّ قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يا بُنَيَّ». فما زال يدنيه حتّى أجلسه على فخذه اليسرى. ثمّ أقبلت فاطمة عليهاالسّلام فلمّا رآها بكى ثمّ قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يا بُنَيَّةُ». فأجلسها بين يديه ثمّ أقبل أميرالمؤمنين عليه‌السّلام فلمّا رآه بكى ثمّ قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يا أَخي». فما زال يدنيه حتّى أجلسه إلى جنبه الأيمن. فقال له أصحابه: يا رسول الله! ما ترى واحداً من هؤلاء إلّا بكيت، أ و ما فيهم من تسرّ برؤيته؟! فقال صلّى‌الله‌عليه‌وآله: «وَ الَّذي بَعَثَني بِالنُّبُوَّةِ، وَ

اصْطَفاني عَلىٰ جَميعِ الْبَرِيَّةِ، إِنّي وَ إِيّاهُمْ لَأَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ ما عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَةٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُمْ، أَمّا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَإِنَّهُ أَخي وَ شَقيقي، وَ صاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدي، وَ صاحِبُ لِوائي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، وَ صاحِبُ حَوْضي وَ شَفاعَتي، وَ هُوَ مَوْلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ إِمامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ قائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَ هُوَ وَصِيّي وَ خَليفَتي عَلىٰ أَهْلي وَ أُمَّتي، فِي حَياتي وَ بَعْدَ مَوْتي، مُحِبُّهُ مُحِبّي، وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضي، وَ بِوَلايَتِهِ صارَتْ أُمَّتي مَرْحُومَةً، وَ بِعَداوَتِهِ صارَتِ الْمُخالَفَةُ لَهُ مِنْها مَلْعُونَةً، وَ إِنّي بَكَيْتُ حينَ أَقْبَلَ لِأَنّي ذَكَرْتُ غَدْرَ الْأُمَّةِ بِهِ بَعْدي، حَتّىٰ إِنَّهُ لَيُزالُ عَنْ مَقْعَدي، وَ قَدْ جَعَلَهُ اللهُ لَهُ بَعْدي، ثُمَّ لايَزالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتّىٰ يُضْرَبَ عَلىٰ قِرْنِهِ ضَرْبَةً تُخْضَبُ مِنْها لِحْيَتُهُ، فِي أَفْضَلِ الشُّهُورِ «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدىٰ وَ الْفُرْقانِ». وَ أَمَّا ابْنَتي فاطِمَةُ فَإِنَّها سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمينَ مِنَ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنّي، وَ هِيَ نُورُ عَيْني، وَ هِيَ ثَمَرَةُ فُؤادي، وَ هِيَ رُوحِيَ الَّتي بَيْنَ جَنْبَيَّ، وَ هِيَ الْحَوْراءُ الْإِنْسِيَّةُ، مَتىٰ قامَتْ فِي مِحْرابِها بَيْنَ يَدَيْ رَبِّها جَلَّ‌جَلالُهُ، ظَهَرَ نُورُها لِمَلائِكَةِ السَّماءِ كَما يَظْهَرُ نُورُ الْكَواكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلائِكَتِهِ: يا مَلائِكَتي! انْظُرُوا إِلىٰ أَمَتي فاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمائي، قائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرائِصُها مِنْ خيفَتي، وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِها عَلىٰ عِبادَتي، أُشْهِدُكُمْ أَنّي قَدْ آمَنْتُ شيعَتَها مِنَ النّارِ، وَ أَنّي لَمّا رَأَيْتُها ذَكَرْتُ ما يُصْنَعُ بِها بَعْدي، كَأَنّي بِها وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَها، وَ انْتُهِكَتْ حُرْمَتُها، وَ غُصِبَتْ حَقَّها، وَ مُنِعَتْ إِرْثَها، وَ كُسِرَ جَنْبُها [وَ كُسِرَتْ جَنْبَتُها]، وَ أَسْقَطَتْ جَنينَها، وَ هِيَ تُنادي: يا مُحَمَّداهْ! فَلا تُجابُ، وَ تَسْتَغيثُ فَلا تُغاثُ، فَلا تَزالُ بَعْدي مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً باكِيَةً، تَتَذَكَّرُ انْقِطاعَ الْوَحْيِ عَنْ بَيْتِها مَرَّةً، وَ تَتَذَكَّرُ فِراقِي أُخْرىٰ، تَسْتَوْحِشُ إِذا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِيَ الَّذي كانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ، ثُمَّ تَرىٰ نَفْسَها ذَليلَةً بَعْدَ أَنْ كانَتْ فِي أَيّامِ أَبيها عَزيزَةً، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يُؤْنِسُهَا اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ بِالْمَلائِكَةِ، فَنادَتْها بِما نادَتْ بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ، فَتَقُولُ: يا فاطِمَةُ! «إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمينَ، يافاطِمَةُ! اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ

الرّاكِعينَ»، ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَيَبْعَثُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْها مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ تُمَرِّضُها وَ تُؤْنِسُها فِي عِلَّتِها، فَتَقُولُ عِنْدَ ذلِكَ: يا رَبِّ! إِنِّي قَدْ سَئِمْتُ الْحَياةَ، وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيا فَأَلْحِقْنِي بِأَبِي، فَيَلْحَقُهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ ،بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً، مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً، فَأَقُولُ عِنْدَ ذلِكَ: اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَها، وَ عاقِبْ مَنْ غَصَبَها، وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّها، وَ خَلِّدْ فِي نارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَها حَتّىٰ أَلْقَتْ وَلَدَها، فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ عِنْدَ ذٰلِكَ: آمينَ. وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ ابْني وَ وَلَدي، وَ بَضْعَةٌ مِنّي، وَ قُرَّةُ عَيْني، وَ ضِياءُ قَلْبي، وَ ثَمَرَةُ فُؤادي، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْري، وَ قَوْلُهُ قَوْلي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنّي، وَ مَنْ عَصاهُ فَلَيْسَ مِنّي، وَ إِنِّي لَمّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ تَذَكَّرْتُ ما يَجْري عَلَيْهِ مِنَ الذُّلِّ بَعْد،ي فَلا يَزالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتّىٰ يُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ عُدْواناً، فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَبْكِي الْمَلائِكَةُ وَ السَّبْعُ الشِّدادُ لِمَوْتِهِ، وَ يَبْكيهِ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى الطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّماءِ، وَ الْحيتانُ فِي جَوْفِ الْماءِ، فَمَنْ بَكاهُ لَمْ تَعْمَ عَيْنُهُ يَوْمَ تَعْمَى الْعُيُونُ، وَ مَنْ حَزِنَ عَلَيْهِ لَمْ يَحْزَنْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَحْزَنُ الْقُلُوبُ، وَ مَنْ زارَهُ فِي بَقيعِهِ، ثَبَتَتْ قَدَمُهُ عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدامُ. وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنّي، وَ هُوَ ابْني وَ وَلَدي، وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخيهِ، وَ هُوَ إِمامُ الْمُسْلِمينَ، وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ، وَ خَليفَةُ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ غِياثُ الْمُسْتَغيثينَ، وَ كَهْفُ الْمُسْتَجيرينَ، وَ حُجَّةُ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ أَجْمَعينَ، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ بابُ نَجاةِ الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْري، وَ طاعَتُهُ طاعَتي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنّ،ي وَ مَنْ عَصاهُ فَلَيْسَ مِنّي، وَ إِنِّي لَمّا رَأَيْتُهُ تَذَكَّرْتُ ما يُصْنَعُ بِهِ بَعْدي، كَأَنِّي بِهِ وَ قَدِ اسْتَجارَ بِحَرَمي وَ قُرْبي، فَلا يُجارُ، فَأَضُمُّهُ فِي مَنامِهِ إِلىٰ صَدْري، وَ آمُرُهُ بِالرِّحْلَةِ عَنْ دارِ هِجْرَتي، وَ أُبَشِّرُهُ بِالشَّهادَةِ، فَيَرْتَحِلُ عَنْها إِلىٰ أَرْضِ مَقْتَلِهِ، وَ مَوْضِعِ مَصْرَعِهِ، أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلاءٍ، وَ قَتْلٍ وَ فَناءٍ، تَنْصُرُهُ عِصابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمينَ، أُولٰئِكَ مِنْ سادَةِ شُهَداءِ أُمَّتي يَوْمَ الْقِيامَةِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَريعاً، ثُمَّ يُذْبَحُ كَما يُذْبَحُ الْكَبْشُ مَظْلُوماً »- ثمّ بكى رسول الله صلّى‌الله‌عليه‌وآله وبكى من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضّجيج ثمّ قال صلّى‌الله‌عليه‌وآله و هو

يقول: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ ما يَلْقىٰ أَهْلُ بَيْتي بَعْدي» - ثمّ دخل منزله.

از او: بشارة المصطفى: ص١٩٧ و مثير الأحزان: ص٢٢ و ذوب النضّار، ابن نما الحلي: ص١١و الفضائل، شاذان بن جبرئيل: ص٨ و١١ و إرشاد القلوب: ج٢ ص٢٩٥و المحتضر: ص١٠٨ و إثبات الهداة: ج١ ص٢٨٠ ح١٥٠ و بحار الأنوار: ج١٤ ص٢٠٥ ح٢٢ و ج ٢٨ ص٣٧و ج٤٣ ص١٧٣ ح١٣و الدمعة الساكبة: ج١ ص٢٩٩ و تظلّم الزّهراء عليهاالسّلام: ص١٠٨ و نفس المهموم: ص٦١ و الجنّة العاصمة: ص٦٠١. و مثل آن، المنتخب، فخرالدّين الطريحي: ص٤١٦. و المحتضر: ص١٩٦ و چاپ جديد: ص٣٩٤ ح٣٧٣ از نوادر الحكمة نقل از كتاب «الدّرّالمنتقى في مناقب أهل التقى»: به سند خود از سعيد بن جبير، از ابن عبّاس مثل الأمالى صدوق. از او: بحار الأنوار: ج ٢٨ ص ٨٢ ح ٤٣.

منابع عامّه:

فرائد السّمطين: ج ٢ ص ٣٤ ب٧ ح ٣٧١-أنبأني الشيخ أبوطالب عليّ بن أنجب بن عبيد الله بن الخازن، عن كتاب الإمام برهان الدين أبي الفتح ناصربن أبي المكارم المطرّزي، عن أبي المؤيّد ابن الموفّق، أنبأنا عليّ بن أحمد بن موسى الدّقّاق قال: أنبأنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: أنبأنا موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفليّ، عن الحسن بن عليّ بن حمزة، عن أبيه،عن سعيد بن جبير، عن ابن‌عبّاس .مانند الأمالى ـ

٤٥- تهذيب الأحكام: ج٦ ص٧٢ ب٢٢ ح٧، الخرائج و الجرائح: ج١ ص١٨٣ ب٢، وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٥١٦ ب٦٨ ح١٩٧٢٤.

٤٦ - الغيبة، النعماني: ص٢١١ ب١٢ ح١٩- حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد ابن عقدة قال: حدّثنا جعفربن عبد الله المحمّديّ قال: حدّثني شريف بن سابق التفليسيّ، عن الفضل بن أبي قرّة التفليسيّ، عن جعفربن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام أنّه قال:.

از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص٨٠ ب٣٧ ح٥ و ج٥٢ ص١١٧ ب٢١ ح٣٩ و در آن است: «قَتْلانا

قَتْلَى النَّبِيّينَ وَ آلِ النَّبِيّينَ». والعوالم: ج١٧ ص والدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٣٠٥.

٤٧ - مقتل الحسين عليه السّلام، السّيّد المقرّم: ص٤١٢-٤١٨ ذكر أهل التّاريخ: إنّ سيّد الشّهداء أفرد خيمة في حومة الميدان و كان يأمر بحمل من قتل من صحبه، و أهل بيته إليها، و كلّما يؤتى بشهيد يقول عليه السّلام: «قَتَلَةٌ مِثْلَ قَتَلَةِ النَّبِيّينَ وَ آلِ النَّبِيّينَ».

٤٨ - و الأخبار الطّوال، احمد بن داود الدينوريّ المتوفى٢٨٢: ص٢٤٧- ٢٤٨ و ذكر منبع نكرده است: و سار، فلمّا انتصف النّهار، و اشتدّ الحرّ، و كان ذلك في القيظ تراءت لهم الخيل، فقال الحسين لزهيربن القين: أما هاهنا مكان يلجأ إليه؟ أو شرف نجعله خلف ظهورنا، و نستقبل من وجه واحد؟ قال له زهير: بلى، هذا جبل ذي جشم يسرة عنك، فمل بنا إليه، فإن سبقت إليه فهو كما تحبّ. فسار حتّى سبق إليه، و جعل ذلك الجبل وراء ظهره، و أقبلت الخيل و كانوا ألف فارس مع الحرّ بن يزيد التّميميّ ثمّ اليربوعيّ، حتّى إذا دنوا أمر الحسين عليه السّلام فتيانه أن يستقبلوهم بالماء، فشربوا، و تغمّرت خيلهم، ثمّ جلسوا جميعا في ظلّ خيولهم، و أعنّتها في أيديهم حتّى إذا حضرت الظّهر، قال الحسين عليه السّلام للحرّ: «أتصلّي معنا، أو تصلّي بأصحابك و أصلّي بأصحابي؟». قال الحرّ: بل نصلّي جميعا بصلاتك. فتقدّم الحسين عليه السّلام، فصلّى بهم جميعاً. فلمّا انفتل من صلاته حوّل وجهه إلى القوم، ثمّ قال: «أيّها النّاس، معذرة إلى الله، ثمّ إليكم، إنّي لم آتكم حتّى أتتني كتبكم، و قدمت عليّ رسلكم، فإن أعطيتموني ما أطمئنّ إليه من عهودكم و مواثيقكم، دخلنا معكم مصركم، و إن تكن الأخرى انصرفت من حيث جئت. فأسكت القوم، فلم يردّوا عليه، حتّى إذا جاء وقت العصر، نادى مؤذّن الحسين، ثمّ أقام، و تقدّم الحسين، فصلّى بالفريقين، ثمّ انفتل إليهم، فأعاد مثل القول الأوّل. فقال الحرّ بن يزيد: و الله ما ندري ما هذه الكتب الّتي تذكر. فقال الحسين عليه السّلام: ائتني بالخرجين اللّذين فيهما كتبهم. فأتي بخرجين مملوءين كتبا فنثرت بين يدي الحرّ و أصحابه، فقال له الحرّ: يا هذا، لسنا ممّن كتب إليك شيئا من هذه الكتب، و قد أمرنا أن لا نفارقك إذا لقيناك، أو نقدم بك الكوفة

على الأمير عبيد الله بن زياد. فقال الحسين عليه السّلام: الموت دون ذلك. ثمّ أمر بأثقاله فحملت، و أمر أصحابه فركبوا. ثمّ ولّى وجهه منصرفا نحو الحجاز، فحال القوم بينه و بين ذلك، فقال الحسين للحرّ: ما الّذي تريد؟ قال: أريد و الله أن أنطلق بك إلى الأمير عبيد الله بن زياد. قال الحسين: إذن و الله أنابذك الحرب. فلمّا كثر الجدال بينهما، قال الحرّ: إنّي لم أؤمر بقتالك، و إنّما أمرت أن لاأفارقك، و قد رأيت رأيا فيه السّلامة من حربك، و هو أن تجعل بيني و بينك طريقا لاتدخلك الكوفة، و لا تردّك إلى الحجاز، تكون نصفا بيني و بينك حتّى يأتينا رأي الأمير. قال الحسين: فخذ هاهنا. فآخذ متياسرا من طريق العذيب. و من ذلك المكان إلى العذيب ثمانية و ثلاثون ميلاً. از او: بغية الطّلب: ج٦ ص٢٦٢٢- ٢٦٢٣.

أنساب الأشراف، أحمد بن يحى بن جابر البلاذري القرن٣: ج٣ ص١٦٩- ١٧١...فقال الحرّ: فإنّا لسنا من هؤلاء الّذين كتبوا إليك، و قد أمرنا إن نحن لقيناك أن لا نفارقك حتّى نقدمك الكوفة على عبيد الله بن زياد. فقال الحسين: الموت أدنى إليك من ذلك. ثمّ قال لأصحابه: قوموا، فاركبوا. فركبت النّساء، ثمّ أراد الإنصراف، و أمر به أصحابه. فلمّا ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم و بين ذلك. فقال الحسين للحرّ: ثكلتك أمّك، ما تريد؟ فقال الحرّ: و الله لو غيرك يقولها ما تركت ذكر أمّه، و لكنّه و الله مالي إلى ذكر أمّك من سبيل إلّا بأحسن ما أقدر عليه. فقال الحسين: فما تريد؟ قال: أريد أن أقدمك على عبيد الله بن زياد. قال: فإنّي و الله لا أتبعك. فقال الحرّ: و أنا و الله لا أدعك. فلمّا ترادّا الكلام، قال له الحرّ: لم أؤمر بقتالك، و إنّما أمرت أن أقدم بك الكوفة، فإذا أبيت فخذ طريقاً لا يدخلك الكوفة، و لا يردّك إلى المدينة، يكون بيني و بينك نصفاً حتّى أكتب إلى الأمير عبيد الله بن زياد، و تكتب أنت إلى يزيد بن معاوية إن أحببت ذلك، أو إلى ابن زياد إن شئت، فلعلّ الله أن يرزقني العافية من أن ابتلى بشيء من أمرك. فلقيته جنود بكربلاء، فناشدهم الله.

و تاريخ الأمم و الملوك، محمّد بن جرير الطبري المتوفى٣١٠: ج٥ ص٤٠٠ -٤٠٣ حدّثت عن هشام،

عن أبي مخنف، قال: حدّثني أبو جناب، عن عديّ بن حرمله، عن عبد الله بن سليم و المذري بن المشمعلّ الأسديّين قالا: أقبل الحسين عليه السّلام حتّى نزل شراف، فلمّا كان في السحر أمر فتيانه فاستقوا من الماء فأكثروا، ثمّ ساروا منها، فرسموا صدر يومهم حتّى انتصف النهار ثمّ إنّ رجلاً قال: الله اكبر! فقال الحسين: الله اكبر ما كبّرت؟ قال: رايت النخل، فقال له الأسديّان: إنّ هذا المكان ما رأينا به نخلة قطّ، قالا: فقال لنا الحسين: فما تريانه راىٰ؟ قلنا: نراه راى هوادي الخيل، فقال: و انا و الله أرى ذلك، فقال الحسين: اما لنا ملجأ نلجأ اليه، نجعله في ظهورنا، و نستقبل القوم من وجه واحد؟ فقلنا له: بلى، هذا ذو حسم إلى جنبك، تميل اليه عن يسارك، فإن سبقت القوم اليه فهو كما تريد، قالا: فأخذ اليه ذات اليسار، قالا: و ملنا معه فما كان بأسرع من أن طلعت علينا هوادي الخيل، فتبيّنّاها، وعدنا، فلمّا رأونا و قد عدلنا عن الطريق عدلوا إلينا كأنّ أسنّتهم اليعاسيب، و كأنّ راياتهم أجنحه الطير، قال: فاستبقنا إلى ذي حسم، فسبقناهم اليه، فنزل الحسين، فأمر بأبنيته فضربت، و جاء القوم و هم الف فارس مع الحرّ بن يزيد التميميّ اليربوعيّ حتّى وقف هو و خيله مقابل الحسين في حرّ الظهيره، و الحسين و أصحابه معتمّون متقلّدو أسيافهم، فقال الحسين لفتيانه: اسقوا القوم و ارووهم من الماء و رشّفوا الخيل ترشيفاً، فقام فتيانه فرشفوا الخيل ترشيفاً، فقام فتية و سقوا القوم من الماء حتّى ارووهم، و أقبلوا يملئون القصاع و الأتوار و الطساس من الماء ثمّ يدنونها من الفرس، فإذا عبّ فيه ثلاثاً او أربعاً او خمساً عزلت عنه، و سقوا آخر حتّى سقوا الخيل كلّها. قال هشام: حدّثني لقيط، عن عليّ بن الطعّان المحاربيّ: كنت مع الحرّ بن يزيد، فجئت في آخر من جاء من اصحابه، فلمّا راى الحسين ما بي و بفرسي من العطش قال: أنخ الراويه . و الراويه عندي السقاء .ثمّ قال: يا بن أخ، أنخ الجمل، فأنخته، فقال: اشرب، فجعلت كلّما شربت سال الماء من السقاء، فقال الحسين: اخنث السقاء- اى اعطفه- قال: فجعلت لا ادرى كيف افعل! قال: فقام الحسين فخنثه، فشربت و سقيت فرسي قال: و كان مجيء الحرّ بن يزيد و مسيره الى الحسين من القادسيّة، و ذلك أنّ عبيد

الله بن زياد لمّا بلغه إقبال الحسين بعث الحصين ابن تميم التميميّ- و كان على شرطه- فأمره أن ينزل القادسيّة، و أن يضع المسالح فينظّم ما بين القطقطانة إلى خفّان، و قدّم الحرّ بن يزيد بين يديه في هذه الألف من القادسيّة، فيستقبل حسيناً. قال: فلم يزل موافقاً حسيناً حتّى حضرت الصلاة صلاه الظهر، فامر الحسين الحجاج بن مسروق الجعفى ان يؤذن، فاذن، فلما حضرت الإقامة خرج الحسين في إزار و رداء و نعلين، فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال: أيّها الناس! إنّها معذره إلى الله عزّوجلّ و إليكم، إنّي لم آتكم حتّى أتتني كتبكم، و قدمت عليّ رسلكم: أنْ أقدم علينا، فإنّه ليس لنا إمام، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى، فإن كنتم على ذلك فقد جئتكم، فإن تعطوني ما أطمانّ اليه من عهودكم و مواثيقكم أقدم مصركم، و إن لم تفعلوا و كنتم لمقدمي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذى اقبلت منه إليكم. قال: فسكتوا عنه و قالوا للمؤذّن: أقم، فأقام الصلاة، فقال الحسين عليه السّلام للحرّ: أ تريد أن تصلّي بأصحابك؟ قال: لا، بل تصلّي أنت و نصلّي بصلاتك، قال: فصلّى بهم الحسين، ثمّ إنّه دخل و اجتمع إليه أصحابه، و انصرف الحرّ إلى مكانه الّذي كان به، فدخل خيمة قد ضربت له، فاجتمع إليه جماعة من أصحابه، و عاد أصحابه إلى صفّهم الذي كانوا فيه، فأعادوه، ثمّ أخذ كلّ رجل منهم بعنان دابّته و جلس في ظلّها، فلمّا كان وقت العصر أمر الحسين أن يتهيّئوا للرحيل ثمّ إنّه خرج فأمر مناديه فنادى بالعصر، و أقام فاستقدم الحسين فصلّى بالقوم ثمّ سلّم، و انصرف إلى القوم بوجهه فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال: أمّا بعد، ايها الناس! فإنّكم إن تتّقوا و تعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى لله، و نحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم، و السائرين فيكم بالجور و العدوان، و إن أنتم كرهتمونا، و جهلتم حقّنا، و كان رأيكم غير ما أتتني كتبكم، و قدمت به عليّ رسلكم، انصرفت عنكم. فقال له الحرّ بن يزيد: إنّا و الله ما ندري ما هذه الكتب التي تذكر! فقال الحسين: يا عقبه بن سمعان، أخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم إليّ، فأخرج خرجين مملوءين صحفاً، فنشرها بين أيديهم، فقال الحرّ: فإنّا لسنا من هؤلاء الذين

كتبوا إليك، و قد أمرنا إذا نحن لقيناك ألّا نفارقك حتّى نقدمك على عبيد الله بن زياد، فقال له الحسين: الموت أدنى إليك من ذلك، ثمّ قال لأصحابه: قوموا فاركبوا، فركبوا و انتظروا حتّى ركبت نساؤهم، فقال لأصحابه: انصرفوا بنا، فلمّا ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم و بين الإنصراف، فقال الحسين للحرّ: ثكلتك أمّك! ما تريد؟ قال: أما و الله لو غيرك من العرب يقولها لي و هو على مثل الحال التي أنت عليها ما تركت ذكر أمّه بالثكل أن اقوله كائناً من كان، و لكن و الله ما لي إلى ذكر أمّك من سبيل إلّا بأحسن ما يقدر عليه، فقال له الحسين: فما تريد؟ قال الحرّ: أريد و الله أن انطلق بك إلى عبيد الله بن زياد، قال له الحسين: إذن و الله لا اتّبعك، فقال له الحرّ: إذن و الله لا أدعك، فترادّا القول ثلاث مرّات، و لمّا كثر الكلام بينهما قال له الحرّ: إنّي لم أومر بقتالك، و إنّما أمرت ألّا أفارقك حتّى أقدمك الكوفه، فإذا أبيت فخذ طريقاً لا تدخلك الكوفه، و لا تردّك الى المدينة، تكون بيني و بينك نصفاً حتّى أكتب إلى ابن زياد، و تكتب أنت إلى يزيد ابن معاوية إن أردت أن تكتب اليه، أو إلى عبيد الله بن زياد إن شئت، فلعلّ الله إلى ذاك أن يأتى بأمر يرزقني فيه العافية من أن أبتلى بشيء من أمرك، قال: فخذ هاهنا، فتياسر عن طريق العذيب و القادسيّة، و بينه و بين العذيب ثمانية و ثلاثون ميلاً ثمّ إنّ الحسين سار في أصحابه و الحرّ يسايره.

و الفتوح، ابن أعثم الكوفي المتوفى٣١٤: ج٥ ص١٣٤- ١٤٠ قال: فتكلّم الحرّ بن يزيد بينه و بين أصحابه، فقال: أبا عبد الله! ما نعرف هذه الكتب و لا من هؤلاء الرّسل. قال: فالتفت الحسين إلى غلام له يقال له عقبة بن سمعان فقال: يا عقبة! هات الخرجين اللّذين فيهما الكتب. فجاء عقبة بكتب أهل الشّام و الكوفة، فنثرها بين أيديهم، ثمّ تنحّى، فتقدّموا و نظروا إلى عنوانها، ثمّ تنحّوا، فقال الحرّ بن يزيد : أبا عبد الله! لسنا من القوم الّذين كتبوا إليك هذه الكتب، و قد أمرنا إن لقيناك لا نفارقك حتّى نأتي بك على الأمير. فتبسّم الحسين، ثمّ قال: يا ابن الحرّ! أو تعلم أنّ الموت أدنى [إليك] من ذلك. ثمّ التفت الحسين، فقال: احملوا النّساء ليركبوا حتّى ننظر ما الّذي يصنع هذا و أصحابه! قال: فركب أصحاب الحسين، و ساقوا النّساء بين أيديهم. فقدمت خيل

الكوفة حتّى حالت بينهم و بين المسير، فضرب الحسين بيده إلى سيفه، ثمّ صاح بالحرّ: ثكلتك أمّك! ما الّذي تريد أن تصنع؟ فقال الحرّ: أما و الله لو قالها غيرك من العرب لرددتها عليه كائنا من كان، و لكن لا و الله ما [لي] إلى ذلك سبيل من ذكر أمّك، غير أنّه لا بدّ أن أنطلق بك إلى عبيد الله بن زياد. فقال له الحسين: إذا و الله لا أتبعك أو تذهب نفسي. قال الحرّ: إذا و الله لا أفارقك أو تذهب نفسي و أنفس أصحابي. قال الحسين: برز أصحابي و أصحابك، و أبرز إليّ، فإن قتلتني خذ برأسي إلى [ابن] زياد، و إن قتلتك أرحت الخلق منك. فقال الحرّ: أبا عبد الله! إنّي لم أؤمر بقتلك، و إنّما أمرت أن لا أفارقك أو أقدم بك على ابن زياد، و أنا و الله كاره إن يبتليني الله بشيء من أمرك غير أنّي قد أخذت ببيعة القوم و خرجت إليك، و أنا أعلم أنّه لا يوافي القيامة أحد من هذه الأمّة إلّا و هو يرجو شفاعة جدّك محمّد صلّى الله عليه و سلم. و أنا خائف إنّ أنا قاتلتك أن أخسر الدّنيا و الآخرة، و لكن أنا أبا عبد الله! لست أقدر الرّجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، و لكن خذ عنّي هذا الطّريق، و امض حيث شئت حتّى أكتب إلى ابن زياد أنّ هذا خالفني في الطّريق، فلم أقدر عليه و أنا أنشدك الله في نفسك. فقال الحسين: يا حرّ! كأنّك تخبرني أنّي مقتول! فقال الحرّ: أبا عبد الله! نعم، ما أشكّ في ذلك إلّا أن ترجع من حيث جئت. فقال الحسين: ما أدري ما أقول لك، و لكنّي أقول كما قال أخو الأوس حيث يقول:

سأمضي و ما بالموت عار على الفتى ... إذا ما نوى خيراً و جاهد مسلما

و واسى الرّجال الصّالحين بنفسه ... و فارق مذموماض و خالف مجرما

أقدم نفسي لا أريد بقاءها ... لتلقى خميسا في الوغاء عرمرما

فإن عشت لم ألم و إن متّ لم أذم ... كفى بك ذلّاً أن تعيش مرغما

مقاتل الطالبيّن، أبو الفرج الإصفهاني المتوفى٣٦٢: ص٧٤ چاپ نجف از أبو مخنف: ... و مضى حتّى دنا من الحرّ بن يزيد، فلمّا عاين أصحابه العسكر من بعيد كبّروا. فقال لهم الحسين: ما هذا التّكبير؟ قالوا: رأينا النّخل. فقال بعض أصحابه: ما بهذا الموضع و الله نخل، و لا أحسبكم ترون

إلّا هوادي الخيل، و أطراف الرّماح. فقال الحسين: و أنا و الله أرى ذلك. فمضوا لوجوههم، و لحقهم الحرّ بن يزيد في أصحابه، فقال للحسين: إنّي أمرت أن أنزلك في أيّ موضع لقيتك، و اجعجع بك، و لا أتركك، أن تزول من مكانك. قال: إذا أقاتلك، فاحذر أن تشق بقتلي، ثكلتك أمّك. فقال: أما و الله لو غيرك من العرب يقولها، و هو على مثل الحال الّتي أنت عليها، ما تركت ذكر أمّه بالثّكل. أن أقوله كائنا من كان، و لكن و الله ما لي إلى ذكر أمّك من سبيل إلّا بأحسن ما يقدر عليه. و مقتل الحسين عليه السّلام، أخطب خوارزم المتوفى٥٦٨: ج١ ص٢٢٨-٢٣٣ قال عبد الله بن سليمان؛ و المنذر بن المشمعلّ- الأسديّان-: كنّا نساير الحسين... . و المنتظم، السبط ابن الجوزي المتوفى٥٩٧: ج٥ ص٣٣٥- ٣٣٦ ذكر منبع نكرده است. و تذكرة الخواص، السبط ابن الجوزي المتوفى٥٩٧: ص٢٣٢. و الكامل في التاريخ، ابن الأثير القرن٧: ج٣ ص٢٧٩- ٢٨٠ و چاپ ديگرى: ج٤ ص٤٦-٤٨ و نهاية الإرب، أحمد بن عبد الوهّاب النويريّ القرن٨: ج٢٠ ص٤١٦- ٤١٨ و البداية والنهاية، إسماعيل بن كثير دمشقي المتوفى٧٧٤: ج٨ ص١٧٣.

٤٩ - الإرشاد: ج٢ ص٧٣ -٨٠ و روى عبد الله بن سليمان و المنذر بن المشمعل الأسديّان قالا: لمّا قضينا حجّنا لم تكن لنا همّة إلّا اللحاق بالحسين عليه السّلام في الطريق لننظر ما يكون من أمره فأقبلنا ترقل بنا نياقنا مسرعين حتّى لحقنا بزرود فلمّا دنونا منه...فقال الحسين عليه السّلام للحرّ: ثكلتك أمّك ما تريد؟ فقال له الحرّ: أما لوغيرك من العرب يقولها لي و هو على مثل الحال التي أنت عليها ما تركت ذكر أمّه بالثكل كائناً من كان و لكن و الله ما لي إلى ذكر أمّك من سبيل إلّا بأحسن ما يقدر عليه. فقال له الحسين عليه السّلام: فما تريد؟ قال: أريد أن أنطلق بك إلى الأمير عبيد الله بن زياد ... . و إعلام الورى: ج١ ص٤٤٩ و روضة الواعظين: ج١ ص١٧٩ و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٤ ص٩٦. ر.ک. اللهوف: ص٧٦-٨٠ آن فراز از سخنان منسوب به امام و حرّ را ندارد.

٥٠ - تاريخ‌الطبري: ج٥ ص٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ثمّ انّ الحرّبن يزيد لمّا زحف عمربن سعد قال له: أصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي و الله قتالاً أيسره أن تسقط الرّءوس و تطيح الأيدي، قال: أ فما لكم في واحدة من الخصال الّتي عرض عليكم رضاً؟ قال عمربن سعد: أما و الله لو كان الأمرإليّ لفعلت، و لكن أميرك قد أبى ذلك، قال: فأقبل حتّى وقف من النّاس موقفاً، و معه رجل من قومه يقال له قرّة بن قيس، فقال: يا قرّة! هل سقيت فرسك اليوم؟ قال: لا، قال: إنّما تريدأن تسقيه؟ قال: فظننت و الله إنّه يريد أن يتنحّى فلا يشهد القتال، و كره أن أراه حين يصنع ذلك، فيخاف أن أرفعه عليه، فقلت له: لم أسقه، و أنا منطلق فساقيه، قال: فاعتزلت ذلك المكان الذى كان فيه، قال: فوالله لوأنّه اطلعني على الّذى يريد لخرجت معه الى الحسين، قال: فأخذ يدنومن حسين قليلاً قليلاً، فقال له رجل من قومه يقال له المهاجرابن أوس: ما تريد يا بن يزيد؟ أ تريد أن تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له: يا بن يزيد! و الله إن أمرك لمريب، و الله ما رايت منك في موقف قطّ مثل شيء أراه الآن، و لو قيل لي: من أشجع اهل الكوفه رجلاً ما عدوتك، فما هذا الّذي أرى منك! قال: إنّى و الله أخيّرنفسي بين الجنّة و النّار، و و الله لا أختار على الجنّة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت، ثمّ ضرب فرسه فلحق بحسين عليه‌السّلام، فقال له: جعلني الله فداك يا بن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الّذي لا إله إلّا هوما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم أبداً، و لا يبلغون منك هذه المنزله فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، و لا يرون أنّي خرجت من طاعتهم و أمّا هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال التي يعرض عليهم، و و الله لو ظننت أنّهم لا يقبلونها منك ما ركبتها منك، و إنّي قد جئتك تائباً ممّا كان منّي إلى ربّي، و مواسياً لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبه؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفرلك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّبن يزيد، قال: أنت الحرّكما سمّتك أمّك، أنت الحرّإن شاء الله في الدنيا و

الآخرة، إنزل، قال: أنا لك فارساً خير منّي راجلاً، أقاتلهم على فرسي ساعة، و إلى النزول ما يصير آخر أمري. قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. فاستقدم أمام اصحابه ثمّ قال: أيّها القوم! ألا تقبلون من حسين خصلة من هذه الخصال الّتي عرض عليكم فيعافيكم الله من حربه و قتاله؟ قالوا: هذا الأمير عمر بن سعد فكلّمه، فكلّمه بمثل ما كلّمه به قبل، و بمثل ما كلّم به اصحابه، قال عمر: قد حرصت، لو وجدت إلى ذلك سبيلاً فعلت، فقال: يا أهل الكوفة! لأمّكم الهبل و العبر إذ دعوتموه حتّى إذا أتاكم أسلمتموه، و زعمتم أنّكم قاتلوا أنفسكم دونه، ثمّ عدوتم عليه لتقتلوه، أمسكتم بنفسه، و أخذتم بكظمه، و أحطتم به من كلّ جانب، فمنعتموه التّوجّه في بلاد الله العريضة حتّى يأمن و يأمن أهل بيته، و أصبح في أيديكم كالأسير لا يملك لنفسه نفعاً، و لا يدفع ضرّاً، و حلأتموه و نساءه و أصيبيته و أصحابه عن ماء الفرات الجاري الّذى يشربه اليهوديّ و المجوسيّ و النصرانيّ، و تمرغ فيه خنازير السواد و كلابه، و ها هم أولاء قد صرعهم العطش، بئسما خلّفتم محمّداً في ذرّيّته! لا سقاكم الله يوم الظمأ إن لم تتوبوا و تنزعوا عمّا أنتم عليه من يومكم هذا في ساعتكم هذه. فحملت عليه رجاله لهم ترميه بالنبل، فأقبل حتّى وقف أمام الحسين.

مقتل أبي مخنف (مستخرج از كتب): ص٧٤- ٧٦- و صار الإمام عليه السّلام ينظر يميناً و شمالاً، فلم ير أحداً حوله من أصحابه و أنصاره إلّا قتيل، و جديل، و طريح و جريح، فنادى: «أَما مِنْ مُغيثٍ يُغيثُنا؟ أَما مِنْ مُجيرٍ يُجيرُنا؟ أَما مِنْ ناصِرٍ فَيَنْصُرَنا؟ أَما مِنْ طالِبٍ لِلْجَنَّةِ فَيَذُبُّ عَنّا؟ أَما مِنْ خائِفٍ مِنْ عَذابِ اللهِ فَيَرْحَمُنا؟ أَما مِنْ مُعينٍ فَيَكْشِفُ الْكَرْبَ عَنّا؟». ثمّ أنشأ يقول:

أنا ابن عليّ الطّهر من آل هاشم * كفاني بهذا مفخرا حين أفخر
و فاطمة أمّي و جدّي محمّد * و عمّي هو الطّيّار في الخلد جعفر
بنا بيّن الله الهدى عن ضلالة * و نحن سراج الله في الأرض نزهر

و نحن ولاة الحوض نسقي محبّنا * بكأس رسول الله من ليس ينكر
و شيعتنا في الخلق أكرم شيعة * و باغضنا يوم القيامة يخسر
و طوبى لعبد زارنا بعد موتنا * بجنّة عدن صفوها لا يكدّر.

قال أبو مخنف: فوقع كلامه في مسامع الحرّ رحمه الله، فأقبل على ابن أخيه قرّة، و قال: أتنظر إلى الحسين عليه السّلام يستغيث فلا يغاث، و يستجير فلا يجار، قد قتلت أنصاره و بنوه، و قد أصبح بين مجادل و مخاذل، فهل لك أن تسير بنا إليه، و تقاتل بين يديه؟ فإنّ النّاس عن هذه الدّنيا راحلة، و كرامات الدّنيا زائلة، فلعلّنا نفوز بالشّهادة، و نكون من أهل السّعادة. فقال له: ما لي بذلك حاجة. فتركه، و أقبل على ولده، و قال له: يابنيّ! لا صبر لي على النّار، و لا على غضب الجبّار، و لا أن يكون غداً خصمي أحمد المختار، يا بنيّ! أما ترى الحسين عليه السّلام يستغيث فلا يغاث، و يستجير فلا يجار، يابنيّ! سربنا إليه نقاتل بين يديه، فلعلّنا نفوز بالشّهادة، و نكون من أهل السّعادة. فقال له ولده: حبّاً و كرامة. قال: ثمّ إنّهما حملا من عسكر ابن زياد لعنه الله، كأنّهما يريدان القتال حتّى هجما على الحسين عليه السّلام، فنزل الحرّ رحمه الله عن ظهر جواده، و طأطأ رأسه، و جعل يقبّل يد الحسين عليه السّلام و رجليه، و هو يبكي بكاءً شديداً. فقال له الحسين عليه السّلام: «إِرْفَعْ رَأْسَكَ يا شَيْخُ». فرفع رأسه، و قال: يا مولاي! أنا الّذي منعتك عن الرّجوع، و الله يا مولاي ما علمت أنّ القوم يبلغون منك هذا، و قد جئتك تائباً ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي، و قليل في حقّك يا مولاي أن تكون نفسي لك الفداء، و ها أنا ألقى حمامي يا مولاي بين يديك، فهل من توبة عند ربّي؟ فقال له عليه السّلام: «إِنْ تُبْتَ، تابَ اللهُ عَلَيْكَ، وَ يَغْفِرُلَكَ، وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ». از او: أسرار الشّهادة: ص٢٨٩ و الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩١-٢٩٢ و وسيلة الدّارين: ص١٢٩.

٥١ - الأمالي، الشيخ الصّدوق: ص١٥٤ - ١٦٤ مجلس٣٠ ح١ و چاپ بعثت ص٢١٨- حدّثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه‌الله قال: حدّثنا

محمّد بن عمر البغداديّ الحافظ رحمه الله قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن زياد التستريّ من كتابه قال: حدّثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس بن أبي إسحاق السبيعيّ قاضي بلخ قال: حدّثتني مريسة بنت موسى بن يونس بن أبي إسحاق و كانت عمّتي قالت: حدّثتني صفيّة بنت يونس بن أبي إسحاق الهمدانيّة و كانت عمّتي قالت: حدّثتني بهجة بنت الحارث بن عبد الله التغلبيّ، عن خالها عبد الله بن منصور و كان رضيعاً لبعض ولد زيد بن عليّ عليه السّلام قال: سألت جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين عليه السّلام فقلت: حدّثني عن مقتل ابن رسول الله صلّى‌الله‌عليه‌وآله فقال: «حَدَّثَني أَبي، عَنْ أَبيهِ قالَ: لَمّا حَضَرَتْ مُعاوِيَةَ الْوَفاةُ دَعا ابْنَهُ يَزيدَ لَعَنَهُ اللهُ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقالَ لَهُ: يا بُنَيَّ! إِنّي قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ الرِّقابَ الصِّعابَ وَ وَطَّدْتُ لَكَ الْبِلادَ وَ جَعَلْتُ الْمُلْكَ وَ ما فيهِ لَكَ طُعْمَةً وَ إِنّي أَخْشىٰ عَلَيْكَ مِنْ ثَلاثَةِ نَفَرٍ يُخالِفُونَ عَلَيْكَ بِجَهْدِهِمْ وَ هُمْ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَبْنِ الْخَطّابِ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَمّا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَفَهُوَمَعَكَ فَالْزَمْهُ وَ لا تَدَعْهُ وَ أَمّا عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِفَقَطِّعْهُ إِنْ ظَفِرْتَ بِهِ إِرْباً إِرْباً فَإِنَّهُ يَجْثُو لَكَ كَما يَجْثُو الْأَسَدُ لِفَريسَتِهِ وَ يُوارِبُكَ مُوارَبَةَ الثَّعْلَبِ لِلْكَلْبِ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ وَ هُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ وَ دَمِهِ وَ قَدْ عَلِمْتُ لا مَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِراقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ يَخْذُلُونَهُ وَ يُضَيِّعُونَهُ فَإِنْ ظَفِرْتَ بِهِ فَاعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ وَ لا تُؤاخِذْهُ بِفِعْلِهِ وَ مَعَ ذٰلِكَ فَإِنَّ لَنا بِهِ خِلْطَةً وَ رَحِماً وَ إِيّاكَ أَنْ تَنالَهُ بِسُوءٍ وَ يَرىٰ مِنْكَ مَكْرُوهاً. قالَ فَلَمّا هَلَكَ مُعاوِيَةُ وَ تَوَلَّى الْأَمْرَبَعْدَهُ يَزيدُ بَعَثَ عامِلَهُ عَلىٰ مَدينَةِ رَسُولِ اللهِ وَ هُوَ عَمُّهُ عُتْبَةُ بْنُ أَبي سُفْيانَ فَقَدِمَ الْمَدينَةَ وَ عَلَيْها مَرْوانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كانَ عامِلَ مُعاوِيَةَ فَأَقامَهُ عُتْبَةُ مِنْ مَكانِهِ وَ جَلَسَ فيهِ لِيُنْفِذَ فيهِ أَمْرَيَزيدَ فَهَرَبَ مَرْوانُ فَلَمْ يَقْدِرْعَلَيْهِ وَ بَعَثَ عُتْبَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقالَ: إِنَّ أَميرَالْمُؤْمِنينَ أَمَرَكَ أَنْ تُبايِعَ لَهُ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا عُتْبَةُ! قَدْ عَلِمْتَ أَنّا أَهْلُ بَيْتِ الْكَرامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ أَعْلامُ الْحَقِّ الَّذينَ أَوْدَعَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنا وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنا فَنَطَقَتْ بِإِذْنِ

اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدّي رَسُولَ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ الْخِلافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلىٰ وُلْدِ أَبي سُفْيانَ وَ كَيْفَ أُبايِعُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قالَ فيهِمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ هٰذا؟! فَلَمّا سَمِعَ عُتْبَةُ ذٰلِكَ دَعَا الْكاتِبَ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحِيمِ إِلىٰ عَبْدِ اللهِ يَزيدَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ مِنْ عُتْبَةَ بْنِ أَبي سُفْيانَ أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرىٰ لَكَ خِلافَةً وَ لا بَيْعَةً فَرَأْيُكَ في أَمْرِهِ وَ السَّلامُ. فَلَمّا وَرَدَ الْكِتابُ عَلىٰ يَزيدَ لَعَنَهُ اللهُ كَتَبَ الْجَوابَ إِلىٰ عُتْبَةَ: أَمّا بَعْدُ فَإِذا أَتاكَ كِتابي هٰذا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوابِهِ وَ بَيِّنْ لي في كِتابِكَ كُلَّ مَنْ في طاعَتي أَوْ خَرَجَ عَنْها وَ لْيَكُنْ مَعَ الْجَوابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ. فَبَلَغَ ذٰلِكَ الْحُسَيْنَ فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجازِ إِلىٰ أَرْضِ الْعِراقِ فَلَمّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ راحَ إِلىٰ مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَلَمّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعادَ إِلىٰ مَوْضِعِهِ فَلَمّا كانَتِ اللَّيْلَةُ الثّانِيَةُ راحَ لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَقامَ يُصَلّي فَأَطالَ فَنَعَسَ وَ هُوَ ساجِدٌ فَجاءَهُ النَّبِيُّ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ وَ هُوَ في مَنامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ ضَمَّهُ إِلىٰ صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ: بِأَبي أَنْتَ كَأَنّي أَراكَ مُرَمَّلاً بِدَمِكَ بَيْنَ عِصابَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفاعَتي ما لَهُمْ عِنْدَ اللهِ مِنْ خَلاقٍ. يابُنَيَّ! إِنَّكَ قادِمٌ عَلىٰ أَبيكَ وَ أُمِّكَ وَ أَخيكَ وَ هُمْ مُشْتاقُونَ إِلَيْكَ وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجاتٍ لا تَنالُها إِلّا بِالشَّهادَةِ. فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ نَوْمِهِ باكِياً فَأَتىٰ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالرُّؤْيا وَ وَدَّعَهُمْ وَ حَمَلَ أَخَواتِهِ عَلَى الْمَحامِلِ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَ أَخيهِ الْقاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ ثُمَّ سارَ في أَحَدٍ وَ عِشْرينَ رَجُلاً مِنْ أَصْحابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْهُمْ أَبُوبَكْرِبْنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عُثْمانُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْعَبّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ سَمِعَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ بِخُرُوجِهِ فَقَدَّمَ راحِلَتَهُ وَ خَرَجَ خَلْفَهُ مُسْرِعاً فَأَدْرَكَهُ في بَعْضِ الْمَنازِلِ فَقالَ: أَيْنَ تُريدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! قالَ: الْعِراقَ. قالَ: مَهْلاً ارْجِعْ إِلىٰ حَرَمِ جَدِّكَ. فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَيْهِ فَلَمّا رَأَى ابْنُ عُمَرَ إِباءَهُ قالَ: يا أَبا عَبْدِاللهِ! اكْشِفْ لي عَنِ الْمَوْضِعِ الَّذي كانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ يُقَبِّلُهُ مِنْكَ، فَكَشَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ

سُرَّتِهِ فَقَبَّلَهَا ابْنُ عُمَرَ ثَلاثاً وَ بَكى، وَ قالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ يا أَبا عَبْدِ اللهِ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي وَجْهِكَ هٰذا. فَسارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ أَصْحابُهُ، فَلَمّا نَزَلُوا ثَعْلَبِيَّةَ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ بِشْرُ بْنُ غالِبٍ فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» قالَ: إِمامٌ دَعا إِلىٰ هُدًى فَأَجابُوهُ إِلَيْهِ، وَ إِمامٌ دَعا إِلىٰ ضَلالَةٍ فَأَجابُوهُ إِلَيْها، هٰؤُلاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هٰؤُلاءِ فِي النّارِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» ثُمَّ سارَ حَتّىٰ نَزَلَ الْعُذَيْبَ، فَقالَ فيها قائِلَةَ الظَّهِيرَةِ ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ باكِياً، فَقالَ لَهُ ابْنُهُ: ما يُبْكِيكَ يا أَبَتِ؟ فَقالَ: يا بُنَيَّ! إِنَّها ساعَةٌ لاتَكْذِبُ الرُّؤْيا فيها وَ إِنَّهُ عَرَضَ لي فِي مَنامي عارِضٌ فَقالَ: تُسْرِعُونَ السَّيْرَ وَ الْمَنايا تَسيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ سارَ حَتّىٰ نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكَنّىٰ أَباهَرِمٍ فَقالَ: يَا ابْنَ النَّبِيّ! مَا الَّذي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدينَةِ؟ فَقالَ: وَيْحَكَ يا أَبا هَرِمٍ! شَتَمُوا عِرْضي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا مالي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمي فَهَرَبْتُ، وَ ايْمُ اللهِ لَيَقْتُلُنِي ثُمَّ لَيُلْبِسَنَّهُمُ اللهُ ذُلّاً شامِلاً وَ سَيْفاً قاطِعاً وَ لَيُسَلِّطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ. قالَ: وَ بَلَغَ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيادٍ لَعَنَهُ اللهُ الْخَبَرُ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمِيَّةَ [الرهمية [الرُّهَيْمَةَ]] فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزيدَ فِي أَلْفِ فارِسٍ. قالَ الْحُرُّ: فَلَمّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلي مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ نُوديتُ ثَلاثاً: يا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ. فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَداً، فَقُلْتُ: ثَكِلَتِ الْحُرَّ أُمُّهُ، يَخْرُجُ إِلىٰ قِتالِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يُبَشَّرُ بِالْجَنَّةِ! فَرَهِقَهُ عِنْدَ صَلاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَ أَقامَ وَ قامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَصَلّىٰ بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً فَلَمّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزيدَ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَ عَلَيْكَ السَّلامُ مَنْ أَنْتَ؟ فَقالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزيدَ. فَقالَ: يا حُرُّ! أَ عَلَيْنا أَمْ لَنا؟ فَقالَ الْحُرُّ: وَ اللهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتالِكَ، وَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْري وَ ناصِيَتي مَشْدُودَةٌ إِلىٰ رِجْلي، وَ يَدَيَّ مَغْلُولَةٌ إِلىٰ عُنُقي، وَ أُكَبَّ عَلىٰ حُرِّ وَجْهِي فِي النّارِ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَيْنَ تَذْهَبُ؟ ارْجِعْ إِلىٰ حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

سَأَمْضي فَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَى الْفَتىٰ * إِذا ما نَوىٰ حَقّاً وَ جاهَدَ مُسْلِماً
وَ واسَى الرِّجالَ الصّالِحينَ بِنَفْسِهِ * وَ فارَقَ مَثْبُوراً وَ خالَفَ مُجْرِماً
فَإِنْ مِتُّ لَمْ أَنْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أُلَمْ * كَفىٰ بِكَ ذُلّاً أَنْ تَمُوتَ وَ تُرْغَما

ثُمَّ سارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّىٰ نَزَلَ الْقُطْقُطانِيَّة فَنَظَرَ إِلىٰ فُسْطاطٍ مَضْرُوبٍ فَقالَ: لِمَنْ هٰذا الْفُسْطاطُ؟ فَقيلَ: لِعُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحُرِّ الْجَنَفِيِّ [الْجُعْفِيِّ]، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ! إِنَّكَ مُذْنِبٌ خاطِئٌ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ آخِذُكَ بِما أَنْتَ صانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ في ساعَتِكَ هٰذِهِ فَتَنْصُرَني وَ يَكُونَ جَدّي شَفيعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالى. فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! وَ اللهِ لَوْ نَصَرْتُكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ لٰكِنَّ هٰذا فَرَسي خُذْهُ إِلَيْكَ فَوَ اللهِ ما رَكِبْتُهُ قَطُّ وَ أَنَا أَرُومُ شَيْئاً إِلّا بَلَغْتُهُ وَ لاأَرادَني أَحَدٌ إِلّا نَجَوْتُ عَلَيْهِ فَدُونَكَ فَخُذْهُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قالَ: لا حاجَةَ لَنا فيكَ وَ لا في فَرَسِكَ «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلّينَ عَضُداً» وَ لٰكِنْ فِرَّ فَلا لَنا وَ لا عَلَيْنا فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ واعِيَتَنا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنا كَبَّهُ اللهُ عَلىٰ وَجْهِهِ في نارِ جَهَنَّمَ. ثُمَّ سارَ حَتّىٰ نَزَلَ كَرْبَلاءَ فَقالَ: أَيُّ مَوْضِعٍ هٰذا؟ فَقيلَ: هٰذا كَرْبَلاءُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَقالَ: هٰذا وَ اللهِ يَوْمُ كَرْبٍ وَ بَلاءٍ وَ هٰذَا الْمَوْضِعُ الَّذي يُهَراقُ فيهِ دِماؤُنا وَ يُباحُ فيهِ حَريمُنا. فَأَقْبَلَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ زِيادٍ بِعَسْكَرِهِ حَتّىٰ عَسْكَرَ بِالنُّخَيْلَةِ وَ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ رَجُلاً يُقالُ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ في أَرْبَعَةِ آلافِ فارِسٍ وَ أَقْبَلَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحُصَيْنِ التَّميميُّ في أَلْفِ فارِسٍ يَتْبَعُهُ شَبَثُ بْنُ رِبْعِيٍّ في أَلْفِ فارِسٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ أَيْضاً في أَلْفِ فارِسٍ وَ كَتَبَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى النّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطيعُوهُ، فَبَلَغَ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيادٍ أَنَّ عُمَرَبْنَ سَعْدٍ يُسامِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ يُحَدِّثُهُ وَ يَكْرَهُ قِتالَهُ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شِمْرَبْنَ ذِي الْجَوْشَنِ في أَرْبَعَةِ آلافِ فارِسٍ وَ كَتَبَ إِلىٰ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ: إِذا أَتاكَ كِتابي هٰذا فَلا تُمْهِلَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ خُذْ بِكَظَمِهِ وَ حُلْ بَيْنَ الْماءِ وَ بَيْنَهُ كَما حيلَ بَيْنَ عُثْمانَ وَ بَيْنَ الْماءِ يَوْمَ الدّارِ. فَلَمّا وَصَلَ الْكِتابُ إِلىٰ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ أَمَرَ مُنادِيَهُ فَنادىٰ: إِنّا قَدْ

أَجَّلْنا حُسَيْناً وَ أَصْحابَهُ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ. فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ عَلىٰ أَصْحابِهِ، فَقامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي أَصْحابِهِ خَطيباً فَقالَ: اللّٰهُمَّ إِنِّي لا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لا أَزْكىٰ وَ لا أَطْهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتي وَ لا أَصْحاباً هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحابي وَ قَدْ نَزَلَ بي ما قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتي لَيْسَتْ لي فِي أَعْناقِكُمْ بَيْعَةٌ وَ لا لي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ هٰذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّما يَطْلُبُونّي وَ لَوْ ظَفِرُوا بي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْري. فَقامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلِ بْنِ أَبي طالِبٍ فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! ما ذا يَقُولُ لَنَا النّاسُ إِنْ نَحْنُ خَذَلْنا شَيْخَنا وَ كَبيرَنا وَ سَيِّدَنا وَ ابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمامِ وَ ابْنَ نَبِيِّنا سَيِّدِ الْأَنْبِياءِ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ وَ لَمْ نُقاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ؟! لا وَ اللهِ أَوْ نَرِدَ مَوْرِدَكَ وَ نَجْعَلَ أَنْفُسَنا دُونَ نَفْسِكَ وَ دِماءَنا دُونَ دَمِكَ فَإِذا نَحْنُ فَعَلْنا ذٰلِكَ فَقَدْ قَضَيْنا ما عَلَيْنا وَ خَرَجْنا مِمّا لَزِمَنا، وَ قامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ زُهَيْرُبْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! وَدِدْتُ أَنّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ فيكَ وَ فِي الَّذينَ مَعَكَ مِائَةَ قَتْلَةٍ وَ إِنَّ اللهَ دَفَعَ بي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقالَ لَهُ وَ لِأَصْحابِهِ: جُزيتُمْ خَيْراً. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَمَرَ بِحَفيرَةٍ فَحُفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ أَمَرَ فَحُشِيَتْ حَطَباً وَ أَرْسَلَ عَلِيّاً ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي ثَلاثينَ فارِساً وَ عِشْرينَ راجِلاً لِيَسْتَقُوا الْماءَ وَ هُمْ عَلىٰ وَجَلٍ شَديدٍ. وَ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ:

يا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَليلٍ * كَمْ لَكَ فِي الْإِشْراقِ وَ الْأَصيلِ

مِنْ طالِبٍ وَ صاحِبٍ قَتيلٍ * وَ الدَّهْرُلا يَقْنَعُ بِالْبَديلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُإِلَى الْجَليلِ * وَ كُلُّ حَيٍّ سالِكٌ سَبيلي

ثُمَّ قالَ لِأَصْحابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْماءِ يَكُنْ آخِرَ زادِكُمْ وَ تَوَضَّئُوا وَ اغْتَسِلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفانَكُمْ. ثُمَّ صَلّىٰ بِهِمُ الْفَجْرَ وَ عَبَّأَهُمْ تَعْبِئَةَ الْحَرْبِ وَ أَمَرَ بِحَفيرَتِهِ الَّتي حَوْلَ عَسْكَرِهِ فَأُضْرِمَتْ بِالنّارِ لِيُقاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهٍ واحِدٍ، وَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِعُمَرَبْنِ سَعْدٍ عَلىٰ فَرَسٍ لَهُ يُقالُ لَهُ: ابْنُ أَبي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِيُّ فَلَمَا نَظَرَ إِلَى النّارِ تَتَّقِدُ صَفَقَ بِيَدِهِ وَ نادىٰ: يا حُسَيْنُ وَ

أَصْحابَ الْحُسَيْنِ! أَبْشِرُوا بِالنّارِ فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوها فِي الدُّنْيا. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقيلَ: ابْنُ أَبي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِيُّ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: اللّٰهُمَّ أَذِقْهُ عَذابَ النّارِ فِي الدُّنْيا. فَنَفَرَ بِهِ فَرَسُهُ فَأَلْقاهُ فِي تِلْكَ النارِ فَاحْتَرَقَ، ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرُ يُقالُ لَهُ: تَميمُ بْنُ الْحُصَيْنِ الْفَزارِيُّ فَنادى: يا حُسَيْنُ وَ يا أَصْحابَ الْحُسَيْنِ! أَ ما تَرَوْنَ إِلىٰ ماءِ الْفُراتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بُطُونُ الْحَيّاتِ [الْحيتانِ] وَ اللهِ لا ذُقْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتّىٰ تَذُوقُوا الْمَوْتَ جَزَعاً. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقيلَ: تَميمُ بْنُ حُصَيْنٍ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا وَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النّارِ، اللّٰهُمَّ اقْتُلْ هٰذا عَطَشاً فِي هٰذَا الْيَوْمِ. قالَ: فَخَنَقَهُ الْعَطَشُ حَتّىٰ سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ فَوَطِئَتْهُ الْخَيْلُ بِسَنابِكِها فَماتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ آخَرُ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يُقالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ فَقالَ: يا حُسَيْنَ بْنَ فاطِمَةَ! أَيَّةُ حُرْمَةٍ لَكَ مِنْ رَسُولِ‌اللهِ لَيْسَتْ لِغَيْرِكَ؟ قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَميعٌ عَليمٌ»، ثُمَّ قالَ: وَ اللهِ إِنَّ مُحَمَّداً لَمِنْ آلِ إِبْراهيمَ وَ إِنَّ الْعِتْرَةَ الْهادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ فَقالَ: اللّٰهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلّاً فِي هٰذَا الْيَوْمِ لا تُعِزُّهُ بَعْدَ هٰذَا الْيَوْمِ أَبَداً، فَعَرَضَ لَهُ عارِضٌ فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ فَسَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِ عَقْرَباً فَلَذَعَهُ فَماتَ بادِيَ الْعَوْرَةِ. فَبَلَغَ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ أَصْحابِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شيعَتِهِ يُقالُ لَهُ يَزيدُ بْنُ الْحُصَيْنِ الْهَمْدانِيُّ قالَ إِبْراهيمُ بْنُ عَبْدِ اللهِ راوِي الْحَديثِ: هُوَ خالُ أَبي إِسْحاقَ الْهَمْدانِيِّ فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَ تَأْذَنُ لي فَأَخْرُجَ إِلَيْهِمْ فَأُكَلِّمَهُم؟ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقالَ: يامَعْشَرَ النّاسِ! إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً وَ داعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيراً، وَ هٰذا ماءُ الْفُراتِ تَقَعُ فيهِ خَنازيرُ السَّوادِ وَ كِلابُها وَ قَدْ حيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِهِ. فَقالُوا: يا يَزيدُ! فَقَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلامَ فَاكْفُفْ فَوَاللهِ لَيَعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَما عَطَشَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ. فَقالَ الْحُسَيْنُ: اقْعُدْ يا يَزيدُ. ثُمَّ وَثَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ مُتَوَكِّئاً عَلىٰ سَيْفِهِ فَنادىٰ بِأَعْلىٰ

صَوْتِهِ فَقالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْرِفُونِّي؟ قالُوا: نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ وَ سِبْطُهُ. قالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدّي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمّي فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِساءِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلاماً؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: أَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَداءِ حَمْزَةَ عَمُّ أَبِي؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمّي؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هٰذا سَيْفُ رَسُولِ اللهِ وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هٰذِهِ عِمامَةُ رَسُولِ اللهِ أَنَا لابِسُها؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيّاً كانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلاماً وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمي وَ أَبِي الذّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَداً يَذُودُ عَنْهُ رِجالاً كَما يُذادُ الْبَعِيرُ الصّادِرُ عَنِ الْماءِ وَ لِواءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ جَدِي يَوْمَ الْقِيامَةِ؟ قالُوا: قَدْ عَلِمْنا ذٰلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تارِكِيكَ حَتّىٰ تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً. فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِطَرَفِ لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ قالَ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قالُوا: عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى النَّصارىٰ حِينَ قالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النّارَ مِنْ دُونِ اللهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلىٰ قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلىٰ هٰذِهِ الْعِصابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ. قالَ: فَضَرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ إِلىٰ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ واضِعاً يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ [أَنَبْتُ] فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيائِكَ وَ أَوْلادَ نَبِيِّكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قالَ: نَعَمْ تابَ اللهُ عَلَيْكَ. قالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَ تَأْذَنُ لِي فَأُقاتِلَ عَنْكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَضْرِبُ فِي أَعْناقِكُمْ بِالسَّيْفِ * عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلادَ الْخَيْفِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمانِيَةَ عَشَرَ رَجُلاً ثُمَّ قُتِلَ، فَأَتاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ وَ دَمُهُ يَشْخَبُ فَقالَ: بَخْ بَخْ يا حُرُّ، أَنْتَ حُرٌّ كَما سُمِّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ. ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَني رِياحٍ * وَ نِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّماحِ

وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نادىٰ حُسَيْناً * فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ

ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِّي... ». از او: بحارالأنوار: ج٤٤ ص٣١٤ و عوالم العلوم: ج١٧ ص١٦٣.

٥٢ - تا اين‌جا در منابع ديگرى نيز وجود دارد.

٥٣ - ذخيرة الدّارين: ج١ ص١٩٨. مانند آن: در أسرار الشهادة: ج٢ ص٣١٣- ٣١٨ با اندک تفاوتى.

٥٤ -**منابع شيعه:**

شرح الأخبار: ج٣ص١٥١و لمّا عرض عليهم الحسين عليه السّلام ما عرضه، و بذل لهم ما بذله، و أبوا عليه، قال الحرّ لعمربن سعد: إنّه و الله لو سألنا مثل الّذي سألنا الحسين التّرك و الدّيلم لما وسعنا قتالهم، فاقبلوا ذلك منه. قال عمر: و ما كنت بالّذي أقبله دون أمر الأمير- يعني عبيد الله بن زياد-. [قال: و كتب بذلك إليه. فقال: الآن لمّا علقته أيدينا ندعه، لا و الله إلّا أن يأتي على حكمي، و أنفّذ فيه ما رأيته. فكتب بذلك إليهما]. فأمّا الحرّ بن يزيد، فضرب وجه فرسه حتّى دخل في أصحاب الحسين عليه السّلام، و صار في جملته. و الإرشاد: ج٢ ص١٠٢...فأقبلوا يزحفون نحوه، فلمّا رأى الحرّ بن يزيد أنّ القوم قد صمّموا على قتال الحسين عليه السّلام قال لعمر بن سعد: أي عمر! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله! قتالا شديداً أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أفما لكم فيما عرضه عليكم رضى؟ قال عمر: أما لو كان الأمر إليّ لفعلت، و لكن أميرك قد أبى. فأقبل الحرّ حتّى وقف من النّاس موقفا... فأخذ يدنو من الحسين قليلاً قليلاً، فقال له المهاجر بن أوس: ما تريد يا ابن يزيد؟ تريد أن تحمل؟ فلم يجبه و أخذه مثل

الأفكل، و هي الرّعدة، فقال له المهاجر: إنّ أمرك لمريب، و الله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل هذا، و لو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة، ما عدوتك؟ فما هذا الّذي أرى منك؟ فقال له الحرّ: إنّي و الله أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، فو الله لا أختار على الجنّة شيئا، و لوقطّعت، و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه و لحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، و لايبلغون منك هذا المنزلة، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الّذي ركبت، فإنّي تائب إلى الله ممّا صنعت، فترى لي من ذلك توبة؟ فقال له الحسين عليه السّلام: نعم يتوب الله عليك، فانزل. قال: فأنا لك فارساً خير منّي راجلاً أقاتلهم لك على فرسي ساعة، و إلى النّزول آخر ما يصير أمري. فقال له الحسين عليه السّلام: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٠ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٢٥٤ و الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩١ و إعلام الورى: ص٢٤٢.

روضة الواعظين: ص١٥٨...فضرب الحرّ فرسه، فلحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع و جعجعت بك في هذا المكان، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الّذي ركبت، و إنّي تائب إلى الله عزّوجلّ ممّا صنعت، فترى ذلك توبة؟ فقال له الحسين: يتوب الله عليك.

مناقب آل أبي طالب عليهم‌السّلام: ج٤ ص٩٩ ...فحرّك الحرّ دابّته حتّى استأمن إلى الحسين و قال له: بأبي أنت و أمّي! ما ظننت أنّ الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، فأمّا الآن [فإنّي] جئتك تائبا، و مواسيا لك حتّى أموت بين يديك. أترى إلى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفر لك. و مثير الأحزان: ص٣٠...فلمّا رأى الحرّ بن يزيد إقبال عمر بن سعد على الحسين عليه السّلام قال: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله! قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. فتنحّى، حتّى وقف من النّاس موقفا، و معه قرّة بن قيس،

فقال له المهاجر بن أوس: يا ابن يزيد! لوقيل لي من أشجع أهل الكوفة؟ ما عدوتك، و إنّي لمرتاب بك. فقال: إنّي خيّرت نفسي بين الجنّة و النّار، و إنّي لا أختار على الجنّة شيئا. ... و أخذ يدنو قليلا، فقال له المهاجربن أوس: تريد أن تحمل؟ فسكت، فأخذته الرّعدة، ثمّ لحق بالحسين عليه السّلام و قال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك إلى هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يبلغون منك هذه المنزلة، فهل لي توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك. از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٥ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٢٥٨ و الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩٢ و نفس المهموم: ص٢٥٦.

اللّهوف: ص١٠٢ قال الرّاوي: ثمّ صاح عليه السّلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّبن يزيد قد أقبل إلى عمربن سعد، فقال: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله قتالا أيسره أن تطير الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: فمضى الحرّ، و وقف موقفا من أصحابه، و أخذه مثل الأفكل. فقال له المهاجربن أوس: و الله إنّ أمرك لمريب، و لو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك، فما هذا الّذي أرى منك؟ فقال: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، فوالله لا أختار على الجنّة شيئا، و لوقطّعت و أحرقت. و أسرار الشّهادة: ص٢٧٧ ...فاعلم إنّي رأيت كيفيّة شهادة جمع من الأصحاب في النّسخة الّتي كانت تنسب إلى شهاب الدّين العامليّ هكذا، و هو أنّه: لمّا رأى الحرّبن يزيد الرّياحيّ القوم و قد صمّموا على حرب الحسين عليه السّلام. فقال الحرّلابن سعد لعنه الله تعالى: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ فقال: إي و الله قتالا أيسره أن تطيح فيه الأيدي، و تسقط الرّؤوس. قال: فما لكم فيما عرضه عليكم رضا؟ فقال ابن سعد لعنه الله تعالى: لوكان الأمرلي لفعلت، و لكن ابن زياد لعنه الله تعالى أبى عن ذلك... قال: و صار يتنحّى قليلا، فقال مهاجربن أوس: إنّ أمرك يا حرّلمريب، و الله إنّي لا أعلم أنّ في فرسان الكوفة أشجع منك، فما هذا الّذي أرى منك؟ فقال: إنّي مخيّرنفسي بين الجنّة و النّار، فوالله ما أختار النّار على الجنّة. ثمّ ضرب فرسه و أتى إلى الحسين عليه السّلام، فقال:

جعلت فداك يا مولاي! أنا صاحبك الّذي منعتك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و ما ظننت أنّ القوم يصنعون معك ما بلغوا، و يعرضون عمّا عرضته، و قد جئتك تائبا، فهل يا مولاي لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: نعم، فانزل يا حرّ إليهم. فقال: يا مولاي! إنّي أريد أن أقاتلهم، و في عاقبة أمري أصير على النّزول. فقال له الحسين عليه السّلام: افعل ما بدا لك.

منابع عامّه:

أنساب الأشراف: ج٣ ص١٧٣ و كان ابن زياد ممّن بعث إليه الحرّ بن يزيد الحنظليّ، فقال: ألا تقبلون ما يسألكم من إتيان يزيد؟ فو الله لو سألكم هذا التّرك و الدّيلم، ما كان ينبغي أن تمنعوهم إيّاه. فضرب الحرّ وجه فرسه، و صار مع الحسين، فلمّا دنا منه، سلّم عليه و على أصحابه. و أنساب الأشراف: ج٣ ص١٨٩و قال الحرّ بن يزيد اليربوعيّ- و هو الّذي كان يساير الحسين و يواقفه-: و الله لا أختار النّار على الجنّة. ثمّ ضرب بفرسه، و صار إلى الحسين. و أنساب الأشراف: ج٣ ص٢٢٥و كان فيمن بعث [عبيد الله] إليه [إلى الحسين عليه السّلام] الحرّ بن يزيد الحنظليّ، فقال لهم: يا قوم! لوسألتكم هذا التّرك و الدّيلم ما حلّ لكم أن تمتنعوا منه. فأبوا إلّا أن يحملوه على حكم ابن زياد، فركب، و صار مع الحسين. و الأخبار الطّوال: ص٢٥٤و انحاز الحرّ بن يزيد، الّذي كان جعجع بالحسين إلى الحسين، فقال له: قد كان منّي الّذي كان، و قد أتيتك مواسيا لك بنفسي، أفترى ذلك لي توبة ممّا كان منّي؟ قال الحسين: نعم، إنّها لك توبة، فابشر، فأنت الحرّ في الدّنيا و أنت الحرّ في الآخرة إن شاء الله. و مقتل الحسين عليه السّلام، ابن سعد: ص٧٢ فأقبل الحرّ بن زيد- أحد بني رياح من يربوع- على عمر بن سعد فقال: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: نعم. قال: أما لكم في واحدة من هذه الخصال الّتي عرض رضى؟ قال: لو كان الأمر إليّ فعلت. فقال: سبحان الله، ما أعظم هذا! أن يعرض ابن بنت رسول الله صلّى‌الله‌عليه(وآله)وسلّم عليكم ما يعرض. فتأبونه! ثمّ مال إلى الحسين. و تاريخ الطبري: ج٥

ص٣٩٢و كان فيمن بعث إليه الحرّبن يزيد الحنظليّ، ثمّ النّهشليّ على خيل، فلمّا سمع ما يقول الحسين، قال لهم: ألا تقبلون من هؤلاء ما يعرضون عليكم؟ و الله لو سألكم هذا التّرك و الدّيلم، ما حلّ لكم أن تردّوه! فأبوا إلّا على حكم ابن زياد. فصرف الحرّوجه فرسه، و انطلق إلى الحسين و أصحابه، فظنّوا أنّه إنّما جاء ليقاتلهم، فلمّا دنا منهم قلب ترسه، و سلّم عليهم. از او: البداية و النّهاية: ج٨ ص١٧٠.

تاريخ الطبري: ج٥ ص٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ثمّ إنّ الحرّبن يزيد لمّا زحف عمربن سعد، قال له: أصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أفما لكم في واحدة من الخصال الّتي عرض عليكم رضا؟ قال عمربن سعد: أما و الله لو كان الأمرإليّ، لفعلت، و لكنّ أميرك قد أبى ذلك... قال: فأخذ يدنو من حسين قليلا قليلا، فقال له رجل من قومه يقال له: المهاجربن أوس: ما تريد يا ابن يزيد؟ أتريد أن تحمل؟ فسكت، و أخذه مثل العرواء، فقال له: يا ابن يزيد!، و الله إنّ أمرك لمريب، و الله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل شيء أراه الآن، و لو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة رجلا ما عدوتك، فما هذا الّذي أرى منك؟ قال: إنّي و الله أخيّرنفسي بين الجنّة و النّار، و والله لا أختار على الجنّة شيئا و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه السّلام، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الّذي لا إله إلّا هو ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم أبدا، و لا يبلغون منك هذه المنزلة؛ فقلت في نفسي: لأبالي أن أطيع القوم فيبعض أمرهم، و لا يرون أنّي خرجت من طاعتهم، و أمّا هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال الّتي يعرض عليهم، و و الله لو ظننت أنّهم لا يقبلونها منك ما ركبتها منك؛ و إنّي قد جئتك تائبا ممّا كان منّي إلى ربّي، و مواسيا لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفرلك؛ ما اسمك؟ قال: أنا الحرّبن

يزيد. قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ إن شاء الله في الدّنيا و الآخرة؛ انزل. قال: أنا لك فارسا خير منّي راجلا، أقاتلهم على فرسي ساعة، و إلى النّزول ما يصير آخر أمري. قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. از او:نفس المهموم: ص٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه السّلام، المقرّم: ص٢٩٠. ر.ک. معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤.

الفصول المهمّة، ابن الصّبّاغ: ص١٩٢...فعند ذلك صاح الحسين عليه السّلام: أما من ذابّ يذبّ عن حريم رسول الله صلّى الله عليه و اله؟ و إذا بالحرّ بن يزيد الرّياحيّ الّذي تقدّم ذكره الّذي كان خرج إلى الحسين أوّلاً من جهة ابن زياد قد خرج من عسكر عمر بن سعد راكبا على فرسه، و قال: يا ابن رسول الله! أنا كنت أوّل من خرج عليك عينا، و لم أظنّ أنّ الأمر يصل إلى هذه الحال، و أنا الآن من حزبك و أنصارك، أقاتل بين يديك حتّى أقتل، أرجو بذلك شفاعة جدّك. از او: نور الأبصار، الشّبلنجي: ص٢٦٢.

مرآة الجنان: ج١ ص١٣٣ و قيل: إنّ ابن زياد كان قد بعث على الجيش أميراً و هو الحارث بن يزيد التّميميّ، فلمّا حقّت له الحقايق و رأى الأمر يؤول إلى ما آل، تاب و انحاز إلى فئة الحسين. منهم: الحرّ بن يزيد أمير مقدمة جيش ابن زياد، فاعتذر إلى الحسين ممّا كان منهم، قال: و لو أعلم أنّهم على هذه النّيّة، لسرت معك إلى يزيد. فقبل منه الحسين.

البداية و النّهاية: ج٨ ص١٧٩ و قال الحرّ بن يزيد لعمر بن سعد: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. و كان الحرّ من أشجع أهل الكوفة، فلامه بعض أصحابه على الذّهاب إلى الحسين، فقال له: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و و الله لا أختار على الجنّة غيرها، و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بالحسين، فاعتذر إليه بما تقدّم. و مطالب السّؤول: ص٧٦...فعند ذلك ضرب الحسين بيده على لحيته، و صاح: أما مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله صلّى الله عليه و اله؟ و إذا بالحرّ بن يزيد الرّياحيّ الّذي تقدّم ذكره، قد أقبل على فرسه إليه، و قال: يا ابن

رسول الله! إنّي كنت أوّل من خرج عليك، و أنا الآن في حزبك، فمرني لأكون أوّل مقتول في نصرتك، لعلّي أنال شفاعة جدّك غداً. از او: كشف الغمّة: ج٢ ص٥٠.

مقتل الحسين عليه‌السّلام، الخوارزمي: ج٢ ص٩...ثمّ صاح عليه السّلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله تعالى؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ فلمّا سمع الحرّ بن يزيد هذا الكلام... أتى إلى عمر بن سعد، فقال له: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله! قتالا شديدا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. فقال: أما لكم في واحدة من الخصال الّتي عرض عليكم رضى؟ فقال: و الله لو كان الأمر إليّ، لفعلت، و لكن أميرك قد أبى ذلك. فأقبل الحرّ حتّى وقف عن النّاس جانبا...فأخذ يدنو قليلا قليلا. فقال له رجل من قومه: يا أبا يزيد! إنّ أمرك لمريب، فما الّذي تريد؟ قال: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و و الله لا أختار على الجنّة شيئا و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التّركيّ، فقال: يا ابن رسول الله، جعلني الله فداك، إنّي صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الّذي لإله إلّا هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، و لا يبلغون بك هذه المنزلة، و إنّي لو سوّلت لي نفسي أنّهم يقتلونك، ما ركبت هذا منك، و إنّي قد جئتك تائبا إلى ربّي ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم! يتوب الله عليك، و يغفر لك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ. قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ في الدّنيا و الآخرة؛ انزل. فقال: أنا لك فارسا خير منّي لك راجلا، أقاتلهم على فرسي ساعة، و إلى النّزول ما يصير أمري. ثمّ قال: يابن رسول الله! كنت أوّل خارج عليك، فأذن لي أن أكون أوّل قتيل بين يديك؟ فلعلّي أن أكون ممّن يصافح جدّك محمّدا غدا في القيامة. فقال له الحسين عليه السّلام: إن شئت فأنت ممّن تاب الله عليه، و هو التّوّاب الرّحيم. و تجارب الأمم: ج٢ ص٧٠...فحرّك الحرّ دابّته، حتّى استأمن إلى الحسين، و قال له: بأبي أنت و أمّي، ما ظننت الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، و ظننت أنّهم سيقبلون منك إحدى الخصال الّتي عرضتها

عليهم، فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمورهم، و أمّا الآن فإنّي جئت تائبا، و مواسيا لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أترى لي ذلك توبة؟ قال: نعم. يتوب الله عليك و يغفر لك. انزل! قال: أنا فارسا خيرلك منّي راجلا؛ أقاتلهم على فرسي ساعة، و إلى النّزول ما يصيرآخر أمري. و الفتوح، ابن أعثم الكوفيّ: ج ٥ ص١٨٤ قال: ثمّ صاح الحسين: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّ بن يزيد الرّياحيّ قد أقبل يركض فرسه، حتّى وقف بين يدي الحسين رضى الله عنه، فقال: يا ابن بنت رسول الله! كنت أوّل من خرج عليك، أفتأذن لي أن أكون أوّل مقتول بين يديك؟ لعلّي أبلغ بذلك درجة الشّهداء، فألحق بجدّك صلّى الله عليه و سلّم. فقال الحسين: يا أخي! إن تبت، كنت ممّن تاب الله عليهم، إنّ الله هوالتّواب الرّحيم. و الكامل في التاريخ: ج٣ ص٢٨٨...و لمّا زحف عمرنحوالحسين، أتاه الحرّبن يزيد، فقال له: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال له: إي، إي و الله! قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أفما لكم في واحدة من الخصال الّتي عرض عليكم رضا؟ فقال عمربن سعد: و الله لوكان الأمرإليّ، لفعلت، و لكنّ أميرك قد أبى ذلك، فأقبل يدنو نحوالحسين قليلا قليلا، و أخذته رعدة، فقال له رجل من قومه يقال له: المهاجربن أوس: و الله إنّ أمرك لمريب! و الله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل ما أراه الآن! و لو قيل: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك. فقال له: إنّي و الله أخيّرنفسي بين الجنّة و النّار، و لا أختارعلى الجنّة شيئا، و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بالحسين، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و و الله ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك، ما عرضت عليهم أبدا، و لايبلغون منك هذه المنزلة أبداً! فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، و لا يرون أنّي خرجت من طاعتهم، و أمّا هم فيقبلون بعض ما تدعوهم إليه و و الله لوظننت أنّهم لا يقبلونها منك، ما ركبتها منك. و إنّي قد جئتك تائبا ممّا كان منّي إلى ربّي، مواسيا لك بنفسي حتّى أموت بين

يديك، أفترى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفرلك. و مانند آن: نهاية الإرب: ج٢٠ ص٤٤٤.

٥٥ - روضة الشّهداء: ص٣٢٣...على الصّباح روان شد و چون آفتاب به وسط السماء رسيد لشكر حرّ را ديد، كه در آن صحرا فرود آمده بودند و در سايه‌هاى اسبان خود نشسته، چون سياهى سپاه امام حسين را ديدند، سوار شده در پيش راه ايشان صف كشيدند. امام حسين كس فرستاد، كه مهترآن سپاه كيست؟ حرّبن يزيد پيش آمد و نام و نسب خود بگفت، امام حسين فرمود كه: «يا حرّ! أ لنا أم علينا»، بيارى ما آمده‌اى يا به حرب ما؟ حرّ گفت: كه به حرب شما. امام حسين فرمود: كه «لا حول و لا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم» آنگه گفت، اى حر چه خيال دارى؟ گفت مرا پسرزياد فرستاده كه تو را رها نكنم كه بازگردى و نگذارم كه به طرف ديگربيرون روى، بلكه ملازم تو باشم تا دروازه كوفه، آن حضرت بازنگريست وقت نماز پيشين بود، گفت: اى حرّوقت نماز است فرود آى و تو با قوم خود نمازگزار و من با قوم خود نماز گزاريم حرّ گفت يا بن رسول الله! تو فراپيش شو تا هردو لشكردر پى تو نماز گزاريم. كه تو پيشواى زمانى و امام اهل جهانى. و مضمون اين بيت را ادا كرد. من و اقتدا با تو در هر نمازى همين است تا زنده‌ام نيّت من به محراب ابرويت ار، رو نيارم كجا در پذيرد، خدا طاعت من. امام حسين او را دعا گفت: و فرود آمده، نماز پيشين بگزارد پس برخاست و برشمشيرخود تكيه فرموده خطبه‌اى فصيحانه ادا كرد و گفت ايّها الناس! من روى به دين صوب نياوردم و عزيمت اين جانب نكردم، تا رسولان شما متعاقب بيامدند و نامه‌هاى شما پى‌درپى رسيد، كه به سرعت هرچه تمام‌تر متوجّه ديار ما شو، كه امامى نداريم كه اقتدا به وى كنيم اگرتو در ميان ما باشى، مهمّات دنيا و آخرت ما انتظام پذيرد. و من به سخن شما آمدم اگربرعهود و مواثيق خود راسخيد به تجديد آن پردازيد، تا من از سر اطمينان قدم در شهر شما نهم، و اگر از مبايعت و متابعت من پشيمانيد، عنان مراجعت برتافته به هر جانب كه خواهم بروم. حرّ گفت اى امام حسين!

سوگند به خدا که من از این مکتوبات خبر ندارم. امام فرمود، که جمعی در لشکر تواند که نامه‌های ایشان با من است، پس فرمود، که آن مکاتیب را آوردند و چون خوانده شد بعضی از آن مردم سر در پیش انداختند و خجل زده و منفعل شده و خاموش گشتند. پس امام حسین برخاست و نماز دیگر نیز به جماعت کرد که ناگاه شترسواری در رسید و نزد حرّ آمده، مکتوب ابن زیاد به وی داد. مضمون آنکه در هر موضع که این مکتوب به تو رسد امام حسین را در آنجا موقوف دار و او را در منزلی که از آب و گیاه دور باشد فرود آر. حرّ نامه را مطالعه کرد و به امام حسین داد که بنگر که اینك: پسر زیاد چه مبالغه دارد، در گرفتن تو، و من حیرانم که اگر چنین نکنم از پسر زیاد می‌ترسم و اگر مباشر حرب شوم از خدا و رسول شرم می‌دارم. پس پنهان از سپاه خود گفت یا بن رسول الله دست حربریده باد اگر بر تو تیغ کشد و دیده‌اش برکنده باشد اگر به خیانت در تو نگرد. و من در این راه که می‌آمدم به هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم، الّا که آوازی از ایشان به گوش من می‌رسید و مرا به بهشت بشارت می‌دادند و من با خود می‌گفتم ویلك وای بر تو به حرب پسر رسول خدا می‌روی این چه بشارت است؟ اکنون مخالفان با من همراهند و به ضرورت مرا با تو می‌باید بود اگر به بهانه آنکه حرم همراهست دورتر فرود آئید و چون مردم به خواب روند برخیزید و راه بگردانید و از هر طرف که خواهید بروید و چون روز شود و مردم من بیدار گردند و معلوم شود که شما رفته‌اید، ما پاره‌ای در این بادیه به گردیم و رفتن شما را بهانه ساخته مراجعت نمائیم. امام حسین او را دعا گفت و سوار شده هر دو لشکر با یکدیگر می‌راندند تا دو دانگ از شب بگذشت، فرود آمدند و چون لشکر حرّ بخفتند و به خواب غفلت فرو رفتند امام حسین علیه السّلام برخاست و با مردم خود روی به راه نهادند. ... . و تذکرة الشهداء جلد۱ صفحه۲٤۰.

٥٦ - مثیر الأحزان: ص٤٤ ورویت باسنادي أنّه قال للحسین علیه‌السّلام: وجّهني عبید الله إلیك خرجت من القصر فنودیت من خلفي: «أَبْشِرْ یا حُرُّ بِخَیْرٍ». فالتفتّ فلم أر أحداً، فقلت: و

الله ما هذه بشارة و أنا أسير إلى الحسين عليه‌السّلام وما أحدّث نفسي باتّباعك. فقال عليه‌السّلام: «لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْراً وَ خَيْراً». ثمّ خرج إلى القتال فبرز إليه زيد بن سفيان فقتله الحرّ، ثمّ بعث عمربن سعد بعض الرماة فعقرفرس الحرّ، فكان يقاتل ويقول: إن تعقروني فأنا ابن الحرّ* أشجع من ذي لبدٍ هزبر. فلم يزل يقاتل إلى أن قتل رحمه الله. از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٥ ب٣٧ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٢٥٨ و سفينة البحار: ج٢ ص١٤٧.

٥٧ - تسلية المجالس: ج٢ ص٢٧٩ و كان الحرّ حين أمره عبيد الله بن زياد بالمسير الى حرب الحسين عليه‌السّلام و خرج من منزله نودي ثلاث مرّات: يا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ، فالتفت فلم ير أحداً.

٥٨ - أسرار الشّهادة: ج٢ ص٢٧٧.

٥٩ - جوهر الثمين، الشيخ حسين بن عليّ البغداديّ الّذي ألفّه في سنة ألف وتسعة عشر- روى فيه، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال: سمعت أبي يقول: لمّا التقى الحسين عليه السّلام و عمربن سعد، و قامت الحرب ... ثمّ قال الحرّ للحسين عليه السّلام: يا مولاي! لمّا خرجت من الكوفة، عقد لي ابن زياد رايات و أمرني على الف فارس، و إذا أنا بمناد من خلفي و هو يقول: أبشر بالجنّة، فقلت في نفسي: هذا الشّيطان يهتف لي أبشر بالجنّة و أنا سائر إلى حرب ابن بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله. فقال الحسين عليه السّلام: «هٰذا هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلامُ أُمِرَ أَنْ يُبَشِّرَكَ بِالْجَنَّةِ».

٦٠ - شرح الأخبار: ج٣ ص١٤٨.

٦١ - مروج الذّهب: ج٣ ص٧٠ فلمّا بلغ الحسين القادسيّة لقيه الحرّ بن يزيد التّميميّ، فقال له: أين تريد يا ابن رسول الله؟ قال: أُرِيدُ هٰذَا الْمِصْرَ. فعرّفه بقتل مسلم و ما كان من خبره، ثمّ قال: ارجع، فإنّي لم أدع خلفي خيراً أرجوه لك. فهمّ بالرّجوع، فقال له إخوة مسلم: و الله لا نرجع حتّى نصيب بثأرنا أو نقتل كلّنا. فقال الحسين: لا خَيْرَ فِي الْحَياةِ بَعْدَكُمْ. و تذكرة الخواصّ:

ص١٤٠ قال علماء السّير: و لم يزل الحسين قاصداً لكوفة، مجدّا في السّير، و لا علم له بما جرى على مسلم بن عقيل حتّى إذا كان بينه و بين القادسيّة ثلاثة أميال، تلقّاه الحرّ بن يزيد التّميميّ، فسلّم عليه و قال له: أين تريد يابن رسول الله؟ فقال: أُرِيدُ هٰذَا الْمِصْرَ. فقال له: ارجع، فو الله ما تركت لك خلفي خيراً ترجوه. و أخبره بقتل مسلم بن عقيل و هانئ ابن عروة، و قدوم ابن زياد الكوفة، و استعداده له، فهمّ بالرّجوع، و كان معه إخوة مسلم ابن عقيل، فقالوا: و الله لا نرجع حتّى نصيب بثأرنا أو نقتل. فقال: لا خَيْرَ فِي الْحَياةِ بَعْدَكُمْ. ثمّ سار. و الإصابة: ج٢ ص٧١ و تهذيب التهذيب: ج٢ ص٣٥٢ و الحدائق الورديّة: ج١ ص٢٠٠ و الكواكب الدّرّيّة: ص١٠٨ و... . ر.ک. الصّواعق المحرقة: ص١١٧.

و حبيب السّير: ج٢ ص٤٦ و بعد از آن‌که امام حسين رضى الله عنه از زرود نيز روان گشت، شخصى از طرف كوفه رسيد و خبر شهادت مسلم بن عقيل و هانى بن عروه را معروض گردانيد و جگرگوشه بتول از شنيدن آن واقعه ملول شده [بود]. بعضى از اصحاب گفتند: يابن رسول الله! تو را به خدا سوگند مى‌دهم كه بر خود و متعلّقان ترحم نماى و هم ازين منزل مراجعت فرماى كه ما در كوفه كسى را نمى‌دانيم كه به نصرت تو قيام نمايد. امّا بنى عقيل گفتند كه: ما را بعد از مسلم زندگانى به كار نيست و بازنمى‌گرديم تا همه كشته شويم. امام حسين رضى الله عنه فرمود: لا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هٰؤُلاءِ. و از آن‌جا نيز حركت فرموده.

٦٢ - الفتوح، ابن أعثم الكوفيّ: ج٥ ص٧٩ ... فقال الحر: أبا عبد الله! إني لم أومر بقتلك، و إنّما أمرت أن لا أفارقك أو أقدم بك على ابن زياد، و أنا و الله كاره إن سلبني الله بشيء من أمرك غير أني قد أخذت ببيعة القوم و خرجت إليك، و أنا أعلم أنه لا يوافي القيامة أحد من هذه الأمة إلا و هو يرجو شفاعة جدك محمد صلّى الله عليه و سلّم، و أنا خائف إن أنا قاتلتك أن أخسر الدنيا و الآخرة، و لكن أنا أبا عبد الله! لست أقدر الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، و لكن خذ عني هذا الطريق و امض حيث شئت حتى أكتب إلى ابن زياد أن هذا خالفني في الطريق فلم أقدر عليه،

و أنا أنشدك الله في نفسك، فقال الحسين: يا حر! كأنك تخبرني أني مقتول! فقال الحر: أبا عبد الله! نعم ما أشك في ذلك إلا أن ترجع من حيث جئت... . و مانند آن با اندک اختلافى مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج١ ص٣٣٢.

٦٣ - الكامل، ابن الأثير: ج٣ ص٢٨٠ و در تاريخ الطبرى و الإرشاد و... .

٦٤ - معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤، وسيلة الدارين: ص٢٧ في روضة الشّهداء، و رياض الشّهادة، و مهيّج الأحزان.

٦٥ - اللّهوف: ص١٠٢.

أسرار الشّهادة: ص٢٧٧ ... إنّي مخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، فوالله ما أختار النّار على الجنّة... .

منابع عامّه:

أنساب الأشراف: ج٣ ص١٨٩و قال الحرّ بن يزيد اليربوعيّ- و هو الّذي كان يساير الحسين و يواقفه-: و الله لا أختار النّار على الجنّة. ثمّ ضرب بفرسه، و صار إلى الحسين.

تاريخ طبرى: ج٥ ص٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ... إنّي و الله أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و والله لا أختار على الجنّة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه السّلام، ... . از او: نفس المهموم: ص٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه السّلام، المقرّم: ص٢٩٠. ر.ک. معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤.

البداية و النّهاية: ج٨ ص١٧٩ و كان الحرّ من أشجع أهل الكوفة، فلامه بعض أصحابه على الذّهاب إلى الحسين، فقال له: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و و الله لا أختار على الجنّة غيرها، و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بالحسين، ... . و مقتل الحسين عليه‌السّلام، الخوارزمي: ج٢ ص٩...: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و و الله لا أختار على الجنّة شيئا و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التّركيّ، ... . و الكامل في التاريخ: ج٣ ص٢٨٨... فأقبل يدنو نحو الحسين قليلاً قليلاً، و أخذته رعدة، فقال له

رجل من قومه يقال له: المهاجربن أوس: و الله إنّ أمرك لمريب! و الله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل ما أراه الآن! و لو قيل: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك. فقال له: إنّي و الله أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و لا أختار على الجنّة شيئا، و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بالحسين، ... . و مانند آن: نهاية الإرب: ج٢٠ ص٤٤٤ و تاريخ الطبري: ج٤ ص٣٢٥ و الكامل في التاريخ: ج٤ ص٦٤ و بحار الأنوار: ج٤٥ ص١١.

٦٦ - شرح شافية أبي فراس، ابن أمير الحاجّ: ص٣٥٩.

٦٧ - الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩١ از مقتل أبي مخنف. معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤ و رأيت في بعض الكتب القديمة بالأسانيد المعتبرة: أنّ الحرّ لمّا جاء إلى الحسين عليه السّلام، كان ولده بكير معه، و قال: كن على أثري. فأتى إلى الحسين عليه السّلام و اعتذر، و قال: هل من توبة؟ قال: نَعَمْ، يَتوبُ اللهُ عَلَيْكَ. ففرح، و قال الحسين عليه السّلام: من هذا الغلام؟ قال: سيّدي هذا ولدي، و هو يريد أن ينصرك. فقال: جَزاكُمُ اللهُ عَنّي خَيْراً. ثمّ قال عليه السّلام له: إنزل يا حرّ. قال: أنا لك فارسا خير منّي راجلا. ثمّ قال لولده: ابرز إلى القوم، بارك الله فيك، فإنّي في أثرك.

٦٨ - ناسخ التّواريخ سيّد الشّهداء عليه السّلام: ج٢ ص٢٥٣- ٢٥٦ و ٢٦١- ٢٦٢.

٦٩ - الإشتقاق: ص٢٢٢.

٧٠ - الأنوار النّعمانيّة: ج٣ ص٢٦٣ لقد حدّثني جماعة من الثّقات إنّ الشّاه إسماعيل لمّا ملك بغداد و أتى إلى مشهد الحسين عليه السّلام و سمع من بعض النّاس الطّعن على الحرّ، أتى إلى قبره و أمر بنبشه؛ فنبشوه فرأوه نائماً كهيئته لمّا قُتل؛ و رأوا على رأسه عصابة مشدوداً بها رأسه؛ فأراد الشّاه أخذ تلك العصابة لما نقل في كتب السّير و التّواريخ أنّ تلك العصابة هي دسمال الحسين عليه السّلام شدّ به رأس الحرّ لمّا اصيب في تلك الواقعة؛ و دفن على تلك الهيئة، فلمّا حلّوا تلك العصابة جرى الدّم من رأسه حتّى امتلأ منه القبر، فلمّا شدّوا عليه تلك العصابة انقطع الدّم، فلمّا حلّوها جرى الدّم، و كلّما أرادوا أن يعالجوا قطع الدّم بغير تلك العصابة لم يمكنهم، فتبيّن

لهم حسن حاله، فأمر، فبني على قبره بناء، و عيّن له خادماً يخدم قبره. از او: منتهى المقال: ج٢ ص٣٤٦ و ٣٤٧ چاپ سنگى و تنقيح المقال: ج١و٢ ص٢٦٠. ر.ک. نفس المهموم: ج٢ ص٢٧٤ و العيون العبرى: ص١١٩ و تحفة العالم: ج١ ص٣٠٧ و ٣٠٨.

٧١ - تذكرة الخواصّ: ص٢٢٦.

٧٢ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج١٨ ص١٧٢ از تذكرة خواصّ الأمّة: ٢٥٢.

٧٣ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج١٨ ص١٧٢ از تذكرة خواصّ الأمّة: ٢٥٢.

٧٤ - تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٢ و بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٤.

٧٥ - مقتل الحسين عليه السّلام، السّيّد عبد الرزّاق المقرّم: ص٣٠٢- ٣٠٣ ... و خرج من بعده الحرّ بن يزيد الرّياحيّ، و معه زهير بن القين يحمي ظهره. فكان إذا شدّ أحدهما و استلحم، شدّ الآخر و استنقذه، ففعلا ساعة، و إنّ فرس الحرّ لمضروب على أذنيه و حاجبيه، و الدماء تسيل منه، و هو يتمثّل بقول عنترة: ما زلت أرميهم بثغرة نحره* و لبانه حتّى تسربل بالدّم. فقال الحصين ليزيد بن سفيان: هذا الحرّ الّذي كنت تتمنّى قتله؟ قال: نعم. و خرج إليه يطلب المبارزة، فما أسرع أن قتله الحرّ، ثمّ رمى أيّوب بن مشرح الخيوانيّ فرس الحرّ بسهم، فعقره، و شبّ به الفرس، فوثب عنه كأنّه ليث و بيده السّيف، و جعل يقاتل راجلاً حتّى قتل نيّفاً و أربعين، ثمّ شدّت عليه الرّجّالة، فصرعته، و حمله أصحاب الحسين عليه السّلام، و وضعوه أمام الفسطاط الّذي يقاتلون دونه، و هكذا يؤتى بكلّ قتيل إلى هذا الفسطاط، و الحسين يقول: «قَتَلَةُ مِثْلُ قَتَلَةِ النَّبِيّينَ وَ آلِ النَّبِيّينَ». ثمّ التفت إلى الحرّ، و كان به رمق، فقال له و هو يمسح الدّم عنه: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ». ورثاه رجل من أصحاب الحسين، و قيل: عليّ بن الحسين، و قيل: إنّها من إنشاء الحسين خاصّة:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَني رِياحٍ* صَبورٌ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّماحِ

وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نادىٰ حُسَيْنا* وَ جادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ.

و بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٤، و القول السّديد: ص١٤٦.

و اللّهوف على قتلى الطّفوف: ص١٠٢-١٠٤ قال الرّاوي: ثمّ صاح عليه السّلام: «أَ ما مِنْ مُغيثٍ يُغيثُنا لِوَجْهِ اللهِ؟! أَ ما مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ؟!». قال: فإذا الحرّ بن يزيد قد أقبل إلى عمر بن سعد، فقال: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله قتالاً أيسره أن تطير الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: فمضى الحرّ، و وقف موقفاً من أصحابه، و أخذه مثل الأفكل. فقال له المهاجر بن أوس: و الله إنّ أمرك لمريب، و لو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك، فما هذا الّذي أرى منك؟ فقال: و الله إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، فو الله لا أختار على الجنّة شيئاً، و لو قطّعت و أحرقت. ثمّ ضرب فرسه قاصداً إلى الحسين عليه السّلام، و يده على رأسه، و هو يقول: اللّهمّ إليك أنبت، فتب عليّ، فقد أرعبت قلوب أوليائك، و أولاد بنت نبيّك. و قال للحسين عليه السّلام: جعلت فداك! أنا صاحبك الّذي حبسك عن الرّجوع، و جعجع بك، و ما ظننت أنّ القوم يبلغون منك ما أرى، و أنا تائب إلى الله تعالى، فهل ترى لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: نَعَمْ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْكَ فَانْزِلْ. فقال: أنا لك فارساً خير منّي لك راجلاً، و إلى النّزول يصير آخر أمري. ثمّ قال: فإذا كنت أوّل من خرج عليك، فأذن لي أن أكون أوّل قتيل بين يديك، لعلّي أكون ممّن يصافح جدّك محمّداً صلّى الله عليه و آله غداً في القيامة. قال جامع الكتاب رحمه الله: إنّما أراد أوّل قتيل من الآن، لأنّ جماعة قتلوا قبله كما ورد. فأذن له فجعل يقاتل أحسن قتال حتّى قتل جماعة من شجعان و أبطال ثمّ استشهد فحمل إلى الحسين عليه السّلام فجعل يمسح التّراب عن وجهه و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ». از او: الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩٢ و تظلّم الزّهراء عليها السّلام: ص١٨٥- ١٨٦. و مانند آن: معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤.

و تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٠و ٢٨١. از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٣ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٣٦٥. و الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ص١٦٠ و روضة الواعظين: ... و إبصار العين: ص٢٢٥.

لواعج الأشجان، سيّد محسن الأمين: ص١١١ ثمّ حمل، و قال: أضرب في أعناقكم بالسيف* عن خيرمن حلّ منى و الخيف. ثمّ حملت الرّجّالة على الحرّو تكاثروا عليه، فاشترك في قتله أيّوب بن مسرح و رجل آخر من خرسان أهل الكوفة، فاحتمله أصحاب الحسين حتّى وضعوه بين يدي الحسين و به رمق فجعل يمسح التّراب عن وجهه، و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ». و في رواية أنّه أتاه الحسين عليه السّلام ودمه يشخب فقال: «بَخٍّ بَخٍّ لَكَ يا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّكَما سُمّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ».

تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٢: ثمّ استشهد رضوان الله عليه، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السّلام ثمّ وضعوه بين يديه فجعل عليه السّلام يمسح وجهه و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ، كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّفِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي‌الْآخِرَةِ ... ».

الفتوح، ابن أعثم الكوفيّ: ج٥ ص١٨٥ ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل رحمه الله! فاحتمله أصحاب الحسين رضى الله عنه، حتّى وضعوه بين يديه، و فيه رمق، فجعل يمسح وجهه الحسين، و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ! كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرّاً، وَ أَنْتَ الْحُرُّفِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ». و تذكرة الخواصّ: ص٢٢٦ لمّا نادى الحسين: ياشبث بن ربعي، و يا حجّار بن أبجر، و ياقيس بن الأشعث، و يا يزيد بن الحرث، و يا فلان، ويا فلان ألم تكتبوا إليّ؟ فقالوا ما ندري، ما تقول؟ و كان الحرّ بن يزيد اليربوعيّ الرياحيّ من ساداتهم، فقال له: بلى و الله لقد كاتبناك و نحن الّذين قدّمناك فأبعد الله الباطل و أهله، و الله لا اختار الدّنيا على الآخرة، ثمّ ضرب رأس فرسه و دخل في عسكر الحسين عليه السّلام فقال له الحسين عليه السّلام: «أَهْلاً بِكَ وَ سَهْلاً، أَنْتَ وَ اللهِ الْحُرُّفِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ».

لواعج الأشجان، سيّد محسن الأمين: ص١١١ ثمّ حمل، و قال: أضرب في أعناقكم بالسيف* عن خيرمن حلّ منى و الخيف. ثمّ حملت الرّجّالة على الحرّو تكاثروا عليه، فاشترك في قتله أيّوب بن مسرح و رجل آخر من خرسان أهل الكوفة، فاحتمله أصحاب الحسين حتّى وضعوه بين يدي

الحسين و به رمق فجعل يمسح التّراب عن وجهه، و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ». و في رواية أنّه أتاه الحسين عليه السّلام و دمه يشخب فقال: «بَخٍّ بَخٍّ لَكَ يا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَما سُمّيتَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ».

تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٢: ثمّ استشهد رضوان الله عليه، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السّلام ثمّ وضعوه بين يديه فجعل عليه السّلام يمسح وجهه و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ، كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ ... ».

الفتوح، ابن أعثم الكوفيّ: ج٥ ص١٨٥ ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل رحمه الله! فاحتمله أصحاب الحسين رضى الله عنه، حتّى وضعوه بين يديه، و فيه رمق، فجعل يمسح وجهه الحسين، و يقول: «أَنْتَ الْحُرُّ! كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرّاً، وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ». و تذكرةالخواصّ: ص٢٢٦لمّا نادى الحسين: ياشبث بن ربعي و يا حجّار بن أبجر، و يا قيس بن الأشعث، و يا يزيد بن الحرث، و يا فلان، ويا فلان ألم تكتبوا إليّ؟ فقالوا ما ندري، ما تقول؟ و كان الحرّ بن يزيد اليربوعيّ الرياحيّ من ساداتهم، فقال له: بلى و الله لقد كاتبناك و نحن الّذين قدّمناك فأبعد الله الباطل و أهله، و الله لا أختار الدّنيا على الآخرة، ثمّ ضرب رأس فرسه و دخل في عسكرالحسين عليه السّلام فقال له الحسين عليه السّلام: «أَهْلاً بِكَ وَ سَهْلاً، أَنْتَ وَ اللهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ». ثمّ ناداهم الحرّ: ويحكم لا أمّ لكم أنتم الّذين قدّمتموه فلمّا أتاكم أسلمتموه، فصار كالأسير، و منعتموه و أهله الماء الجاري الّذي تشرب منه اليهود و النّصارى و المجوس، ويمرغ فيه خنازيرالسّواد، بئسما خلّفتم محمّداً صلّى الله عليه و آله في أهله و ذرّيّته. و إذا لم تنصروه و تفوا له بما حلفتم عليه، فدعوه يمضي حيث شاء من بلاد الله، أمّا أنتم بالله مؤمنون، و بنبوّة جدّه محمّد صلّى الله عليه و آله مصدّقون، و بالميعاد موقنون. ثمّ حمل و قال: أضرب في أعراضكم بالسّيف* عن خيرمن حلّ منى و الخيف. و قتل منهم جماعة، ثمّ تكاثروا عليه من كلّ جانب فقتلوه رضوان الله عليه. و مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزميّ: ج٢ ص٧-١٤ ح٩- و بهذا

الإسناد (و أخبرنا الشيخ الإمام الزاهد، سيف الدين أبو جعفر محمّد بن عمر الجمحي- كتابة-، أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسين زيد بن الحسن بن علي البيهقي، أخبرنا السيد الإمام النقيب علي بن محمد بن جعفر الحسني الأسترآبادي، حدّثنا السيد الإمام نقيب النقباء زين الإسلام أبو جعفر محمد ابن جعفر بن علي الحسيني) ، عن السيد أبي طالب هذا (يحيى بن الحسين ابن هارون بن الحسين بن محمد بن هارون بن محمّد بن القاسم بن الحسين ابن زيد بن علي بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام)، أخبرني أبي، أخبرني حمزة بن القاسم العلوي، حدثني بكر بن عبد الله بن حبيب، حدثني تميم ابن بهلول الضبي أبو محمد، أخبرني عبد الله بن الحسين بن تميم، حدثني محمد بن زكريا، حدثني محمد بن عبد الرحمن بن القاسم التيمي، حدّثني عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن بن الحسن، عن أبيه، عن جدّه، عن عبد الله بن الحسن، قال: لمّا عبّأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسين عليه السّلام، و رتّبهم في مراتبهم، و أقام الرّايات في مواضعها، و عبّأ الحسين أصحابه في الميمنة و الميسرة، فأحاطوا بالحسين من كلّ جانب حتّى جعلوه في مثل الحلقة، خرج الحسين من أصحابه حتّى أتى النّاس فاستنصتهم، فأبوا أن ينصتوا، فقال لهم: ويلكم، ما عليكم أن تنصتوا إليّ، فتسمعوا قولي، و إنّما أدعوكم إلى سبيل الرشاد،... قال أبو مخنف: ... ثمّ صاح عليه السّلام: أ ما من مغيث يغيثنا لوجه الله تعالى؟ أ ما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ فلمّا سمع الحرّ بن يزيد هذا الكلام، اضطرب قلبه، و دمعت عيناه، فخرج باكياً متضرّعاً، مع غلام له تركيّ، و كان كيفيّة انتقاله الى الحسين، أنّه لمّا سمع هذا الكلام من الحسين أتى إلى عمر بن سعد، فقال له: أ مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي و الله! قتالاً شديداً أيسره أن تسقط الرءوس، و تطيح الأيدي، فقال: أ ما لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضىً؟ فقال: و الله، لو كان الأمر إليّ لفعلت، و لكن أميرك قد أبى ذلك. فأقبل الحرّ حتّى وقف عن النّاس جانباً و معه رجل من قومه، يقال له: قرّة بن قيس، فقال له: يا قرّة! هل سقيت فرسك اليوم ماءً؟ قال: لا. قال: أ ما تريد أن تسقيه؟ قال قرّة: فظننت، و الله، أنّه

يريد أن يتنحّى فلا يشهد القتال، و يكره أن أراه يصنع ذلك مخافة أن أرفع عليه، فقلت له: لم أسقيه و أنا منطلق فأسقيه. قال: فاعتزلت ذلك المكان الذي كان فيه و الله لو أطلعني على الذي يريد لخرجت معه إلى الحسين، فأخذ يدنو قليلاً قليلاً، فقال له رجل من قومه: يا أبا يزيد! إنّ أمرك لمريب، فما الذي تريد؟ قال: و الله، إنّي أخيّر نفسي بين الجنّة و النار، و و الله، لا أختار على الجنّة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التركيّ، فقال: يا ابن رسول الله! جعلني الله فداك، إنّي صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الذي لا إله إلّا هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، و لا يبلغون بك هذه المنزلة، و إنّي لو سوّلت لي نفسي أنّهم يقتلونك ما ركبت هذا منك، و إنّي قد جئتك تائبًا إلى ربّي ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: «نَعَمْ! يَتوبُ اللهُ عَلَيْكَ، وَ يَغْفِرُ لَكَ، مَا اسْمُكَ؟» قال: أنا الحرّ. قال: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ أُمُّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنيا وَ الْآخِرَةِ؛ انْزِلْ». فقال: أنا لك فارساً خير منّي لك راجلاً، أقاتلهم على فرسي ساعةً، و إلى النّزول ما يصير أمري. ثمّ قال: يا ابن رسول الله! كنت أوّل خارج عليك، فأذن لي أن أكون أوّل قتيل بين يديك؟ فلعلّي أن أكون ممّن يصافح جدّك محمّداً غداً في القيامة. فقال له الحسين عليه السّلام: «إِنْ شِئْتَ، فَأَنْتَ مِمَّنْ تابَ اللهُ عَلَيْهِ، وَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحيمُ». فكان أوّل من تقدّم إلى براز القوم، الحرّ بن يزيد الرياحي، فأنشد في برازه:

إنّي أنا الحرّ و مأوى الضيف * أضرب في أعناقكم بالسّيف

عن خير من حلّ بوادي الخيف * أضربكم و لا أرى من حيف

و روي: أنّ الحرّ لمّا لحق بالحسين عليه السّلام، قال رجل من بني تميم، يقال له يزيد بن سفيان: أما و الله، لو لقيت الحرّ حين خرج لأتبعته السّنان، فبينا هو يقاتل، و إنّ فرسه لمضروب على اذنيه و حاجبه، و إنّ الدماء لتسيل، إذ قال الحصين بن نمير: يا يزيد! هذا الحرّ الذي كنت تتمنّاه، فهل لك به؟ قال: نعم، و خرج إليه، فما لبث الحرّ أن قتله و قتل أربعين فارساً و راجلاً، و لم

يزل يقاتل حتّى عرقب فرسه، و بقي راجلاً، فجعل يقاتل و هو يقول:

إن تعقروا بي فأنا ابن الحرّ أشجع من ذي لبدة هزبر

و لست بالخوار عند الكرّ لكنّني الثابت عند الفرّ

ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السّلام حتّى وضعوه بين يدي الحسين و به رمق، فجعل الحسين يمسح التراب عن وجهه، و هو يقول له: «أَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْكَ بِهِ أُمُّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيا، وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ». ثمّ رثاه بعض أصحاب الحسين. و قال الحاكم الجشميّ: بل رثاه عليّ بن الحسين عليه السّلام بقوله:

لنعم الحرّحرّبني رياح صبور عند مشتبك الرماح

و نعم الحرّإذ نادى حسيناً فجاد بنفسه عند الصباح

تاريخ‌الطّبري: ج٥ ص٤٢٨ قال ابو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ثمّ إنّ الحرّبن يزيد لمّا زحف عمربن سعد قال له: اصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي و الله قتالاً ايسره ان تسقط الرءوس و تطيح الأيدي، قال: ا فما لكم في واحده من الخصال التي عرض عليكم رضا؟ قال عمربن سعد: اما و الله لو كان الأمر الى لفعلت، و لكن اميرك قد ابى ذلك، قال: فاقبل حتى وقف من الناس موقفا، و معه رجل من قومه يقال له قره بن قيس، فقال: يا قره، هل سقيت فرسك اليوم؟ قال: لا، قال: انما تريد ان تسقيه؟ قال: فظننت و الله انه يريد ان يتنحى فلا يشهد القتال، و كره ان أراه حين يصنع ذلك، فيخاف ان ارفعه عليه، فقلت له: لم اسقه، و انا منطلق فساقيه، قال: فاعتزلت ذلك المكان الذى كان فيه، قال: فوالله لو انه اطلعنى على الذى يريد لخرجت معه الى الحسين، قال: فاخذ يدنو من حسين قليلا قليلا، فقال له رجل من قومه يقال له المهاجر ابن أوس: ما تريد يا بن يزيد؟ ا تريد ان تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له يا بن يزيد؟ ا تريد ان تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له يا بن يزيد، و الله ان امرك لمريب، و الله ما رايت منك في موقف قط مثل شيء أراه الان، و لو قيل

لي: من اشجع اهل الكوفه رجلا ما عدوتك، فما هذا الذى ارى منك! قال: انى و الله اخير نفسي بين الجنه و النار، و و الله لا اختار على الجنه شيئا و لو قطعت و حرقت، ثم ضرب فرسه فلحق بحسين ع، فقال له: جعلني الله فداك يا بن رسول الله! انا صاحبك الذى حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الذى لااله الا هو ما ظننت ان القوم يردون عليك ما عرضت عليهم ابدا، و لا يبلغون منك هذه المنزله فقلت في نفسي: لا أبالي ان اطيع القوم في بعض امرهم، و لا يرون انى خرجت من طاعتهم و اما هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال التي يعرض عليهم، و و الله لوظننت انهم لا يقبلونها منك ما ركبتها منك، و انى قد جئتك تائبا مما كان منى الى ربى، و مواسيا لك بنفسي حتى اموت بين يديك، ا فترى ذلك لي توبه؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفر لك، ما اسمك؟ قال: انا الحر بن يزيد، قال: أنت الحر كما سمتك أمك، أنت الحران شاء الله في الدنيا و الآخرة، انزل، قال: انا لك فارسا خير منى راجلا، اقاتلهم على فرسي ساعه، و الى النزول ما يصير آخر امرى قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك فاستقدم امام اصحابه ثم قال: ايها القوم، الا تقبلون من حسين خصله من هذه الخصال التي عرض عليكم فيعافيكم الله من حربه و قتاله؟ قالوا: هذا الأمير عمر بن سعد فكلمه، فكلمه بمثل ما كلمه به قبل، و بمثل ما كلم به اصحابه، قال عمر: قد حرصت، لو وجدت إلى ذلك سبيلاً فعلت، فقال: يا اهل الكوفه، لامكم الهبل و العبر إذ دعوتموه حتى إذا أتاكم اسلمتموه، و زعمتم انكم قاتلو انفسكم دونه، ثم عدوتم عليه لتقتلوه، امسكتم بنفسه، و أخذتم بكظمه، و أحطتم به من كل جانب، فمنعتموه التوجه في بلاد الله العريضة حتى يامن و يامن اهل بيته، و اصبح في ايديكم كالأسير لا يملك لنفسه نفعا، و لا يدفع ضرا، و حلأتموه و نساءه و اصيبيته و اصحابه عن ماء الفرات الجاري الذى يشربه اليهودي و المجوسي و النصراني، و تمرغ فيه خنازير السواد و كلابه، و ها هم أولاء قد صرعهم العطش، بئسما خلفتم محمدا في ذريته! لا سقاكم الله يوم الظما ان لم تتوبوا و تنزعوا عما أنتم عليه من يومكم هذا في ساعتكم هذه فحملت عليه

رجاله لهم ترميه بالنبل، فاقبل حتى وقف امام الحسين.

٧٦ - الإقبال بالأعمال الحسنة: ج٣ ص٧٣-٧٨فصل١٤ فيما نذكره من زيارة الشّهداء في يوم عاشوراء- رويناها بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ رحمه الله عليه قال: حدّثنا الشيخ أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن عيّاش، قال: حدّثني الشيخ الصالح أبو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغداديّ رحمه الله عليه، قال: خرج من النّاحية سنة اثنتين و خمسين و مائتين على يد الشيخ محمّد بن غالب الأصفهانيّ حين وفاة أبي رحمه الله، و كنت حديث السنّ، و كتبت استأذن في زيارة مولاي أبي عبد الله عليه السّلام و زيارة الشهداء رضوان الله عليهم، فخرج اليّ منه:. و المزار الكبير: ص٤٨٥-٤٩٣ الزيارة٨- زيارة الشهداء رضوان الله عليهم في يوم عاشوراء- أخبرني الشريف الجليل العالم أبو الفتح محمد بن محمد الجعفرية أدام الله عزه، قال: أخبرني الشيخ الفقيه عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي الحسن بن محمد الطوسي. و أخبرني عاليا الشيخ الفقيه أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن رطبة رضي الله عنه، قال: أخبرني شيخي المفيد الحسن بن محمد الطوسي، عن الشيخ أبي جعفر محمد الطوسي، قال: حدثنا الشيخ أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عياش رحمه الله، حدثني الشيخ الصالح أبو ميسور بن عبد المنعم بن النعمان المعادي رحمه الله، قال: خرج من الناحية سنة اثنتين و خمسين و مائتين إلي على يد الشيخ محمد بن غالب الأصفهاني حين وفاة أبي رحمه الله، و كنت حدث السن، فكنت أستأذن في زيارة مولاي أبي عبد الله عليه السّلام و زيارة الشهداء رضوان الله عليهم، فخرج إلي منه:. و مصباح الزائر: ص٢٧٨ و بحار: ج١٠١ ص٢٦٩ و ج٤٥ ص٦٥...

٧٧ - الإقبال بالأعمال الحسنة: ج٢ ص٧١٢ چاپ قديم و ج٣ص٣٤٤ -٣٤٦فصل٥٣ چاپ جديد در زيارت شهداء دومين از اصحاب از غير اهل البيت عليهم السّلام:...ثمّ التفت فسلّم على الشهداء فقل: السّلام على سعيد بن عبد الله الحنفيّ، السّلام على حرّ بن يزيد الرّياحيّ، السّلام على زهير بن القين، السّلام على حبيب بن مظاهر، السّلام على مسلم بن عوسجة... . و

در المزار، الشهيد الأوّل: ص١٥١ -١٥٤ و مصباح الزائر: ص٢٩٨ زيارته في اوّل رجب و النصف من شعبان أو في الأربعين. و از آن‌ها: بحار الأنوار: ج٩٨ ص٣٤٠ و ٣٤١.

و المزار الكبير: ص٣٨٨ «... السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبّانِيُّونَ، أَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ أَنْصارٌ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصارُاللهِ جَلَّ اسْمُهُ، وَ سادَةُ الشُّهَداءِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، صَبَرْتُمْ وَ احْتَسَبْتُمْ وَ لَمْ تَهِنُوا، وَ لَمْ تَضْعُفُوا، وَ لَمْ تَسْتَكينُوا، حَتّىٰ لَقيتُمُ اللهَ جَلَّ‌وَعَزَّعَلىٰ سَبيلِ الْحَقِّ وَ نَصْرِهِ، وَ كَلِمَةِ اللهِ التّامَّةِ، صَلَّى اللهُ عَلىٰ أَرْواحِكُمْ وَ أَبْدانِكُمْ وَ سَلَّمَ تَسْليماً، أَبْشِرُوا رِضْوانُ اللهِ عَلَيْكُمْ بِمَوْعِدِ اللهِ الَّذي لا خُلْفَ لَهُ، اللهُ تَعالىٰ مُدْرِكٌ بِكُمْ ثَأْرَما وَعَدَكُمْ، إِنَّهُ «لا يُخْلِفُ الْميعادَ». أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جاهَدْتُمْ في سبيلِ اللهِ، وَ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ابْنِ رَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَجَزَاكُمُ اللهُ عَنِ الرَّسُولِ وَ ابْنِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، الْحَمْدُ للهِ الَّذِي صَدَقَكُمْ وَعْدَهُ وَ أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ».

٧٨ - بحار الأنوار: ج١٠١ ص ٢٠٨ و ص ٢٠٥: السّلام على الحرّ بن يزيد الرياحي.

٧٩ - مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزميّ: ج٢ ص٧-١٤ ح٩.

٨٠ - الإرشاد: ج٢ ص١٠٢... ثمّ ضرب فرسه و لحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، و لا يبلغون منك هذا المنزلة، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الّذي ركبت، فإنّي تائب إلى الله ممّا صنعت، فترى لي من ذلك توبة؟ فقال له الحسين عليه السّلام: «نعم يتوب الله عليك، فانزل». از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٠ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٢٥٤ و الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩١ و إعلام الورى: ص٢٤٢.

روضة الواعظين: ص١٥٨...فضرب الحرّ فرسه، فلحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع و جعجعت بك في هذا المكان، و

الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الّذي ركبت، و إنّي تائب إلى الله عزّوجلّ ممّا صنعت، فترى ذلك توبة؟ فقال له الحسين: «يتوب الله عليك».

مناقب آل أبي طالب عليهم‌السّلام: ج٤ ص٩٩ ...فحرّك الحرّ دابّته حتّى استأمن إلى الحسين و قال له: بأبي أنت و أمّي! ما ظننت أنّ الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، فأمّا الآن [فإنّي] جئتك تائبا، و مواسيا لك حتّى أموت بين يديك. أترى إلى ذلك توبة؟ قال: «نعم، يتوب الله عليك، و يغفر لك».

مثير الأحزان: ص٣٠... ثمّ لحق بالحسين عليه السّلام و قال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك إلى هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يبلغون منك هذه المنزلة، فهل لي توبة؟ قال: «نعم، يتوب الله عليك». از او: بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٥ و عوالم العلوم: ج١٧ ص٢٥٨ و الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٩٢ و نفس المهموم: ص٢٥٦.

أسرار الشّهادة: ص٢٧٧ ...ثمّ ضرب فرسه و أتى إلى الحسين عليه السّلام، فقال: جعلت فداك يا مولاي! أنا صاحبك الّذي منعتك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و ما ظننت أنّ القوم يصنعون معك ما بلغوا، و يعرضون عمّا عرضته، و قد جئتك تائباً، فهل يا مولاي لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: «نعم، فانزل يا حرّ إليهم... ».

منابع عامّه:

تاريخ الطبري: ج٥ ص٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ... إنّي و الله أخيّر نفسي بين الجنّة و النّار، و والله لا أختار على الجنّة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه‌السّلام، ... . از او: نفس المهموم: ص٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه‌السّلام، مقرّم: ص٢٩٠. ر.ک. معالي السّبطين: ج١ ص٣٦٤.

الفصول المهمّة، ابن الصّبّاغ: ص١٩٢...فعند ذلك صاح الحسين عليه السّلام: أما من ذابّ

يذبّ عن حريم رسول الله صلّى الله عليه و اله؟ و إذا بالحرّبن يزيد الرّياحيّ الّذي تقدّم ذكره الّذي كان خرج إلى الحسين أوّلاً من جهة ابن زياد قد خرج من عسكرعمربن سعد راكباً على فرسه، و قال: يا بن رسول الله! أنا كنت أوّل من خرج عليك عينا، و لم أظنّ أنّ الأمريصل إلى هذه الحال، و أنا الآن من حزبك و أنصارك، أقاتل بين يديك حتّى أقتل، أرجو بذلك شفاعة جدّك. از او: نور الأبصار، الشّبلنجي: ص٢٦٢.

مرآة الجنان: ج١ ص١٣٣ و قيل: إنّ ابن زياد كان قد بعث على الجيش أميراً، و هو الحارث بن يزيد التّميميّ، فلمّا حقّت له الحقايق و رأى الأمريؤول إلى ما آل، تاب و انحاز إلى فئة الحسين. منهم: الحرّبن يزيد أمير مقدمة جيش ابن زياد، فاعتذر إلى الحسين ممّا كان منهم، قال: و لو أعلم أنّهم على هذه النّيّة، لسرت معك إلى يزيد. فقبل منه الحسين.

مقتل الحسين عليه‌السّلام، الخوارزمي: ج٢ ص٩...: ... ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التّركيّ، فقال: يا ابن رسول الله، جعلني الله فداك، إنّي صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الّذي لا إله إلّا هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، و لا يبلغون بك هذه المنزلة، و إنّي لو سوّلت لي نفسي أنّهم يقتلونك، ما ركبت هذا منك، و إنّي قد جئتك تائباً إلى ربّي ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم! يتوب الله عليك، و يغفرلك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ. قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ في الدّنيا و الآخرة؛ انزل... . و تجارب الأمم: ج٢ ص٧٠...فحرّك الحرّ دابّته، حتّى استأمن إلى الحسين، و قال له: بأبي أنت و أمّي، ما ظننت الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، و ظننت أنّهم سيقبلون منك إحدى الخصال الّتي عرضتها عليهم، فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمورهم، و أمّا الآن فإنّي جئت تائبا، و مواسيا لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أترى لي ذلك توبة؟ قال: نعم. يتوب الله عليك و يغفرلك. انزل! ... . و الفتوح، ابن أعثم الكوفيّ: ج ٥ ص١٨٤ قال: ثمّ صاح

الحسين: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّ بن يزيد الرّياحيّ قد أقبل يركض فرسه، حتّى وقف بين يدي الحسين رضى الله عنه، فقال: يا ابن بنت رسول الله! كنت أوّل من خرج عليك، أفتأذن لي أن أكون أوّل مقتول بين يديك؟ لعلّي أبلغ بذلك درجة الشّهداء، فألحق بجدّك صلّى الله عليه (و آله) و سلّم. فقال الحسين: ياأخي! إن تبت، كنت ممّن تاب الله عليهم، إنّ الله هو التّواب الرّحيم. و الكامل في التاريخ: ج٣ ص٢٨٨... فلحق بالحسين، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الّذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و و الله ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك، ما عرضت عليهم أبدا، و لا يبلغون منك هذه المنزلة أبداً! فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، و لا يرون أنّي خرجت من طاعتهم، و أمّا هم فيقبلون بعض ما تدعوهم إليه و و الله لو ظننت أنّهم لايقبلونها منك، ما ركبتها منك. و إنّي قد جئتك تائباً ممّاكان منّي إلى ربّي، مواسياً لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفرلك. مانند آن: نهاية الإرب: ج٢٠ ص٤٤٤.

٨١ - تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٢.

٨٢- تهذيب الأحكام: ج٦ ص٧٢ ب٢٢ ح٧، الخرائج و الجرائح: ج١ ص١٨٣ ب٢، وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٥١٦ ب٦٨ ح١٩٧٢٤.

٨٣ - كامل الزيارات: ص٢٦٦ ب٨٨ ح١- حدّثني أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه قال: حدّثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمّد بن هلال الطّائيّ البصريّ ره قال: حدّثني أبو عثمان سعيد بن محمّد قال: حدّثنا محمّد بن سلّام بن يسار [سيّار] الكوفيّ قال: حدّثني أحمد بن محمّد الواسطيّ قال: حدّثني عيسى بن أبي شيبة القاضي قال: حدّثني نوح بن درّاج قال: حدّثني قدامة بن زائدة، عن أبيه قال: قال عليّ بن الحسين: عن زينب، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام في حديث طويل:.

٨٤ - إقبال الأعمال: ج٣ ص٣٤٤-٣٤٦ فصل٥٣ و المزار، الشهيد الأوّل: ص١٥٤.

٨٥ - ينابيع المودّة: ج٣ ص٧٦ عن أبي مخنف: ثمّ حمل (الحرّ) عليهم و قال: ياأهل الكوفة! هذا الحسين، لقد دعوتموه، و زعمتم أنّكم تنصرونه، و تقتلون أنفسكم عنده، فوثبتم عليه، و أحطتم به من كلّ جانب، و منعتم أهله من شرب الماء الّذي تشربه الكلاب، و الخنازير، بئس ما صنعتم، لا سقاكم الله يوم العطش الأكبر إن لا ترجعون عمّا أنتم عليه. ثمّ حمل عليهم فقتل منهم خمسين رجلاً، ثمّ قتل رضي الله عنه، و اجتزّوا رأسه و رموه نحو الإمام، فوضعه في حجره و هو يبكي و يمسح الدّم عن وجهه: «وَ اللهِ ما أَخْطَأَتْ أُمُّكَ إِذْ سَمَّتْكَ حُرّاً، فَأَنْتَ وَ اللهِ حُرٌّ فِي الدُّنْيا وَ سَعيدٌ فِي الْآخِرَةِ»، و هو يقول: فنعم الحرّ حرّ بني رياح * صبورٌ عند مشتبك الرّماح

و نعم الحرّ إذ واسى حسيناً * و جاد بنفسه عند الصّفاح

لقد فازوا الّذي نصروا حسيناً * و فازوا بالهداية و الصّلاح.

٨٦ - إقبال الأعمال: ج٢ ص٧١٣.

٨٧ - إقبال الأعمال: چاپ قديم: ج٢ ص٧١٣ و چاپ جديد: ج٣ ص٣٤٤-٣٤٦ فصل٣ و مصباح الزّائر: ص٢٩٨ و المزار الكبير: ص٤٩٣ ح٨.

٨٨ - تسلية المجالس: ج٢ ص٢٨٢ و بحار الأنوار: ج٤٥ ص١٤.

٨٩ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج١٨ ص١٧٢ از تذكرة خواصّ الأمّة: ٢٥٢.

٩٠ - تذكرة الخواصّ: ص٢٢٦.

٩١ - تنقيح المقال: ج١٨ ص١٧٢ از تذكرة خواصّ الأمّة: ٢٥٢.

٩٢ - سوره (٩) التوبة آيه١٠٥.

٩٣ - سوره (١٦) النحل آيه ١٠٠ و ١٠١.

٩٤ - سوره (١٠) يونس عليه السّلام آيه٧٥.

٩٥ - تفسير القمي: ج١ ص٢٤٨- و حدّثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي

عبد الله عليه السّلام: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ * وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلىٰ». قلت: معاينة كان هذا؟ قال: «نَعَمْ، فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ، وَ لَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَ رازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّبِلِسانِهِ فِي الذَّرِّوَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقالَ اللهُ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». از او: مختصر البصائر: ص٤١٢ ح٤٠/٤٧٨ و بحار الأنوار: ج٥ ص٢٣٧ ب١٠ ح١٤.

٩٦ - سوره (٧) الأعراف آيه٣٠.

٩٧ - سوره (٦) الأنعام آيه٩٦ «إِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللهُ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ».

سوره (١٠) يونس آيه٣٢ «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَوَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُالْأَمْرَفَسَيَقُولُونَ اللهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ».

سوره (٣٠) الروم آيه٢٠ «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ».

٩٨ - تفسير العيّاشى.

٩٩ - تفسير العيّاشى.

١٠٠ - تفسير العيّاشى و البحار.

١٠١ - تفسير العيّاشى.

١٠٢ - تفسير العيّاشى.

١٠٣ - بصائر الدرجات: ص٨٠ ب١٢ ح١- حدّثنا محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ، عن أبي جعفر، عن عقبة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْأَحَبَّ مِمّا أَحَبَّ، وَ كانَ (ما-العيّاشى) أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَ خَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمّا أَبْغَضَ وَ كانَ ما أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ (خَلَقَهُ -

العيّاشى) مِنْ طينَةِ النّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلالِ». قال: قلت: أيّ شيء الظّلال؟ قال: أَ لَمْ تَرَ (ظِلَّكَ- العيّاشى و البحار) إذا ظُلِّلَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ؟ ثُمَّ بَعَثَ فيهِمُ (مِنْهُمُ) النَّبِيّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرارِ بِاللهِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ، ثُمَّ دَعاهُمْ إِلَى الْإِقْرارِ بِالنَّبِيّينَ فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ، ثُمَّ دَعاهُمْ (دَعَوْهُمْ- العيّاشى) إِلىٰ وَلايَتِنا، فَأَقَرَّ وَ اللهِ بِها مَنْ أَحَبَّ (اللهَ- العيّاشى) وَ أَنْكَرَها مَنْ أَبْغَضَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: «كانَ التَّكْذيبُ ثَمَّةَ». و تفسير العيّاشي: ج٢ ص١٢٦ ح٣٧- عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: - مانند البصائر-. و الكافي: ج١ ص٤٣٦ ح٢ و ج٢ ص١١٨ ح٣- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمد الجعفري، عن أبي جعفر عليه السّلام، و عن عقبة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:- مانند آن-. و علل الشرائع: ج١ ص١١٨ ح٣- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ و عقبة جميعاً، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: - مانند آن-.

١٠٤ - تفسير العيّاشي: ج٢ ص١٢٦ ح٣٥- عن زرارة و حمران، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السّلام قالا: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ هِيَ أَظِلَّةٌ، فَأَرْسَلَ رَسولَهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ فِي الْخَلْقِ الْآخَرِ، فَآمَنَ بِهِ مَنْ كانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأَظِلَّةِ، وَ جَحَدَهُ مَنْ جَحَدَ بِهِ يَوْمَئِذٍ»، فَقالَ: «فَما كانوا لِيُؤْمِنوا بِما كَذَّبوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

سوره (٧) الأعراف آيه١٠٢: «تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكافِرينَ».

سوره (١٠) يونس عليه السّلام آيه٧٥: «ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدينَ».

١٠٥ - تفسير العيّاشي: ج٢ ص١٢٦ ح٣٦- عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله: «ثُمَّ بَعَثْنا من بَعْدِهِ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ...بِما كَذَّبوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» قال: «بَعَثَ اللهُ الرُّسُلَ إِلَى الْخَلْقِ وَ هُمْ فِي أَصْلابِ الرِّجالِ وَ أَرْحامِ النِّساءِ، فَمَنْ صَدَّقَ حينَئِذٍ صَدَّقَ بَعْدَ ذٰلِكَ، وَ مَنْ كَذَّبَ حينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذٰلِكَ».

١٠٦ - مختصر البصائر: ص٥١٩ ح٥٧٩/ ١٨- من تفسير القرآن العزيز تأليف عليّ بن إبراهيم بن هاشم: و أما قوله: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلىٰ» فإنّه قال الصّادق صلوات الله عليه: «إِنَّ اللهَ أَخَذَ الْميثاقَ... ». تفسير القمي: ج١ ص٢٤٧.

١٠٧ - الغيبة، النعماني: ص٩٠ ح٢٠- أخبرنا عليّ بن الحسين، عن محمّد بن يحيى، عن محمّد بن حسّان الرازيّ، عن محمّد بن عليّ، عن محمّد بن سنان، عن داود بن كثير الرّقّيّ قال: قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السّلام: جعلت فداك أخبرني عن قول الله عزّوجلّ: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؟ قال: «نَطَقَ اللهُ بِها يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْميثاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَيْ عامٍ». فقلت: فسّر لي ذلك. فقال: «إِنَّ اللهَ جَلَّ‌وَعَزَّ لَمّا أَرادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طينٍ، وَ رَفَعَ لَهُمْ ناراً، فَقالَ: ادْخُلُوها، فَكانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَها مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُسَيْنُ، وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، إِمامٌ بَعْدَ إِمامٍ، ثُمَّ أَتْبَعَهُمْ بِشيعَتِهِمْ، فَهُمْ وَ اللهِ السّابِقُونَ». از او: تأويل الآيات الظاهرة: ص٦٢٠.

١٠٨ - الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ص١١٢-١١٥ المجلس٢٤ ح٢. فرائد السمطين: ج٢ ص٣٤ ب٧ ح ٣٧١.

١٠٩- تهذيب الأحكام: ج٦ ص٧٢ ب٢٢ ح٧، الخرائج و الجرائح: ج١ ص١٨٣ ب٢، وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٥١٦ ب٦٨ ح١٩٧٢٤.

١١٠ - الكافي: ج٤ ص٥٧٤ ح١- عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد،

عن فضالة بن أيّوب، عن نعيم بن الوليد، عن يونس الكناسيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «ثُمَّ تَأْتي قُبُورَالشُّهَداءِ وَ تُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَ تَقُولُ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبّانِيُّون، ... أَنْتُمْ سادَةُ الشُّهَداءِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، أَنْتُمُ السّابِقُونَ وَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصارِ... ». و كامل الزيارات: ص۲۰۴ ح۳- حدّثني أبي و محمّد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن نعيم بن الوليد، عن يوسف الكناسيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «... ثُمَّ تَأْتي قُبُورَالشُّهَداءِ، وَ تُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَ تَقُولُ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبّانِيُّونَ، ...، أَنْتُمْ سادَةُ الشُّهَداءِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، أَنْتُمُ السّابِقُونَ وَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصارِ، ... ».

۱۱۱ - كامل الزيارات: ص۲۵۳ ب۸۴ ح۱- حدّثني أبي و محمّد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد؛ و حدّثني أبي و عليّ بن الحسين و محمّد بن الحسن، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد؛ و حدّثني محمّد بن الحسن، عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن نعيم بن الوليد، عن يوسف الكناسيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «... أَشْهَدُ أَنَّكُمْ شُهَداءُ نُجَباءُ، جاهَدْتُمْ في سَبيلِ اللهِ، وَ قُتِلْتُمْ عَلىٰ مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْليماً، أَنْتُمُ السّابِقُونَ وَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصارِ، ... ».

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن المهدي

صلواتك عليه وعلى آبائه

في هذه الساعة وفي كل ساعة

ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً

حتى تسكنه أرضك طوعاً

وتمتعه فيها طويلاً



فقیه محدّث و محقّق گران‌مایه حضرت آیة الله شیخ حیدر تربتی کربلائی دام ظلّه از شمار برترین پژوهشگران عصرحاضرعلوم دینی هستند.

از جمله فعالیت‌های ایشان در گذشته و حال، تدریس؛ خارج معارف و فقه اهل بیت اَطهار علیهم السّلام، تفسیرقرآن کریم و دیگرعلوم دینی در شهراصفهان و اکنون قمّ مقدّس بوده و همچنان استمرار دارد.

اثرحاضردربردارنده شمار اندکی از سؤالات و شبهات؛ معارفی، قرآنی، فقهی و ... است که ایشان با تمسک به ثقلین (قرآن کریم و عترت الرّسول علیهم السّلام) به نیکویی پاسخ داده‌اند تقدیم تشنگان معارف حقّه اهل‌بیت علیهم السّلام می‌گردد.

- torbatikarbalaee.loxblog.com
- zabihe.ale.mohammad@gmail.com